

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ

فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الطَّهَارِ

كَتَبَهُ كُنْتُورِي حَامِدُ حُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَلْبِي

جِلْد ٢٠

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبارات الانوار فى امامة الائمة الاطهار

نويسنده:

ميرحامد حسين الموسوى اللكهنوى النيشابورى

ناشر چاپى:

جماعه المدرسين فى الحوزه العميه بقم موسسه النشر الاسلامى

ناشر ديجيتالى:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
عبارات الانوار فی امامة الائمة الاطهار جلد بیست	۱۲
مشخصات کتاب	۱۲
معرفی مؤلف	۱۲
زندگینامه مؤلف	۱۲
کتابخانه ناصریه	۱۶
اشاره	۱۶
کتاب تحفه اثنا عشریه	۱۶
معرفی کتاب تحفه	۱۶
ردیه های تحفه	۱۸
معرفی کتاب عبارات الانوار	۲۰
اشاره	۲۰
۱- موضوع و نسخه شناسی	۲۰
۲- چگونگی بحث و سبک استدلال	۲۲
۳- قدرت علمی	۲۳
۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث	۲۳
۵- شیوه رد کردن	۲۴
ابعاد مختلف عبارات	۲۶
۱- بعد علمی	۲۶
۲- بعد اجتماعی	۲۶
۳- بعد دینی	۲۶
۴- بعد اخلاص	۲۷
۵- بعد اقتدا	۲۷

تقریظات عبات	۲۸
جلد بیست	۲۹
دلالت حدیث ثقلین	۲۹
سرآغاز	۲۹
روایت کردن صاحب تحفه اثنا عشریه حدیث الثقلین، را از طریق زید بن أرقم بمنظور تمهید رد بر استدلال شیعه باین حدیث	۲۹
وجوه پنجگانه مؤلف در رد صاحب تحفه	۲۹
اشاره	۲۹
وجه ۱- در عدم انحصار روایت ابن حدیث بیک راوی (زید بن أرقم) و ذکر نام دیگر صحابه که آنرا روایت کرده‌اند و نام علماء اهل سنت که روایه	
وجه ۲- اعتراض مؤلف بر صاحب «تحفه» که چرا یکی از سیاقهای مبسوط روایت زید بن أرقم را نیاورده، و ذکر مؤلف بعضی از آن سیاقها را	۵
وجه ۳- اعتراض مؤلف برهمو که چرا یکی از سیاقهای متوسط روایت زید را نیاورده و ذکر مؤلف بعضی از آن سیاقها را	۳۹
وجه ۴- اعتراض مؤلف برین که چرا مخاطب لا اقل یکی از سیاقهای مختصر و صحیح روایت را نیاورده و بمیل خود، حدیث را کوتاه کرده است	
وجه ۵- اشاره بعدم مطابقت سیاق شاهصاحب باسیاق روایات علما، و ذکر نام آنها	۴۲
کلام صاحب تحفه در رد بر استدلال شیعه باین حدیث	۴۳
وجوه شصت و ششگانه مؤلف در رد صاحب تحفه	۴۳
اشاره	۴۳
وجه ۱- اثبات دلالت حدیث بر وجوب اتباع اهل بیت و استشهاد برین مطلب از گفتار علمای اهل سنت	۴۴
وجه ۲- اثبات وجوب پیروی اهل بیت بسان پیروی قرآن و نقل کلمات بزرگان	۴۷
وجه ۳- دلائل راهنمایی پیغمبر بوجوب اتباع اهل بیت از کلمات علما و ملازمه آن با امامت	۴۸
وجه ۴- دلالت لفظ (ثقلین) بر وجوب اتباع اهل بیت و نقل عبارات علما	۵۰
وجه ۵- اثبات وجوب اتباع اهل بیت از حدیث «انی ترکت فیکم مالن تزلوا...» و نقل کلمات	۵۴
وجه ۶- اثبات وجوب اتباع اهل بیت از حدیث «انی ترکت فیکم ما ان أخذتم به لن تزلوا...» و نقل عبارات	۶۲
وجه ۷- اثبات وجوب اتباع از «لن تزلوا ان اتبعتموهما» و گفتار بزرگان اهل سنت	۶۵
وجه ۸- اثبات وجوب اتباع از «اذکرکم الله فی اهل بیتی» و کلام اعلام اهل سنت در بنباره	۶۶
وجه ۹- اثبات وجوب اتباع از «و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» و نقل عبارات سنیه	۶۷

- وجه ۱۰- اثبات وجوب اتباع اچ «فانظروا کیف تخلفونی فیهما» بدلاله عبارات قوم ----- ۶۸
- وجه ۱۱- دلالت فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله «من در میان شما دو چیز میگذارم ...» بر اثبات امامت ائمه اطهار ----- ۶۹
- وجه ۱۲- دلالت حدیث ثقلین بروایت ابوذر غفاری بر مطلوب اهل حق و نقل کلمات بزرگان سنیه ----- ۶۹
- اشاره ----- ۶۹
- «تکمیل و تتمیم» ----- ۷۱
- وجه ۱۳- دلالت حدیث قلین بر وجوب محبت اهل بیت و آوردن شواهد ابن مدعا از کلام سنیان ----- ۷۳
- وجه ۱۴- درین که حدیث ثقلین شاهد مفاد آیه «وَقَفَّوْهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ» ----- ۷۹
- وجه ۱۵- تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله بوجوب متابعت از اهل بیت و نقل کلام فخر رازی درینکه هر کس را خداوند امر باطاعت او نماید ----- ۸۴
- وجه ۱۶- اثبات عصمت اهل بیت از حدیث ثقلین و نقل کلمات ----- ۸۴
- وجه ۱۷- اثبات عصمت ایشان را جمله «ما ان تمسکتهم بهما لن تضلوا بعدی» ----- ۸۵
- وجه ۱۸- دلالت جمله «و انهما لن یعتزقا ...» بسر نفی مخالفت ایشان با قرآن و اثبات عصمت و امامت، بنقل کلمات علمای کبار سنیه درین با ----- ۸۸
- وجه ۱۹- روایت «هذا علی مع القرآن ...» که در بغضی از طرق حدیث ثقلین آمده و نقل کلمات علما مبنی بر دلالت آن بر امامت خاصه امیر ال ----- ۸۹
- وجه ۲۰- دلالت جمله «اللهم وال من والاه ...» درین حدیث بر امامت خاصه امیر المؤمنین و نقل عبارات اهل سنت ----- ۸۹
- وجه ۲۱- دلالت جمله «ناصرهما لی ناصر ...» بر عصمت اهل بیت و کلمات بزرگان قوم درین باره ----- ۹۱
- وجه ۲۲- دلالت عبارت «انهم لی یغرجوکم من باب هدی ...» بر عصمت و امامت حضرات و نقل کلام ابو نعیم اصفهانی ----- ۹۱
- وجه ۲۳- دلالت صریح کلمات نبوی در بعضی طریق حدیث ثقلین بر عصمت اهل بیت بنقل صاحب کتاب «أربعین» ----- ۹۱
- وجه ۲۴- عبارات علمای عظام سنیه که حدیث ثقلین را موجه بمفاد آیه تطهیر نموده اند برای اثبات عصمت اهل بیت ----- ۹۲
- وجه ۲۵- بقای ایمان اهل بیت از تعبیر بثقلین و دلالت اعلییت بر افضلیت و استلزام افضلیت مر خلافت را و نقل کلمات سنیان ----- ۹۳
- وجه ۲۶- دلالت اعلییت اهل بیت از تعبیر بثقلین و دلالت اعلییت بر افضلیت و استلزام افضلیت مر خلافت را و نقل کلمات سنیان ----- ۹۳
- وجه ۲۷- دلالت اعلییت اهل بیت از تعبیر بثقلین بر وجی دیگر و عبارات علمای سنت ----- ۹۴
- وجه ۲۸- دلالت قرین قرآن بودن اهل بیت بر اعلییت آن حضرات ----- ۹۵
- وجه ۲۹- محکوم فرمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله امت را بگرفتن علم از اهل بیت و استلزام آن مر اعلییت حضرات را و نقل کلمات عامه ۶ ----- ۹۷
- وجه ۳۰- دلالت حدیث ثقلین بر اینکه علم بنی صلی الله علیه و آله بطور میراث بجناب امیر رسید، و دلالت آن بر اعلییت آن حضرت و نقل ۲ ----- ۹۷
- وجه ۳۱- تصریح نبی صلی الله علیه و آله باعلییت در جمله «و انهما لن یفتزقا ...» و نقل کلام عجیلی ----- ۹۷

- وجه ۳۲- اثبات اعلیّت حضرات بجملة «قلا تسبقوا اهلبيتي ...» ----- ۹۸
- وجه ۳۳- دلالت عبارت «فتعلموا منهم ..» بر اعلیّت ایشان و نقل عبارات قندوزی ----- ۹۸
- وجه ۳۴- تنصیص نبی صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین بر اعلیّت حضرات اهلبيت و اعتراف اهل سنت بر این معنی ----- ۹۹
- وجه ۳۵- دلالت حدیث بر افضلیت ایشان از کلمات بزرگان سنیان و دلالت افضلیت بر امامت ----- ۱۰۰
- وجه ۳۶- دلالت لفظ ثقلین بر عظمت قدر قرآن و عترت و برابر بودن عظمت آندو و دلالت افضلیت بر امامت و نقل عبارات جمعی کثیر از اکابر ----- ۱۰۹
- وجه ۳۷- دلالت حدیث ثقلین بر امر پیغمبر بامت که در امر دین تمسک باهل بیت نمایند و دلالت این معنی بر افضلیت آن حضرات ----- ۱۰۹
- وجه ۳۸- دلالت حدیث ثقلین بر اینکه حکم تمسک باهلبيت در حکم تمسک بقرآن است ----- ۱۰۹
- وجه ۳۹- دلالت جملة «لن يتفرقا ...» بر اینکه اهلبيت از روی شرف و فضل قرین قرآن شده اند و دلالت آن بر افضلیت ----- ۱۱۰
- وجه ۴۰- اظهار نمودن رسول صلی الله علیه و آله افضلیت اهلبيت را در بن حدیث بوجه دیگر و نقل بسیاری از عبائر اکابر ----- ۱۱۰
- وجه ۴۱- دلالت حدیث ثقلین بر آنکه قرآن و عترت بمنزله تو امین خلفین رسولند و وصیت آنحضرت بحسن معاشرت ایشان و دلالت آن بر افاضه ----- ۱۱۰
- وجه ۴۲- دلالت حدیث بر آنکه اهلبيت قائم مقام نفس نفیس حضرت رسالتند و وضوح دلالت این مطلب بر خلافت و امامت حضرات و نقل کلام ----- ۱۲۱
- وجه ۴۳- دلالت حدیث بر افضلیت اهلبيت از دیگران باعتراف قاضی یوسف حنفی ----- ۱۲۱
- وجه ۴۴- درینکه ابن عباس از جناب امیر باحد ثقلین تعبیر نموده و کلمات فضلی سنیّه ----- ۱۲۲
- وجه ۴۵- درین که رسول صلی الله علیه و آله حدیث ثقلین را در غدیر خم نیز ارشاد فرموده و دلالت آن بر امامت حضرت امیر و نقل کردن آن ----- ۱۲۹
- وجه ۴۶- مقارنه حدیث ثقلین با حدیث «من كنت مولاه» و حدیث منزله در روز غدیر و دلالت آن و کلمات اکابر عامه ----- ۱۲۹
- وجه ۴۷- دلالت لفظ خلیفتین در حدیث ثقلین بر مطلوب اهلحق و نقل روایاتی که مشتمل برین لفظست از طرق سنت ----- ۱۳۳
- وجه ۴۸- دلالت منع پیغمبر صلی الله علیه و آله از تقدم و سبقت بر اهلبيت بر مطلوب و الفاظ عدیده این ارشاد با سداد از روایات اهل سنت ----- ۱۴۴
- وجه ۴۹- دلالت کلام عتبی بر مطلوب اهلحق در «تاریخ یمنی» ----- ۱۴۴
- وجه ۵۰- دلالت کلام خلخالی در «مفاتیح» بر مطلوب ----- ۱۴۵
- وجه ۵۱- دلالت کلام دولت آبادی در «هدایة السعداء» بر مطلوب ----- ۱۴۵
- وجه ۵۲- دلالت کلام دیگر دولت آبادی بر مطلوب ----- ۱۴۶
- وجه ۵۳- دلالت کلام سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» ----- ۱۴۶
- وجه ۵۴- دلالت کلام ابن حجر در «صواعق» بر مطلوب اهلحق ----- ۱۴۷
- وجه ۵۵- دلالت کلام خفاجی در «تسیم الریاض» بر مطلوب ----- ۱۴۸

- وجه ۵۶- دلالت عبارت عجیلی در «ذخیره المال» ۱۴۸
- وجه ۵۷- دلالت سخن دیگر عجیلی در «ذخیره» ۱۴۹
- وجه ۵۸- دلالت واضح کلام جناب خیر الانام در حدیث ثقلین در بعضی مواقف بر امامت و خلافت اهل بیت بنابر روایت قندوری و ارشادات دیگر ۱۵۲
- وجه ۵۹- دلالت احتجاج امیر المؤمنین در واقعه شوری بحدیث ثقلین و دلالت آن بر امامت آنجناب و نقل بزرگان سنت این مطلب را ۱۵۳
- وجه ۶۰- احتجاج جناب امیر بحدیث ثقلین در زمان خلافت عثمان بدلالت آن مر امامت را چنانکه قندوری آورده ۱۵۳
- وجه ۶۱- نقل کرن جناب امیر حدیث ثقلین را در جواب سایل و روایت قندوری مضلب را و بیان فوائد بسیاری که مؤلف ازین حدیث استخراج ۱۵۳
- وجه ۶۲- احتجاج جناب امام حسن بحدیث ثقلین بر خلافت و امامت اهل بیت و روایت بزرگان آن احتجاج را و استفاده مؤلف فوائد عدیده از کلام ۱۵۳
- وجه ۶۳- خطبه بلیغه جناب امام حسن و استدلال آنحضرت بحدیث ثقلین و دلالت آن بر خلافت و امامت اهل بیت بروایت قندوزی ۱۵۹
- وجه ۶۴- احتجاج دیگر آنحضرت بحدیث ثقلین هنگام صلح با معاویه بروایت سبط ابن جوزی ۱۶۲
- وجه ۶۵- استدلال عمرو بن عاص بحدیث ثقلین برای اثبات حقنیت و خلافت و امامت جناب امیر، در نامه‌یی که بمعایه نوشته و خوارزمی آنرا ۱۶۲
- وجه ۶۶- آوردن حسن بصری حدیث ثقلین را در جزو فضائل عظیمه جناب امیر که هر یک دلیل خلافت و افضلیت آنجناب است بروایت ابن ابی ۱۶۲
- معارض آوردن صاحب «تحفه» حدیث «علیکم بسنتی و سنه الخلفاء ...» را در مقابل حدیث ثقلین ۱۶۵
- جواب مؤلف بکلام صاحب «تحفه» و ابطال معارضه او بسیزده وجه ۱۶۵
- اشاره ۱۶۵
- وجه ۱- تفرد بعضی از عامه بنقل حدیث سنت خلفا ۱۶۵
- وجه ۲- درینکه استدلال صاحب «تحفه» باین حدیث، مخالف تعهد و التزام اوست ۱۶۵
- وجه ۳- مخالفت شاهصاحب با التزام مبرم و عهد محکم خود بوجه دیگر ۱۶۶
- وجه ۴- ایضا نقض عهد شاهصاحب با التزام خود درهمین «تحفه» ۱۶۶
- وجه ۵- قباحه مقابله شاهصاحب «علیکم بسنتی» را با حدیث ثقلین ۱۶۷
- وجه ۶- درین که احتجاج مخاطب باین خبر مخالف التزام والد ما جدش نیز میباشد ۱۶۷
- وجه ۷- فساد معارضه صاحب «تحفه» باعتراف شاگردش رشیدخان دهلوی ۱۶۸
- وجه ۸- اعراض بخاری و مسلم از حدیث علیکم بسنتی ۱۶۸
- وجه ۹- مقدوح و مجروح بودن رجال سند این حدیث و نقل عبارت ابن داود و ابن ماجه و تفصیل جرح رجال سند باعتراف علمای سنی ۱۶۸
- اشاره ۱۶۸

- کذاب بودن عریاض بن ساریه ۱۷۰
- بیان حال عبد الرحمن بن عمرو سلمی و حجر بن حجر و خالد بن معدان ۱۷۱
- بیان حال نور بن یزید ۱۷۲
- بیان حال ولید بن مسلم ۱۷۳
- بیان حال ابو عاصم نبیل و حسن بن علی خلال و بحبر بن سعید ۱۷۴
- بیان حال بقیه بن الولید و طعن و ذم و قدح و ملام او بتفصیل تمام ۱۷۵
- بیان حال یحیی بن ابی المطاع و عبد الله بن علاء و ضمره بن حبیب ۱۷۹
- بیان حال معویه بن صالح ۱۷۹
- بیان حال اسمعیل بن بشر بن منصور و عبد الملك بن صباح ۱۸۰
- وجه ۱۰- تصریح بزرگان اهل بیت بطلان حدیث سنت خلفا و نقل ابن حجر در «تهذیب التهذیب» عقیده ابن قطان فاسی را در بطلان این حدیث اشاره ۱۸۰
- ترجمه حال و بدائع ابن القطان ۱۸۱
- وجه ۱۱- عدم معارضه این حدیث، فرض صحت آن با حدیث ثقلین ۱۸۲
- وجه ۱۲- عدم معارضه بوجه دیگر ۱۸۲
- وجه ۱۳- درین که حدیث سنت خلفا بر فرض صحت، محمول میشود بر ائمه اهل بیت و ذکر دلائل بر صحت این حمل بهیچده دلیل قاطع ۲ کلام صاحب «تحفه» درینکه بر فرض تسلیم دلالت حدیث ثقلین بر مطلوب شیعه کلمه «عترت» در لغت عرب بمعنی اقاربست و لازم آید که همه جواب مؤلف ورد بر این کلام فاسد پنجاه و یک وجه بر سنیل تفصیل ۱۹۸
- آوردن شاه صاحب حدیث «خداو اشطر دینکم عن هذه الحمیراء» ابعقائله حدیث ثقلین ۲۲۸
- جواب مؤلف ورد برین مقابله فاسده و اثبات مجعول بودن این خبر بسی وجه وجیه تا (صفحه ۳۲۶) ۲۲۸
- آوردن صاحب «تحفه» حدیث «و اهدتوا بهدی عمار» را بمقابله حدیث ثقلین ۲۳۸
- جواب مؤلف به قوله: [و اهدتوا بهدی عمار] در نوزده وجه ۲۳۸
- اشاره ۲۳۸
- وجه ۱- درینکه تمسک صاحب «تحفه» باین حدیث خلاف التزام اوست ۲۳۸
- وجه ۲- درینکه این حدیث در کتب اهل سنت هم بطریق صحیح نیامده ۲۳۹

- وجه ۳- درینکه اینحدیث را بر فرض آنکه صحیح هم بدانیم هرگز بدرجه صحت حدیث ثقلین نمیرسد ۲۳۹
- وجه ۴- درینکه اینحدیث از نظر دلالت هم بدرجه حدیث ثقلین نمیرسد ۲۳۹
- وجه ۵- درینکه بر فرض ثبوت اینحدیث، باز هم آنرا ابعارضه حدیث ثقلین نتوان آورد، چه عمار از جمله بزرگان شیعه جناب امیر است و دلائل
- وجه ۶- درینکه ابو بکر ازین حدیث و هدای عمار تخلف شود و ذکر دلائل ۲۴۳
- وجه ۷- درینکه عمر نیز از هدای عمار تخلف نبود و ذکر دلائل قویه از کتب سنی و استفاده مؤلف فوایدی چند از کلمات علمای سنی درین با
- وجه ۸- در تخلف عثمان از هدای عمار و اعتداء بر آن جناب بروایت اهل سنت ۲۵۲
- وجه ۹- وجه نهم آنکه: تخلف عبد الرحمن ابن عوف از هدای عمار ۲۵۶
- وجه ۱۰- در تخلف سعدبن ابی وقاص از هدای عمار و عبارات علمای عامه ۲۵۷
- وجه ۱۱- در تخلف مغیره بن شعبه از هدای عمار بروایت ابن قتیبه ۲۵۸
- اشاره ۲۵۸
- تخلف مغیره بن شعبه از هدای عمار ۲۵۸
- وجه ۱۲- آنکه: تخلف عبد الله بن عمرو و سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه از هدای عمار ۲۵۹
- وجه ۱۳- آنکه: تخلف ابو موسی اشعری از هدای عمار ۲۶۰
- وجه ۱۴- آنکه: تخلف ابو مسعود أنصاری از هدای عمار ۲۶۲
- وجه ۱۵- آنکه: تخلف طلحه و زبیر از هدای عمار ۲۶۳
- وجه ۱۶- آنکه: تخلف عائشه از هدای عمار ۲۶۳
- وجه ۱۷- آنکه: تخلف معاویه از هدای عمار ۲۶۵
- اشاره ۲۶۵
- دعوی ابن حزم أن ابن ملجم مجتهد فی قتله لعلی علیه السلام ۲۸۱
- درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص) ۲۸۲

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار جلد بیست

مشخصات کتاب

سرشناسه: کتوری حامد حسین بن محمد قلی ۱۳۰۶ - ۱۲۴۶ق شارح عنوان و نام پدید آور: عقبات الانوار فی اثبات امامه الائمه الاطهار/ تالیف میر حامد حسین الموسوی الکهنوئی النیشابوری تحقیق غلام رضا بن علی اکبر مولانا بروجردی مشخصات نشر: قم الجماعة المدرسین فی الحوزة العلمیه بقم موسسه النشر الاسلامی ۱۴۱۶ق = - ۱۳۷۴.

فروست: (موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه ۸۰۱)

شابک: بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱؛ بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱)

یادداشت: کتاب حاضر ردیه ای و شرحی است بر کتاب التحفه الاثنی عشریه اثر عبدالعزیز بن احمد دهلوی یادداشت: عربی یادداشت: کتابنامه عنوان دیگر: التحفه الاثنی عشریه شرح موضوع: دهلوی عبدالعزیز بن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه -- نقد و تفسیر

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: امامت -- احادیث موضوع: محدثان شناسه افزوده: دهلوی عبدالعزیز بن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه شرح شناسه افزوده: مولانا بروجردی غلامرضا، مصحح شناسه افزوده: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی رده بندی

کنگره: BP۲۱۲/۵ د۹ت ۳۰۲۱۸/۱۳۷۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی: ۷۷-۳۷۳۹

معرفی مؤلف

زندگینامه مؤلف

سید میر حامد حسین هندی نیشابوری از بزرگترین متکلمان و عظیم ترین عالمان و از مفاخر شیعه در اوائل سده سیزدهم هجری قمری در بلده میره لکهنو هند به تاریخ پنجم محرم ۱۲۴۶ ه. ق به دنیا آمد.

ایشان تعلیم را از سن ۶ سالگی با رفتن به مکتبخانه و پیش شیخی به نام شیخ کر معلی شروع کرد. اما پس از مدت کوتاهی پدر ایشان خود عهده دار تعلیم وی گردید و تا سن ۱۴ سالگی کتب متداول ابتدائی را به وی آموخت.

میر حامد حسین در سن ۱۵ سالگی و پس از رحلت پدر بزرگوارش برای تکمیل تحصیلات به سراغ اساتید دیگر رفت.

مقامات حریری و دیوان متنبی را نزد مولوی سید برکت علی و نهج البلاغه را نزد مفتی سید محمد عباس تستری خواند. علوم شرعیه را نزد سلطان العلماء سید محمد بن دلدار علی و برادر ایشان سید العلماء سید حسین بن دلدار علی - که هر دو از علماء بزرگ شیعه در هند بودند - و علوم عقلیه را نزد فرزند سید مرتضی سید العلماء، ملقب به خلاصه العلماء فرا گرفت.

در این زمان ایشان کتاب مناهج التدقیق را که از تصنیفات عالیه استادش سید العلماء بود از ایشان اخذ کرد که حواشی وی بر آن کتاب بیانگر عظمت تحقیق و قدرت نقد ایشان می باشد.

به هر حال ایشان پس از چندین سال تحصیل به امر تحقیق و پژوهش پرداخت و در این زمینه ابتداء به تصحیح و نقد تصانیف پدر بزرگوارش سید محمد قلی از جمله فتوحات حیدریه، رساله تقیه و تشیید المطاعن پرداخت و سالهای سال را صرف تصحیح و مقابله

عبارات این کتب مخصوصاً تشدید المطاعن - که ردّیه‌ای بر تحفه اثنا عشریه بود - با اصول کتب و منابع کرد.

هنوز از این کار فارغ نشده بود که کتاب منتهی الکلام توسط یکی از علماء اهل سنت به نام مولوی حیدر علی فیض آبادی در ردّ بر امامیه با تبلیغات فراوان نشر و گسترش یافت به گونه‌ای که عرصه بر عوام و خواص از شیعه تنگ شد. از یک طرف مخالفین مدعی بودند که شیعه قادر بر جواب مطالب این کتاب نیست تا آنجا مؤلف کتاب می‌گفت اگر اولین و آخرین شیعه جمع شوند نمی‌توانند جواب کتاب مرا بنویسند و از طرف دیگر علماء بزرگ شیعه هند از جمله سلطان العلماء، سید العلماء، مفتی سید محمد عباس تستری و دیگر اعلام به سبب اوضاع خاص سلطنت و ملاحظات دیگر امکان جواب دادن را نداشتند در این زمان بود که میر حامد حسین وارد میدان شد و در فاصله شش ماه کتاب استقصاء الإفحام فی نقض منتهی الکلام را به گونه‌ای تصنیف کرد که باعث حیرت علماء حتی اساتید ایشان گشته و مورد استفاده آنان قرار گرفت و نشر آن چنان ضربه‌ای بر مخالفین وارد کرد که هیچیک از آنان حتی خود مؤلف منتهی الکلام پس از سالها تلاش و کمک گرفتن از والیان مخالفین و برگزاری اجتماعات مختلف از عهده جواب آن برنیامدند.

پس از آن به تألیف کتاب شوارق النصوص پرداخت و سپس مشغول تألیف کتاب عبقات الانوار شد که تا آخر عمر در امر تحقیق و تصنیف آن همت گماشت.

در سال ۱۲۸۲ ه. ق عازم سفر حج و سپس عتبات عالیات شد اما در آنجا هم از فعالیت علمی و تحقیق باز نماند و در حرمین شریفین یادداشتهایی از کتب نادر برداشت و در عراق در محافل علمی علماء عراق شرکت جست که مورد احترام فوق - العاده ایشان قرار گرفت. وی پس از بازگشت حاصل کار علمی خود را در قالب کتاب أسفار الانوار عن وقایع أفضل الاسفار گردآوری نمود.

میر حامد حسین عالمی پر تتبع و پر اطلاع و محیط بر آثار و اخبار و میراث علمی اسلامی بود تا حدّی که هیچ یک از معاصران و متأخران و حتی بسیاری از علماء پیشین به پایه او نرسیدند. همه عمر خویش را به بحث و پژوهش در اسرار اعتقادات دینی و حراست اسلام و مرزبانی حوزه دین راستین گذرانید و همه چیز خود را در راه استواری حقایق مسلم دینی از دست داد چنانکه مؤلف ریحانه الادب در این باره می‌نویسد:

«... و در مدافعه از حوزه دیانت و بیضه شریعت اهتمام تمام داشته و تمامی ساعات و دقائق عمر شریفش در تألیفات دینی مصروف بوده و آنی فروگذاری نداشته تا آنکه دست راست او از کثرت تحریر و کتابت عاطل شده و در اواخر با دست چپ می‌نگاشته است...»

و به گفته مؤلف نجوم السماء زمانی که دست چپ ایشان هم از کار می‌افتاده است ایشان دست از کار برنداشته و مطالب را با زبان املاء می‌کرده است و هیچ مانعی نمی‌توانست ایشان را از جهاد علمی باز دارد.

سرانجام ایشان در هجدهم ماه صفر سال ۱۳۰۶ ه. ق دعوت حق را لبیک گفت و در حسینیّه جناب غفران مآب مدفون شد. خبر وفات ایشان در عراق برپایی مجالس متعدّد فاتحه‌خوانی را در پی داشت. تمامی علماء شریک عزّا گشته و بزرگان زیادی در رثاء او به سرودن قصیده و مرثیه پرداختند.

*خاندان و نیاکان: ابتدا

میر حامد حسین هندی در دامان خاندانی چشم گشود و پرورش یافت که همه عالمانی آگاه و فاضلانی مجاهد بودند. در میان برادران و فرزندان و فرزندزادگان وی نیز عالمانی خدمتگزار و متعهد به چشم می‌خورند.

از این خاندان معظم در آسمان علم و فقاہت ستارگانی درخشان به چشم می‌خورند که هر یک در عصر خویش راهنمای گمشدگان بودند. اینک به چند تن از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- جد صاحب عقبات: سید محمد حسین معروف به سید الله کرم موسوی کنتوری نیشابوری.

وی جد میر حامد حسین و از اعلام فقهاء و زهاد زمان و صاحب کرامات در نیمه دوم سده دوازدهم هجری است. ایشان علاقه زیادی به استنساخ قرآن کریم و کتب نفیسه به خط خود داشته و قرآن و حق الیقین و تحفه الزائر و جامع عباسی به خط او در کتابخانه ناصریه لکهنو موجود است.

۲- والد صاحب عقبات: مفتی سید محمد قلی موسوی کنتوری نیشابوری

وی والد ماجد میر حامد حسین و از چهره‌های درخشان عقائد و مناظرات در نیمه اول قرن سیزدهم هجری می‌باشد. او در دوشنبه پنجم ماه ذی قعدة سال ۱۱۸۸ به دنیا آمد. وی از شاگردان بارز سید دلدار علی نقوی از اعظم دانشمندان شیعه در قرن سیزدهم بوده و در اکثر علوم و فنون محقق بی‌نظیر بود و تألیفات ارزنده‌ای از خود به جا گذاشت. ایشان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های علم عقاید و مناظرات و از نمونه‌های کم مانند تتبع و استقصاء بود. سید محمد قلی در تاریخ نهم محرم ۱۲۶۰ ه. ق در لکهنو به رحمت ایزدی پیوست.

۳- برادر ارشد میر حامد حسین: سید سراج حسین

او نیز چون پدر و برادرانش از عالمان و فرزندگان بوده است. گرچه در نزد پدرش و سید العلماء شاگردی نموده است اما بیشتر تألیفات وی در علوم ریاضی از جمله کتاب حل معادلات جبر و مقابله و رساله‌ای در مخروطات منحنی است. ایشان همچنین فیلسوف و پزشکی نامی بوده است.

سید سراج حسین با وجود اشتغال به علوم عربیه و فنون قدیمه، به حدی بر زبان انگلیسی، فلسفه جدید و علوم ریاضی تسلط یافته بود که بزرگان انگلیس در حیرت فرو رفته بودند که چگونه یک عالم اسلامی این چنین ماهر در فنون حکمت مغرب گردیده است. وی در ۲۷ ربیع الأول سال ۱۲۸۲ ه. ق رحلت کرد.

۴- برادر میر حامد حسین: سید اعجاز حسین

وی فرزند اوسط سید محمد قلی بوده و ولادتش در ۲۱ رجب ۱۲۴۰ واقع شده است.

ایشان نیز مانند پدر و برادرانش از دانشمندان نامی شیعه در کشور هند و صاحب تألیفات و تصنیفات متعددی بوده است. همچنین برادر خود میر حامد حسین را در تصنیف کتاب استقصاء الافحام در زمینه استخراج مطالب و استنباط مقاصد کمک فراوانی نمود تا جایی که گفته‌اند بیشترین کار کتاب را او انجام داد اما به جهت شهرت میر حامد حسین به نام او انتشار یافت. از جمله تألیفات ایشان می‌توان به «شذور العقیان فی تراجم الأعیان» و «کشف الحجب و الاستار عن احوال الکتب و الاسفار» اشاره کرد.

ایشان در هفدهم شوال ۱۲۸۶ ه. ق و پس از عمری کوتاه اما پربرکت به رحمت ایزدی پیوست.

۵- سید ناصر حسین: فرزند میر حامد حسین ملقب به شمس العلماء

وی در ۱۹ جمادی الثانی ۱۲۸۴ ه. ق متولد شد. او را در علم و تتبع تالی مرتبه پدر شمرده‌اند چرا که نگذاشت زحمات پدرش به هدر رود و لذا به متمیم عقبات پرداخت و چندین جلد دیگر از آن را به سبک و سیاق پدر بزرگوارش تألیف و با نام ایشان منتشر ساخت.

ایشان عالمی متبحر، فقیه، اصولی، محدث و رجالی کثیر التبع و مفتی و مرجع اهالی بلاد خود بوده و این علوم را از والد معظم خود و مفتی سید محمد عباس اخذ کرده بود.

در نهایت ایشان در ۲۵ ذی حجه ۱۳۶۱ ه. ق دار فانی را وداع گفت و بنا به وصیتش در جوار مرقد قاضی شوشتری در آگره هند به خاک سپرده شد.

۶- سید ذاکر حسین: فرزند دیگر میر حامد حسین

وی نیز همچون برادر خود عالمی فاضل و همچنین از ادباء و شعراء زمان خود بود که برادرش را در تتمیم عقبات یاری نمود. دیوان شعر به فارسی و عربی و تعلیقاتی بر عقبات از آثار اوست.

۷ و ۸- سید محمد سعید و سید محمد نصیر: فرزندان سید ناصر حسین

این دو بزرگوار که نوه‌های میر حامد حسین می‌باشند نیز از فضلاء و علماء بزرگ زمان خود بودند که در نجف اشرف نزد اساتید برجسته تحصیلات عالیه خود را گذرانیدند. پس از بازگشت به هند محمد سعید شؤون ریاست علمی و دینی را بعهده گرفت و آثار و تألیفات متعددی را از خود به جای گذاشت تا اینکه در سال ۱۳۸۷ ه. ق در هند وفات یافت و در جوار پدر بزرگوارش در صحن مرقد قاضی شوشتری به خاک سپرده شد. اما سید محمد نصیر پس از بازگشت به هند به جهت شرایط خاص زمانی وارد کارهای سیاسی شده و از جانب شیعیان به نمایندگی مجلس نیابی رسید.

او نیز پس از عمری پر بار در لکهنو رحلت کرد ولی جسد وی را به کربلاء برده و در صحن شریف و در مقبره میرزای شیرازی به خاک سپردند.

*تألیفات: ابتدا

۱- عقبات الانوار فی امامة الأئمة الاطهار (۳۰ مجلد)

۲- استقصاء الافحام و استیفاء الانتقام فی نقض منتهی الکلام (۱۰ مجلد) طبع فی ۱۳۱۵ ه. ق بحث فی تحریف الکتاب و احوال الحجة و اثبات وجوده و شرح احوال علماء اهل السنة و...

۳- شوارق النصوص (۵ مجلد)

۴- کشف المعضلات فی حلّ المشكلات

۵- العضب التبار فی مبحث آیه الغار

۶- افحام اهل المین فی ردّ ازاله الغین (حیدر علی فیض آبادی)

۷- النجم الثاقب فی مسئلة الحاجب فی الفقه (در سه قالب کبیر و وسیط و صغیر)

۸- الدرر السنیة فی المکاتیب و المنشآت العربیة

۹- زین الوسائل الی تحقیق المسائل (فیه فتاویہ الفقھیة)

۱۰- اسفار الأنوار عن وقایع افضل الاسفار (ذکر فیه ما سنج له فی سفره الی الحج و زیارة ائمة العراق سلام الله علیهم) ۱

۱۱- الذرائع فی شرح الشرائع فی الفقه (لم یتّم)

۱۲- الشریعة الغراء (فقه کامل) مطبوع

۱۳- الشعلة الجواله (بحث فیه احراق المصاحف علی عهد عثمان) مطبوع

۱۴- شمع المجالس (قصائد له فی رثاء الحسین سید الشهداء علیه السلام).

۱۵- الطارف، مجموعه ألغاز و معمیات

۱۶- صفحة الالماس فی احکام الارتماس (فی الغسل الارتماسی)

۱۷- العشرة الكاملة (حل فیه عشرة مسائل مشکلة) ۲ مطبوع

۱۸- شمع و دمع (شعر فارسی)

۱۹- الظل الممدود و الطلح المنضود

۲۰- رجال المیر حامد حسین

کتابخانه ناصریه

اشاره

خاندان میر حامد حسین از آغاز سده سیزدهم، به پی‌ریزی کتابخانه‌ای همت گماشتند که به مرور زمان تکمیل گشت و نسخه‌های فراوان و نفیسی به تدریج در آن گردآوری شد که تا ۳۰ / ۰۰۰ نسخه رسید تا اینکه در دوران سید ناصر حسین به نام وی نامیده شد و در زمان سید محمد سعید و توسط ایشان به کتابخانه عمومی تبدیل شد. این کتابخانه گرچه از نظر کمی دارای نظایر فراوان است اما از نظر کیفی و به جهت وجود نسخه‌های نادر کم‌نظیر است.

کتاب تحفه اثنا عشریه

معرفی کتاب تحفه

در نیمه نخستین سده سیزدهم هجری که نیروهای استعمار به‌ویژه انگلیس و فرانسه چشم طمع به سرزمین پهناور هندوستان دوخته بودند و بی‌گمان اسلام سدّ بزرگی در برابر آنان به حساب می‌آمد یکی از عالمان اهل تسنن هند به نام عبد العزیز دهلوی که به «سراج الهند»

شهرت داشت و با ۳۱ واسطه نسبش به عمر خطاب خلیفه دوم می‌رسید و صاحب عقبات او را با عنوان شاه‌صاحب خطاب می‌کند کتابی را در ردّ اعتقادات و آراء شیعه مخصوصاً شیعه اثنا عشریه منتشر کرد و آن را «تحفه اثنا عشریه» نامید.

وی در این کتاب بدون توجه به مصالح دنیای اسلام و واقعیتهای تاریخ اسلامی و بدون ملاحظه حدود و قواعد علم حدیث و بدون در نظر گرفتن جایگاه پیامبر (ص) و خاندان پاکش عقاید، اصول، فروع، اخلاق و سایر آداب و اعمال شیعه را بدون رعایت آداب مناظره و امانت‌داری در نقل حدیث، هدف تهمت‌ها و افتراآت خود قرار داده است.

البته علامه دهلوی محمد بن عنایت أحمد خان کشمیری در کتاب التزمه الاثنی عشریه که در ردّ تحفه نوشته، ثابت کرده است که این کتاب در حقیقت سرقتی از کتاب صواقع موبقه خواجه نصر الله کابلی است که عبد العزیز دهلوی آن را با تغییراتی به فارسی برگردانده است ۴. وی در چاپ اول این کتاب به سبب ترس از

(۱) شاید همان الرحله المکیه و السوانح السفریه باشد که عمر رضا کحاله آن را ذکر کرده است.

(۲) شاید همان کتاب کشف المعضلات باشد

(۳) این کتاب را مؤلف به عنوان یکی از آثار قلمی‌اش در مجلد مدنیة العلم عقبات یاد کرده است.

(۴). البته خود صاحب عقبات نیز در چندین مورد به این مطلب اشاره نموده است. از جمله در بحث حدیث غدیر در ذیل تصریح ذهبی به تواتر حدیث غدیر چنین می‌گوید: «و نصر الله محمد بن محمد شفیع کابلی که پیر و مرشد مخاطب است و بضاعت مزجاتش مسروق از افادات او می‌باشد در (صواقع) او را به شیخ علامه و امام اهل حدیث وصف می‌کند و احتجاج به قول او می‌نماید و خود مخاطب (صاحب تحفه) بتقلیدش در این باب خاص هم در این کتاب یعنی (تحفه) او را بامام اهل حدیث ملقب می‌سازد و احتجاج به کلامش می‌نماید. حاکم شیعی منطقه به نام نواب نجف خان اسم خود را مخفی کرد و مؤلف کتاب را «غلام حلیم» - که مطابق سال تولّد وی بنابر حروف أبجد بود - نامید اما در چاپ بعدی به نام خود وی منتشر شد.

در سال ۱۲۲۷ ه. ق شخصی به نام غلام محمد بن محیی الدین اسلمی در شهر «مدارس» هندوستان کتاب «تحفه» را از فارسی به

عربی ترجمه کرد و در سال ۱۳۰۰ ه. ق محمود شکری آلوسی در بغداد به اختصار نسخه عربی آن پرداخت و آن را المنحة الإلهية نامید و در مقدمه‌اش آن را به سلطان عبد الحمید خان تقدیم کرد. ولی به خاطر برخی محدودیتهای سیاسی و کم بودن وسیله طبع از چاپ و انتشار آن در عراق جلوگیری شد. لذا در هندوستان و شهر بمبئی که تحت نفوذ اجانب بوده و نسبت به نشر اینگونه کتابها مساعی بسیار مبذول می شد منتشر گردید و پس از مدتی مجدداً در مصر چاپ شد و بعد از آن به زبان اردو در لاهور پاکستان به طبع رسید. به هر حال کتاب تحفه با تحولات و انتشار متعدد، در ایجاد اختلاف بین مسلمین و تیره ساختن روابط فرق اسلامی نسبت به همدیگر و تحریک حس بدبینی و عصبیت اهل سنت بر علیه شیعیان تأثیر زیادی گذاشت. اما به مصداق عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد انتشار این کتاب سبب شد تا عده زیادی از علماء و متکلمین شیعه احساس وظیفه کرده و به میدان بیایند و با منطق و زبان علمی باعث تقویت هرچه بیشتر عقاید و مذهب شیعه اثنا عشری شوند که کتاب گرانسنگ عقبات الانوار در این میان به سبب تتبع فراوان و زحمات طاقت فرسای مؤلف آن از درخشش بیشتری برخوردار است.

نسخه‌ای که از تحفه هم‌اکنون موجود است مربوط به چاپ دهلی در سال ۱۲۷۱ ه. ق است که مطبع حسنی به اهتمام شیخ محمد حسن آن را در ۷۷۶ صفحه به قطع وزیری به چاپ رسانیده است. در این چاپ نام مؤلف به طور کامل ذکر شده است. محتوای تحفه:

کتاب تحفه به زبان فارسی و در ردّ شیعه است. مؤلف این کتاب گرچه در مقدمه و در متن کتاب خود را ملّتم دانسته که تنها به مسلّمات خود شیعه استناد کند و مطالب خود را از مدارک معتبر نقل کند ولی کمتر به این التزام عمل کرده و کتاب خود را مملوّ از افتراءات و تهمت‌ها به شیعه ساخته است.

دهلوی در بخش هفتم کتاب مطالب خود را در دو بخش آورده است:

بخش اول: آیاتی که شیعه با آنها بر امامت حضرت امیر (ع) استناد می کند
در این بخش وی فقط به نقل ۶ آیه اکتفا کرده است.

بخش دوم: احادیثی که شیعه در راستای اثبات ولایت و امامت روایت می کند. در این بخش نیز فقط ۱۲ روایت را مطرح کرده است.

و در مجموع مستندات شیعه را منحصر به همین ۶ آیه و ۱۲ روایت نموده و ادله و اسانید آنها را مخدوش دانسته است. فهرست أبواب تحفه:

- ۱- در کیفیت حدوث مذهب تشیع و انشعاب آن به فرق مختلفه
- ۲- در مکائد شیعه و طرق اضلال و تلبیس
- ۳- در ذکر أسلاف شیعه و علماء و کتب ایشان
- ۴- در احوال أخبار شیعه و ذکر رواة آنها
- ۵- در الهیات
- ۶- در نبوت و ایمان انبیاء (ع)
- ۷- در امامت
- ۸- در معاد و بیان مخالفت شیعه با ثقلین
- ۹- در مسائل فقهیه که شیعه در آن خلاف ثقلین عمل کرده است
- ۱۰- در مطاعن خلفاء ثلاثه و أم المؤمنین و دیگر صحابه
- ۱۱- در خواص مذهب شیعه مشتمل بر ۳ فصل (اوهام - تعصبات - هفوات)

۱۲- در تولّاً و تبرّی (مشمّل بر مقدّمات عشره)

پس از آنکه کتاب تحفه نوشته و منتشر شد، آثار متعدّدی از علماء شیعه در هند، عراق و ایران در ابطال و نقض آن نگاشته شد که بعضی به ردّ سراسر این کتاب پرداخته و برخی یک باب از آن را مورد بررسی و نقد علمی قرار داده است.

ردّیه های تحفه

آنچه که در ردّ همه ابواب تحفه نوشته شده است:

۱- الزهّه الاثنی عشریه فی الردّ علی التحفه الاثنی عشریه

در دوازده دفتر، و هر دفتر ویژه یک باب از اصل کتاب، اثر میرزا محمد بن عنایت احمد خان کشمیری دهلوی (م ۱۲۳۵ ه. ق) البته ۵ دفتر از آن که صاحب کشف الحجب آن را دیده از بقیه مشهورتر بوده و در هند به سال ۱۲۵۵ ه. ق به چاپ رسیده است که عبارتند از جوابیه‌های وی به بابهای یکم، سوم، چهارم، پنجم و نهم. همچنین در پاسخ اعتراض هشتم صاحب تحفه کتابی به نام «جواب الکید الثامن» که مربوط به مسئله مسح است تألیف کرده است.

و نیز نسخه خطی دفتر هفتم آن در کتابخانه ناصریه لکهنو و نسخه خطی دفتر هشتم آن در مجلس شورای اسلامی تهران نگهداری می‌شود.

۲- سیف الله المسلول علی مخزبی دین الرسول (نامیده شده به) الصارم التبار لقد الفجار و قطّ الاشرار در شش دفتر تألیف ابو احمد میرزا محمد بن عبد النبی نیشابوری اکبرآبادی (کشته شده در سال ۱۲۳۲. ق)

فارسی و در ردّ بر تمام تحفه نوشته شده است بدینصورت که عبارات تحفه را به عنوان «متن» و کلام خود در ردّ آن را به عنوان «شرح» آورده است.

۳- تجهیز الجیش لکسر صنمی قریش: اثر مولوی حسن بن امان الله دهلوی عظیم آبادی (م ۱۲۶۰ ه. ق)

نسخه خطی آن در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی موجود است.

آنچه که در ردّ یک باب از ابواب تحفه نوشته شده است:

باب اول: بررسی تاریخ تشیع:

۱- سیف ناصری: این کتاب اثر سید محمد قلی کنتوری پدر بزرگوار صاحب عقبات بوده و در ردّ باب اول تحفه که مبنی بر حدوث مذهب شیعه است نگاشته شده است. فاضل رشید خان شاگرد صاحب تحفه، در ردّ این کتاب، کتاب کوچکی را نوشت که متقابلاً علامه کنتوری کتاب الأجوبه الفاخره فی الردّ علی الأشاعره را نوشت و پاسخ مفصّلی به مطالب وی داد.

باب دوم: در مکاید و حیل‌های شیعیان:

۲- تقلیب المکائد: این کتاب نیز اثر علامه کنتوری است که در کلکته (۱۲۶۲. ق) چاپ شده است.

باب سوم: در احوال اسلاف و گذشتگان شیعه:

یکی از دفترهای مجموعه الزهّه الاثنی عشریه به ردّ این بخش تعلّق دارد که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده است.

باب چهارم: در گونه‌های اخبار شیعه و رجال آن:

۱- هدایه العزیز: اثر مولوی خیر الدین محمد هندی إله آبادی (به زبان فارسی) چاپ هند

همچنین یکی از مجلّات چاپی الزهّه الاثنی عشریه نیز مربوط به ردّ همین باب است.

باب پنجم: الهیات

۱- الصوارم الإلهیات فی قطع شبهات عابدی العزی و اللات: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق در

کلکته به چاپ رسیده است. (فارسی)

دفتر پنجم النزّه الاثنی عشریه نیز به این باب اختصاص دارد.

باب ششم: در پیامبری

۱- حسام الاسلام و سهام الملام، اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق چاپ سنگی شده است.

باب هفتم: در امامت

در ردّ این باب که جنجالی ترین قسمت از کتاب تحفه به شمار می رود آثار گرانبهائی تصنیف گردیده است.

۱- خاتمة الصوارم: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی

۲- البوارق الموبقه: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان فارسی)

۳- الامامة: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان عربی)

۴- برهان الصادقین: اثر ابو علی خان موسوی بنارسی، که در باب نهم آن به بررسی مسائل نزاعی فقهی همچون مسح پاها در وضو و حلیت نکاح موقت پرداخته است. ایشان همچنین مختصر این کتاب را با نام مهجّة البرهان نگاشته است.

۵- برهان السعادة: اثر علامه کنتوری پدر صاحب عقبات.

۶- الجواهر العبریة: اثر علامه سید مفتی محمد عباس شوشتری استاد صاحب عقبات به زبان فارسی که در هند به چاپ رسیده است. ایشان در این کتاب شبهات مربوط به غیبت حضرت ولی عصر (عج) را به خوبی پاسخ گفته است.

باب هشتم: در آخرت

۱- احیاء السنه و اماته البدعه بطعن الاسنة: اثر علامه دلدار علی نقوی که در سال ۱۲۸۱ ه. ق در هند به چاپ رسیده است.

دفتر هشتم النزّه میرزا محمد کشمیری نیز در خصوص ردّ این باب است. (فارسی)

باب نهم: در مسائل اختلافی فقه:

۱- دفتر نهم از النزّه که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده در پاسخ به شبهات و حلّ مشکلات این باب است. مولوی افراد علی کالپوی سنّی کتاب رجوم الشیاطین را در ردّ این دفتر از نزّه نوشته و در مقابل، جعفر ابو علی خان موسوی بنارسی شاگرد صاحب نزّه هم با کتاب معین الصادقین به ابطال و اسکات وی پرداخته است.

۲- صاحب النزّه کتاب دیگری در نقض کید هشتم از این باب در موضوع نکاح موقت و مسح پاها در وضو دارد که نسخه خطی آن در کتابخانه ناصریه موجود بوده است.

۳- کتاب کشف الشبهه عن حلیة المتعة اثر احمد بن محمد علی کرمانشاهی که در پاسخ این بخش از همین باب نوشته شده و در کتابخانه موزه ملی کراچی موجود است.

باب دهم: در مطاعن

۱- تشیید المطاعن و کشف الضغائن اثر علامه سید محمد قلی کنتوری که در دو دفتر بزرگ نوشته شده و بخش معظمی از آن در هند به سال ۱۲۸۳ ه. ق چاپ سنگی شده است. (مطبعة مجمع البحرين)

۲- تکسیر الصنمین: اثر ابو علی خان هندی. (فارسی)

۳- طعن الرماح: اثر سلطان العلماء دلدار علی نقوی در ردّ بخشی از این باب مربوط به داستان فدک و سوزاندن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها که در سال ۱۳۰۸ ه. ق در هند چاپ شده است.

در ردّ این کتاب توسط شیخ حیدر علی فیض آبادی سنّی کتابی به نام نقض الرماح نگاشته شده است.

باب یازدهم: در اوهام و تعصبات شیعه

۱- مصارع الأفهام لقلع الأوهام: اثر علامه محمد قلی کنتوری (چاپ هند باب دوازدهم: در تولی و تبری و دیگر عقاید شیعه
۱- ذو الفقار: اثر علامه دلدار علی نقوی (فارسی) و همچنین در پاسخ گفته‌های صاحب تحفه در مبحث غیبت امام زمان (عج) از
باب هفتم

کتابهای دیگری که در ردّ قسمتی از تحفه نوشته شده است:

۱- صوارم الاسلام: اثر علامه دلدار علی نقوی. رشید الدین خان سنی مؤلف الشوکه العمریه- که از شاگردان صاحب تحفه است-
این کتاب و الصوارم الالهیات را با شبهاتی ردّ نموده که حکیم باقر علی خان از شاگردان میرزا محمد کامل این شبهات را پاسخ
داده است.

۲- الوجیزه فی الأصول: علامه سبحان علیخان هندی، وی در این کتاب پس از بحث پیرامون علم اصول و ذکر احادیث دالّ بر
امامت امیر المؤمنین (ع) به تعرّض و ردّ کلمات صاحب تحفه پرداخته و مجهولات خلفای سه گانه را بیان کرده است.

۳- تصحیف المنحه الإلهیه عن النفثه الشیطانیه، در ردّ ترجمه تحفه به عربی به قلم محمود آلوسی (۳ مجلد): اثر شیخ مهدی بن شیخ
حسین خالصی کاظمی (م ۱۳۴۳ ه. ق)

۴- ردّ علامه میرزا فتح الله معروف به «شیخ الشریعه» اصفهانی (م. ۱۳۳۹ ه. ق)- وی همچنین کتابی در ردّ المنحه الالهیه دارد.

۵- الهدیه السنیه فی ردّ التحفه الاثنی عشریه: (به زبان اردو) اثر مولوی میرزا محمد هادی لکهنوی

۶- التحفه المنقلبه: در جواب تحفه اثنا عشریه (به زبان اردو)

معرفی کتاب عقبات الانوار

اشاره

(۱) کتاب عظیم عقبات الانوار شاهکار علمی و تحقیقی مرحوم سید میر حامد حسین هندی نیشابوری است که در ردّ باب امامت
کتاب تحفه اثنا عشریه عبد العزیز دهلوی- که در ردّ عقاید شیعه نوشته شده- می‌باشد.

۱- موضوع و نسخه شناسی

عقبات در نقض و ردّ باب هفتم تحفه در زمینه ادله امامیه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام نگاشته شده است.
وی در این کتاب می‌کوشد تا فلسفه امامت را روشن کند و نشان دهد که اسلام آن دینی نیست که در دربار خلفا مطرح بوده است.
میر حامد حسین در این کتاب حرف به حرف مدّعیات دهلوی را با براهین استوار و مستند نقض کرده است.
وی کتاب خود را در دو منهج به همان صورتی که در باب هفتم تحفه آمده سامان بخشیده است.

منهج نخست: در آیات

از این منهج که بایستی مشتمل بر شش دفتر بوده باشد (چون دهلوی فقط به ۶ آیه از آیاتی که شیعه به آن استدلال می‌کند اشاره
کرده است)

(۱) [عقبات به فتح عین و کسر باء جمع عقبه به معنای چیزی است که بوی خوش دارد و انوار بفتح نون و سکون واو به معنای گل
و یا گل سفید است

دست‌نوشته‌ها و یادداشت‌هایی به صورت پیش‌نویس در کتابخانه ناصریه موجود بوده و تاکنون به چاپ نرسیده است. ۱

منهج دوم: در روایات

در این منهج برای هر حدیث یک یا دو دفتر به ترتیب ذیل ساخته شده است.

- دفتر نخست: ویژه حدیث «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» معروف به حدیث غدیر در دو بخش

بخش نخست: نام بیش از یکصد تن از صحابه و تابعین و تابع تابعین و حفاظ و پیشوایان حدیث سنی از آغاز تا روزگار مؤلف همراه با گزارشی از احوال آنها و توثیق مصادر روایت

بخش دوم: بررسی محتوایی خبر و وجوه دلالتی و قراین پیچیده آن بر امامت امیر مؤمنان علی (ع) و پاسخ به شبهات دهلوی.

بخش اول در یک مجلد ۱۲۵۱ صفحه‌ای و بخش دوم در دو مجلد در بیش از هزار صفحه در زمان حیات مؤلف (۱۲۹۳ و ۱۲۹۴.

ق) چاپ سنگی شده و هر سه مجلد در ده جلد حروفی با تحقیق غلامرضا مولانا بروجردی در قم به چاپ رسیده است

خلاصه این دفتر نیز با نام فیض القدر از شیخ عباس قمی در ۴۶۲ صفحه در قم چاپ شده است. ۲

- دفتر دوم: ویژه خبر متواتر «یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» معروف به حدیث منزلت است که مانند حدیث غدیر در دو بخش اسناد و دلالتها سامان یافته است.

این دفتر در زمان حیات مؤلف در ۹۷۷ صفحه بزرگ در لکهنو به سال ۱۲۹۵ ه. ق چاپ شده و به مناسبت یکصدمین سالگرد درگذشت مؤلف در اصفهان افست شده است.

- دفتر سوم: ویژه حدیث «إن علیا منی و أنا منه، و هو ولی کل مؤمن بعدی» معروف به حدیث ولایت.

این دفتر در ۵۸۵ صفحه به قطع رحلی در سال ۱۳۰۳ ه. ق در هند چاپ شده است.

- دفتر چهارم: ویژه حدیث «... اللهم ائتنی بأحبّ خلقک إلیک یا کل معی من هذا الطیر» که درباره داستان مرغ بریان و آمدن

حضرت علی (ع) به خانه پیامبر (ص) پس از گفتن این جمله توسط حضرت (ص) می‌باشد. (معروف به حدیث طیر)

این دفتر در ۷۳۶ صفحه در دو مجلد بزرگ در سال ۱۳۰۶ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است. (مطبعة بستان مرتضوی)

- دفتر پنجم: ویژه حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها...»

این دفتر در دو مجلد بزرگ نوشته شده که مجلد نخست آن در ۷۴۵ صفحه به سال ۱۳۱۷ ه. ق و مجلد دوم آن در ۶۰۰ صفحه به

سال ۱۳۲۷ ه. ق انتشار یافته است. (به اهتمام سید مظفر حسین)

- دفتر ششم: ویژه حدیث «من أراد أن ینظر إلی آدم و نوح... فینظر إلی علی» معروف به حدیث تشبیه

این دفتر هم در دو مجلد یکی در ۴۵۶ صفحه و دیگری در ۲۴۸ صفحه به سال ۱۳۰۱ ه. ق چاپ شده است. (در لکهنو)

- دفتر هفتم: درباره خبر «من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر» که پاکنویس آن به انجام نرسیده است.

- دفتر هشتم: ویژه حدیث «كنت أنا و علی نوراً بین یدی اللّٰه قبل أن یخلق الله آدم...» معروف به حدیث نور

(۱) و هو فی مجلد کبیر غیر مطبوع لکنه موجود فی مکتبة المصنف بلکهنو، و فی مکتبة المولی السید رجب علی خان سبحان الزمان

فی جکراوان الذی کان من تلامیذ المصنف... (الذریعه)

(۲) همچنین جزء یکم از مجلدات حدیث غدیر «عِبَقَات» در تهران به دستور مرحوم آیت الله سید صدر الدین صدر (ساکن قم و

متوفای ۱۳۷۳) در قطع رحلی به همت فضلالی حوزه علمیه قم- چاپخانه شرکت تضامنی علمی (در ۶۰۰ صفحه) به چاپ رسیده

است.

این دفتر در ۷۸۶ صفحه قطع بزرگ به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو چاپ شده است.

دفتر نهم: پیرامون خبر رایت در پیکار خیبر که روی کاغذ نوشته نشده است. (در یک مجلد)

دفتر دهم: ویژه خبر «علی مع الحق و الحق مع علی (ع)» که دست‌نوشته ناقصی از پیش‌نویس آن در کتابخانه ناصریه وجود داشته

است.

دفتر یازدهم: ویژه خبر «إن منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله». از این دفتر هم پاکنوشتی بدست نیامده است. (در ۳ مجلد)

دفتر دوازدهم: در بررسی اسناد و دلالات خبر متواتر و معروف ثقلین به پیوست حدیث سفینه به همان مفاد. [چاپ در لکهنو سال ۱۳۱۳ و ۱۳۵۱ ه. ق اصفهان ۱۳۸۰ ه. ق] (در ۶ جلد) مدرسه الامام المهدی ۱۴۰۶ ه. ق این دفتر در زمان حیات مؤلف چاپ سنگی به اندازه رحلی خورده و طبع حروفی آن (در ۶ جلد) با اهتمام سید محمد علی روضاتی در اصفهان به انضمام انجام نامه‌ای پرفایده) درباره عقبات و مؤلفش و تحفه اثنا عشریه و... صورت پذیرفته است.

همچنین فشرده مباحث و فواید تحقیقی این مجموعه را می‌توان در کتاب نفحات الأزهار فی خلاصه عقبات الأنوار به زبان عربی به قلم آقای سید علی میلانی بدست آورد که در ۲۰ جلد متوسط در قم چاپ شده است.

در مجموع از این دوازده دفتر، پنج دفتر بدست مرحوم میرحامد حسین، سه دفتر توسط فرزندش سید ناصر حسین و دو دفتر آن توسط سید محمد سعید فرزند سید ناصر حسین با همان اسلوب حامد حسین به تفصیل ذیل به انجام رسیده است:

الف: مرحوم سید حامد حسین:

۱- حدیث غدیر از نظر سند و دلالت

۲- حدیث منزلت از نظر سند و دلالت

۳- حدیث ولایت از نظر سند و دلالت

۴- حدیث تشبیه از نظر سند و دلالت

۵- حدیث نور از نظر سند و دلالت

ب: مرحوم سید ناصر حسین

۱- حدیث طیر از نظر سند و دلالت

۲- حدیث باب از نظر سند و دلالت

۳- حدیث ثقلین و سفینه از نظر سند و دلالت

ج: مرحوم سید محمد سعید

۱- حدیث مناصبت از نظر سند و دلالت (به زبان عربی)

۲- حدیث خیبر، از نظر سند فقط (به زبان عربی)

البته این دو حدیث تاکنون چاپ نشده‌اند.

البته پنج حدیث اخیر- که توسط فرزند و نوه میرحامد حسین انجام شده است- را به نام مرحوم میرحامد حسین قرار دادند تا از مقام شامخ ایشان تجلیل شود و از طرفی این دو نفر همان مسیری را پیمودند که بنیانگذار عقبات آن را ترسیم کرده و رؤس مطالب و مصادر آنها را بجهت سهولت سیر برای دیگران آماده کرده بود.

از جمله کتب دیگر که در رابطه با عقبات نوشته شده عبارتست از:

۱- تذیل عقبات به قلم سید ذاکر حسین فرزند دیگر مؤلف

۲- تعریب جلد اول حدیث «مدینه العلم» به قلم سید محسن نواب لکهنوی

۳- تلخیص تمام مجلد دوم، پنجم، ششم و بخشی از مجلد یکم و تعریب تمامی این مجلدات به نام «الثمرات» به قلم سید محسن نواب

وی هر مجلد از منهج دوم کتاب را در یک یا دو جزء قرار داده است. نخست در سند حدیث و اثبات تواتر و قطعی الصدور بودن آن، تنها از طرق عامه بحث نموده و با استناد به مدارک معتبره اهل سنت از زمان پیغمبر اکرم (ص) و عصر صدور تا زمان مؤلف (به صورت قرن به قرن) ابتدا به توثیق و تعدیل هر یک از راویان بلا واسطه حدیث از طریق قول دیگر صحابه و سپس به توثیق و تعدیل هر یک از صحابه و توثیق کنندگان آنها از طریق قول تابعین و در نهایت به توثیق و تعدیل طبقات بعد از طریق کتب رجال و تراجم و جوامع حدیثی و مصادر مورد وثوق خود آنها تا به زمان خود، پرداخته است. آنگاه به تجزیه و تحلیل متن حدیث پرداخته و سپس وجوه استفاده و چگونگی دلالت حدیث را بر وفق نظر شیعه تشریح نموده و در پایان کلیه شبهات و اعتراضات وارده از طرف عامه را یک به یک نقل و به همه آنها پاسخ داده است. و در این زمینه گاهی برای ردّ دلیلی از آنان به کلمات خود آنان استدلال کرده است.

۳- قدرت علمی

قدرت علمی و سعه اطلاع و احاطه فوق العاده مؤلف بزرگوار از سراسر مجلّات این کتاب بخوبی واضح و آشکار است مثلاً در یک جا دلالت حدیث ثقلین را بر مطلوب شیعه به ۶۶ وجه بیان فرموده و در جای دیگر تخطئه ابن جوزی نسبت به دلالت حدیث بر مطلوب شیعه را به ۱۶۵ نقض و تالی فاسد جواب داده و در ابطال ادعای صاحب تحفه مبنی بر اینکه عترت به معنای أقارب است و لازم‌اش واجب الاطاعه بودن همه نزدیکان پیغمبر است نه اهل بیت فقط، ۵۱ نقض و اعتراض بر او وارد کرده است. همچنین ایشان در هر مطلب و مبحث که وارد می‌شود کلیه جهات و جوانب قابل بحث آنرا مدّ نظر قرار داده و حق تحقیق و تتبع را نسبت به موضوع مورد بحث به منتهی درجه اداء می‌فرماید و مطالعه کننده را برای هرگونه تحقیقی پیرامون موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده از مراجعه به کتب و مصادر دیگر بی‌نیاز می‌کند، خصوصاً در مورد تراجم رجال حدیث که شرح حال آنان را نوعاً از تمامی کتب تراجم و مواضعی که مورد استفاده واقع می‌شود به عین الفاظ نقل فرموده است. ایشان به این مقدار هم اکتفاء نکرده و کلمات صاحب تحفه و استدلالات وی را از سایر کتب او و حتی کلمات اساتید وی همچون پدرش شیخ ولی الله ابن عبد الرحیم و خواجه نصر الله کابلی صاحب کتاب صواقع - که در حقیقت تحفه برگردان فارسی این کتاب است - و سایر مشایخ و بزرگان اهل سنت را نقل کرده و پاسخ می‌دهد. ۱

۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث

صاحب عقبات مانند سایر عالمان شیعی در احتجاج با اهل سنت، آداب و قواعد بحث و مناظره را رعایت می‌کند در حالیکه طرف مقابل گرچه ادعای این امر را نموده اما بدان عمل نکرده است. الف: از قواعد بحث آنست که شخص کلام طرف مقابل خود را درباره مسئله مورد نظر بدون کم و زیاد و با دقت و امانت نقل و تقریر کند، سپس محل اشکال را مشخص کرده و به جواب نقضی یا حلّی آن پردازد. در اینصورت است که ناظر با شنیدن ادله دو طرف می‌تواند به قضاوت پرداخته و نظر صحیح یا احسن را انتخاب نماید. مرحوم میر حامد حسین در عقبات پس از خطبه کتاب عین عبارت دهلوی (صاحب تحفه) را بدون کم و کاست نقل می‌کند و حتی هر آنچه را که او در حاشیه کتابش از خود یا غیر نقل کرده متعرض می‌شود و سپس به جواب آن می‌پردازد. اما در مقابل دهلوی این قاعده را رعایت نمی‌کند. مثلاً پس از نقل حدیث ثقلین می‌گوید: «و این حدیث هم بدستور احادیث سابقه با مدّعی مساس ندارد» اما به استدلال شیعه درباره این حدیث اشاره‌ای نمی‌کند و یا اینکه پس از نقل حدیث نور می‌گوید: «... و بعد اللّیتا و التّی

دلالت بر مدعا ندارد» اما دلیل شیعه را برای این مدّعی خود مطرح نمی‌کند.

ب: از دیگر قواعد بحث آنست که به چیزی احتجاج کند که طرف مقابلش آن را حجت بدانند نه آن چیزی که در نزد خودش حجت است و به آن اعتماد دارد. صاحب عباّات در هر بابی که وارد می‌شود به کتب اهل سنّت احتجاج کرده و به گفته‌های حفاظ و مشاهیر علماء آنها در علوم مختلف استدلال می‌کند. اما دهلوی التزام عملی به این قاعده ندارد لذا می‌بینیم که در مقابل حدیث ثقلین به حدیث «علیکم بسنّتی و سنّة الخلفاء الراشدین المهدیین من بعدی و عضوا علیها بالنواجذ» تمسک می‌کند در حالیکه این روایت را فقط اهل سنّت نقل کرده‌اند.

ج: از دیگر قواعد بحث آن است که شخص در مقام احتجاج و ردّ به حقیقت اعتراف کند. صاحب عباّات همانطور که احادیثی را که خود می‌خواهد به آنها استدلال کند از طرق اهل سنّت مستند می‌کند روایاتی را که طرف مقابلش به آن استناد کرده را نیز مستند می‌کند و در این راه کوتاهی نکرده و به نقل یکی دو نفر بسنده نمی‌کند بلکه همه اسناد آن را نقل می‌کند.

که نمونه آن را می‌توان در برخورد ایشان با روایت «اقتدوا باللذین من بعدی اُبی بکر و عمر» - که در مقابل حدیث «طیر» نقل کرده‌اند - مشاهده نمود. اما در مقابل دهلوی حدیث ثقلین را فقط از طریق «زید بن ارقم» نقل می‌کند در حالیکه بیشتر از ۲۰ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند. علاوه بر آنکه این حدیث را نیز ناقص نقل کرده و جمله «أهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» را که در مسند احمد و صحیح ترمذی آمده از آن حذف کرده است.

۵- شیوه ردّ کردن

الف: نقل کلام خصم به‌طور کامل

همانطور که قبلا اشاره شد ایشان کلام دهلوی را بدون کم و زیاد نقل می‌کند و حتی آن را نقل به معنا نیز نمی‌کند.

ب: بحث و تحقیق همه جانبه

ایشان به هر موضوعی که وارد شده تمام جوانب آن را بررسی کرده و مورد دقّت قرار می‌دهد. لذا زمانی که می‌خواهد حرف طرف مقابل خود را ابطال کند به یک دلیل و دو دلیل اکتفاء نمی‌کند بلکه همه جوانب را بررسی کرده و به‌اندازه‌ای دلیل و مدرک ارائه می‌کند که استدلال طرف مقابل از پایه و اساس نابود می‌شود. لذا زمانی که به قدح ابن جوزی در حدیث ثقلین وارد می‌شود ۱۵۶ وجه در ردّ آن بیان می‌کند.

ج: تحقیق کامل

مرحوم میر حامد حسین در هر موضوعی که مورد بحث قرار داده، تمام اقوالی را که درباره آن موضوع مطرح شده نقل می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد حتی اقوالی را که ممکن است در این موضع گفته شود مطرح می‌کند. لذا زمانی که در ردّ قول دهلوی وارد بحث می‌شود کلام افراد دیگری چون نصر الله کابلی و ابن حجر و طبری و... را نیز نقل کرده و به پاسخ دادن می‌پردازد. مثلا زمانی که دهلوی حدیث سفینه را مطرح کرده و دلالت آن بر امامت علی (ع) را انکار می‌کند اما متعرض سند آن نمی‌شود صاحب عباّات ابتدا ۹۲ نفر از کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند نام می‌برد (چون از نظر ایشان بحث از سند مقدّم بر بحث از دلالت است) و علّت مطرح کردن نام این افراد آنست که ابن تیمیه این حدیث را بی‌سند دانسته و منکر سند - حتی ضعیف - برای آن می‌شود و سپس نام کتب معتبری که این حدیث در آنها نقل شده را ذکر می‌کند.

د: ریشه‌یابی بحث

یکی از قواعدی که صاحب عباّات در ردّ استدلال طرف مقابل خود به کار برده ریشه‌یابی اقوالی است که به آنها استدلال شده و به

عنوان دلیل مورد استفاده قرار گرفته است و از این راه توانسته به اهداف خوبی دست پیدا کند:

۱- ایشان در صدد آن بوده که روشن کند دهلوی مطلب جدیدی را در کتاب خود مطرح نکرده است بلکه تمام مطالب او در کتابهای پیش از وی نیز مطرح شده است و لذا با تحقیقات خود ثابت می کند که دهلوی صواقع نصر الله کابلی را به فارسی برگردانده

و علاوه بر آن مطالبی را از پدرش حسام الدین سهارنبوری- صاحب المرافض- به آن افزوده است و آن را به عنوان «تحفه اثنا عشریه» ارائه کرده است و یا اینکه «بستان المحدثین» وی برگردان «کفایه المتطلع» تاج الدین دهان است.

۲- ایشان در ریشه یابی اقوال به این نتیجه می رسد که بعضی از اقوال یا نسبت هایی که به بعضی افراد داده شده حقیقت ندارد. مثلاً زمانی که درباره حدیث طیر از قول شعرانی در یوایت مطرح می شود که ابن جوزی آن را در شمار احادیث موضوعه آورده می گوید: «...اولا ادعای ذکر ابن الجوزی این حدیث را در موضوعات از اقبیح افتراآت و اسمج اختلاقات و اوضح کذبات و افصح خزعبلا-تست و قطع نظر از آن که از تفحص و تتبع تام کتاب «الموضوعات» ابن الجوزی که نسخه عتیقه آن بحمد الله الغافر پیش قاصر موجودست هرگز اثری از این حدیث پیدا نمی شود سابقا دریافتی که حافظ علای تصریح نموده باین معنی که ابو الفرج یعنی ابن الجوزی این حدیث را در کتاب الموضوعات ذکر نکرده، و ابن حجر نیز صراحه افاده فرموده که ابن الجوزی در موضوعات خود آن را ذکر ننموده پس اگر شعرانی اصل کتاب الموضوعات را ندیده و بر تصریح حافظ علای هم مطلع نگردیده بود کاش بر افاده ابن حجر که در لواقع الانوار نهایت مدحت سرایی او نموده مطلع می گردید و خوافا من الخزی و الخسران گرد این کذب و بهتان نمی گردید و...»

(۱) پیامبر اکرم (ص) می فرماید:.... و لكن الله يحب عبدا إذا عمل عملا أحكمه. امالی صدوق- ص ۳۴۴

۳- صاحب عقبات با این شیوه خود تحریفات و تصرفاتی که در بعضی اقوال و انتساب ها روی داده را کشف کرده است. مثلاً درباره حدیث نور دهلوی می گوید: «این حدیث به اجماع اهل سنت موضوع است و در اسناد آن... در این زمینه به کلام ابن روزبهان که معمولا مستند نصر الله کابلی است که دهلوی هم از کابلی مطالب خود را اخذ می کند مراجعه می کنیم. وی در این باره می گوید: «ابن جوزی این حدیث را در کتاب موضوعات آورده و نقل به معنا کرده است. و این حدیث موضوع بوده و در اسناد آن... سپس کابلی می گوید: «و این حدیث باطل است چون به اجماع اهل خبر وضعی است و در اسناد آن...» پس اجماع اهل خبر را در اینجا کابلی اضافه می کند. اما اینکه ابن جوزی آن را در کتاب موضوعات خود نقل کرده، مربوط به حدیث دیگری غیر از حدیث نور است ... قال رسول الله «ص»: خلقت أنا و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب من طینه واحدة]

ه: ذکر موارد مخالف التزام

ایشان در موارد متعدد، به رعایت نکردن قواعد بحث توسط دهلوی و آنچه که وی خود را ملتزم به آن دانسته، اشاره می کند.

مثلاً دهلوی خود را به این مطالب ملتزم دانسته است:

۱- در نزد اهل سنت قاعده آنست که هر کتاب حدیثی که صاحب آن خود را ملتزم به نقل خصوص اخبار صحیح نداند، احادیث آن قابل احتجاج نیست

۲- هر چه که سند نداشته باشد اصلا به آن گوش داده نمی شود.

۳- باید در احتجاج بر شیعه با اخبار خودشان بر آنها احتجاج نمود، چون اخبار هر فرقه ای نزد فرقه دیگر حجیت ندارد.

۴- احتجاج با احادیث اهل سنت بر شیعه جایز نیست.

اما در عمل در موارد زیادی بر خلاف آنها عمل کرده و صاحب عقبات به این موارد توجه داده است.

و: ردّ بر مخالفین با کلام خودشان

صاحب عقبات در ردّ مطالب دهلوی گاهی به کلمات وی در جای دیگر کتابش یا به کلمات پدرش و سایر علماء اهل سنت جواب داده و آن را نقض می کند.

ز: بررسی احادیث از همه جوانب

صاحب عقبات زمانی که وارد بحث از احادیث می شود آن را از نظر سند، شأن صدور و متن حدیث مورد بررسی قرار می دهد و در هر قسمت با کارشناسی دقیق مباحث لازم را مطرح می کند.

ح: نقض و معارضه

ایشان در موارد متعدّد استدلال مخالفین را با موارد مشابه- که خود آنها نسبت به آن اذعان دارند- نقض می کند.

مثلاً زمانی که دهلوی در جواب حدیث غدیر می گوید: «اگر نظر پیامبر (ص) بیان کردن مسئله امامت و خلافت بود آن را با لفظ صریح می گفت تا در آن اختلافی نباشد» صاحب عقبات آن را با حدیث «الأئمة من بعدی اثنا عشر» که مورد قبول محدثین اهل سنت است، نقض می کند. همچنین در جواب بعض استدلالات آنان به معارض آنها از کتب و اقوال خودشان استدلال می کند. لذا استدلال دهلوی به حدیث «اصحابی کالنجوم فبأیهم اقتدیتم اهدیتهم» را با احادیثی که در ذمّ اصحاب در کتب صحاح اهل سنّه وارد شده نقض می کند.

ابعاد مختلف عقبات

۱- بعد علمی

میر حامد حسین همین که دید کتابی نوشته شده که از نظر دین و علم و جامعه و شرف موضع باید به توضیح اشتباه انگیزیهای آن پرداخت و جهل پراکینهای آن را جبران و تفرقه آفرینیهای آن را بازپس رانده و دروغهای آن را بر ملا ساخت در ابتداء به دنبال گسترش معلومات خویش و پیدا کردن مآخذ و اطلاعات وسیع می رود و سالهای سال از عمر خویش را در این راه صرف می کند. ۱

در حالیکه پاسخ دادن به نوشته های واهی و بیریشه تحفه با یک صدم معلومات ایشان هم ممکن بود، اما میر حامد حسین با این کار خود تربیت علمی مکتب تشیع و ژرف نگری یک عالم شیعی و احترام گذاشتن به شعور انسانی را به نمایش می گذارد.

۲- بعد اجتماعی

کتابهایی که به قصد تخطئه و ردّ مذهب اهل بیت (ع) نوشته می شود در حقیقت تحقیر مفاهیم عالی اسلام، ردّ حکومت عادل معصوم بر حق، طرفداری از حکومت جباران، دور داشتن مسلمانان از پیروی مکتبی که با ظلم و ظالم در ستیز است و خیانت به اسلام و مسلمین است و این آثار از سطح یک شهر و مملکت شروع شده و دامنه آن به مسائل عالی بشری می کشد. لذا کتابهایی که عالمان شیعه به قصد دفاع و نه هجوم در این زمینه می نویسند نظر نادرست دیگران را نسبت به شیعه و پیروی از آل محمد (ص) درست می کند و کم کم به شناخت حق و نزدیک شدن مسلمین به هم- به صورت صحیح آن منتهی می گردد.

۳- بعد دینی

اهمیت هر دین و مرام به محتوای عقلی و علمی آن است و به بیان دیگر مهمترین بخش از یک دین و عقیده بخش اجتهادی آن

است نه بخش تقلیدی. چون این بخش است که هویت اعتقادی و شخصیت دینی فرد را می‌سازد. بنابراین کوشندگانی که با پیگیریهای علمی و پژوهشهای بیکران خویش مبانی اعتقادی را توضیح می‌دهند و حجم دلایل و مستندات دین را بالا می‌برند و بر توان استدلالی و نیروی برهانی دین می‌افزایند و نقاط نیازمند به استناد و بیان را مطرح می‌سازند و روشن می‌کنند، اینان در واقع هویت استوار دین را می‌شناسانند و جاذبه منطق مستقل آیین حق را نیرو می‌بخشند.

۴- بعد اخلاص

نقش اخلاص در زندگانی و کارنامه عالمان دین مسئله‌ای است بسیار مهم. اگر زندگی و کار و زهد و وفور اخلاص نزد این عالمان با عالمان دیگر ادیان و اقوام و یا استادان و مؤلفانی که اهل مقام و مدرکند مقایسه شود اهمیت آنچه یاد شد آشکار می‌گردد.

عالمان با اخلاص و بلند همت و تقوی پیشه مسلمان که در طول قرون و اعصار انواع مصائب را تحمل کردند و مشعل فروزان حق و حق طلبی را سردست گرفتند چنان بودند و چنان اخلاصی در کار و ایمانی به موضع خویش داشتند.

۵- بعد اقتدا

یقیناً اطلاع از احوال اینگونه عالمان و چگونگی کار و اخلاص آنان و کوششهای بیکرانی که در راه خدمتهای مقدس و بزرگ کرده‌اند می‌تواند عاملی تربیت کننده و سازنده باشد.

چه بسیار عالمانی که در زیستنامه آنان آمده است که صاحب دویست اثر بوده‌اند یا بیشتر. آنان از همه لحظات عمر استفاده می‌کرده‌اند و با چشم‌پوشی از همه خواهانیه‌ها و لذتها دست به ادای رسالت خویش می‌زده‌اند.

صاحب عقبات روز و شب خود را به نوشتن و تحقیق اختصاص داده بود و جز برای کارهای ضروری از جای خود بر نمی‌خاست و جز به قدر ضرورت نمی‌خورد و نمی‌خوابید، حتی در اعمال و عبادات شرعی فقط به مقدار فرائض اکتفاء می‌کرد.

تا جایی که دست راست وی از کتابت بازماند، پس با دست چپ خود نوشت. هرگاه از نشستن خسته می‌شد به رو می‌خوابید و می‌نوشت و اگر باز هم خسته می‌شد به پشت می‌خوابید و کتاب را روی سینه خود می‌گذاشت و می‌نوشت تا جایی که آیه الله العظمی مرعشی نجفی به نقل از فرزند ایشان سید ناصر حسین می‌فرماید: «زمانی که جنازه ایشان را روی مغتسل قرار دادند اثر عمیق یک خط افقی بر روی سینه شریف ایشان که حاکی از محل قرار دادن کتاب بر آن بود دیده شد.»

درباره میر حامد حسین هندی- رحمه الله علیه- نوشته‌اند که از بس نوشت دست راستش از کار افتاد. این تعهد شناسان اینسان به بازسازیهای فرهنگی و اقدامات علمی پرداخته و نیروهای بدنی خود را در راه آرمانهای بلند نهاده و با همت بلند تن به رنج داشته‌اند تا جانهای دیگر مردمان آگاه و آزاد گردد.

(۱) تعدادی از منابع وی مثل زاد المسیر سیوطی مرتبط به کتابخانه پدر بزرگوارش که بعداً به تشکیل کتابخانه ناصریه منجر شد- می‌باشد و تعدادی از آنها را در ضمن سفرهای خود به بلاد مختلف مانند سفر حج و عتبات خریداری نموده است. در این سفرها از کتابخانه‌های معتبر حرمین شریفین و عراق نیز استفاده‌های فراوانی برده و به نسخه‌های اصلی دست یافته است همچنین تعدادی از کتب نیز توسط بعضی علماء به درخواست ایشان برایش فرستاده شده است برای استفاده از بعضی مصادر نیز ناچار شده تا با تلاش فراوان و یا سختی از کتابخانه‌های خصوصی افراد مخصوصاً مخالفین استفاده نماید.

مرحوم شیخ آقا بزرگ پس از برشمردن تألیفات میر حامد حسین می‌نویسد: «امری عجیب است که میر حامد حسین، این همه کتابهای نفیس و این دایرة المعارف‌های بزرگ را تألیف کرده است در حالی که جز با کاغذ و مرکب اسلامی (یعنی کاغذ و

مرکبی که در سرزمینهای اسلامی و به دست مسلمانان تهیه می شده است) نمی نوشته است و این به دلیل تقوای فراوان و ورع بسیار او بوده است.

اصولا دوری وی از بکار بردن صنایع غیر مسلمانان مشهور همگان است».

تقریظات عبقات

میرزای شیرازی و شیخ زین العابدین مازندرانی، محدث نوری، سید محمد حسین شهرستانی، شریف العلماء خراسانی، حاج سید اسماعیل صدر، شیخ الشریعه اصفهانی و اکثر بزرگان آن زمان، تقریظات بسیاری بر آن کتاب نوشته اند و عالم جلیل شیخ عباس بن احمد انصاری هندی شیروانی، رساله مخصوصی به نام «سواطع الأنوار فی تقریظات عبقات الأنوار» تألیف کرده و در آن تا بیست و هشت تقریظ از علماء طراز اول نقل نموده است که در بعضی از آنها بر این مطلب تصریح شده که به برکت آن کتاب در یک سال جمع کثیری شیعه و مستبصر شده اند.

این کتاب در زمان حیات مؤلف به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است.

همچنین منتخبی از این کتاب در سال ۱۳۲۲ ه. ق به چاپ رسیده که در دو بخش مرتب شده است، بخش نخست تقریظها و نامه هایی که در حیات صاحب عبقات رسیده و بخش دوم آنهایی است که بعد از وفات وی و خطاب به فرزندش سید ناصر حسین نوشته شده است.

مرحوم میرزای شیرازی در بخشی از نامه خود خطاب به صاحب عبقات چنین می نویسد:

«... واحد أحد أقدس - عزت اسمائه - گواه است همیشه شکر نعمت وجود شریف را میکنم و به کتب و مصنّفات رشیه جنابعالی مستأنسم و حق زحمات و خدمات آن وجود عزیز را در اسلام نیکو می شناسم. انصاف توان گفت: تاکنون در اسلام در فنّ کلام کتابی باینگونه نافع و تمام تصنیف نشده است، خصوصا کتاب عبقات الانوار که از حسنات این دهر و غنائم این زمان است. بر هر مسلم متدین لازم است که در تکمیل عقائد و اصلاح مفاسد خود به آن کتاب مبارک رجوع نماید و استفاده نماید و هر کس به هر نحو تواند در نشر و ترویج آنها به اعتقاد أحقر باید سعی و کوشش را فرو گذاشت ندارد تا چنانچه در نظر است اعلاء کلمه حق و ادحاض باطل شود که خدمتی شایسته تر از این بطریقه حقّه و فرقه ناجیه کمتر در نظر است.»

و در نامه ای دیگر که به زبان عربی نگاشته است چنین می گوید:

«من در کتاب شما، مطالب عالی و ارجمند خواندم، نسیم خوش تحقیقاتی که شما برای پیدا کردن این مطالب به کار برده اید، بر هر مشک پرورده و معجون دماغ پروری برتری دارد. عبارات رسای کتاب، دلیل پختگی نویسنده است و اشارات جهل زدای آن مایه دقت و آموختن. و چگونه چنین نباشد؟ در حالی که کتاب از سرچشمه های فکری تابناک نشأت گرفته و به دست مجسمه اخلاص و تقوی تألیف یافته است. آری کتاب باید از این دست باشد و مؤلف از این گونه و اگر غیر از این باشد هرگز مباد و مباد.»

همچنین شیخ زین العابدین مازندرانی نامه هایی به بزرگان هند می نویسد و در آنها از میر حامد حسین و تألیفات ایشان تجلیل می کند و آنان را تشویق می نماید تا دیگر آثار میر حامد حسین را به چاپ برسانند و ضمن نامه مفصلی خطاب به مرحوم میر حامد حسین چنین می گوید:

«... کتابی به این لیاقت و متانت و اتقان تا الآن از بنان تحریر نحریری سر نزده و تصنیفی در اثبات حقّیت مذهب و ایقان تا این زمان از بیان تقریر حبر خیر صادر و ظاهر نگشته. از عبقاتش رائحه تحقیق وزان و از استقصایش استقصا بر جمیع دلائل عیان و لله در مؤلفها و مصنّفها...»

مرحوم شیخ عباس قمی در فوائد الرضویه می نویسد:

« وجود آنجناب از آیات الهیه و حجج شیعہ اثنی عشریہ بود هر کس کتاب مستطاب عبقات الانوار که از قلم درربار آن بزرگوار بیرون آمده مطالعه کند می‌داند که در فن کلام سیمای در مبحث امامت از صدر اسلام تاکنون احدی بدان منوال سخن نرانده و بر آن نمط تصنیف نپرداخته و الحق مشاهد و عیان است که این احاطه و اطلاع و سعه نظر و طول باع نیست جز بتأیید و اعانت حضرت إله و توجه سلطان عصر روحنا له فداء».

جلد بیست

دلالت حدیث ثقلین

سر آغاز

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بالقرآن المجيد والعتره الطاهرة، و أئدنا لدمغ رءوس أهل الباطل بالدلائل المفحمة والحجج القاهرة. والصي لموه والسي لام على سيدنا أبي القاسم محمد المبعوث بالآيات الواضحة، والبيئات الظاهرة، والمرسل بالمعاجز المعجبة والخرائج الباهرة، وعلى آله الطيبين الطاهرين المنوّهين المشبّهين بالنجوم الزاهرة الهادين المهديين الراشدين المرشدين لأهل الرقيع والشاهرة.

أما بعد، فهذا هو الجزء الثاني من المجلد الثاني عشر من مجلّدات المنهج الثاني لكتابي المسمّى ب «عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ» قد نقضت فيه كلام «صاحب التحفة» الذي لفقه لإنكار دلالة حدیث الثقلین علی الامامة، و بیئت فيه سقم کلماته و فساد جملاته اللاتی تفوّه بها لجحد حقوق أهل الزعامه، والله ولیّ التوفیق بالتّصره و الکرامه و من عنده الثّبات علی الحقّ و الاستقامه. و ها أنا أقول و بحول الله وقوته أسطو و أصول:

هر گاه بحمد الله از إفحام و إلزام معاندين منكرين حدیث ثقلین فراغ دست داد، و کمال تواتر و قطعیت آن بر منصّه شهود پا نهاد؛ مناسب آمد که بنقض کلام مهانت انضمام مخاطب جمله جمله توجّه نمایم و بجواب هفوات آن مجادل بدیع السمات پرداخته، حظّ وافى از احقاق حقّ نصیح و اخمال باطل فضیح ربایم.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲

روایت کردن صاحب تحفه اثنا عشریه حدیث الثقلین، را از طریق زید بن أرقم بمنظور تمهید رد بر استدلال شیعہ باین حدیث

قوله: حدیث دوازدهم - روایت

زید بن أرقم عن النبی صلی الله علیه و سلم: [إِنِّي تَارَكُ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنِ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي. أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترتی .

وجوه پنجگانه مؤلف در رد صاحب تحفه

اشاره

أقول: مخاطب با إنصاف در ایراد این حدیث بارع الأوصاف مرتكب أنواع اسفاف و إجحاف و مصدر أقسام زیغ و اعتساف گردیده، و وجوه تقصیر و تبثیر و مؤاخذه و دار و گیر مخاطب تحریر در ذکر این حدیث اُثیر؛ اگر چه در ما سبق بعون الله التقدير إجمالاً مذکور شده، لیکن در اینجا نیز بر بعضی از آن تفصیلاً تنبیه کرده می‌آید.

وجه ۱- در عدم انحصار روایت ابن حدیث بیک راوی (زید بن ارقم) و ذکر نام دیگر صحابه که آنرا روایت کرده‌اند و نام علماء اهل سنت که روایت صحابه را نوشته‌اند.

اول آنکه: مخاطب روایت ابن حدیث شریف را صرف زید بن ارقم منسوب نموده، حال آنکه این حدیث منیف را بسیاری از صحابه روایت کرده‌اند.

از آن جمله است: جناب امیر المؤمنین علیه السّلام که افضل اصحاب و رأس و رئیس اهل بیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب می‌باشد. و روایت آن جناب را بسیاری از افاخم اخبار و اعظم کبار اهل سنت روایت کرده‌اند؛ مثل: إسحاق بن ابراهیم الحنظلی المعروف بابن راهویه (سنه ۲۳۸ [۱])، و أبو بکر أحمد بن عمر بن أبی عاصم النبیل الشّیبانی (سنه ۲۸۷)، و أبو بکر أحمد بن عمر بن عبد الخالق البزار (سنه ۲۹۲)، و أبو جعفر محمد بن جریر الطبری (سنه ۳۱۰)، و أبو بشر محمد بن أحمد بن حمّاد الدّولابی (سنه ۳۲۰)، و أبو عبد الله حسین بن إسماعیل المحاملی (سنه ۳۳۰)، و أبو العباس أحمد بن محمد بن سعید الکوفی (سنه ۳۳۲)، و أبو بکر محمد بن عمر بن محمد التّیمی المعروف بابن الجعابی (سنه ۳۵۵)، و شمس الدّین محمد بن عبد الرحمن السّخاوی (سنه ۹۰۲)، و جلال الدّین عبد الرحمن بن کمال الدّین السّیوطی (سنه ۹۱۱)، و نور الدّین علی بن عبد الله السّمهودی (سنه ۹۱۱)، و علی بن حسام الدین الشّهری بالمتقی (سنه ۹۷۵)، و أحمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی (سنه ۱۰۴۷)، محمود بن محمد بن علی الشّیخانی القادری، و سلیمان بن ابراهیم القندوزی، كما [۱] تاریخهایی که ازین پس بعد از هر اسمی بین الهالین گذارده شده، سال در گذشت نامبرد گانست (م).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳

دریت فیما سبق.

و از آن جمله است: جناب امام حسن بن علی علیه السّلام. و روایت آن جناب را سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی در «ینابیع المودّة» آورده، كما مضی فیما سبق.

و از آن جمله است: حضرت سلمان، و روایت آن جناب را سلیمان بن ابراهیم البلخی در «ینابیع المودّة» إثبات نموده.

و از آن جمله است: حضرت ابو ذر الغفاری علیه رضوان المنعم الباری. و روایت آن جناب را محمد بن عیسی بن سورة الترمذی (سنه ۲۷۹). و أبو العباس أحمد بن محمد بن سعید الکوفی (سنه ۳۳۲)، و أبو محمد أحمد بن محمد بن علی العاصمی، و إسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی (سنه ۷۷۴)، و محمد بن عبد الرحمن السّخاوی (سنه ۹۰۲)، و نور الدّین علی بن عبد الله السّمهودی (سنه ۹۱۱)، و أحمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی (سنه ۱۰۴۷) و سلیمان بن ابراهیم البلخی؛ در کتب خویش اخراج و ادراج نموده‌اند، كما سبق فیما سلف.

و از آن جمله است: حضرت ابن عباس. و روایت آن بزرگوار را سلیمان بن ابراهیم القندوزی در «ینابیع المودّة» ثابت نموده.

و از آن جمله است: أبو سعید الخدری. و حدیث ایشان را حقاظ کرام و نقاد اعلام سنیّه روایت کرده‌اند؛ مثل: عبد الملك بن أبی سلیمان العزمی (سنه ۱۴۵) و سلیمان بن مهران الأعمش (سنه ۱۴۸)، و محمد بن إسحاق بن یسار المدنی (سنه ۱۵۱)، و عبد الرحمن بن عبد الله المسعودی (سنه ۱۶۰)، محمد بن طلحه بن مصرف الیامی (سنه ۱۶۷)، و عبد الله بن نمیر الهمدانی (سنه ۱۹۹)، و عبد الملك بن عمرو العقدي (سنه ۲۰۴)، و محمد بن سعد بن منیع الزهری (سنه ۱۳۰)، و أحمد بن محمد بن حنبل الشّیبانی (سنه ۴۴۱)، و عباد بن یعقوب الرواجنی (سنه ۱۵۰)، و محمد بن أحمد بن أبی العوّام الرّیاحی (سنه ۲۷۶)، و محمد بن عیسی بن سورة الترمذی (سنه ۲۷۹)، و عبد الله بن أحمد بن حنبل الشّیبانی (سنه ۲۹۰)، و أبو یعلی أحمد بن علی بن المثنی التّیمی (سنه ۲۰۷)، و أبو جعفر محمد بن جریر الطبری (سنه ۳۱۰)، و أبو القاسم

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۴

عبد الله بن محمد البغوي (سنه ۳۱۷)، و أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي (سنه ۳۳۳) و أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني (سنه ۳۶۰)، و أبو طاهر محمد بن عبد الرحمن المخلص الذهبي (سنه ۳۹۳)، و أبو إسحاق أحمد بن محمد إبراهيم الثعلبي (سنه ۴۲۷)، و أبو نعيم أحمد بن عبد الله الأصفهاني (سنه ۴۳۰)، و أبو غالب محمد بن أحمد بن سهل النحوي (سنه ۴۶۳) و أبو عمر يوسف بن عبد الله التمری (سنه ۴۶۳)، و أبو محمد الحسن بن أحمد بن موسى الغندجاني (سنه ۴۶۷)، و أبو الحسن علي بن محمد بن الطيب الجلابي (سنه ۴۸۳)، و أبو المظفر منصور بن محمد السمعاني (سنه ۴۸۹)، و أبو البركات عبد الوهاب بن المبارك الأنماطي (سنه ۵۳۸)، و فخر الدين محمد بن عمر الرازي (سنه ۶۰۶)، و أبو محمد عبد العزيز بن مسعود الجناذی المعروف بابن الأخضر (سنه ۶۱۱)، و أبو الفتح محمد بن محمد الأبيوردي (سنه ۶۶۷)، و أحمد بن عبد الله الطبري (سنه ۶۹۴)، و الحسن بن محمد الحسيني القمي المعروف بالنظام الأعرج، و إبراهيم بن محمد الحموي (سنه ۷۲۲)، و أبو الحجاج يوسف بن عبد الرحمن المزني (سنه ۷۴۲)، و محمد بن يوسف الزرندی (سنه بضع و خمسين و سبع مائه)، و إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (سنه ۷۷۴)، و سيد علي بن شهاب الدين الهمداني (سنه ۷۸۶)، و شمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوي (سنه ۹۰۲)، و جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين السيوطي (سنه ۹۱۱)، و نور الدين علي بن عبد الله السمهودي (سنه ۹۱۱)، و شهاب الدين أحمد بن محمد القسطلاني (سنه ۹۲۳)، و عبد الوهاب بن محمد البخاري (سنه ۹۳۲)، و علي بن سلطان محمد الهروي المعروف بالقاري (سنه ۱۰۱۴)، و أحمد بن الفضل بن محمد باكثر المكي (سنه ۱۰۴۷)، و محمود بن محمد بن علي الشيباني القادري، و محمد بن عبد الباقي الزرقاني المالكي (سنه ۱۱۲۲)، و ميرزا محمد بن معتمد خان الحارثي البدخشي، و محمد بن اسماعيل اليماني الصنعاني (سنه ۱۱۸۲)، و شيخ سليمان بن إبراهيم البلخي القندوزي.

و قد سبقت روايات هؤلاء فيما مضى.

و از آن جمله است: جابر بن عبد الله الانصاري؛ و حديث ايشان را نیز أجله حفاظ و أكابر أيقاظ روايت و إثبات کرده اند؛ مثل: أبو بكر عبد الله بن محمد العباسي

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۵

المعروف بابن أبي شيبه (سنه ۲۳۵)، و نصر بن عبد الرحمن الكوفي الوشاء (سنه ۲۴۸)، و محمد بن عيسى بن سورة الترمذي (سنه ۲۷۹)، و محمد بن علي الحكيم الترمذي (سنه ۲۸۵)، و أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي [۱]، و أبو العباس أحمد بن محمد سعيد الكوفي المعروف بابن عقدة (سنه ۳۳۲)، و محمد بن سليمان بن داود البغدادی، و أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت الخطيب البغدادی (سنه ۴۶۳)، و أبو بكر الحسين بن مسعود الفراء البغوي (سنه ۵۱۶)، و مبارك بن محمد الجزري المعروف بابن الأثير (سنه ۶۰۶)، و محمد بن عبد الله الخطيب التبريزي، و أبو الحجاج يوسف بن عبد الرحمن المزني (سنه ۷۴۲)، و الحسن بن محمد الطيبي (سنه ۷۴۳)، و محمد بن المظفر الخليلي (سنه ۷۴۵)، و محمد بن يوسف الزرندی (سنه بضع و ۷۵۰)، و إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (سنه ۷۴۵)، و محمد بن محمد بن محمود الحافظي البخاري (سنه ۸۲۲): و شهاب الدين بن شمس الدين الدولت آبادي (سنه ۸۴۹)، و شمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوي (سنه ۹۰۲)، و جلال الدين عبد الرحمن ابن كمال الدين السيوطي (سنه ۹۱۱)، و نور الدين علي بن عبد الله السمهودي (سنه ۹۱۱)، و علي بن سلطان محمد الهروي المعروف بالقاري (سنه ۱۰۱۴)، و أحمد بن الفضل بن محمد باكثر المكي (سنه ۱۰۴۷)، و شهاب الدين أحمد بن محمد الخفاجي (سنه ۱۰۶۹)، و حسام الدين بن محمد بايزيد السيهار نفوري، و مرزا محمد بن معتمد خان الحارثي البدخشي، و محمد مبین بن محب الله الالكهنوي (۱۲۲۵)، و ميرزا حسن علي محدث لکهنوي، و شيخ سليمان بن إبراهيم البلخي، و مولوي صديق حسن خان معاصر. و قد رأيت فيما سبق نصوص هؤلاء القوم.

و از آن جمله است: أبو الهيثم التيهان؛ و روایت ایشان را أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي، و محمد بن عبد الرحمن السخاوی، و نور الدين علی بن عبد الله [۱] ملا علی متقی در «کنز العمال» در کتاب الایمان در باب ثانی آورده: یا أيها الناس! انی ترکت فیکم ما ان أخذتم به لن تضلوا: کتاب الله و عترتی أهل بیتی.

ن عن جابر. أي أخرجه النسائي عن جابر. (۱۲ ن).

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۶

السمهودی، و أحمد بن الفضل بن محمد بن باکثیر المکی، و سلیمان بن ابراهیم البلخی؛ اخراج و إثبات نموده‌اند، كما عرفت سابقا. و از آن جمله است: أبو رافع، مولى رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم؛ و حدیث او را نیز همین علماء ذکر کرده‌اند، كما دریت فیما سبق.

و از آن جمله است: حذيفة بن اليمان؛ و روایت ایشان را شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی در «ینایع المودّة» ذکر نموده.

و از آن جمله است: حذيفة بن أسيد الغفاري؛ و حدیث ایشان را اکابر ثقات و أعظم أثبات مثل: نصر بن علی الجهضمی (سنه ۲۵۰)، و محمد بن عيسى بن سورة الترمذی (سنه ۲۷۹)، و محمد بن علی الحکیم الترمذی (سنه ۲۸۵)، و أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي (سنه ۳۳۲)، و أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني (سنه ۳۶۰)، و أبو نعيم أحمد بن عبد الله الاصفهاني (سنه ۴۳۰)، و أبو القاسم علی ابن الحسن الدمشقی المعروف بابن عساكر (سنه ۵۷۱)، و محمد بن عمر الاصفهاني المعروف بأبي موسى المدني (سنه ۵۸۱)، و أبو الفتوح أسعد بن محمود العجلي (سنه ۶۰۰)، و علی بن محمد الجزري المعروف بابن الأثير (سنه ۶۳۰)، و ضياء الدين محمد بن عبد الواحد المقدسی (سنه ۶۴۳)، و ابراهیم بن محمد بن المؤيد الحموي (سنه ۷۲۲)، و إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (سنه ۷۷۴)، و محمد بن محمد بن محمود الحافظ البخاري (سنه ۸۲۲)، و محمد بن عبد الرحمن السخاوی (سنه ۹۰۲)، و نور الدين علی بن عبد الله السهمودي (سنه ۹۱۱)، و عطاء الله بن فضل الله الشيرازي (سنه ۱۰۰۰)، و أحمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی (سنه ۱۰۴۷)، و محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری، و میرزا محمد بن معتمد خان البدخشی، و محمد صدر عالم، و سلیمان بن ابراهیم البلخی؛ إثبات و اخراج کرده‌اند، كما ثبت فیما مضی.

و از آن جمله است: خزيمه بن ثابت ذو الشهادتين و حدیث ایشان را أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي المعروف بابن عقده (سنه ۳۳۳)، و شمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوی (سنه ۹۰۲)، و نور الدين علی بن عبد الله السهمودي

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۷

(سنه ۹۱۱)، و أحمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی (سنه ۱۰۴۷)، و سلیمان بن ابراهیم البلخی؛ آورده‌اند، كما دریت سابقا.

و از آن جمله است: زيد بن ثابت؛ و حدیث او را ركين بن الربيع بن عميلة الفزاري (سنه ۱۳۱)، و محمد بن إسحاق بن يسار المدني (سنه ۱۵۱)، و شريك بن عبد الله القاضي (سنه ۱۷۷)، و أبو أحمد محمد بن عبد الله الزبيری (سنه ۲۰۳)، و أسود ابن عامر بن بن شاذان الشامي (سنه ۲۰۸)، و أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني (سنه ۲۴۱)، و أبو محمد عبد بن حميد الكشي (سنه ۲۴۹)، و أحمد بن عمرو بن أبي عاصم النبيل الشيباني (سنه ۲۸۷)، و عبد الله بن أحمد بن حنبل الشيباني (سنه ۲۹۰)، و أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد الطبري (سنه ۳۱۰)، و أبو بكر محمد بن القاسم المعروف بابن الأنباري (سنه ۳۲۸)، و أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني (سنه ۳۶۰)، و أبو منصور محمد بن أحمد بن طلحة الأزهری (سنه ۳۷۰)، و أبو عبد الله محمد بن يوسف الكنجي الشافعي (سنه ۶۵۸)، و علی بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي (سنه ۸۰۷)، و شمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوی (سنه ۹۰۲)، و جلال الدين عبد الرحمن ابن کمال الدين الشيوطي (سنه ۹۱۱)، و نور الدين علی بن عبد الله السهمودي (سنه ۹۱۱)، و علی بن سلطان محمد الهروي المعروف بالقاري (سنه ۱۰۱۴)، و عبد الرؤوف ابن تاج العارفين المناوي (سنه ۱۰۳۱)، و أحمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی (سنه ۱۰۴۷)، و محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری، و علی بن أحمد بن محمد بن ابراهیم العزیزی (سنه ۱۰۷۰)، و مرزا

محمّد بن معتمد خان الحارثی البدخشی، و سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی، و حسن الزمان المعاصر؛ روایت نموده‌اند، كما تحقّق فیما مضی.

و از آن جمله است: ابو هریره؛ و روایت او را أبو بكر أحمد بن عمر بن عبد الخالق البزّاز (سنه ۲۹۲)، و محمّد بن عبد الرحمن السّخاوی (سنه ۹۰۲)، و جلال الدین عبد الرحمن السّیوطی (سنه ۹۱۱)، و نور الدین علی بن عبد الله السّمهودی (سنه ۹۱۱)، و أحمد بن الفضل بن محمّد باکثیر المکی (سنه ۱۰۴۷)، و محمود بن

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۸

محمّد بن علی الشّیخانی القادری؛ آورده‌اند، كما سلف.

و از آن جمله است: عبد الله بن حنطب؛ و حدیث او را أبو القاسم سلیمان بن أحمد الطّبرانی (سنه ۳۶۰)، و أبو الحسن علی بن محمّد الجزری المعروف بابن الأثیر (سنه ۶۳۰)، و جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین السّیوطی (سنه ۹۱۱)، روایت کرده‌اند، كما مضی.

و از آن جمله است: جیر بن مطعم؛ و حدیث او را أبو نعیم أحمد بن عبد الله الاصفهانی (سنه ۴۳۰)، و سیّد علی بن شهاب الدین الهمدانی (سنه ۷۸۶)، و شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی؛ روایت کرده‌اند؛ كما سبق.

و از آن جمله است: براء بن عازب؛ و حدیث او را حافظ جلیل أبو نعیم أحمد بن عبد الله الاصفهانی اخراج نموده، كما علمت سابقا.

و از آن جمله است: أنس بن مالک؛ و حدیث او را نیز أبو نعیم أحمد بن عبد الله الاصفهانی روایت نموده، كما مضی سابقا.

و از آن جمله است: طلحه بن عبید الله التیمی؛ و حدیث او را سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی در «ینایع المودّة» ثابت نموده، كما دریت فیما سبق.

و از آن جمله است: عبد الرحمن بن عوف؛ و حدیث او را نیز سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی در «ینایع المودّة» إثبات نموده، كما عرفت سابقا.

و از آن جمله است: سعد بن بن أبی وقاص، و حدیث او را نیز سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی در «ینایع المودّة» إثبات نموده، كما سلف.

و از آن جمله است: عمرو بن العاص؛ و حدیث او را أبو المؤیّد موفّق بن أحمد المکی المعروف بأخطب خوارزم در «کتاب المناقب» آورده، كما عرفت فیما مضی.

و از آن جمله است: سهل بن سعد الانصاری؛ و حدیث او را أبو العبّاس أحمد ابن محمّد بن سعید الکوفی، و شمس الدین محمّد بن عبد الرحمن السّخاوی، و نور الدین علی بن عبد الله السّمهودی، و أحمد بن الفضل بن محمّد باکثیر المکی، و سلیمان بن ابراهیم البلخی آورده‌اند، كما دریت فیما سلف.

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۹

و از آن جمله است: عدی بن حاتم. و حدیث او را نیز همین أعلام سنّیه روایت کرده‌اند، كما عرفت سابقا.

و از آن جمله است: عقبه بن عامر. و حدیث او را نیز همین علمای سنّیه ذکر نموده‌اند.

و از آن جمله است: أبو أيوب الانصاری. و مخرج حدیث او نیز همین أخبار أهل سنّت می‌باشند، كما دریت فیما سبق.

و از آن جمله است: أبو شریح خزاعی. و حدیث او را نیز همین اجلّه سنّیه آورده‌اند، كما مضی.

و از آن جمله است: أبو قدامة الانصاری. و حدیث او را نیز همین أخبار أهل سنّت روایت کرده‌اند، كما دریت سابقا.

و از آن جمله است: أبو لیلی الانصاری. و حدیث او را نیز همین اکابر سنّیه روایت نموده‌اند، كما سبق فیما سلف.

و از آن جمله است: ضمیرة الاسلمی. و حدیث او را همین أفاخم أهل سنت اخراج کرده‌اند، كما ظهر سابقا.

و از آن جمله است: عامر بن لیلی بن ضمیره. و حدیث او را أبو العباس أحمد ابن محمد بن سعید الکوفی، و محمد بن عمر بن أحمد بن عمر الاصبهانی المعروف بأبی موسی المدینی، و أبو الفتوح أسعد بن محمود بن خلف العجلی الاصفهانی، و أبو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الأثیر الجزری، و أبو الفضل أحمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی و شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السیخاوی، و نور الدین علی بن عبد الله السّمهودی، و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی، و سلیمان بن إبراهیم البلخی القندوزی؛ روایت کرده‌اند.

و علاوه بر صحابه، از صحابیات نیز روایت این حدیث رسیده، و جمعی از أجله أعلام و أمثال فخام سنیه باخراج و ادراج آن در کتب دینیّه خود بهره‌ور گردیده.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۰

پس از آن جمله است: معصومه کبری جناب فاطمة الزهراء علیهما السّلام. و حدیث آن جناب را شیخ سلیمان بن إبراهیم البلخی القندوزی در «ینایع المودّة» آورده.

و از آن جمله است: جناب أم سلمه رضوان الله علیها. و حدیث آن مخدّره را أبو العباس أحمد بن محمد بن سعید الکوفی، و أبو الحسن علی بن عمر بن أحمد الدارقطنی، و شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی، و نور الدین علی بن عبد الله السّمهودی، و احمد بن الفضل بن محمد بن کثیر المکی، و محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری روایت کرده‌اند.

و از آن جمله است: حضرت أم هانی خواهر محترمه جناب أمير المؤمنين علیه السّلام، و حدیث آن جناب را أبو العباس أحمد بن محمد بن سعید الکوفی، و شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السّیخاوی، و نور الدین علی بن عبد الله السّمهودی، و أحمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی آورده‌اند.

و ازین بیان واضح البرهان بر تو واضح و عیان گردید که رواة این حدیث شریف از صحابه و صحابیّات سی و چهار نفر هستند. پس مثل این حدیث منیف را که از چندین صحابه کرام مروی و مأثور و منقول و مذکور می‌شود، صرف روایت زید بن أرقم وانمودن؛ چقدر خون (خوب) انصاف فرمودن است!

و متوهم نشود که شاید آوردن شاه صاحب این حدیث را بروایت زید بن أرقم بنا بر آن است که أهل حق در معرض احتجاج این حدیث شریف را بروایت زید بن أرقم آورده و طریق إلزام خصام بهمین روایت سپرده‌اند؛ زیرا که بر أدنی متّبع کتب أهل حق واضح و لائح است که ایشان این حدیث شریف را در مقام احتجاج بر أهل خلاف و نقل از کتب و أسفار این جماعت پر اعتساف نیز بطرق متنوّعه و أسانید متعدده ذکر فرموده‌اند و هرگز بر نقل روایت زید بن أرقم اکتفا ننموده؛ کما لا یخفی علی من لاحظ کتاب «العمدة» لابن بطریق، رحمه الله، و کتاب «غایة المرام» للسّید هاشم البحرانی، رَوَّحَ الله روحه.

و مخفی نماند که کثرت طرق این حدیث شریف و مروی بودن آن از صحابه کثیرین بحدّی رسیده که اکابر علمای مخالفین؛ خود اعتراف بآن دارند و عبارات

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۱

شَتّی برای اظهار این مطلب جمیل بر ألسنه أقلام خود می‌آرند.

ترمذی در «صحیح» خود، بعد روایت این حدیث شریف از جابر بن عبد الله أنصاری؛ گفته: [و فی الباب، عن أبی ذرّ و أبی سعید و زید بن ارقم و حذیفه بن أسید].

و شمس الدین سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» بعد ذکر طرق عدیده این حدیث شریف بروایت أبو سعید خدری و زید بن أرقم گفته: [و فی الباب، عن جابر و حذیفه بن أسید و خزیمه بن ثابت و سهل بن سعد و ضمیرة و عامر بن لیلی و عبد الرحمن ابن

عوف و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عدی بن حاتم و عقبه بن عامر و علی بن ابی طالب و ابی ذر و ابی رافع و ابی شریح الخزاعی و ابی قدامة الأنصاری و ابی هریره و ابی الهیثم بن الیهان و رجال من قریش و أم سلمه و أم هانئ ابنة ابی طالب الصحابیة رضوان الله علیهم . و بعد ازین بتفصیل روایات این اصحاب را ذکر کرده، كما رأیته فی الجزء الأول من هذا المجلد.

و نور الدین السمهودی در «جواهر العقدین» بعد نقل طرق عدیده این حدیث و ذکر بعض مؤیدات آن گفته: [و فی الباب، عن زیاده علی عشرين من الصحابة، رضوان الله علیهم . و بعد این کلام بتفصیل روایات صحابه مشار إلیهم آورده، كما مرّ فیما سبق. و ابن حجر مکی با آن همه تعصب و تشدد خود در «صواعق محرقة» در فصل آیات وارده در شأن اهل بیت علیهم السلام در تحت آیه [قَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ]

[بعد ذکر طرق عدیده این حدیث شریف گفته: [ثم اعلم أن لحديث التمسك بذلك طرقا كثيرة وردت عن نيف و عشرين صحابيا، و مرّ له طرق مبسوطة فی حادی عشر الشبه. و فی بعض تلك الطرق أنه قال ذلك بحجة الوداع بعرفة. و فی أخرى أنه قاله بالمدينة فی مرضه، و قد امتلأت الحجرة من أصحابه. و فی أخرى أنه قال ذلك بغدير خم. و فی أخرى أنه قال لما قام خطيبا بعد انصرافه من الطائف، كما مرّ. و لا- تنافی إذ لا- مانع من أنه كرّر علیهم ذلك فی تلك المواطن و غیرهما اهتماما بشأن الكتاب العزيز و العترة الطاهرة].

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۲

و نیز ابن حجر در «صواعق» در تتمه کتاب که در آن تلخیص کتاب «مناقب أهل البيت - للسرخاوی» بعمل آورده، بعد ذکر طرق عدیده حدیث ثقلین گفته: [و لهذا الحديث طرق كثيرة عن بضع و عشرين صحابيا لا حاجة لنا ببسطها].

وجه ۲- اعتراض مؤلف بر صاحب «تحفه» که چرا یکی از سیاقهای مبسوط روایت زید بن أرقم را نیاورده، و ذکر مؤلف بعضی از آن سیاقها را

دوم آنکه: اگر مخاطب و الا- هم این حدیث شریف را صرف بروایت زید بن أرقم ذکر کرده بود، کاش بسیاقی مبسوط آن را می آورد، و راه کمال کتمان فضل حضرات أئمة الرحمن علیهم آلاف السلام من الملك المئان بأقدام جور و اعتساف نمی سپرد. چه از زید بن أرقم با وصف اتصاف او بوصمت نسب و انحراف این حدیث شریف بسیاقات مبسوطة وارد گردیده، و در آن سیاقات بسیاری از جملات مفیده و کلمات سدیدة است که برای احقاق حق متحقق و إبطال باطل منزق بکار می خورد. لکن مخاطب بسبب قلت عثور و اطلاع، و نیز بوجه عدول از جاده صواب واجب الاتباع، آن را ترك نموده، و ما در این مقام بعضی از آن سیاقات را از بعضی کتب اعلام سیّئه وارد می نمایم.

پس، از آن جمله است: سیاقی که نسائی صاحب «خصائص» و حاکم صاحب «مستدرک» آن را بروایت حبيب بن أبی ثابت، از أبو الطفیل، از زید بن أرقم آورده اند.

أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي در کتاب «خصائص» گفته:

[أخبرنا محمد بن المشي. قال: قال: حدثنا يحيى بن حماد. قال: أخبرنا أبو عوانه، عن سليمان.

قال: حدثنا حبيب بن أبی ثابت، عن أبی الطفیل، عن زید بن أرقم. قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عن حجة الوداع و نزل غدیر خم؛ أمر بدوحات فقممن، ثم قال: كَأَنِّي دَعِيتُ فَأَجَبْتُ! و إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ و عِترتي أهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما، فانهما لن يفترقا حتّى يردا على الحوض.

لم قال: إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ، و أَنَا وَلِيُّ كُلِّ مَوْمن. ثم أخذ بيد علي، رضى الله عنه، فقال: من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. فقلت لزید:

سمعت من رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ قال: نعم و إِنَّه ما كان في الدّوحات أحد إلّا رآه بعينه و سمعه بأذنيه!].

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۳

و أبو عبد الله محمد بن عبد الله المعروف بالحاكم النيسابوري در كتاب «المستدرک على الصحيحين» گفته:

[حدَّثنا: ابو الحسين محمد بن أحمد بن تميم الحنظلي ببغداد. ثنا: أبو قلابه عبد الملك بن محمد الرقاشي. ثنا: يحيى بن حماد و حدَّثني أبو بكر محمد بن أحمد بن بالويه و أبو بكر أحمد بن جعفر البزار؟؟؟ قالوا: ثنا: عبد الله بن أحمد بن حنبل حدَّثني أبي. ثنا: يحيى بن حماد، و ثنا: أبو نصر أحمد بن سهل النقيه ببخارى. ثنا: صالح بن محمد الحافظ البغدادي. ثنا: خلف بن سالم المخرمي ثنا. يحيى بن حماد، ثنا: أبو عوانه، عن سليمان الأعمش. قال: ثنا: حبيب بن أبي ثابت، عن أبي الطفيل عن زيد بن أرقم، رضى الله عنه. قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع و نزل غدير خم؛ أمر بدوحات، فقممن. قال: كأنى قد دعيت فأجبت! إننى تركت فيكم الثقلين؛ أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله تعالى و عترتى. فانظروا كيف تخلفوني فيهما. فأنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض. ثم قال: الله عز و جل مولاى و أنا ولئى كل مؤمن. ثم أخذ بيد على، رضى الله عنه، فقال: من كنت وليه فهذا وليه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه.

و ذكر الحديث بطوله. هذا حديث صحيح على شرط الشيخين، و لم يخرجاه بطوله .

و این سیاق را باختلاف بعض الفاظ، طبرانی نیز روایت نموده، چنانچه ملاً على متقى در «كنز العمال» در كتاب الايمان گفته:

«كأنى قد دعيت فأجبت! إننى تارك فيكم الثقلين؛ أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله و عترتى أهل بيتى، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، فأنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض، إن الله مولاى، و أنا ولئى كل مؤمن. من كنت مولاة فعلى مولاة. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه: [طب. ك. عن أبي الطفيل عن زيد بن أرقم .

و محمد صدر عالم در «معارج العلى» گفته:

[أخرج الطبرانى و الحاكم، عن أبي الطفيل، عن زيد بن أرقم. قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: كأنى قد دعيت فأجبت؛ و إننى تارك فيكم الثقلين؛ أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله و عترتى اهل بيتى. فانظروا كيف تخلفوني فيهما، فأنهما لن يتفرقا حتى يردا على

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۴

الحوض. الله مولاى، و أنا ولئى كل مؤمن. من كنت مولاة فعلى مولاة. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه .

و از آن جمله است: سیاقی که حاکم نيسابورى آن را بروایت سلمه بن كهيل، از أبو الطفيل، از زيد بن أرقم آورده، چنانچه در «مستدرک على الصحيحين» بعد عبارت سابقه گفته: [شاهده

حديث سلمه بن كهيل، عن أبي الطفيل أيضا صحيح على شرطهما حدَّثناه: أبو بكر بن إسحاق، و دعلج بن أحمد السجزي. قالوا: أنبا محمد بن أيوب. ثنا:

الأرزق بن على. ثنا: حسان بن ابراهيم الكرمانى. ثنا: محمد بن سلمه بن كهيل، عن أبيه، عن أبي الطفيل عامر بن واثله؛ أنه سمع زيد بن أرقم، رضى الله عنه، قال: نزل رسول الله صلى الله عليه و سلم بين مكه و المدينة عند سمرة خمس دوحات عظام، فكنس الناس ما تحت السمرة، ثم راح رسول الله صلى الله عليه و سلم عشية فصلى ثم قام خطيبا، فحمد الله و أثنى عليه و ذكر و وعظ. فقال ما شاء الله أن يقول: ثم قال:

أيها الناس! إننى تارك فيكم أمرين لن تضلوا إن اتبعتموها، و هما: كتاب الله و أهل بيتى عترتى! ثم قال: أ تعلمون أنى أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ ثلاث مرّات. قالوا نعم! فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: من كنت مولاة فعلى مولاة.

و حديث بريدة الأسلمى صحيح على شرط الشيخين .

و از آن جمله است: سیاقی که علامه أبو الحسن على بن محمد بن الطيب الجلابى المعروف بابن المغازلى آن را روایت نموده،

چنانچه در «کتاب المناقب» علی ما نقل عنه آورده:

[أخبرنا أبو يعلى على بن أبي عبد الله بن العلاف البزاز اذنا. قال:

أخبرني عبد السلام بن عبد الملك بن حبيب البزاز. قال: أخبرني عبد الله بن محمد بن عثمان.

قال حدثني محمد بن بكر بن عبد الرزاق. حدثني أبو حاتم مغيرة بن محمد بن المهلب. قال:

حدثني مسلم بن ابراهيم. قال: حدثني نوح بن قيس الجذامي (الحدائي عمده. م).

حدثني الوليد بن صالح، عن ابن امرأة زيد بن أرقم (عن زيد بن أرقم. ظ). قال: أقبل نبي الله صلى الله عليه وسلم من مكة في حجة

الوداع حتى نزل بغدير الجحفة بين مكة والمدينة. فأمر بالدوحات، فقم ما تحتهن من شوكة، ثم نادى الصلوة جامعة

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۵

فخرجنا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم في يوم شديد الحر؛ إن منا لمن يضع رداءه على رأسه و بعضه تحت قدميه من شدة الحر، حتى انتهينا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم. فصلّى بنا الظهر، ثم انصرف إلينا فقال: الحمد لله، نحمده و نستعينه و نؤمن به و نتوكل عليه، و نعوذ بالله من شرور أنفسنا و من سيئات أعمالنا، الّذى لا هادى لمن اضلّ و لا مضلّ لمن هدى، و أشهد أن لا إله إلا الله، و أن محمدا عبده و رسوله.

اما بعد، أيها الناس! فانه لم يكن لنبي من العمر إلا نصف ما عمر من قبله، و إن عيسى بن مريم لبث في قومه أربعين سنة، و إنى قد أشرعت في العشرين، ألا و إنى يوشك أن أفارقكم؛ ألا و إنى مسئول و أنتم مسئولون! فهل بلغتكم؟! فما ذا أنتم قائلون؟

فقام من كلّ ناحية من القوم مجيب يقولون: نشهد أنك عبد الله و رسوله، فقد بلغت رسالته و جاهدت في سبيله و صدعت بأمره و عبدته حتى أتاك اليقين. فجزاك الله عنا خير ما جازى نبيا عن أمّة. فقال: أستم تشهدون أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمدا عبده و رسوله، و أن الجبّة حقّ، و النّيار حقّ، و تؤمنون بالكتاب كلّ؟! قالوا. بلى! (قال: عمده. م) أشهد أن قد صدقتكم و صدقتموني؛ ألا و إلى فرطكم و إنكم تبعي و توشكون أن تردوا علىّ الحوض، أسألكم حين تلقوني عن ثقلتي كيف خلفتموني فيهما. (قال: عمده. م) فاعتلّ (فأعضل. ظ) علينا؛ ما ندري ما الثّقلان؟

حتى قام رجل من المهاجرين، فقال: بأبي أنت و أمي يا نبي الله، ما الثّقلان؟ قال:

الأكبر منهما: كتاب الله؛ سبب طرفه (طرف: عمده. م) بيد الله تعالى و طرف بأيديكم، فتمسّكوا به و لا تولّوا (تزلوا. ظ) و الأصغر منهما: عترتي. من استقبل قبلي و أجاب دعوتي (فليستوص بهم خيرا. ظ)؛ فلا تقتلوهم، و لا تعدوهم، و لا تقصروا عنهم.

فأنى قد سئلت لهم (لهما. ظ) اللطيف الخبير، فأعطاني أن (أنهما يردا علىّ الحوض كهاتين. و أشار بالمسبحتين؛ ثم قال. ظ) [۱] ناصرهما لى ناصر، و خاذلهما ليخاذل و وليّهما لى ولى، و عدوّهما لى عدوّ. ألا! فإنها لن تهلك أمّة قبلكم حتى تدين بأهوائها [۱] اين جمله را از آنها تا ثم قال مصنف اضافه فرموده با قيد ظ (ظاهرا)، لكن در «عمده» نیست و همچنين است ساير استظهارات (م).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۶

و تظاهر على نبوتها (نبيها. ظ)، و تقتل من قام بالقسط.

ثم أخذ بيد عليّ بن أبي طالب رضى الله عنه فرفعها و قال: من كنت مولاه فهذا مولاه، و من كنت وليه فهذا وليه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و قالها ثلاثا.

آخر الخطبة [۱].

و سيد محمد بن اسماعيل الأمير اليماني الصّنعاني نیز اين سياق را بتمامه از كتاب «محاسن الأزهار» حسام الدين أبي عبد الله حميد بن أحمد المحلّي نقل کرده، چنانچه در «روضه نديّه» در ذکر طرق حديث غدیر گفته: [و ذکر الخطبة بطولها الفقيه العلامة حميد المحلّي في «محاسن الأزهار» في شرح قول الامام المنصور بالله:

أَيُّهُمَا نَصَّ بِهَا أَجْمَلًا لَهُ عَلَى الْمَكِّيِّ وَ الْيَثْرِيِّ بِسَنَدِهِ إِلَى زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ. قَالَ: أَقْبَلَ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ حَتَّى نَزَلَ بِغَدِيرِ الْجَحْفَةِ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ. فَأَمَرَ بِالدُّوْحَاتِ فَقَمَّ مَا تَحْتَهُنَّ مِنْ شَوْكٍ. ثُمَّ نَادَى الصَّيْلَمُوهَ جَامِعَةً. فَخَرَجْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي يَوْمٍ شَدِيدِ الْحَرِّ، إِنَّ مَنَا مِنْ يَضَعُ بَعْضَ رِدَائِهِ عَلَى رَأْسِهِ وَ بَعْضُهُ عَلَى قَدَمِهِ مِنْ شِدَّةِ الرَّمْضَاءِ، حَتَّى أَتَيْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَصَلَّى بِنَا الظُّهْرَ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَيْنَا فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَ نَسْتَعِينُهُ وَ نَتَوَكَّلُ بِهِ وَ نَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ، وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا الَّتِي لَا- هَادِي لِمَنْ أَضَلَّ وَ لَا مُضِلَّ لِمَنْ هَدَى، وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ. أَمَّا بَعْدُ؛ أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِنَبِيِّ مِنَ الْعَمْرِ إِلَّا النَّصَفُ مِنْ عَمْرِ الَّذِي قَبْلَهُ، وَ إِنْ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ لَبَثَ فِي قَوْمِهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَ إِنِّي قَدْ أَشْرَعْتُ فِي الْعَشْرِينَ، أَلَا وَ إِنِّي يَوْشِكُ أَنْ أَفَارِقَكُمْ؛ أَلَا وَ إِنِّي مُسْتَوِلٌ وَ أَنْتُمْ مُسْتَوِلُونَ؛ فَهَلْ بَلَّغْتُمْ؟ فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ فَقَامَ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ مِنَ الْقَوْمِ مُجِيبٌ، يَقُولُونَ: نَشْهَدُ أَنَّكَ عَبْدُ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ، قَدْ بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِهِ وَ صَدَعْتَ بِأَمْرِهِ وَ عِبَدْتَهُ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ. جَزَاكَ اللَّهُ عَنَّا خَيْرًا مَا جَزَى نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ. فَقَالَ: أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنْ [۱] إِبْنُ حَدِيثِ رَا بِنِ بِطَرِيقِ دَر كِتَابِ «الْعَمَدَةِ: ۵۱-۵۲» از «مناقب» ابن-مغازلی نقل کرده (م).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۷

لَا- إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارُ حَقٌّ، وَ تَوَمَّنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ؟ قَالُوا: بَلَى. قَالَ: فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنْ قَدْ صَدَقْتُمْ وَ صَدَقْتُمُونِي. أَلَا- وَ إِنِّي فَرَطُكُمْ وَ أَنْتُمْ تَبْعِي، تَوْشِكُونَ أَنْ تَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَأَسْأَلُكُمْ حِينَ تَلْقَوْنِي عَنْ ثِقَلِي كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِيهِمَا؟ قَالَ أَفَاعِيلُ (فَاعْضَلْ. ظ) عَلَيْنَا مَا نَدْرِي مَا الثَّقَلَيْنِ (الثَّقَلَانِ. ظ) حَتَّى قَامَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، قَالَ (فَقَالَ. ظ): بِأَبِي وَ أُمِّي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا الثَّقَلَانُ؟

قَالَ: الْاَكْبَرُ مِنْهُمَا: كِتَابُ اللَّهِ، سَبَبُ طَرَفِ بَيْدِ اللَّهِ وَ طَرَفِ بَأْيَدِيكُمْ، تَمَسَّكُوا بِهِ وَ لَا تَضَلُّوا (تَزَلُّوا. ظ). وَ الْاَصْغَرُ مِنْهُمَا: عِزَّتِي؛ مِنْ اسْتَقْبَلْ قِبَلْتِي وَ أَجَابَ دَعْوَتِي. فَلَا تَقْتُلُوهُمْ وَ لَا تَقْهَرُوهُمْ وَ لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمْ، فَإِنِّي قَدْ سَأَلْتُ لَهُمُ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ، فَأَعْطَانِي أَنْ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ، وَ أَشَارَ بِالْمَسْبُحَتَيْنِ؛ وَ نَاصِرَهُمَا لِي نَاصِرٌ، وَ خَاذِلَهُمَا لِي خَاذِلٌ، وَ وَلِيَّهُمَا لِي وَلِيٌّ، وَ عَدُوَّهُمَا لِي عَدُوٌّ، أَلَا! فَإِنَّهَا لَنْ تَهْلِكَ أَمِيَّةٌ قَبْلَكُمْ حَتَّى تَدِينَ بِأَهْوَائِهَا وَ تَظَاهِرَ عَلَى نُبُوَّتِهَا (نَبِيِّهَا. ظ)، وَ تَقْتُلَ مَنْ قَامَ بِالْقِسْطِ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَ رَفَعَهَا وَ قَالَ: مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ، وَ مَنْ كُنْتَ وَلِيَّهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ .

وَ اَيْنَ سِيَاقِ رَا بِاخْتِصَارِ ۱- جَمَالُ الدِّينِ زَرَنْدِي، وَ ۲- نَوْرِ الدِّينِ سَمْعُودِي، وَ ۳- أَحْمَدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدٍ بَاكْتِيرِ مَكِّي، وَ ۴- مُحَمَّدُ قَادِرِي نَزْدِ كُتُبِ خُودِ آوَرْدَه‌اند.

جَمَالُ الدِّينِ زَرَنْدِي دَر «نَظْمِ دَرِ السَّمَطِينِ» كَفْتَه:

[رَوَى زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَوْمَ حَجَّةِ الْوُدَاعِ، فَقَالَ: إِنِّي فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَ إِنَّكُمْ تَبْعِي، وَ إِنَّكُمْ تَوْشِكُونَ أَنْ تَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَسْأَلُكُمْ كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِيهِمَا؟ فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، فَقَالَ: مَا الثَّقَلَانُ؟ قَالَ:

الْاَكْبَرُ مِنْهُمَا: كِتَابُ اللَّهِ، سَبَبُ طَرَفِ بَيْدِ اللَّهِ، وَ سَبَبُ طَرَفِ بَأْيَدِيكُمْ فَتَمَسَّكُوا بِهِ. وَ الْاَصْغَرُ عِزَّتِي، فَمَنْ اسْتَقْبَلَ قِبَلْتِي وَ أَجَابَ دَعْوَتِي فَلَيْسَتْ وَ بِهِمْ خَيْرًا.

أَوْ كَمَا

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: فَلَا تَقْتُلُوهُمْ وَ لَا تَقْهَرُوهُمْ وَ لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمْ. إِنِّي قَدْ سَأَلْتُ لَهُمُ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ فَأَعْطَانِي أَنْ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَتَيْنِ، أَوْ قَالَ: كَهَاتَيْنِ، وَ أَشَارَ بِالْمَسْبُحَتَيْنِ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۸

نَاصِرَهُمَا لِي نَاصِرٌ، وَ خَاذِلَهُمَا لِي خَاذِلٌ، وَ وَلِيَّهُمَا لِي وَلِيٌّ، وَ عَدُوَّهُمَا لِي عَدُوٌّ.]

و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» در ذکر طریق این حدیث گفته:

[روى الحافظ جمال الدين محمد بن يوسف الزرندی المدني فى كتابه «نظم درر السمطين» حدیث زید من غیر إسناد و لا عزو؟؟؟ و لفظه: روى زید بن أرقم، قال: أقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم حجة الوداع، فقال: إني فرطكم على الحوض، و إنكم تبعي و إنكم توشكون أن تردوا على الحوض فأستلکم عن ثقلی كيف خلفتموني فيهما؟

فقام رجل من المهاجرين، فقال: ما الثقلان؟ قال الأكبر منهما: كتاب الله سبب طرفه بيد الله، و سبب طرفه بأيديكم، فتمسكوا به و الاصغر: عترتي، فمن استقبل قبلي و أجاب دعوتي فليستوص بهم خيرا.

أو كما

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: فلا تقتلوهم و لا تقهروهم و لا تقصروا عنهم، و إني قد سألت لهم اللطيف الخبير فأعطاني أن يردوا (يردا. ظ) على الحوض كتين، أو قال كهاتين، فأشار بالمسبحتين. ناصرهما لى ناصر و خاذلهما لى خاذل، و وليهما لى ولي: و عدوهما لى عدو.]

و أحمد بن الفضل بن محمد باکثير المکی در «وسيلة المآل» گفته: [

و روى الحافظ جمال الدين محمد بن يوسف الزرندی فى كتابه «نظم درر السمطين» عن زید بن أرقم، رضى الله عنه، قال: أقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم حجة الوداع، فقال:

إني فرطكم على الحوض، و إنكم تبعي و إنكم توشكون أن تردوا على الحوض فأستلکم عن ثقلی كيف خلفتموني فيهما؟. فقام رجل من المهاجرين فقال: ما الثقلان؟

قال: الأكبر منهما: كتاب الله، سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فتمسكوا به. و الاصغر عترتي فمن استقبل قبلي و أجاب دعوتي فليستوص بهم خيرا، فلا- تقتلوهم و لا تقهروهم و لا تقصروا عنهم، و إني سألت لهم اللطيف الخبير أن يردوا (يردا. ظ) على الحوض كتين، أو كهاتين، و أشار بالمسبحتين. ناصرهما لى ناصر، و خاذلهما لى خاذل، و وليهما لى ولي، و عدوهما لى عدو.]

و محمود قادری در «صراط سوى» گفته: [

و فى رواية زید بن أرقم أيضا:

قال: أقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم حجة الوداع، فقال: إني فرطكم على الحوض

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۹

و أنتم تبعي و إنكم توشكون أن تردوا على الحوض فأستلکم عن ثقلی كيف خلفتموني فيهما؟. فقام رجل من المهاجرين، فقال: ما الثقلان؟ قال: الأكبر منهما: كتاب الله سبب طرفه بيد الله و سبب طرفه بأيديكم فتمسكوا به. و الاصغر عترتي، فمن استقبل قبلي و أجاب دعوتي فليستوص بهم خيرا.

أو كما

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: فلا تقتلوهم و لا تقهروهم و لا تقصروا عنهم و إني قد سألت لهم اللطيف الخبير فأعطاني أن يردوا على الحوض كتين، أو قال: كهاتين، و أشار بالمسبحتين، ناصرهما لى ناصر، و خاذلهما لى خاذل، و وليهما لى ولي، و عدوهما لى عدو.]

وجه ۳- اعتراض مؤلف برهمو که چرا یکی از سیاقهای متوسط روایت زید را نیاورده و ذکر مؤلف بعضی از آن سیاقها را

سوم آنکه: اگر مخاطب و الاتبار را ایراد سیاقات مبسوطه این حدیث که از زید ابن أرقم مأثور شده عسیر و دشوار بود؛ کاش بعض سیاقات متوسطه او را در خصوص این حدیث شریف وارد می نمود، و مسلک إلتباط و اخمال فضائل آل رسول ربّ متعال، علیهم

آلاف السَّلام ما اتَّصل النَّهر بالليال، باین حدّ نمی‌پیمود. در اینجا بعضی از سیاقات متوسطه این حدیث که از زید بن أرقم در کتب حفاظ ثقات و أيقاظ أثبات سَنِّیه وارد شده باید شنید، و لمعان أنوار حقّ و ومضان أضواء صدق از آن سیاقات باهره بنظر بصیرت باید دید.

پس از آن جمله است: سیاقی که طبرانی آن را روایت کرده، چنانچه جلال الدین سیوطی در تفسیر «درّ منثور» در تفسیر آیه: وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا ؛ گفته:

[و أخرج الطبرانی عن زید بن أرقم، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سَلَّمَ: إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ، و إِنَّكُمْ وَاَرْدُونَ عَلَى الْحَوْضِ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ! قيل: و ما الثَّقَلَانِ يا رسول الله؟ قال: الاكبر كتاب الله عزّ و جل، سبب طرفه بيد الله، و طرفه بأيديكم، فتمسّكوا به لن تزلّوا و لا تضلّوا. و الاصغر عترتي و إِنَّهما لن يَتَفَرَّقَا حَتَّى يردا عَلَى الْحَوْضِ، و سألت لهما ذاك ربّي، فلا تقدموهما فتهلكوا، و لا تعلّموهم فانهم أعلم منكم .

و ملا علی متقی در «کنز العمال» در کتاب الایمان گفته:

[إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ، و إِنَّكُمْ وَاَرْدُونَ عَلَى الْحَوْضِ، عرضه ما بین صنعاء إلى بصری، فيه عدد الكواكب من

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۰

قد حان الذَّهَبُ و الفِضَّةُ. فانظروا كيف تَخْلَفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ! قيل: و ما الثَّقَلَانِ يا رسول الله؟

قال: الاكبر كتاب الله، سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم، فتمسّكوا به لن تزلّوا و لا تضلّوا.

و الاصغر عترتي، و إِنَّهما لن يَتَفَرَّقَا حَتَّى يردا عَلَى الْحَوْضِ، و سألت لهما ذاك ربّي.

فلا تقدموهما فتهلكوا، و لا تعلّموهما فأنهما أعلم منكم. طب، عن زید بن أرقم .

و مرزا محمد بدخشانی در «مفتاح النّجا» در ذکر حدیث ثقلین گفته:]

و أخرجه الطّبرانی فی الکبیر عنه [۱] مطولا بلفظ: إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ، و إِنَّكُمْ وَاَرْدُونَ عَلَى الْحَوْضِ، عرضه ما بین صنعاء إلى بصری، فيه

عدد الكواكب من قد حان الذَّهَبُ و الفِضَّةُ.

فانظروا كيف تَخْلَفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ! قيل: و ما الثَّقَلَانِ يا رسول الله؟ قال: الاكبر كتاب الله، سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم،

فتمسّكوا به لن تزلّوا و لا تضلّوا. و الاصغر عترتي، و إِنَّهما لن يَتَفَرَّقَا حَتَّى يردا عَلَى الْحَوْضِ، و سألت لهما ذلك ربّي، فلا تقدموهما

فتهلكوا، و لا تعلّموهم فانهم أعلم منكم .

و از آن جمله است: سیاق دیگر که قریب بهمین است و مشتمل بر بعض زیادات حسنه می‌باشد، و آن را نیز طبرانی آورده، چنانچه

ملا علی متقی در «کنز العمال» در کتاب الایمان گفته:

إِنِّي لَا أَجِدُ لِنَبِيِّ إِلَّا نَصْفَ عَمْرِ الدِّي كَانَ قَبْلَهُ، و إِنِّي أَوْشَكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأَجِيبُ، فما أنتم قائلون؟ قالوا: نصحت. قال: أليس تشهدون

أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، و أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ و رَسُولُهُ، و أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، و أَنَّ النَّارَ حَقٌّ، و أَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ؟ قالوا: نشهد. قال: و أنا

أشهد معكم. أَلَا هَلْ تَسْمَعُونَ؟ فَأَنِّي فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ و أنتم وَاَرْدُونَ عَلَى الْحَوْضِ و إِنَّ عرضه أبعد ما بین صنعاء و بصری، فيه

أقداح عدد النجوم من فضّة، فانظروا كيف تَخْلَفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ! قالوا: و ما الثَّقَلَانِ يا رسول الله؟ قال:

كتاب الله؛ طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم، فاستمسكوا به و لا تضلّوا، و الآخر عترتي، و إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ تَبَأْنِي أَنَّهما لن يَتَفَرَّقَا حَتَّى

يردا عَلَى الْحَوْضِ فَسَأَلْتُ ذَلِكَ لهما رَبّي، فلا تقدموهما فتهلكوا، و لا تقصروا عنهما فتهلكوا، و لا تعلّموهم، فانهم أعلم منكم. من

كنت أولى به من نفسه فعلى وليه؛ اللَّهُمَّ وال من والاه، و عاد من عاداه. طب [۱] أى عن زید بن أرقم (۱۲ ن). عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ

الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۱

عن أبي الطفيل، عن زيد بن أرقم .

و از آن جمله است: سیاقی که ابو نعیم اصفهانی آن را در کتاب «منقبه المطهرین» آورده، و هذه ألفاظه علی ما نقل:

[عن زيد بن أرقم، قال: خرجنا مع رسول الله حجاجا، حتى إذا كنا بالجحفه بغدير خم؛ صلى الظهر، ثم قام خطيبا فقال: يا أيها الناس هل تسمعون؟ إني رسول الله إليكم، إني أوشك أن أدعى، إني مسئول، وإنيكم مسئولون، إني مسئول هل بلغتكم؟ وأنتم مسئولون: هل بلغتكم؟ فما ذا أنتم قائلون؟]

قال: قلنا يا رسول الله! بلغت وجهدت. قال: اللهم اشهد وأنا من الشاهدين: ألا هل تسمعون إني رسول الله إليكم؟ إني مخلف فيكم الثقلين، فانظروا كيف تخلفوني فيهما. قال: قلنا: يا رسول الله! وما الثقلان؟ قال: الثقل الأكبر كتاب الله، سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم، فتمسكوا به لن تهلكوا و (لن؟) تضلوا. و الآخر عترتي، فانهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض .

وجه ۴- اعتراض مؤلف برین که چرا مخاطب لا اقل یکی از سیاق های مختصر و صحیح روایت را نیاورده و بمیل خود، حدیث را کوتاه کرده است و نقل بعضی از سیاقات مختصر.

چهارم آنکه: اگر بر جان نازنین مخاطب مهین ایراد بعض سیاقات متوسطه حدیث زید بن ارقم هم بار گران می انداخت، و نقل آن حضرتش را مبتلای عنف سیاق می ساخت، پس کاش سیاقی از سیاقات مختصره آن که علمای عظام و کملائی فخام سنیّه از زید بن ارقم آورده اند نقل می فرمود، و از سیاق خود که از آن آثار قطع و برید توده توده می بارد؛ طیّ کشح می نمود! در این مقام بعضی از سیاقات مختصره هم منقول می شود تا مزید اعتساف مخاطب حیاف بر ارباب انصاف واضح و آشکار گردد.

پس از آن جمله است: سیاقی که ترمذی آن را در «جامع صحیح» خود که یکی از صحاح سته اهل سنت است آورده، چنانچه در أبواب المناقب، باب اهل بیت النبی صلعم از کتاب مذکور مسطور است:

[حدّثنا علی بن المنذر الکوفی، حدّثنا محمّد بن فضیل.

قال: حدّثنا الأعمش، عن عطیة، عن أبي سعيد، والأعمش، عن حبيب بن أبي ثابت، عن زيد بن أرقم، رضی الله عنهما، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إني تارك فيكم ما إن تمسّكنم به لن تضلّوا بعدی. أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله، حبل عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۲۲

ممدود من السماء إلى الارض، و عترتی اهل بیتی، و لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض.

فانظروا كيف تخلفوني فيهما!]

قال: هذا حديث حسن غريب .

و از آن جمله است: سیاقی که در آن جمله شریفه:

«إني تارك فيكم خليفين»

وارد شده و آن را طبرانی روایت نموده، چنانچه ملّا علی متقی در «کنز العمال» در کتاب الایمان گفته:

[إني تارك فيكم خليفين: كتاب الله حبل ممدود ما بين السماء والارض و عترتی اهل بیتی، و إنهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض. حم. طب. ص عن زيد بن ثابت. طب عن زيد بن أرقم .

و از آن جمله است: سیاق دیلمی که در «فردوس الاخبار» آورده، چنانچه گفته:

[زيد بن أرقم: إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله فيكم، منه حبل من اتّبعه كان على الهدى، و من ترك كان على الضلالة، و اهل بیتی. أذكرکم الله فی اهل بیتی، و لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض. یعنی: الاخذ بهما ثقیل .

وجه ۵- اشاره بعدم مطابقت سیاق شاهصاحب باسیاق روایات علما، و ذکر نام آنها

پنجم آنکه: اگر از این همه در گذریم، پس آیا مناسب نبود که مخاطب عنود سیاق این حدیث شریف را با یکی از سیاقات علمای خود کائنا من کان مطابقت می نمود و بایراد سیاق بدیع خویش که بنظم خاص خود با هیچ سیاقی مطابق نمی شود؛ راه تفرّد مذموم و انفراد ملوم نمی پیمود؟! و اگر حرف حقیر باورت نمی آید پس تمام روایات و ألفاظ رواة کبار و مخرجین اخبار سنّیه، مثل: سعید بن مسروق الثوری (سنه ۱۲۶) و أبو حیان یحیی بن سعید بن حیان التیمی (سنه ۱۴۵) و سلیمان بن مهران الاعمش (سنه ۱۴۸) و محمّد بن إسحاق بن یسار المدنی (سنه ۱۵۱) و إسرائيل بن یونس الکوفی (سنه ۱۶۰) و أبو عوانه و ضاح بن عبد الله الیشکری (سنه ۱۷۶) و اسماعیل بن ابراهیم الکرمانی (سنه ۱۸۶) و جریر بن عبد الحمید الضبی (سنه ۱۸۸) و اسماعیل بن ابراهیم الاسدی المعروف بابن علیه (سنه ۱۹۳) و محمّد بن فضیل بن غزوان الضبی (سنه ۱۹۵) و أسود بن عامر بن شاذان الشّامی (سنه ۲۰۸) و یحیی بن حمّاد الشّیبانی (سنه ۲۱۵) و خلف بن سلم المخرمی (سنه ۲۳۱) و زهیر بن حرب النّسائی (سنه ۲۳۴) و شجاع بن مخلّد الفلاس البغوی (سنه ۲۳۵)

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۲۳

و محمّد بن بکار بن ریّان الهاشمی (سنه ۲۳۸) و إسحاق بن راهویه الحنظلی (سنه ۲۳۸) و وهبان بن بقیة الواسطی (سنه ۲۳۹) و أحمد بن محمّد بن حنبل الشّیبانی (سنه ۲۴۱) و محمّد بن المثنی العنزی (سنه ۲۵۲) و عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی (سنه ۲۵۵) و علی ابن المنذر الکوفی (سنه ۲۵۶) و مسلم بن الحجاج القشیری (سنه ۲۶۱) و محمّد بن یزید بن ماجه القزوینی (سنه ۲۷۳) و سلیمان بن الاشعث السّجستانی (سنه ۲۷۵) و عبد الملك بن محمّد الرقاشی البصری (سنه ۲۷۶) و محمّد بن عیسی بن سورة الترمذی (سنه ۲۷۹) و عبد الله بن أحمد بن حنبل الشّیبانی (سنه ۲۹۰) و أبو نصر أحمد بن سهل القبانی (سنه ۲۹۲) و أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النّسائی (سنه ۳۰۳) و أبو جعفر محمّد بن جریر الطّبری (سنه ۳۱۰) و أبو بکر محمّد بن إسحاق بن خزیمه التّیسابوری (سنه ۳۱۱) و أبو بکر محمّد بن محمّد بن سلیمان الباغندی (سنه ۳۱۲) و أبو عوانه یعقوب بن إسحاق الاسفرائی (سنه ۳۱۶) و أبو بکر محمّد بن قاسم المعروف بابن الانباری (سنه ۳۲۸) و أبو محمّد دعلج ابن أحمد السّیجزی (سنه ۳۵۱) و سلیمان بن أحمد الطبرانی (سنه ۳۶۰) و ابو بکر أحمد بن جعفر قطیعی (سنه ۳۶۸) و محمّد بن المظفر البغدادی (سنه ۳۷۹) و أبو عبد الله محمّد بن عبد الله الحاكم التّیسابوری (سنه ۴۰۵) و أبو نعیم أحمد بن عبد الله الاصفهانی (سنه ۴۳۰) و أبو بکر أحمد بن الحسين البیهقی (سنه ۴۵۸) و أبو الحسن علی بن محمّد ابن الطّیب الجلابی (سنه ۴۸۳) و أبو عبد الله محمّد بن فتوح الازدی الحمیدی (سنه ۴۸۸) و أبو علی اسماعیل بن أحمد البیهقی (سنه ۵۰۷) و أبو شجاع شیرویه بن شهردار الدیلمی (سنه ۵۰۹) و أبو محمّد الحسین بن مسعود الفراء البغوی (سنه ۵۱۶) و أبو الحسین رزین بن معاویه العبدری (سنه ۵۳۵) و أبو محمّد أحمد بن محمّد بن علی العاصمی، و أبو المؤید موفق بن أحمد الخوارزمی (سنه ۵۶۸) و أبو القاسم علی بن الحسن المعروف بابن عساكر (سنه ۵۷۱) و سراج الدین علی بن عثمان الاوشی الفرغانی، و مبارک بن محمّد الجزری المعروف بابن الاثیر (سنه ۶۰۶) و علی بن محمّد الجزری المعروف بابن الاثیر (سنه ۶۳۰) و محمّد ابن محمود البغدادی المعروف بابن التّجّار (سنه ۶۴۳) و حسن بن محمّد الصّغانی (سنه ۶۵۰) و محمّد بن طلحه القرشی النّصیبی (سنه ۶۵۲) و یوسف بن قرغلی سبط ابن الجوزی

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۲۴

(سنه ۶۵۴) و محمّد بن یوسف الکنجی (سنه ۶۵۸) و یحیی بن شرف التّووی (سنه ۶۷۶) و أحمد بن عبد الله الطّبری (سنه ۶۹۴) و ابراهیم بن محمّد الحموی (سنه ۷۲۲) و علی بن محمّد بن ابراهیم البغدادی المعروف بالخازن (سنه ۷۴۱) و فخر الدین الهانسوی، و محمّد بن عبد الله الخطیب التّبریزی، و یوسف بن عبد الرحمن المزی (سنه ۷۴۲) و حسن ابن محمّد الطّیّبی (سنه ۷۴۳) و محمّد بن

المظفر الخلیالی (سنه ۷۴۵) و محمد بن أحمد الذهبي (سنه ۷۴۸) و محمد بن یوسف الزرندی (سنه ۷۵۰) و محمد بن مسعود الکازرونی (سنه ۷۵۷) و إسماعیل بن عمر الدمشقی المعروف بابن کثیر (سنه ۷۷۴) و حمید بن أحمد المحلی و محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری (سنه ۸۲۲) و شهاب الدین بن شمس الدین الدولتآبادی - «کذا» - (سنه ۸۴۹) و نور الدین علی بن محمد المکی المالکی (سنه ۸۵۵) و شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السیحاوی (سنه ۹۰۲) و جلال الدین سیوطی (سنه ۹۱۱) و نور الدین علی بن عبد الله السیهدودی (سنه ۹۱۱) و شهاب الدین أحمد بن محمد القسطلانی (سنه ۹۲۳) و شمس الدین محمد العلقمی (سنه ۹۴۹) و عبد الوهاب ابن محمد البخاری (سنه ۹۳۲) و محمد بن أحمد الشربینی الخطیب، و أحمد بن محمد بن علی ابن حجر الهیثمی (سنه ۹۷۳) و علی بن حسام الدین القادری الشهير بالمتقی (سنه ۹۷۵) و عباس بن معین الدین الشهير بمرزا مخدوم الجرجانی (سنه ۹۸۸) و کمال الدین بن فخر الدین الجهرمی، و علی بن سلطان محمد القاری الهروی (سنه ۱۰۱۴) و عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوی (سنه ۱۰۳۱) و أحمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی (سنه ۱۰۴۷) و محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری، و شیخ عبد الحق دهلوی (سنه ۱۰۵۲) و شهاب الدین أحمد بن محمد الخفاجی (سنه ۱۰۶۹) و نور الدین علی بن أحمد بن محمد بن إبراهیم العزیزی (سنه ۱۰۷۰) و محمد بن عبد الباقي الزرقانی (سنه ۱۰۲۲) و حسام الدین بن محمد بایزید السهار نفوری، و مرزا محمد بن معتمد خان الحارثی البدخشی، و محمد صدر عالم، و ولی الله بن عبد الرحیم الدهلوی (سنه ۱۰۶۲) و محمد بن اسماعیل الیمانی الصنعانی (سنه ۱۱۸۲) و محمد بن علی الصبان المصری، و أحمد بن عبد القادر العجیلی و محمد مبین بن محب الله لکهنوی (سنه ۱۲۲۵) و مرزا حسن علی محدث لکهنوی،

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۵

و ولی الله بن حبیب الله لکهنوی (سنه ۱۲۷۰) و محمد رشید الدین خان دهلوی، و شیخ حسن عدوی حمزوی معاصر، و شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی المعاصر، و صديق حسن خان المعاصر؛ که سابقا در جزء اول این مجلد منقول و موجود و مذکور و مسرودست بنظر تعمق بین تا دریابی که این اکابر اعلام و أفاحم عظام سنیّه حدیث ثقلین را از زید بن أرقم بألفاظ مختلفه و سیاقات شتی آورده‌اند.

لیکن سیاق مخاطب که بنظم خاص او در اینجا سمت ذکر یافته مطابقت بهیچ یک از آن ندارد، و عنوان ذکر مخاطب این حدیث را بروایت زید بن أرقم ماورای همه آن عناوین است؛ و ذلك من بدائع الدهور و عجائب الامور.

کلام صاحب تحفه در رد بر استدلال شیعه باین حدیث

قوله؛ و این حدیث هم بدستور احادیث سابقه با مدعی مساس ندارد زیرا که لازم نیست که متمسک به صاحب زعامت کبری باشد.

وجوه شصت و ششگانه مؤلف در رد صاحب تحفه

اشاره

اقول: بر ارباب درایت و شعور و أصحاب اطلاع و عثور، محتجب و مستور نیست که دلالت این حدیث بر نور بر مدّعی أهل حق در غایت وضوح و ظهور، و ارتباط آن با مقصود محمود ایشان در نهایت سطوح و سفورست، و عدم ادراک و احساس مساس آن با مدّعا ناشی از ضعف بصیرت و فساد سریرت مخاطب عظیم الاعتداء و الجریره می‌باشد. و در حقیقت تفوّه باین کلام نافعی مساس؛ اقتضای اثر سامری پر وسواس برای مخاطب ناحق شناس ثابت نموده، خاک مذلت بر فرق و رأس او می‌پاشد. و ما بعون الله الجلیل و فضله الجزیل در این جا بچند وجه قاطع؛ دلالت این حدیث ساطع بر مدّعی خود باثبات می‌رسانیم، و حق صریح و صدق نصیح را

بابانت مطلب و مرام و إفحام أعادی و خصام، باذن الله المنعم، کالتور الطّارد للظّلام، متجلّی می گردانیم.

وجه ۱- اثبات دلالت حدیث بر وجوب اتباع اهل بیت و استشهاد برین مطلب از گفتار علمای اهل سنت

وجه اول آنکه: از این حدیث شریف بلا تردّد و ارباب و بغیر خفاء و احتجاب ثابت می شود که بر تمامی اُمت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم اتباع اهل بیت آن جناب علیه و علیهم آلاف السّلام من ربّ الارباب در جمیع افعال و أعمال دینیّه و تمامی عقائد و احکام شرعیّه، واجب و لازم و مفروض و متحمّ می باشد، و ظاهر است که واجب الاتباع بودن در جمله امور بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم متصوّر نمی شود إلّا برای کسی که

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۶

صاحب زعامت کبری و امامت عظمی باشد و نائل بمرتبه خلافت و وصایت آن جناب گردد، و هذا ظاهر کلّ الظّهور، و لكن مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

و اگر چه دلالت این حدیث بر وجوب اتباع اهل بیت علیهم السلام أظهر من الشمس و آیین من الأُمس است، لیکن مناسب آنست که إتماماً للحجّه در این جا بعض کلمات علمای اعلام سنیّه نیز متعلّق باین معنی ذکر نمایم.

پس باید دانست که طیبی در «کاشف، شرح مشکاه» در شرح حدیث ثقلین گفته: [و معنی التّمسّک بالقرآن: العمل بما فيه، و هو الايتمار بأوامره و الانتفاء عن نواهيه و التمسّک بالعترة محبتهم و الاهتداء بهديهم و سيرتهم .

و سعد الدین تفتازانی در «شرح مقاصد در ذکر معنی حدیث ثقلین گفته: [أ لا ترى أنّه عليه الصلوة و السلام قرنهم بكتاب الله تعالى في كون التّمسّک بهما منقذا عن الضّلاله، و لا معنى للتّمسّک بالكتاب إلّا الاخذ بما فيه من العلم و الهدايه؛ فكذا في العترة].

و شهاب الدین دولت آبادی در «هدايه السّعدا» در شرح معانی حدیث ثقلین گفته: [و المأمور بمتابعته لا يصير تبعاً، و المندوب إلى إمامته لا يصير مأموماً. كل علم و كل قول دلّ على مخالفة التّبيّ صلی الله علیه و سلّم زندقه و شیطنه].

و حسین بن علی الکاشفی صاحب «تفسير حسینی» در «رساله علیه فی الاحادیث النبویّه» در شرح حدیث ثقلین بعد بیان معنی جمله «أذكرکم الله فی اهل بیته»

گفته: [و در تکرار این سخن سه بار دلیلی واضح قائم می شود در تعظیم اهل بیت و محبت و متابعت ایشان .

و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» در تنبیه اوّل از تنبیّهاتی که بعد سیاق طرق حدیث ثقلین ذکر نموده گفته: [و الحاصل أنّه لمّا كان كلّ من القرآن العظيم و العترة الطّاهر معدنا للعلوم اللّدیّیه و الاسرار و الحکم النّفیسه الشّریعه و كنوز دقائقها و استخراج حقائقها أطلق صلی الله علیه و سلّم علیهما الثّقلین و یرشد لذلك حتّٰه فی بعض الطّرق السّالفه علی الاقتداء و التّمسّک و التّعلّم من اهل بیته .

و فضل الله بن روزبهان خنجی شیرازی در «شرح رساله اعتقادیه» خود،

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۷

علی ما نقل عنه گفته: [قوله: اعتقاد کنیم که آل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلّم واجب التعظیم و لازم الاقتداء اند. أقول: أمّا تعظیم آل پیغمبر صلی الله علیه و سلّم؛ اعتقاد آنست که فرضست، بنا بر احادیث صحیحّه که درین باب وارد شده، از آن جمله آنکه در حجّه الوداع در خطبه پیغمبر صلی الله علیه و سلّم فرموده:

يا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كتاب الله و عترتي اهل بیته، ما إن تمسّکتُم بهما لن تصلّوا بعدی.

الی آخره. و در حدیث دیگر فرموده:

أذكركم الله في أهل بيتي؛

و این کلمه را به سه نوبت تکرار فرمودند. ازینجا مستفاد شد که تعظیم و محبت ایشان واجب باشد و رعایت حقوق ایشان لازم. و نیز چون فرموده‌اند که: اگر بر اهل بیت دست زنند هرگز گمراه نگردند، پس امر فرمودند باقتدای ایشان انتهی.

و ابن حجر مکی در «صواعق» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [تنبيه: سَمِيَ رسول الله صَلَّى الله عليه و سَلَّمَ القرآن و عترته، و هي بالمشأاة الفوقية: الأهل و النسل و الزهط الادنون؛ ثقلين، لأن الثقل كل نفيس خطير مصون. و هذان كذلك إذ كل منهما معدن للعلوم اللدنية و الاسرار و الحكم العلية و الاحكام الشرعية و لذا حث صَلَّى الله عليه و سَلَّمَ على الاقتداء و التمسك بهم و التعلم منهم إلخ. و كمال الدين جهرمی در «براهین قاطعه - ترجمه صواعق» گفته: [تنبيه: بدانکه رسول الله صَلَّى الله عليه و سَلَّمَ قرآن و عترت خود را که بمعنی اهل و نسل و رهط است ثقل خواند، زیرا که ثقل هر چیزی نفیس عظیم الشأن محفوظ است، و قرآن و عترت طاهره این حال دارند زیرا که هر یک از ایشان معدن علوم دینی و منبع أسرار حکمت عملی و أحكام شرعیته‌اند، و بنا بر این ترغیب فرمود باقتدا و تمسک بایشان و تعلم از ایشان و گفت:

الحمد لله الذي جعل الحكمة فينا أهل البيت.

و بعضی گفته‌اند که:

ایشان را ثقلین خواند بواسطه ثقل و جوب رعایت حقوق ایشان. باز بدانکه: کسانی که ترغیب باقتداء و تمسک بایشان واقع شده از اهل بیت نیستند مگر آنها که عالم و عارف‌اند بکتاب الله و سنت پیغمبر صلوات الله علیه و همین جماعت مخصوصه‌اند که تا وقت ورود بر حوض از کتاب الله مفارقت نمی‌کنند] انتهی.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَظْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۸

و ملا- علی قاری «در شرح شفا» گفته: [فالتمسك بالقرآن: التعلق بأمره و نهيه و اعتقاد جميع ما فيه و حقيقته. و التمسك بعترته: محبتهم و متابعتهم سيرتهم .

و مناوی در «فیض القدير - شرح جامع صغیر» بشرح این حدیث شریف گفته: [یعنی: إن ائمتنا بأوامر كتابه و انتهيتنا بنواهيہ و اهتديتكم بهدي عترتي و اقتديتكم بسيرتهم؛ اهتديتكم فلم تصلوا].

و نیز مناوی در «تيسير شرح جامع صغیر» بشرح این حدیث گفته: [یعنی:

إن عملتم بالقرآن و اهتديتكم بهدي عترتي العلماء؛ لم تصلوا].

و شهاب الدین خفاجی در «نسیم الرياض» در شرح حدیث ثقلین گفته:

[فانظروا كيف تخلفوني فيهما.

أى: بعد وفاتي انظروا عملكم بكتاب الله و أتباعكم لأهل بيتي و رعایتهم و برهم بعدی. فإن ما يسرهم يسرنی، و ما يسوءهم يسوءنی .

و علی عزیزی در «سراج منیر بشرح جامع صغیر» در شرح این حدیث شریف گفته:

[إني تارك فيكم خليفين: كتاب الله

، بالتصّب؛ بدلا أو عطف بيانه. جبل، بالرفع؛ خبر محذوف، أى: هو جبل ممدود. ما، زائدة، بين السّماء و الارض. و عترتي، عطف على كتاب الله. أهل بيتي، يحتمل رفعه و نصبه، أى: أعني أوهم. و المراد منهم العلماء منهم، أى: احثكم على أتباعهما لا تخالفوهما] إلخ.

و محمد زرقانی در «شرح مواهب لدنيّه» در شرح این حدیث شریف گفته:

[یعنی إن ائمتنا بأوامر كتاب الله و انتهيتنا بنواهيہ و اهتديتكم بهدي عترتي و اقتديتكم بسيرتهم؛ اهتديتكم فلم تصلوا].

و نیز زرقانی در «شرح مواهب» گفته: [و أكد تلك الوصية و قواها

بقوله: فانظروا بما ذا تخلفوني فيهما بعد وفاتي؛ هل تتبعونهما فتسرونني، أو لا فتسبونني .

و نیز زرقانی در «شرح مواهب» گفته: [فالوصية ببر آل البيت على الاطلاق و أمرا الاقتداء فانما يكون بالعلماء العاملين منهم إذ هم الذين لا يفارقون القرآن .

و مرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در «مفتاح النجا» گفته: [اقول: سمى القرآن و عترته الثقلين لأن الثقل كل نفيس خطير مصون، و هذان كذلك؛ إذ كل

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۹

منهما معدن للعلوم الدينيّة و الاسرار و الحكم العليّة و الاحكام الشرعيّة، و لذا حثّ صلى الله عليه و سلّم على الاقتداء و التمسك بهما].

و مولوی ولی الله لکهنوی در «مرآة المؤمنین» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته:

[و شاید که وجه تسمیه کتاب الله و عترت طاهره رسول الله صلى الله عليه و سلّم بثقلین آنکه: ثقل بفتح ثاء مثله در لغت شیء نفیس و مطهر و محفوظ را می گویند، و بلا-شبهه هر دو مصون و مطهر و محفوظ و نفیس اند. زیرا که معدن علوم دینی و مخزن اسرار حکمیه و علمیه و شرعیّه هستند، و همین موجب حث رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلّم مردمان را باقتدا و تمسک و تعلّم ازیشانست انتهى.

و علی بن سلیمان الدمنی البجمعی المغربي المالکی الشاذلی المعاصر در «نفع قوت المغتدی» در شرح حدیث ثقلین گفته: [ما إن تمسکتم به و بما قبله أخذتم بدل تمسکتم. قال الطیّبی: ما، موصول؛ و الجملة الشرطیة صلتها. أي: إن عملتم بما فيه ائتماراً بأوامره و انتهاء عن نواهیه و أحببت عترتی و اهتديتم بهداهم و سيرتهم فيه إشارة أنّهما كتوأمين خليفين عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلّم .

و مولوی حسن الزمان معاصر در «قول مستحسن» در سیاق طرق حدیث غدیر گفته:

[و للحکیم الترمذی فی «نوادير الاصول» و الطبرانی فی الکبیر عن أبی الطفیل عن حذیفه بن بن أسید رضی الله عنهما أنّ رسول الله صلى الله عليه و سلّم خطب بغدير خمّ تحت شجرات فقال: يا أيها الناس! إنني قد نبأني اللطيف الخبير أنّه لم يعمر نبی إلا نصف عمر الّذى يليه من قبله و إنني قد يوشك أن أدعى فأجيب و إنني مسئول و إنكم مسئول فما ذا أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد إنك قد بلغت و جهدت و نصحت، فجزاك الله خيراً. فقال:

أليس تشهدون أن لا إله إلا الله و أن محمدا عبده و رسوله و أن جنته حقّ و نارَه حقّ و أن الموت حقّ و أن البعث حقّ بعد الموت و أن الساعة آتیة لا ريب فيها و أن الله يبعث من فی القبور. قالوا: بلى! نشهد بذلك. فقال: اللهم اشهد. ثم قال: يا أيها الناس! إن الله مولای و أنا مولی المؤمنین و أنا أولى بهم من أنفسهم، فمن كنت مولاه فهذا مولاه، یعنی علیاً؛ اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثم قال: يا أيها الناس! إني

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۰

فرطکم و آنکم واردون علی الحوض، حوض أعرض ممّا بین بصری إلى صنعاء فيه عدد النجوم قد حان من فضة، و إني سائلکم حين تردون علی عن الثقلين: فانظروا كيف تخلفوني فيهما. الثقل الا-کبر: کتاب الله عزّ و جلّ، سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديکم فاستمسکوا به لا تضلّوا و لا تبدّلوا، و عترتی أهل بیتی فانه قد نبأني اللطيف الخبير إنّهما لن ينقضيا حتّى یردا علی الحوض؛

و فيه الحثّ علی متابعة الثقلين بعد حدیث الموالاة. و کذا

فی رواية ابن راهويه و ابن جریر و ابن أبی عاصم و المحاملي و الطحاوی بأسانید صحیحة، و للنسائی فی الکبری «و الخصائص» و ابن حبان و الحاکم فی صحیحهما عن أبی عوانة، و لعبد الله عن شریک، کلاهما عن الاعمش، ثنا: حبيب بن أبی ثابت، عن أبی الطفیل،

عن زید بن أرقم. قال: لما رجع رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم عن حجة الوداع و نزل غدیر خمّ.

فذكروا الحديث فی الحثّ علی متابعة الثقلین، إلی قوله:

ثم قال: إنّ الله مولای و أنا ولیّ کلّ مؤمن. ثم اخذ بيد علیّ فقال: من كنت ولیّه فهذا ولیّه؛ اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه. و لفظ عبد الله مولاه،

و هذا أيضا حديث كوفي؛ قال الحاكم: صحيح علی شرط الشيخین و لم یخرجاه .

و نیز مولوی حسن الزمان معاصر در «قول مستحسن» در ذکر مؤیدات و شواهد نزول آیه تطهیر در شأن خمسه نجبا علیهم السّلام گفته: و ممّا یشهد لذلك أيضا خبر سعد، الصّحیح:

اللهمّ هؤلاء أهل بیتی،

فی قصّة المباهلة. و فی «الصواعق»: قال فی «الکشاف»: لا دلیل اقوی من هذا علی فضل أصحاب الکساء، لأنّها لما نزلت دعاهم النّبی صَلَّى الله علیه و آله و سلم فاحتضن الحسین و أخذ بيد الحسین و مشّت فاطمة خلفه و علیّ خلفها فعلم أنّهم المرادون بالآیه؛ انتهى. و خبر جابر و أبی سعید الصّحیح فی الحثّ علی متابعة الثقلین فی خطبة یوم عرفه فی حجة الوداع: و عترتی أهل بیتی، و خبر زید بن أرقم و زید بن ثابت الصّحیح فی الحثّ علیهما بغدیر خمّ: و أهل بیتی؛

و فی روایة: عترتی أهل بیتی،

و خبر أنس لاحمد و غیره کان إذا خرج إلی صلاة الفجر یقول: الصلوة، الصلوة یا أهل البیت، أنّما یرید الله* . الآیه.

و نیز مولوی حسن الزمان معاصر در «قول مستحسن» در ذکر عمامه بستن

عِبَقَاتِ الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۱

جناب رسالت مآب صَلَّى الله علیه و سلم بر سر جناب امیر المؤمنین علیه السّلام روز غدیر خمّ گفته: [و لا یخفی أنّ ذلك کان بعد أن أمر فنودی فی القافلة: الصّیلمة جامعة، و کان ینادی بذلك فی غیر الصّیلمة المكتوبة فاجتمع المهاجرون و الانصار، كما فی روایة الطبرانی و غیره و ناس من جهینة و مزینة و غفار، كما فی روایة النسائی و غیره فخطب رسول الله صَلَّى الله علیه و سلم و ذکر و أشهد و استشهد فولّی علینا المرتضی کرم الله وجهه علی الباطن آخذا یده مستشهدا للصّحابة مبالغة فی إعلام العامّة، و دعا دعاء الموالاة و المعادة، و وصّی الائمة بمتابعة الثقلین: کتاب الله الاکبر و العتره اهل بیت النبوّة الاطهر؛ و منهم سیدنا علی المرتضی. فقول من قال: إنّ لباس الخرقه بهذه الهیئة الّتی یعتمدها الصوفیة من الاجتماع لها و الاعتداد بها لیس بمرفوع، مدفوع؛ فانه مقطوع الوقوع فی السّیئة].

وجه ۲- اثبات وجوب پیروی اهل بیت بسان پیروی قرآن و نقل کلمات بزرگان

وجه دوم آنکه: ازین حدیث شریف بر أصحاب أبصار واضح و آشکار است که جناب رسالت مآب صَلَّى الله علیه و آله و سلم اتّباع و اقتفاء و پیروی و اقتدای اهل بیت خود را مثل اتّباع و پیروی قرآن مجید و فرقان حمید بر اُمت خود واجب و لازم گردانیده، اتمام حجت را بأعلاّی مراتب و أرفع درجات رسانیده، و پر ظاهرست که کسانی که اتّباع ایشان بعد جناب رسالت مآب صَلَّى الله علیه و آله و سلم مثل اتّباع قرآن واجب و لازم بوده باشد سواى خلفاء و ائمّه نمی‌توانند شد. پس بلا ریب و شکّ ظاهر گردید که اهل بیت آن جناب سلام الله علیه و علیهم که بنصّ این حدیث مثل کتاب الله واجب الاتّباع و لازم الاطاعه‌اند خلفای حقیقی جناب رسالت مآب صَلَّى الله علیه و آله و سلم و ائمّه تحقیقی تمام اُمت آن جناب بودند، و مرتبه ایشان از خلفای مصنوعین مردم هزار مرتبه بالاتر بود، زیرا که احدی از عقلا، بلکه سفها احکام خلفای ثلاثه متجبرین و دیگر خلفای متأمرین را مثل احکام قرآن واجب

الاتباع نمی‌داند، و کسی از متعصبین متعنتین ایشان را قرین قرآن مجید و حلیف فرقان حمید در لزوم اتباع نمی‌گرداند، و لو فرض اقدام أحد من الطَّعام فَأَتَى يساعده نصّ خير الانام، صلوات الله عليه و آله الكرام، بمثل هذا الحديث المتواتر بين الخاصّ و العام؟! و الله وليّ الهداية في كلّ منزل و مقام.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۲

و اگر چه دلالت این حدیث شریف بر وجوب پیروی اهل بیت علیهم السّلام مثل وجوب پیروی قرآن مجید بر ناظر عبارات علمای اعلام سنیّه که آنفا گذشته پوشیده نیست، لیکن در این جا بعض عبارات دیگر آورده بر تبصیر ناظر خبیر می‌افزایم: محمد معین بن محمد أمين السندی در کتاب «دراسات اللیب» بعد ذکر حدیث ثقلین از «صحیح ترمذی» گفته: [فنظرنا فاذا هو مصرّح بالتّمسّک بهم و بأنّ تبعاهم کتاب القرآن علی الحقّ الواضح، و بأنّ ذلك أمر متحتّم من الله تعالی لهم، و لا یطراً علیهم فی ذلك ما یخالفه حتّی الورود علی الحوض، و إذا فیہ حثّ بالتّمسّک فیهما بعد الحثّ علی وجه أبلغ؛ و هو قوله: فانظروا کیف تخلّفونی فیهما!]

فقلنا حدیث مسلم حدیث صحیح ظاهر فی معنی فسره علی ذلك المعنی حدیث حسن آخر، فثبت معناه نصّاً من النّبیّ صلی الله علیه و سلّم فأمّا به فی نظائره من صحاح الاحادیث، و الحمد لله رب العالمین .

و مولوی محمد مبین لکهنوی در «وسيلة المال» بعد ذکر حدیث ثقلین در مقام ترجمه آن و ذکر معانی آن گفته: [یاد می‌دهانم خدا را در حقّ اهل بیت خود، و سه مرتبه این کلمه فرمود، یعنی: از خدا بترسید و حقوق ایشان نگاهدارید و طاعت و محبت ایشان را شعار و دثار خود سازید، چنانچه امتثال بأحكام کتاب الله از فرضست، همچنین اطاعت و انقیاد أوامر اهل بیت بجوارح و أركان و محبت و عقیدت و رسوخیت بایشان بقلب و جنان واجب و فرضست .

و فاضل رشید در «ایضاح لطافة المقال» گفته: [آیا عاقلی تجویز می‌کند که اهل سنت با وجود اینکه متشبّث بثقلین اند و بحکم

حدیث: إني تارك فيكم الثقلين؛

تمسّک را بعترت طاهره مثل تمسّک بقرآن لازم می‌دانند] إلخ.

وجه ۳ - دلائل راهنمایی پیغمبر بوجوب اتباع اهلیت از کلمات علما و ملازمة آن با امامت

وجه سوم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الانجاب در این حدیث شریف بقول بلیغ خود:

ما إن تمسّکتُم بهما لن تضلّوا بعدی،

وجوب اتباع اهل بیت علیهم السّلام را بر ارباب أفهام و أصحاب أحلام ظاهر و باهر فرموده. و وجوب اتباع دلیل متین و برهان

رصین امامت و خلافت این حضرات می‌باشد؛ و خاک مذلت و هلاک بر رءوس مخالفین

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۳

این نفوس قدسیّه می‌باشد، و طریق این حدیث شریف که مشتمل بر لفظ تمسّک است بالاتر از آنست که احصای آن توان کرد؛ شطری از آن در ضمن تخریجات حفاظ ثقات و أیقاظ أثبات سنیّه در ما سبق بمعرض بیان آمده، و بحمد الله شاه صاحب نیز با آن همه تعصبات شنیعه خود اعتراف دارند به اینکه این حدیث شریف دلیل وجوب تمسّک بأهلیت علیهم السّلام می‌باشد، کما لا یخفی علی ناظر کلماته فی هذا الكتاب و الله الواقی عن التّبار و التّباب.

اما اینکه لفظ تمسّک درین حدیث شریف مفید معنی اتباع می‌باشد، پس بحمد الله از افاده محققین کبار و مدققین أحبار سنیّه واضح و آشکار است؛ شطری از عبارات علمای اعلام سنیّه متعلّق بمعنی تمسّک در وجه اول گذشته و بعضی از عبارات در اینجا نیز مذکور می‌شود.

ملا علی قاری در «مرقاۃ- شرح مشکاة» در شرح حدیث ثقلین گفته:

[قال ابن الملک: التمسک بالکتاب: العمل بما فيه، و هو الايتمار بأوامر الله و الانتهاء بنواهيہ. و معنى التمسک بالعترة محبتهم و الاهتداء بهديهم و سيرتهم. زاد السيد جمال الدين: إذا لم يكن مخالفا للدين. قلت: فى إطلاقه صلى الله عليه و سلم إشعار بأن من يكون من عترته فى الحقيقة لا يكون هديه و سيرته إلّا مطابقا للشریع و الطريقة].

و عبد الرؤوف مناوی در «فیض القدير- شرح جامع صغیر» شرح حدیث ثقلین گفته: [قال الحکیم: حضّ على التمسک بهم لأن الامر لهم معاینه فهم أبعد من المحنة، و هذا عامّ، أريد به خاصّ، و هم العلماء العاملون منهم، فخرج الجاهل و الفاسق، و هم لم یعروا عن شهوات الآدميين و لا عصموا عصمة النبيين، و كما أنّ کتاب الله منه ناسخ و منسوخ؛ فارتفع الحكم بالمنسوخ، هكذا ارتفعت القدوة بغير علمائهم الصّالحاء] إلخ.

و نیز مناوی در «فیض القدير» در شرح جمله:

لن یفترقا حتّى یردا علیّ الحوض

، گفته: [و فى هذا مع

قوله أولا: إنّی تارک فیکم؛

تلویح بل تصریح بأنهم

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۴

کتوأمین خلفهما و وصّی أمته بحسن معاملتهما و إثّار حقّهما على أنفسهما (أنفسهم. ظ) و الاستمساک بهما فى الدين. أمّا الکتاب؛ فلاّنه معدن العلوم الدّینیّة و الحكم الشرعیّة و کنوز الحقائق و خفایا الدّقائِق. و أمّا العترة؛ فلاّنّ العنصر إذا طاب أعان على فهم الدين، فطیب العنصر يؤدّی إلى حسن الاخلاق، و محاسنها تؤدّی إلى صفاء القلب و نزاهته و طهارته. قال الحکیم: و المراد بعترته هنا: العلماء العاملون منهم، إذ هم الذين لا یفارقون القرآن .

و محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» در شرح حدیث ثقلین گفته: [قال الحکیم: حضّ على التمسک بهم، لأنّ الامر لهم معاینه فهم أبعد عن المحنة و هذا عامّ أريد به خاصّ، و هم العلماء العاملون منهم، فخرج الجاهل و الفاسق، و هم بشر لم یعروا عن شهوات الآدميين و لا عصموا عصمة النبيين، و كما أنّ کتاب الله منه ناسخ و منسوخ؛ فارتفع الحكم بالمنسوخ. كذلك ارتفعت القدوة بغير علمائهم العظماء] إلخ.

و نیز محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» بشرح جمله

لن یفترقا حتّى یردا علیّ الحوض،

گفته: [و لا یعارضه رفع القرآن من المصاحف و الصّیدور قرب السّاعة لبقاء موجه و هو الاسلام، فبقى بقاءه أحكام القرآن لطلبهما من المکلّفين حتّى تقوم السّاعة، و لكون أهل بيته العالمين العاملين تبقى بقاءه، فكان القرآن باق. و فى هذا مع قوله أولا: إنّی تارک فیکم

؛ تلویح بل تصریح بأنّهما کتوأمین خلفهما و وصّی أمته بحسن معاملتهما و إثّار حقّهما على أنفسهما (أنفسهم ظ) و التمسک بهما فى الدين. أمّا الکتاب فلاّنه معدن للعلوم الدّینیّة و الاسرار و الحكم الشرعیّة و کنوز الحقائق و خفایا الدّقائِق. و أمّا العترة، فلاّنّ العنصر إذا طاب أعان على فهم الدين فطیب العنصر يؤدّی إلى حسن الاخلاق، و محاسنها تؤدّی إلى صفاء القلب و نزاهته و طهارته. و أكّد تلك الوصیّة و قواها

بقوله: فانظروا بما تخلفونی فیهما بعد وفاتی هل تتبعونهما فتسرونی أو لا فتسیئونى .

و حسام الدین سهارنپوری در «مرافض» در شرح حدیث ثقلین گفته عبد الملک (ابن الملک ظ) گفته که: تمسک بکتاب الله

عبارتست از عمل بموجب احکام او

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۵

و تَمَسَّكَ بِعُتْرَتِ كُنَايَتِست از محبت و محافظت حرمت ایشان و اهتدا بهدی و سیرتشان.

و سید جلال الدین (جمال الدین ظ) رحمه الله درین جا قید کرده که: اگر هدی و سیرتشان مخالف دین و شریعت نبود، و همانا که مراد عبد الملک (ابن الملک ظ) را نیز همین خواهد بود، نه مطلق؛ چه در بعض افراد مطلق عدم ضلالت متحقق نمی شود. ملا علی قاری گفته که: در إطلاق آن حضرت صلی الله علیه و سلم اشعارست بآنکه عترت در حقیقت کسیست که سیرت او مخالفت شریعت نبود [انتهی].

و از آنجا که دلالت حدیث ثقلین بوجه امر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم اُمت خود را بتمسک و تشبث باهل بیت علیهم السّلام بر نائب پیغمبر ص بودن این حضرات قابل انکار نبود، لهذا بعض علمای کبار سنی هم بانطاق قادر علی الإطلاق اعتراف بآن نموده اند.

ثنا الله پانی پتی در خاتمه «سیف مسلول» بعد اثبات امامت ائمه اثنی عشر علیهم السّلام بذریعه کشف و إلهام گفته: [و استنباط این مدعا از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و سلم نیز می توانیم کرد. قال الله تعالى: قُلْ لَا أَشْتَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

. یعنی: سؤال نمی کنم از شما هیچ اجرت و نمی خواهم، لیکن می خواهم از شما دوستی آفرای من. وجه استنباط آنست که: انبیای سابق لا أَشْتَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى

الله گفته اند؛ أصلاً اجرت بر فریضه تبلیغ رسالت درخواست نکرده اند، و چه احتمال درخواست اجرت بود پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم حق تعالی بتغیر (بتغییر ظ) اسلوب کلام امر فرموده حکمت در آن آنست که شرایع انبیاء سابق بعد وفات آنها منسوخ می شد و این شریعت مؤید است پس امتان را باید که بعد رحلت پیغمبر بنائب پیغمبر رجوع آرند، لهذا آن سرور علیه السّلام برای شفقت بر اُمت خود رهنمونی کرده بمحبت آل خود و اشارت فرمود بتشبث دامن پاک آنها که وارثان پیغمبر و دروازه علوم وی اند.

و لهذا

قال علیه السّلام: ترکت فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی. الحدیث.

یعنی: گذاشتم در شما دو وسیله محکم: قرآن مجید و آل خود را. و

قال علیه السّلام: أنا مدینه العلم و

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۶

علی بابها.

من شهر علمم و علی دروازه آن شهر است .

وجه ۴ - دلالت لفظ (ثقلین) بر وجوب اتباع اهلیت و نقل عبارات علما

وجه چهارم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب در این حدیث شریف کتاب خدا و اهل بیت علیهم السّلام را معبر بثقلین فرموده، و مجرد این تعبیر بلاغت تخمیر دلیل واضح و برهان لائح است بر وجوب اتباع اهل بیت علیهم السّلام. زیرا که علمای اعلام و جهابذه فحاش سنیّه افاده نموده اند که از جمله وجوه تسمیه کتاب و عترت بثقلین این ست که: أخذ و عمل باین دو چیز بر عاملین ثقیل و دشوار است، و پر ظاهرست که أخذ و عمل بر احکام قرآن واجب و لازم است، پس همچنین اخذ و عمل

بأوامر عترت نیز واجب و لازم خواهد بود؛ و هذا هو عين المقصود المحمود.

أما اینکه علمای اهل سنت بوجه تسمیه مذکور افاده نموده‌اند پس بر متتبع خیر مخفی و محتجب نیست.

أبو منصور محمد بن أحمد بن طلحة الأزهری در کتاب «تهذیب اللغه» در لغت ثقل بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و قال ثعلب: سَمِیَا ثقلین لِأَنَّ الاخذ بهما ثقیل و العمل بهما ثقیل .

و أبو شجاع شیرویه بن شهردار دیلمی در کتاب «فردوس الاخبار» گفته:

[زید بن أرقم: إِنِّي تارك فيكم الثقلين: كتاب الله فيكم منه جبل من أتبعه كان على الهدى، و من ترك كان على الضلالة، و أهل بيتي؛ أذكركم الله في أهل بيتي، و لن يتفرقا حتى يردا على الحوض. يعني الاخذ بهما ثقیل .

و مجد الدین ابن الاثیر الجزری در «نهاية اللغة» در لغت ثقل گفته:

[فيه: إِنِّي تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي.

سَمَاهما ثقلین لِأَنَّ الاخذ بهما و العمل بهما ثقیل .

و نیز مجد الدین ابن الاثیر الجزری در «جامع الاصول» در شرح ألفاظ غریبه فضل أهل البيت گفته: [«ثقلین»: سَمِی النَّبِیَّ صَلَّى اللَّهُ عليه و سَلَّمَ القرآن العزیز و أهل بيته ثقلین؛ لِأَنَّ الاخذ بهما و العمل بما يجب لهما ثقیل .

و محیی الدین یحیی بن شرف النووی در «منهاج- شرح صحیح مسلم» در شرح

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۷

حدیث ثقلین گفته:

[قوله صَلَّى اللَّهُ عليه و سَلَّمَ: و أنا تارك فيكم الثقلين، فذكر كتاب الله و أهل بيته.

قال العلماء: سَمِیَا ثقلین لعظمهما و کبیر (کبر. ظ) شأنهما. و قيل:

لثقل العمل بهما].

و محمد بن مکرم الانصاری در «لسان العرب» گفته: [التهذیب: و

روى عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عليه و سَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ فِي آخِرِ عَمْرِهِ: إِنِّي تارك فيكم الثقلين:

كتاب الله و عترتي.

فجعلهما كتاب الله عزّ و جلّ و عترته، و قد تقدّم ذكر العترة. و قال ثعلب: سَمِیَا ثقلین لان الاخذ بهما ثقیل و العمل بهما ثقیل .

و حسن بن محمد الطیبی در «کاشف- شرح مشکاة» گفته: [و قيل: سَمَاهما ثقلین لِأَنَّ الاخذ بهما و العمل بهما ثقیل. و قيل فی تفسیر

قوله تعالى: إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا

، أی أوامر الله و نواهیه لِأَنَّهُ (لأنّها. ظ) لا تَوَدَّى أَلَّا بتكليف (بتكلف ظ) ما يثقل .

و محمد بن مظفر خلخالی در «مفاتیح- شرح مصابیح» گفته: [الثقلین.

قال فی «شرح السینة»: قيل: سَمَاهما ثقلین لِأَنَّ الاخذ بهما و العمل بهما ثقیل، لِأَنَّ الكتاب عظیم القدر و العمل بمقتضاه ثقیل، و کذا

محافظه أهل بيته و احترامهم و انقيادكم لهم إذا كانوا خلفاء بعدى .

و محمد بن یوسف زرنندی در «نظم درر السمطين» گفته:

[قوله صَلَّى اللَّهُ عليه و سَلَّمَ: و أنا تارك فيكم ثقلین.

سَمَاهما ثقلین لِأَنَّ الاخذ بهما و العمل بهما و المحافظه على رعايتهما ثقیل .

و مسعود بن عمر تفتازانی در «شرح مقاصد» گفته: أ لا ترى أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عليه و سَلَّمَ قرنهم بكتاب الله تعالى فی كون التمسك بهما

منقذا عن الضلالة، و لا معنى للتمسك بالكتاب إلا الاخذ بما فيه من العلم و الهداية، فكذا في العترة].

و سید شریف جرجانی در حاشیه خود بر «مشکاة» گفته: [قوله: الثقلين.

الثقل: المتاع المحمول على الدابة و الانس و الجن. سميا (بالثقلين. ظ) لأنهما ثقلا الارض، و سمى الكتاب و أهل البيت لأن أتباعهما ثقل.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۸

و ابو عبدالله محمد بن خلفه الوشتانی الابن المالكی در «اکمال إكمال المعلم» در شرح حدیث ثقلین گفته: [قوله: و أنا تارك فيكم ثقلين.

م [۱] قال ثعلب: سمّاهما ثقلين، لأنّ العمل و الاخذ بهما ثقل.

و شهاب الدين دولت آبادی در «هداية السعدا» در شرح حدیث ثقلین گفته:

[قوله: الثقلين. في «تاج الاسامي»: الثقل: رخت و بار مسافر، تقول العرب لكل شيء عزيز نفيس مصون: ثقل. الثقلان. پری و آدمی. و في الحديث: إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي. إنما سميا بذلك لان الاخذ و العمل بهما ثقل.

و ابو عبد الله محمد بن محمد يوسف الستوسی در «مكمل اكمال الاكمال» در شرح حدیث ثقلین گفته: [قوله: و أنا تارك فيكم ثقلين.

م [۲] قال ثعلب:

سمّاهما ثقلين، لأنّ العمل و الاخذ بهما ثقل.

و شمس الدين سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و قد أشرت إلى شيء من فوائد هذا الحديث. فالثقلان و هما كما تقدم كتاب الله و العترة الطيبة، إنما سمّاهما بذلك إعظاما لقدرهما و تفخيما لشأنهما. فأنه يقال لكل شيء خطير نفيس: ثقل. و أيضا: فلانّ الاخذ بهما و العمل بهما ثقل، و منه قوله تعالى: سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ؛ أى له وزن و قدر. أو لأنّه لا- يؤدّى إلّا بتكليف ما يثقل. و كذا قيل للجنّ و الانس: الثقلان، لكونهما قطان الارض و فضّلا بالتميز على سائر الحيوان.

و سیوطی در «در نثر- مختصر نهاییه ابن اثیر» در لغت ثقل گفته:

[إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي.

سمّاهما ثقلين لعظم قدرهما. و يقال لكل نفيس خطير: ثقل أو لأنّ الاخذ بهما و العمل ثقل.

و نور الدين سمهودی در «جواهر العقدين» بعد ذکر حدیث ثقلین در ذکر معانی ثقلین گفته: [و قيل سمّاهما ثقلين، لأنّ الاخذ بهما و العمل بما يتلقّى عنهما و المحافظة على رعايتهما و القيام بواجب حرمتهم ثقل. قيل: و منه قوله تعالى: سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ، [۱، ۲] أى: قال المارزى. منه.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۹

لأنّ أوامر الله و فرائضه و نواهيه ما تؤدّى إلّا بتكليف ما يثقل. و قيل ثقيلا له وزن و قدر خطير. و هذا راجع إلى الاول و عليه المعول. و شمس الدين علقمی در «کوکب منیر» گفته: [قال النووى: قال العلماء:

سمّيا ثقلين لعظمهما و کبر شأنهما. و قيل: لثقل العمل.

و ابن حجر مکی در «صواعق» گفته [تنبيه: سمى رسول الله صلى الله عليه و سلم القرآن و عترته، و هى بالمشناه الفوقية الاهل و النّصل و الزهط الادنون؛ ثقلين. لأنّ الثقل كلّ نفيس خطير مصون، و هذان كذلك؛ إذ كلّ منهما معدن للعلوم اللدنيّة و الاسرار و الحكم

العلیة و الاحکام الشرعیة و لذا حثَّ صلی الله علیه و سلم على الاقتداء و التمسک بهم و التعلّم منهم. و قال: الحمد لله (الذی. ظ م) جعل فینا الحکمة أهل البيت.

و قيل سَمِيا ثقلین لثقل و جوب رعیة حقوقهما].

و نیز در «صواعق» گفته: [و سَمَاهما ثقلین إعظاما لقدرهما. إذ يقال لكلّ خطیر شریف: ثقل. أو لأنّ العمل بما أوجب الله من حقوقهما ثقیل جدا. و منه قوله تعالى سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا

، أى له وزن و قدر لأنّه لا- يؤدّى إلّا بتكليف ما يثقل. و سَمِى الانس و الجن ثقلین لاختصاصهما بكونهما قطان الارض و بكونهما فضلا بالتمييز على سائر الحيوان .

و محمد طاهر فتنی در «مجمع البحار» در لغت ثقل گفته:

[فيه: إِنِّي تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي.

سَمِيا به لأنّ الاخذ بهما و العمل بهما ثقیل .

و مرزا مخدوم شریفی در «نواقض» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته:

[قوله صلی الله علیه و سلم: و أنا تارك فيكم ثقلین.

سَمَاهما ثقلین لأنّ الاخذ بهما و العمل بهما و المحافظة على رعايتهما ثقیل .

و جهرمی در «براهین قاطعه» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و بعضی گفته که ایشان را ثقلین خواند بواسطه ثقل و جوب رعایت حقوق ایشان .

و ملا علی قاری در «شرح شفا» در شرح قول ماتن: و أوصى بالثقلين بعده؛ گفته: [و أوصى بالثقلين بعده: كتاب الله تعالى، بالجزء بدل ممّا قبله، و يجوز

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۴۰

رفعه و نصبه، و عترته، بكسر أوله أى أقاربه و أهل بيته، و سَمِيا بالثقلين إما لثقلهما على نفوس كارهيهما أو لكثرة حقوقهما فهما شاقان أو لعظم قدرهما أو لشدة الاخذ بهما أو لثقلهما في الميزان من قبل ما أمر به فيهما أو لأنّ عماره الدین بهما كما عمرت الدنیا بالانس و الجن المسمّين بالثقلين فى قوله: تعالى سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّه الثَّقَلَانِ [.

و نیز ملا علی قاری در «مرقاة- شرح مشکاة» در شرح حدیث ثقلین گفته:

[و أنا تارك فيكم الثقلين.

بفتحین، أى الامرین العظیمین. سَمِى كتاب الله و أهل بيته بهما لعظم قدرهما و لأنّ العمل بهما ثقیل على تابعهما. قال صاحب «الفاثق»: الثقل المتاع المَجْعُول على الدّائِية، و إنّما قيل للجنّ و الانس: الثقلان لأنهما ثقال الارض فكأنهما ثقلها و قد شبه بهما الكتاب و العتره فى أنّ الدّین يستصلح بهما و يعمر كما عمرت الدنیا بالثقلين. و فى «شرح السنّة»: سَمَاهما ثقلین لأنّ الاخذ و العمل بهما ثقیل و قيل فى تفسير قوله تعالى: إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا

، أى أوامر الله و نواهیه لأنّه لا- يؤدّى (تؤدّى. ظ) إلّا بتكليف ما يثقل. و قيل قولاً- ثقیلاً، أى له وزن و سَمِى الجنّ و الانس ثقلین، لأنهما فضلا بالتمييز على سائر الحيوان و كلّ شيء له وزن و قدر متنافس (يتنافس. ظ) فيه فهو ثقل .

و مناوی در «تیسیر- شرح جامع صغیر» در شرح ثقلین بشرح جمله:

و انا تارك فيكم ثقلین

، گفته: [و أثر التعبير به لأنّ الاخذ بما يتلقّى عنهما و المحافظة على رعايتهما و القيام بواجب حرمتها ثقیل .

و شیخ عبد الحق دهلوی در «لمعات» در شرح حدیث ثقلین گفته: [و قیل:

سَمَیَا بهما لِأَنَّ الْاِخْذَ بهما و الْعَمَلَ بهما ثَقِیل .

و نیز شیخ عبد الحق دهلوی در «أَشْعَةُ اللَّمَعَاتِ» گفته: [و بعضی گفته‌اند که کتاب الله و اهل بیت را بآن جهت ثقل گفته‌اند که اخذ و اتباع آن ثقیل است که هر کس بار آن نتواند برداشت .

و شهاب الدین خفاجی در «نسیم الریاض» در شرح لفظ ثقلین گفته: [و الثَّقَلِینِ تشبیه ثقل و هو ما یثقل من الثقل ضِدَّ الخِفَّةِ، و هما الانس و الجنّ، فسَمَّاهما ثقلین

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۴۱

تعظیماً لِأَنَّهُمَا و إِنَّ عِمَارَةَ الدِّینِ بهما کما تعمر الدُّنْیَا بالانس و الجنّ و لرجحان قدرهما لِأَنَّ الرَّجْحَانَ فی المیزان بثقل ما فیها أو لِأَنَّهُ یثقل رِعايَةً حقوقهما].

و علی عزیزی در «سراج منیر- شرح جامع صغیر» در شرح حدیث ثقلین گفته: [و أثر التَّعْبِيرِ به [۱] لِأَنَّ الْاِخْذَ بما یَتَلَقَّى عنهما و المحافظة علی رِعايتهما و القيام بواجب حرمتهم ثقیل .

و محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» در شرح حدیث ثقلین گفته: سَمَیَا به لشأنهما و شرفهما و قیل: لِثَقْلِ الْعَمَلِ بهما].

و نیز زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» گفته [و فی «المعلم» للمازری قال ثعلب: سَمَیَا ثقلین لِأَنَّ الْعَمَلَ و الْاِخْذَ بهما ثقیل .

و محمد بن مرتضی الواسطی در «تاج العروس» در ذکر حدیث ثقلین گفته:

[و قال ثعلب: سَمَّاهما ثقلین لِأَنَّ الْاِخْذَ بهما و الْعَمَلَ بهما ثقیل .

و أحمد بن عبد القادر العجلی در «ذخیره المآل» گفته: [قال علمائنا رحمهم الله: إِنَّمَا سَمَّیَا رسول الله (ص) القرآن و العترة الثقلین، لِأَنَّ الثَّقَلَ كُلَّ نَفِیسٍ خَطِیرٍ مَصُونٍ، و هما كذلك معدن الاسرار و الحكم و الاحکام. و قیل: سَمَّیَا الثقلین لِثَقْلِ و جوب رِعايَةٍ حقوقهما].

و ولی الله بن حبیب الله الانصاری در «مرآة المؤمنین» در ذکر معانی ثقلین آورده: [گفته‌اند که نامیده شده‌اند اهل بیت و کتاب الله بثقلین برای ثقل رِعايت حقوق ایشان .

و مولوی صدیق حسن خان معاصر در «سراج و هِجَاج» گفته: [قال أهل العلم: سمیَا ثقلین لعظمهما و کبر شأنهما. و قیل لِثَقْلِ الْعَمَلِ بهما].

وجه ۵- اثبات وجوب اتباع اهل بیت از حدیث «انی ترکت فیکم ما لن تضلّوا...» و نقل کلمات

وجه پنجم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ما همر سحاب، در این حدیث شریف وجوب اتباع اهل بیت علیهم السلام را بقول خود:

إِنِّي تَرَكْتُ فِیْكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ: کتاب الله و عترتی.

نیز واضح و لائح فرموده، و این [۱] أَى بِالْثَقَلِینِ (منه)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۴۲

لفظ مبارک آن جناب صلوات الله علیه و آله را ابن ابی شیبہ در «مصنّف» و خطیب بغدادی در کتاب «المتفق و المفق» روایت کرده‌اند، چنانچه مرزا محمد بدخشانی در «مفتاح النجا» در ذکر طرق حدیث ثقلین آورده: [أو

أَخْرَجَهُ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَ الْخَطِيبُ فِي «الْمُتَّفَقِ وَ الْمَفْتُوحِ» عَنْهُ [۱] بَلَفْظُ إِنِّي تَرَكْتُ فِیْكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ: کتاب الله و

عترتی اهل بیتی .

و در کمال ظهورست که لفظ اعتصام مرادف لفظ تمسک می باشد، پس بلا شبهه درین حدیث شریف مثل لفظ تمسک مفید معنی اتباع و اقتدا خواهد بود.

أمّا اینکه لفظ اعتصام مرادف لفظ تمسک است پس اگر چه محل ریب نیست لیکن بعضی شواهد آن إتماماً للحجّة از کلام مفسّرين و لغویین و دیگر علمای اهل سنت باید شنید.

ابو جعفر محمد بن جریر طبری در تفسیر خود بتفسیر آیه: «وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

» گفته: [وَأَمَّا قَوْلُهُ: «وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

، فأنّه یعنی: و من يتعلق بأسباب الله و يتمسك بدینه و طاعته فقد هدى. يقول: فقد وفق لطريق واضح و محجّة مستقیمه غیر معوّجه فیستقیم به إلى رضى الله و إلى النّجاة من عذاب الله و الفوز بجنّته .

و نیز طبری در تفسیر آیه: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً

» گفته: [یعنی بذلك جلّ ثنائه: و تعلقوا بأسباب الله جميعاً، يريد بذلك تعالى ذكره: و تمسكوا بدين الله الذى أمركم به و عهده الذى عهد إليكم فى كتابه إليكم من الالفه و الاجتماع على كلمه الحقّ و التسليم لامر الله .

و ثعلبی در تفسیر خود بتفسیر آیه «وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ

» گفته: [وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ

، أى يمتنع بالله و يتمسك بدینه و طاعته، فقد هدى إلى صراط مستقیم، طريق واضح .

و نیز ثعلبی در تفسیر خود بتفسیر آیه «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ

» گفته: [و اختلفوا [۱] - أى عن جابر (عنه)

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۴۳

فى الحبل المعنى بهذه الآية. فقال ابن عباس: تمسكوا بدين الله .

و ابو الحسن على بن احمد الواحدی در تفسیر آیه «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً

» گفته: [وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً

أى تمسكوا بدين الله .

و بغوی در «معالم التنزيل» در تفسیر آیه «وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ

» گفته: [قوله تعالى: وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ

، أى يمتنع بالله و يتمسك بدینه و طاعته: فقد هدى إلى صراط مستقیم، طريق واضح .

و نیز بغوی در «معالم التنزيل» در تفسیر آیه «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ

» گفته:

[و اختلفوا فى معناه [۱] ههنا. قال ابن عباس: معناه تمسكوا بدين الله .

و ابو نصر احمد بن الحسن بن احمد الدرواجکی المعروف بالزاهد در تفسیر خود که معروف ب «تفسیر زاهدی» است گفته: [قوله

عز و جل: وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً

، الآية. قال ابن مسعود رضى الله عنه: حبل الله: القرآن. أى تمسكوا به .

و نیز در تفسیر مذکور گفته: [ثم الاعتصام بكتاب الله أن يجعل القرآن معياراً و الدّين و العمل ديناراً، فما وافق كتاب الله تعالى أخذه و ما خالف كتاب الله تركه ينجو].

و فخر رازی در «تفسیر کبیر» در تفسیر آیه «وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ»
گفته:

[ثم قال: وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

. و المقصود أنه سبحانه لما ذكر الوعيد أردفه بهذا الوعد. و المعنى و من تمسك بدين الله، و يجوز أن يكون حثا لهم على الالتجاء إليه في دفع شرور الكفار. و الاعتصام في اللغة الاستمسك بالشئ، و أصله من العصمة، و العصمة: المنع في كلام العرب، و العاصم: المانع، و اعتصم فلان بالشئ: تمسك به في منع نفسه من الوقوع في آفة. و منه قوله تعالى: وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ [.

و نیز فخر رازی در «تفسیر کبیر» در تفسیر آیه «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ»
گفته:

[اعلم أنه تعالى لما حذر المؤمنين من إضلال الكفار و من تلبساتهم في الآية الأولى، أمر المؤمنين في هذه الآيات بمجامع الطاعات و معاهد الخيرات، فامرهم أولا بتقوى الله [۱] أى الجبل (منه)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۴۴

و هو قوله: اتَّقُوا اللَّهَ، و ثانيا بالاعتصام بحبل الله، و هو قوله: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ

، و ثالثا بتذكر نعم الله، و هو قوله: وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ

. و السبب في هذا الترتيب أن فعل الانسان لا بد و أن يكون معللا إما بالرغبة و إما بالرغبة. و الرغبة مقدمة على الرغبة لأن دفع الضرر مقدم على جلب النفع، فقوله تعالى: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ

، إشارة إلى التخويف من عقاب الله، ثم جعله سببا للامر بالتمسك بدين الله و الاعتصام بحبل الله، ثم أردفه بالرغبة، و هى قوله: وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ [.

و نیز فخر رازی در تفسیر همین آیه گفته: [ثم قال تعالى: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً

. و اعلم أنه تعالى لمّا أمرهم بالاتقاء عن المحظورات أمرهم بالتمسك و بالاعتصام بما هو كالاصل لجميع الخيرات و الطاعات و هو الاعتصام بحبل الله. و اعلم أن كلّ من يمشى على طريق دقيق يخاف أن يزلق رجله فاذا تمسك بحبل مشدود الطرفين نجا من ذلك الطريق و أمن من الخوف. و لا شك أن طريق الحق طريق دقيق و قد زلق رجل أكثر الخلق عنه فمن اعتصم بدلائل الله و بيناته فأنه يأمن من ذلك الخوف، فكان المراد من الحبل ههنا كلّ شئ يمكن التوصل به إلى الحق في طريق الدين و هو أنواع كثيرة، فذكر كلّ واحد من المفسرين واحدا من تلك الاشياء فقال ابن عباس: المراد بالحبل ههنا العهد المذكور في قوله تعالى: وَ اَوْفُوا بِعَهْدِي اَوْفِ بِعَهْدِكُمْ

. و قال: إلا بحبل من الله و حبل من الناس، أى بعهد. و إنّما سمى العهد حبلا لأنه يزيل عنه الخوف من الذهاب إلى أى موضع شاء فكان كالحبل الذى من تمسك به زال عنه الخوف. و قيل إنه القرآن.

روى عن عليّ رضى الله عنه عن النّبىّ صلّى الله عليه و سلّم أنّه قال: أما إنّها ستكون فتنة! قيل: فما المخرج منها؟

قال: كتاب الله، فيه نبأ ما قبلكم و خبر ما بعدكم و حكم ما بينكم و حبل الله المتين

و

روى ابن مسعود عن النّبىّ صلّى الله عليه و سلّم أنّه قال: هذا القرآن حبل الله.

و روى أبو سعيد الخدرى عن النّبىّ صلّى الله عليه و سلّم أنّه قال: إنّى تارك فيكم الثقلين:

کتاب الله و عترتی [۱] جبل ممدود من السماء إلى الارض، و عترتی أهل بیتی.

و قيل: [۱] در این جا کلمه (و عترتی) گویا از سهو القلم کاتب زیاد شده (م)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۴۵

إِنَّهُ دِينَ اللَّهِ. و قيل: طاعة الله، و قيل: هو إخلاص التوبة. و قيل إِنَّهُ الْجَمَاعَةُ، لَأَنَّهُ تَعَالَى ذَكَرُ عَقِيبِ ذَلِكَ: و لَا تَفْرَقُوا. و هذه الْأَقْوَالُ كُلُّهَا مُتَقَابِرَةٌ. و التَّحْقِيقُ مَا ذَكَرْنَا أَنَّهُ لَمَّا كَانَ النَّازِلُ فِي الْبَرِّ يَعْتَصِمُ بِالْحَبْلِ تَحْرِزًا مِنَ السَّقُوطِ فِيهَا و كَانَ كِتَابُ اللَّهِ و عَهْدُهُ دِينَهُ و طَاعَتُهُ و الْمَوَافَقَةُ لَجَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ حِرْزًا لِمَالِهِ مِنَ السَّقُوطِ فِي قَعَرِ جَهَنَّمَ جَعَلَ ذَلِكَ حَبْلًا لِلَّهِ و أَمْرًا بِالْإِعْتَصَامِ بِهِ .

و بیضاوی در تفسیر «أنوار التنزيل» گفته: [وَمَنْ يَغْتَصِمُ بِاللَّهِ

، و مَنْ يَتَمَسَّكُ بِدِينِهِ أَوْ يَلْتَجِي إِلَيْهِ فِي مَجَامِعِ أُمُورِهِ، فَقَدْ هَدَى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، فَقَدْ اهْتَدَى لَا مُحَالَءَ].

و نیز بیضاوی در «أنوار التنزيل» گفته: [وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ

، بِدِينِهِ الْإِسْلَامِ أَوْ بِكِتَابِهِ،

لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْقُرْآنُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ

استعار له الحبل من حيث إِنَّ التَّمَسُّكَ بِهِ سَبَبٌ لِلنَّجَاةِ مِنَ الزُّدَى، كَمَا أَنَّ التَّمَسُّكَ بِالْحَبْلِ سَبَبٌ لِلسَّلَامَةِ مِنَ التَّرْدَى .

و نظام الدین اعرج نيسابوری در «غرائب القرآن» گفته: [وَمَنْ يَغْتَصِمُ بِاللَّهِ

، يَتَمَسَّكُ بِدِينِهِ أَوْ يَلْتَجِي إِلَيْهِ فِي دَفْعِ الْكُفَّارِ، فَقَدْ هَدَى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و الْإِعْتَصَامُ الْإِسْتِمْسَاكُ بِالشَّيْءِ فِي مَنَعِ نَفْسِهِ مِنَ الْوُقُوعِ فِي آفَةٍ].

و نیز در «غرائب القرآن» گفته: [ثُمَّ إِنَّ تَعَالَى أَمْرَهُمْ بِمَا هُوَ كَالْأَصْلِ لَجَمِيعِ الْخَيْرَاتِ و إِصْلَاحِ الْمَعَاشِ و الْمَعَادِ، وَ هُوَ الْاجْتِمَاعُ عَلَى

التَّمَسُّكِ بِدِينِ اللَّهِ و اتِّفَاقِ الْأَرَاءِ عَلَى إِعْلَاءِ كَلِمَتِهِ، فَقَالَ: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا

[إِلْخ.

و علاء الدین علی بن محمد بن إبراهیم البغدادی المعروف بالخازن در تفسیر «لباب التأویل» گفته: [و مَنْ يَغْتَصِمُ بِاللَّهِ، أَيْ يَمْتَنِعُ بِاللَّهِ

و يَتَمَسَّكُ بِدِينِهِ و طَاعَتِهِ و أَصْلُ الْعَصْمَةِ الْإِمْتِنَاعُ مِنَ الْوُقُوعِ فِي آفَةٍ، وَ فِيهِ حَتْ لِهِمْ فِي الْإِلْتِجَاءِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي دَفْعِ شَرِّ الْكُفَّارِ

عَنْهُمْ، فَقَدْ هَدَى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، أَيْ إِلَى طَرِيقٍ وَاضِحٍ، وَ هُوَ طَرِيقُ الْحَقِّ الْمُوْدَى إِلَى الْجَنَّةِ].

و نیز علاء الدین المعروف بالخازن در تفسیر «لباب التأویل» گفته: [قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا

، أَيْ تَمَسَّكُوا بِحَبْلِ اللَّهِ. و قيل: حبل الله هو

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۴۶

السَّبَبُ الَّذِي يُوَصِّلُ إِلَيْهِ، فَعَلَى هَذَا اخْتَلَفُوا فِي مَعْنَى الْآيَةِ. فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَعْنَاهُ:

تَمَسَّكُوا بِدِينِ اللَّهِ لِأَنَّهُ سَبَبٌ يُوَصِّلُ إِلَيْهِ. و قيل حبل الله القرآن لأنه أيضا سبب يوصل إليه. و

فِي إِفْرَادٍ مُسْلِمٍ مِنْ حَدِيثِ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: أَلَا وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا: كِتَابُ اللَّهِ هُوَ

حَبْلُ اللَّهِ مَنْ اتَّبَعَهُ كَانَ عَلَى الْهَدْيِ، و مَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى ضَلَالَةٍ. الْحَدِيثُ .

و أَثِيرُ الدِّينِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ يَوْسُفَ بْنِ حَيَّانٍ الْأَنْدَلُسِيُّ الْغُرْنَاطِيُّ الْجَيَانِيُّ الشَّهِيرُ بِأَبِي حَيَّانٍ فِي تَفْسِيرِ آيَةِ «وَاعْتَصِمُوا

بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا

» كَقَوْلِهِ:

[وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا

، أَيْ اسْتَمْسَكُوا وَ تَحَصَّيْنَا وَ حَبْلُ اللَّهِ: الْعَهْدُ، أَوِ الْقُرْآنُ أَوِ الدِّينُ، أَوِ الطَّاعَةُ أَوْ إِخْلَاصُ التَّوْحِيدِ. أَوِ الْإِسْلَامُ، أَقْوَالُ السَّلَفِ يَقْرَبُ

بعضها من بعض و

روى أبو سعيد الخدرى أنّ رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم قال: كتاب الله هو حبل الله الممدود من السماء إلى الأرض.
و روى عنه صَلَّى الله عليه و سلم أنّه قال: القرآن حبل الله المتين و لا تنقضى عجائبه و لا يخلق كثرة الرد. من قال به صدق، و من عمل به رشد، و من اعتصم به هدى إلى صراط مستقيم.

و سيوطى در «تفسير جلالين» گفته: [وَمَنْ يَعْتَصِمْ

، يَتَمَسَّكْ بِاللَّهِ، فَقَدْ هَدَى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ .

و نیز در «جلالين» گفته: [وَأَعْتَصِمُوا

، تَمَسَّكُوا بِاللَّهِ، بِحَبْلِ اللَّهِ

، أى دينه و محمد الشريينى الخطيب در تفسير «سراج منير» گفته: [وَمَنْ يَعْتَصِمُ بِاللَّهِ

، أى و من يَتَمَسَّكْ بدينه أو يلتجئ إليه فى مجامع أموره، فقد هدى، أى فقد حصل له الهدى لا محاله، كما تقول إذا جئت فلانا فقد أفلحت كان الهدى قد حصل، فهو يخبر عنه حاصلًا. و معنى التوقع فى قد ظاهر لأنّ المعتصم بالله متوقع للهدى كما أنّ قاصد الكريم متوقع للفلاح عنده. إلى صراط، أى طريق مستقيم أى واضح .

و نیز شريينى در «سراج منير» گفته: [وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ

. أى بدينه و هو دين الاسلام استعار له الحبل من حيث أنّ التمسك به سبب للنجاه من الردى، كما أنّ التمسك بالحبل سبب للسلامة من التردى، أو بكتابه و هو القرآن

لقوله صَلَّى الله

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۴۷

عليه و سلم: القرآن حبل الله المتين لا- تنقضى عجائبه و لا يخلق كثرة الرد. من قال به صدق، و من عمل به رشد، و من اعتصم به هدى إلى صراط مستقيم .

و مولوى صديق حسن خان معاصر در تفسير «فتح البيان» گفته: [ثمّ أرشدهم إلى الاعتصام بالله ليحصل لهم بذلك الهداية إلى الصراط المستقيم الذى هو الاسلام، فقال: وَمَنْ يَعْتَصِمُ بِاللَّهِ

، أى يمتنع بالله و يستمسك بدينه و طاعته. و قيل:

بالقرآن، و أصل العصمة الامتناع من الوقوع فى آفة. يقال اعتصم به و استعصم و تمسك و استمسك إذا امتنع به من غيره .

و نیز در «فتح البيان» به تفسير آیه، «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا

» گفته: [وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا

. الحبل لفظ مشترك و أصله فى اللغة السبب الذى يتوصل به إلى البغية و هو إما تمثيل أو استعارة مصرحةً أصليةً تحقيقيةً. أمرهم سبحانه أن يجتمعوا على التمسك بدين الاسلام أو بالقرآن .

و راغب اصفهانی در «مفردات» گفته: [العصم: الامساك، و الاعتصام: الاستمساك،].

و نیز راغب اصفهانی در «مفردات» گفته: [و الاعتصام: التمسك بالشىء قال: وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ

و من يعتصم بالله و استعصم استمسك .

و محمد الجزرى المعروف بابن الاثير در «نهاية» در لغت عصم گفته:

[الاعتصام: الامتساك بالشىء، افتعال منه .

و محمد بن مكرم المعروف بابن منظور الافريقى در «لسان العرب» گفته:

[و الاعتصام: الامتساک بالشیء، افتعال منه .

و نیز در آن گفته: [و قوله: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ

. أی تمسکوا بعهد الله. و كذلك فی قوله: وَ مَنْ يَعْتَصِمَ بِاللَّهِ

. أی من يتمسک بحبله و عهده .

و جلال الدین سیوطی در «در نثر» گفته: [الاعتصام: الامتساک بالشیء].

و محمد طاهر فتنی در «مجمع البحار» گفته: [الاعتصام: الامتساک بالشیء].

و نیز در آن گفته: [و حينئذ ان تعتصموا أی تمسکوا بعهده بالتباع كتابه، و لا تفرقوا عن لزوم الجماعة].

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۴۸

و محمد مرتضی الزبیدی در «تاج العروس» گفته: [و قال الراغب: الاعتصام الاستمساک بالشیء. و منه قوله تعالى: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا

؛ أی تمسکوا بعهد الله. وَ مَنْ يَعْتَصِمَ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

. أی من يتمسک بحبله و عهده .

و مخفی نماند که چنانچه وجوب اعتصام بأهلیت علیهم السلام از کلام سرور اَنَامَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ در خصوص حدیث ثقلین واضح و آشکار است، همچنان لزوم اعتصام باین حضرات از کلام ایزد منعم در قرآن مجید و فرقان حمید نیز ثابت و محقق است، زیرا که در آیه وافیة الهدایه «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا

» تفسیری که از جناب رسالت مآب صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ و اهل بیت آن جناب علیهم السلام منقول شده همین است که مراد از حبل الله نفوس قدسیه اهل بیت جناب رسالت مآب صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ می باشد، چنانچه علامه ثعلبی در تفسیر خود در تفسیر آیه مذکوره گفته:

[أخبرني عبد الله بن محمد بن عبد الله، نا: محمد بن عثمان، نا: محمد بن الحسين بن صالح. أنا: علي بن العباس المقانعي، نا جعفر بن محمد بن حسين، نا: حسن بن حسين، نا: يحيى بن علي الربيعي، عن أبان بن تغلب، عن جعفر بن محمد؛ قال: نحن حبل الله الذي قال: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا

،

و أبو نعيم اصفهانی در کتاب «ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام» علی ما نقل عنه گفته:

[حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ سَالِمٍ. قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ عَجَلَانَ. قَالَ:

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ نَجِيحٍ. قَالَ: حَدَّثَنَا حَسَنُ بْنُ حُسَيْنٍ الْعُرْنِيُّ. قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَفْصٍ الصَّائِغُ. قَالَ: سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، يَقُولُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا

؛ قَالَ: نَحْنُ حَبْلُ اللَّهِ .

و عز الدین عبد الرزاق بن رزق الله الرسعنی الحنبلی المحدث المفسر نیز تفسیر این آیه وافیة الهدایه بهمین نهج نموده، چنانچه علامه علی بن عیسی الاربلی در «كشف الغمة» فرموده: [قوله تعالى: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا

. قَالَ الْعَزَّازُ الْمُحَدِّثُ:

حَبْلُ اللَّهِ عَلَيَّ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .

و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» در تنبيه ثالث ذکر رابع بعد

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۴۹

ذکر طرق حدیث ثقلین گفته:]

و أخرج الثعلبی فی تفسیر قوله تعالی: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا
، عن جعفر بن محمد رحمهما الله. قال: نحن حبل الله الذي قال الله: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا
.

و نیز نور الدین سمهودی در «جواهر العقدین» در تنبیه ثانی ذکر خامس بعد ذکر طرق حدیث سفینه گفته: [و سبق آخر الثالث من تنبيهات الذكر قبله

قول جعفر الصادق: نحن حبل الله الذين قال الله: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا
.

و ابن حجر مکی در «صواعق» در فصل اول باب حادی عشر که مشتمل بر ذکر آیات فضائل اهل بیت علیهم السلام است گفته:
[الآیه الخامسة: قوله تعالی: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا

أخرج الثعلبی فی تفسیرها عن جعفر الصادق رضی الله عنه أنه قال: نحن حبل الله الذي قال الله: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا
.

و محمود شیخانی قادری در «صراط سوی» بعد ذکر طرق حدیث ثقلین گفته:

[و كان جعفر بن محمد يقول فی تفسیر قوله تعالی: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً
نحن حبل الله ف اعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا
.

و مرزا محمد بدخشی در «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا» گفته:]

و أخرج العلّامة أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبی المفسر النيسابوري فی تفسیره، عن جعفر بن محمد الصادق، رضی الله عنه، أنه قال: نحن حبل الله الذي قال الله تعالی:
وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا
.

و محمد بن علی الصبان المصری در «إسعاف الراغبین» در باب فضائل اهل بیت علیهم السلام گفته:]

و أخرج الثعلبی فی تفسیر قوله تعالی: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً
. عن جعفر الصادق أنه قال: نحن حبل الله .

و مولوی محمد مبین لکهنوی در «وسيلة النجاة» گفته:]

و أخرج الثعلبی فی تفسیر قوله تعالی: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا
. عن جعفر الصادق أنه قال: نحن حبل الله الذي قال الله تعالی: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا
.

و مولوی ولی الله لکهنوی در «مرآة المؤمنین» گفته: الآیه التاسعة:

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۵۰

قوله تعالی: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا

. فی «الصواعق»: و

أُخْرِجَ فِي تَفْسِيرِهَا عَنْ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَحْنُ حِبَلُ اللَّهِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا [.

و شیخ سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینابیع المودّة» گفته: [تفسیر وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

أُخْرِجَ الثَّعْلَبِيُّ بِسَنَدِهِ عَنْ أَبِيانَ بْنِ تَغْلِبٍ، عَنْ جَعْفَرِ الصَّادِقِ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: نَحْنُ حِبَلُ اللَّهِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا
أَيْضًا:

أُخْرِجَ صَاحِبُ «كِتَابِ الْمَنَاقِبِ» عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا جَاءَ أَعْرَابِي فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! سَمِعْتُكَ تَقُولُ: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ
، فَمَا حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي نَعْتَصِمُ بِهِ؟ فَضَرَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدَهُ فِي يَدِ عَلِيٍّ، وَقَالَ: تَمَسَّكُوا بِهَذَا هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ .
و نيز بلخی در «ینابیع المودّة» نقلاً عن «الصواعق» گفته: [الآیه الخامسة:
وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

أُخْرِجَ الثَّعْلَبِيُّ فِي تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ عَنْ جَعْفَرِ الصَّادِقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ قَالَ: نَحْنُ حِبَلُ اللَّهِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا [.

و از آیات واضحه قدرت الهی آنست که محمد بن إدريس شافعی که یکی از ائمه اربعه اهل سنت می باشد حبل الله را بولاء اهل بیت عليهم السّلام تفسیر نموده، و این تفسیر را بلا اخفاء و اسرار بلکه باعلان و اجهار در إشعار آبدار خود نظم فرموده و در کمال ظهور است که این تفسیر شافعی تأیید صریح تفسیر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و تفسیر اهل بیت آن جناب عليهم الصلوة و السلام می نماید، و بلا ریب و نکیر بر بصیرت ناظر بصیر می افزاید.
أحمد بن عبد القادر عجیلی در «ذخیره المآل» جائی که شهادات ائمه اربعه خود در حق اهل بیت عليهم السّلام نقل کرده می آرد:
[و أمّا شهادة الاثمه الاربعه، فمن كلام الامام الشافعي:

و لَمَّا رَأَيْتَ النَّاسَ قَدْ ذَهَبَتْ بِهِمْ مَذَاهِبُهُمْ فِي أَبْحَرِ الْغَيِّ وَ الْجَهْلِ عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۵۱

رَكِبْتُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ فِي سَفْنِ النَّجَا وَ هُمَ أَهْلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى خَاتَمِ الرِّسْلِ
وَ أَمْسَكَتُ حَبْلَ اللَّهِ وَ هُوَ وِلَاؤُهُمْ كَمَا قَدْ أَمَرْنَا بِالتَّمَسُّكِ بِالْحَبْلِ

إِذَا افْتَرَقَتْ فِي الدِّينِ سَبْعُونَ فِرْقَةً وَ نِيفَا عَلَى مَا جَاءَ فِي وَاضِحِ النُّقْلِ

وَ لَمْ يَكُنْ نَاجٍ مِنْهُمْ غَيْرُ فِرْقَةٍ فَقُلْتُ لِي بِهَا يَا ذَا الرَّجَاحَةِ وَ الْعَقْلِ

أَفِي الْفِرْقَةِ الْهَلَّاكِ آلُ مُحَمَّدٍ؟ أَمْ الْفِرْقَةُ اللَّاتِي نَجَتْ مِنْهُمْ؟ قُلْتُ لِي!

فَإِنْ قُلْتُ: فِي النَّاجِينَ فَالْقَوْلُ وَاحِدٌ وَ إِنْ قُلْتُ فِي الْهَلَّاكِ حَفَّتْ عَنِ الْعَدْلِ

إِذَا كَانَ مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْهُمْ فَإِنِّي رَضِيتُ بِهِمْ لَا زَالَ فِي ظَلَمِهِمْ ظَلَمِي

رَضِيتُ عَلَيَّ لِي إِمَامًا وَ نَسْلَهُ وَ أَنْتَ مِنَ الْبَاقِينَ فِي أَوْسَعِ الْحَلِّ

فهذه شهادة الشافعي كما تسمع مصرّحه برکوب تلك السفينة الناجية و تمسّكه بذلك الحبل و أنّهم في الفرقة الناجية، و من حکم

علیهم با لهلاک فقد حاف عن العدل، و رضاه بامامه آل فاطمه و تحلیل آل هند و آل مرجانه و أشباههم، فأین المقلدون؟! (رض) و أمره رضی الله عنه فی محبتهم ظاهر، حتی أنه نسب إلى التشیع المذموم. أما التشیع الحقیقی فهو الامام المقدم فيه .
و از جمله دلائل علو حق آنست که بعضی از مفسرین سنیّه در تفسیر آیه:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا

؛ حبل الله بودن عترت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم مستند بحديث ثقلین ساخته‌اند، و این حدیث شریف را بسياقی آورده‌اند که صراحه دلالت بر حبل بودن این حضرات علیهم السلام دارد.

سید محمد طالقانی خلیفه سید علی همدانی در رساله «قیافه نامه» علی ما نقل عنه مجد الدین البدخشانی فی کتاب «جامع السیلاسل» بترجمه السید علی الهمدانی در مقام تفسیر آیه حبل الله گفته: [و بعضی فرموده‌اند که حبل الله عترت حضرت رسول الله است، كما قال علیه السلام: إني تارك فيكم الثقلين: كلام الله و عترتي، ألا فتمسكوا بهما فانهما حبلان لا ينقطعان إلى يوم القيمة یعنی: در میان شما دو چیز می‌گزارم یکی کتاب خدا، و یکی فرزندان خویش، و آگاه باشید و چنگ در آن هر دو زنید، بدرستی که آن دو ریسمانیست که منقطع نشوند تا روز قیامت انتهی.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَظْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۵۲

و بدر الدین محمود ابن أحمد الرومی در «تاج الدرّة- شرح قصیده برده» در شرح شعر:

دعا إلى الله فالتمسكون به متمسكون بحبل غير منقسم

کتاب الله و عترت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را که اهل عصمت و طهارتند سبب متصل إلى رضوان الله قرار داده و بذکر حدیث ثقلین درین مقام حق را بمنصه شهود نهاده، كما ستعرف عنقرب إنشاء الله تعالى.

و از آنجا که اتحاد مفاد حدیث ثقلین با مضمون هدایت مشحون آیه: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ

. قابل ریب و اشتباه نبود، ناچار علمای کبار اهل سنت هر دو را در مقام اثبات وجوب تمسک بأهلبیت علیهم السّلام یکجا ذکر می‌نمایند. آنفا دانستی که نور الدین سمهودی تفسیر این آیه وافیة الهدایه را بعد ذکر طرق حدیث ثقلین در تنبیه ثالث آورده.

و أحمد بن عبد القادر عجیلی نیز این دو ارشاد هدایت بنیاد را یکجا مذکور ساخته باظهار اتحاد مقصود و مراد علی الوجه البلیغ پرداخته، چنانچه در «ذخیره المآل» گفته: [و الزم بحبل الله ثم اعتصم* قال الله تعالى: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

و .

قال صلی الله علیه و آله و سلم: إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدی، أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الارض و عترتي أهل بيتي. إن اللطيف الخبير أخبرني أنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما.

و سیأتی تحقیق ذلک و نیز در «ذخیره المآل» گفته:

و اعتصموا بالحبل لا تفرقوا یا أيها الناس جميعا و اتقوا

قال تعالى: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

و .

فی الحدیث: إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدی.

و المراد وجوب الاعتصام بأقوالهم و أفعالهم و أحوالهم .

وجه ۶- اثبات وجوب اتباع أهل بیت از حدیث «انی ترکت فیکم ما ان أخذتم به لن تضلوا...» و نقل عبارات

وجه ششم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ما طاب ملاب، در این حدیث

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۵۳

شریف وجوب اتباع اهل بیت علیهم السلام را بقول خود:

إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِن أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: کتاب الله و عترتی اهل بیته

، نیز ثابت و محقق فرموده. و این حدیث شریف را بسیاکی که مشتمل بر لفظ أخذ باشد بسیاری از علمای اعلام و حفاظ فخام سنیّه روایت کرده‌اند و در کتب و أسفار دینیّه خود مذکور ساخته‌اند.

مثل محمد بن سعد البصری در «کتاب الطبقات» و ابن راهویه حنظلی در «مسند» و احمد بن حنبل الشیبانی در «مسند» و أبو عیسی الترمذی در «صحیح» و أبو عبد الله الحکیم الترمذی در «نوادر الاصول» و ابن ابی عاصم در «کتاب السنّة» و أحمد بن شعيب النسائي در «صحیح» و أبو یعلی التیمی در «مسند» و محمد بن جریر طبری در کتاب «تهذیب الآثار» و أبو عبد الله المحاملی در «کتاب الامالی» و سلیمان بن أحمد طبرانی در «معجم کبیر» و أبو إسحاق ثعلبی در «تفسیر» و محیی السنّة بغوی در «مصایح» و قاضی عیاض الیحصی در کتاب «الشفاء» و مجد الدین ابن الاثیر جزری در «جامع الأصول» و ولّی الدّین الخطیب التبریزی در «مشکاة المصابیح» و أبو الحجاج المزی در «تحفة الاشراف بمعرفة الأطراف» و شمس الدین خلخالی در «مفاتیح- شرح مصایح» و جمال الدین زرنندی در «نظم در السمتین» و ابن کثیر دمشقی در «تفسیر» و سعد الدّین تفتازانی در «شرح مقاصد» و خواجه پارسا در «فصل الخطاب» و شهاب الدّین دولت آبادی در «هدایة السعداء» و شمس الدّین السخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» و جلال الدّین سیوطی در «إحياء المیت بفصائل اهل البیت» و نیز در «اساس فی مناقب بنی العباس» و نیز در تفسیر «درّ منثور» و نیز در «جمع الجوامع» و نور الدّین سمهودی در «جواهر العقدين» و عبد الوهاب بن محمد البخاری در «تفسیر أنوری» و ملا علی متقی «در کنز العمال» و ملا علی قاری در «شرح شفای قاضی عیاض» و «مرقاة- شرح مشکاة» و أحمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی در «وسيلة المآل» و سید محمود قادری شیخانی در «صراط سوی» و شهاب الدّین أحمد خفاجی در «نسیم الرياض» و حسام الدّین «سهارنپوری در «مرافض» و مرزا محمد بدخشانی در «مفتاح النجا» و مولوی مبین لکهنوی در «وسيلة النجاة» و مرزا حسن علی محدث لکهنوی در «تفریح الأحباب»

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۵۴

و مولوی رشید الدین خان دهلوی در رساله «حق مبین» و سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینایع المودّة» و مولوی صدیق حسن خان معاصر در «سراج وهاج».

و عباراتی که دلالت بر تخریج این اعلام می‌نماید اکثر آن سابقا گذشته، و بعض عبارات ه در ما سبق مذکور نشده در این جا مسطور می‌گردد.

ملا علی متقی در «کنز العمال» در کتاب الایمان گفته [الباب الثانی،

فی الاعتصام بالکتاب و السنّة: یا أيّها الناس إني تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِن أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا:

کتاب الله و عترتی اهل بیته

ن [۱]

عن جابر: أيّها النَّاسُ قد تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِن أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: کتاب الله و عترتی اهل بیته - ت [۲] عن جابر.

و نیز ملا علی متقی در کتاب مذکور در باب مسطور گفته:

[عن محمد بن عمر بن علی، عن أبيه، عن علي بن أبي طالب، أن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِن أَخَذْتُمْ

به لَنْ تَضِلُّوا: کتاب الله سبب بید الله و سبب بأيديکم، و اهل بیته - ابن جریر،

و صحّحه.

و نیز ملا علی متقی در کتاب مذکور در باب مزبور گفته:

[عن أبی سعید، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أُمْرَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَمْ (لَنْ. ظ) تَضَلُّوا بَعْدِي أَبَدًا وَ أَحَدُهُمَا أَفْضَلُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَمْدُودُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ أَهْلُ بَيْتِي عِترَتِي. أَلَا! وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرْدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ - ابن جرير].

و دلالت لفظ أخذ درین حدیث شریف بر اتباع و اقتدا و بودن آن بمعنی تمسک نیز واضح و عیانست. شطری از افادات اکابر اهل سنت در این باب نیز باید شنید.

ملا علی قاری در «مرقاة- شرح مشکاة» گفته: الفصل الثانی.

عن جابر، قال: رأيت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم في حَجَّتِهِ، أَي حَجَّةَ الْوُدَاعِ، يَوْمَ عَرَفَةَ وَ هُوَ عَلَى نَاقَتِهِ الْقِصْوَاءِ يَفْتَحُ الْقَافَ مَمْدُودًا وَ يَقْصُرُ. قِيلَ: سَمِيتَ قِصْوَاءَ لِأَنَّهَا مَجْدُوعَةُ الْأُذُنِ، [۱] أَيْ أَخْرَجَهُ النَّسَائِيُّ. مِنْهُ.

[۲] أَيْ أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ. مِنْهُ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۵۵

بل لِأَنَّ الْقِصْوَاءَ لِقَبِّ لَهَا- يَخْطُبُ- حَال-

فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا- مَوْصُولُهُ صَلَاتُهَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ- أَيْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ عِلْمًا وَ عَمَلًا- لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ- أَيْ: بَعْدَ أَخْذِ ذَلِكَ الشَّيْءِ- كِتَابُ اللَّهِ- بِالنَّصْبِ بَيَانُ مَا فِي مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ أَوْ بَدَلْ أَوْ بِتَقْدِيرِ أَعْنَى، وَ فِي نَسْخَةِ الْرَفْعِ أَيْ:

كِتَابُ اللَّهِ- وَ عِترَتِي

فِي مَحَلِّ نَصْبٍ أَوْ رَفْعٍ. وَ

قَوْلُهُ: أَهْلُ بَيْتِي،

مَعْرَبٌ مِنْ وَجْهَيْنِ .

و نیز ملا- علی قاری در شرح همین حدیث گفته: [و المراد بالاخذ بهم التمسك بمحبتهم و محافظة حرمتهم و العمل بروايتهم و

الاعتماد على مقالتهم . و شهاب الدين خفاجي «در نسیم الرياض شرح شفای قاضی غیاض»:]

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِي حَدِيثٍ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ وَ جَابِرٍ، وَ حَسَنَهُ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ،

إِشَارَةٌ إِلَى قُرْبِ أَجَلِهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ أَنَّهُ وَصِيَّةٌ لِأُمَّتِهِ،

مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ

، أَيْ تَمَسَّكْتُمْ وَ عَمِلْتُمْ بِهِ وَ اتَّبَعْتُمُوهُ الْخ.

و چون دلالت حدیث ثقلین که در «صحیح مسلم» از زید بن أرقم منقول است نیز بر أخذ بأهلیت علیهم السَّلام مثل أخذ بقرآن

محلّ ارتیاب ألباب نبود، لهذا فاضل معاصر مولوی صدیق حسن خان قنوجی در «سراج وهاج» در شرح حدیث مذکور اعتراف

بوجوب أخذ بأهلیت علیهم السَّلام نموده و آن را مثل أخذ بقرآن واجب دانسته، چنانچه گفته: [و مسئلة تحريم الزكاة على أهل

البيت لها موضع غير هذا الموضع، و المقصود هنا بيان فضيلتهم، و أنهم قسم كتاب الله في التعظيم و الاكرام و في التسمية بالثقل، و

أنه لا بد من الاخذ بهما فانهما لا يفترقان حتى يردا على رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم الحوض .

و محمد معین سندی نیز حدیث زید بن أرقم را دلیل أخذ بمذهب اهل بیت علیهم السَّلام دانسته چنانچه در «دراسات اللیب» در

بیان معانی حدیث ثقلین که در «صحیح مسلم» از زین بن أرقم مذکور است گفته: [فحملنا

قوله: أذكركم الله.

على مبالغة التثليث فيه على التذكير بالتمسك بهم و الزدع عن عدم الاعتداد بأقوالهم و أعمالهم و أحوالهم و فيتاهم و عدم الاخذ

بمذهبههم .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۵۶

وجه ۷- اثبات وجوب اتباع از «لن تضلوا ان اتبعتموهما» و گفتار بزرگان اهل سنت

وجه هفتم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث شریف وجوب اتباع اهل بیت علیهم السلام را بقول خود:

لن تضلوا ان اتبعتموهما

، نیز مصرّح و مبین فرموده، باین ارشاد باسداد بلا ریب مشتمل بر ذکر اتباع بلفظ صریح هست قطع لسان اهل قیل و قال نموده، و بر ظاهر است که وجوب اتباع اهل بیت علیهم السلام، کما أومأنا إليه آنفا، دلیل واضح و برهان لائح امامت و خلافت این حضرات می باشد.

فکیف یقدّم المخاطب العنود علی دفع هذا المقصود المحمود بالانکار والجحود، و الله العاصم عن زیغ المكابر الحیود و المیود! و هر چند اشتغال این حدیث شریف بر قول آن جناب:

لن تضلوا ان اتبعتموهما.

از مطالعه طرق این حدیث بر متتبع خبیر واضح و مستنیر است، لیکن تقریباً الی المرام بعض عبارات علمای اعلام سنّیه که مشتمل برین کلام بلاغت نظام آمده در این جا مذکور می شود:

رئیس المحدثین سنّیه أبو عبد الله محمد بن عبد الله المعروف بالحاكم التیساوری در کتاب «المستدرک علی الصحیحین» بعد ذکر حدیث ثقلین بروایت زید بن أرقم گفته: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه بطوله، شاهده حدیث سلمه بن كهیل عن أبی الطفیل أيضا صحیح علی شرطهما.

حدثنا أبو بكر بن إسحاق و دعلج بن أحمد السجزی. قالوا: أنبا محمد بن أيوب، ثنا: الازرق بن علی، ثنا: حسان بن إبراهيم الكرمانی. ثنا: محمد بن سلمه بن كهیل، عن أبيه عن أبي الطفیل عامر بن واثله، أنه سمع زید بن أرقم رضی الله عنه، قال: نزل رسول الله صلی الله علیه و سلم بین مكّه و المدينه عند سمرة خمس دوحات عظام فكنس الناس ما تحت السمرات، ثم راح رسول الله صلی الله علیه و سلم عشية فصلی، ثم قام خطيبا فحمد الله و أثنى علیه و ذكر و وعظ فقال ما شاء الله أن يقول. ثم قال: أيها الناس! إنني تارك فيكم أمرين لن تضلوا إن اتبعتموهما، و هما: كتاب الله و أهل بيتی عترتی. ثم قال: أتعلمون أنني أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ ثلاث مرّات، قالوا: نعم! فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: من كنت مولاه فعلى مولاه .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۵۷

و ابن حجر مکی در «صواعق محرقة» در ذکر آیات فضائل اهل بیت علیهم السلام تحت آیه: وَ قَفُوْهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُوْلُوْنَ گفته:]

و فی روایه صحیحه: إنني تارك فيكم أمرين لن تضلوا إن اتبعتموهما، و هما: كتاب الله و أهل بيتی .

و جهرمی در «براهین قاطعه- ترجمه صواعق محرقة» در تحت آیه مذکوره گفته: [و در روایت صحیحه وارد شده که فرمود: من در میان شما دو امر می گذارم اگر متابعت آن دو امر کنید گمراه نخواهید شد، و آن دو امر یکی کتاب الله است و دیگری اهل بیت و عترت من .

و شاه ولی الله دهلوی والد ماجد مخاطب در «إزالة الخفا» در ذکر طرق حدیث ثقلین گفته:]

و أخرج الحاكم من طريق سلمه بن كهیل عن أبيه عن أبي الطفیل أنه سمع زید بن أرقم يقول: نزل رسول الله صلی الله علیه و سلم

بین مکّه و المدینّه عند سمرات خمس دوحات عظام، فکنس النَّاس ما تحت السمّرات ثمّ راح رسول الله صلّى الله علیه و سلّم عشیّه فصلّى ثم قام خطيباً فحمد الله و أثنى علیه و ذکر و وعظ، فقال ما شاء الله أن يقول، ثم قال: يا أيّها النَّاس! إنّي تارك فيکم أمرین لن تضلّوا إن اتّبعتموهما و هما: کتاب الله و أهل بیّتی عترتی. ثم قال: أتعلمون أنّی أولى بالمؤمنین من أنفسهم؟ ثلث مرّات، قالوا: نعم! فقال رسول الله صلّى الله علیه و سلّم: من كنت مولاه فعلى مولاه .

و شیخ سلیمان بلخی در «ینایع المودّه» نقلاً عن «المناقب» گفته:]

و عن أبی ذر رضی الله عنه، قال: قال علی علیه السّلام لطلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن أبی وقاص: هل تعلمون أن رسول الله صلّى الله علیه و سلّم قال: إنّي تارك فيکم الثّقلین کتاب الله و عترتی أهل بیّتی و أنّهما لن یفترقا حتّى یردا علیّ الحوض و إنّکم لن تضلّوا إن اتّبعتم و استمسکتهم بهما؟ قالوا: نعم .

و نیز سلیمان بلخی در «ینایع المودّه» نقلاً عن «جواهر العقدين» در ذکر طرق حاکم نيسابوری که بآن حدیث ثقلین را روایت نموده گفته:]

و لفظ الطريق الثانی: قال: أيّها النَّاس! إنّي تارك فيکم أمرین لم تضلّوا إن اتّبعتموهما،

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۵۸

و هما: کتاب الله و أهل بیّتی عترتی .

و نیز سلیمان بلخی در «ینایع المودّه» نقلاً عن الصّواعق گفته:]

و فی روایه صحیحّه: إنّي تارك فيکم أمرین لن تضلّوا إن اتّبعتموهما، و هما: کتاب الله و عترتی أهل بیّتی .

وجه ۸- اثبات وجوب اتباع از «اذکرکم الله فی اهلبیتی» و کلام أعلام أهل سنت در بنباره

وجه هشتم آنکه: جناب رسالت مآب صلّى الله علیه و آله در حدیث ثقلین بقول خود:

أذکرکم الله فی أهل بیّتی.

نیز اُمت خود را حکم متابعت و اطاعت اهل بیت علیهم السّلام و تمسّک بایشان داده، و بحمد الله علماى أعلام سنیّه هم معترف باین معنی می باشند.

حسین بن علی الکاشفی در «رساله علیه» بعد ذکر معنی جمله:

أذکرکم الله فی أهل بیّتی

، گفته: [و در تکرار این سخن سه بار دلیلی واضح قائم می شود در تعظیم اهل بیت و محبّت و متابعت ایشان .

و شیخ عبد الحق دهلوی در «اشعه اللّمعات- شرح مشکاء» در شرح حدیث ثقلین در بیان معنی جمله:

أذکرکم الله فی أهل بیّتی،

گفته: [مکرر فرمود این کلمه را برای مبالغه و تأکید، و معنی اهل بیت معلوم شد و حمل این بر جمیع آن معانی درست است خصوصاً بر معنی اخیر که محبّت و تعظیم ایشان و رعایت حقوق و آداب ایشان اُقدم و أهمّ و اتمّ است و ظاهر چنان می نماید، و این اشارت بأخذ سنّت است، چنانکه اول بعمل بکتاب است، و باین معنی تمامه مؤمنان مطیع اهل بیت نبی و آل اویند.]

و محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدیّه» در شرح جمله: و

أذکرکم الله فی أهل بیّتی،

گفته: [قال الحکیم الترمذی: حصّ علی التمسّک بهم لأنّ الامر لهم معاینه، فهم أبعد عن المحنّه].

و محمد معین بن محمد آمین سندی در «دراسات اللیب» در شرح حدیث ثقلین کما سمعت آنفا گفته: [فحملنا

قوله أذكركم الله

فی مبالغه التثلیث فیہ علی التذکیر بالتّمسّک بهم و الرّدع عن عدم الاعتداد بأقوالهم و أعمالهم و أحوالهم و فیتاهم
عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۵۹
و عدم الاخذ بمذهبهم .

و مولوی محمد مبین لکهنوی در «وسيلة المآل» بعد ذکر حدیث ثقلین در مقام ترجمه آن و ذکر معانی آن گفته: [یاد می دهانم خدا را در حق اهل بیت خود، و سه مرتبه این کلمه فرمود. یعنی: از خدا بترسید و حقوق ایشان نگاهدارید و طاعت و محبت ایشان را شعار و دثار خود سازید، چنانچه امتثال بأحكام کتاب الله از فرض است همچنین اطاعت و انقیاد أوامر اهل بیت بجوارح و أركان و محبت و عقیدت و مودّت و رسوخیت بایشان بقلب و جنان واجب و فرض است .

وجه ۹- اثبات وجوب اتباع از «و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض» و نقل عبارات سنیه

وجه ۹- اثبات وجوب اتباع از «و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض» و نقل عبارات سنیه
وجه نهم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم بارشاد باسداد خود در این حدیث شریف خود،
و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض،
نیز اُمت خود را حکم داده که بأهلیت آن جناب تمسّک در دین نمایند و اتباع این حضرات پیش گیرند، و بعون الله تعالی این مطلب هم از تصریحات علمای فخام اهل سنت ثابت و محقق می گردد.
و شهاب الدین دولت آبادی در «هدایة السعدا» گفته: [مصطفی فرمود، صلعم، در حدیث سابق:
و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض
، یعنی قرآن و فرزندان من یکجا بر حوض حاضر شوند تا شاهد باشند که دوست ایشان که بوده که دشمن و بعد من فرمان تمسّک من که بجا آورده و که ترک داده؟].
و علامه عبد الرؤوف مناوی در «فیض القدير» در شرح جمله:
و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض
گفته: [و فی هذا مع قوله أوّلاً:
إني تارك فيكم،

تلویح بل تصریح بأنّهما کتوأمین خلفهما و وصی اُمتّه بحسن معاملتهما و إثار حقّهما علی أنفسهما (أنفسهم. ظ) و الاستمساک بهما فی الدّین. أمّا الكتاب، فلاّنه معدن العلوم الدّینیّة و الحكم الشرعیّة و كنوز الحقائق و خفایا الدقائق. و أمّا العترة فلاّنّ العنصر إذا طاب أعان علی فهم الدّین، فطیب العنصر یؤدّی إلى حسن الاخلاق و محاسنها یؤدّی إلى صفاء القلب و نزاهته و طهارته .

و محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» در شرح این

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۶۰

جمله گفته: [و فی هذا مع

قوله أوّلاً: إني تارك فيكم

، تلویح بل تصریح بأنّهما کتوأمین خلفهما و وصی اُمتّه بحسن معاملتهما و إثار حقّهما علی أنفسهما (أنفسهم. ظ) و التّمسّک بهما فی الدّین. أمّا الكتاب، فلاّنه معدن العلوم الدّینیّة و الأسرار و الحكم الشرعیّة و كنوز الحقائق و خفایا الدقائق. و أمّا العترة، فلاّنّ العنصر إذا طاب أعان علی فهم الدّین فطیب العنصر یؤدّی إلى حسن الاخلاق، و محاسنها یؤدّی إلى صفاء القلب و نزاهته و طهارته .

و مولوی محمد مبین لکهنوی در «وسيلة النجاة» در ذکر معانی حدیث ثقلین گفته: [و از زید بن ثابت مرویست: و إِنَّهُمَا لَن يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرْدَا عَلَى الْحَوْضِ.

یعنی: کتاب خدا و آل عبا جدا از هم نخواهند شد تا که خواهند آمد نزد من بر حوض کوثر، از مطیعان و متخلفان خود خبر خواهند داد].

وجه ۱۰- اثبات وجوب اتباع اچ «فانظروا کیف تخلفونی فیهما» بدلالات عبارات قوم

وجه دهم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث ثقلین بقول خود:

فانظروا کیف تخلفونی فیهما

، نیز اُمت خود را بتمسک و اتباع اهل بیت علیهم السّلام مأمور نموده، و این معنی نیز بحمد الله بافادات علمای عظام سنیّه واضح و مبرهن می شود.

ملک العلماء شهاب الدّین دولت آبادی در «هدایة السعدا» بعد نقل حدیث ثقلین از «مصاییح» و «مشکاة» بروایت زید بن أرقم که مشتمل بر جمله:

فانظروا کیف تخلفونی فیهما

، می باشد در مقام ترجمه این حدیث گفته: [پس نیکو اندیشه کنید چگونه با ایشان خواهید بود، یعنی اگر تمسک کنید بدیشان هرگز گمراه نشوید، اگر بگذارید ایشان را بی راه و هلاک گردید].

و شیخ عبد الحق دهلوی در «لمعات- شرح مشکاة» گفته: و

قوله فانظروا

أی تأملوا و تفکروا کیف تکنونوا خلفائی بعدی. عاملین متمسکین بهما].

و نیز در «أشعة اللّمعات» گفته:

[فانظروا کیف تخلفونی فیهما.

پس نظر کنید و تأمل و تفکر نمائید که چگونه خلیفه می شوید شما مرا در کتاب و عترت، یعنی: چگونه می کنید و تمسک می نمائید باینها بعد از من .

و شهاب الدین خفاجی در «نسیم الریاض- شرح شفای قاضی عیاض» در شرح

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَنْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۶۱

حدیث ثقلین گفته:

[فانظروا کیف تخلفونی فیهما.

أی بعد وفاتی انظروا عملکم بکتاب الله و اتباعکم لأهل بیتی و رعایتهم و برهم بعدی فانّ ما یسرهم یسرنی و ما یسؤهم یسوءنی .

و محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدنیة» در شرح حدیث ثقلین گفته: [و أكدّ تلك الوصیة و قواها

بقوله: فانظروا

بما ذا تخلفونی فیهما بعد وفاتی، هل تتبعونهما فتسرونی أو لا فتسیئوننی .

و حسام الدین محمد بایزید سهارنپوری در «مرافض» در بیان مناقب اهل بیت علیهم السّلام جائی که حدیث ثقلین را از «صحیح

ترمذی» بروایت زید بن أرقم آورده، در ترجمه آن گفته: [پس نظر کنید و تأمل نمائید که چگونه خلیفه شوید مرا در کتاب و

عترت، یعنی چگونه معامله کنید و تمسک گیرید باینها بعد از من .

و محمد معین سندی در «دراسات اللیب بعد ذکر حدیث ثقلین از «صحیح ترمذی» گفته: [فَنظَرْنَا فَإِذَا هُوَ مُصَرِّحٌ بِالتَّمَسُّكِ بِهِمْ وَ بِأَنَّ تَبَاعَهُمْ كِتَابُ الْقُرْآنِ عَلَى الْحَقِّ الْوَاضِحِ، وَ بِأَنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ مُتَحْتَمٌّ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى لَهُمْ وَ لَا يَطْرَأُ عَلَيْهِمْ فِي ذَلِكَ مَا يَخَالِفُهُ حَتَّى الْوُرُودُ عَلَى الْحَوْضِ وَ إِذَا فِيهِ حَتْ بِالْتَّمَسُّكِ بِهِمَا بَعْدَ حَثِّ عَلَى وَجْهِ أَبْلَغٍ وَ هُوَ قَوْلُهُ: فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا].

وجه ۱۱- دلالت فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله «من در میان شما دو چیز میگذارم...» بر اثبات امامت ائمه اطهار

وجه یازدهم آنکه: اگر بالفرض جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث شریف هیچ چیز نفرموده بود جز آنکه: من در میان شما دو چیز می گذارم، یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت خود را، باز هم این کلام هدایت انضمام در اثبات امامت حضرات اهل بیت علیهم السّلام کافی بود. زیرا که بلا شبهه ازین کلام متبادر می شود که مقصود آنست که این دو چیز را بعد من حاکم خود بدانید و خود را محکوم هر دو قرار دهید، نه آنکه قرآن را حاکم خویش کنید و اهل بیت علیهم السّلام را محکوم خود گردانید.

چه این تفکیک رکیک هرگز بخاطر احدی از ارباب سفسطه و تشکیک هم نمی رسد فضلا عن أصحاب الطّبع السّلیم و الفهم المستقیم. و حمل کلام سرور اُنام علیه و آله آلاف السلام برین محمل باطل و مقصد عاطل سراسر ظلم قبیح و اعتدای فزیح است، و احدی

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَظْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۶۲

از عقلاء مسلمین نمی تواند که بر آن تجاسر و اقدام نماید إلّا بعد خلعه ربقة الحیاء و العقل و الاسلام و تورطه فی ورطة الجعل و الدحر و الملام.

وجه ۱۲- دلالت حدیث ثقلین بروایت ابوذر غفاری بر مطلوب اهل حق و نقل کلمات بزرگان سنیّه

اشاره

وجه دوازدهم آنکه: صحابی جلیل الشّان و حواری عظیم المکان جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم اُغنی حضرت اُبی ذر الغفاری علیه آلاف التحیّة و الرضوان من الله الفاطر الباری، حدیث ثقلین را بنحوی روایت کرده که عند الامعان دلیل واضح بر خلافت و امامت حضرات اهل بیت علیهم السلام می باشد، چنانچه شیخ بلخی در «ینایع المودّة» گفته: [أیضاً، عن سلیم بن قیس الهلّالی. قال: بینا أنا و حبیب (حنش. ظ) بن المعتمر بمکّة إذا قام أبو ذر و أخذ بحلقة باب الکعبة فقال: من عرفنی فقد عرفنی فمن (و من. ظ) لم يعرفنی فأنا جندب بن جنادة أبو ذر فقال: أیّها النّاس! إننی سمعت نبیکم صلی الله علیه و سلم یقول: مثل أهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح، من رکبها نجا و من ترکها هلك. و یقول: مثل أهل بیتی فیکم مثل باب حطّه فی بنی اسرائیل، من دخله غفر له. و یقول: إننی تارک فیکم ما إن تمسکتُم به لن تضلّوا، کتاب الله و عترتی و لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض. ازین سیاق باهر الاشراف مثل سفیده صبح پیدا و آشکار است که حضرت اُبی ذر رفع الله درجاته فی اُعلی علّیین در مکّه معظمه روزی بایستاد و حلقة باب کعبه را بدست خود گرفت و ارشاد فرمود که: هر که مرا شناخته است او که می داند ولی هر که شناخته

باشد پس بداند که من جندب بن جنادة أبو ذر هستم. آنگاه بگفت: أیّها النّاس! من شنیدم نبی شما را که می فرمود: مثل اهل بیت من در شما مثل سفینه نوح است هر که سوار آن شد نجات یافت و هر

که ترک کرد آن را هلاک شد. و می فرمود: مثل اهل بیت من در شما مثل باب حطّه است در بنی اسرائیل هر که داخل آن شد غفران برای او حاصل گردید. و می فرمود: من گذارده ام در شما چیزی را که اگر تمسّک بآن کنید هرگز گمراه نشوید و آن کتاب خدا و عترت من است هرگز جدا نخواهند شد تا آنکه نزد من بر حوض وارد شوند.

و در نهایت انجلا می باشد که ذکر حضرت اُبی ذر علیه رضوان الملک الاکبر

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۶۳

حدیث ثقلین را بعد حدیث سفینه و حدیث باب حطّه در یک موقف و آن هم بعد اخذ حلقه باب کعبه، دلالت بر کمال اهمّیت این احادیث شریفه دارد و نزد ارباب عرفان و أصحاب اِیقان دلیل کافی و برهان وافی است بر اینکه مقصود و مرام سرور اُنّام علیه و آله آلا ف التّحیّة و السّلام ازین حدیث شریف مثل حدیث سفینه و حدیث باب حطّه دعوت اهل اسلام است بسوی اذعان و انقیاد تامّ برای اهل بیت علیهم السّلام و اِظهار افتراس طاعت این سادات کرام بر قاطبه خلایق و اُنّام، و هذا هو المطلوب و المقصود، و الله و لّی التوفیق لقمع رأس کل معاند جحود.

و مخفی نماند که اگر چه حدیث ثقلین دلالت بر وجوب اتّباع و اقتدا و تمسّک و اقتفای جمله اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین دارد، لیکن اُحقیّت و تقدّم و امتیاز و اختصاص جناب امیر المؤمنین علیه السّلام درین باب از جمله اُثمّه اُطهار اُطیاب علیهم آلا ف السّلام من الملک الوهاب اُظهر من الشمس و اُبین من الامس است و ازینجا است که علمای سَنّیه نیز اعتراف باین مطلب دارند و در مقام اِبرام و اِحکام آن شواهد عدیده و حجج سدید می آرند.

علامه نور الدین سمهودی در «جواهر العقدین» در ضمن تنبیهاتی که بعد ذکر طرق حدیث ثقلین آورده می گوید: [رابعها: هذا الحث شامل للتمسّک بمن سلف من اُئمّة اهل البيت و العتره الطّاهره و الاخذ بهديهم و اُحق من تمسّک به منهم اِمامهم و عالمهم علی بن اُبی طالب رضی الله عنه فی فضله و علمه و دقائق مستنبطاته و فهمه و حسن شیمه و رسوخ قدمه، و یشیر إلی هذا ما أخرجه الدّار قطنی فی الفضائل، عن معقل بن یسار. قال: سمعت اُبا بکر رضی الله عنهما یقول: علی بن اُبی طالب رضی الله عنه عتره رسول الله صلّی الله علیه و سلّم،

أی الذّین حثّ علی التّمسّک بهم، فخصّه أبو بکر رضی الله عنه بذلك لما أشرنا إلیه، و لهذا خصّه صلّی الله علیه و سلّم من بینهم یوم غدیر خمّ بما سبق من

قوله: من كنت مولاہ فعلىّ مولاہ، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

و هذا حدیث صحیح لا مرّیه فیہ .

و ابن حجر مکی در «صواعق» در ضمن تنبیهی که بعد ذکر حدیث ثقلین و

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۶۴

مؤیدات آن آورده می گوید: [ثمّ اُحقّ من یتمسّک به منهم اِمامهم و عالمهم علی ابن اُبی طالب کرم الله وجهه لما قدّمناه من مزید علمه و دقائق مستنبطاته، و من ثمّ قال أبو بکر: علیّ عتره رسول الله صلّی الله علیه و سلّم أی الذّین حثّ علی التّمسّک بهم فخصّه لما قلنا و لذلك خصّه صلّی الله علیه و سلّم بما مرّ یوم غدیر خم .

و أحمد بن الفضل بن محمّد باکثیر المکی در «وسيلة المآل» نیز مثل این کلام حقائق نظام بلکه بهتر از آن آورده.

و أحمد بن عبد القادر عجیلی در «ذخیره المآل» از «صواعق» ابن حجر مکی مضمون اُحقیّت علوی باختصار در دو مقام نقل کرده، کما سیأتی فیما بعد انشاء الله تعالی.

و هر گاه ثابت شد که جناب امیر المؤمنین علیه السّلام از جمله اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین اُحقّ بالتّمسّک است و آن جناب امام این حضرات و عالم این حضرات می باشد و فضل و علم آن جناب و فهم و حسن شیم و رسوخ قدم آن جناب

معلوم و متیقّن هست و بهمین سبب أبو بکر در قول خود: علی بن ابی طالب عتره رسول الله ص، تخصیص نموده و ظاهر کرده که مقصود خاصّ جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از عترتی که حثّ و ترغیب مردم بر تمسّک ایشان فرموده ذات والا صفات جناب امیر المؤمنین علیه السّلام می باشد، و بهمین سبب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را بحديث غدیر مخصوص فرموده است.

پس بلا شبهه واضح و لائح گشت که حدیث ثقلین دلیل صریح و برهان صحیح خلافت بلا فصل آن جنابست، و الحمد لله علی ذلك، و هو العاصم و المنجی من التورط فی المهالك.

و بحمد الله تعالی اَحَقِّیت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بتمسّک و اعتصام و تفرد و توحّد آن جناب درین باب باختصاص و امتیاز تامّ حسب قول و فعل جناب سرور اَنام صلی الله علیه و آله الکرام از طرق و سیاقات عدیده خود حدیث ثقلین ظاهر و باهرست کبدر التّمام، و سیّاتی مزید توضیح لهذا، المطلب و المرام فیما سیّاتی من

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۶۵

الکلام، و علیک أن تراجع خاصّة سیاق حدیث أم سلمة الّذی ذكرت فیها ما سمعت من النّبی علیه و آله آلاف التّحیة و السّلام فی مرضه الّذی قبض فیهِ إلى الرّبّ المنعم، و قد ذکر هذا السّیاق السّمهودی و غیره من الاعلام.

و از جمله دلائل این معنی آنست که جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بحديث ثقلین در واقعه شوری احتجاج و استدلال فرموده کما ستسمع فیما بعد إنشاء الله تعالی، و لولا تقدّمه علیه السّلام فی هذا الباب بالفضل المزیّد لأنکر علیه من أهل الشّوری کلّ جاحد مرید. و خصوصیت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بمزایای مذکوره در حدیث ثقلین نزد محدّثین حفاظ و مسندین ایقاز سیّیه نیز محقّق و مبرهن و متیقّن است، و ازینجا است که مسلم صاحب «صحیح» این حدیث شریف را در باب فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السّلام اخراج نموده و آن را در میان حدیث خیر و حدیث تسمیة بأبو تراب درج کرده کما لا یخفی علی من راجع کتابه. و محیی الدین نووی در «تهذیب الأسماء و اللّغات» این حدیث را در ترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام آورده و آن را در میان حدیث شأن نزول آیه مباحله و

حدیث من كنت مولاه فعلى مولاه،

جا داده.

و سعید الدین فرقانی در «شرح فارسی قصیده تائیه» ابن الفارض در شرح شعر:

و أوضح بالتأویل ما كان مشکلا علیّ بعلم ناله بالوصیّة

این حدیث را برای إثبات وراثت علمی جناب امیر المؤمنین علیه السّلام و وصیّت نبوی برای آن جناب ذکر نموده و آن را مماثل حدیث منزلت و حدیث مدینه العلم دانسته، کما علمته فیما سبق. و بنا بر این ذکر حدیث ثقلین در أدله امامت أبو الائمه علیه و علیهم آلاف السّلام هرگز قابل استنکار نیست، کما لا یخفی علی أولى الابصار.

و الله الصّائن عن الوقوع فی مهاوی الزّلل و العثار.

«تکمیل و تتمیم»

حدیث ثقلین چنانچه برهان باهر امامت ائمّه اثنا عشر سلام الله علیهم عموما و سلطان قاهر خلافت بلا فصل جناب امیر المؤمنین علیه السّلام خصوصا می باشد، و شمس

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۶۶

عقیده اهل ایمان ازین فرمان واجب الاذعان بدائره نصف النهار رسیده نور حق بر هر صغیر و کبیر می باشد، همچنین این حدیث شریف دلیل واضح امامت امام دوازدهم علیه السلام و حجت قائمه وجود و بقای آن امام عصر عجل الله ظهوره نیز هست، زیرا که این حدیث شریف بلا شبهه دلالت بر مرافقت و ملازمت کتاب و عترت تا بقیام قیامت و ورود علی الحوض دارد، پس چنانچه قرآن مجید تا بیوم آخر باقیست، همچنین از عترت معصومه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم کسی که امام زمان و حجت وقت و مستأهل تمسک و اقتدا و اقتفا برای امت بوده باشد بقاء او لازم و محتّم است. و بحمد الله تعالی اُحَقِّیت این معنی از افادات علمای اعلام سنیّه هم واضح و لائح می گردد.

شهاب الدین دولت آبادی در «هدایه السعدا» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته:

[پس بدین حدیث ثابت شد که بقاء ایشان تا قیام قیامت باشد و ازیشان راه نمایان بحقّ اند متمسک ایشان هرگز گمراه نگردد] انتهی.

و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» در ذکر تنبیهات متعلّقه بحدیث ثقلین آورده: [ثالثها: أنّ ذلك يفهم وجود من يكون أهلاً للتمسك به من أهل البيت و العتره الطاهرة في كلّ زمان وجدوا فيه إلى قيام الساعة حتى يتوجّه الحث المذكور إلى التمسك به كما أنّ الكتاب العزيز كذلك و لهذا كانوا كما سيأتي أماناً لأهل الارض فاذا ذهبوا ذهب أهل الارض .

و ابن حجر مکی در «صواعق» در ذکر تنبیه متعلّق بحدیث ثقلین گفته: [و فی احادیث الحث علی التمسک بأهل البيت إشارة إلى عدم انقطاع مستأهل منهم للتمسک به إلى يوم القيمة كما أنّ الكتاب العزيز كذلك و لهذا كانوا أماناً لأهل الارض كما يأتي، و يشهد لذلك الخبر السابق:

فی كلّ خلف من أمّتی عدول من أهل بيتی،

إلى آخره .

و کمال الدین بن فخر الدین جهرمی در «براهین قاطعه» گفته: [و در احادیث ترغیب بتمسک بأهل بیت اشارتست بآنکه همیشه کسی که اهلیت آن دارد که باو متمسک شوند از اهل بیت (ع) هست و منقطع نمی شود تا روز قیامت همچنان که قرآن عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۶۷

انقطاع نمی یابد، و ازین جهت است که ایشان امان أهل زمین اند، چنانچه خواهد آمد، و

حدیث سابق: فی كلّ خلف من أمّتی عدول من أهل بيتی (إلى آخره)

برین معنی شاهد است .

و علامه عبد الرؤوف مناوی در «فیض القدير» گفته: [تنبیه: قال الشّریف السّیّمهودی: هذا الخبر يفهم منه وجود من يكون أهلاً للتمسك من أهل البيت و العتره الطاهرة في كلّ زمان إلى قيام الساعة حتى يتوجّه الحث المذكور إلى التمسك به، كما أنّ الكتاب كذلك، فلذلك كانوا أماناً لأهل الارض، فاذا ذهبوا ذهب أهل الارض .

و علامه زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» گفته: قال الشّریف السّیّمهودی:

هذا الخبر يفهم (منه. ظ) وجود من يكون أهلاً للتمسك به من عترته في كلّ زمن إلى قيام الساعة، حتى يتوجّه الحث المذكور على التمسك به كما أنّ الكتاب كذلك فلذا كانوا أماناً لأهل الارض فاذا ذهبوا ذهب أهل الارض .

و علامه عجیلی در «ذخیره المآل» گفته:]

و فی حدیث «إِنّی تارک فیکم»

حَثّ علی التمسک بالکتاب و السنّة و العلماء بهما من أهل البيت. و يستفاد من ذلك بقاء الامور الثلاثة إلى قيام الساعة].

و نیز عجیلی در «ذخیره المآل» گفته: [و هم الحافظون لکتاب الله و سنّة رسوله، لا يفارقونهما إلى يوم القيمة لأنّه لا بدّ من قیام (قائم.

ظ) لله بحجة منهم و وراثته نبوته و خلافة رسوله، فمنهم الظاهر و منهم المختفى حتى يكون خاتمتهم في الوراثة المهدي، و لهذا يتقدم على عيسى بن مريم، و تقدم أن قطب الأولياء الذي به صلاح العالم لا يكون إلا منهم .

و نیز عجیلی در «ذخیره المال» گفته: [و محصّله ما تقدم في محصل حديث السفينة من الحث على إعظامهم و التعلّق بحبلهم و حبّهم و علمهم و الاخذ بهدي علمائهم و محاسن أخلاقهم شكرا لنعمة مشرفهم صلوات الله عليه و عليهم، و يستفاد من ذلك بقاء الكتاب و السنة و العترة إلى يوم القيامة].

و مولوی حسن زمان معاصر در «قول مستحسن» گفته: [قال الشريف:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۶۸

هذا الخبر يفهم وجود من يكون أهلا- للتمسك من أهل البيت و العترة الطاهرة في كل زمن إلى قيام الساعة حتى يتوجّه الحث المذكور إلى التمسك به، كما أن الكتاب كذلك فلذلك كانوا أمانا لأهل الأرض، فاذا ذهبوا ذهب أهل الأرض (انتهى بلفظه الشريف). و

عن أبي الزّعراء: قال كان علي بن أبي طالب يقول: إني و أطايب أرومتي و أبرار عترتي أحلم الناس صغارا و أعلم الناس كبارا. بنا ينفي الله الكذب، و بنا يغفر الله أيّاب الذّنب (الدهر. ظ) الكلب، و بنا يفكّ الله عنوتكم و ينزع رقّ أعناقكم، و بنا يفتح الله و يختم. أخرجه الحافظ عبد الغني بن سعيد في «إيضاح الاشكال»

و .

عن علي أنه قال للنبي صلى الله عليه و آله و سلم: منّا آل محمد المهدي أم من غيرنا يا رسول الله؟ قال: بل منّا، بنا يختم الله كما بنا فتح و بنا يستنقذون من الفتنة كما أنقذوا من الشّرك، و بنا يؤلف الله بين قلوبهم بعد عداوة الفتنة كما ألف بين قلوبهم بعد عداوة الشّرك و بنا يصبحون بعد عداوة الفتنة إخوانا كما أصبحوا بعد عداوة الشّرك إخوانا في دينهم. قال علي: مؤمنون أم كافرون؟ قال: مفتون و كافر! أخرجه نعيم بن حماد في «الفتن» و الطبراني في «الاووسط» و أبو نعيم في «كتاب المهدي» و الخطيب في «التلخيص».

و بحمد الله بقای حجت خدا از اهل بیت جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم تا بقیامت و عدم خلوق أرض از چنین حجت از خطبه بلیغه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم که در آن حدیث ثقلین را بعنوان خاص ذکر فرموده، و آئنده إنشاء الله تعالی این خطبه بروایت جناب امام حسن علیه السّلام از کتاب «ینایع المودّة» منقول خواهد شد، نیز واضح و ظاهر است بکمال وضوح و ظهور، و لكن من لم يجعل الله له نورا فما له من نور

وجه ۱۳- دلالت حدیث ثقلین بر وجوب محبت اهل بیت و آوردن شواهد ابن مدعا از کلام سنیان

وجه سیزدهم آنکه: از افاده بسیاری از علمای اعلام سنیّه واضح و لائح است که حدیث ثقلین مثل آیه مودّت دلیل وجوب محبت اهل بیت علیهم السلام می باشد و در مجلّد آیه مودّت بتفصیل تمام دانستی که این معنی دلیل صریح امامت و خلافت حضرات اهل بیت علیهم السلام است، پس همچنین حدیث ثقلین نیز دلیل این مقصود محمود خواهد بود، و بعد ازین چگونه کسی از اهل انصاف، انکار و جحود مخاطب

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۶۹

حیود میود را وزنی نهاده راه ضلال و إضلال خواهد پیمود؟!

حالا- شطری از عبارات علمای أحبار و نهیای کبار اهل سنت که حدیث ثقلین را دالّ بر وجوب محبت اهل بیت علیهم السلام می دانند باید شنید.

حسن بن محمد الطیبی در «کاشف- شرح مشکاة» در شرح حدیث ثقلین گفته: [و لعلَّ السرَّ فی هذه الوصیة و الاقتران بالقرآن إيجاب محبتهم لقوله تعالى:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

، فأنه تعالى جعل شكر إنعامه و إحسانه بالقرآن منوطا بمحبتهم على سبيل الحصر، و كانه صَلَّى الله عليه و سلم يوصي الأئمة بقيام الشكر و قيد تلك النعمة به و يحذرهم عن الكفران، فمن قام بالوصیة و شكر تلك الصنیعة بحسن الخلافة بينهما لن يتفرقا فلا يفارقانه فی مواطن القيمة و مشاهدتها حتى يردا على الحوض فيشكرا صنیعه عند رسول الله عليه و سلم، فحينئذ هو بنفسه يكافيه و الله يجازيه الجزاء الاوفى، و من أضاع الوصیة و كفر النعمة فحكمه بالعكس .

و ملك العلماء شهاب الدین بن شمس الدین دولت آبادی در «هدایة السعدا» در بیان معانی حدیث ثقلین گفته: [قوله: خذوا بكتاب الله و استمسكوا به.

یعنی:

ثابت و محکم باشید در دوستی قرآن و فرزندان من از آنکه حب قرآن علامت حب خدا، و حب اولاد من علامت حب منست. و فی کتاب «الشفاء»: حب القرآن علامة حب الله .

و نیز ملك العلماء در «هدایة السعدا» در بیان معانی حدیث ثقلین گفته: [و فی «النکات»

فی الحديث: أنشدكم الله فی أهل بیتی.

أی: اذکرکم الله ما وعدتمونی فی إكرام و حب أهل بیتی، لأنه شرط الايمان. یعنی: سوگند خدا می دهم شما را در چنگ زدن اهل بیت من و در رعایت و حرمت ایشان، و سوگند اشد تأکیدست و سخت ترین اهتمام است، مؤمن مخلص سوگند و تأکید رسول قبول کند، کافر ملحد منکر شود. یعنی دیگر یاد می دهانم عهدی و وعده که در دوستی فرزندان من کرده اید، زیرا چه حب اولاد رسول شرط ایمانست، پس یاد می دهانم آن شرط را لأنه مذکور و سابق من الايمان .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۷۰

و نیز ملك العلماء در «هدایة السعداء» گفته:

[فی «المصایح»: إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا، كتاب الله و عترتي أهل بیتی.

حاصله: (كتاب خدا و، صح. ظ) فرزندان خود را در شما می گذارم، شرط ایمان آنست اگر بگیرید او را بحرمت و رعایت هرگز گمراه بعد من نگردید. و این دلیل است که محبت ایشان شرط ایمان است .

و شمس الدین سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» بعد ذکر طرق حدیث ثقلین گفته: [و ناهيك بهذا الحديث العظيم فخرا لاهل بيت النبي صَلَّى الله عليه و سلم. لأن

قوله صَلَّى الله عليه و سلم: انظروا كيف تخلفوني.

و أوصيكم بعترتي خيرا. و اذکرکم الله فی أهل بیتی،

على اختلاف الالفاظ فی الروایات التي أوردتها يتضمن الحث على المودة لهم و الاحسان إليهم و المحافظة بهم و احترامهم و إكرامهم و تأدية حقوقهم الواجبة و المستحبة. فانهم من ذرية طاهرة من أشرف بيت وجد على وجه الارض فخرا و حسبا و نسبا].

و حسین بن علی الکاشفی در «رساله علیه فی الاحادیث النبویة» در بیان معانی حدیث ثقلین گفته: [و در تکرار این سخن [۱] سه بار، دلیل واضح قائم می شود در (بر. ظ) تعظیم اهل بیت و محبت و متابعت ایشان .

و سیوطی در تفسیر «درّ منثور» در تفسیر آیه مودت این حدیث شریف را آورده، چنانچه گفته:

[أخرج الترمذی و حسینه و ابن النباری فی «المصاحف» عن زيد بن أرقم رضی الله عنه أن رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم، قال: إني

تارک فیکم ما إن تمسکتُم به لن تضلُّوا بعدی. أحدهما أعظم من الآخر: کتاب اللّٰه جبل ممدود من السّماء إلى الارض، و عترتی أهل بیتی، و لن یفترقا حتّٰی یردا علیّ الحوض. فانظروا کیف تخلفونی فیہما].

و فضل بن روزبهان خنجی شیرازی در «شرح رساله اعتقادیّه» خود بعد ذکر حدیث ثقلین، علی ما نقل عنه گفته: [ازینجا مستفاد شد که تعظیم و محبّت [۱] یعنی اذکرکم اللّٰه فی أهل بیتی (۱۲).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۷۱

ایشان واجب باشد و رعایت حقوق ایشان لازم.

و عبد الوهاب بن محمّد بن رفیع الدین البخاری نیز در «تفسیر أنوری» این حدیث شریف را در تفسیر آیه موّدت ذکر نموده، حیث قال:]

و عن أبی سعید الخدری رضی اللّٰه عنه، قال: خطب رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیہ و سلّم، فقال: أيّها النّاس! إنّی ترکت فیکم الثّقلین، خلیفتین إن أخذتم بهما لن تضلُّوا بعدی، أحدهما أكبر من الآخر: کتاب اللّٰه جبل ممدود من السّماء إلى الارض، و عترتی و هم أهل بیتی، لن یفترقا حتّٰی یردا علیّ الحوض. أوردہ الثّعلبی. و ذکر الامام أحمد بن حنبل فی مسنده بمعناه.

و محمد بن احمد الشریبنی الخطیب نیز حدیث ثقلین را در تفسیر آیه موّدت آورده، چنانچه در «سراج منیر» بتفسیر آیه مذکورہ گفته:]

و روی زید بن أرقم عن النّبی صلّی اللّٰه علیہ و سلّم أنّه قال: إنّی تارک فیکم کتاب اللّٰه و أهل بیتی، اذکر اللّٰه فی أهل بیتی قیل لزیّد بن أرقم: فمن أهل بیتی (أهل بیته. ظ)؟ فقال: هم آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس.

و ابن حجر مکی در «صواعق محرّقه» در تتمّه کتاب بعد ذکر بعض طرق حدیث ثقلین گفته: [و فی هذه الاحادیث لا سیما قوله صلّی اللّٰه علیہ و سلّم: انظروا کیف تخلفونی فیہما، و أوصیکم بعترتی خیرا، و اذکر اللّٰه فی أهل بیتی،

الحثّ الأكید علی موّدّتهم. و فی هذا [۱] الاحسان إلیهم و احترامهم و إکرامهم و تأدیة حقوقهم الواجبة و المندوبة کیف لا و هم أشرف بیت وجد علی وجه الارض فخرا و حسبا و نسبا].

و بدر الدین محمود بن أحمد الزومی در «تاج الدرّة- شرح قصیده برده» در شرح شعر:

دعا إلى اللّٰه فالمتمسکون به متمسکون بحبل غیر منقسم

گفته المعنی: یقول ذلک الحبيب هو المذی دعا أهل التکلیف قاطبة من جنّ و انس و عرب و عجم فی زمانه و بعده إلى يوم القيمة إلى دین اللّٰه و ما فیہ رضاه أو ترجی شفاعته [۱] اضافة فی هذا لا یستقیم و الاحسان معطوف علی المودّة كما لا یخفی (۱۲)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۷۲

داعیا إلى اللّٰه باذنه، فالمعتصمون بدینہ و المجیبون لدعوته اعتصام حقّ و إجابة صدق معتصمون بسبب من اللّٰه تعالی متّصل إلى رضوانه الا-کبر من غیر أن یطرأ علیہ انفصام أصلا، و ذلک السبب لیس إلّا کتاب اللّٰه تعالی و عتره نبیّه من أهل العصمة و الطّهاره الواجب علی غیرهم موّدّتهم بعد معرفتهم إیماننا بقوله تعالی: قُلْ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فی الْقُرْبٰی، و تصدیقا

لقوله صلّی اللّٰه علیہ و سلّم: ترکت فیکم الثّقلین کتاب اللّٰه و عترتی،

و فی روایة: ترکت فیکم ما إن تمسکتُم به لن تضلُّوا بعدی کتاب اللّٰه و عترتی لن یفترقا حتّٰی یردا علیّ الحوض و هذا نصّ فی المقصود].

و ملا علی قاری در «شرح شفای قاضی عیاض» بشرح حدیث ثقلین گفته:

[فالتمسک بالقرآن التعلّق بأمره و نهیه و اعتقاد جمیع ما فیہ و حقیته، و التمسک بعترته محبّتهم و متابعة سیرتهم.

و نیز ملا علی قاری در «مرقاء- شرح مشکاة» در شرح حدیث ثقلین گفته: [ثُمَّ قَالَ، أَيْ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

و أهل بيتي،

أَي وَ ثَانِيهِمَا أَهْل بَيْتِي،

أَذْكُرُكُمْ اللَّهُ،

بِكسر الكاف المشددة، أَي أَحْذَرُكُمْ فِي أَهْلِ بَيْتِي، وَضَع الظَّاهِر مَوْضِعَ الْمُضْمَرِ اِهْتِمَامًا بِأَنْهُمْ وَ إِشْعَارًا بِالْعَلَّةِ، وَ الْمَعْنَى: أَنْبَهَكُمْ حَقَّ (لِحَقِّ ظ) اللَّهُ فِي مُحَافَظَتِهِمْ وَ مِرَاعَاتِهِمْ وَ احْتِرَامِهِمْ وَ اِكْرَامِهِمْ وَ مُحِبَّتِهِمْ وَ مَوَدَّتِهِمْ .

و نیز در «مرقاء» بشرح این حدیث شریف گفته: [و المراد بالاخذ بهم التمسك بمحبتهم و محافظه حرمتهم و العمل بروايتهم و الاعتماد على مقالته .

و نیز در «مرقاء» بشرح این حدیث شریف گفته: [قال ابن الملك: التمسك بالكتاب العمل بما فيه و هو الايتمار بأوامر الله و الانتهاء بنواهيهِ. و معنى التمسك بالعترة محبتهم و الاهتداء بهديهم و سيرتهم .

و نیز در «مرقاء» بشرح این حدیث شریف نقلاً عن الطيبي گفته: [و لعلَّ السَّرَّ فِي هَذِهِ التَّوْصِيَةِ وَ اقْتِرَانِ الْعَتَرَةِ بِالْقُرْآنِ اِيْجَابُ مُحِبَّتِهِمْ وَ هُوَ لَائِحٌ مِنْ مَعْنَى قَوْلِهِ تَعَالَى: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

، فَإِنَّهُ تَعَالَى جَعَلَ شُكْرَ إِعْنَامِهِ وَ إِحْسَانِهِ بِالْقُرْآنِ مَنْوِطًا بِمُحِبَّتِهِمْ عَلَى سَبِيلِ الْحَصْرِ، فَكَأَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۷۳

سَلَّمَ يُوَصِّيُ الْاِمَّةَ بِقِيَامِ الشُّكْرِ وَ قِيَدِ تِلْكَ النِّعْمَةِ بِهِ وَ يَحْذَرُهُمْ عَنِ الْكُفْرَانِ، فَمَنْ أَقَامَ بِالْوَصِيَّةِ وَ شُكْرِ تِلْكَ الصِّنْعَةِ بِحَسَنِ الْخِلَافَةِ فِيهِمَا، لَنْ يَفْتَرِقَا فَلَا يَفَارِقَانِ فِي مَوَاطِنِ الْقِيَمَةِ وَ مَشَاهِدِهَا حَتَّى يَرْدَا الْحَوْضَ فَيَشْكُرَا صَنِيعَهُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، فَحِينَئِذٍ هُوَ بِنَفْسِهِ يَكْفِيهِ وَ اللَّهُ تَعَالَى يَجَازِيهِ بِالْجَزَاءِ الْاَوْفَى، وَ مِنْ أَضَاعِ الْوَصِيَّةِ وَ كُفْرِ النِّعْمَةِ فَحُكْمُهُ عَلَى الْعَكْسِ .

و عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوى در «فيض القدير- شرح جامع صغير» بشرح حدیث اینی تارك فيكم خليفتين گفته: [قال القرطبي و غيره: هذه الوصية و هذا التأكيد العظيم يقتضى وجوب احترام آله و أبرارهم و توقيرهم و محبتهم و وجوب الفروض المؤكدة التى لا عذر لأحد فى التخلف عنها، و هذا مع ما علم من خصوصيتهم بالنبي صلى الله عليه و سلم و ما لهم من حرمة فانهم أصوله التى نشأ عنها و فروعه التى نشؤا بها (عنه ظ) كما

قال: فاطمة بضعة مني،

و مع ذلك فقابل بنو أمية عظيم هذه الحقوق بالمخالفة و العقوق فسفكوا من أهل البيت دمائهم و سبوا نساءهم و أسروا صغارهم و خربوا ديارهم و جحدوا شرفهم و فضلهم و استباحوا سبهم و لعنهم و خالفوا المصطفى (ص) فى وصيته و قابلوه بنقيض مقصوده و أميته، فوا خجلهم إذا وقفوا بين يديه و يا فضيحتهم يوم يعرضون عليه .

و ملا يعقوب بنبانی لاهوری در «رساله عقائد» خود گفته: [ثُمَّ إِنَّ مُحِبَّةَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَوْجِبُ مُحِبَّةَ الْآلِ وَ الْاَصْحَابِ لِقَرَبِ مَنْزِلَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ قَرَابَتِهِمْ بِالنَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى قَرَنُوا مَعَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الصَّلَاةِ، وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

، و

قوله عليه السلام: أنا تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و أهل بيتي .

و شيخ عبد الحق دهلوی در «أشعة اللمعات» در شرح حدیث ثقلین بشرح جمله

أَذْكُرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي

گفته: [مكرر فرمود این کلمه را برای مبالغه و تأکید، و معنی اهل بیت معلوم شد و حمل این بر جمیع آن معانی درست است

خصوصاً بر معنی اخیر که محبت و تعظیم ایشان رعایت حقوق و آداب ایشان أقدم و أهم و اتم است .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۷۴

و محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» بشرح حدیث ثقلین گفته: [قال القرطبی: و هذه الوصیة و هذا التأكيد العظيم يقتضی وجوب احترام آلہ و برّهم و توقیرهم و محبتهم و وجوب الفرائض الّتی لا- عذر لأحد فی التخلّف عنها، هذا مع ما علم من خصوصیتهم به صلّی الله علیه و سلّم و بأنّهم جزء منه، كما قال: فاطمة بضعة منّی،

و مع ذلك فقابل بنو أمیة عظیم هذه الحقوق بالمخالفة و العقوق، فسفکوا من أهل البيت دماءهم و سبوا نسائهم و أسروا صغارهم و خربوا دیارهم و جحدوا شرفهم و فضلهم و استباحوا سبّهم و لعنهم، فخالقوا وصیته صلّی الله علیه و سلّم و قابلوه بنقیض قصده. فوا خجلتهم إذا وقفوا بین یدیه، و یا فضیحتهم يوم یعرضون علیه. انتهى .

و حسام الدین سهارنپوری در «مرافض» در شرح حدیث ثقلین که از جابر مرویست گفته: [عبد الملك (ابن الملك. ظ) گفته که: تمسّیک بکتاب الله عبارتست از عمل بموجب احکام او، و تمسّک بعترت کنایت است از محبت و محافظت حرمت ایشان و اهتدا بهدی و سیرتشان .

و مرزا محمد بدخشی در مقدمه کتاب «نزل الابرار بما صحّ من مناقب أهل البيت الاطهار» گفته: [ثم اعلم أنّ محبتهم واجبة و بغضهم حرام علی کلّ مؤمن و مؤمنة، بدلیل قوله تعالى: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى و من یقترب حسنة نزد له فیها حسنا. و

أخرج مسلم عن زید بن أرقم، قال: قام رسول الله صلّی الله علیه و سلّم یوما فینا خطیبا بماء یدعی خمّا بین مکة و المدينة. فحمد الله و أثنی علیه و وعظ و ذکر، ثم قال: أمّا بعد، ألا أيّها الناس! إنّما أنا بشر یوشک ان یأتینی رسول ربّی فأجیب، و أنا تارک فیکم الثقلین أولهما کتاب الله فیہ الهدی و النور، فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به. فحثّ علی کتاب الله و رعّب فیہ. ثم قال: و أهل بیتی أذکرکم الله فی أهل بیتی، أذکرکم الله فی أهل بیتی، أذکرکم الله فی أهل بیتی.

و أخرج الحاكم عنه و الطبرانی فی الکبیر عنه و عن زید بن ثابت رضی الله عنهما أنّ رسول الله صلّی الله علیه و سلّم قال: إنّی تارک فیکم الثقلین من بعدی: کتاب الله و عترتی،

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۷۵

و إنّهما لن یتفرقا حتّی یردا علی الحوض .

و شاه ولی الله دهلوی در «قرّة العینین» در ذکر مآثر جناب امیر المؤمنین علیه السّلام گفته: [و از آن جمله است قول آن حضرت صلّی الله علیه و سلّم در غدیر خمّ:

کائنی قد دعیت فأجبت، و إنّی قد ترکت فیکم الثقلین أحدهما أكبر من الآخر: کتاب الله و عترتی، فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانّهما لن یتفرقا حتّی یردا علی الحوض.

ثم قال: إنّ الله عزّ و جلّ مولای و أنا ولیّ کلّ مؤمن. ثم أخذ بید علی، فقال:

من كنت ولیّه فهذا ولیّه. اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه.

و معنی این حدیث وجوب محبت اهل بیت است و اعتقاد فضائل ایشان و تعظیم تبجیل ایشان .

و احمد بن عبد القادر عجیلی در «ذخیره المآل» بعد ذکر حدیث سفینه گفته: [و محصل حدیث السفینه:

و إنّی تارک فیکم،

الحثّ علی التعلّق بحبلهم و حبّهم و علمهم و الاخذ بهدی علمائهم و محاسن أخلاقهم و شیمهم إلخ.

و نیز در «ذخیره المآل» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و محصّیله: ما تقدّم فی محصّل حدیث السفینة من الحثّ علی اعظامهم و التعلّق بحبلهم و حبّهم و علمهم و الاخذ بهدی علمائهم و محاسن أخلاقهم إلخ.

و مولوی محمد مبین لکهنوی در «وسيلة النجاة» بعد ذکر شأن نزول آیه مودّت و ذکر طرق حدیث ثقلین در مقام ترجمه و بیان معانی این حدیث شریف گفته:

[بعد از آن فرمود: دوم از آن دو چیز نفیس عظیم اهل بیت من اند، یاد می دهانم خدا را در حقّ اهل بیت خود، و سه مرتبه این کلمه فرمود. یعنی: از خدا بترسید و حقوق ایشان نگاهدارید و طاعت و محبّت ایشان را شعار و دثار خود سازید، چنانچه امتثال بأحكام كتاب الله از فرض است همچنین اطاعت و انقیاد أوامر اهل بیت بجوارح و أركان و محبّت و عقیدت و مودّت و رسوخیت بایشان بقلب و جنان واجب و فرض است .

و ثناء الله پانی پتی در خاتمه «سیف مسلول» بعد بیان معنی امامت اهل بیت علیهم السّلام بکشف و إلهام گفته: [و استنباط این مدّعا از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و سلم نیز می توانیم کرد. قال الله تعالى: قُلْ عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَتْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۷۶

لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

. یعنی: سؤال نمی کنم از شما هیچ اجرت و نمی خواهم، لیکن می خواهم از شما دوستی اقربای من. وجه استنباط آنست که انبیاء سابق لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى

الله گفته اند، أصلاً اجرت بر فریضه تبلیغ رسالت در خواست نکرده، و چه احتمال در خواست اجر بود پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم حق تعالی بتغییر أسلوب کلام امر فرموده. حکمت در آن آنست که شرائع انبیاء سابق بعد وفات آنها منسوخ می شد و این شریعت مؤید است پس اُمّتیان را باید که بعد رحلت پیغمبر بنائب پیغمبر رجوع آرند، لهذا آن سرور علیه السّلام برای شفقت بر اُمّت خود رهنموی کرده بمحبّت آل خود و اشاره فرمود به تشبّث دامن پاک آنها که وارثان پیغمبر و دروازه علوم وی اند، و لهذا قال علیه السّلام:

ترکت فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی، الحدیث. یعنی گذاشتم در شما دو وسیله محکم قرآن مجید و آل خود را].

و محمد اکرام الدین بن محمّد نظام الدّین بن محبّ الحق دهلوی در رساله «سعادة الکونین» گفته: [و قاضی شهاب الدّین دولت آبادی در رساله «مناقب السّادات» در باب محبّت و مودّت اهل بیت آورده: بدانکه محبّت اولاد رسول صلعم از قرآن و حدیث ثابت است چنانکه فرمود او سبحانه تعالی: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

. ترجمه اش این ست که: بگو ای محمّد نمی خواهم مزد را از شما مگر محبّت قرباتیان خود. و در «کشاف» آورده که چون آیه نازل شد صحابه عرض نمودند که یا رسول الله! قرباتیان تو کدام اند که دوستی شان بر ما فرض شد؟ فرمود که: آن علی و فاطمه و هر دو پسرانشان اند. الی ان قال بعد ذکر شطر من الاحادیث:

در «مشارق» و «مصاییح» و غیره آورده که آن حضرت (ع) فرمود: در میان شما دو چیز می گذارم کتاب خدا و عترت خود پس اگر شما باین هر دو دست زنید گمراه بعد از من نشوید].

و فاضل رشید در رساله «حق مبین» عبارت سابقه «قرّة العینین» شاه ولی الله را که مظهر دلالت حدیث ثقلین بر وجوب محبّت اهل بیت می باشد استناداً نقل نموده، کما

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَتْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۷۷

عرفت سابقاً.

و نیز فاضل رشید در «ایضاح» گفته: [آیا عاقلی تجویز می کند که اهل سنّت با وجود اینکه متشبّث بثقلین اند و بحکم

حدیثِ اِنِّی تَارَکَ فِیْکُمُ الثَّقَلِینَ،

تَمَسَّکَ رَا بَعَثَتْ طَاهِرَهُ مِثْلَ تَمَسَّکِ بَقِرْلَانٍ لَازِمٍ مِی دَانَنْد، وَ حَکْمٌ بِوُجُوبِ مَحَبَّتِ اَهْلِ بَیْتِ اَطْهَارِ مِثْلِ مَحَبَّتِ سُرُورِ اَبْرَارِ مِی نَمَایَنْد، بَا وَجُودِ رَوَايَتِ نَمُودَنِ اِیْشَانِ اَخْبَارِ وَ اَحَادِیْثِ فَضَائِلِ حَسَنِینِ (ع) رَا کِه بَدْرَجِه تَوَاتُرِ مَعْنَوِی رَسِیْدَه اَنْد، بَلَا ضَرْوَرَتِ دَاعِیَه بِل بَا وَجُودِ وُرُودِ اَحَادِیْثِ حَرَمَتِ بَغْضِ اِیْشَانِ اَعْتِقَادِ مَضْمُونِ رَوَايَتِ وَجُوبِ حَبِّ اِیْنِ حَضْرَاتِ نَدَاشْتَه بَاشَنْد؟! وَ شَیْخِ حَسَنِ حَمْزَاوِی مَعَاصِرِ دَر «مِشَارِقِ الْاَنْوَارِ» کَافَتْه: [اَعْلَمُ وَفَقْنَا اللّٰهَ وَ اِیَّاكَ لَخْدَمَةِ اَهْلِ بَیْتِهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ اَنْ اللّٰهَ قَدْ اَمَرَنَا عَلٰی لِسَانِ نَبِیِّهِ بِالْمُودَةِ لِاَهْلِ بَیْتِهِ بِقَوْلِهِ: قُلْ لَا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمُوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی

و من افراد المودة و الصلة زیارتهم مقدما لهم على غیرهم متوسلا بهم إلى شفاعته جدهم.

قَالَ الْمُحَقِّقُ ابْنُ حَجَرٍ: أَخْرَجَ الدِّیْلَمِی مَرْفُوعًا: مَنْ أَرَادَ التَّوَسُّلَ وَ أَنْ یَكُونَ لَهُ عِنْدَی یَدِ أَشْفَعٍ لَهُ بِهَا یَوْمَ الْقِیَمَةِ فَلِیَصِلْ اَهْلَ بَیْتِی وَ یَدْخُلَ السَّرُورَ عَلَیْهِمْ.

قَالَ: وَ أَخْرَجَ الْاِمَامُ اَحْمَدُ فِی مَسْنَدِهِ عَنْهُ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ: اِنِّی اَوْشَکُ اَنْ اَدْعٰی فَاُجِیْبَ وَ اِنِّی تَارَکَ فِیْکُمُ الثَّقَلِینَ: کِتَابُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ اِلَى الْاَرْضِ وَ عَتَرَتِی اَهْلُ بَیْتِی، وَ اِنَّ اللَّطِیْفَ اَخْبَرَنِی اَنْهُمَا لَنْ یَتَفَرَّقَا حَتّٰی یَرْدَا عَلٰی الْحَوْضِ: فَانْظُرُوا بِمَا ذَا تَخْلَفُونِی فِیْهِمَا].

وَ اَزْ جَمْلَه دَلَائِلِ بَاهِرَةِ اتِّحَادِ مَضْمُونِ حَدِیْثِ ثَقَلِینِ بَا آیَه مُودَتِ اِیْنِ سِت کِه بَعْضِ عِلْمَایِ سَنِّیَه حَدِیْثِی اَزْ خُودِ جَنَابِ رَسَالَتِ مَآبِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ آوَرْدَه اَنْد کِه اَنْ حَضْرَتِ دَر اَنْ آیَه مُودَتِ وَ حَدِیْثِ ثَقَلِینِ رَا دَر بَابِ اَهْلِ بَیْتِ عَلَیْهِمُ السَّلَامِ یَکْجَا ذَکَرِ فَرْمُودَه.

ملک العلماء شهاب الدین بن شمس الدین دولت آبادی در «هدایة السعدا» گفته:

[دَر جَامِعِ نَصْرَتِ مِی گوید: چُونِ مُصْطَفٰی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ اَزْ مَکَّه بَعْدَ حَجَّةِ الْوِدَاعِ بِمَدِیْنَه دَر اَمَدِ فَاطْمَه رَا دَر کِنَارِ گِرَفْتِ وَ کَفْت: فَرَزَنْدَم! اَجَلٌ مِنْ بَقْرِیْبِ رَسِیْدَه، فَاطْمَه بَیْهُوشِ گِشْتِ بَعْدِ سَاعَتِیْ بَیْهُوشِ بَازِ اَمَدِ وَ کَفْت: اٰیِ بَابَیْ مَهْرَبَانَ مِنْ نِیْکُو عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِی اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۷۸

می دانی که دختر بی مادر شکسته دل باشد و تو از مادر مشفق تر بوده و فرزندان مرا زیاده از تو کسی مشفق و مربی نبوده، حال من و حال فرزندان من چه باشد؟ گفت:

اٰیِ فَاطْمَه کَسِی کِه دَر حَقِّ فَرَزَنْدَانِ اَوْ

اِلَّا الْمُوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی، وَ اِنِّی سَاْئِلُکُمْ غَدَا

باشد و محبوب و محفوظ و عزیز و نفیس باشند،

اِنِّی تَارَکَ فِیْکُمُ الثَّقَلِینَ

وَ بَا قِرْآنِ یَکْجَا مَذْکُورِ،

وَ لَنْ یَتَفَرَّقَا حَتّٰی یَرْدَا عَلٰی الْحَوْضِ

، مادر این چنین فرزندان غم فرزند چرا خورد؟! الخ.

وجه - ۱۴ - درین که حدیث ثقلین شاهد مفاد آیه «وَقَفَّوْهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»

است و نقل عبارات قوم

وجه چهاردهم آنکه: حدیث ثقلین شاهد مفاد آیه وافیة الهدایه «وَقَفَّوْهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»

است، و بحمد اللّٰه در منهج اول بجواب کلام مخاطب بکمال تصریح و توضیح دانستی که این آیه وافیة الهدایه دلیل امامت جناب

امیر المؤمنین علیه السلام می باشد، پس حدیث ثقلین بلا شبهه شاهد امامت آن جناب خواهد بود.

اما اینکه حدیث ثقلین شاهد مفاد آیه مذکوره است، پس بر ناظر افادات علمای اهل سنت مخفی و مستور نیست.

نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» بعد ذکر طرق حدیث ثقلین در تنبیه رابع گفته: [و قال الحافظ جمال الدین الزرندي عقب حدیث من كنت مولاه فعلى مولاه:

قال الامام الواحدی: هذه الولاية التي أثبتها النبي صلى الله عليه وسلم مسئول عنها يوم القيمة. و روى في قوله تعالى: وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

، عن ولاية على و أهل البيت

، لأن الله أمر نبيه صلى الله عليه وسلم أن يعرف الخلق أنه لا يسألهم عن (على. ظ) تبليغ الرسالة اجرا إلا- المودة في القربى. و المعنى: أنهم يسألون هل والوهم حق الموالاة كما أوصاهم النبي صلى الله عليه وسلم أم أضاعوها و أهملوها، فيكون عليهم المطالبة و التبعة. انتهى. قلت: و قوله: و روى في قوله تعالى، يشير إلى ما

أخرجه الديلمي عن أبي سعيد الخدري رضى الله عنه: وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ
عن ولاية على بن أبى طالب رضى الله عنه،

و يشهد لذلك

قوله في بعض الطرق المتقدمة: و الله سائلكم كيف خلفتموني في كتابه و أهل بيتي .

و نیز سمهودی در «جواهر العقدين» در ذکر آیه مودت گفته:]

و قال المحب

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۷۹

الطبرى: إن الملا أخرج في سيرته حدیث إن الله جعل أجرى عليكم المودة في القربى، و إننى سائلكم غدا عنهم.

قلت: و تسمية ذلك اجرا مجازية إذا النفع فيه ليس راجعا إليه صلى الله عليه وسلم بل يرجع إلى من سلك طريق مودة أقرابه صلى الله عليه وسلم من المخاطبين. و

قوله: و إننى سائلكم غدا عنهم

، تقدم شاهده في الذكر الرابع [۱] و سبق في رابع تنبيهاته قول الحافظ جمال الدین الزرندي عقب حدیث: من كنت مولاه فعلى مولاه.

قال الامام الواحدی: هذه الولاية التي أثبتها النبي صلى الله عليه وسلم مسئول عنها يوم القيمة. و

روى في قوله تعالى: وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

. أى عن ولاية على و أهل البيت

لأن الله أمر نبيه صلى الله عليه وسلم أن يعرف الخلق أنه لا يسألهم على تبليغ الرسالة اجرا إلا المودة في القربى

، و المعنى أنهم يسألون هل والوهم حق الموالاة كما أوصاهم النبي صلى الله عليه وسلم أم أضاعوها و أهملوها فتكون عليهم المطالبة و التبعة. انتهى. و يشهد لذلك ما أخرجه ابن (أبو. ظ) المؤيد في «كتاب المناقب» فيما نقله أبو الحسن على السفاقي ثم المكى في «الفصول المهمة»

عن أبى برزة رضى الله عنه. قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم، و نحن جلوس ذات يوم: و الذى نفسى بيده لا تزول قدم عن قدم يوم القيمة حتى يسأل الله تعالى الرجل عن أربع: عن عمره فيما أفناه؟ و عن جسده فيما أبلاه؟ و عن ماله مم كسبه؟ و فيما أنفق؟ و عن حبنا أهل البيت. فقال له عمر رضى الله عنه: يا نبى الله! ما آية حاكم؟ فوضع [۱] الذكر الرابع قد ذكر فيه المصنف طرق حدیث

الثقلین، و فی كثير منها، أن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم يسأل يوم القيمة أمته عن الثقلين، والشاهد الذي أشار إليه المصنف اما

قوله صلعم: اني فرطكم على الحوض وانكم تبعي وانكم توشكون ان تردوا على الحوض فاسئلكم عن ثقلی كيف خلقتوني فيهما. وقد جاء هذا القول في حديث نقله المصنف عن الزرندی في «نظم درر السمطين». أو

قوله صلعم: و اني سائلكم حين تردون على عن الثقلين، وقد جاء هذا القول في حديث نقله المصنف عن الطبراني في الكبير والضيء في «المختاره» و أبو نعيم في «الحليه»، وجاء أيضا في حديث نقله المصنف عن ابن عقده في الموالاة و أبي موسى المديني في الصحابة و أبي الفتوح العجلي في فضائل الخلفاء و الله اعلم (۱۲)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۸۰

يده على رأس عليّ و هو جالس إلى جنبه، و قال: آيَةُ حَبِيّ حَبِّ هذا من بعدى .
و ابن حجر مكى در «صواعق» گفته: [الآية الرابعة: قوله تعالى: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

أخرج الدّيلمى عن أبى سعيد الخدرى أن النبى صَلَّى الله عليه وسلم .
قال: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ
عن ولاية على .

و كان هذا هو مراد الواحدى بقوله:
روى فى قوله تعالى: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ
، أى عن ولاية على و أهل البيت
، لأنّ الله أمر نبيّه صَلَّى الله عليه وسلم أن يعرّف الخلق أنّه لا يسألهم عن تبليغ الرسالة أجزاً إلّا المودّة فى القربى
، و المعنى أنّهم يسألون هل والوهم حقّ الموالاة كما أوصاهم النبى صَلَّى الله عليه وسلم أم أضاعوها و أهملوها؟ فتكون عليهم
المطالبة و التّبعة. انتهى. و أشار بقوله: كما أوصاهم النبى صَلَّى الله عليه وسلم إلى الاحاديث الواردة فى ذلك و هى كثيرة و سيأتى
منها جملة فى الفصل الثانى. و من ذلك:

حديث مسلم عن زيد بن أرقم، قال: قام فينا رسول الله صَلَّى الله عليه وسلم خطيباً فحمد الله و أثنى عليه، ثمّ قال: أمّا بعد أيّها النّاس!
إنّما أنا بشر مثلكم يوشك أن يأتينى رسول ربّى عزّ و جلّ فأجيبه، و إنّى تارك فيكم الثّقلين أولهما كتاب الله عزّ و جلّ فيه الهدى و
النّور، فتمسكوا بكتاب الله عزّ و جلّ و خذوا به، و حتّ فيه و رغب فيه، ثمّ قال: و أهل بيتى، أذكركم الله عزّ و جلّ فى أهل بيتى،
ثلاث مرّات .

و شيخ محمود شيخانى قادري در «صراط سوى» گفته: (قال الامام الواحدى: هذه الولاية التّى أثبتها النبى صَلَّى الله عليه وسلم
مسئولون عنها يوم القيمة

وروى فى قوله تعالى: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

، أى عن ولاية علىّ و أهل البيت

لأنّ الله تعالى أمر نبيّه صَلَّى الله عليه وسلم أن يعرّف الخلق أن لا يسألهم على تبليغ الرّسالة إلّا المودّة فى القربى
، و المعنى: أنّهم يسألون هل والوهم حقّ الموالاة كما أوصاهم رسول الله صَلَّى الله عليه وسلم أم أضاعوها و أهملوها؟ فيكون عليهم
المطالبة و التّبعة، انتهى. قلت: و

أخرج الدّيلمى عن أبى سعيد الخدرى رضى الله عنه مرفوعاً فى معنى قوله: وقفوههم. الآية. أى: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

عن ولایه علی بن ابی طالب.

و یشهد لهذا المعنی ما تقدّم من

قول النَّبِیِّ (ص) فی بعض الطُّرُق المقدّمة: و الله سائلکم کیف خلفتمونی فی کتابه و اهل بیته .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۸۱

و نیز محمود شیخانی قادری در رساله «تحفه المحجّین لآل طه و یس» بعد ذکر آیه مودّت گفته: [قال الواحدی: و هذه المودّة مسئول

عنها يوم القيمة، و ذلك لقوله تعالى: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

، اى عن محبّة النَّبِیِّ (ص) و اهل بیته. و المعنی كما قال الواحد: أَنَّهُمْ یَسْأَلُونَ أَنَّهُمْ أَحَبُّوهُمْ و والوهم حقّ الموالاة أم أضاعوهم و قاتلوهم و أهملوهم؟ فیصدق علیهم قوله تعالى: فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ

، الآیة. و

أخرج الدّیلمی عن أبی سعید الخدری مرفوعاً فی معنی قوله تعالى: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

عن ولایه علی و اهل البيت.

و فی حدیث: و الله سائلکم کیف خلفتمونی فی کتابه و اهل بیته .

و مولوی محمد مبین لکهنوی در «وسيلة النجاة» گفته: [و آیه کریمه وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

، دالّ است برین که در روز حشر از همه بشر سؤال خواهد شد که در حقّ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علی نبینا و علیه، و اهل بیت خیر البشر چه سلوک کردید و حقوق مولات ایشان كما حقّه بجا آوردید یا نه؟ و آنچه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در ادای حقوق و اطاعت و انقیاد اوامر ایشان فرموده آن را سمعا و طاعة امتثال کردید یا تخلف نمودید؟ پس کسانی که مطابق فرموده رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم محبّت آل سیّد الوری نمودند بروضه رضوان و حور و قصور جنان فائز خواهند شد، و هر که نعوذ بالله انحرافی از ایشان ورزید بعد از نیران گرفتار خواهد گردید. و ازینجاست که روایت کرد مسلم از زید بن أرقم که ایستاده شد رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم روزی در میان ما در حالی که خطبه بخواند بموضعی که آنجا آبی بود خوانده می شود آن موضع بخم بضم خاء معجمه و تشدید میم، یعنی در غدیر خم که در میان مکه و مدینه بود، پس شکر و ثنا بجناب جلّ و علا كما هو أحرى بجا آورد، و نصیحت و پند بمردمان كما هو ألیق و أولى بود داد. بعد از آن فرمود: أمّا بعد حمد و ثنا بدانید و آگاه باشید اى مردمان! بدرستی که من بشرم، قریبست که بیاید مرا فرستاده پروردگار من و قبول کنم او را. مراد ملک الموت است، یعنی: ملک الموت بیاید و من ازین عالم انتقال نمایم، لهذا بشما وعظ می کنم

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۸۲

و می گویم که، می گذارم در میان شما دو چیز نفیس عظیم، اول آن قرآن شریف که کتاب خداست و در آن نور و هدی است، پس بگیریید و عمل کنید باوامر و نواهی آن و چنگ زنید بوی، و تحرّیص فرمود بر کتاب الله و ترغیب نمود باستمساک وی. بعد از آن فرمود: دوم از آن دو چیز نفیس عظیم اهل بیت من اند. یاد می دهانم خدا را در حقّ اهل بیت خود، و سه مرتبه این کلمه فرمود. یعنی از خدا بترسید و حقوق ایشان نگاهدارید و طاعت و محبّت ایشان را شعار و دثار خود سازید چنانچه امتثال بأحكام کتاب الله از فرضست همچنین اطاعت و انقیاد اوامر اهل بیت بجوارح و ارکان و محبّت و عقیدت و مودّت و رسوخیت بایشان بقلب و جنان واجب و فرض است .

و مولوی ولی الله لکهنوی در «مرآة المؤمنین» گفته: الآیة السادسة، قوله تعالى: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

. روایت کرده است واحدی که معنی آیه مسئولون عن ولایه علی و اهل البيت است، زیرا که خدای تعالی امر فرمود نبی خود را

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنکه آگاه سازد خلق را بدین که سئوال نمی کند رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایشان را از (بر. ظ) تبلیغ رسالت أجری مگر مودّه در قریبی* و موالاه با ایشان حقّ موالاه چنانچه وصیت کرد ایشان را نبیّ خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیا عمل می کند وصیت را یا ترک می کند آن را؟* (و مراد این ست که ایشان سئوال کرده خواهند شد که آیا موالاه کردند با ایشان حقّ موالات، چنانچه وصیت کرد بایشان نبیّ خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا ضائع و ترک کردند آن را؟* ظ)، فیکون علیهم المطالبه و التبعه. و درین باب احادیث بسیار وارد شده اند.

أخرج مسلم عن زید بن أرقم، قال: قام فینا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطيباً، فحمد الله و أثني عليه. قال: أمّا بعد، أيّها النّاس! إنّما أنا بشر مثلكم يوشك أن يأتيني رسول ربّي فأجيبه و إنّني تارك فيكم الثّقيلين أولهما كتاب الله فيه الهدى و النّور، فتمسّكوا بكتاب الله عزّ و جلّ و خذوا به، و حتّ فيه و رغب فيه، ثم قال: و أهل بيتي، أذكركم الله عزّ و جلّ في أهل بيتي، ثلث مرّات. إلخ.

وجه ۱۵- تصریح رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آلّه بوجوب متابعت از اهلیت و نقل کلام فخر رازی درینکه هر کس را خداوند امر باطاعت او نماید معصوم باشد

وجه پانزدهم آنکه: جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درین حدیث شریف بتصریح

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۸۳

تمام و توضیح مثبت مرام حکم بتمسّک و اقتدا و امر باتّباع و اقتفای اهل بیت علیهم السّلام داده و پیروی این حضرات مقدّسه و قبول احکام این نفوس قدسیّه را واجب و متحمّ و فرض و لازم گردانیده، و در کمال ظهورست که جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آلّه و سَلَم اُمت خود را حکم باقتدای کسی که ازو خطا و خطل سرزند و ارتکاب مخالفت کتاب و سنّت کند نمی تواند فرمود. زیرا که این معنی علاوه بر آنکه مخالف عقل و نقل است خلاف لطف و شفقت و رحمت و رأفت بر اُمت نیز می باشد. پس ثابت شد که حضرات اهل بیت علیه السّلام که درین حدیث شریف حکم تمسّک بایشان شده بلا شبهه و ریب معصوم بودند و هرگز خطا و خطل و عثار و زلل بریشان جائز نبود، و ازیشان گاهی مخالفت قرآن و سنّت متصوّر نمی شد، و بهمین سبب آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اُمت خود را بایشان حواله فرمود و بأمر اتّباع ایشان أبواب إحسان و مرحمت بگشود، و هر گاه عصمت این حضرات بمنصّه شهود رسید در امامت و خلافت ایشان هر شبهه که باشد باطل و هباء منثورا گردید. و بعد ازین چگونه می توان گفت که این حدیث شریف با مدّعی اهل حقّ مساسی ندارد؟ هل هذا إلّا ستر الشمس بالزّاح و إثّار کمال الجلع و الإفتاح؟! و گو این تقریر با وصفی که متانت و رزانت آن در کمال ظهورست و هرگز منصفی لیب دست ردّ بر آن نتوانست گذاشت و هرگز متدیننی همت قیل و قال در آن نتوانست گماشت، لیکن چون حضرات اهل سنّت از عقل و إنصاف و تدین بمراحل دور افتاده اند و هرگز در وقت جواب کلام اهل حقّ التزام یکی از آن بر خود لازم نمی بینند، لهذا ناچار تصحیح و تصدیق این دلیل از کلام امام المتکلمین ایشان که فخر رازی باشد بر آرم و مهر سکوت بر ألسنه مکابرین گذارم. پس مخفی نماند که او تصریح کرده به اینکه هر که حقّ تعالی حکم کرده باشد حتما و جزما برای اطاعت او ضرور است که او معصوم باشد، چنانچه در «تفسیر کبیر» در تفسیر آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

«گفته: [إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ بِطَاعَةِ أُولَى الْأَمْرِ عَلَى سَبِيلِ الْجَزْمِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ وَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى بِطَاعَتِهِ عَلَى الْجَزْمِ وَ الْقَطْعِ لَا بَدَّ أَنْ يَكُونَ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۸۴

معصوما عن الخطاء إذ لو لم يكن معصوما من الخطاء لكان بتقدير إقدامه على الخطاء يكون قد أمر الله تعالى بمتابعته، فيكون ذلك

أمرًا بفعل ذلك الخطاء، و الخطاء لكونه خطأ يكون منهياً عنه، فهذا يفضي إلى اجتماع الامر و النبی فی الفعل الواحد بالاعتبار الواحد و إنه محال. فثبت أن الله أمر بطاعة أولى الامر على سبيل الجزم، و ثبت أن كل من أمر الله تعالى بطاعته على سبيل الجزم و جب أن يكون معصوما عن الخطاء، فثبت قطعاً أن أولى الامر المذكور فی هذه الآية لا بد و أن يكون معصوماً].

و ازین کلام رازی قطعاً ثابت است که هر کسی که حق تعالی بطاعت او بر سبیل جزم و قطع حکم نماید ضرور است که او معصوم باشد، و چون قطعاً ثابت شده که جناب رسالت مآب (ص) باطاعت اهل بیت قطعاً و جزماً حکم فرموده، پس ضرورست که این حضرات هم معصوم باشند حکم خدا و حکم رسول یکیست، تفریق در میان آن بر آوردن کار اهل اسلام نیست. علاوه بر آن آیه «و ما یُنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

دلالت دارد بر آنکه جمیع ارشادات آن حضرت صادر از وحی بوده، و شبهات رکیکه مخاطب درین آیه وافیة الهدایه که بر خلاف افادات ائمه اعلام و علمای کرام خود رغماً لآنافهم بر آورده و بغرض حمایت خلیفه ثانی در کسر شأن رسول ربّانی علیه و آله آلاف السّلام ما تلیت السّبع المثانی قصب السّبق از هر اُتبر شانی برده، رد آن بوجه مبسوط در مصنفات اهل حق خصوصاً «تشید المطاعن» والد ماجد قدس الله نفسه مذکور است.

پس بلا شبهه امر جناب رسالت مآب باطاعت اهل بیت علیهم السلام حتماً و جزماً که در حدیث ثقلین وارد است بعینه حکم خدای تعالی باشد باطاعت آن حضرات، و چون باعتراف رازی واضح شد که حق تعالی حتماً و جزماً باطاعت غیر معصوم حکم نمی کند و بطاعت هر کسی که حتماً و جزماً حکم فرماید او معصوم می باشد، پس بکمال وضوح و ظهور ثابت گردید که اهل بیت (ع) معصوم بودند. و قطع نظر ازین اگر فرض هم کنیم که العیاذ بالله این حکم جناب رسالت مآب (ص) عین حکم خدا نبود، باز هم چون این قدر که مسلم شده که احکام جناب رسالت مآب (ص) واجب التسلیم است و احتمال

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۸۵

خطر را در آن گنجایش نیست، پس بهر تقریری که از حکم إلهی باطاعت حتمی و جزمی اُحدی عصمت او ثابت خواهد شد بهمان تقریر عصمت اهل بیت علیهم السلام از حکم جناب رسالت مآب (ص) ثابت خواهیم کرد، حذو القذة بالقذة. و بحمد الله بودن امر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف عین امر ربّانی بحدی واضح و لائح است که منصفین علمای اهل سنت بلا تأمل معترف بآن می شوند، کما ستعرفه عنقریب إنشاء الله تعالی من عبارة «دراسات اللیب» للفاضل السندی الأریب.

وجه ۱۶- اثبات عصمت اهل بیت از حدیث ثقلین و نقل کلمات

وجه شانزدهم آنکه: درین حدیث شریف جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم تمسک بأهل بیت علیهم السلام را مثل و نظیر تمسک بقرآن قرار داده، و اینهم مثبت عصمت حضرات اهل بیت علیهم السلام است. چه پر ظاهر است که سوای اهل عصمت دیگری شایان این مرتبه نیست که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تمسک را باو نظیر و شبیه تمسک بقرآن قرار دهند و بر اُمت خود اتّباع و اقتفای او را مثل اتّباع و اقتفای قرآن مجید واجب و لازم گردانند، زیرا که قرآن مجید بمفاد «و إنه لکتاب عزیز لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید» از هر باطل و خطا معزاً و مبرا است، پس لابد است که قرین و سهیم او در وجوب اتّباع و اقتفای مثل قرآن منزه و معصوم بوده باشد، و هرگز جائز نیست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم غیر معصوم را مقرون بقرآن قرار داده، العیاذ بالله امّ خود را اغراء بالجهل فرموده باشد. و هر گاه عصمت اهل بیت علیهم السلام ثابت و محقق گردید، در امامت این حضرات شک و ریبی باقی نماند، و لله الحمد علی ذلك.

و از آنجا که عصمت این حضرات بوجهی که معروض شد قابل انکار نبود، لهذا ابن حجر مکی با وصف آن همه تعصّب و تشدد

خود در «منح مکيه- شرح قصیده همزیه» ایمای باین مطلب نموده، چنانچه گفته: [و فی الحدیث: اِنِّی تارک فیکم ما اِن تَمْسَکْتُمْ به لَنْ تَضَلُّوا بعدی، کتاب اللّٰه و عترتی. فلیتأمل کونه قرنهم بالقرآن فی اَنْ التَّمَسَّکَ بهما یمنع الضلال و یوجب الکمال . و علامه محمد معین بن محمد امین السندی در «دراسات اللیب» در ذکر عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۸۶

حدیث ثقلین این مطلب را بعنوان حسن آداء نموده، چنانچه می فرماید: [فانتظرنا لفظا فی هذا الحدیث یفسّر حدیث مسلم علی ما فهمنا فاذا الترمذی أخرج و قال: حسن غریب أنّه صَلَّى اللّٰه علیه و سلّم قال: اِنِّی تارک فیکم ما اِن تَمْسَکْتُمْ به لَنْ تَضَلُّوا بعدی، أحدهما أعظم من الآخر. کتاب اللّٰه عزّ و جل جبل ممدود من السّماء إلى الارض و عترتی أهل بیتی و لن یفترقا حتّٰی یردا علیّ الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما. فنظرنا فاذا هو مصرّح بالتَّمَسَّکَ بهم و بأن تباعهم کتاب القرآن علی الحق الواضح و بأنّ ذلك أمر متحتّم من اللّٰه تعالی لهم و لا یطراً علیهم فی ذلك ما یخالفه حتّٰی الورود علی الحوض، و إذا فیہ حث بالتَّمَسَّکَ بعد حثّ علی وجه أبلغ، و هو قوله: فانظروا کیف تخلفونی فیهما

، فقلنا حدیث مسلم حدیث صحیح ظاهر فی معنی فسرّه علی ذلك المعنی حدیث حسن آخر، فثبت معناه نصا من النّبی صَلَّى اللّٰه علیه و سلّم فأمّا به فی نظائره من صحاح الأحادیث و الحمد لله ربّ العالمین .

وجه ۱۷- اثبات عصمت ایشان را جمله «ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی»

وجه هفدهم آنکه: جناب رسالت مآب صَلَّى اللّٰه علیه و آله و سلّم بجمله بلیغه « ما اِن تَمْسَکْتُمْ بهما لَنْ تَضَلُّوا بعدی

« تَمْسَکَکَ بأهلیت علیهم السّلام را مانع از ضلال اُمت و انموده و ضلال را در صورت تَمَسَّکَ بایشان بکمال مبالغه بحرف «لَنْ» که مقتضی تأیید است منفی فرموده، و پر ظاهر است که کسانی که تَمَسَّکَ بایشان موجب نفی ضلال اُمت باشد خود بالأولی معصوم عن الضلال خواهند بود و صدور مخالفت کتاب و سنت از ایشان از قبیل محال خواهد بود، و هذا أيضا کاف لا لإثبات عصمتهم الکاملة المستلزمة لإمامتهم الفاضلة، و لله الحجة البالغة و له المنة السّابغة.

و مخفی نماند که أبو نصر عتبی که از علمای عظام اهل سنّت می باشد در صدر «تاریخ یمینی» بصراحت تمام و بلاغت کلام افاده نموده که کتاب خدا و عترت جناب رسالت مآب صَلَّى اللّٰه علیه و آله و سلّم هر دو حمایت می کنند اقدام را از لغزش و عقول را از گمراهی و قلوب را از این که مریض شود و شکوک را از این که عارض گردد. پس هر که تَمَسَّکَ نماید بثقلین پس بتحقیق که در راه نیک سلوک نموده و از لغزش مأمون شده و بغنا سودمند گردیده، و هر که از ثقلین إعراض کرده پس بتحقیق که سوء اختیار نموده و

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۸۷

راکب خسران شده و ادبار را ردیف خود گردانیده، و این افاده بلیغه او که در ما سبق بنصوص ألفاظه گذشته و آینده نیز بگوشت إنشاء اللّٰه تعالی می خورد، دلیل واضح و برهان لائح معصومیت حضرات اهل بیت علیهم السّلام می باشد، پس هر که از دلالت این حدیث بر مطلوب اهل حق مثل شاهصاحب ابا و انکار نماید بلا شبهه گونه دین و ایمان خود می خراشد! و جلال الدین سیوطی که از علمای اعلام و حفاظ فخام سنیّه است در صدر رساله «اساس» گفته: [الحمد لله الّٰهی وعد هذه الأیمة المحمّدیة بالعصمة من الضلالة ما اِن تَمْسَکْتَ بکتابه و عترته نبیه، و خصّ آل البيت النبوی من المناقب الشّریفة ما قامت علیه الأحادیث الصّحیحة بساطع

البرهان و جلیه . و این عبارت نیز چنانچه می بینی برای منکر عصمت اهل بیت علیهم السّلام بلحاظ تقریر سابق فی الکلام، دامغ رأس است و هادم أساس، و الله العاصم عن وسواس الخناس الذي يوشوش في صدور الناس من الجنّة والناس

وجه ۱۸- دلالت جمله «و انهما لن يعترقا...» بسر نفی مخالفت ایشان با قرآن و اثبات عصمت و امامت، بنقل کلمات علمای کبار سنیه درین باره

وجه هیجدهم آنکه: درین حدیث شریف در حق ثقلین جمله:

و انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض،

وارد شده و ظاهر است که مراد از عدم افتراق اهل بیت علیهم السّلام از قرآن همین است که مخالفت قرآن گاهی از ایشان سرنمیزند و این حضرات هیچوقت خلاف آن حکم نمی فرمایند، و اگر در محلّ واحد هم عملا یا حکما معاذ الله خلاف قرآن مجید از ایشان سرمیزد افتراقشان از قرآن لازم می آمد و کلام صدق نظام سرور انا علیه و آله آلاف السّلام نعوذ بالله من ذلك کذب و خلاف واقع می گردید.

پس بحمد الله تعالی ثابت شد که اهل بیت علیهم السّلام هرگز حکما و عملا مخالفت قرآن نمی فرمودند و اقوال و افعالشان همه موافق قرآن و مطابق کلام ایزد مّنان می بود، و لا معنی للعصمة غیر هذا. و هر گاه عصمت اهل بیت علیهم السّلام ثابت شد اُحْقِیَّت ایشان بخلافت أظهر من الشمس و أبین من الاعمس گردید، چه با وجود معصوم غیر معصوم را در خلافت بهره نمی رسد و چون ثلاثه بالاتفاق معصوم نبودند،

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاَظْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۸۸

هرگز قابلیت خلافت برایشان حاصل نبود خصوصا با وجود اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین، هذا هو المدّعی الحقّ الذی لا ینکر، و من استراب فيه فهو الجحود الأنکر.

و بحمد الله دلالت جمله عدم افتراق بر عصمت اهل بیت علیهم السّلام از افادات علمای اعلام سنیّه نیز واضح و لائح است. علامه محمد معین بن محمّد امین سندی در «دراسات اللّیب» در ذکر حدیث ثقلین آنچه گفته و عنقریب ما آن را ذکر کردیم شاهد صادق برین مطلب است.

و نیز علامه محمّد معین سندی در «دراسات اللّیب» در ذکر حدیث ثقلین بعد کلام سابق گفته: [و مع هذا لم نأل جهدا فی طلب الطّرق الاخری تزید الصّحّة علی الصّحّة و یزید (یؤید. ظ) بعضها بعضا، فوجدنا

أخرج أحمد فی مسنده، و لفظه: إنّی أوشک أن أدعی فأجیب، و إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله عزّ و جلّ ممدود من السّماء إلی الارض و عترتی اهل بیتی، و إنّ اللّطیف الخیر أخبرنی أنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض، فانظرونی بما تخلّفونی فیهما.

و سنده لا بأس به فازد دنا منه أن کلّ إخباراته صلی الله تعالی علیه و سلّم و إن کان وحیا من الله سبحانه و لكن هذا وحی أظهره به و أسنده إلی الله سبحانه،

فقال: أخبرنی اللّطیف الخیر

، و فيه من تأکد إخبار کونهم علی الحقّ کالقرآن و صونهم أبدا عن الخطاء کالوحي المنزل ما لا یخفی علی الخیر. و فيه أنّ

قوله صلی الله تعالی علیه و سلّم أنّهما لن یفترقا إلخ،

لیس بدعاء مجرد علی بعد أن یكون مرادا بل هو إخبار من الله سبحانه و تعالی، و أنّ

قوله فی بعض الروایات: إنّی سألت لهما ذلك،

دعاء مجاب متحتّم باخبار اللّطیف تعالی، و من تجلّی الفاظ (ألحاظ. ظ) لطفه أن سرى روح القدس الحقّ فی علومهم کسرایته فی القرآن أو سرى سرّ الاتحاد بین مدارکهم و بین القرآن فنیطت به أشدّ نياط لن یفترقا بسببه أبدا. و إلى ذلك التلویح باختيار اللّطیف هیهنا من بین أسماء الله تعالی و عدم الافتراق هذا بینهما إنّما هو فی الحکم فلا یحکمون بحکم لا یحکم به الكتاب و السنّة فی هذا الحديث داخل فی الكتاب علی ما صرّحوا به .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۸۹

وجه ۱۹- روایت «هذا علی مع القرآن...» که در بغضی از طرق حدیث ثقلین آمده و نقل کلمات علما مبنی بر دلالت آن بر امامت خاصه امیر المؤمنین

وجه نوزدهم آنکه: در بعض طرق این حدیث شریف وارد شده که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بعد ذکر کتاب و اهل بیت علیهم السّلام بالخصوص در شأن والا شأن جناب امیر المؤمنین ارشاد فرمود:

هذا علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتّی یردا علیّ الحوض،

و این ارشاد باسداد از قبیل تخصیص بعد التعمیم است و دلیل قاطع و برهان ساطع بر عصمت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام می باشد، پس چگونه عاقلی بعد این تصریح صریح در اُحْقَیّت آن جناب بخلافت شکّ و ریب می تواند نمود و آفتاب بی سحاب را بگل می تواند اندود؟! حالا بعض عبارات علمای سنیّه که متعلّق باین ارشاد باسداد است باید شنید.

نور الدین سمهودی در «جواهر العقّدین» در سیاق طرق حدیث ثقلین بعد آوردن حدیث ثقلین بروایت جناب امّ سلمه رضی الله عنها گفته:]

و أخرجه جعفر بن محمّد الزّراز عنها [۱]:

بلفظ سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله فی مرضه الّذی قبض فیهِ، یقول و قد امتلأت الحجرة من أصحابه: أیّها النّاس! یوشک أن أقبض قبضا سریعا فینطلق بی و قد قدّمت إلیکم القول معذرة إلیکم. ألا! إنّی مخلف فیکم کتاب ربّی عزّ و جلّ و عترتی اهل بیّتی. ثمّ أخذ بید علی فرفعها فقال: هذا علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ لا یفترقان حتّی یردا علیّ الحوض فأسألهما ما خلفت فیهما].

و ابن حجر مکی در «صواعق» در ضمن فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السّلام گفته:]

و فی روایه، أنّه صلی الله علیه و سلم قال فی مرض موته: أیّها النّاس! یوشک أن أقبض قبضا سریعا فینطلق بی و قد قدّمت إلیکم القول معذرة إلیکم الا! إنّی مخلف فیکم کتاب ربّی عزّ و جلّ و عترتی اهل بیّتی. ثمّ أخذ بید علیّ فرفعها، فقال:

هذا علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ لا یفترقان حتّی یردا علیّ الحوض فأسألهما ما خلفت فیهما].

و شیخ بن عبد الله العید روس الیمنی در «عقد نبوی» در ضمن فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السّلام گفته:]

و فی روایه، أنّه صلی الله علیه و سلم قال فی مرض موته: [۱] أی: عن أم سلمه (۱۲)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۹۰

أیّها النّاس! یوشک أن أقبض قبضا سریعا فینطلق بی، و قد قدّمت إلیکم القول معذرة إلیکم، ألا! إنّی مخلف فیکم کتاب ربّی عزّ و جلّ و عترتی اهل بیّتی. ثمّ أخذ بید علیّ فرفعها فقال: هذا علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ لا یفترقان حتّی یردا علیّ الحوض فأسألهما ما خلفت فیهما].

و أحمد بن الفضل محمّد باکثیر المکی در «وسيلة المآل» در سیاق طرق حدیث ثقلین بعد ذکر روایت امّ سلمه رضی الله عنها گفته:

]

و أخرجه محمّد بن جعفر البراز (الزّراز. ظ) عنها [۱] بلفظ: سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی مرضه الّذی قبض فیهِ و قد

امتلاّت الحجره من أصحابه، قال: أيّها النّاس! يوشك أن أقبض قبضا سريعا فينطلق بي و قد قدّمت القول معذرة إليكم، ألا إني مخلف فيكم كتاب الله عز و جلّ و عترتي أهل بيتي. ثم أخذ بيد علي (ع) فقال: هذا علي مع القرآن و القرآن مع علي لا يفترقان حتّى يردا عليّ الحوض فأسألهما عما خلفت فيهما. أخرجه الدّار قطنى .

و محمود بن محمد بن علي الشّرخاني القادري در «صراط سوى» در ضمن روايات حديث ثقلين بعد ذكر روايتي از جناب أم سلمه رضی الله عنها گفته:]

و أخرج محمّد بن جعفر الرّزاز بلفظ: سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم في مرضه الّذى قبض فيه، يقول و قد امتلاّت الحجره من أصحابه: أيّها النّاس! يوشك أن أقبض قبضا سريعا فينطلق بي و قد قدّمت إليكم القول معذرة إليكم، ألا إني مخلف فيكم كتاب ربّي عزّ و جلّ و عترتي أهل بيتي. ثم أخذ بيد عليّ فرفعها فقال: هذا عليّ مع القرآن و القرآن مع عليّ لا يفترقان حتّى يردا عليّ الحوض فأسألهما ما خلفت فيهما].

و شيخ سليمان بن إبراهيم المعروف بخواجه كلان الحسينى البلخى القندوزى در «ينابيع المودّة» گفته:] و أخرج ابن عقده [۲] من طريق عروّه بن خارجة عن فاطمة الزهراء رضی الله عنها، قالت: سمعت أبى صلّى الله عليه و سلم في مرضه الّذى قبض فيه [۱] أى: عن أم سلمه (۱۲)

[۲] الصحيح أن المخرج لهذا الحديث هو جعفر بن محمد الرّزاز و ينتهى الاسناد الى أم سلمه رضی الله عنها كما لا يخفى على من راجع كتاب «جواهر العقدين» للسمهودى و غيره من الكتب (۱۲ ن)

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۹۱

يقول و قد امتلاّت الحجره من أصحابه: أيّها النّاس! يوشك أن أقبض قبضا سريعا و قد قدّمت إليكم القول معذرة إليكم. ألا إني مخلف فيكم كتاب ربّي. عزّ و جلّ و عترتي أهل بيتي. ثم أخذ بيد عليّ فقال: هذا عليّ مع القرآن و القرآن مع عليّ لا يفترقان حتّى يردا عليّ الحوض فأسئلكم ما تخلفوني فيهما].

و درين سياق مېهر الاتّساق علاوه بر آنچه ما ذکر کردیم از اقوال و أفعال جناب رسالت مآب صلّى الله عليه و آله و سلّم چند امر ديگرست که عاقل بصير و فطن تحرير بأن بر مطلوب و مقصود حضرت ختمی مرتبت صلوات الله عليه و آله و سلّم در باب جناب أمير المؤمنين عليه السّلام بخوبی پي می برد و راه إيقان و إيمان بأقدام تصديق و اذعان می سپرد، و لا يبتّك مثل خير.

وجه ۲۰- دلالت جمله «اللهم وال من والاه...» درين حديث بر امامت خاصه أمير المؤمنين و نقل عبائر اهل سنت

وجه بیستم آنکه: از بعض سياقات حديث ثقلين واضح و آشکارست که هر گاه جناب رسالت مآب صلّى الله عليه و آله و سلّم اين حديث شريف را ارشاد فرمود، در آخر کلام در مقام دعا برای جناب أمير المؤمنين عليه السّلام اينهم از حضرت ربّ العزة درخواست کرد که حقّ را همراه آن جناب دائر گرداند، و دلالت اين کلام حق انضمام بر عصمت و امامت جناب أمير المؤمنين عليه السّلام أظهر من الشمس و أبين من الاعمس است، پس چگونه می توان گفت که مقصود آن جناب از أصل حديث ثقلين إثبات عصمت و امامت حضرات اهل بيت عليهم السّلام عموما و إظهار عصمت و امامت جناب أمير المؤمنين عليه السّلام خصوصا نبود؟! و هر گاه اين مطلب از اين حديث ثابت و مبرهن گردید إنکار و جحود مخاطب عنود از دلالت اين حديث شريف بر مدّعی اهل حق باطل محض و سفساف بحث بر آمد.

حالا سياقی که مشتمل بر ما ذکر است از کتب علمای أعلام سنیّه باید شنید.

عطاء الله بن فضل الله الشّيرازي المعروف بجمال الدّين المحدث در «روضه الأحباب» در ذکر حجّة الوداع گفته: [در أثنای مراجعت چون بمنزل غدیر خمّ که از نواحی جحفه است رسید، نماز پیشین را در أوّل وقت گزارد و بعد از آن روی بسوی یاران کرد و

فرمود:

أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟

یعنی: آیا نیستم من أولى بمؤمنان از نفسهای ایشان؟ و روایتی آنکه فرمود: گویا مرا بعالم بقا

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۹۲

خواندند و من اجابت نمودم، بدانید که من در میان شما دو امر عظیم می گذارم و یکی از دیگری بزرگتر است: قرآن و اهل بیت من. به بینید و احتیاط کنید بعد از من که بآن دو امر چگونه سلوک خواهید نمود؟ و رعایت حقوق آنها بچه کیفیت خواهد کرد؟ و آن دو امر از یکدیگر هرگز جدا نخواهند شد تا در لب حوض کوثر بمن رسند. آنگاه فرمود: بدرستی که خدای تعالی مولای من است و من مولای جمیع مؤمنانم. بعد از آن دست علی (ع) را بگرفت، و فرمود:

من كنت مولاه فعليّ مولاه اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و اخذل من خذله، و انصر من نصره، و أدر الحقّ معه حيث كان .
و نور الدین علی بن ابراهیم الحلبي الشافعی در «إنسان العيون فی سيرة الامين و المؤمن» در ذکر واقعه غدیر گفته: [ثمّ حضّ علی التمسک بكتاب الله و وصّی بأهليته، أی:

فقال: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي و لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض.

و قال فی حقّ عليّ كرم الله وجهه، لما كثر عليهم «أ لست أولى بكم من أنفسكم» ثلثا و هم يجيئونہ صلى الله عليه و سلم بالتّصديق و الاعتراف، و رفع صلى الله عليه و سلم يد عليّ كرم الله وجهه و قال: من كنت مولاه فعليّ مولاه: اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و أحبّ من أحبّه، و أبغض من أبغضه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله، و أدر الحقّ معه حيث دار[.

و این سیاق کامل الاشراف را شیخ عبد الحقّ دهلوی در «مدارج النبوة» و عبد الرحمن چشتی در «مرآة الأسرار» نیز آورده اند، کما لا يخفى علی من راجع الکتابین.

و از آنجا که دلالت حدیث ثقلین و دلالت

حدیث «أدر الحقّ معه حيث دار»

بر مطلوب و مرام اهل حقّ کرام که عصمت حضرات اهل بیت علیهم السّلام عموماً و عصمت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام خصوصاً می باشد، هرگز محلّ کلام نبود، لهذا علامه عجبلی شافعی این هر دو حدیث را شاهد حجّیت اقوال جناب امیر المؤمنین علیه السّلام قرار داده: چنانچه در «ذخيرة المال» گفته:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۹۳

و ذكره عبادة و نظره و حجّة أقواله و خبره أخرج السيوطي رحمه الله، في الكبير: [عن عائشة رضي الله عنها أنّه قال صلى الله عليه و آله و سلم: ذكر عليّ عبادة.

و عن ابن مسعود: النّظر إلى عليّ عبادة.

و أمّا الاحتجاج بقوله فلاّنه المراد بالعترة علی ما ذهب إليه أبو بكر الصّدیق فی

حدیث إني تارك فيكم الثقلين،

و لحدیث اللهم أدر الحقّ معه حيث دار.

و أخرج السيوطي في الكبير قوله صلى الله عليه و آله و سلم: أنا و هذا حجّة علی أمتي يوم القيامة. یعنی علی بن ابی طالب، و هذا فی الدّنيا الحجّة و المحجّة[.

وجه ۲۱- دلالت جمله «ناصرهما لی ناصر...» بر عصمت اهل بیت و کلمات بزرگان قوم درین باره

وجه بیست و یکم آنکه: جناب سرور کائنات علیه و آله افضل الصلوات و التحیات درین حدیث شریف در حق ثقلین ارشاد فرموده: ناصرهما لی ناصر، و خاذلهما لی خاذل، و ولیهما لی ولی، و عدوهما لی عدو، كما سمعت سابقا عن «كتاب المناقب» لابن المغازلی و «نظم درر السیمطین» للحافظ الزرنندی و «محاسن الازهار» للفقیه حمید المحلی و «جواهر العقدین» للعلامة السیجیهودی و «وسيلة المال» لأحمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی و «الصیراط السوی» للمحمود القادری و «ذخیره المال» لأحمد بن عبد القادر العجیلی.

و این ارشاد باسداد حضرت خیر العباد علیه و آله آلاف السّلام إلى يوم المعاد دلیل واضح و برهان لائح بر عصمت اهل بیت علیهم السّلام می باشد. و بحمد الله دلالت این ارشاد هدایت بنیاد برین مطلوب مرغوب بحسب اعتراف حسام الدین ابی عبد الله حمید بن أحمد المحلی و ارتضاء علامه محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمانی الصنعانی ثابت و محقق است.

علامه مذکور در کتاب «روضه ندیه» بعد نقل سیاق حدیث ثقلین مشتمل برین ارشاد باسداد از کتاب «محاسن الازهار» حمید محلی گفته: [و تكلّم الفقیه حمید علی معانیه و أطال و لنقل بعض ذلك قال (رحمه): منها: فضل العترة علیهم السّلام و وجوب رعاية حقّهم حیث جعلهم أحد الثقلین الذین یسأل عنهما و أخبر بأنّه سئل لهم اللطیف الخیر و قال: فأعطانی، یعنی استجاب له دعائه فیهم. و منها:

قوله ناصرهما لی ناصر،

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۹۴

و خاذلهما لی خاذل، و ولیهما لی ولی، و عدوهما لی عدو،

و هذا یقتضی (یقضی. ظ م) بأنّهم قائلون بالصّدق و قائمون بالحقّ لأنّه قد جعل ناصرهما، یعنی الكتاب و العترة، ناصر له علیه السّلام، و خاذلهما خاذلا له، و نصرته (صلعم) واجبة و خذلانه حرام عند جمیع اهل الاسلام، كذلك یكون حال العترة الکرام علیهم السّلام. و هذا یوجب أنّهم لا یتفقون علی ضلال و لا یدینون بخطاء، إذ لو جاز ذلك علیهم حتّی یعمّهم کان نصرهم حراما و خذلانهم فرضا، و هذا لا یجوز لأنّ خبره فیهم عام یتناول جمیع أحوالهم و لا یدلّ علی التخصیص، و زاده بیانا و أردفه برهانا بقوله: و ولیهما لی ولی، و عدوهما لی عدو.

و هذا یقتضی کونهم علی الصّواب و أنّهم ملازمون للكتاب حتّی لا یحکمون بخلافه.

و فیه أجلی دلالة علی أنّ إجماعهم حجّة یجب الرّجوع إليها حیث جمع الرّسول (صلعم) بینهم و بین الكتاب. و فیه أوفی عبرة لمعتبر فی عطب معاویة و یزید و أتباعهم و أشیاعهم من سائر التّواصب الذّین جهدوا فی عداوة العترة النّبویة و السّلالة العلویّة].

ازین عبارت بکمال وضوح ظاهرست که قول جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم:

ناصرهما لی ناصر، و خاذلهما لی خاذل، و ولیهما لی ولی، و عدوهما لی عدو،

مقتضی این معنی است که اهل بیت علیهم السّلام قائل بصدق و قائم (بحق. ظ م) هستند، زیرا که آن جناب ناصر کتاب و عترت را ناصر خود، و تارک ایشان را تارک خود گردانیده، و نصرت آن جناب واجب است و خذلان آن جناب حرام است نزد جمیع اهل اسلام، پس همچنین خواهد بود حال عترت کرام علیهم السّلام. و این معنی موجب آنست که این حضرات بر ضلالت متفق نمی شوند و بخطا اعتقاد نمی کنند، زیرا که اگر خطا برایشان عموما جائز شود نصرت ایشان حرام و خذلان ایشان فرض می گردد، و این امر جائز نیست زیرا که خبر آن جناب در حق ایشان عام است و شامل می باشد جمیع احوال ایشان را و هیچ دلیلی بر تخصیص دلالت نمی کند، و جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم کلام خود را در باب نصرت و خذلان قرآن و اهل بیت علیهم السّلام زیادت بیان بخشیده و برهان را ردیف آن ساخته بقول خود: و

ولیهما لی ولی و عدوهما لی عدو.

و این کلام مقتضی بودن ایشان بر صوابست و اینکه هستند ایشان ملازمین کتاب تا

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۹۵

اینکه حکم نمی کنند بخلاف کتاب. و درین مطلب أَجَلای دلالت است بر اینکه إجماع ایشان حجتی است که رجوع بآن واجب می باشد زیرا که آن حضرت صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّم جمع فرموده است در میان ایشان و در میان کتاب، و درین کلام تمام تر عبرتست برای عبرت گیرنده در هلاک شدن معاویه و یزید و اتباع و اشیاع ایشان از سائر نواصب که کوشش کرده اند در عداوت عترت نبویه و سلاله علویّه. انتهی محصل کلام الحمید المحلیّ.

و هر گاه باین توضیح و تشریح عصمت اهل بیت علیهم السّلام از کلام حَقّ انضمام حضرت سرور اَنام علیه و آلّه آلف سلام الملک المنعم ثابت و محقّق گشت، باز در ثبوت خلافت و امامت این حضرات چه جای شکّ و ارباب است، و اللّٰهُ وَلِیُّ التوفیق فی کُلّ باب.

وجه ۲۲- دلالت عبارت «انهم لی یخرجوكم من باب هدی...» بر عصمت و امامت حضرات و نقل کلام أبو نعیم اصفهانی

وجه بیست و دوم آنکه: از بعض سیاقات حدیث ثقلین واضح و لائح می گردد که جناب رسالت مآب صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ الاطیاب درین حدیث شریف در حَقّ اهل بیت خود سلام اللّٰهُ علیهم اجمعین اینهم ارشاد فرموده:

و إِنْهُمْ لَنْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ بَابِ هَدًی وَ لَنْ یَدْخُلُوکُمْ فِی بَابِ ضَلَالَةٍ

. یعنی: اهل بیت من شما را هرگز از باب هدایت خارج نخواهند کرد و هرگز در باب ضلالت داخل نخواهند نمود، و این کلام هدایت انضمام بتصریح تمام دلیل عصمت کامله حضرات اهل بیت علیهم السّلام می باشد و عصمت مستلزم امامتست، پس چگونه می توان گفت که این حدیث شریف با مدّعی اهل حَقّ مساسی ندارد؟ و هل هذا إِلَّا جحود قبیح و عنود فضیح؟!

أبو نعیم اصفهانی در کتاب «منقبه المطهرین» علی ما نقل عنه بسند خود آورده:

[عن البراء بن عازب، قال: لَمَّا نَزَلَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و سَلَّم الغدیر، قَامَ فِی الظّهیرة فَأَمَرَ بِقَمِّ الشّجرات وَ أَمَرَ بِلَالٍ فَنَادَى فِی النَّاسِ وَ اجْتَمَعَ الْمُسْلِمُونَ، فَحَمَدَ اللّٰهُ وَ أَثْنَى عَلَیْهِ، ثُمَّ قَالَ: یَا أَیُّهَا النَّاسُ! أَلَا وَ یُوشِکُ أَنْ أَدْعِی وَ أُجِیبَ وَ إِنَّ اللّٰهَ سَأَلَنی وَ سَأَلْتُکُمْ، فَمَا ذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ إِنَّکَ قَدْ بَلَغْتَ وَ نَصَحْتَ. قَالَ: وَ إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمْ الثَّقَلِینِ قَالُوا: یَا رَسُولَ اللّٰهِ! وَ مَا الثَّقَلَانُ؟ قَالَ: کِتَابُ اللّٰهِ، سَبَبُ عُنْدِهِ (بیده. ظ) فِی السَّمَاءِ وَ سَبَبُ بَأْیدِیکُمْ فِی الْاَرْضِ وَ عِترتی أَهْلُ بَیتِی، وَ قَدْ سَأَلْتُهُمَا (سَأَلْتُ لَهُمَا. ظ). رَبِّی

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۹۶

فوعدنی أَنْ یُورِدَهُمَا عَلَی الْحَوْضِ، وَ عَرَضَهُ مَا بَیْنَ بَصْرَی وَ صَنْعَاءَ، وَ أَبَارِیقَهُ کَعَدَدِ نَجُومِ السَّمَاءِ، فَلَا تَسْبِقُوا أَهْلَ بَیتِی فَتَفْرَقُوا وَ لَا تَخْلَفُوا عَنْهُمْ فَتَضَلُّوا وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ فَإِنَّهُمْ لَنْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ بَابِ هَدًی وَ لَنْ یَدْخُلُوکُمْ فِی بَابِ ضَلَالَةٍ، أَحْلَمُ النَّاسِ کِبَاراً وَ أَعْلَمُهُمْ صَغَاراً].

وجه ۲۳- دلالت صریح کلمات نبوی در بعض طریق حدیث ثقلین بر عصمت اهلیت بنقل صاحب کتاب «أربعین»

وجه بیست و سوم آنکه: جناب رسالت مآب صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّم در بعض سیاقات حدیث ثقلین، عصمت حضرات اهل بیت علیهم السّلام بکلمات بلاغت آیات خود بأصرح وجوه و أوضح طرق بیان فرموده، و این معنی دلیل باهر و برهان قاهرست برینکه از جمله مقاصد عالیه آن حضرت صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّم در ارشاد این حدیث شریف إظهار عصمت اهل بیت سلام اللّٰهُ علیهم اجمعین بود، و هذا کاف لاثبات المطلوب و المقصود و عاف لتلیس المنکر الجحود!.

حالا- سیاق مذکور را که منور قلوب مؤمنین و شارح صدور موقنین است و بوجوه عدیده سدیدة مثبت امامت حضرات اهل بیت علیهم السلام می باشد باید شنید.

ابو عبد الله محمد بن مسلم بن ابی الفوارس الرازی در صدر «أربعین - فضائل جناب أمير المؤمنين عليه السلام» که نسخه آن بحمد الله پیش نظر قاصر حاضر است گفته: [

وقال النبي صلى الله عليه وسلم، إني تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتي أهل بيتي، فهما خليفتان بعدي، أحدهما أكبر من الآخر، سبب موصول من السماء إلى الأرض، فان استمسكتم بهما لن تضلوا، فأنهما لن يترفقا حتى يردا على الحوض يوم القيمة، فلا تسبقوا أهل بيتي بالقول فتهلكوا ولا تقصروا عنهم فتذهبوا، فان مثلهم فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها هلك، و مثلهم فيكم كمثل باب حطة في بني إسرائيل، من دخله غفر له. ألا! و إن أهل بيتي أمان أمتي، فاذا ذهب أهل بيتي جاء أمتي ما يوعدون. ألا! و إن الله عصمهم من الضلالة، و طهرهم من الفواحش، و اصطفاهم على العالمين. ألا! و إن الله أوجب محبتهم، و أمر بمودتهم، ألا! و إنهم الشهداء على العباد في الدنيا و يوم المعاد. ألا! و إنهم أهل الولاية الدالون على طرق الهداية. ألا! و إن الله فرص لهم الطاعة على الفرق و الجماعة، فمن

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۹۷

تمسك بهم سلك، و من حاد عنهم هلك. ألا! و إن العترة الهادية الطيبين دعاء الدين و أئمة المتقين و سادة المسلمين و قادة المؤمنين و أمناء رب العالمين على البرية أجمعين، الذين فرقوا بين الشك و اليقين و جاؤا بالحق المبين .

وجه ۲۴ - عبارات علمای عظام سنی که حدیث ثقلین را موجه بمفاد آیه تطهیر نموده اند برای اثبات عصمت اهل بیت

وجه بیست و چهارم آنکه: دلالت این حدیث شریف بر عصمت اهل بیت علیهم السلام بحدی واضح و لائح است که علمای عظام سنیّه مضمون این حدیث شریف را موجه بمفاد آیه تطهیر و می نمایند و باین افاده سراسر ایجاد باب تبصیر و تذکیر بر عاقل خیر می گشایند. پس چگونه بعد ازین جائز خواهد بود که کسی از ارباب ألباب دلالت این حدیث شریف را بر مدعی اهل حق منع نماید و راه جحود و انکار بأقدام تباب و تبار پیماید؟! ابن حجر مکی که از جمله متعصبین و متشدّین اهل سنت می باشد در «صواعق» بعد ذکر طرق حدیث ثقلین گفته: [ثمّ الذين وقع الحثّ عليهم منهم إنما هم العارفون بكتاب الله و سنّة رسوله، إذ هم الذين لا يفارقون الكتاب إلى الحوض، و يؤيده الخبر السابق:

لا- تعلّموهم فإنهم أعلم منكم. و تميزوا بذلك عن بقيّة العلماء، لأنّ الله أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، و شرفهم بالكرامات الباهرة و المزايا المتكاثرة، و قد مرّ بعضها].

و کمال الدین جهرمی در «براهین قاطعه» گفته: [باز بدانکه کسانی که ترغیب باقتدا و تمسک بایشان واقع شده از اهل بیت نیستند مگر آنها که عالم و عارف بکتاب الله و سنت پیغمبر (صلوات الله علیه) و همین جماعت مخصوصه اند که تا وقت ورود بر حوض از کتاب الله مفارقت نمی کنند، و حدیث سابق که فرمود:

لا تعلّموهم فإنهم أعلم منكم

، مؤید این قولست و باین صفت از بقیه علما ممتازند، زیرا که خدای تبارک و تعالی رجس و گناه ازیشان برداشته است و پاکیزه ساخته است ایشان را و تشریف داده است بکرامات باهره و مزایای متکاثره، چنانچه بعضی از آنها مذکور شد] انتهى.

و مولوی ولی الله لکهنوی در «مرآة المؤمنین» بعد ذکر حدیث ثقلین

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۹۸

گفته: [ثُمَّ الَّذِينَ وَقَعَ الْحَتْ عَلَيْهِمْ مِنْهُمْ إِنَّمَا هُمُ الْعَارِفُونَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِذْ هُمُ الَّذِينَ لَا يَفَارِقُونَ الْكِتَابَ عَلَى (إِلَى. ظ) الْحَوْضِ، وَ يُؤَيِّدُهُ قَوْلُهُ: لَا- تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، وَ تَمَيَّزُوا بِذَلِكَ عَنْ بَقِيَّةِ الْعُلَمَاءِ لِأَنَّ اللَّهَ أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، وَ شَرَّفَهُمْ بِالْكَرَامَاتِ الْبَاهِرَةِ وَ الْمَزَايَا الْمَتَكَاثِرَةَ، وَ الْعِلْمَ عِنْدَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلَّامِ .

و عجیلی در «ذخیره المآل» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و الَّذِينَ وَقَعَ الْحَتْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا هُمُ الْعَارِفُونَ مِنْهُمْ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ، إِذْ هُمُ الَّذِينَ لَا يَفَارِقُونَ الْكِتَابَ إِلَى وَرُودِ الْحَوْضِ، وَ يُؤَيِّدُهُ حَدِيثُ «تَعْلَمُوا مِنْهُمْ وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ» ، وَ تَمَيَّزُوا بِذَلِكَ عَنْ بَقِيَّةِ الْعُلَمَاءِ لِأَنَّ اللَّهَ أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا وَ شَرَّفَهُمْ بِالْكَرَامَاتِ الْبَاهِرَاتِ وَ الْمَزَايَا الْمَتَكَاثِرَاتِ .

وجه ۲۵- بقای ایمان اهل بیت از تعبیر ثقلین و دلالت اعلیت بر افضلیت و استلزام افضلیت مر خلافت را و نقل کلمات سنیان

وجه بیست و پنجم آنکه: یکی از آثار جلیله عصمت کامله اهل بیت علیهم السّلام که ازین حدیث شریف بمنصّه شهود می رسد آنست که ایمان این حضرات همه وقت باقیست و در حالت نزعهم زائل نمی شود، چنانچه ملک العلماء شهاب الدّین دولت آبادی در «هدایة السعدا» در جلوه خامسه هدایت ثانیه گفته: [

و فِی «المصابیح» و «المشکوة» عن زید بن أرقم. قال: قام رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم، قال (فقال ظ):
 إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا مِنْ بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ، كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عَرَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا.

ترجمه: زید بن أرقم گوید: بایستاد مصطفی (صلعم) و در آن ایستاده گفت: بدرستی که من گذارنده ام در شما چیزی را که اگر بگیری آن را هرگز گمراه و بی راه نشوید بعد من، یکی از ایشان بهتر است از دیگری و آن دو چیز آنست یکی کتاب خداست که رسانی است که درازی او از آسمان سوی زمین (است. ظ) دوم فرزندان من، و قرآن و فرزندان از روی شرف و فضل، هرگز پراکنده و جدا نشوند همیشه جمع باشند تا آنکه حاضر شوند بر حوض کوثر. پس نیکو اندیشه کنید چگونه با ایشان خواهید بود.

یعنی اگر

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۹۹

تَمَسَّكَ کنید بدیشان هرگز گمراه نشوید، و اگر بگذارید ایشان را بی راه و هلاک گردید. و این حدیث دلیل است که ایشان چون با قرآن جمع باشند ایمان ایشان در حالت نزع زائل نشود [انتهی].

و در کمال ظهور است که هر گاه جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بعد وفات خود جماعتی را گذاشته باشد که بنصّ آن جناب اقتراان ایشان با کتاب الله منصوص بود، و بدین وجه ایمان ایشان در هر حال مصون و محفوظ بوده باشد و هیچوقت حتّی در حال نزاع زائل نشود، چگونه اُمت را جائز خواهد که ایشان را در باب امامت و خلافت قبول نکنند، و دیگران را که هرگز این شرف جمیل را دارا نیستند و و ایمان ایشان فی وقت من الاوقات هم بمعرض ثبوت نرسیده بلکه شواهد کفر و نفاق ایشان مرّه بعد مرّه و کرّه غبّ کرّه منجلی گردیده امام و پیشوای خود سازند! هذا ما لا يجوزُه ذو عقل و دین، و إن ارتكبه شرذمة من المعاندين الزّادین.

وجه ۲۶- دلالت اعلیت اهل بیت از تعبیر ثقلین و دلالت اعلیت بر افضلیت و استلزام افضلیت مر خلافت را و نقل کلمات سنیان

وجه بیست و ششم آنکه: درین حدیث شریف جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از کتاب و اهل بیت علیهم السلام بثقلین تعبیر فرموده، و این تعبیر بلاغت تخمیر دلیل اعلیّت حضرات اهل بیت علیهم السلام است و اعلیّت دلیل افضلیّت و مستلزم خلافت می باشد، کما مرّ غیر مرّة لا سیما فی مجلّد حدیث مدینه العلم.

اما اینکه تعبیر بثقلین دلیل اعلیّت حضرات اهل بیت علیهم السلام است، پس بحمد الله تعالی از افادات خود علمای اهل سنت واضح و آشکار می شود.

نور الدین علی بن عبد الله السیّهمودی به ذکر حدیث ثقلین در تنبیه اول گفته: [قلت: و الحاصل أنّه لما كان كلّ من القرآن العظيم و العترة الطاهرة معدنا للعلوم الدنیة و الاسرار و الحكم النفیسة الشرعیة و كنوز دقائقها و استخراج حقائقها أطلق صلی الله علیه و سلم علیهما الثقلین، و یرشد لذلك حتّٰی فی بعض الطّرق السّالفة علی الاقتداء و التّمسّك و التّعلّم من اهل بیته، و قوله فی حدیث أحمد الآتی: الحمد لله الذی جعل الحکمة فینا اهل البيت، و لما سیأتی أيضا فی الذّکر الخامس فی بیان معنی كونهم امانا للأئمّة].

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۰۰

ازین عبارت ظاهر است که چون هر واحد از قرآن و عترت طاهره علیهم السلام معدن علوم لدنیة و اسرار و حکم نفیسه شرعیة و خزانه های دقائق و محلّ استخراج حقائق آن علوم و اسرار و حکم بودند، لهذا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برین دو چیز إطلاق ثقلین نمود، و در کمال ظهور است که هر گاه حضرات اهل بیت علیهم السلام مثل قرآن معدن علوم لدنیة و اسرار و حکم نفیسه شرعیة باشند و خزانه های دقائق و محلّ استخراج حقائق آن علوم و اسرار و حکم باشند لابد است که از غیر خود أعلم و اکمل بوده باشند: و هذا هو المطلوب.

و ابن حجر مکی نیز در بیان وجه تسمیه کتاب و عترت بثقلین، مسلک و طریق سمهودی پیموده عبارتی که قریب بعبارت اوست نسج نموده، چنانچه در «صواعق» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [سمی رسول الله صلی الله علیه و سلم القرآن و عترته، و هی بالمشأة الفوقیة الاهل و النسل و الرّهط الادنون، ثقلین، لأنّ الثقل کلّ نفیس خطیر مصون، و هذان كذلك، إذ کلّ منهما معدن للعلوم الدنیة و الاسرار و الحكم العلیة و الاحکام الشرعیة، و لذا حتّٰی صلی الله علیه و سلم علی الاقتداء و التّمسّك بهم و التّعلّم منهم، و قال: الحمد لله الذی جعل فینا الحکمة اهل البيت.

و قيل: سمّیا ثقلین لثقل وجوب رعاية حقوقهما].

و مولوی ولی الله بن حبیب الله لکهنوی نیز درین باب اقتفای اثر ابن حجر نموده بتغییر یسیر این معنی را بزبان فارسی ذکر فرموده، چنانچه در «مرآة المؤمنین» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و شاید که وجه تسمیه کتاب الله و عترت طاهره رسول الله صلی الله علیه و سلم بالثقلین از آنکه ثقل بفتح ثاء مثلثة در لغت شیء نفیس و مطهر و محفوظ را می گویند، و بلا شبهه هر دو مصون و مطهر و محفوظ و نفیس اند، زیرا که معدن علوم دینی و مخزن اسرار حکمیة و عملیة و شرعیة هستند، و همین موجب حتّٰی رسول خدا صلی الله علیه و سلم مردمان را باقتدا و تمسّك و تعلّم ازیشانست.

قال رسول الله صلی الله علیه و سلم، الحمد لله الذی جعل فینا الحکمة اهل البيت و بعض (بعضی. ظ) گفته اند که نامیده اند اهل بیت و کتاب الله بثقلین برای ثقل

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۰۱

رعايت حقوق ایشان .

وجه بیست و هفتم آنکه: تعبیر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از کتاب خدا و اهل بیت خود سلام الله علیهم بثقلین بوجه دیگر هم دلالت بر اعلّیّت این حضرات دارد. بیانش اینکه: علمای اعلام سنیّه در بیان وجوه تسمیه کتاب و عترت بثقلین این هم افاده کرده اند که: کتاب و عترت سبب صلاح و آبادی دین می باشد، و پر ظاهر است که نفوس قدسیّه که مثل قرآن مبین سبب آبادی دین باشند بلا شبهه و ارباب اعلم خلق الله اجمعین خواهند بود، و لا اقلّ رجحان ایشان در علم بر زمره اصحاب محلّ خفا و احتجاب نخواهد بود، و فی هذا قمع لرأس المعاند الجحود.

حالا شواهد این مطلب که اهل بیت طاهرین سلام الله علیهم اجمعین مثل قرآن مبین سبب صلاح و آبادی دین می باشند باید شنید. جار الله زمخشری در کتاب «فائق» گفته:

[النّبی صلی الله علیه و آله و سلم: خلفت فیکم الثّقلین کتاب الله و عترتی.

الثقل: المتاع المحمول علی الدّائیّه، و إنّما قیل للجنّ و الانس الثّقلان، لأنّهما قطان الارض، فکأنّهما ثقلایها و قد شبه بهما الکتاب و العتره فی أنّ الدین یتصلّح بهما و یعمر کما عمرت الدّنیاء بالثقلین و شرف الدین حسن بن محمد الطّیّبی در «کاشف- شرح مشکاة» گفته: [قوله:

الثقلین، الثقل المتاع المحمول علی الدّائیّه، و إنّما قیل للانس و الجنّ الثّقلان، لأنّهما قطان الارض، فکأنّهما ثقلایها و قد شبه بهما الکتاب و العتره لأنّ الدّین یتصلّح بهما و یعمر کما عمرت الدّنیاء بالثقلین .

و ملا- علی قاری در «شرح شفای قاضی عیاض» گفته: [و سمّی بالثقلین إمّا لثقلهما علی نفوس کارهیهما أو لکثره حقوقهما فهما شاقّان، أو لعظم قدرهما، أو لشده الاخذ بهما، أو لثقلهما فی المیزان من قبل ما أمر به فیهما، أو لأنّ عماره الدّین بهما کما عمرت الدّنیاء بالانس و الجنّ المسمّیین بالثقلین فی قوله تعالی: سنفرغ لکم ایّها الثّقلان .

و نیز ملا علی قاری در «مرقاة- شرح مشکاة» گفته: [قال صاحب «الفائق»

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۰۲

الثقل المتاع المجمعول (المحمول. ظ) علی الدّائیّه، و إنّما قیل للجنّ و الانس الثّقلان لأنّهما ثقال (قطان. ظ) الارض فکأنّهما ثقلایها، و قد شبه بهما الکتاب و العتره فی أنّ الدّین یتصلّح بهما و یعمر کما عمرت الدّنیاء بالثقلین .

و شیخ عبد الحق دهلوی در «لمعات- شرح مشکاة» گفته: [و یقال للجنّ و الانس الثّقلان لأنّهما یسکنان الارض و تعمر بهما فکأنّهما ثقلایها، و بهذا الاعتبار أيضا سمیا (سمی. ظ) الکتاب و العتره ثقلین لأنه یتصلّح بهما الدّین و یعمر کما عمرت الدّنیاء بالثقلین .

و شهاب الدین احمد بن محمد بن عمر الخفاجی در «نسیم الریاض- شرح شفای قاضی عیاض» گفته: [و الثقلین تشبیه ثقل، و هو ما یثقل من الثقل ضدّ الخفّّه، و هما الانس و الجنّ، فسمّاهما ثقلین تعظیما لشأنهما، و إن عماره الدّین بهما کما تعمر الدّنیاء بالانس و الجنّ .

وجه ۲۸- دلالت قرین قرآن بودن اهل بیت بر اعلّیّت آن حضرات

وجه بیست و هشتم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف اهل بیت علیهم السلام را قرین قرآن مجید قرار داده، و این معنی عند الامعان دلیل اعلّیّت این حضرات است، زیرا که قرآن مجید و فرقان حمید معدن علوم ربّانیّه و مجمع معارف صمدانیّه است، پس قرین قرآن از اُمّت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم احدی نمی تواند شد إلّا کسی که اعلم خلق بآن بوده باشد، زیرا که با وجود اعلم، غیر اعلم را قرین قرآن و نمودن ظلم صریح و حیف فضیح است، و تنزیه و تبریه ساحت علیای نبوی از آن واجب و لازم. و هر گاه اعلّیّت اهل بیت علیهم السلام باین تقریر متین و تحریر رصین ظاهر و مستبین گردید، و اینهم مرّه بعد مرّه بدلائل کتاب و سنّت واضح شده که اعلّیّت مستلزم خلافت است و با وجود اعلم غیر اعلم

خليفة نمی تواند شد، دیگر کیست که در دلالت حدیث ثقلین بر امامت و خلافت اهل بیت علیهم السّلام کلامی آغاز نهد، و در چنین حقّ واضح و صدق لائح، لم و لا نسلم را بر زبان آورده داد مکابره فضحیه بدهد؟!

وجه ۲۹- محکوم فرمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله امت را بگرفتن علم از اهل بیت و استلزام آن مر اعلیّت حضرات را و نقل کلمات عامه

وجه بیست و نهم آنکه: درین حدیث شریف جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۰۳

أَمّت خود را محکوم نموده به اینکه أخذ علم از اهل بیت علیهم السّلام نمایند، و پر ظاهر است که این معنی مستلزم اعلیّت این حضرات می باشد، زیرا که اگر معاذ الله در أصحاب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم کسی می بود که أعلم از حضرات اهل بیت بوده باشد می بایست که همان کس در این حدیث مأخذ علم قرار داده شود، چه ارجاع مردم بسوی غیر أعلم با وصف أعلم ترجیح مرجوح و ظلم مقبوح و اغراء بالجهل و خسف على الدّل می باشد که احدی از ارباب عقول و أحلام ارتکاب آن نمی تواند کرد، چه جای حضرت خیر الانام علیه و آله أفضل الصّیْلوه السّلام. و چون اعلیّت حضرات اهل بیت علیهم السّلام از این مقام بر أصحاب افهام ظاهر و آشکار گردید، در خلافت و امامت این حضرات ربیبی نماند، و ذلك لأنّ الاعلم أحقّ بالخلافه و الامامه و لا تعد و عنه إلى غيره الرّیاسة و الرّعامه.

و هر چند دلالت این حدیث شریف بر أخذ علم و تعلّم از اهل بیت علیهم السّلام اوضح و أصرح از آنست که محتاج باستشهاد بوده باشد، لیکن بنا بر إفحام خصام شطری از کلمات علمای اعلام سنیّه متعلّق بآن باید شنید.

علامه تفتازانی در «شرح مقاصد» گفته: [فان قيل: قال الله تعالى: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا .

قال النّبي صلی الله علیه و سلّم: انّی ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلّوا، کتاب الله تعالی و عترتی اهل بیته. و قال علیه الصّیْلوه و السّلام: انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله فی الهدی و النور، فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به و اهل بیته، اذکرکم الله فی اهل بیته، اذکرکم الله فی اهل بیته، اذکرکم الله فی اهل بیته.

و مثل هذا يشعر بفضلهم على العالم و غيره. قلنا: لا تصافهم بالعلم و التقوى مع شرف النّسب. ألا ترى أنّه علیه الصّلوّه و السّلام قرنهم بکتاب الله تعالی فی کون التمسک بهما منقذا عن الضّلاله، و لا معنى للتمسک بالکتاب إلّا الاخذ بما فيه من العلم و الهدایه، فکذا فی العتره و لهذا

قال النّبي صلی الله علیه و سلّم: من أبطأ به عمله لم يسرع به نسبه .

و علامه محمد معین بن محمّد امین سندی در «دراسات اللّیب» در بیان حدیث

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۰۴

ثقلین گفته: [فظاهر الحثّ بالتمسک بهم التمسک بأخذ الاحکام الالهیّه منهم دلیله قرانهم فی ذلك بکتاب الله و الاخبار بترتب عدم الضّلال علیه كما بالتمسک بالکتاب .

و احمد بن عبد القادر العجلی در «ذخیره المآل» گفته: [و محضّل

حدیث الشّقیئنه: و انّی تارک فیکم،

الحثّ على التعلّق بجلهم و حبّهم و علمهم و الاخذ بهدی علمائهم و محاسن أخلاقهم و شیمهم. فمن أخذ بذلك نجا من ظلمات المخالفه و أدّى شكر النّعمه و من تخلف عنهم غرق فی بحار الکفر و تیار الطّغیان فاستوجب النّیران، فقد ورد أنّ بغضهم یوجب دخول النّار و کلّ عمل بدون ولائهم غیر مقبول و کلّ مسلم عن حبّهم مسئول، و اذاهم على کاهل الصّبر محمول .

و نیز در «ذخیره المال» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و محصّیله ما تقدّم فی محصّل حدیث السیفینہ من الحثّ علی إعظامهم و التعلّق بحبلهم و حبّهم و علمهم و الاخذ بهدی علمائهم و محاسن أخلاقهم شکرا لنعمة مشرفهم صلوات الله علیه و علیهم . و نیز در «ذخیره المال» گفته:

تعلّموا منهم و قدّموهم تجاوزوا عنهم و عظموهم
 أمّا التعلّم منهم فقد صحّ أنّهم معادن الحكمة، و صحّ فی حدیث الثقلین: فلا تقدّموهما فتهلكوا و لا تعلّموهما فإنّهما أعلم منکم .
 و عبارات سمهودی و ابن حجر مکی و ولیّ الله لکهنوی که عنقریب در وجه بیست و ششم گذشته نیز مصرّح است به اینکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم در حدیث ثقلین مردم را حثّ و ترغیب فرموده بر اقتدا و تمسّک و تعلّم از اهل بیت علیهم السّلام، فراجعها إن شئت.

وجه ۳۰- دلالت حدیث ثقلین بر اینکه علم بنی صلی الله علیه و آله بطور میراث بجناب امیر رسید، و دلالت آن بر اعلیّت آن حضرت و نقل کلام فرقانی

وجه سی ام آنکه: این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه علم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم بطور میراث بجناب امیر المؤمنین علیه السّلام رسیده بود، و این معنی نیز دلیل صریح اعلیّت آن جناب می باشد، و الأعلیّة تستلزم الامامه و الخلافة، کما لا یخفی علی أصحاب السّلامه من الآفة.

اما اینکه این حدیث شریف دلیل رسیدن علم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم بسوی

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۰۵

جناب امیر المؤمنین علیه السّلام می باشد بنهج میراث، پس بحمد الله از افاده اکامل ارباب عرفان و اکابر أصحاب ذوق و وجدان سیّئه واضح و عیانست.

سعید الدین محمد بن أحمد فرقانی در «شرح فارسی قصیده تائیه فارضیه» بشرح شعر:

و أوضح بالتأویل ما کان مشکلا علیّ بعلم ناله بالوصیّه

علی ما نقل عنه گفته: [پیدا و روشن کرد علی بتأویل آنچه مشکل بود، و پوشیده بود از معنی و مراد قرآن و حدیث بر غیر او از صحابه خصوصا عمر، چنانچه در آن معرض گفته است: لولا علیّ لهلك عمر. با آنکه بیان تفسیر این مشکلات را متعرّض گشته بود بعلمی که بوی میراث رسیده بود از مصطفی (ص) بوصیتی که از جهت وی فرموده بود:

إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیّتی، أذکرکم الله فی اهل بیّتی،

سه بار. و باز فرموده:

أنت منّی بمنزله هارون من موسی غیر أنّه لا نبی بعدی.

و بآنچه گفت:

أنا مدینه العلم و علیّ بابها]

انتهی.

وجه ۳۱- تصریح نبی صلی الله علیه و آله بأعلیّت در جمله «و انهما لن یفترقا...» و نقل کلام عجلی

وجه سی و یکم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف اعلیٰ اهل بیت علیهم السّلام را بصراحت تمام واضح فرموده چنانچه ارشاد نموده:

و إنّهما لن یتفرّقا حتّٰی یردا علیّ الحوض سألت ربّی ذلک لهما، فلا تقدّموهما فتهلکوا و لا تقصروا عنهما فتهلکوا و لا تعلّموهم فانّهم أعلم منکم.

و این ألفاظ مبارکه را در ضمن حدیث ثقلین، بسیاری از علمای اعلام اهل سنت روایت کرده‌اند، کما ستدری عن قریب.

و علامه عجمی در «ذخیره المآل» کما سمعت آنفا معترف شده بصحّت قول آن جناب در حدیث ثقلین:

فلا تقدّموهما فتهلکوا و لا تعلّموهم فانّهم أعلم منکم

، و پر ظاهر است که اعلیٰ اهل بیت علیهم السّلام دلیل واضح و برهان لائح خلافت این نفوس قدسیه می‌باشد، پس ابای شاه صاحب از دلالت این حدیث شریف بر مقصود اهل حقّ جحد صریح و انکار فصیحست که هرگز عاقلی بر آن اقدام نمی‌نماید و أصلا کاری نمی‌گشاید!]

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۱۰۶

وجه ۳۲ - اثبات اعلیٰ حضرات بجملة «فلا تسبقوا أهلیتی ...»

وجه سی و دوم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف اعلیٰ اهل بیت علیهم السّلام باین ألفاظ بلیغه هم ثابت نموده:

«فلا تسبقوا أهل بیتی فتفرّقوا و لا تخلّفوا عنهم فتضلّوا و لا تعلّموهم فهم أعلم، و إنّهم لن یخرجوكم من باب هدی و لن یدخلوكم فی باب ضلاله، أحلم النّاس کبارا و أعلمهم صغارا».

و این ارشاد باسداد آن حضرت را أبو نعیم اصفهانی در کتاب «منقبه المطهرین» روایت نموده، چنانچه عنقریب بحمد الله تعالی در وجه بیست دوّم دانستی، و پر ظاهر است که هر گاه جناب سرور کائنات علیه و آله افضل الصّیّلات باین تصریح صریح و توضیح نصیح اعلیٰ اهل بیت خود را در این حدیث ثابت و مبرهن فرموده باشد، باز چگونه کسی از عقلای متدینین اقدام خواهد کرد که دلالت این حدیث شریف را بر مطلوب اهل حقّ منع نماید؟! چه اعلیٰ اهل بیت اطیاب علیهم سلام الملك الوهاب بلا شبهه و ارتیاب و بلا-خفاء و احتجاب مستلزم امامت و خلافت این هادیان راه صواب است کما ظهر فی مجلّد حدیث مدینه العلم بنصّ الکتاب، و أفصح به الرّسول المستطاب فی هذا الباب، علیه و آله سلام الله ما همر سحاب.

وجه ۳۳ - دلالت عبارت «فعلّموا منهم ..» بر اعلیٰ ایشان و نقل عبارات قندوزی

وجه سی و سوم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم اعلیٰ اهل بیت علیهم السّلام را در این حدیث باین ألفاظ هم ارشاد فرموده:

فعلّموا منهم و لا تعلّموهم فانّهم أعلم منکم.

چنانچه شیخ سلیمان بلخی در «ینایع المودّه» گفته: [

و فی «المناقب» عن أحمد بن عبد الله بن سلام عن حذیفه بن الیمان رضی الله عنه. قال: صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و سلم الظّهر، ثمّ أقبل بوجهه الکریم إلینا فقال: معاشر أصحابی! أوصیکم بتقوی الله و العمل بطاعته، و إنّی أدعی فأجیب، و إنّی تارک فیکم الثّقلین کتاب الله و عترتی أهل بیتی، إنّ تمسّیکتم بهما لن تضلّوا و إنّهما لن یفرّقا حتّٰی یردا علیّ الحوض، فتعلّموا منهم و لا

تَعْلَمُوهُمْ فَانَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ .

و نیز سلیمان بلخی در «ینایع المودّة» این الفاظ جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را در حدیث ثقلین بروایت جناب امام حسن علیه السّلام هم آورده، چنانچه در ما بعد إنشاء الله می بینی. و در کمال ظهور است که اعلیّت اهل بیت علیهم السّلام مستلزم خلافت و

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۰۷

امامت این حضرات می باشد، زیرا که نصوص آیات قرآن مجید و نصوص احادیث رسول ربّ مجید صلوات علیه و آله ما سجع الحمام بالتغريد، دلالت واضحی دارد بر آنکه متأهل خلافت و امامت همانست که اعلّم اُمت بوده باشد و تأمیر عالم بر اعلّم نهایت قبیح و شنیع است، چه جای آنکه جاهل اُجهل بر عالم اعلّم تأمر و ترانس نماید، و باین سبقت و تقدّم در ضلال و تهجّم خود بیفزاید!

وجه ۳۴- تنصیب نبی صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین بر اعلیّت حضرات اُهلّیّت و اعتراف اهل سنت بر نیمعنی

وجه سی و چهارم آنکه: تنصیب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث شریف بر اعلیّت اهل بیت علیهم السّلام، و دلالت این حدیث شریف بر اعلیّت این حضرات بحدی واضح و لائح است که اکابر علمای سنّیه لب اعتراف بآن گشاده، داد انصاف و ترک اعتساف داده اند، و بحمد الله بعد سماع کلمات ایشان اُحدی از عقلا در دلالت این حدیث شریف بر امامت و خلافت اهل بیت علیهم السّلام اصلاً ریبی نمی دارد، و بسبب ظهور استلزام اعلیّت، امامت و خلافت را هرگز رو بسوی جحود و انکار نمی آرد.

نور الدین سمهودی در «جواهر العقدین» بعد ذکر طرق حدیث ثقلین در عداد تنبیّهات متعلّقه باین حدیث شریف گفته: [ثانیها: الَّذِینَ وَقَعَ الْحَثُّ عَلَى التَّمَسُّكِ بِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ النَّبَوِيِّ وَالْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ هُمُ الْعُلَمَاءُ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِذْ لَا يَحِثُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى التَّمَسُّكِ بِهِمْ، وَ هُمُ الَّذِينَ لَا يَقَعُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْكِتَابِ افْتِرَاقٌ حَتَّى يَرْدَا الْحَوْضَ، وَ لِهَذَا قَالَ: لَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا. وَ قَالَ فِي الطَّرِيقِ الْآخِرَةِ فِي عِتْرَتِي (عترته. ظ):

لَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.

وَ اخْتَصَّوْا بِمَزِيدِ الْحَثِّ عَنْ غَيْرِهِمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ لِمَا تَضَمَّنَتْهُ الْاِحَادِيثُ الْمَتَقَدِّمَةُ وَ

لِحَدِيثِ أَحْمَد: ذَكَرَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَضَاءُ قَضَى بِهِ عَلَيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَأَعْجَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِيْنَا الْحِكْمَةَ أَهْلَ الْبَيْتِ .

وَ ابْنُ حَجَرٍ مَكِّيٌّ فِي «صَوَاقِقِ مُحَرِّقِهِ» بَعْدَ ذِكْرِ حَدِيثِ ثَقَلَيْنِ كَقَوْلِهِ: [ثُمَّ الَّذِينَ وَقَعَ الْحَثُّ عَلَيْهِمْ مِنْهُمْ إِنَّمَا هُمُ الْعَارِفُونَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ، إِذْ هُمُ الَّذِينَ لَا يَفَارِقُونَ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۰۸

الْكِتَابَ إِلَى الْحَوْضِ، وَ يُؤَيِّدُهُ الْخَبَرُ السَّابِقُ:

وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَانَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ. وَ تَمَيَّزُوا بِذَلِكَ عَنْ بَقِيَّةِ الْعُلَمَاءِ لِأَنَّ اللَّهَ أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، وَ شَرَّفَهُمْ بِالْكَرَامَاتِ الْبَاهِرَةِ وَ الْمَزَايَا الْمَتَكَاثِرَةَ،

وَ قَدْ مَرَّ بَعْضُهَا وَ سَيَأْتِي الْخَبَرُ الَّذِي فِي قَرِيش:

وَ تَعْلَمُوا مِنْهُمْ فَانَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.

فاذا ثبت هذا العموم قریش فأهل البيت أولى منهم بذلك لأنهم امتازوا عنهم بخصوصيات لا يشاركهم فيها بقيّة قریش .

و جهرمی در «براهین قاطعه» گفته: [باز بدانکه کسانی که ترغیب باقتدا و تمسک بایشان واقع شده از اهل بیت نیستند مگر آنها که عالم و عارف اند بکتاب الله و سنت پیغمبر صلوات الله علیه، و همین جماعت مخصوصه اند که تا وقت ورود بر حوض از کتاب الله مفارقت نمی کنند، و حدیث سابق که فرمود:

لا تعلّموهم فإنهم أعلم منكم،

مؤید این قول است، و باین صفت از بقیه علما ممتازاند زیرا که خدای تبارک و تعالی رجس و گناه از ایشان برداشته است و پاکیزه ساخته است ایشان را و تشریف داده است بکرامات باهره و مزایای متکاثره، چنانچه بعضی از آنها مذکور شد، و بعد ازین حدیثی در شأن قریش خواهد آمد که پیغمبر صلوات الله علیه فرمود:

تعلّموا منهم فإنهم أعلم منكم

: از قریش علم فرا گیرید که ایشان أعلم اند از شما، و هر گاه که این عموم أعلمیت از برای قریش ثابت شد، پس اهل بیت نبوت بثبوت أعلمیت أولى و أنسب اند از قریش، زیرا که اهل بیت بخصوصیات کثیره ممتازاند از بقیه قریش که هیچکدام از ایشان در آن با اهل بیت شریک نیستند].

و ملا علی قاری در «مرقاة- شرح مشکاة» بعد نقل کلام طیبی در معنی حدیث ثقلین گفته: [و أقول: الأظهر هو أن أهل البيت غالباً يكونون أعرف بصاحب البيت و أحواله، فالمراد بهم أهل العلم منهم المطلعون على سيرته الواقفون على طريقته العارفون بحكمه و حكمته، و بهذا يصلح أن يكونوا مقابلاً لكتاب الله سبحانه، كما قال: وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابُ وَ الْحِكْمَةُ*

. و يؤيده ما

أخرجه أحمد في «المناقب» عن حميد بن عبد الله بن زيد أن النبي صلى الله عليه و سلم ذكر عنده قضاء قضى به عليّ ابن أبي طالب فأعجبه و قال: الحمد لله الذي جعل فينا الحكمة أهل البيت.

و أخرج

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۰۹

ابن أبي الدنيا في «كتاب اليقين» عن محمد بن مسعر اليربوعي، قال: قال عليّ للحسن: كم بين الايمان و اليقين؟ قال: أربع أصابع قال: بين. قال: اليقين ما رآته عينيك، و الايمان ما سمعته أذنك و صدقت به. قال: أشهد أنك ممن أنت منه، ذرية بعضها من بعض.

و فارق الزهريّ (و قارف الزهري ذنباً. ظ) فهم على وجهه. فقال زين العابدين:

قنوطك من رحمه الله التي وسعت كل شيء أعظم عليك من ذنبك! فقال الزهري: الله أعلم حيث يجعل رسالته، فرجع إلى أهله و ماله .

و عبارت مولوی ولی الله لکهنوی و عبارت علامه عجمی که در وجه بیست و چهارم گذشته، و همچنین عبارت علامه عجمی که در وجه بیست و نهم مرقوم شده نیز مظهر دلالت حدیث ثقلین بر أعلمیت اهل بیت علیهم السلام می باشد، فلا تغفل

وجه ۳۵- دلالت حدیث بر افضلیت ایشان از کلمات بزرگان سیان و دلالت افضلیت بر امامت

وجه سی و پنجم آنکه: این حدیث شریف بلا شبهه دلیل افضلیت حضرات اهل بیت علیهم السلام از غیر ایشان می باشد. و افضلیت، کما سمعت غیر مرّة دلیل امامت است لقبیح إمامة المفضول عند وجود الفاضل، و فی ذلك رغم أنف المجادل المناضل.

اما دلالت این حدیث شریف بر افضلیت اهل بیت علیهم السلام، پس بر هیچ عاقل مخفی نیست. زیرا که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث شریف اهل بیت خود را بقرآن مجید و فرقان حمید که أفضل کتب منزله می باشد، و فضائلش لا

تعدّ و لا تحصی هست مقرون و منضمّ فرموده، و مجرّد این معنی کاشف از افضلیّت این حضرات بر تمامی خلائی می گردد. زیرا که اگر از خلق خدا کسی دیگر این منزلت را دارا می بود که مقارن قرآن مجید شود البتّه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم که افضل معصومین و اعدل خلق الله اجمعین است همان کس را قرین قرآن قرار می داد، و هرگز روا نمی داشت که اهل بیت خود را سلام الله علیهم با وجود آن کس مقرون بقرآن گردانند.

و هر گاه که این معنی، علی خلاف مزعوم المعاندین، صورت نگرفت بر هر ذی عینین کالصبح لدی الاسفار، واضح و آشکار گردید که حضرات اهل بیت علیهم السلام افضل خلق الله می باشند، و آنانکه در این حق صریح و صدق نصیح کلامی دارند گونه دین و

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۱۰

ایمان بناخن کفر و الحاد می خراشند!

و بحمد الله تعالی دلالت مقارنت حضرات اهل بیت علیهم السلام با قرآن مجید بر کمال فضل و جلالت و شرف و نبالت این حضرات از افادات علمای اعلام و محققین فخام سنیّه نیز ظاهر و باهر است.

علامه تفتازانی در «مقاصد» که متن «شرح مقاصد» است گفته: [و فضل العتره الطاهره بكونهم اعلام الهدایه و اشیاع الرساله علی ما یشير إلیه ضمّمهم إلی کتاب الله فی إنقاذ المتمسک بهما عن الضلاله].

و ملک العلماء شهاب الدّین بن شمس الدّین دولت آبادی در «هدایه السّعداء» در شرح حدیث ثقلین گفته:

[قوله: فیکم الثقلین،

و قوله: إن تمسکتم بهما

، و

قوله: لن یتفرّقا حتّی یردا

، و

قوله: کیف تخلفونی فیهما

، در جمیع ضمائری مذکوره قرآن و فرزندان را رسول جمع کرد تا اشارت باشد که تعظیم مجموع، یعنی قرآن و فرزندان برابر است، و هیچ کسی از گویندگان، نؤمن ببعض و نکفر ببعض نباشد.

اگر از یکی منکر شوی و بر یکی ایمان آری ایمان نباشد، و اگر هر دو بمرتبه تعظیم برابر نبودندی جمع ضمیر جائز نشدی. بشس الخطیب أنت. قاله لمن قال فی الخطبه: من أطاع الله و رسوله فقد رشد و من یعصهما فقد غوی.

قوله: کتاب الله و عترتی

ذکر بالعطف. قال الشیخ الامام عبد القاهر الجرجانی: العطف هو الجمع بین الشّیئین فی العطف (الحکم. ظ) و الاصل فیہ الواو و هو لمطلق الجمع عندنا، أي الجمع بین - المعطوف و العطف فی الحکم الّذی هو الاثبات أو النّفی، و علیه عامه اهل اللّغه و أئمه الفتوی .

انتهی ما أردنا نقله من کلام الدّولتآبادی، و فیہ کمال الرّغم لآناف الأعدای! و از عجائب آیات ظهور امر حق این ست که ملک العلماء دولت آبادی در «هدایه السّیّعداء» حدیثی از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم نقل کرده که در آن حدیث، خود آن جناب مذکور بودن اهل بیت علیهم السلام را با قرآن یکجا در حدیث ثقلین ذکر فرموده و آن را در مقام اثبات کمال شرف این حضرات بمنزله دلیل وانموده چنانچه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۱۱

در «هدایه السّیّعداء» کما سمعت سابقا گفته: [در «جامع نصرت» می گوید: چون مصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم از مکه در حجّه

الوداع بمدينه در آمد، فاطمه را در کنار گرفت و گفت: فرزندم! أجل من بقریب رسیده. فاطمه بیهوش گشت، بعد ساعتی بیهوش باز آمد و گفت: ای بابای مهربان من! نیکو می‌دانی که دختری مادر شکسته دل باشد تو از مادر مشفق تر بوده و فرزندان مرا از تو بهتر کسی مشفق و مهربان نبوده، حال من و حال فرزندان من چه باشد؟ گفت: ای فاطمه! در حق فرزندان که إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ،

و إني سألکم غذا

در شأنشان باشد، و محبوب و محفوظ و عزیز و نفیس باشند بنص

إني تارك فيکم الثقلين،

و با قرآن یکجا مذکور،

و لن يتفرقا حتى يردا على الحوض

در حقشان وارد است: مادر این چنین فرزندان غم فرزند چرا خورد؟[الخ.

و سید محمد بخاری در «تذکره الابرار» در خطبه مقاله اولی گفته: [الحمد لله الذي شرف السادات بخطاب: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

. و أنزل في حقهم لتعظيم قدرهم، لا أسئلكم عليه أجرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

. و الصلوة و السلام على النبي الامي الذي ذكر أولاده لعلوهم في الشأن مساويا بالقرآن، حيث

قال إني تارك فيکم الثقلين كتاب الله و عترتي، فان تمسکتکم بهما لن تضلوا بعدی

الخ.

وجه ۳۶- دلالت لفظ ثقلين بر عظمت قدر قرآن و عترت و برابر بودن عظمت آندو و دلالت افضلیت بر امامت و نقل عبارات جمعی کثیر از اکابر اهل سنت در معنای ثقل و ثقلین

وجه سی و ششم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث شریف کتاب خدا و اهل بیت علیهم السلام را معبر بثقلین فرموده، و مجرد این تعبیر رزین و تنویه مبین دلیل کمال عظمت قدر و علو امر و کبر شأن و سمو مکان قرآن مجید و حضرات اهل بیت علیهم السلام می‌باشد، و افضلیت این حضرات را مثل افضلیت قرآن بنهایت انجلا و سفور می‌رساند، و افضلیت این حضرات دلیل امامت ایشان است بلا شبهه و ارتیاب، و الله العاصم عن التبار و التباب. و چون علمای کبار و عظمای احبار اهل سنت در بیان معنی ثقلین افاده این مطلب شریف عبارات عدیده و کلمات سدید فرموده‌اند، مناسب آنست که شطری از آن در اینجا مذکور گردد.

پس باید دانست که علامه فقیه ابو منصور محمد بن أحمد الازهری اللغوی

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۱۲

در «تهذیب اللغه» علی ما نقل عنه، در بیان معانی حدیث ثقلین گفته: [قال [۱] و أصل الثقل أن العرب تقول لكل شيء نفيس خطير مصون: ثقل. فسماهما ثقلين إعظاما لقدركهما و تفخيما لشأنهما، و أصله في بيض النعام المصون. و قال ثعلبة بن صعيّر المازنی يذكر الظليم و النعامة:

فتذکرا ثقلا رثیدا بعد ما ألفت ذكاء يمينها في کافر

و يقال للسيد العزيز: ثقل، من هذا. و سمي الله تعالى الجن و الانس الثقلين. سميا ثقلين لتفضيل الله تعالى إياهما على سائر الحيوان المخلوق في الارض بالتميز و العقل الذي خصا به .

و أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبی در کتاب «الکشف و البیان» بتفسیر آیه سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّهَ الثَّقَلَانِ گفته: [و قال بعض أهل المعاني: كل شيء له قدر و وزن ينافس فيه فهو: ثقل، و منه قيل لبيض النعامة: ثقل، لأن واجده و صائده يفرح إذا ظفر به، قال الشاعر:

فتذكرا ثقلا رثيدا بعد ما ألفت ذكاء يمينها في كافر و قال النبي صَلَّى الله عليه و سلم: أتى تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتي. فجعلهما ثقلين إعظاما لقدرهما].

و ابو محمد حسين بن مسعود الفراء البغوی در «معالم التنزيل» در تفسیر آیه سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّهَ الثَّقَلَانِ ، گفته: [و قال أهل المعاني: كل شيء له قدر و وزن ينافس فيه فهو ثقل.

قال النبي صَلَّى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتي. فجعلهما ثقلين إعظاما لقدرهما]. و مجد الدين ابن الاثير الجزرى در «نهاية اللغه» در لغت ثقل گفته: [و يقال لكل خطير نفيس: ثقل. فسمّا هما ثقلين إعظاما لقدرهما و تفخيما لشأنهما].

و نیز ابن الاثير در «جامع الأصول» در شرح غريب فضل أهل البيت گفته:

[قيل العرب تقول لكل خطير نفيس: ثقل. فجعلهما ثقلين إعظاما لقدرهما و تفخيما لشأنهما].

و سبط ابن الجوزى در «تذكرة خواص الأئمة»، بعد ذكر بعض طرق [۱] يعنى ثعلب (۱۲)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۱۳

حديث ثقلين گفته: [و الثقلان: الخطيران العظيمان .

و محمد بن يوسف الكنجدی در «كفاية الطالب» بعد ذكر حديثی كه در آن ذكر ثقلين وارد است گفته: [و أمّا الثقلان فأحدهما كتاب الله عزّ و جلّ، و الآخر عتره النَّبِيِّ و أهل بيتي عليهم السّلام، و هما أجلّ الوسائل و أكرم الشفعاء عند الله عزّ و جلّ .

و محیی الدین یحیی بن شرف النووی در «منهاج- شرح صحيح مسلم» در شرح حديث ثقلين گفته:]

قوله صَلَّى الله عليه و سلم: و أنا تارك فيكم الثقلين (ثقلين. ظ)

فذكر كتاب الله و أهل بيته. قال العلماء: سمّا ثقلين لعظمها و كبير (كبر. ظ) شأنهما.

و قيل: لثقل العمل بهما].

و محمد بن مكرم الأنصارى در «لسان العرب» در لغت ثقل نقلا عن «التهذيب» للازهرى گفته: [قال [۱]: و أصل الثقل أن العرب

تقول لكل شيء نفيس خطير مصون: ثقل، فسمّاها ثقلين إعظاما لقدرهما و تفخيما لشأنهما، و أصله في بيض النعام المصون. و قال

ثعلبة بن صعير المازنى يذكر الظليم و النعامة:

فتذكرا ثقلا رثيدا بعد ما ألفت ذكاء يمينها في كافر

و يقال للسيد العزيز: ثقل من هذا، و سمّى الله تعالى الجنّ و الانس الثقلين.

سمّا ثقلين لتفضيل الله تعالى إياهما على سائر الحيوان المخلوق في الارض بالتميز و العقل الذى خصّ به .

و أبو العباس أحمد بن محمد قمولى در «تكملة تفسير مفاتيح الغيب» بتفسیر آیه سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّهَ الثَّقَلَانِ

، گفته: [و الثقل: الامر العظيم.

قال عليه السّلام: إني تارك فيكم الثقلين .

و علاء الدين على بن محمد بن إبراهيم البغدادى المعروف بالخازن در «لباب التأويل» بتفسیر آیه: سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّهَ الثَّقَلَانِ

، گفته: [و قيل: كل شيء له قدر و وزن ينافس فيه فهو ثقل. و منه

قول النبي صَلَّى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتي، فجعلهما ثقلين إعظاما لقدرهما]. [۱] يعنى ثعلب.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۱۴

و حسن بن محمد الطیبی در «کاشف - شرح مشکاة» در شرح حدیث ثقلین گفته: [و سَمِی الْجَنِّ و الْاِنْسَ ثَقْلَیْنِ لِأَنَّهُمَا فَضْلًا بِالتَّمْیِيزِ عَلَى سَائِرِ الْحِیَوَانِ، و کُلُّ شَیْءٍ لَهُ وَزْنٌ و قَدْرٌ یَتَنَافَسُ فِیْهِ فَهُوَ ثَقْلٌ . و أَبُو حِیَانٍ أُنْدَلَسِیُّ دَر «بَحْرِ مَحِیطٍ» بِتَفْسِیرِ آیَةِ: سَنَفْرُغُ لَکُمْ أَيْهَ الثَّقَلَانِ ، گفته: [و الثَّقْلُ الْأَمْرُ الْعَظِیمُ . و فِی الْحَدِیْثِ: إِنِّی تَارَکْتُ فِیکُمُ الثَّقْلَیْنِ، کِتَابُ اللَّهِ و عَتَرَتِی . سَمِیَا بِذَلِكَ لِعَظَمَتِهِمَا و شَرَفِهِمَا].

و محمد بن یوسف زرنندی در «نظم درر السمطین» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و قد جعلهما ثقلین لأنَّ کُلَّ نَفِیسٍ و خَطِیرٍ ثَقْلٌ . و مِنْهُ: الثَّقَلَانِ الْاِنْسَ و الْجَنِّ، لِأَنَّهُمَا فَضْلًا بِالتَّمْیِيزِ و الْعَقْلُ عَلَى سَائِرِ الْحِیَوَانِ، و کُلُّ شَیْءٍ لَهُ وَزْنٌ و قَدْرٌ یَتَنَافَسُ فِیْهِ فَهُوَ ثَقْلٌ، و سَمَّاهُمَا بِذَلِكَ إِعْظَامًا لِقَدْرِهِمَا]. و محمد بن یعقوب فیروزآبادی در «قاموس» گفته: [الثقل، محرکة: متاع المسافر و حشمه و کُلُّ شَیْءٍ نَفِیسٍ مَصُونٍ . و مِنْهُ الْحَدِیْثُ: إِنِّی تَارَکْتُ فِیکُمُ الثَّقْلَیْنِ کِتَابُ اللَّهِ و عَتَرَتِی . و محمد بن خلفه الوشتانی الابی در «إكمال إكمال المعلم» در حدیث ثقلین گفته: [و الْعَرَبُ تَقُولُ لَکُلِّ شَیْءٍ نَفِیسٍ: ثَقْلٌ، فَجَعَلَهُمَا ثَقْلَیْنِ لِعَظَمَتِهِمَا]. و شهاب الدین دولت آبادی در «هدایة السعدا» در شرح حدیث ثقلین گفته:

[و فِی «الدَّرر»: فِی سُوْرَةِ الرَّحْمَنِ و فِی الْعِلْمِیِّ ذِکْرُ أَبُو عَمْرٍو أَنَّ أَصْلَ کَلِمَةِ ثَقْلٍ مِنَ التَّنَافُسِ لَا مِنَ الثَّقَلِ و الثَّقَلُ بِيضُ النِّعَامِ لِسَوَائِهِ (لَا سَوَائِهِ. ظ) و بَقَائِهِ فَسَمَّاهُمَا ثَقْلَیْنِ إِعْظَامًا لِقَدْرِهِمَا و تَفْخِيمًا لِسَائِهِمَا، کَذَا فِی «الْنَهَائَةِ»، و فِی «الصَّيْحَاحِ»: الثَّقَلُ، بِالتَّحْرِیکِ مَتَاعُ الْمَسَافِرِ و حَشْمِهِ. و فِی «النَّکَاتِ» الثَّقَلُ اسْمٌ لِشَیْءٍ یَثْقُلُ، و سَمِیَ الثَّقَلُ لِأَنَّ الْعَرَبَ یَسَمِی الْعَظِیمَ ثَقْلًا و ثَقِیلًا. قَالَ مُجَاهِدٌ: الثَّقَلُ الثَّقِیلُ وَاحِدٌ یَذْکُرَانِ فِی التَّعْظِیمِ. کَذَا فِی الزَّاهِدِیِّ عِنْدَ قَوْلِهِ تَعَالَى: قَوْلًا ثَقِیلًا . دَر قَوْلِ ثَقِیلٍ قَوْلُهُاسْت، أَوَّلُ آنکه:

قول شریف است، و عرب را عادت است چیزی که بفضل و شرف یاد کنند آن را بثقل و رجحان و وزن وصف کنند و گویند: هذا أرجح من ذلك، و هذا الکلام له وزن

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۱۵

أی قدر، و کان المراد منه أشرف منه و أحسن. یعنی ما بتو وحی کنیم قرآنی شریف و بزرگوار. دوم آنکه: قولاً ثقیلاً فی الثواب كما قال: کلمتان ثقیلتان فی المیزان و خفیفتان فی اللسان. سوم آنکه: قولاً ثقیلاً فی العمل و حفظ حدوده و أحكامه لا فی القراءة، و هذا کمن قال لآخر: ارفع هذا العدل علی السطح، فقال: یثقل علی السامع هذا الکلام لأنَّ عین الکلام لیس بثقیل و لكنَّ العمل ثقیل، چون بر موحدان و متدینان عمل ایشان ثقیل باشد.

و محمد بن محمد بن یوسف السنوسی در «مکمل إكمال الکمال» در شرح حدیث ثقلین گفته: [و الْعَرَبُ تَقُولُ لَکُلِّ شَیْءٍ نَفِیسٍ: ثَقْلٌ، فَجَعَلْتَهُمَا ثَقْلَیْنِ لِعَظَمَتِهِمَا].

و شمس الدین سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» بعد ذکر طرق حدیث ثقلین گفته: [و قد أشرت إلى شَیْءٍ مِنْ فَوَائِدِ هَذَا الْحَدِیْثِ، فَالثَّقَلَانِ وَ هُمَا کَمَا تَقَدَّمَ کِتَابُ اللَّهِ وَ الْعَتَرَةُ الطَّیْبَةُ إِنَّمَا سَمَّاهُمَا بِذَلِكَ إِعْظَامًا لِقَدْرِهِمَا وَ تَفْخِيمًا لِسَائِهِمَا فَانَّهُ یَقَالُ لَکُلِّ شَیْءٍ خَطِیرٍ نَفِیسٍ: ثَقْلٌ . و أَيْضًا فَلَانَّ الْاِخْذَ بِهِمَا وَ الْعَمَلَ بِهِمَا ثَقِیلٌ، و مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: سَنُلْقِیْ عَلَیْکَ قَوْلًا ثَقِیلًا ، أی لَهُ وَزْنٌ و قَدْرٌ . أَوْ لِأَنَّهُ لَا یُؤَدِّی إِلَّا بِتَکْلِيفٍ مَا یَثْقُلُ .

و کذا قيل للجنّ و الانس: الثقلان لكونهما قِطَان الارض و فضلا بالتميز على سائر الحيوان .

و حسين بن علي الكاشفی در «رساله عليه» گفته:

[قال رسول الله صلعم: إِنِّي تارك فيكم الثقلين، كتاب الله فيه الهدى و النور، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به و أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي.

يعنى مى گذارم در میان شما دو چیز بزرگ إلخ.

و نیز حسین کاشفی در «مواهب عليه» که معروفست بتفسیر حسینی بتفسیر آیه: سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّهَ الثَّقَلَانِ ، گفته: [عرب آنچه بزرگ قدر و قیمتی بود آن را ثقل گویند، إِنِّي تارك فيكم الثقلين .

و جلال الدین سیوطی در «درّ نثر- مختصر نهائیه ابن اثیر» در لغت ثقل گفته:]

إِنِّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي. سَمَاهما ثقلين لعظم قدرهما، و يقال لكل نفيس خطير: ثقل . و نیز سیوطی در «مجاز الفرسان إلى مجاز القرآن» گفته: [و قد يكون ثقل

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۱۶

المعاني مجازا عن شرفها و علو قدرها، و منه قوله تعالى: إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا

قيل: شاقّا العمل به، و قيل: نفيسا لا نظير له ليس بخفيف و لا سفساف. و

قال عليه الصلوة و السلام: خلفت فيكم الثقلين، كتاب الله و أهل بيتي. تجوز بثقلهما عن عظم قدرهما].

و نور الدین علی بن عبد الله السّمهودی در «جواهر العقدين» بعد ذکر حدیث ثقلين گفته: [قلت: و هنا تنبيهات: أحدها

قوله في حديث مسلم و غيره: و أنا تارك فيكم ثقلين

، أى كتاب الله و العترة الطاهرة كما سبق، سَمَاهما ثقلين لعظمهما و كبر شأنهما كما قاله النووى، إِنَّ الثَّقل محرّكا يطلق لغه كما في

«القاموس» على متاع المسافر و كلّ شيء نفيس مصون. قال: و منه

الحديث: إِنِّي تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتي،

و الثَّقَلان الانس و الجنّ، و الاثقال كنوز الارض، و موتاهما، انتهى. و قال غيره:

كلّ خطر (خطير. ظ) نفيس ثقل، و منه الثقلان الانس و الجانّ لأنهما فضّلا بالتميز و العقل على سائر الحيوان و هما قِطَان الارض و

سكّانها].

و شهاب الدین قسطلانی در «مواهب لديّته» گفته: [و الثقل محرّكه كما في «القاموس»: كلّ شيء نفيس مصون. قال: و منه

الحديث: إِنِّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي .

و شمس الدین علقمی در «کوکب منیر- شرح جامع صغیر» گفته:]

قوله و أنا تارك فيكم الثقلين، فذكر كتاب الله و أهل بيته.

قال النووى: قال العلماء: سمّيا ثقلين لعظمهما و كبر شأنهما].

و محمد بن أحمد المعروف بالخطيب الشّربيني در تفسیر «سراج منیر» «گفته:

[و الثقل العظيم الشريف.

قال صَلَّى الله عليه و سلّم: إِنِّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله عز و جلّ و عترتي .

و ابن حجر مکی در «صواعق محرّقه» بعد ذکر حدیث ثقلين گفته: [سمّى رسول الله صَلَّى الله عليه و سلّم القرآن و عترته، و هى

بِالْمِثْنَةِ الْفَوْقِيَةِ الْاَهْلِ وَ النَّسْلِ وَ الرَّهْطِ الْاَدْنَوْنَ: ثَقْلَيْنِ، لِأَنَّ الثَّقَلَ كُلَّ نَفِيسٍ خَطِيرٍ مَصُونٍ، وَ هَذَا كَذَلِكَ إِذْ كُلُّ مِنْهُمَا مَعْدَنٌ لِلْعُلُومِ الدِّيْنِيَّةِ وَ الْاَسْرَارِ وَ الْحُكْمِ الْعَلِيَّةِ وَ الْاَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ].

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۱۷

وَ نِيزَ ابْنُ حَجَرٍ مَكِّيٌّ دَرِ «صَوَاعِقُ» بَعْدَ ذِكْرِ حَدِيثِ ثَقْلَيْنِ كَفَتَهُ: [وَ سَمَّاهُمَا ثَقْلَيْنِ اِعْظَامًا لِقَدْرِهِمَا، إِذْ يُقَالُ لِكُلِّ خَطِيرٍ شَرِيفٍ: ثَقْلٌ، أَوْ لِأَنَّ الْعَمَلَ بِمَا أَوْجَبَ اللَّهُ مِنْ حَقُوقِهِمَا ثَقِيلٌ جَدًّا، وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا] ، أَيْ لَهُ وَزْنٌ وَ قَدَرٌ لِأَنَّهُ لَا- يُؤْدَى إِلَّا بِتَكْلِيفٍ مَا يَثْقُلُ، وَ سَمَّى الْاِنْسَ وَ الْجَنَّ ثَقْلَيْنِ لِاخْتِصَاصِهِمَا بِكُونِهِمَا قَطَّانِ الْاَرْضِ وَ بِكُونِهِمَا فَضْلًا بِالتَّمْيِيزِ عَلَى سَائِرِ الْحَيَوَانِ .

وَ مُحَمَّدٌ طَاهِرٌ فَتْنَى دَرِ «مَجْمَعُ الْبَحَارِ» كَفَتَهُ: [

فِيهِ: إِنِّي تَارَكَ فِيكُمْ الثَّقْلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي.

سَمَّيَا بِهِ لِأَنَّ الْاِخْذَ بِهِمَا وَ الْعَمَلَ بِهِمَا ثَقِيلٌ. وَ يُقَالُ لِكُلِّ خَطِيرٍ نَفِيسٍ: ثَقْلٌ، فَسَمَّاهُمَا بِهِ اِعْظَامًا لِقَدْرِهِمَا وَ تَفْخِيمًا لِشَأْنِهِمَا].

وَ مَرْزَا مَخْدُومٌ شَرِيفِي دَرِ «نَوَاقِصُ» بَعْدَ ذِكْرِ حَدِيثِ ثَقْلَيْنِ كَفَتَهُ: [

قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: وَ أَنَا تَارَكَ فِيكُمْ الثَّقْلَيْنِ

، سَمَّاهُمَا ثَقْلَيْنِ لِأَنَّ الْاِخْذَ بِهِمَا وَ الْعَمَلَ بِهِمَا وَ الْمَحَافِظَةَ عَلَى رِعَايَتِهِمَا ثَقِيلٌ. وَ قِيلَ: سَمَّاهُمَا ثَقْلَيْنِ لِأَنَّهُ كُلُّ نَفِيسٍ وَ خَطِيرٍ ثَقْلٌ.

وَ مِنْهُ: الثَّقَلَانِ الْاِنْسَ وَ الْجَنَّ، لِأَنَّهُمَا فَضْلًا بِالتَّمْيِيزِ عَلَى سَائِرِ الْحَيَوَانَاتِ. وَ كُلُّ شَيْءٍ لَهُ وَزْنٌ وَ قَدَرٌ يَتَنَافَسُ فِيهِ فَهُوَ ثَقْلٌ. وَ سَمَّاهُمَا بِذَلِكَ اِعْظَامًا لِقَدْرِهِمَا].

وَ كَمَالُ الدِّينِ جَهْرُمِي دَرِ «بِرَاهِينِ قَاطِعَةٍ» دَرِ تَرْجَمَةِ حَدِيثِ ثَقْلَيْنِ كَفَتَهُ:

[بِتَحْقِيقِ كَيْفِ مَنْ دَرِ مِیَانِ شَمَا مِی گِذارم ثَقْلَيْنِ. یَعْنِی: دُو چیزِ نَفِیسِ عَظِیمِ دَرِ مِیَانِ شَمَا مِی گِذارم .

وَ نِيزَ جَهْرُمِي دَرِ «بِرَاهِينِ قَاطِعَةٍ» كَفَتَهُ: [تَنْبِيْهٌ: بَدَانِكُهُ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قُرْآنَ وَ عِترَتِ خُودِ رَا كَيْ بِمَعْنَى أَهْلِ وَ نَسْلِ وَ رَهْطِ اسْتِ ثَقْلَيْنِ خُوانِدِ، زِيْرَا كَيْ ثَقْلٌ هَرِ چِيْزِي نَفِيسِ عَظِیمِ الشَّأْنِ مَحْفُوظِ اسْتِ وَ قُرْآنَ وَ عِترَتِ طَاهِرِهِ اَيْنِ حَالِ دَارِنْدِ، زِيْرَا كَيْ هَرِ يَكْ اَزِ ايشانِ مَعْدَنِ عُلُومِ دِيْنِي وَ مِنْبِجِ اَسْرَارِ وَ حَكْمَتِ عَمَلِي وَ اَحْكَامِ شَرْعِيَّةِ اِنْدِ].

وَ جَمَالُ الدِّينِ مَحْدَثٌ دَرِ «رُوضَةُ الْاَحْبَابِ» دَرِ تَرْجَمَةِ حَدِيثِ ثَقْلَيْنِ كَفَتَهُ:

[بَدَانِيْدِ كَيْ مَنْ دَرِ مِیَانِ شَمَا دُو اَمْرِ عَظِیمِ مِی گِذارم .

وَ مَلَا عَلِي قَارِي دَرِ «شَرْحِ شَفَاءِ» دَرِ شَرْحِ قَوْلِ مَاتَنِ: وَ اَوْصِي بِالْثَّقْلَيْنِ بَعْدَهُ، كَفَتَهُ: [وَ سَمَّيَا بِالْثَّقْلَيْنِ اِمَّا لِثَقْلِهِمَا عَلَى نَفُوسِ كَارِهِيهِمَا، أَوْ لِكَثْرَةِ حَقُوقِهِمَا، فَهَمَا

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۱۸

شَاقَّانِ، أَوْ لِعَظَمِ قَدْرِهِمَا].

وَ نِيزَ مَلَا عَلِي قَارِي دَرِ «مَرْقَاة- شَرْحِ مَشْكَاهُ» دَرِ شَرْحِ حَدِيثِ ثَقْلَيْنِ كَفَتَهُ:

[وَ أَنَا تَارَكَ فِيكُمْ الثَّقْلَيْنِ.

بِفَتْحَتَيْنِ، أَيْ الْاَمْرَيْنِ الْعَظِيمَيْنِ، سَمَّى كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ بِهِمَا لِعَظَمِ قَدْرِهِمَا وَ لِأَنَّ الْعَمَلَ بِهِمَا ثَقِيلٌ عَلَى تَابِعِهِمَا].

وَ مَنَاوِي دَرِ «فِيضُ الْقَدِيرِ- شَرْحِ جَامِعِ صَغِيرِ» دَرِ شَرْحِ حَدِيثِ ثَقْلَيْنِ كَفَتَهُ:

[وَ أَنَا تَارَكَ فِيكُمْ ثَقْلَيْنِ.

سَمَّيَا بِهِمَا لِعَظَمِ شَأْنِهِمَا وَ شَرْفِهِمَا].

وَ نِيزَ مَنَاوِي دَرِ «تَيْسِيرِ- شَرْحِ جَامِعِ صَغِيرِ» كَفَتَهُ: [

و أنا تارك فيكم ثقلين.

سَمَيَا بِهِ لِعَظَمِهِمَا وَ شَرَفِهِمَا].

و شیخانی قادری در «صراطِ سوئی» بعد ذکر روایات حدیث ثقلین گفته:

[و معنى الثقلين فى الاحادیث المذكورة: العظيم و كبير الشأن، كما قاله النووى.

و فى «القاموس»: يطلق الثقل على متاع المسافر، و كلّ شىء نفيس مصون، و الثقلان الانس و الجنّ لتفضيلهما عن (على. ظ) غيرهما بالتميز و العقل. و الاثقال: كنوز الأرض و موتاهما].

و شیخ عبد الحق دهلوی در «مدارج النبوة» در ترجمه حدیث ثقلین گفته:

[بدانید که من در میان شما دو امر عظیم می گذارم .

و نیز عبد الحق دهلوی در «لمعات - شرح مشکاة» در شرح حدیث ثقلین گفته:

[قوله: إني تارك فيكم الثقلين.

الثقل بكسر المثلثة و فتح القاف ضدّ الخفة.

و الثقل [۱] بالضم و بفتحین: متاع المسافر و حشمه و كلّ شىء نفيس مصون. و منه

الحديث: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي،

كذا فى «القاموس». و قيل:

سَمَيَا بِهِمَا لِأَنَّ الْاِخْذَ بِهِمَا وَ الْعَمَلَ بِهِمَا ثَقِيلٌ. و يقال للجنّ و الانس: الثقلان، لأنهما يسكنان الارض و تعمّر بهما فكأنما ثقلاهما، و

بهذا الاعتبار أيضا سَمِيَ الْكِتَابُ وَ الْعَتْرَةُ ثَقْلَيْنِ، لِأَنَّهُ يَسْتَصْلِحُ بِهِمَا الدِّينُ وَ يَعْمَرُ كَمَا عَمَرَتِ الدُّنْيَا بِالْثَقْلَيْنِ. و قيل: وجه تسمية الجنّ و

الانس بالثقلين أيضا باعتبار نفاستهما و قدرهما و لفضل تميزهما على [۱] هذا و هم نشأ من عدم فهم عبارة «القاموس» فراجع ان

شئت، و الله العاصم (۱۲).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۱۹

سائر الحيوان، فتدبر].

و شهاب الدين خفاجی در «نسیم الرّیاض» در شرح

حدیث «أوصيكم بكتاب الله و عترتي»

گفته: [و هذا حدیث صحیح رواه مسلم فى خطبة خطبها صلّى الله عليه و سلّم و سمّاهما فيه ثقلين، كما يأتى تعظيما لشأنهما،

فقال: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي لن يفترقا حتى يردا علىّ الحوض .

و نیز خفاجی در «نسیم الرّیاض» در شرح قول قاضی عیاض: و أوصى بالثقلين بعده، گفته: [فسمّاهما ثقلين تعظيما لشأنهما و إنّ

عمارة الدّین بهما كما تعمّر الدّنيا بالانس و الجنّ و لرجحان قدرهما، لأنّ الرّجحان فى الميزان بثقل ما فيها، أو لأنّه يثقل رعايهُ

حقوقهما].

و علی عزیزی در «سراج منیر - شرح جامع صغیر» در شرح ثقلین گفته:

[و أنا تارك فيكم ثقلين.

سمّيا ثقلين لعظمهما و شرفهما و کبر شأنهما].

و محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدنيّه» در شرح حدیث ثقلین گفته: [و

أنا تارك فيكم ثقلين،

بفتحین و دون ال كما فى مسلم. سمّيا به لعظم شأنهما و شرفهما].

و نیز زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» گفته: [و الثقل، محرکه أى بفتح المثلث و القاف كما فى «القاموس»: كلّ شىء نفيس مصون. قال: و منه

الحديث إننى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى.

فسمّاهما ثقلين لنفاستهما. و فى «المعلم» للمازرى: قال ثعلب: سمّاهما ثقلين لأنّ العمل و الاخذ بهما ثقلين، و العرب تقوله (تقول. ظ) لكلّ شىء، نفيس ثقل، فسمّاهما ثقلين لعظمهما] انتهى.

و حسام الدين سهارنپورى در «مرافض» در ترجمه حديث ثقلين گفته: [و من گذارنده ام در میان شما دو متاع نفيس را]. و نیز سهارنپورى در «مرافض» در ترجمه حديث ثقلين نقلا عن «المدارج» و «روضة الاحباب» گفته: [من مى گذارم در میان شما دو أمر عظيم .

و مرزا محمد بدخشانی در «مفتاح النجا» بعد ذکر حديث ثقلين گفته: [أقول:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۲۰

سمّى القرآن و عترته الثقلين، لان الثقل كل نفيس خطير مصون، و هذان كذلك إذ كلّ منهما معدن العلوم الدّينیه و الاسرار و الحكم العليّه و الاحكام الشرعيّه، و لذا حثّ صلى الله عليه و سلّم على الاقتداء و التمسك بهم .

و ملا معين بن محمد امين در «دراسات اللّيب» در ذکر حديث ثقلين گفته:

[فنظرنا فيه فوجدنا (فوجدناه. ظ) يعبر عن القرآن و أهل البيت بالثقلين و هو كلّ نفيس خطير مصون، ففهمنا نفاسه أهل البيت و خطر و صونه (و خطرهم و صونهم. ظ) من قبيل كلّ تلك الاوصاف التى للقرآن للجمع بينهما].

و محمد بن على الصبان المصرى در «إسعاف الزّاغيين» بعد ذکر حديث ثقلين گفته: [و الثقل محرّك كما فى «القاموس» و هو كلّ شىء نفيس مصون .

و محمد مرتضى الواسطى الزيدى الحنفى در «تاج العروس» گفته:

[و الثقل، محرّك: متاع المسافر و حشمه، و الجمع: أثقال، و كلّ شىء خطير نفيس مصون له قدر و وزن ثقل عند العرب. و منه قيل لبيض النعام: ثقل، لأنّ آخذه يفرح به و هو قوت، و كذلك

الحديث: إننى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى،

جعلهما ثقلين إعظاما لقدرهما و تفخيما لهما. و قال ثعلب: سمّاهما ثقلين لأنّه الاخذ بهما و العمل بهما ثقل .

و أحمد بن عبد القادر العجلى در «ذخيرة المآل» گفته: [قال علمائنا، رحمهم الله: إنّما سمّى رسول الله صلى الله عليه و سلّم القرآن و العتره الثقلين. لأنّ الثقل كلّ نفيس خطير، و هما كذلك معدن الاسرار و الحكم و الاحكام. و قيل: سمّيا ثقلين لثقل و جوب رعايه حقوقهما].

و مولوى محمد مبین أنصارى در «وسيلة النجاة» در ترجمه حديث ثقلين گفته: [مى گذارم در میان شما دو چیز نفيس عظيم، أول آن قرآن شريف كه كتاب خداست و در آن نور و هدى است، پس بگيريد و عمل كنيد بأوامر و نواهى آن و چنگل زنيد بوى، و تحريص فرمود بر كتاب الله و ترغيب نمود باستمسك وى. بعد از آن فرمود: دوم از آن دو چیز نفيس عظيم اهل بيت من اند]

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۲۱

و عبد الرحيم بن عبد الكريم صفى پورى در «منتهى الارب» گفته: [ثقل محرّك: رخت مسافر و حشم وى. أثقال: جمع. و هر چیز نفيس و محفوظ. و منه

الحديث إننى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى .

و ولى الله بن حبيب الله أنصارى در «مرآة المؤمنين» بعد ذکر حديث ثقلين گفته: [و شايد كه وجه تسميه كتاب الله و عترت طاهره

رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم بالثقلین از آنکه ثقلین بفتح ثاء مثله در لغت شیء نفیس و مطهر و محفوظ را می گویند و بلا شبهه هر دو مصون و مطهر و محفوظ و نفیس اند، زیرا که معدن علوم دینی و مخزن اسرار حکمی و عملی و شرعی هستند.

و مولوی صدیق حسن خان معاصر در «سراج و هاج» در شرح حدیث ثقلین گفته: [قال أهل العلم: سميا ثقلین لعظمهما و کبر شأنهما. و قيل لثقل العمل بهما].

وجه ۳۷- دلالت حدیث ثقلین بر امر پیغمبر بامت که در امر دین تمسک باهل بیت نمایند و دلالت این معنی بر افضلت آن حضرات

وجه سی و هفتم آنکه: حدیث ثقلین بلا شبهه دلالت دارد بر آنکه جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم امت خود را امر فرمود که تمسک باهل بیت علیهم السلام در امر دین نمایند، و اهل بیت علیهم السلام را در امور دینی تمسک خود قرار دهند، و این معنی بلا شبهه و ارباب مفید افضلیت اهل بیت اطیاب، علیهم السلام ما نفع مسک و طاب ملاب، می باشد، چه بر هر ناظر بصیر واضح و مستتیر است که کسی که تمسک و متمسک به در دین باشد او یقیناً اعلی و افضل و ارفع و اکمل است از کسی که این مرتبه را نداشته باشد، بلکه مأمور و محکوم بتمسک و لزوم دیگری بود، و ذلك ظاهر لا ستره علیه.

و از آنجا که بکرات و مراتب پایه ثبوت و تحقق رسیده که افضل و اکمل متعین برای خلافتست، پس بعد ازین در دلالت حدیث ثقلین بر خلافت اهل بیت رسول الثقلین صلوات الله علیه و علیهم مدی اختلاف الملونین، شک آوردن و راه منع و جحد سپردن ضالیست مبین، و الله العاصم عن نزغات الشیاطین.

و هر چند دلالت این حدیث شریف بر امر جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم امت را بتمسک اهل بیت علیهم السلام در دین از الفاظ مقدسه خود آن جناب أظهر من الشمس

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۲۲

و ابین من الامس است، لیکن اگر جاحدی عنید و مشککی مرید درین خصوص قیل و قال نماید، بحمد الله المتعال برای إفحام و اذلال او نصوص علمای اعلام سنی که در وجوه سابقه و لاحقه مکرر مذکور شده کافی و وافیست.

وجه ۳۸- دلالت حدیث ثقلین بر اینکه حکم تمسک باهل بیت در حکم تمسک بقرآن است

وجه سی و هشتم آنکه: جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم درین حدیث شریف حکم تمسک و اعتصام باهل بیت علیهم السلام را بامر حکم تمسک و اعتصام بکتاب ملک علام در یک سلك منسلک فرموده، و باین عنوان بلاغت اقتران ابواب هدایت حتمیه جزمی و نجات قطعیه بتیه بر وجوه رعایای خود گشوده، و بر هر ناظر بصیر واضح و مستتیر است که این معنی بلا شبهه مخبر از افضلیت این حضرات می باشد، زیرا که اگر بفرض محال کسی دیگر افضل از ایشان موجود می بود لابد آن حضرت صَلَّى الله عليه و آله و سلم که مصداق «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» و مشرف بقول خداوند عالم «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» می باشد تمسک و اعتصام همان شخص را بلا- ادهان و إيهان در این حدیث شریف قرین تمسک و اعتصام با کتاب ربّ منعم می نمود.

و بر ترک آن و ذکر تمسک اهل بیت خود سلام الله علیهم أجمعین در مثل این محلّ و مقام هرگز اقدام نمی فرمود. زیرا که ارتکاب این امر بلا ارباب، ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول و إجحاف صریح و إضرار قبیح است، و حاشا جنابه عن ذلك.

و هر گاه افضلیت این حضرات ازین بیان ساطع البرهان واضح و نمایان گردید امامت این نفوس قدسیه هم بحدّ تحقق و قطعیت

رسید.

وجه ۳۹ - دلالت جمله «لن یتفرقا...» بر اینکه اهل بیت از روی شرف و فضل قرین قرآن شده‌اند و دلالت آن بر افضلیت

وجه سی و نهم آنکه: در این حدیث در حق قرآن و اهل بیت علیهم السّلام جمله:

لن یتفرقا حتی یردا علیّ الحوض،

وارد شده، و این جمله بنا بر تصریح بعضی اعظام اهل سنّت دلالت دارد بر آنکه قرآن و اهل بیت علیهم السّلام از روی شرف و فضل جدا نخواهند شد.

چنانچه ملک العلماء دولت‌آبادی در «هدایة السعداء» در شرح حدیث ثقلین گفته: [

قوله: لن یتفرقا،

در محلّ «لن ترانی». لن برای تاکیدست، و لن اینجا

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَظْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۲۳

برای تأکیدست. یعنی جدا نشوند این هر دو از تعظیم و فضل و شرف در دنیا و عقبی.

حتّی یردا علیّ الحوض

: هرگز جدا نشود تعظیم قرآن و فرزندان رسول الله تا آنکه بیایند بر حوض کوثر].

و نیز ملک العلماء دولت‌آبادی در «هدایة السعداء» گفته: [

و فی «المصابیح» و «المشکوة» عن زید بن أرقم. قال: قام رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم، و قال: إِنِّي تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا من بعدی. أحدهما أعظم من الآخر، كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الارض و عترتی أهل بیتی، و لن یتفرقا حتّی یردا علیّ الحوض فانظروا كيف تخلفونی فیهما.

ترجمه: زید بن أرقم گوید: بایستاد مصطفی صلعم، و در آن حال ایستاده گفت: بدرستی که من گذارنده‌ام در شما چیزی را که اگر بگیرید آن را هرگز گمراه و بی راه نشوید بعد من. یکی از ایشان بهترست از دیگری، و آن دو چیز آنست یکی کتاب خداست که رسانی است که درازی او از آسمان سوی زمین. دوم فرزندان من، و قرآن و فرزندان از روی شرف و فضل هرگز پراکنده و جدا نشوند] إلخ.

و پر ظاهر است که این شرف و فضل که اهل بیت علیهم السّلام بآن مقارن قرآن شده‌اند و بسبب آن هرگز جدا نخواهند شد و ملک العلماء اعتراف بآن نموده، شرف و فضل جزئی نیست بلکه شرف و فضل کلی است که بالای هر شرف و فضل می‌باشد. پس لابد اُفضلیت اهل بیت علیهم السّلام بمنصّه ظهور خواهد رسید، و اُفضلیت دلیل قاطع خلافتست، کما مرّ غیر مرّة.

وجه ۴۰ - اظهار نمودن رسول صلی الله علیه و آله افضلیت اهل بیت را در بن حدیث بوجوه دیگر و نقل بسیاری از عبائر اکابر

وجه چهلم آنکه: جناب رسالت‌مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف علاوه بر مقرون کردن اهل بیت علیهم السّلام بقرآن مجید و تعبیر این دو چیز بثقلین و أمر بتمسّک ایشان و نظم تمسّک ایشان با تمسّک بکتاب الله در یک سلك و اظهار عدم مفارقت ایشان از قرآن تا بحوض کوثر بوجوه عدیده دیگر در تعظیم و توقیرشان قولاً- و فعلاً- مبالغه نموده، در اظهار اُفضلیت حضرات اهل بیت علیهم السّلام إلى أقصى الغایة افزوده، و چون بعضی کبرای اهل سنّت در کلمات بلاغت سمات خود تصریح

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَظْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۲۴

و توضیح آن کرده و بعضی از ایشان تلویح و تلمیح بآن نموده‌اند لهذا پاره از افادات ایشان که قابل استماع و اعتبار اولی الاسماع و الابصارست باید شنید، و بعد ادراک افضلیت اهل بیت علیهم السّلام ازین افادات و تحقیقات بامامت ایشان که حقّ حقیق و صدق انیقست باید گروید.

و شهاب الدین دولت آبادی در «هدایة السّعدا» در شرح حدیث ثقلین گفته:

[قوله: قام. از آنکه او از ایستاده آشهرست و ابلغ، و غرض مصطفی (ص) در قیام تعلیم اکرام و تعظیم ایشان بود. قوله یخطب: تا بداننی هر که را در خطبه مصطفی (ص) ذکر کند و در خطبه خواندن بایستد معظّم و مکرم باشد. قوله: فحمد الله و أثنی علیه. تا معلوم شود که قرآن و فرزندان عظیم القدراند و تمسک بدیشان امری عظیم است .

و نیز شهاب الدین دولت آبادی در «هدایة السّعدا» در شرح حدیث ثقلین گفته:

[قوله: أذكرکم الله.

بدانکه ذکر را از باب تفعل فرمود از بهر بزرگی دادن ایشان.

فی «تاج المصادر»: فی الحدیث: فذکروه.

أی: فأجلّوه، لأنّ فی تذکیر الشّیء إجلاله. و الاجلال: بزرگ داشتن .

و حسین بن علی الکاشفی در «رساله علیه» در شرح حدیث ثقلین گفته: [دوم اهل بیت من، بیاد می‌دهم شما را حضرت خداوند تعالی را و گواه می‌گیرم در نیکو داشت اهل بیت من. و در تکرار این سخن سه بار دلیلی واضح قائم می‌شود در تعظیم اهل بیت و محبت و متابعت ایشان .

و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدین» بعد ذکر طرق حدیث ثقلین در شمار تنبیهاات عدیده که متعلّق باین حدیث شریف آورده، گفته: [خامسها: قد تضمّنت الاحادیث المتقدّمة الحثّ البلیغ علی التمسک بأهل البيت النبوی و حفظهم و احترامهم و الوصیّة بهم، لقیامه صلی الله علیه و سلّم بذلك خطبیا یوم غدیر خمّ، كما فی أكثر الروایات المتقدّمة، مع ذکره لذلك فی خطبته یوم عرفه علی ناقته، كما فی روایة الترمذی عن جابر، و فی خطبته لما قام خطبیا بعد انصرافه من حصار الطائف

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۱۲۵

كما فی روایة عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه، و فی مرضه الَّذی قبض فیهِ و قد امتلأت الحجرة من أصحابه، كما سبق فی روایة لأم سلمة، بل سبق قول ابن عمر رضی الله عنهما، آخر ما تكلم به رسول الله صلی الله علیه و سلّم: اخلفونی فی أهل بیتی،

مع

قوله صلی الله علیه و سلّم: انظروا کیف تخلفونی فیهما،

و قوله: -ألا و إنی سائلکم کیف خلفتمونی فی کتابه و أهل بیتی،

و قوله: ناصرهما لی ناصر و خاذلهما لی خاذل و أوصیکم بعترتی خیرا، و أذكرکم الله فی أهل بیتی،

علی اختلاف الالفاظ فی الروایات المتقدّمة، مع

قوله فی روایة عبد الله بن زید، عن أبیه: فمن لم یخلفنی فیهم بتر عمره و ورد علیّ یوم القیمة مسودّا وجهه.

و فی الحدیث الآخر: فأنّی أخاصکمکم عنهم غدا و من أکن خصیمة أخصمه و من أخصمه دخل النار.

و فی الآخر: من حفظنی فی أهل بیتی فقد اتّخذ عند الله عهدا،

مع ما اشتملت علیه ألفاظ الاحادیث المتقدّمة علی اختلاف طرقها، و ما سبق فی ما أوصی به أمّته و أهل بیته. فأی حثّ ابلغ من هذا و أكد منه؟ فجزی الله تعالی نبیه صلی الله علیه و سلّم و علی آله عن أمّته و أهل بیته أفضل ما جزی أحدا من أنبیائه و رسله علیهم

الصلوة والسلام .

و فضل بن روزبهان شیرازی در «شرح رساله اعتقادیه» خود علی ما نقل عنه گفته: [قوله: اعتقاد کنیم که آل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم واجب التعظیم و لازم الاقتداء. أقول: أمّا تعظیم آل پیغمبر صلی الله علیه و سلم اعتقاد آنست که فرضست بنابر احادیث صحیح که در این باب وارد شده. از آن جمله: آنکه در حَجَّه الوداع در خطبه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده: يا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي (إِلَى آخِرِهِ).

و در حدیث دیگر فرموده:

أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي

، و این کلمه را به سه نوبت تکرار فرمودند.

ازینجا مستفاد شد که تعظیم و محبت ایشان واجب باشد، و رعایت حقوق ایشان لازم .

و کمال الدین جهرمی در «براهین قاطعه» در ترجمه حدیث ثقلین که از طبرانی و غیره بسند صحیح «نقل نموده گفته: [أَيُّهَا النَّاسُ!]

من سبقت خواهم گرفت بر شما در ورود حوض، و شما و ورود خواهید نمود بر من و حاضر خواهید شد در حوض

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاَظْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۲۶

و عرض حوض من زیاده خواهد بود ما بین بصری و صنعاء، و در آن حوض بعد دستاره ها قدحها از نقره خواهد بود، و زمانی که بر من وارد شوید در حوض سؤال خواهم کرد شما را از ثقلین. پس نظر کنید که بعد از من در شأن این هر دو و تعظیم آن چه نوع سلوک خواهید کرد؟ و ثقل اکبر کتاب الله است و آن وسیلتی و حبلی است که یک طرف آن بید قدرت الله تعالی است و طرفی دیگر بدست های شماس، آن را نگاهدارید و تمسک جوئید بآن تا آنکه گمراه نشوید، و هیچ چیزی را بآن بدل نکنید، و یکی دیگر عترت طاهره و اهل بیت منست، بتحقیق که خبر داد مرا خدای تعالی که عالم بخفیات و جلیات امورات بآنکه کتاب الله و اهل بیت انقضا نمی یابند و از هم جدا نمی شوند، یعنی زائل نمی شود حکم تعظیم و تمسک بایشان هر دو مادامی که دنیا باقیست تا آنکه حاضر شوند نزد من در حوض .

و نیز جهرمی در «براهین قاطعه» در ترجمه حدیث ثقلین که ترمذی آن را روایت نموده، گفته: [رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: بتحقیق که می گذارم در میان شما دو چیز که اگر بآن متمسک شوید بعد از من گمراه نخواهید شد، یکی ازین دو أعظمست از دیگری، یکی کتاب خدای عزّ و جلّ، حبلی است که از آسمان تا زمین کشیده است، و دیگری عترت و اهل بیت من، حکم ایشان از یکدیگر جدا نخواهد بود تا وقتی که وارد شوند بر من در حوض. پس نظر کنید که بعد از من در تعظیم و تکریم ایشان چگونه عمل می کنید!].

و ملا علی قاری در «شرح شفا» در شرح حدیث زید بن أرقم گفته:

[أَنْشُدْكُمْ اللَّهُ

بِفَتْحِ الْهَمْزَةِ وَ بَضْمِ الشَّيْنِ،

أَهْلَ بَيْتِي

، بِالنَّصْبِ عَلَى نَزْعِ الْخَافِضِ، وَ

فِي نَسْخَةِ طَبَقِ رِوَايَةِ أُخْرَى: فِي أَهْلِ بَيْتِي.

أَيُّ أَسْأَلَكُمْ اللَّهُ فِي حَقِّ أَهْلِ بَيْتِي بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ وَ الشَّفَقَةِ عَلَيْهِمْ. أَوْ: أَقْسَمُ عَلَيْكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَرَاعُونِي فِي أَهْلِ بَيْتِي، ثَلَاثًا. أَيْ: قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مَبَالِغَةً فِي الْحَثِّ عَلَى احْتِرَامِهِمْ .

و نیز علی قاری در «شرح مشکاة» در شرح حدیث زید بن ارقم گفته: [ثم قال، اى النبى عليه السلام.

و اهل بيتى:

اى و ثانيهما اهل بيتى.

أذكركم الله

بکسر الکاف المشددة اى أحذرکموه فى اهل بيتى، وضع الظاهر موضع المضمر اهتماما بشأنهم و إشعارا بالعلّة

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۲۷

و المعنى: أتبهكم حقّ (لحقّ. ظ) الله فى محافظتهم و مراعاتهم و احترامهم و إكرامهم و محبتهم و مودّتهم. و قال الطّيبى أحذرکم الله فى شأن اهل بيتى و أقول لكم: اتّقوا الله و لا تؤذوهم و احفظوهم، فالتذكير بمعنى الوعظ يدلّ عليه. قوله: وعظ و ذکر. قلت: و قد تقدّم التّغاير بينهما و الحمل على التأسيس أولى .

و نیز علی قاری در «شرح مشکاة» بعد نقل کلامی از طیبی، کما سمعت سابقا گفته: [و أقول: الاظهر هو أنّ اهل البيت غالبا يكونون أعرف بصاحب البيت و أحواله فالمراد بهم اهل العلم منهم المطّلعون على سيرته الواقفون على طريقته العارفون بحكمه و حکمته، و بهذا يصلح أن يكونوا مقابلا لكتاب الله سبحانه، کما قال: وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ* و يؤيده ما

أخرجه أحمد فى «المناقب» عن حميد بن عبد الله بن زيد أنّ النّبىّ صلّى الله عليه و سلّم ذكر عنده قضاء قضى به علىّ بن أبى طالب فأعجبه، و قال: الحمد لله الذى جعل فىنا الحكمة اهل البيت،

و أخرج ابن أبى الدنيا فى «كتاب اليقين» عن محمّد بن مسعر اليربوعى. قال: قال علىّ للحسن: كم بين الايمان و اليقين؟ قال: أربع أصابع. قال: بين! قال: اليقين ما رآته عينيك (عيناك. ظ)، و الايمان ما سمعته أذنك و صدقت به. قال: أشهد أنّك ممّن أنت منه، ذريّة بعضها من بعض. و فارق الزّهرى (و قارف الزّهرى ذنبا. ظ) فهام على وجهه. فقال زين العابدين: قنوطك من رحمة الله التى وسعت كلّ شىء أعظم عليك من ذنبك! فقال الزّهرى: الله أعلم حيث يجعل رسالته!، فرجع إلى أهله و ماله .

و عبد الرؤوف مناوى در «فيض القدير» بشرح حدیث ثقلین که از زید بن ارقم منقولست گفته:

[أذكركم الله فى اهل بيتى،

اى فى الوصيّة بهم و احترامهم، و كثره ثلاثا للتأكيد. قال الفخر الرّازى: جعل الله تعالى اهل بيته مساوين له فى خمسة أشياء: فى المحبّة و تحريم الصدقة و الطّهاره و السلام و الصّلوّه، و لم يقع ذلك لغيرهم .

و نیز مناوى در «فيض القدير» در شرح این حدیث که از زید ثابت مرویست گفته: [قال القرطبى و غيره: هذه الوصيّة و هذا التأكيد العظيم يقتضى وجوب احترام

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۲۸

آله و أبرارهم (برّهم. ظ) و توقیرهم و محبتهم وجوب الفروض المؤكدة التى لا- عذر لاحد فى التّخلف عنها. و هذا مع ما علم من خصوصيّتهم بالنّبىّ صلّى الله عليه و سلّم و ما لهم من حرمة فانهم اصوله التى نشأ عنها و فروعه التى نشأ، کما قال (ص): فاطمة بضعة منى

. و مع ذلك فقابل بنو أمية عظيم هذه الحقوق بالمخالفة و العقوق، فسفكوا من اهل البيت دماثهم، و سبوا نساءهم، و أسروا صغارهم، و خرّبوا ديارهم، و جحدوا شرفهم و فضلهم، و استباحوا سبهم و لعنهم، و خالفوا المصطفى فى وصيّته و قابلوه بنقيض مقصوده و امتيته، فوا خجلهم إذا وقفوا بين يديه، و يا فضيحتهم يوم يعرضون عليه!].

و عبد الحق دهلوی در «لمعات» شرح حدیث زید بن أرقم که ترمذی آن را در «صحیح» خود روایت کرده، گفته: [و قوله: لن یترقا،

أی لا یفارقان فی مواطن القیمه و مشاهدتها حتی یردا علی، بتشدید الیاء و الحوض منصوب مفعول یردا. یعنی: فیشکرانکم (فیشکران. ظ) صنعکم عندی .

و نیز عبد الحق دهلوی در «أشعه اللّٰمعات» در شرح حدیث «صحیح مسلم» گفته: [ثم قال: و أهل بیته.

پستر گفت آن حضرت: دوّم اهل بیت من. اذّکرکم الله فی اهل بیته.

یاد می‌دهانم شما را خدا را و می‌ترسانم از عقاب او بر تقصیر کردن شما در حق اینها. اذّکرکم الله فی اهل بیته. مکرر فرمود این کلمه را برای مبالغه و تأکید، و معنی اهل بیت معلوم شد، حمل این بر جمیع آن معانی درست است، خصوصاً بر معنی اخیر که محبت و تعظیم و رعایت حقوق و آداب ایشان أقدم و أهمّ و اتمّ است و ظاهر چنان می‌نماید.

و شهاب الدین خفاجی در «نسیم الرّیاض» در شرح حدیث زید بن أرقم گفته: [أنشدکم الله،

أی أسألکم بالله و أقسم علیکم به. يقال: أنشدک الله و بالله. أی اذّکرک به، ثم استعمل فی القسم و صار حقیقه فیهِ، و لیس السؤال بمراد هنا بل المراد حقیقته و تقدّم فیهِ کلام. و اهل بیته، معطوف علی الله، أی و اذّکرکم اهل بیته فلا تنسوا حقوقهم و رعایتهم، فانّ رعایتهم رعايه لی .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَاطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۲۹

و علی عزیزی در «سراج منیر» در شرح حدیث زید بن أرقم گفته: [

اذکرکم الله فی اهل بیته، اذکرکم الله فی اهل بیته،

أی: فی احترامهم، و إکرامهم و القیام بحقهم. و کرره للتأکید.

و محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدنیه» در شرح جمله

«اذکرکم الله فی اهل بیته»

گفته: [و کرره ثلاثاً للتأکید. قال الفخر الرّازی: جعل الله اهل بیته مشارکین له فی خمسۀ اشیاء، فی المحبۀ، و تحریم الصدقه، و الطّهاره، و السّلام و الصّلوۀ، و لم یقع ذلك لغيرهم .

و نیز زرقانی در «شرح مواهب لدنیه» در شرح حدیث ثقلین که از أبو سعید خدری منقول است گفته: [

و ان اللطیف المنعم علیکم بهذه النعمه الخیر، فیهِ تحذیر عن مخالفتها أخبرنی أنهما لم و فی روايه لن یترقا أی یستمرّ ملازمین حتی یردا علی الحوض یوم القیمه. زاد فی روايه: کھاتین، و أشار باصبعیه .

و نیز زرقانی در «شرح مواهب» در شرح جمله

«فانظروا بما ذا تخلفونی فیهما»

گفته: [قال القرطبی: و هذه الوصیۀ و هذا التّأکید العظیم یقتضی وجوب احترام آله و برّهم و توقیرهم و محبتهم وجوب الفرائض الّتی لا عذر لاحد فی التخلّف عنها. هذا مع ما علم من خصوصیتهم به صلّی الله علیه و سلّم و بأنّهم جزء منه، كما قال: فاطمه بضعه منّی.

و مع ذلك فقابل بنو أمیه عظیم هذه الحقوق بالمخالفه و العقوق فسفکوا من اهل البيت دمائهم، و سبوا نساءهم، و أسروا صغارهم، و

خزبوا دیارهم، و جحدوا شرفهم و فضلهم، و استباحوا سبهم و لعنهم. فخالقوا وصیتہ صلی اللہ علیہ و سلم و قابلوه بنقیض قصده، فوا خجلتهم إذا وقفوا بین یدیه، و یا فضیحتهم یوم یعرضون علیہ! انتهى .

و حسام الدین سہارنپوری در «مرافض» در ترجمہ حدیث ثقلین کہ مسلم آن را در «صحیح» خود روایت نموده گفتہ: [دوم اہل بیت من اند، بیاد می دہم شما را خدا را، و می ترسانم از عقاب او بر تقصیر کردن شما در حق ایشان و ایذا دادن شما ایشان را، و این کلمہ را جہت مبالغہ و تاکید مکرر فرمودند].

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۳۰

و محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر در «روضہ ندیہ» بعد ذکر ذکر حدیث طولانی زید بن ارقم گفتہ: [و تکلم الفقیہ الحمید علی معاینہ و أطال، و لننقل بعض ذلك. قال رحمه الله: منها فضل العترۃ علیہم السلام و وجوب رعايۃ حقہم، حیث جعلہم أحد الثقلین اللّٰذین یسأل عنہما، و أخبر بأنّہ سأل اللّٰطیف الخیر، و قال: فأعطانی، یعنی استجاب لہ دعائہ فیہم إلخ. و أحمد بن عبد القادر عجبلی در «ذخیرۃ المآل» گفتہ:

[أوصی بہم أبوہم و أكّدا و حثّ فی حفظہم و شدّدا

و منہ

قوله: أذکرکم اللّٰہ فی اہل بیتی، أذکرکم اللّٰہ فی اہل بیتی، أذکرکم اللّٰہ فی اہل بیتی. و فی روایہ: استوصوا بأہلبیتی خیرا، فأنّی أخاصکم غدا و من أکن خصمه أخصمه، و من أخصمه دخل النار].

و نیز در «ذخیرۃ المآل» در شرح شعر: «و قد ترک الثقلین فیکم- إلخ» گفتہ: [

و قوله: نبأنی اللّٰطیف الخیر أنّہما لن یفترقا حتّٰی یردا علیّ الحوض،

فثبت لہم بذلك النّجاء و جعلہم وصلۃً إلیہا فتمّ التمسک المذکور].

و نیز در «ذخیرۃ المآل» در شرح شعر: ذکرتم ربّی بأہل البیت- إلخ» گفتہ: [ہکذا رواہ زید بن ارقم رضی اللّٰہ عنہ فی سیاق حدیث «إنّی تارک فیکم» ثمّ قال: أذکرکم اللّٰہ فی اہل بیتی، ثلاثا.

و فی ذلك شدّة الاعتناء بہم و الاهتمام بأمرہم و التحذیر من جفوتہم ما لا یخفی، و ما یدکر إلّا اولو الالباب .

و نیز در «ذخیرۃ المآل» در شرح شعر:

و إن حملت مصحفا فلا تقم لأحد من الوری إلّا لہم

گفتہ: [لأنّہ یستحبّ القيام للمصحف الکریم، و قد کان صلی اللّٰہ علیہ و سلم یقوم لفاطمۃ رضی اللّٰہ عنہا إذا قدمت علیہ و یقبل یدہا و یجلسہا فی مجلسہ. و من الآداب المستحسنۃ الشرعیۃ أنّ من کان المصحف الکریم بین یدیه و فی حجرہ لا یقوم لاحد و لو کان والدا أو عالما لشرف المصحف. أمّا أولاد النّبیّ صلی اللّٰہ علیہ و سلم فإنّہ یقوم لہم و المصحف بین یدیه حالۃ القيام أدبا للثقلین معا لأنّہما لا یفترقان إلی ورود الحوض

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۳۱

فمن فَرّقَ بینہما بہواہ و عقلہ فَرّقَ اللّٰہ شملہ فی الدّٰنیا و الآخرۃ. أمّا إذا کان ترک القيام للشّریف یؤذیه و ینکسر بہ خاطرہ، فاللّٰذی ینشرح لہ صدری أنّ القيام و الحالۃ ہذہ واجب .

و نیز در «ذخیرۃ المآل» در شرح شعر:

و سوف نلقاه غدا و نسأل کیف فعلنا بعدہ؟ یعدل (فیعدل. ظ)

گفتہ: و قد مرّ

فی حدیث خمّ أنّه قال صلی اللّٰہ علیہ و سلم: أيّہا النّاس! إنّی فرطکم و إنّکم واردون علیّ الحوض.

حوض اُعرض ما بین بصری، و صنعاء! فيه عدد النجوم قدحان من فضة،

و اِنِّی سائلکم حین تردون عن الثقلین، فانظروا کیف تخلفونی فیہما، کتاب اللہ و عترتی اهل بیتی.

فاستعد (فأعد. ظ) لهذا السؤال جوابا سديدا في زمن الامكان، فان محل السؤال اُضيق مكان! و الله المستعان. و نسأله كما شرح صدورنا لمحبتهم أجمعين أن يرزقنا حسن الخلافة فيهم حتى نرد عليه صلى الله عليه و سلم و عليهم أجمعين .

و مولوی محمد مبین بن محبّ اللہ لکهنوی در «وسيلة النجاة» گفته: [و آیه کریمه «وَقَفَّوْهُمْ اِنْهُمْ مَسْئُولُونَ

« دالّ است بر اینکه در روز حشر از همه بشر سؤال خواهد شد که در حقّ امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب صلوات اللہ علی نبینا و علیہ و اهل بیت خیر البشر چه سلوک کردید؟ و حقوق موالات ایشان کما حقّه بجا آوردید یا نه؟ و آنچه رسول خدا صلّی اللہ علیہ و آلہ و سلم در ادای حقوق و اطاعت و انقیاد اوامر ایشان فرموده آن را سمعا و طاعة امتثال کردید یا تخلف نمودید؟ پس کسانی که مطابق فرموده رسول خدا صلّی اللہ علیہ و آلہ و سلم محبّت آل سیّد الوری نمودند و فرموده ایشان بدل و جان قبول کردند بروضه رضوان و حور و قصور جنان فائز خواهند شد، و هر که نعوذ باللّٰه انحرافی از ایشان ورزید بعذاب نیران گرفتار خواهد گردید. و ازینجاست که روایت کرد مسلم از زید بن ارقم که: ایستاده شد رسول خدا صلّی اللہ علیہ و آلہ و سلم روزی در میان ما در حالی که خطبه می خواند بموضعی که آنجا آبی بود، خوانده می شود آن موضع به خمّ، بضّم خاء معجمه و تشدید میم، یعنی در غدیر خم میان مکّه و مدینه بود،

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۳۲

شکر و ثنا بجانب جلّ و علا کما هو أخرى بجا آورد، و نصیحت و پند بمردمان کما هو ألیق و أولى بود داد، و بعد از آن فرمود: أمّا بعد حمد و ثنا، بدانید و آگاه باشید ای مردمان! بدرستی که من بشرم قریبست که بیاید مرا فرستاده پروردگار من و قبول کنم او را. مراد ملک الموت است. یعنی ملک الموت بیاید و من ازین عالم انتقال نمایم، لهذا بشما وعظ می کنم و می گویم که می گذارم میان شما دو چیز نفیس و عظیم. اوّل قرآن شریف که کتاب خداست و در آن نور و هدی است، پس بگیرید و عمل کنید باوامر و نواهی آن و چنگال زنید بوی، و تحریرص فرمود بر کتاب اللّٰه و ترغیب نمود باستمساک وی، بعد آن فرمود: دوّم از آن دو چیز نفیس عظیم اهل بیت من اند، یاد می دهانم خدا را در حق اهل بیت خود، و سه مرتبه این کلمه فرمود. یعنی از خدا بترسید و حقوق ایشان نگاهدارید و طاعت و محبّت ایشان را شعار و دثار خود سازید، چنانچه امتثال بأحكام کتاب اللّٰه فرض است همچنین اطاعت و انقیاد اوامر اهل بیت (ع) بجوارح و ارکان و محبّت و عقیدت و موّدّت و رسوخیت بایشان بقلب و جنان واجب و فرض است. و از زید بن ثابت مرویست: و اِنّهما لن یفترقا حتّٰی یردا علیّ الحوض. یعنی کتاب و آل عبا جدا از هم نخواهند شد تا که خواهند آمد نزد من بر حوض کوثر، از مطیعان و متخلّفان خود خبر خواهند داد].

و مولوی صدیق حسن خان معاصر در «سراج وهاج» در شرح حدیث ثقلین گفته: [و سیاق هذا الحديث كسياق الوصية، و الاخذ بکتاب اللّٰه أن يتلوه آناء اللیل و النهار و يعمل بما فيه من الحلال و الحرام و غیرهما ممّا اشتمل علیہ و لا یتّخذہ مهجورا. و الذّکری فی اهل البيت أن يعرف فضلهم و یخدمهم بما یصل إلیه یده و یجتنب أذاهم و حطّهم و یقتدی بهم فیما یوافق الکتاب و السنّة و یوقرهم و یعزّزهم لا سیما العلماء الصّالحاء منهم فانّهم بضعة الرّسول و مضغة البتول و أحباء اللّٰه و أبناء رسولہ صلّی اللّٰه علیہ و آلہ و سلم .

و نیز فاضل معاصر در «سراج وهاج» گفته: [و المقصود هنا بیان فضیلتهم و أنّهم قسیم کتاب اللّٰه فی التّعظیم و الاکرام و فی التسمیة بالثقل و أنّه لا بدّ من الاخذ بهما فانّهما لا یفترقان حتّٰی یردا علی رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیہ و آلہ و سلم الحوض .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۳۳

وجه ۴۱- دلالت حدیث ثقلین بر آنکه قرآن و عترت بمنزله توأمین خلفین رسولند و وصیت آنحضرت بحسن معاشرت ایشان و دلالت آن بر افضلیت و امامت اهلیت و عبارات فضلی سبیه

وجه چهل و یکم آنکه: این حدیث دلالت دارد بر آنکه کتاب و عترت بمنزله توأمین خلفین از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم هستند و آن جناب وصیت می نماید اُمت را بحسن معاشرت با ایشان، و نیز وصیت می نماید بآنکه اُمت حق ایشان را بر نفوس خود مقدم کند چنانکه وصیت می نماید پدر شفیق برای اولاد خود، و پر ظاهر است که این معنی دلالت واضح بر خلافت مطلقه و امامت کبری و عصمت کامله این نفوس قدسیه دارد و کم از کم مفید افضلیت قطعیه این حضرات بالضروره می باشد. و در هر حال بحمد الله المفضل مطلوب و مدعای اهل حق حاصل، و انکار شاه صاحب بأسفل درکات بطلان واصل می شود. حالا بعض عبارات اهل سنت که مصرح بما ذکرست باید شنید.

حسن بن محمد بن عبد الله الطیبی در «کاشف- شرح مشکاء» بشرح حدیث ثقلین که از زید بن ارقم مروی است گفته: [و قوله: إني تارك فيهم (فيكم. ظ)

اشاره إلى أَنَّهُمَا بِمَنْزِلَةِ التَّوَأْمَيْنِ الْخَلْفَيْنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يوصي الأُمَّةَ بحسن المعاشرةِ معهما وإِثَارِ حَقَّهُمَا عَلَى أَنْفُسِهِمَا كَمَا يوصي الأب المَشْفُوقَ لِأَوْلَادِهِ، و يعضده الحديث السَّابِقُ فِي الْفَصْلِ الْأَوَّلِ: أَذْكُرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، كَمَا يَقُولُ الْأَبُ الْمَشْفُوقُ: اللَّهُ! اللَّهُ! فِي حَقِّ أَوْلَادِي .

و ملا علی قاری در «مرقاء- شرح مشکاء» در شرح حدیث ثقلین که از زید ابن ارقم منقول است گفته: [قال الطیبی فی قوله: إني تارك فيكم

اشاره إلى أَنَّهُمَا بِمَنْزِلَةِ التَّوَأْمَيْنِ الْخَلْفَيْنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَّهُ يوصي الأُمَّةَ بحسن المخالفةِ معهما وإِثَارِ حَقَّهُمَا عَلَى أَنْفُسِهِمَا، كَمَا يوصي الأب المَشْفُوقَ النَّاسَ فِي حَقِّ أَوْلَادِهِ. و يعضده الحديث السَّابِقُ فِي الْفَصْلِ الْأَوَّلِ: أَذْكُرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي ، كَمَا يَقُولُ الْأَبُ الْمَشْفُوقُ: اللَّهُ! اللَّهُ! فِي حَقِّ أَوْلَادِي .

و مناوی در «فیض القدير- شرح جامع صغیر» در شرح حدیث ثقلین که از زید بن ثابت منقولست بعد شرح جمله «و إِنَّهُمَا لَن يَفْتَرِقَا حَتَّى يردَا عَلَى الْحَوْضِ»

گفته: [و فی هذا مع قوله أَوْلَا:

إني تارك فيكم

، تلويح بل تصريح بأنَّهُمَا كَتَوَأْمَيْنِ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۳۴

خلفهما و وصی اُمتّه بحسن معاملتهما و إثَارِ حَقَّهُمَا عَلَى أَنْفُسِهِمَا (أَنْفُسَهُمْ. ظ) و الاستمساك بهما فی الدِّين .

و محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» بشرح حدیث ثقلین که مروی از ابو سعید خدریست بعد شرح جمله

«و إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنََّّهُمَا لَمْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يردَا عَلَى الْحَوْضِ»،

گفته: [و فی هذا مع قوله أَوْلَا:

إني تارك فيكم،

تلويح بل تصريح بأنَّهُمَا كَتَوَأْمَيْنِ خَلْفَهُمَا و وصی اُمتّه بحسن معاملتهما و إثَارِ حَقَّهُمَا عَلَى أَنْفُسِهِمَا (أَنْفُسَهُمْ. ظ) و التَّمَسُّكُ بِهِمَا فِي الدِّين .

وجه ۴۲- دلالت حدیث بر آنکه اهل بیت مقام نفس نفیس حضرت رسالتند و وضوح دلالت این مطلب بر خلافت و امامت حضرات و نقل کلمات علمای عظام

وجه چهل و دوم آنکه: این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه حضرات اهل بیت علیهم السّلام قائم مقام نفس نفیس جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. و این معنی بلا شبهه و اریاب دلیل واضح خلافت و امامت این ذوات مقدّسه است، و لا اقلّ حجت قطعیّه افضلیت مطلقه این حضرات می باشد، و افضلیت کما علمت مرّه بعد مرّه، موجب و مستلزم امامت و خلافت است.

اما اینکه این حدیث شریف دلیل قائم مقام بودن این حضرات است برای نفس جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم، پس بحمد الله تعالی از تصریحات و افادات علمای کبار و کمای اخبار سیّئه واضح و آشکار است.

نظام الدین حسن بن محمد بن حسین النیسابوری المعروف بالنظام الاعرج در تفسیر «غرائب القرآن» بتفسیر آیه «وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ» گفته: [وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ

استفهام بطریق الانکار و التّعجب، و المعنی:

من أين يتطرق إليكم الكفر و الحال أنّ آيات الله تتلى عليكم على لسان الرسول (ص) غصّه في كلّ واقعه و بین أظهرکم رسول الله یبین لكم كلّ شبهه و یزیح عنکم كلّ علمه، و مع هذین الثورین لا یبقی لظلمه الضلال عین و لا أثر. فعلیکم أن لا تلتفتوا إلى قول المخالف و ترجعوا فيما یعنّ لكم إلى الكتاب و النبی (ص).

قلت: أمّا الكتاب فأنّه باق علی وجه الدّهر. و أمّا النّبی (ص) فان كان قد مضى إلى رحمة الله فی الظّاهر، و لكنّ نور سرّه باق بین المؤمنین فکأنّه باق علی أنّ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۳۵

عترته (ص) و ورثته یقومون مقامه بحسب الظّاهر ایضا، و لهذا

قال: (ص) إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسّکتُم بهما لن تضلّوا، کتاب الله و عترتی .

و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدین» در ذکر امور عظیمه که از آیه تطهیر ظاهر شده گفته: [حادی عشرها: أنّ جمعهم معه صلی الله علیه و سلم فی هذا التطهیر الكامل و ما نشأ عنه من الصلوة علیه و علیهم و نحو ذلك، مقتضی لاحاقهم بنفسه الشّریفه کما یشیر إلیه

قوله: اللهم إنّهم منی و أنا منهم،

فلذا

قال فی بعض الطّرق المتقدّمه: أنا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالهم و عدوّ لمن عاداهم.

و قال فی بعض الطّرق الآتیة فی العاشر [۱]:

ألا من آذی قرابتی فقد آذی الله تعالی.

فأقامهم فی ذلك مقام نفسه، و کذا فی المحبّه کما سیأتی ایضا من

قوله فی بعض الطّرق: و الذی نفسی بیده! لا یؤمن عبد حتّی یحبّنی و لا یحبّنی حتّی یحبّ ذوی.

و كذلك

قوله: إني تارك فيكم ما إن تمسّکتُم به لن تضلّوا، کتاب الله و عترتی.

و کذا

قوله فی الحدیث الآتی: و انّی تارک فیکم الثقلین، الحدیث.

و کذا ألحقوا به فی قصّة المبالهة المشار إليها بقوله تعالى: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکُمْ

، الآية. فغدا صلّى الله علیه و سلّم محتضنا الحسین، آخذاً بيد الحسن، و فاطمة تمشی خلفه، و علی خلفها، و هؤلاء هم أهل الکساء، فهم المراد من الآيتين .

و ابن حجر مکی در «صواعق» در بیان آیه تطهیر می گوید: [و حکمه ختم الآية بتطهیر المبالغة فی وصولهم لاعلاه و فی رفع التجوز عنه، ثم تنوین تنوین التعظیم و التکثیر و الاعجاب المفید إلى أنه (لأنه. ظ) لیس من جنس ما يتعارف و يؤلف.

ثم أكد صلّى الله علیه و سلّم ذلك کله بتکریر طلب ما فی الآية لهم

بقوله: اللهم هؤلاء أهل بیتی،

إلى آخر ما مرّ. و بادخاله نفسه معهم فی العدّ لتعود علیهم برکة اندراجهم فی سلک، بل فی رواية أنه اندرج معهم جبرئیل و میکائیل، اشارة إلى علی قدرهم و أكدّه أيضا بطلب الصلاة علیهم

بقوله: فاجعل صلاتک،

إلى آخر ما مرّ. و أكدّه أيضا بقوله. أنا حرب لمن حاربهم، إلى آخر ما مرّ أيضا. و

فی رواية أنه قال بعد [۱] أى الذکر العاشر (۲۱). عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۱۳۶

بعد ذلك: ألا من آذى قرابتی فقد آذانی، و من آذانی فقد آذى الله تعالى. و فی أخرى: و الذى نفسی بیده لا يؤمن عبد بى حتّى یحبّنى و لا یحبّنى حتّى یحبّ ذوی، فأقامهم مقام نفسه.

و من ثمّ صحّ

أنه صلّى الله علیه و سلّم قال: انّی تارک فیکم ما إن تمسکتم به لن تضلّوا، کتاب الله و عترتی.

و ألحقوا به أيضا فی قصّة المبالهة فی آیه «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکُمْ»

الآیه. فغدا صلّى الله علیه و سلّم محتضنا الحسن (الحسین. ظ) آخذاً بيد الحسین (الحسن. ظ). و فاطمة تمشی خلفه، و علی خلفها.

و هؤلاء هم أهل الکساء، فهم المراد فی آیه المبالهة].

و جهرمی در «براهین قاطعه» گفته: [و حکمت در ختم آیت بتطهیر مبالغه است در رسیدن اهل بیت بمرتبه اعلی بأن تطهیر، و در رفع

تجوّز نیز، و تنوین از برای تعظیم و تنکیر (تکثیر. ظ) و إعجاب است و افاده این معنی می کند که این تطهیر از جنس متعارف و

مؤلف (مألوف. ظ) میان مردم نیست. باز رسول الله صلّى الله علیه و سلّم طلب آنچه در آیتست مؤکّد و مکرّر ساخت بقول خود:

اللهم هؤلاء أهل بیتی،

تا آخر حدیث، و نفس خود را تحت عبا و در عدد داخل است (کرد. ظ) تا برکت اندراج آن حضرت با ایشان عائد گردد، بلکه در

روایتی دیگر چنین وارد شده که جبرئیل و میکائیل را با اهل بیت مندرج ساخت تا اشارت باشد بعلوّ قدر ایشان، و أيضا مؤکّد

ساخت بطلب صلوات بر ایشان بقول خود:

فاجعل صلواتک

، تا آخر حدیث، و

بقول: أنا حرب لمن حاربهم،

تا آخر حدیث. و در روایتی دیگر وارد شده که بعد از آن فرمود:

ألا! من آذى قرابتی فقد آذانی، و من آذانی فقد آذى الله تعالى.

آگاه باشید! که هر که رنجانید قربت مرا بتحقیق مرا رنجانیده، و هر کس که مرا رنجانید خدای تعالی را رنجانیده. و در روایتی دیگر آنکه فرمود:

و الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى يَحِبَّنِي، وَلَا يَحِبَّنِي حَتَّى يَحِبَّ ذَوِيَّ.

بآن خدای که نفس من بید قدرت اوست که مؤمن نیست هیچ بنده تا آنکه مرا دوست دارد، و دوست ندارد مرا تا آنکه دوست دارد ذوی القربی و اهل بیت مرا. پس ایشان را قائم مقام نفس خود ساخت، و ازین جهت است که بصحّت رسیده از رسول الله عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۳۷

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِي.

بدرستی که من می گذارم در میان شما چیزی که اگر دست بآن زنید گمراه نخواهید شد، و آن چیز قرآنست و اهل بیت من. و در قصه مباحله در آیت «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا»

الآیة، که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حسن (حسین. ظ) را در بر گرفت و دست حسین (حسن. ظ) را گرفته و فاطمه از عقب رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می آمد و علی از عقب فاطمه رضی الله عنهم می آمد، مراد این جماعت از اهل عبا]. و محمود قادری شیخانی در «صراط سوئی» گفته: [و کفی بأهلیته شرفا حیث عدَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نفسه الشريف (الشریفه. ظ) منهم

بقوله: اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ.

و بقوله: أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارِبَهُمْ وَ سَلَامٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ.

و بقوله: أَلَا! مَنْ آذَى قَرَابَتِي فَقَدْ آذَانِي، وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى! اللَّهُ

و بقوله: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى يَحِبَّنِي، وَلَا يَحِبَّنِي حَتَّى يَحِبَّ ذَوِيَّ.

و بقوله: أَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِي.

و بقوله: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ،

و سیأتی تمام الحديث. و بالحاقه أهل الكساء فی المباحلة إلى نفسه لما نزل قوله تعالى: نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَ كُمْ، الآیة،

فغدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محتضنا الحسين، أخذ بيد الحسن، و فاطمة تمشی خلفه، و علی خلفها، فقال: هؤلاء أهلی .

و عجیلی در «ذخیره المال» گفته: [و إذا صحَّ وَ ثَبِتَ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) أَفْضَلَ مِنْ آيَاتِهِ وَ مِنْهَا الْقُرْآنُ دَخَلَ فِي ذَلِكَ الْآلُ الْكَرَامُ الَّذِينَ اصْطَفَاهُمُ اللَّهُ وَ خَصَّهُمُ بِالْوِلَايَةِ (بالولاية. ظ) وَ الْوَرَاثَةَ لِمَقَامِهِ الْإِبْرَاهِيمِيِّ فَقَدْ أَحَقُّوا بِنَفْسِهِ الشَّرِيفَةِ فِي أُمُورٍ كَثِيرَةٍ كَمَا يَشِيرُ إِلَيْهِ

قوله: اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ

، وَ ذَلِكَ مِنْ قِبَلِ الْإِخْبَارِ.

و قوله أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارِبَهُمْ وَ سَلَامٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ.

و قوله: أَلَا! مَنْ آذَى قَرَابَتِي فَقَدْ آذَانِي.

و قوله فِي الْمَحَبَّةِ: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى يَحِبَّنِي، وَلَا يَحِبَّنِي حَتَّى يَحِبَّ ذَوِيَّ

و قوله: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ.

و قصه المباحلة و دخولهم معه فِي قَصَّةِ الْكِسَاءِ وَ دَعَائِهِ لَمَّا تَضَمَّنَتْهُ الْآيَةُ بِأَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ صَلَاتَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ بَرَكَاتِهِ وَ مَغْفِرَتَهُ وَ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۳۸

رضوانه علیه و علیهم، و طلب ذلك له و لهم من تعظیم قدرهم حیث ساوی بین نفسه و بینهم. و قوله: فاطمة بضعة منی.

قال البيهقي: الحديث يدلّ على أنّ من سبّها فقد كفر، و من صلّى علیها فقد صلّى علی أبيها. و ليستنبط من ذلك أنّ أولادها مثلها لأنهم بضعة منها، و

قوله: علی منی و أنا من علی،

و قوله: علی بمنزلة من ربی.

و قوله: من أبغض علیاً فقد أبغضنی، و من فارق علیاً فقد فارقنی، إنّ علیاً منی و أنا منه، خلق من طینتی و خلقت من طینة إبراهيم، و أنا أفضل من إبراهيم، ذریة بعضها من بعض، و الله سمیع علیم.

و قوله: الحسن منی و الحسین من علی.

و الدلائل الثقلیة فی التحاقهم بنفسه الشریفة کثیرة، و الدلیل العقلی ما سیأتی أنّ فكّ الفرع من أصله هو فكّ الشیء من أصله، و هو محال غیر ممکن باعتبار أنّ هذا الفرع إنّما هو الشخص المعمول من مادّة و ذلك الاصل و نتیجته المتولّدة منه، و عنه سیأتی تحقیق ذلك إنشاء الله تعالی، و الاعداء تظهر الافادة و هذا الاتصال علی الاطلاق مختصّ بالعترة الشریفة لحديث

«كل نسب و سبب منقطع يوم القيمة»

كما سیأتی .

وجه ۴۳- دلالت حدیث بر افضلیت اهلبیت از دیگران باعتبار قاضی یوسف حنفی

وجه چهل و سوم آنکه: دلالت حدیث ثقلین بر افضلیت اهل بیت علیهم السّلام از دیگران بحدّی ظاهر و مستبین است که علمای اعلام سنیّه در ضمن شرح دیگر احادیث اظهار آن بعنوان بلیغ می نمایند، چنانچه قاضی أبو المحاسن یوسف بن موسی الحنفی در کتاب «المختصر من المختصر» در شرح حدیث ستّه ملعونین آنچه افاده نموده قابل اعتبار اهل ابصار است.

قال فی الكتاب المذكور ما نصّه: [فی الستّة ملعونین.

روی أنّ رسول الله صلّى الله علیه و سلّم قال: ستّة ألّعنهم لعنهم الله، و كلّ نبیّ مجاب: الزّائد فی کتاب الله عزّ و جلّ، و المکذّب بقدر الله، و المتسلّط بالجبروت یدلّ به من أعزّ الله و یعزّ من أذلّ الله و التّارک لستّی، و المستحلّ لحرم الله عزّ و جلّ، و المستحلّ من عترتی ما حرّم الله عزّ و جلّ.

الجبروت: اشتقاقه من الجبر كالملكوت من الملك. و معنی استحلال الحرم جعله کسائر البلاد من اصطياد صيده و الدّخول فيه بغیر إحرام و عدم جعل من دخله آمناً و عدم الامتناع من القتال فيه و غیر ذلك. و قد أعلمنا رسول الله

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۳۹

صلّى الله علیه و سلّم أنّ مکة لا تغزى بعد العام الذی غزاها و أنّه لا یقتل قرشی بعد عامه هذا صبراً لأنّه لا یکفر أهلها فیغزون لا یکفر قرشی بعد ذلك العام الذی أباح دماء أهلها القرشیین.

فمن أنزل الحرم هذه المنازل کان به. ملعونا و العترة هم اهل البيت الذین علی دینه و التّمسک بهدیه.

روی أنّه خطب بماء یدعی خم (خماً. ظ) بین مکة و المدینة فحمد الله و أثنی علیه، ثم قال: أما بعد، أيّها النّاس! إنّما أنتظر أن یأتینی رسول ربّی عزّ و جلّ فأجیب، و إني تارک فیکم الثقلین کتاب الله فيه الهدی و النّور، فاستمسکوا بکتاب الله عزّ و جلّ و خذوا به. ثم قال: و اهل بیتی أذکرکم الله عزّ و جلّ فی اهل بیتی فمن أخرج عترته من المکان الّذی جعلهم الله به علی لسان نبیّه فجعلهم کسواهم ممّن لیس من اهل بیته و عترته، کان ملعونا. و الباقي ظاهر.]

ازین عبارت ظاهرست که صاحب «معتصر» در شرح جمله

«والمستحل من عترتی ما حرّم الله عزّ و جلّ»

اولاً- بیان معنی عترت کرده و افاده فرموده: که ایشان اهل بیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم هستند که بر دین آن جناب می باشند و تمسّک بسیرت آن حضرت می نمایند. و ثانیاً بذکر حدیث ثقلین تأیید و تشیید این مطلب نموده، و ثالثاً تصریح کرده که هر که عترت آن جناب را خارج کند از مکانی که خداوند عالم ایشان را در آن مکان قرار داده بر زبان نبی خود پس بگرداند ایشان را مثل دیگر اشخاصی که نیستند از اهل بیت و عترت آن جناب، او ملعون خواهد بود، و درین تصریح صریح دلالت واضحی است بر اینکه حدیث ثقلین دلیل افضلیت اهل بیت علیهم السلام بر ماسوای ایشان است، و مراد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث سته ملعونین از کسی که استحلال ما حرّم الله در حقّ عترت آن جناب نماید همان کس است که بمخالفت حدیث ثقلین اهل بیت علیهم السلام را در مکان رفیع افضلیت قرار نمی دهد و ایشان را از آن مکان رفیع خارج نموده و با دیگران مساوی الاقدام گردانیده بار لعنت خدا و لعنت رسول بر گردن خود می نهد، پس اینجا قدری بنظر عبرت باید دید و خسران و ملعونیت کسانی که قائل بافضلیت اهل بیت علیهم السلام از دیگران نیستند و در حدیث ثقلین

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۴۰

و دلالت آن بر افضلیت اهل بیت رسول الثقلین صلوات الله علیه و علیهم مدی اختلاف الملّوین انواع شکوک و شبهات دارند بمیزان عقل باید سنجید، و پر ظاهر است که هر گاه این حدیث شریف دلیل افضلیت حضرات اهل بیت علیهم السلام باشد، و کسی که منکر افضلیت این حضرات شود و ایشان را با دیگران برابر گرداند ملعون خدا و رسول گردد. و باز چگونه می توان گفت که این حدیث با مدّعی اهل حقّ مساسی ندارد؟! زیرا که افضلیت حضرات اهل بیت علیهم السلام بلا شبهه مستلزم امامت ایشانست، و همین است عین مدّعی اهل حقّ کرام، و الحمد لله المنعم علی إرغام أنف ألدّ الخصام بظهور افضلیت اهل بیت خیر الانام، علیه و علیهم آلاف التّحیّة و السلام، و ثبوت ملعونیه الاعداء الطغام علیهم لعائن الله و الرسول تتری ما همر غمام.

وجه ۴۴- درینکه ابن عباس از جناب امیر باحد ثقلین تعبیر نموده و کلمات فضلی سنی

وجه چهل و چهارم آنکه: حضرت عبدالله بن عباس که صحابی جلیل الشأن و مفسّر کامل قرآن و خبر و بحر اُمت نزد حضرات اهل سنّت می باشد، جناب امیر المؤمنین علیه السلام را معبّر باحد الثقلین نموده، و این فضیلت را بر دیگر فضائل عظیمه آن جناب که بلا ارتیاب موجب افضلیت و اکرمت است در ذکر مقدّم فرموده، پس لابدست که این حدیث حقیقت اساس نزد حضرت ابن عباس، کم از کم دلیل افضلیت مطلقه آن جناب باشد. و در کمال ظهورست که افضلیت موجب امامت و خلافتست، و بعد از این چگونه کسی از عقلا اقدام بر نفی مساس این حدیث مثبت المرام با مدّعی اهل حقّ کرام می تواند کرد؟! ابو المؤید موفق بن أحمد المکی الخوارزمی در کتاب «مناقب امیر المؤمنین علیه السلام» در فصل تاسع عشر گفته: [و أنبأني الامام الحافظ صدر الحفاظ أبو العلاء الحسن ابن أحمد الطّار الهمدانی و الامام الأجلّ نجم الدّین أبو منصور محمّد بن الحسين بن محمّد البغدادی. قالاً: أنبأنا الشّریف الامام الاجلّ نور الهدی أبو طالب الحسين بن محمّد بن علی الزّیّبی، عن الامام محمّد بن أحمد بن علی بن الحسن بن شاذان. قال: حدّثنا أبو محمّد عبد الله ابن يوسف بن نامويه الاصبهانی بنیسا بور، عن حامد بن محمّد بن الهروی، عن علی بن محمّد ابن عیسی، عن محمّد بن عکاشه، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن سلمه، عن خصیف، عن

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۴۱

مجاهد. قال: قيل لابن عباس: ما تقول فی علی بن أبی طالب؟ فقال: ذكرت و الله أحد الثقلین، سبق بالشّهادتین، و صلی القبلتین، و بایع البیعتین، و أعطى السیفین، و هو أبو السّبطین الحسن و الحسين، و ردّت علیه الشمس مرتّین بعد ما غابت عن القبلتین، و جرد

السيف تارتین، و هو صاحب الکرتین، فمثله فی الأئمة مثل ذی القرنین، ذاک مولای و مولاک علی بن أبی طالب علیه السلام!].

شیخ سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینایع المودة» در باب سابع و أربعون آورده: [أخرج موفق بن أحمد الخوارزمی بسنده عن مجاهد، قال: قيل لابن عباس ما تقول فی شأن علی بن أبی طالب؟. فقال: واللّه هو أحد الثقلين سبق بالشهادتين، و صلی القبلتين، و بايع البيعتين، و هو أبو السبطين الحسن و الحسين، و ردت عليه الشمس مرتين، فمثله فی الامّة مثل ذی القرنین، و هو مولای و مولی الثقلين

وجه ۴۵- درین که رسول صلی الله علیه و آله حدیث ثقلین را در غدیر خم نیز ارشاد فرموده و دلالت آن بر امامت حضرت امیر و نقل کردن اعلام سنت آن روایت را

وجه چهل و پنجم آنکه: در بسیاری از روایات وارد شده که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم روز غدیر بعد ارشاد حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه»

یا قبل آن حدیث ثقلین را ارشاد فرموده و در مجلّد حدیث غدیر بعون الله الجلیل بتفصیل جمیل دانستی که حدیث غدیر دلیل واضح و مستنیر بر امامت جناب امیر کلّ امیر علیه سلام الملک القدير می باشد، پس چگونه بعد از این می توان گفت که حدیث ثقلین مساسی با مدّعی اهل حق ندارد؟! حالا بعض روایات دالّه بر این مطلب اختصارا باید شنید.

پس مخفی نماند که از آن جمله است روایتی که از جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده و اکابر اعیان و أجلّه ارکان سنیّه، مثل ابن جریر و ابن ابی عاصم و محاملی روایت کرده اند.

ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته:

[عن علی أن النبی صلی الله علیه و سلم حضر الشجرة بخم ثم خرج آخذا بيد علی، فقال: أيها الناس! أستم تشهدون أن الله و رسوله أولى بكم من أنفسكم و أن الله و رسوله مولاكم؟ قالوا: بلى! قال:

فمن كان الله و رسوله مولا فأن هذا مولا، و قد ترکت فيکم ما إن أخذتم به لن تضلّوا بعدی، کتاب الله سببه بیده و سببه بأيديکم و اهل بیتی، ابن جریر و ابن ابی

عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۱۴۲

عاصم و المحاملی فی أماليه

و صحّح .

و از آن جمله است: روایت حذیفه بن اسید الغفاری، چنانچه ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته:

[يا أيها الناس! إني قد نبأني اللطيف الخبير أنه لن يعمر نبي إلا نصف عمر الذي يليه من قبله، و إني قد يوشك أن أدعى فأجيب، و إني مسئول و إنكم مسئولون، فما ذا أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنك قد بلغت و جاهدت و نصحت. قال: أليس تشهدون أن لا إله إلا الله، و أن محمدا عبده و رسوله، و أن جنته حقّ و ناره حقّ، و أن الموت حقّ، و أن البعث حقّ بعد الموت، و أن الساعة آتية لا ريب فيها، و أن الله يبعث من في القبور، قالوا: بلى! نشهد بذلك. قال: اللهم اشهد! ثم قال: يا أيها الناس! إن الله مولاي، و أنا مولی المؤمنین أولى بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فهذا مولاه، یعنی علیا، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، یا أيها الناس! إني فرطکم و إنکم واردون علی الحوض، أعرض ممّا بین بصری إلى صنعاء، فيه عدد النجوم قدحان من فضة، و إني سائلکم حين تردون علی عن الثقلين، فانظروا كيف تخلفوني فيهما! الثقل الاكبر کتاب الله عزّ و جلّ سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديکم، فاستمسکوا به لا تضلّوا و لا تبدّلوا، و عترتی اهل بیتی، فانه قد نبأني اللطيف الخبير أنهما لن ينقضيا حتّى یردا علی الحوض. الحکیم، «طب» عن أبی الطفیل، عن حذیفه بن أسید].

و این روایت را ابن کثیر شامی در تاریخ خود، و سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف»، و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» و جمال الدین محدث شیرازی در «أربعین فضائل جناب أمير المؤمنين عليه السّلام»، و أحمد بن الفضل المکی در «وسيله المآل»، و محمود قادری در «صراط سوی» نیز آورده‌اند.

و از عجائب آنکه متعصب شدید و جاحد عنید ابن حجر مکی در «صواعق» نیز این روایت را از طبرانی و غیره نقل نموده و بتصحیح سند آن راه اعتراف بامر حق پیموده، و سهارنبوری هم در «مرافض» این روایت را از طبرانی و غیره او مع تصحیح السند آورده طریق اثبات آن باقدام اذعان سپرده، و مرزا محمد بدخشانی نیز

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۴۳

در «مفتاح النجا» این حدیث را از «معجم کبیر» طبرانی با تصحیح سند آن نقل کرده، و نیز مرزا محمد بدخشانی این حدیث را بروایت حکیم ترمذی و طبرانی در کتاب «نزل الابرار بما صحّ من مناقب أهل البيت الاطهار» آورده، و محمد صدر عالم نیز از حکیم ترمذی و طبرانی این حدیث شریف را نقل نموده و تصحیح سند آن هم فرموده، و عجیلی نیز در «ذخیره المآل» این حدیث را از طبرانی در ذکر حدیث غدیر آورده، و مولوی ولی الله لکهنوی هم در «مرآة المؤمنین» این حدیث را از طبرانی بواسطه «صواعق» ابن حجر نقل کرده و تصحیح سند آن نموده، و شیخ سلیمان بلخی در «ینایع المودّة» نقلاً عن «جواهر العقدين» این حدیث را از «معجم کبیر» طبرانی و «مختاره» ضیاء مقدسی آورده، و مولوی حسن الزمان معاصر در «قول مستحسن» در ذکر طرق حدیث غدیر این حدیث را از «نوادیر الاصول» حکیم ترمذی و «معجم کبیر» طبرانی ذکر نموده، بعد از آن گفته: [و فيه الحثّ علی متابعه الثقلین بعد حدیث الموالاة، و کذا فی روایة ابن راهویه و ابن جریر و ابن أبی عاصم و المحاملی و الطحاوی بأسانید صحیحة].

و از آن جمله است: روایت عامر بن لیلی بن ضمیره و حذیفه بن أسید، چنانچه نور الدین سمهودی «در جواهر العقدين» گفته: [عن عامر بن لیلی بن ضمیره، و حذیفه بن أسید [۱]، رضی الله عنهما. قالوا: لما صدر رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع و لم يحج غيرها أقبل حتّى إذا كان بالجحفة نهى عن سمرة بالبطحاء متقاربات لا تنزلوا تحتهنّ، حتّى إذا نزل القوم و أخذوا منازلهم سواهن أرسل إليهنّ فقمّ ما تحتهنّ، و شدّبن عن رؤوس القوم حتّى إذا نودى للصلوة غدا إليهنّ فصلّى تحتهنّ ثمّ انصرف إلى الناس، و ذلك يوم غدیر خمّ. و خمّ من الجحفة و له بها مسجد معروف فقال: أيّها النّاس! إنّه قد نبأني اللّطيف الخبير أنّه لن يعمر نبی إلّا نصف عمر النّبيّ يليه من قبله، و إنّي لأظنّ أن أدعى فأجيب، و إنّي مسئول و أنتم مسئولون، هل بلغت؟ فما أنتم قائلون؟ قالوا: نقول: قد بلغت و جهدت و نصحت، فجزاك الله [۱] حذیفه بن أسید، بفتح الهمزة «تقريب»

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۴۴

خیرا. قال: أ لستم تشهدون أن لا إله إلّا الله، و أنّ محمّدا عبده و رسوله، و أنّ جنته حقّ، و أنّ ناره حقّ، و البعث بعد الموت حقّ؟ قالوا: بلى نشهد! قال: اللهم اشهد.

ثم قال: أيّها النّاس! ألا تسمعون؟! ألا فإنّ الله مولاى، و أنا أولى بكم من أنفسكم ألا! و من كنت مولا فهذا مولا، و أخذ بيد علی فرفعها حتّى عرفه القوم أجمعون.

ثم قال: اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه. ثم قال: أيّها النّاس! إنّي فرطكم و أنتم واردون علیّ الحوض أعرض ممّا بین بصرى و صنعاء فيه عدد نجوم السّماء قدحان من فضّة. ألا! و إنّي سائلکم حين تردون علیّ عن الثقلین فانظروا کیف تخلّفونى فیهما حين تلقونى! قالوا: و ما الثقلان یا رسول الله؟ قال: الثقل الاکبر کتاب الله سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديکم فاستمسکوا به لا تضلّوا و لا تبدّلوا. ألا! و عترتى، فإنّی قد نبأنی اللّطيف الخبير أن لا یتفرّقا حتّى یلقیانی، و سألت الله ربّی لهم ذلك فأعطانی فلا تسبقوهم فتهلکوا، و لا تعلّموهم فهم أعلم منکم. أخرجه ابن عقده فی الموالاة من طریق عبد الله بن سنان، عن أبی الطّفیل عنهما به. و من طریق ابن عقده، آورده أبو موسى المدینى فی الصّیحة، و قال: إنّه غریب جدّا، و الحافظ أبو الفتح العجلی فی کتابه «الموجز» فی

فضائل الخلفاء].

و این حدیث را ابن الاثیر الجزری [۱] در «أسد الغابة» و ابن حجر عسقلانی در «إصابة» و سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» و أحمد بن الفضل المکی در «وسيلة المآل» نیز آورده‌اند.

و از آن جمله است: روایتی که از خزیمه بن ثابت، و سهل بن سعد، و عدی بن حاتم، و عقبه بن عامر، و أبو ایوب أنصاری و أبو سعید خدری، و أبو شریح خزاعی، و أبو قدامه انصاری، و أبو یعلی، و أبو الهیثم بن التیهان و دیگر اصحاب مروی شده، چنانچه سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» در ذکر طریق حدیث ثقلین آورده و اما

حدیث خزیمه، فهو عند ابن عقدة من طریق محمد بن كثير عن فطر و أبي [۱] ابن أثير و ابن حجر هر دو این حدیث را در ترجمه عامر بن لیلی بن ضمیره مختصراً ذکر کرده‌اند (۱۲ ن) عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۴۵

الجارود، كلاهما عن أبي الطفيل، أن علياً رضي الله عنه قام فحمد الله و أثنى عليه، ثم قال: أنشد الله من شهد يوم غدیر خَمَّ الّا قام، و لا يقوم رجل يقول: بُتيت، أو: بلغني، إلّا رجل سمعت أذناه و وعاه قلبه. فقام سبعة عشر رجلاً منهم: خزيمه بن ثابت، و سهيل بن سعد، و عدی بن حاتم، و عقبه بن عامر، و أبو أيوب الأنصاري، و أبو سعيد الخدري، و أبو شريح الخزاعي، و أبو قدامة الأنصاري، و أبو لیلی، و ابو الهيثم بن التيهان و رجال من قریش. قال عليّ رضي الله عنه و عنهم: هاتوا ما سمعتم! فقالوا:

نشهد أننا قبلنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع، حتى إذا كان الظهر خرج رسول الله صلى الله عليه و سلم فأمر بشجرات فشدّ بن و ألقى عليهن ثوب. ثم نادى بالصّلاة فخرجنا فصلينا. ثم قام فحمد الله و أثنى عليه. ثم قال: أيها الناس! ما أنتم قائلون؟ قالوا: قد بلغت. قال: اللهم اشهد، ثلاث مرّات. قال: إنني أوشك أن ادعى فأجيب، و إنني مسئول و أنتم مسئولون. ثم قال: ألا! إنّ أموالكم و دماءكم حرام كحرمة يومكم هذا و حرمة شهركم هذا، أوصيكم بالنساء، أوصيكم بالجار، أوصيكم بالمماليك، أوصيكم بالعدل و الاحسان. ثم قال: أيها الناس! إنني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي: فإنهما لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض. تبأني بذلك اللطيف الخبير، و ذكر الحديث في قوله صلى الله عليه و سلم: من كنت مولاه فعليّ مولاه. فقال علي رضي الله عنه: صدقتم و أنا على ذلك من الشّاهدين .

و این روایت را ابن الاثیر جزری [۱] در «أسد الغابة» و ابن حجر عسقلانی در «إصابة» و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» و أحمد بن الفضل بن محمد باکثير المکی در «وسيلة المآل» و محمود قادری در «صراط سوى» و شيخ سليمان بلخي در «ينابيع المودة» هم آورده‌اند.

و از آن جمله است: روایت أم سلمه رضي الله عنها، چنانچه سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» گفته: [و أمّا حدیث أم سلمه، فحديثها عند ابن عقدة من حديث [۱] ابن أثير و ابن حجر این روایت را در ترجمه أبو قدامه انصاری بالاختصار ذکر کرده‌اند (۱۲ ن) عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۴۶

هارون بن خارجة عن فاطمة ابنة علي عن أم سلمة رضي الله عنها. قالت: أخذ رسول الله صلى الله عليه و سلم بيد علي رضي الله عنه بغدير خَمَّ فرفعها حتى رأينا بياض إبطه، فقال: من كنت مولاه، الحديث.

و فيه قال: يا أيها الناس! إنني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي و لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض .

و این حدیث را سمهودی در «جواهر العقدين» و أحمد بن الفضل بن محمد باکثير در «وسيلة المآل» و سليمان بلخي در «ينابيع المودة» نیز آورده‌اند.

و از آن جمله است: روایتی که از جابر بن عبد الله انصاری وارد شده، چنانچه سليمان بلخي در «ينابيع المودة» در ذکر طرق حدیث ثقلین گفته:

[أخرج ابن عقدة عن جابر بن عبد الله. قال: كنا مع النبي صلى الله عليه و سلم في حجة الوداع، فلما رجع إلى الجحفة نزل ثم خطب

النَّاسُ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي مُسْئِلٌ وَأَنْتُمْ مُسْئَلُونَ، فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ قَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ بَلَغْتَ وَنَصَحْتَ وَأَدَيْتَ. قَالَ، إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضِ، وَإِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ إِنْ تَمَسَّيْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. ثُمَّ قَالَ: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أُولَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا بَلَى! فَقَالَ آخِذًا بِيَدِ عَلِيٍّ: مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَعَادِ مِنْ عَادَاهُ.

و از آن جمله است: روایتی که از زید بن أرقم وارد شده، چنانچه حاکم در «مستدرک علی الصّحیحین» بسند خود آورده: [عن أبي الطفيل عامر بن واثله أنه سمع زيدا بن أرقم رضي الله عنه. قال: نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم بين مكة و المدينة عند سمرة خمس دوحات عظام، فكنس الناس ما تحت السمرات، ثم راح رسول الله صلى الله عليه وسلم عشيّة فصلّى، ثم قام خطيباً فحمد الله وأثنى عليه وذكر وعظ، فقال ما شاء الله أن يقول، ثم قال: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا وَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ وَ أَهْلُ بَيْتِي عَتْرَتِي. ثُمَّ قَالَ:

أَتَعْلَمُونَ أَنِّي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. قَالُوا: نَعَمْ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۴۷

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ.

و این روایت را از «مستدرک حاکم»، سیوطی هم در «جمع الجوامع» باختصار آورده، چنانچه گفته: [أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلُ بَيْتِي عَتْرَتِي. تَعْلَمُونَ أَنِّي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. ك [۱]، عن زيدا بن أرقم.

و از آن جمله است: روایتی دیگر از زید بن أرقم که آن را طبرانی و حاکم روایت کرده‌اند، چنانچه ملا علی متقی در «کنز العمال» آورده:]

كَأَنِّي قَدْ دَعَيْتُ فَأَجَبْتُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ، مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَ عَادِ مِنْ عَادَاهُ. طَب. ك [۲] عن أبي الطفيل عن زيدا بن أرقم.

و این حدیث شریف را بهمین سیاق از طبرانی و حاکم، بسیاری از علمای سنیّه در کتب خود نقل کرده‌اند، کما دریت فیما سبق. و از آن جمله است: روایتی دیگر از زید بن أرقم، چنانچه علامه ابن المغازلی در کتاب «المناقب» علی ما نقل عنه بسند خود آورده:]

عن زيدا بن أرقم قال: أقبل نبي الله صلى الله عليه وسلم في مكة في حجة الوداع حتى نزل بغدير الجحفة بين مكة و المدينة، فأمر بدوحات فقم ما تحتهن من شوكة، ثم نادى الصلوة جامعة، فخرجنا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم في يوم شديد الحرّ، إن منا لمن يضع رداءه على رأسه و بعضه تحت قدميه من شدة الحرّ حتى انتهينا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلّى بنا الظّهر ثم انصرف إلينا فقال. الحمد لله نحمده و نستعينه و نؤمن به و نتوكل عليه، و نعوذ بالله من شرور أنفسنا و من سيئات أعمالنا، الذي لا هادي لمن أضلّ و لا مضلّ لمن هدى، و أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا عبده و رسوله. [۱] أي: أخرجته الحاكم في «المستدرک» (۱۲)

[۲] أي: أخرجته الطبرانی و الحاكم (۱۲)

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۴۸

أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَنَبِيِّ مِنَ الْعَمْرِ إِلَّا نِصْفُ مَا عَمَرَ مِنْ قَبْلِهِ، وَ إِنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ لَبِثَ فِي قَوْمِهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَ إِنِّي قَدْ أَشْرَعْتُ فِي الْعَشْرِينَ، أَلَا وَ إِنِّي مُسْئِلٌ وَأَنْتُمْ مُسْئَلُونَ، فَهَلْ بَلَّغْتُمْ؟ فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ فَقَامَ مِنْ كُلِّ

ناحیه من القوم مجیب یقولون: نشهد: اَنَّک عبد الله و رسوله، و قد بلغت رسالته و جاهدت فی سبيله و صدعت بأمره و عبدته حتّی اُتاک الیقین، جزاک الله عَنَّا خیر ما جازى نبیا عن أمتّه. فقال: أ لستم تشهدون أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له و أن محمّدا عبده و رسوله، و أن الجَنَّة حقّ و النَّار حقّ، و تؤمنون بالکتاب کله؟ قالوا: بلی! قال: أشهد أن قد صدقتکم و صدقتمونی. ألا و إني فرطکم و إنکم تبعی، و توشکون أن تردون علیّ الحوض و أسألکم حین تلقونی عن ثقلی کیف خلّفتونی فیهما. قال: فاعتل (فأعضل. ظ) علينا ما ندری ما الثّقْلان؟ حتّی قام رجل من المهاجرین فقال: بأبی أنت و أمی یا نبی الله! ما الثّقْلان؟ قال: الاکبر منهما کتاب الله سبب طرف بید الله تعالی و طرف بأیدیکم فتمسّکوا به و لا تولّوا (تزلّوا. ظ) و لا تضلّوا. و الاصغر منهما عترتی، من استقبل قبلتی و أجاب دعوتی (فلیستوص بهم خیرا. صح. ظ) فلا- تقتلوه و لا تعدّوهم و لا تقصروا عنهم، فإنّی قد سألت لهم (لهما. ظ) اللّطیف الخیر فاعطانی أن یردا علیّ الحوض کهاتین، و أشار بالمسبّحتین. ناصرهما لی ناصر و خاذلهما لی خاذل، و ولیّهما لی ولیّ، و عدوّهما لی عدوّ. ألا! فإنّها (و إنّها. ظ) لم تهلك أمة قبلکم حتّی تدین باهوائها و تظاهر علی نبوتها (نبیها. ظ) و تقتل من قام بالقسط، ثمّ أخذ بید علی بن أبی طالب رضی الله عنه فرفعها و قال: من كنت مولاه فهذا مولاه و من كنت ولیّه فهذا ولیّه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و قالها ثلاثا. آخر الخطبة].

و این روایت را بالتّمام علامه محمّد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الصّنعانی نیز در «روضه ندیه» آورده، کما سمعت سابقا.

و از آن جمله است: روایتی که ابن الصّباغ مالکی آن را در «فصول مهمه» از زهری آورده، چنانچه گفته: و

روی التّرمذی أيضا عن زید بن أرقم رضی الله عنه.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۴۹

قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم: من كنت مولاه. هذا اللفظ بمجرّد رواه التّرمذی و لم یزد علیه، و زاد غیره و هو الزّهری ذکر الیوم و الزّمان و المكان، قال: لَمَّا حَجَّ رسول الله صلّی الله علیه و سلّم حَجَّةَ الْوَدَاعِ و عاد قاصدا المدينة قام بغدير خمّ، و هو ماء بین مکة و المدينة، و ذلك فی الیوم الثّامن عشر من ذی الحجة الحرام وقت الهاجرة، و قال: أيّها الناس! إني مسؤل و أنتم مسؤلون، هل بلغت و نصحت؟ قالوا: نشهد أنّک قد بلغت و نصحت. ثم قال: و أنا أشهد أنّی قد بلغت و نصحت. ثم قال: أيّها الناس! أليس تشهدون أن لا- إله الا الله و أنّی رسول الله؟ قالوا: نشهد أن لا إله الا الله و إنّک رسول الله. قال: و أنا أشهد مثل ما شهدتم. ثم قال صلّی الله علیه و سلّم:

أيّها الناس! قد خلفت فيکم ما أن تمسّکتُم به لن تصلّوا بعدی، کتاب الله و أهل بیتی ألا! و إنّ اللّطیف الخیر أخبرنی أنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض، وسعة حوضی ما بین بصری و صنعاء، عدد آتیه عدد النّجوم، إنّ الله مسائلکم (سائلکم. ظ) کیف خلّفتونی فی کتابه و فی أهل بیتی. ثمّ قال صلّی الله علیه و سلّم: أيّها الناس! من أولى الناس بالمؤمنین؟ قالوا: الله و رسوله أولى بالمؤمنین: یقول ذلك ثلاث مرّات ثمّ قال فی الرّابعة و أخذ بید علی رضی الله عنه: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، یقولها ثلاث مرّات. ألا! فلیبلغ الشاهد الغائب .

و از آن جمله است: روایتی که أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر الیعقوبی در تاریخ خود آورده، چنانچه در ذکر حَجَّة الْوَدَاع گفته، [و خرج لیلا منصرفا إلى المدينة، فصار إلى موضع بالقرب من الجحفة یقال له غدیر خمّ، لثمانی عشرة لیلة خلت من ذی الحجة، و قام خطیبا و أخذ بید علی بن أبی طالب، فقال: أ لست أولى بالمؤمنین من أنفسهم؟ قالوا: بلی یا رسول الله! قال: فمن كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثم قال: أيّها الناس! إني فرطکم و أنتم واردی علی الحوض، و إني سائلکم حین تردون علیّ عن الثّقْلین، فانظروا کیف تخلفونی فیهما؟ و قالوا: و ما الثّقْلان یا رسول الله؟ قال: الثقل الاکبر کتاب الله سبب طرفه بید الله و طرف بأیدیکم، فاستمسکوا به و لا تضلّوا و لا تبدلوا و عترتی أهل بیتی .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۵۰

و از آن جمله است: روایتی که جمال الدین محدّث در «روضه الاحباب» آن را آورده، چنانچه در ذکر حَجَّه الوداع گفته: [و در أثناء مراجعت چون بمنزل غدیر خَمّ که از نواحی جحفه است رسید نماز پیشین را در اوّل وقت گذارد و بعد از آن رو بروی یاران بکرد و فرمود:

أَلَسْتُ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟

یعنی: آیا نیستم اُولی بمؤمنین از نفسهای ایشان؟ و روایتی آنکه فرمود: گویا مرا بعالم بقا خواندند و من اجابت نمودم، بدانید که من در میان شما دو امر عظیم می گذارم، و یکی از دیگری بزرگتر است: قرآن و اهل البیت من، ببینید و احتیاط کنید که بعد از من با آن دو امر چگونه سلوک خواهید نمود؟ و رعایت حقوق آنها بچه کیفیت خواهید کرد؟ و آن دو امر از یکدیگر هرگز جدا نخواهند شد تا در لب حوض کوثر بمن رسند.

آنگاه فرمود: بدرستی که خداوند تعالی مولای من است، و من مولای جمیع مؤمنانم. بعد از آن دست علی را بگرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ و عاد من عاداه، و اخذل من خذله، و انصر من نصره، و أدر الحقّ معه حیث کان . و این روایت را نور الدین حلبی در «إنسان العیون» و شیخ عبد الحق دهلوی در «مدارج النبوة» و عبد الرحمن چشتی در «مرآة الاسرار» و حسام الدین سهارنپوری در «مرافض» نیز ذکر نموده اند.

مخفی نماند که مناسبت حدیث ثقلین با حدیث غدیر بحدی ثابت و مبرهنست که علمای اعلام سَنِّیه طوعا و کرها بآن اعتراف می نمایند، بلکه در مقام اثبات خصوصیت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بمزید اهلیت تمسّک، حدیث غدیر را بمعرض احتجاج آورده اذعان و یقین ارباب ابصار و اعیان می افزایند.

نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» کما سمعت سابقا در شمار تنبیهاتی که بعد سیاق طرق حدیث ثقلین ذکر نموده گفته: [رابعها: هذا الحثّ شامل للتمسّک بمن سلف من أئمّة أهل البيت و العتره الطّاهره و الاخذ بهديهم، و أحقّ من تمسّک به منهم إمامهم و عالمهم علی بن أبی طالب رضی الله عنه، فی فضله و علمه و دقائق

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۵۱

مستنبطاته و فهمه و حسن شیمه و رسوخ قدمه، و یشیر إلى هذا ما

أخرجه الدّار قطنی فی الفضائل عن معقل بن یسار. قال: سمعت أبا بکر رضی الله عنهما یقول: علیّ بن أبی طالب رضی الله عنه عتره رسول الله صلّی الله علیه و سلّم

، أی الذّین حثّ علی التّمسّک بهم فخصّه أبو بکر رضی الله عنه بذلك لما أشرنا إلیه و لهذا خصّه صلّی الله علیه و سلّم من بینهم یوم غدیر خَمّ بما سبق من

قوله: من کنت مولاه فعلیّ مولاه. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ و عاد من عاداه

، و هذا حدیث صحیح لا مریه فیهِ .

و ابن حجر مکی در «صواعق» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و فی أحادیث الحثّ علی التّمسّک بأهل البيت إشارة إلى عدم انقطاع متأهل منهم للتّمسّک به إلى یوم القیمه، کما أنّ الكتاب العزیز كذلك، و لهذا کانوا أمانا لاهل الارض کما یأتی. و یشهد لذلك الخبر السابق:

فی کل خلف من أمّتی عدول من أهل بیتی إلى آخره.

ثمّ أحقّ من یتمسّک به منهم إمامهم و عالمهم علیّ بن أبی طالب کرم الله وجهه لما قدّمناه من مزید علمه و دقائق مستنبطاته، و من ثمّ قال أبو بکر: علیّ عتره رسول الله صلّی الله علیه و سلّم: أی الذّین حثّ علی التّمسّک بهم، فخصّه لما قلنا، و لذلك خصّه صلّی الله علیه و سلّم بما مرّ یوم غدیر خَمّ .

و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی در «وسيلة المآل» در ذکر حدیث غدیر گفته: ش [و أخرج الدارقطني في الفضائل عن معقل بن يسار رضي الله عنه. قال:

سمعت أبا بكر رضي الله عنه يقول: على بن أبي طالب عتره رسول الله صلى الله عليه وسلم أي الذين حث النبي صلى الله عليه وسلم على التمسك بهم و الاخذ بهديهم، فإنهم نجوم الهدى من اقتدى بهم اهتدى، و خصه ابو بكر بذلك رضي الله عنه لأنه الامام في هذا الشأن و باب مدينة العلم و العرفان فهو إمام الأئمة و عالم الأمة، و كأنه أخذ ذلك ذلك من تخصيصه صلى الله عليه وسلم له من بينهم يوم غدیر خم بما سبق، و هذا حدیث صحیح لا مریئه فيه و لا شك ینافیه، و روى عن الجهم الغفیر من الصیحة و شاع و اشتهر و ناهیک بمجمع حجة الوداع .

و أحمد بن عبد القادر العجلی در «ذخيرة المآل» در شرح شعر

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۱۵۲

و إني لغفار لمن تاب و من قد اهتدى إلى و لا أبی الحسن

گفته: [و لذلك قال الشيخ ابن حجر في صواعقه في حدیث التمسك: أحق من يتمسك به منهم علي بن أبي طالب كرم الله وجهه، و من ثم قال أبو بكر: علي عتره رسول الله، أي الذين حث على التمسك بهم، و لذلك خصه بما قاله يوم الغدير].

وجه ۴۶- مقارنه حدیث ثقلین با حدیث «من كنت مولاه» و حدیث منزله در روز غدیر و دلالت آن و کلمات اکابر عامه

وجه چهل و ششم آنکه: حسب اعتراف بعض اکابر علمای سنیّه ثابت و متحقق است که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم حدیث ثقلین را با حدیث من كنت مولاه و با حدیث أنت منی بمنزلة هارون من موسى

روز غدیر بالمقارنه ارشاد فرموده، چنانچه ابن حجر مکی در «فتاویٰ فقهیه کبری» در ذکر حجة الوداع گفته:

[و لا زال صلى الله عليه وسلم يشير إليهم (يسير بهم. ظ) إلى أن وصل و هو راجع للمدينة إلى غدیر خم قرب رابع، فأمر بجمعهم ثم خطبهم و وصيهم بالاستمسك بالقرآن و بأهليته، و قال في حق علي: من كنت مولاه فعلي مولاه. و قال له: أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي .

و در کمال ظهورست که حدیث منزلت نیز مثل حدیث غدیر دلیل مزهر منیر خلافت و امامت بلا فاصله جناب امیر علیه و آله سلام الله القدير می باشد، و قد بسطنا الكلام على ذلك في مجلد حافل هو لبيان البينات و قمع الشبهات کافل.

پس آیا ممکن است که عاقلی بعد ازین در دلالت حدیث ثقلین بر خلافت و امامت حضرت ابی الحسنین علیه آلاف السلام من ربّ المشرقین شکّ و ریب درین داشته باشد؟! لا- و الله! زیرا که قطع نظر از دیگر دلائل و براهین ماضیه و آتیّه، قضیه تناسب ذکر صدق شاهدست برینکه حدیث ثقلین مثل حدیث غدیر و حدیث منزلت دلیل واضح و برهان لائح بر خلافت و امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام می باشد.

و بر ارباب ألباب در حیث خفا و احتجاب نیست که بسیاری از أسلاف سنیّه در تفسیر آیات کتاب الله بقضیه تناسب فی الذکر کاربند می شوند، پس احادیث جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم که در یک سیاق و یک محلّ وارد شود اولی و أجدرست باین قضیه و احتجاج اهل حق باتحاد حدیث ثقلین و حدیث غدیر و حدیث منزلت در

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۱۵۳

مقصد و مراد سلوک طریقه‌ایست مرضیه. حالا بعضی شواهد این مطلب باید شنید.

نور الدین سمهودی در «جواهر العقدین» در ذکر آیه مودّت و اثبات نزول آن در وجوب مودّت اهل بیت علیهم السّلام گفته: [و قد يستشهد له بما أخرجه الثعلبی فی تفسیره من طریق السّدی عن أبی مالک عن ابن عباس، قال: «و من یقترب حسنه نزد له فیها حسنا» قال: المودّة لآل محمّد علیه و علیهم الصّیلوٰه و السّیلام، و أخرجه الفقیه أبو الحسن ابن المغازلی عن السّدی و وجه الاستشهاد أنّ هذه الآية بأثر قوله «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

فتفسیر الثّانیة بذلک یفهم أنّ ما قبلها کذلک من أجل التّناسب بل هو مقتضی ما جزم به الثّعلبی و البغوی بنقله عن ابن عباس فی تفسیر قوله بأثر ذلك «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» إلى قوله «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ»

. فقال: قال ابن عباس: لما نزل قوله تعالى «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا»*

الآیه، قال. قوم فی نفوسهم: ما یرید إلّا أن یحسّنا علی أقاربه من بعده! فأخبر جبرئیل النّبی صلی الله علیه و سلّم أنّهم اتّهموه، فأنزل «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا

«الآیه، فقال القوم: یا رسول الله! نشهد أنّک صادق، فنزل «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ»

. قلت: و هذا التّناسب هو الَّذی حمل السّدی علی أنّه قال:

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ لِّذُنُوبِ آلِ مُحَمَّدٍ شُكُورٌ لِّحَسَنَاتِهِمْ. نقله عنه القرطبی و غیره، و کله جار علی ما سبق فی قوله تعالى: إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

[.

و ثعلبی در تفسیر خود در تفسیر آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ

» از بعضی مفسّرین أسلاف خود کلامی نقل کرده که مبنای استدلال در آن بر قضیه تناسب است، چنانچه در ذکر وجوه تسمیه فاتحه الكتاب بسبع مثنائی گفته:

و قال الحسين [۱] بن الفضل و غیره: لأنّها نزلت مرّتين كلّ مرّة معها سبعون ألف ملك، مرّة بمكّة من أوائل ما نزل من القرآن و مرّة بالمدينة، و السّبب فيه أنّ سبع قوافل وافت من بصری و أذرعات ليهود بنی قريظة و التّظير فی يوم واحد و فيها أنواع [۱] له فی «لسان الميزان» لابن حجر العسقلانی ترجمه حسنه تدل علی جلالته و كونه من كبار أهل العلم و الفضل (۱۲ ن)

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۵۴

من البرّ و أفاويه الطّيب و الجواهر و أمتعته البحر، فقال المسلمون: لو كانت هذه الأموال لتقوينا بها و لأنفقناها فی سبيل الله، فأنزل الله عزّ و جلّ هذه الآية و قال: لقد أعطيناکم سبع آیات هی خير لكم من هذه السّبع قوافل، و دليل هذا التّأويل قوله عزّ و جلّ عقیبها: «لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ»*

[الآیه].

ازین عبارت ظاهرست که حسین بن فضل و دیگر مفسّرین در وجه تسمیه فاتحه الكتاب بسبع مثنائی بیان نموده‌اند که چون این سوره دو مرتبه نازل شد، یک بار در مکّه و یک بار در مدینه، لهذا آن را خداوند عالم بمثنائی تعبیر فرمود، و سبب نزول آن در مدینه چنین ذکر کرده‌اند که بای یهود بنی قريظة و بنی نضیر هفت قافله از مقام بصری و أذرعات در یک روز وارد شد و در آن قافله‌ها انواع جام‌ها و اقسام خوشبوها و جواهر و أمتعته بحر بود، پس مسلمین گفتند: اگر این همه اموال برای ما می‌بود ما قوت حاصل می‌کردیم بآن و خرج می‌کردیم آن را در راه خدا پس خداوند عالم نازل فرمود این آیه را و فرمود که ما شما را هفت آیت بخشیدیم که آن هفت آیه بهترست برای شما ازین هفت قافله. و بعد ذکر این قصّه مفسّرین مذکورین افاده کرده‌اند که دلیل این

تأویل قول خداوند عالمست که در عقب این آیه فرموده:

«لَا تَمُدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ»*

مراد آنست که چون در آیه ما بعد خداوند عالم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را منع فرموده ازین که آن جناب نظر نماید بسوی چیزی که خداوند عالم آن را بأصناف کفار از قبیل مال و متاع دنیا عطا نموده لهذا بحسب قضیه مناسبت بین آیات باید که سبب نزول آیه ما قبل هم قصه ورود قوافل که مشتمل بر تمنای مسلمین اموال آن قوافل را و منع خداوند عالم مسلمین را ازین تمنا و تسلیت بعطای سبع مثانی است قرار داده آید.

و افراط اهل سنت در تفسیر آیات بقضیه تناسب بجایی رسیده که عاقل بصیر را در بعض موارد بچار موجه حیرت می اندازد و کمال خلاعت و جلالت این حضرات را در کتمان حق ابلج و نصرت باطل لجلج واضح و عیان می سازد! مگر نمی بینی که نظام نیسابوری أعرج در تفسیر «غرائب القرآن» أولا آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۵۵

يَزِيدُ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»

الآیه را که بلا شبهه در شأن والا شأن جناب امیر المؤمنین علیه السلام نازلست کما علمت فی المنهج الاول باتباع فخر رازی بکمال گاو تازی در حق ابو بکر فرود آورده و باین تفسیر سفاهت تخمیر خود راه پا مالی بسیاری از نصوص احادیث نبویه و اقوال اسلاف خود سپرده، من بعد بر آیه وافی هدایه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»

نیز دست تصرف دراز نموده و از نهایت رقاعت خواسته که بقضیه مناسبت این آیه را نیز در حق ابو بکر فرود آرد، و همت قاصه خود بر مباحته و لداد و مخاصمه و عناد بر گمارد! اگر باور نمی کنی قدری از عبارت «غرائب القرآن» که در تفسیر آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»

واقع شده بین، و هی هذه: [استدللت الشيعة بها على أن الامام بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم هو علي بن أبي طالب لأن الولي هو الوالي المتصرف في أمور الامة و أنه على برواية أبي ذر و غيره. و أجيب بالمنع من أن الولي ههنا هو المتصرف، بل المراد به الناصر و المحب، لأن الولاية المنهى عنها فيما قبل هذه الآية و فيما بعدها هو بهذا المعنى فكذا الولاية المأمور بها. و أيضا أن عليا لم يكن نافذ التصرف حال نزول الآية و إنها تقتضي ظاهرا أن يكون الولاية حاصله له في الحال. و أيضا إطلاق لفظ الجمع على الواحد لأجل التعظيم مجاز، و الأصل في الإطلاق الحقيقة، فالمراد بالذين آمنوا عامة المؤمنين و أن بعضهم يجب أن يكون ناصرا لبعض، كقوله «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»

و أيضا الآية المتقدمه نزلت في أبي بکر كما مر من أنه هو الذي حارب المرتدين، فالمناسب أن يكون هذه أيضا فيه .

و شاه ولی الله دهلوی والد حقیقی مخاطب که تعصب و عناد و تمرد و لداد از اساتذه حروریه آنکاد، و سرکردگان نواصب اوغاد بشمار می رود باضلال رازی و نیسابوری همین مسلک مظلّم را پیموده و جابجا بزعم باطل، نازل بودن آیه «مَنْ يَزِيدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»

در حق ابو بکر، آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»

را نیز در حق ابو بکر وانموده، چنانچه در «إزالة الخفا» در فصل سوم مقصد اول جایی که برای باطل خود تفسیر آیه «مَنْ يَزِيدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۵۶

و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»

را یکجا مذکور ساخته، می گوید: [قوله تعالى: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ

. إِنَّمَا در کلام عرب برای دلیل جمله سابقه و تحقیق و تثبیت او می آید یعنی: اى مسلمانان! از ارتداد عرب و جموع مجتمعه ایشان چرا می ترسید؟! جز این نیست که کار ساز و ناصر و یاری دهنده شما در حقیقت خداست که می ریزد إلهام خیر و می نماید تدبیر

أُمُور، و رسول او که سر رشته ترغیب بر جهاد در عالم آورده اوست و برای اُمت خود بدعای خیر دستگیر ایشان است. و در ظاهر محققین اهل ایمان که باقامه صلاه و إیتاء زکاة بوصف خشوع و نیایش متّصف اند، تحمّل داعیه الهیّه کنند و خدای تعالی بر دست ایشان کارهای نیک در عالم سرانجام فرماید، و سبب نزول و ما صدق این آیه صدیق اکبر است! لفظ آمنوا عامست شامل همه محققین و دخول سبب قطعی و بجهت این عموم جابر بن عبد الله گفته است: نزلت فی عبد الله بن سلام لما هجره قومه من اليهود. أخرج البغوی عن أبي جعفر محمد بن علی الباقر: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»

نزلت فی المؤمنین. فقيل له: إِنّھا نزلت فی علی؟

فقال: هو من المؤمنین

، نه چنانکه شیعه گمان کرده اند و قصّه مصنوعه روایت می کنند و راکعون را حال از یوتون الزکوة می گیرند و بر برتافتن انگشتی بجانب فقری در حالت رکوع فرود می آرند، و سیاق و سباق آیه را بر هم زنند، خدای تعالی اعضای ایشان را از هم جدا سازد چنانکه ایشان آیات متّسقه بعضها ببعض را از هم جدا گیرند].

و نیز در «إزالة الخفا» در همین مقام گفته: [و نیز باید دانست که إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ

هر چند لفظ عام است اما مورد نصّ صدیق اکبرست، و دخول مورد نصّ در عام قطعی است، پس صدیق اکبر ولی مسلمانان و کار ساز ایشانست و همین است معنی خلافت راشده، و صدیق اکبر متّصف باقامه صلاه و إیتاء زکاة است با وصف خشوع یا با وصف إكثار نوافل صلاه! و این معنی یکی از لوازم خلافت خاصّه است .

و نیز در «إزالة الخفا» در فصل هفتم مقصد اول جائی که از استدلال اهل حق بآیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»

بزعم فاسد خود جواب داده گفته: [قوله: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ

، إلخ. سیاق آیه ذکر مرتدّین است و

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۵۷

جهاد با ایشان، و این معنی باتّفاق مفسّرین در حقّ صدیق اکبرست. قاله قتاده و الضحاک و الحسن البصری. و حوادثی که در عالم پیدا شد أدلّ دلیل است بر آن، از میان مورّخین کیست که یاد دارد که کسی در این مدد متطاولة بوصف جمع رجال نصب قتال با مرتدّین نموده باشد سوای صدیق اکبر؟! و لفظ انما در کلام عرب برای دلیل جمله سابقه در تحقیق و تثبیت آن می آید، یعنی: ای مسلمانان! از ارتداد عرب و جموع متجمعه ایشان چرا می ترسید؟! غیر از این نیست که کار ساز شما در حقیقت خداست، إلهام می کند و تدبیر امور بآن إلهام می فرماید و رسول او سر رشته ترغیب بر جهاد او در عالم آورده است و بدعای خیر دستگیر اُمت خود است. و در ظاهر محققین اهل ایمان که باقامت صلاه و إیتاء زکاة بوصف نیایش و خشوع متّصفند و اهلّیت تحمّل داعیه الهیّه دارند و خدای تعالی بر دست ایشان إتمام إصلاح عالم می فرماید، پس إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ

بشهادة سیاق و سباق نازل است در باب صدیق اکبر و تعریضت باو و متابعان او، و اگر بعموم صفت متمسک شویم جمیع محققین را شامل است، و لهذا

قال أبو جعفر محمد بن علی الباقر حين قيل له: إِنّھا نزلت فی علی.

قال: هو من المؤمنین، أخرجه البغوی.

و قال جابر بن عبد الله: نزلت فی عبد الله بن سلام لما هجره قومه. حالا- زیع این مبتدعان را تماشا کن که این سیاق و سباق را گذاشته در پی ترویج هوای باطل خود افتاده اند!]

و نیز در «إزالة الخفا» در فصل ششم مقصد اول گفته: [قال الله تعالى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ

يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسْتَعِ عَلِيمٌ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»

فقیر گوید عفی عنه: این آیات اول دلیل است بر خلافت خاصه ابو بکر صدیق و بر فضائل و مناقب او و تابعان او بوجهی که جاهل آن معذور نباشد و منکر آن منقطع الحجة باشد در اسلام. تفصیل این اجمال آنکه: خدای تعالی عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۱۵۸

درین آیات خبر داد که جماعه از متکلمین بکلمه اسلام مرتد خواهند شد، و وعده فرمود که جماعه از محبتین و محبوبین و کذا و کذا خواهم آورد، و معنی آوردن آنست که از میان قبائل عرب گروه گروه بر آمده بمحض توفیق إلهی مجتمع شوند، و برابر مرتدین داد قتال دهند، و این وعده بهیأتها و صورتها در زمان صدیق اکبر واقع شد و گروه گروه از قبائل عرب بر آمده زیر رایت حضرت صدیق جمع شدند و بامر او مقاتله نمودند تا آنکه نائره فتنه فرونشست و عالم بشکل اول بازگشت و بعد از آن حادثه إلی یومنا هذا که مدد متطاووله گذشته باین صفت قتال مرتدین واقع نشد. پس صدیق اکبر و اتباع او باین فضائل عظیمه که در اسلام فضیلتی بالاتر از آن نمی باشد متصف بودند، و همینست معنی خلافت خاصه و هو المقصود [انتهی].

و فساد و بطلان و وهن و هوان این هفوات سخیفه بحمد الله تعالی از آنچه در منهج اول در مجلد آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» بشرطی که قسطی از حیا داشته باشند.

و از جمله عجائب آنست که شاه ولی الله دهلوی در «إزالة الخفا» بجواب استدلال اهل حق بحديث غدیر بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام چنان غریق بحر تعصب شده که در منع بودن لفظ مولی بمعنی اولی و ادعای بودن آن بمعنی محبوب دست تمسک باحادیث وارده در قرب زمان صدور حدیث غدیر زده و چون آن را بخیال فاسد خود مطابق مطلوب خود دانسته لهذا خواسته که حدیث غدیر را نیز همرنگ آن گرداند، و هر گاه حال بر چنین منوال باشد اهل حق را بالاولی استحقاق حاصل می شود که بعد اثبات دلالت حدیث غدیر بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که بحمد الله بأدله قاهره و براهین باهره بعمل آورده اند، محض ورود حدیث ثقلین را با حدیث غدیر در یک مورد، دلیل دلالت آن بر امامت و خلافت حضرت امیر کل امیر علیه سلام الملک القدیر گردانند، و باین احتجاج و استدلال که بوجه عدیده اولی و اکمل از احتجاج مزعومی شاه ولی الله می باشد دماغ رأس مخاطب نافی مساس بمنصبه شهود رسانند.

حالا عبارت شاه ولی الله باید شنید و بهره وافی از اعتبار و استبصار باید

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۵۹

شاه مذکور در «إزالة الخفا» بعد ذکر حدیث غدیر می گوید: [تَعَنَّتْ شِيعَةُ رَا تَمَاشَا كُنْ! چُون دَرِین حَدِیْثْ هَمْ جَاي نَاخِن زَدَن رَا نَدِیدَنْدْ گَفْتَنْدْ بِمَعْنَى اُولَى اَسْتُ، و اُولَى بِتَصَرَّفْ دَرِ حَقِّ تَمَامِ اُمَّتْ مِی گِیرِیمْ و اُولَى بِتَصَرَّفْ دَرِ حَقِّ جَمِیعِ اُمَّتْ اِمَامْ اَسْتُ. پَسْ مَرْتَضَى اِمَامَسْتُ. گَوِیْمْ مَوْلَى بِمَعْنَى مَحْبُوبَسْتُ اَزْ جِهَتِ قَرِینَه اَسْبَابِ مَتَقَدَّمَه و اَزْ جِهَتِ اَحَادِیْثِیْ کِه قَرِیبْ بِمَضْمُونِ اِینْ حَدِیْثْ وَ نَزْدِیکِ بَزْمَانِ اَوْ وَاَرَدْ شَدَهَ اَنْدْ] اَنْتَهی مَا اَرْدْنَا نَقْلَه فِی هَذَه الْمَقَامِ مِنْ کَلَامِ هَذَا النَّاصِبِ الْجَالِبِ لِلْمَلَامِ.

وجه ۴۷- دلالت لفظ خلیفتین در حدیث ثقلین بر مطلوب اهل حق و نقل روایاتی که مشتمل برین لفظست از طرق سنت

وجه چهل و هفتم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف قرآن و اهل بیت علیهم السلام را معبر بخلیفتین نموده و گمانم نیست احدی از ارباب انصاف و تارکین جور و اعتساف، بصدق دل درین ارشاد باسداد نظری کند و باز در خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر اهل بیت علیهم السلام تأملی نماید، یا سبحان الله حضرت بشیر نذیر علیه و آله آلف السلام من الملک القدیر چنین تصریح صریح در باب خلافت اهل بیت علیهم السلام نماید و باین توضیح نصیح مزید بصیرت

أرباب أبصار بيفزايد، و جاحدين أمت ختم المرسلين صَلَّى الله عليه و آله الطاهرين مثل شاه صاحب و دیگر منکرین بکمال جرأت و جسارت، این حدیث شریف را متعلق بخلاف امامت ندانند و تعلق آن را باین مطلب واضح و مقصد لائح، نموده إنکار و جحد خویش را بأقصای حدود رسانند! أما اینکه جناب رسالت مآب علیه و آله الاطیاب سلام الملک الوهاب درین حدیث شریف قرآن و اهل بیت علیهم السّلام را معبر بخلیفتین نموده، پس بر متبّع طرق این حدیث شریف مخفی نیست، لیکن بغرض سهولت ناظر بصیر بعض آن را در اینجا ذکر می نمایم:

احمد بن حنبل الشیبانی در «مسند» خود گفته: [

حدَّثنا الاسود بن عامر ثنا، شريك عن الزّكين، عن القسم بن حسان، عن زيد بن ثابت، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلّم: إنّي تارك فيكم خليفتين، كتاب الله جبل ممدود بين السماء إلى الارض، و عترتي أهل بيتي، و إنهما لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض .
عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۱۶۰

و نیز در «مسند» گفته: [

حدَّثنا أبو أحمد الزّبيری. ثنا: شريك، عن الزّكين عن القاسم بن حسان، عن زيد بن ثابت، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلّم: إنّي تارك فيكم خليفتين: كتاب الله و عترتي أهل بيتي، و إنهما لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض جميعا].
و أبو اسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبی در تفسیر خود که مسمی به «الکشف و البیان عن تفسیر القرآن» می باشد در تفسیر آیه «وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» گفته: [

حدَّثنا الحسن بن محمّد بن حبيب المفسّر. قال: وجدت في كتاب جدّي بخطّه نا: أحمد بن الاحجم القاضي المرندي. نا: الفضل بن موسى الشيباني. أنا:

عبد الملك بن أبي سليمان، عن عطية العوفي، عن أبي سعيد الخدري، قال: قال:
سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يقول: يا أيها الناس! إنّي قد تركت فيكم خليفتين» إن أخذتم بهما لن تضلّوا بعدی، أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الارض و عترتي أهل بيتي. ألا! و إنهما لن يتفرّقا علىّ الحوض .
و ابو عبد الله محمد بن مسلم بن أبي الفوارس الزازی در صدر «أربعين فضائل جناب أمير المؤمنين عليه السّلام» گفته:
[فرجو من الله أن يحشرنا في زمرة نبيه و عترته و يرزقنا رؤيتهم و شفاعتهم بفضلله و سعة رحمته الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا.

و قال النّبي: إنّي تارك فيكم كتاب الله و عترتي أهل بيتي فهما خليفتي بعدی أحدهما أكبر من الآخر سبب موصول من السّماء إلى الارض، فان استمسكتم بهما لن تضلّوا فانهما لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض يوم القيمة] الخ.
و صدر الدين ابراهيم بن محمد الحموي در کتاب «فرائد السمطين» على ما نقل عنه آورده: [
عن زيد بن ثابت، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم: إنّي تارك فيكم الثقلين:
كتاب الله عزّ و جلّ و عترتي أهل بيتي، ألا! و هما الخليفتان من بعدی، و لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض .
و نور الدين أبي بكر بن سليمان الهيتمي الفاهري الشافعي در کتاب «مجمع الزوائد» گفته: [
عن رسول الله صَلَّى الله عليه و سلّم، قال: إنّي تركت فيكم خليفتين:

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۱۶۱

كتاب الله و أهل بيتي و إنهما لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض. رواه الطبرانی فی الكبير و رجاله ثقات .
و شمس الدين سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» در ذکر طریق حدیث ثقلین گفته: [و أمّا

حدیث زید، فرواه أحمد فی مسنده، و لفظه: قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم خليفتين: كتاب الله عز و جلّ جبل ممدود ما بين - السماء و الارض، و عترتي أهل بيتي، و إنهما لن ينفترقا حتّى يردا علىّ الحوض .

و جلال الدين سيوطي در «إحياء الميت بفضائل أهل البيت» گفته: [الحديث السادس و الخمسون:

أخرج أحمد و الطبراني عن زيد بن ثابت، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم خليفتين: كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء و الارض، و عترتي أهل بيتي و إنهما لن ينفترقا حتّى يردا علىّ الحوض .

و نیز سيوطي در كتاب «البدور السافرة عن أمور الآخرة» گفته:]

أخرج ابن أبي عاصم في السّنة عن زيد بن ثابت، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم الثّقيلين الخليفتين من بعدى كتاب الله و عترتي، فإنهما لن ينفترقا حتّى يردا علىّ الحوض .

و نیز سيوطي در «درّ منثور» بتفسير آيه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا

» گفته:

[و أخرج أحمد عن زيد بن ثابت، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم خليفتين كتاب الله عز و جلّ جبل ممدود ما بين السماء و الارض و عترتي أهل بيتي و إنهما لن ينفترقا حتّى يردا علىّ الحوض .

و نیز سيوطي در «جامع صغير» گفته:

[إني تارك فيكم خليفتين كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء و الارض و عترتي أهل بيتي، و إنهما لن ينفترقا حتّى يردا علىّ الحوض . حم. طب، عن زيد بن ثابت .

و نور الدين سمهودي در «جواهر العقدين» در ذكر طرق حديث ثقلين گفته:

[و عن زيد بن ثابت، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: إني تارك فيكم خليفتين كتاب الله عز و جلّ جبل ممدود ما بين السماء و الارض، أو ما بين السماء إلى الارض و

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۶۲

عترتي أهل بيتي و إنهما لن ينفترقا حتّى يردا علىّ الحوض. أخرجه أحمد في مسنده، و عبد بن حميد بسند جيّد، و لفظه: إني تارك فيكم ما إن تمسّكنم به لن تضلّوا، كتاب الله و عترتي أهل بيتي، الحديث.

و أخرجه الطبراني في الكبير برجال ثقات، و لفظه: إني تارك فيكم خليفتين كتاب الله و أهل بيتي و إنهما لن ينفترقا حتّى يردا علىّ الحوض . صح .

و عبد الوهاب بن محمّد بن رفيع الدّين البخاري در «تفسير أنوري» بتفسير آيه مودّت در ذكر فضائل اهلبيت عليهم السّلام گفته:]
و عن أبي سيد الخدرى رضى الله عنه، قال: خطب رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم، فقال: أيّها النّاس! إني تركت فيكم الثّقيلين خليفتين إن أخذتم بهما لن تضلّوا بعدى، أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الارض و عترتي، و هم أهل بيتي لن ينفترقا حتّى يردا علىّ الحوض أوردته الثّعلبي، و ذكر الامام أحمد بن حنبل في مسنده بمعناه .

و ملا على متقى در «كنز العمّال» گفته:

[إني تارك فيكم خليفتين كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء و الارض و عترتي أهل بيتي، و إنهما لن ينفترقا حتّى يردا علىّ الحوض . حم. طب عن زيد بن ثابت .

و نیز ملا على متقى در «كنز العمّال» گفته:

[إني تارك فيكم خليفتين، كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء و الارض و عترتي أهل بيتي، و إنهما لن ينفترقا حتّى يردا علىّ الحوض . حم. طب. ض، عن زيد بن ثابت. طب عن زيد بن أرقم .

و نیز ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته:

[عن زید بن ثابت عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: قد تركت فيكم خليفتين: كتاب الله و أهل بيته، يردان على الحوض جميعا. ابن جرير].

و ملا علی قاری در «مرقاۃ- شرح مشکاۃ» در ذکر حدیث ثقلین گفته: [و

رواه أحمد و الطبرانی عن زید بن ثابت، و لفظه: إني تارك فيكم خليفتين كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء و الارض و عترتي أهل بيتي، و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۶۳

و عبد الرؤوف مناوی در «فیض القدير- شرح جامع صغير» گفته:

[إني تارك فيكم خليفتين كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء و الارض و عترتي أهل بيتي، تفصيل بعد اجمال بدلا أو بيانا، و هم أصحاب الكساء الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا].

و نیز در «فیض القدير» در شرح همین حدیث گفته: [و إنهما، و الحال إنهما، و

فی رواية إن اللطيف الخبير تبأني بهما (أنهما. ظ) لن يفترقا

، أى الكتاب و العترة، أى يستمران متلازمين

حتى يردا على الحوض

، أى الكوثر يوم القيمة.

زاد فی رواية: كهاتين، و أشار باصبعيه.

و فی هذا مع

قوله: ألا! و إني تارك فيكم

، تلويح بل تصريح بأنهما كتوأمين خلفهما و وصّي أمته بحسن معاملتهما و إثارة حقهما على أنفسهما (أنفسهم. ظ) و الاستمساک بهما فی الدّین .

و نیز در «فیض القدير» در شرح همین حدیث گفته: [تنبيه. قال الشريف السّمهودی: هذا الخبر يفهم منه وجود من يكون أهلا للتمسك من أهل البيت و العترة الطاهرة فی كل زمان إلى قیام الساعة حتى يتوجه الحث المذكور إلى التمسك به، كما أن الكتاب كذلك فلذلك كانوا أمانا لأهل الأرض، فاذا ذهبوا ذهب أهل الأرض حم. طب. و الضّیاء فی «المختاره» عن زید بن ثابت، قال الهیثمی: رجاله موثقون، و رواه أيضا أبو یعلی بسند لا بأس به، و الحافظ عبد العزیز بن الاخضر، و زاد أنه قال (قاله. ظ) فی حجة الوداع، و وهم من زعم ضعفه كابن الجوزی. قال السّمهودی:

و فی الباب ما یزید علی عشرين من الصحابة. انتهى .

و نیز مناوی در «تیسیر- شرح جامع صغير» گفته:

[انی تارك فيكم بعد موتی خليفتين. زاد فی رواية: أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله القرآن جبل

أى هو جبل ممدود ما زائدة بين السماء و الارض. قيل: أراد به عهده، و قيل: السبب الموصل لرضاه، و عترتي بمثابة فوقية، أهل بيتي تفصيل بعد اجمال بدلا أو بيانا، و هم أصحاب الكساء. یعنی: إن عملتم بالقرآن و اهتديتم بهدى عترتي العلماء لم تضلّوا،

و إنهما لن يفترقا

أى الكتاب و العترة

حتى يردا على الحوض

الكوثر يوم القيمة] إلخ.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۶۴

و أحمد بن فضل بن محمد با كثير المكي در «وسيلة المآل» در ذكر طرق حديث ثقلين گفته: [

و عن زيد بن ثابت رضي الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إني تارك فيكم خليفين كتاب الله عز وجل جبل ممدود ما بين السماء والأرض و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض. أخرجه أحمد في مسنده و أخرجه عبد بن حميد بسند جيد و لفظه: إني تارك فيكم ما إن تمسي كنتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض.

و أخرجه الطبراني في الكبير و لفظه: إني تارك فيكم خليفين كتاب الله تعالى و أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض . و محمود شيخاني قادري در «صراط سوى» در ذكر طرق حديث ثقلين گفته: [

و عن زيد بن ثابت، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إني تارك فيكم خليفين كتاب الله عز وجل جبل ممدود ما بين السماء و الأرض، أو: ما بين السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض. أخرجه أحمد في مسنده . و علي عزیزی در «سراج منير- شرح جامع صغير» گفته:

[إني تارك فيكم خليفين كتاب الله

بالنصب بدلا أو عطف بيانه جبل بالرفع خبر عن محذوف أي هو جبل ممدود ما زائدة بين السماء و الأرض و عترتي عطف على كتاب الله أهل بيتي يحتمل رفعه و نصبه، أي أعني أو هم، و المراد العلماء منهم، أي أحثكم على اتباعهما لا تخالفوهما و إنهما أي الكتاب و العتره

لن يفترقا حتى يردا علي الحوض

يحتمل أن المراد العلماء منهم يستمرّون آمريّن بما في الكتاب إلى قيام الساعة، و الله أعلم بمراد نبيّه. حم. طب عن زيد بن ثابت .

و محمد بن عبد الباقي زرقاني در «شرح مواهب لدينه» گفته: [

و أخرج أحمد عن أبي سعيد الخدري معنى حديث زيد بن أرقم السابق قريبا مرفوعا بلفظ: إني أوشك أن أدعى إلى لقاء ربّي فأجيب، و إني تارك فيكم بعد وفاتي الثقلين.

الرواية:

ثقلين بدون ال، و في رواية: خليفين. زاد في أخرى: أحدهما أعظم من الآخر] إلخ.

و مرزا محمد بن معتمد خان بدخشي در «مفتاح النجا» در ذكر طرق

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۶۵

حديث ثقلين گفته: [

و في رواية أخرى للطبراني: عن زيد بن ثابت، بلفظ: إني تارك فيكم خليفين كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء و الأرض و عترتي أهل بيتي، و إنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض .

و محمد مرتضى الواسطي الزبيدي در «شرح إحياء العلوم» در ذكر أحاديث متعلّقه بحوض گفته: [و أمّا

حديث زيد بن ثابت رضي الله عنه فرواه ابن أبي عاصم في كتاب السّنة و أبو بكر بن أبي شبة و الطبراني في كتاب السنّة من طريق القاسم ابن حيّان (حسن. ظ) عن زيد بن ثابت، رفعه: إني تارك فيكم الخليفين من بعدى كتاب الله و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض .

و شيخ سليمان بلخي در «ينابيع المودّة» گفته: [

عن زید بن ثابت، قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إنني تارك فيكم خليفين كتاب الله عز وجل جبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض .

و نیز در «ینابیع المودة» گفته:]

و أخرج الطبرانی في الكبير رجال ثقات، و لفظه: إنني تارك فيكم خليفين كتاب الله و أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض .

و نیز در «ینابیع المودة» نقلا عن «جامع الصغير» للسيوطی گفته:]

إنني تارك فيكم خليفين كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء و الأرض و عترتي و أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض، لأحمد و الطبرانی في الكبير، عن زید بن ثابت .

و نیز در «ینابیع المودة» نقلا عن کتاب «السبعين في فضائل أمير المؤمنين» گفته: [الحديث الثامن و الستون-

عن أبي سعيد الخدري، قال: خطب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، فقال: يا أيها الناس! إنني تركت فيكم الثقلين خيفتي إن أخذتم بهما لن تضلوا بعدى، أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي و هم أهل بيتي لن يفترقا حتى يردا على الحوض. أورده الثعلبي، و ذكر الامام أحمد بن حنبل في مسنده بمعناه .

و مولوی حسن الزمان معاصر در «قول مستحسن» گفته: [و قد قال المناوی

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۱۶۶

فی «شرح الجامع الصغير»

فی حدیث إنني تارك فيكم خليفين كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء و الأرض و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.

رواه أحمد و الطبرانی

و الضياء فی «المختارة» عن زید بن ثابت. قال الهيثمي: رجاله موثقون. و رواه أيضا أبو يعلى بسند لا بأس به، و الحافظ عبد العزيز بن الاخضر، و زاد كونه فی حجة الوداع و وهم من زعم وضعه كابن الجوزي. قال السیاهودي: و فی الباب ما یزید علی عشرين من الصحابة[.

و از آنجا که دلالت لفظ خليفين در قول آن جناب صلى الله عليه و آله و سلم

«إنني تارك فيكم خليفين»

بر خلافت أهل بیت عليهم السلام در کمال وضوح و ظهور بود، بعضی از منصفین اهل سنت اخفای آن نتوانستند، لیکن با بدای بعض احتمالات بعیده، نور ایقان خود را بظلمت شبهه ناسدیده کاستند! و معذک بر ناظر بصیر حق واضح منیر از کلام و تقریر ایشان ظاهر و مستنیرست.

رضی الدین بن محمّد بن علی بن حیدر الحسینی در کتاب «تنصید العقود السّتیة بتمهید الدّولة الحسّتیة» در ترجمه أحمد أفندی الشّهير بمنجم باشی گفته: [قلت:

و قد رأيت له رحمه الله تعليقه على الحديث الشريف، و هو

قوله صلى الله عليه وسلم: إنني تارك فيكم خليفين كتاب الله تعالى جبل ممدود بين السماء و الأرض و عترتي أهل بيتي ما إن تمسّكنم به لن تضلوا، و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض،

الحديث. و

فی بعض الروایات زیاده: فاعرفوا (فانظروا. ظ) کیف تخلفونی فیهما.

قال رحمه الله تعالى و قد نقلها سیّدی الوالد دام فضله من خطّه رحمه الله، و من خطّه نقلت: لا یخفی أنّ فی هذا الحدیث الشّریف مواضع ینبغی للناظر المتبصّر أن یقف فیها حتّی یقف علی ما فیها من النّکات و المزیای، اولها: تصدیر الکلام بالجمله الاسمیة المؤکدة بکلمة إنّ. ثانیها: وجه نصب الخلیفتین و عدم الاکتفاء بواحد منهما. ثالثها: أنّ الظاهر من خلافة الكتاب أن یشکون فی إفادة الأحکام الشرعیة الاعتقادیة و العملیة و سائر ضرورات الدّین، و أمّا خلافة العترة ففیها احتمال أمور. منها: کونها فی بیان ما خفی من أحکام الكتاب و توضیح مشکلاته. و منها: أن یشکون فی إجراء

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۶۷

الاحکام بین الأئمّة. و منها: تعلیم الأخلاق المحمّدیة و الصفات الأحمديّة بطریق الحال لا المقال و علی سبیل الاراءة دون الروایة. و منها: الوقوف علی أسرار النبوة و باطن الشّریعة. و منها: المحبة الخالصة الّتی تجب علی کلّ مؤمن لأنّ أصل الايمان إنّما یحصل بتصدیق النّبی صلی الله علیه و سلّم فی جمیع ما جاء به، و کمال الدّین إنّما یحصل بالمحبّة الخالصة فی حقّه كما نطق به فی بعض الأحادیث الشّریفة، فتکون المحبة لتلك الخلیفة عین المحبة فی حقّه علیه الصّلوة و السّلام. رابعها:

تشیه کتاب الله تعالی بالحبل ثم وصفه بکونه ممدودا بین السّماء و الارض. خامسها:

تأکید العترة بأهل البيت. سادسها: تعلیق النّجاة عن الضلال بالتمسک بهما جمیعا. و هذا یشعر بأنّ کلّ واحد من الخلیفتین فی أمر غیر ما استخلف فیہ الآخر و إلّا قیل بأيّهما أو بأحدهما. سابعها: تعقیب هذا الکلام بعد تمامه (بقوله. ظ) و إنّهما لن یفترقا

، إلخ: و وجه ارتباطه بما سبق. ثامنها: إتیانه بجمله اسمیة مؤکدة بأنّ خبرها جملة فعلیة منفیة بأداة دالّة علی تأکید النّفی. تاسعها: تخصیص الحوض بالذكر من بین سائر المواضع. عاشرها: ما وقع فی الزّیادة المرویّة من قوله: فاعرفوا

(فانظروا. ظ) الظاهر منه أن یشکون للتّبیّه، فعلیّ شیء تبه؟ و ما قصد بقوله: کیف تخلفونی فیهما؟ الحادی عشر: أنّ العترة إن أريد بها معناها الحقیقی علی ما یقتضیه التّأکید بأهلیتی، کان الحدیث نصّا فی خلافة أهل البيت، و هذا خلاف ما علیه أهل السّنة، و إن أريد بها المعنی المجازی کان التّأکید لغوا بالنّظر إلی ما هو الأغلب فی التّأکید إذا الغالب فیہ دفع توهم المجازی، و کلامه علیه الصّلوة و السّلام مبرّء عن الاشتمال علی اللّغو. الثّانی عشر: أنّ الحدیث الشّریف یدلّ بطریق المفهوم علی و عید عظیم و هو أنّ من لم یتمسک بشیء من الخلیفتین أو تمسک بأحدهما و لم یتمسک بالآخر یقع فی الضلال و لا ینجو منه مع خفاء ما هو المراد من الخلیفة الثّانی، إذ لو لم یشک فی خفاء لم یقع الخلاف بأنّ المراد من العترة هل هو المعنی الحقیقی؟ كما یقتضیه التّأکید، أو المعنی؟ المجازی كما یقتضیه ما اتّفق علیه أهل السّنة، و الله تعالی أعلم.

رحم الله من یشکف القناع و یرفع الحجاب عن وجوه هذه النّکات الجلیّة و یریل

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۶۸

ظلمة الشّبهة بالتّنویر و التّوضیح، و من الله التوفیق للتحقیق. انتهت الرّسالة المشار إلیها و هی تدلّ علی تمکّن عظیم فی علم العربیة و غیره، رحمه الله تعالی .

وجه ۴۸ - دلالت منع پیغمبر صلی الله علیه و آله از تقدّم و سبقت بر اهلیت بر مطلوب و الفاظ عدیده این ارشاد با سداد از روایات اهل سنت

وجه چهل و هشتم آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم در حدیث ثقلین بصراحت تمام امت خود را منع کرده از سبقت و تقدّم بر اهل بیت علیهم السّلام، و ارشاد فرموده که: اگر شما بر اهل بیت علیهم السّلام سبقت کردید هلاک خواهید شد! و

پر ظاهر است که این معنی بوضوح تمام متید و مثبت امامت و خلافت اهل بیت علیهم السّلام می باشد، و دلالت ظاهره باهره دارد برینکه حضرات ثلاثه که بر رأس و رئیس اهل بیت نبوی، اَعْنَى جناب امیر المؤمنین، علیه و علیهم آلا ف السّلام، سبقت و تقدّم نمودند و طریق مهلک تراءس و تفوّق برین حضرات پیمودند بلا شبهه، و ارباب در مغاک هلاک افتادند و داد مخالفت و معاندت ارشاد حضرت خیر العباد علیه و آله آلا ف السّلام من ربّ العباد بأشنع وجوه و أقطع طرق دادند! و بعد ادراک این مطلب أدنی سفیهی هم نمی تواند گفت که حدیث ثقلین با مدّعی اهل حقّ مساس ندارد، و احدی از بلها هم روی خود را بسوی إنکار و جحود مخاطب عنود نمی آرد! حالا أَلْفَاظِ عدیده حضرت ختمی مرتبت صلوات الله و سلامه علیه و آله که متعلّق باین ارشاد باسدادست از کتب و أسفار ائمه کبار و أعلام أحابار سنیّه باید شنید.

ابو نعیم اصفهانی در کتاب «منقبة المطهرین» علی ما نقل عنه بسند خود آورده

[عن البراء بن عازب، قال: لَمَّا نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْغَدِيرَ قَامَ فِي الظَّهْرِ فَأَمَرَ بِقَمِّ الشَّجَرَاتِ وَ أَمَرَ بِاللَّاحِقَاتِ فِي النَّاسِ وَ اجْتَمَعَ الْمُسْلِمُونَ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَا وَ يَوْشَكَ أَنْ أَدْعَى وَ أُجِيبَ. وَ إِنَّ اللَّهَ سَائِلِي وَ سَائِلَكُمْ، فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ نَصَحْتَ. قَالَ: وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا الثَّقَلَانِ؟ قَالَ: كِتَابُ اللَّهِ سَبَبٌ عِنْدَهُ (بيده. ظ) فِي السَّيِّئِ وَ سَبَبٌ بِأَيْدِيكُمْ فِي الْأَرْضِ، وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ قَدْ سَأَلْتُهُمَا رَبِّي فَوَعَدَنِي أَنْ يوردهما عَلَيَّ الْحَوْضِ، وَ عَرْضُهُ مَا بَيْنَ بَصْرَى وَ صَنْعَاءَ، وَ أَبَارِيقُهُ كَعَدَدِ نَجُومِ السَّيِّئِ، فَلَا تَسْبِقُوا أَهْلَ بَيْتِي فَتَفْرَقُوا، وَ لَا تَخْلَفُوا عَنْهُمْ فَتَصَلُّوا، وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَهَمَّ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۶۹

أَعْلَمُ، لَنْ يَخْرُجُوكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى وَ لَنْ يَدْخُلُوكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ، أَحْلَمَ النَّاسُ كِبَارًا وَ أَعْلَمَهُمْ صَغَارًا].

و ابو عبد الله محمد بن مسلم بن أبي الفوارس الرّازی در صدر «أربعين فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السّلام» گفته: [فَرَجُو مِنْ اللَّهِ أَنْ يَحْشُرَنَا فِي زَمْرَةِ نَبِيٍّ وَ عِترَتِهِ وَ يَرْزُقَنَا رُؤْيِيَهُمْ وَ شَفَاعَتَهُمْ بِفَضْلِهِ وَ سَعَةِ رَحْمَتِهِ، الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا. وَ قَالَ النَّبِيُّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (فيهم. ظ)، إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَهُمَا خَلِيفَتَانِ بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ سَبَبٌ مُوصِلٌ مِنَ السَّيِّئِ إِلَى الْأَرْضِ، فَانْ أَسْتَمْسِكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَصَلُّوا، فَانْهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرْدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، فَلَا تَسْبِقُوا أَهْلَ بَيْتِي بِالْقَوْلِ فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمْ فَتَذْهَبُوا، إلخ .

و محمد بن يوسف الاندلسی الغرناطی المعروف بأبي حيان در تفسیر «بحر محيط» گفته: [

و رَوَى عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَةٍ خُطِبَهَا وَ هُوَ مَرِيضٌ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، إِنَّهُمَا إِنْ تَمَسَّيْتُمْ بِهِمَا. (صح. ظ) لَنْ تَعْمَى أَبْصَارُكُمْ وَ لَنْ تَضِلَّ قُلُوبُكُمْ وَ لَنْ تَزَلَّ أَقْدَامُكُمْ وَ لَنْ تَقْصُرَ أَيْدِيكُمْ: كِتَابُ اللَّهِ سَبَبٌ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ طَرَفُهُ بِيَدِهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَاعْمَلُوا بِمَحْكَمِهِ وَ آمِنُوا بِمُتَشَابِهِهِ وَ أَحْلُوا حَلَالَهُ وَ حَرِّمُوا حَرَامَهُ. أَلَا! وَ أَهْلَ بَيْتِي وَ عِترَتِي وَ هُمُ الثَّقَلَانِ الْآخِرَ، فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا].

و حافظ شمس الدین سخاوی در کتاب «استجلاب ارتقاء الغرف» در ذکر طرق حدیث ثقلین گفته: [

وَ أَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِيُّ أَيْضًا مِنْ حَدِيثِ حَكِيمِ بْنِ جَبْرِ، عَنْ أَبِي الطَّفِيلِ، عَنْ زَيْدٍ، وَ فِيهِ مِنَ الزِّيَادَةِ عَقَبُ قَوْلِهِ «وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرْدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ»: سَأَلْتُ رَبِّي ذَلِكَ لَهْمَا فَلَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَانْهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ .

و نیز سخاوی در سیاق طرق این حدیث گفته: [وَ أَمَّا

حدیث عامر فأخرجه ابن عقده فی «الموالاة» مِنْ طَرِيقِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ عَنْ أَبِي الطَّفِيلِ عَنْ عَامِرِ بْنِ لَيْلَى بْنِ ضَمْرَةَ وَ حَذِيفَةَ بْنِ أَسِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا. قَالَا: لَمَّا صَدَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ حِجَّةِ الْوَدَاعِ، وَ لَمْ يَحِجَّ غَيْرَهَا، حَتَّى إِذَا كَانَ بِالْجَحْفَةِ نَهَى عَنْ سَمَرَاتٍ بِالْبَطْحَاءِ مُتَقَارِبَاتٍ لَا تَنْزِلُوا تَحْتَهُنَّ، حَتَّى إِذَا نَزَلَ الْقَوْمُ وَ أَخَذُوا مَنَازِلَهُمْ سَوَاهَنْ أَرْسَلَ إِلَيْهِنَّ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۷۰

فَقَمَّ مَا تَحْتَهُنَّ وَشَدَّنَ عَلَى (عَنْ ظ) رِءُوسِ الْقَوْمِ حَتَّى إِذَا نَوَدَى لِلصَّلَاةِ غَدَا إِلَيْهِنَّ فَصَلَّى تَحْتَهُنَّ ثُمَّ انْصَرَفَ عَلَى (إِلَى. ظ) النَّاسِ، وَ ذَلِكَ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ. وَ خَمٌّ مِنَ الْجَحْفَةِ وَ لَهُ بِهَا مَسْجِدٌ مَعْرُوفٌ. فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ قَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّ لَنْ يَعْمَرَ نَبِيٌّ إِلَّا نِصْفَ عَمْرِ الَّذِي يَلِيهِ مِنْ قَبْلِهِ،

و ذَكَرَ الْحَدِيثَ، وَ الْقَصْدُ مِنْهُ

قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا فَرَطُكُمْ وَ إِنِّكُمْ وَارِدُونَ عَلَى الْحَوْضِ أَعْرَضَ مِمَّا بَيْنَ بَصْرَى، وَ صَنْعَاءَ فِيهِ عَدَدُ النُّجُومِ قَدْ حَانَ مِنْ فَضَّةٍ، أَلَا! وَ إِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرُدُّونَ عَلَى عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا حِينَ تَلْقَوْنِي! قَالُوا: وَ مَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الثَّقَلُ الْكَبِيرُ كِتَابُ اللَّهِ سَبَبُ طَرَفٍ (طَرَفُهُ. ظ) بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُ بَأْيْدِكُمْ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ لَا تَضَلُّوا وَ لَا تَبْدُلُوا، أَلَا! وَ عَتَرْتَنِي، قَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَلَّا يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَلْقِيَانِي، وَ سَأَلْتُ رَبِّي لَهُمْ ذَلِكَ فَأَعْطَانِي، فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ. وَ مِنْ طَرِيقِ ابْنِ عَقْدَةَ أَوْرَدَهُ أَبُو مُوسَى الْمَدِينِيُّ فِي ذِيهِ فِي الصَّحَابَةِ، وَ قَالَ: إِنَّهُ عَزِيزٌ جَدًّا.]

و جَلَالُ الدِّينِ سَيُوطِي در «إِنَافَه- فِي رَتْبَةِ الْخِلَافَةِ» كَفَتَهُ:]

وَ أَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَنْطَبٍ، قَالَ: خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، فَقَالَ: أَلَسْتُ أَوَّلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: فَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنْ اثْنَيْنِ: عَنِ الْقُرْآنِ وَ عَنِ عَتَرْتَنِي. أَلَا! لَا تَقْدَمُوا فَتَضَلُّوا وَ لَا تَخْلَفُوا عَنْهَا (عَنْهُمَا. ظ) فَتَهْلِكُوا]. وَ نِيزِ سَيُوطِي در «دَرْ مَنشُور» در تفسیر آیه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» كَفَتَهُ:

[وَ أَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ وَ إِنِّكُمْ وَارِدُونَ عَلَى الْحَوْضِ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ. قِيلَ: وَ مَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْا-كَبَرُ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَبَبُ طَرَفِهِ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ فَتَمْسِكُوا بِهِ لَنْ تَزَلُّوا وَ لَا- تَضَلُّوا، وَ الْاَصْغَرُ عَتَرْتَنِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، وَ سَأَلْتُ لَهُمَا ذَاكَ رَبِّي فَلَا تَقْدَمُوهُمَا لَتَهْلِكُوا (فَتَهْلِكُوا. ظ) وَ لَا تَعْلَمُوهُمَا فَإِنَّهُمَا أَعْلَمُ مِنْكُمْ .

وَ نُورُ الدِّينِ سَمْعُودِي در «جَوَاهِرُ الْعَقْدَيْنِ» در ذکر طرق حدیث ثقلین كَفَتَهُ:]

وَ أَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِيُّ وَ زَادَ فِيهِ عَقَبُ قَوْلِهِ: إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۷۱

الْحَوْضِ سَأَلْتُ رَبِّي ذَلِكَ لَهُمَا فَلَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ .

وَ نِيزِ سَمْعُودِي در «جَوَاهِرُ الْعَقْدَيْنِ» در طرق این حدیث شریف سیاق طولانی منقول از عامر بن لیلی و حذیفه بن أسید آورده که در آخر آن در حقّ اهل بیت علیهم السّلام واردست:

«فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ»

وَ بَعْدَ ذِكْرِ ابْنِ سَيَاقِ افَادَةِ نَمُودَةِ كِهْ ابْنِ عَقْدَةِ آن را در «کِتَابُ الْمَوَالِئَةِ» اخراج نموده و أَبُو مُوسَى الْمَدِينِيُّ آن را در «کِتَابُ الصَّحَابَةِ» وَ حَافِظُ أَبُو الْفَتْوحِ الْعَجَلِيُّ آن را در «کِتَابُ مَوْجِزٍ» خود در فضائل خلفا وارد کرده.

وَ نِيزِ نُورُ الدِّينِ سَمْعُودِي در «جَوَاهِرُ الْعَقْدَيْنِ» بعد ذکر طرق حدیث ثقلین در شمار تنبیّهات متعلّقه باین حدیث شریف كَفَتَهُ: [ثَانِيهَا: الْاَلَّذِينَ وَقَعَ الْحَثُّ عَلَى التَّمَسُّكِ بِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ النَّبَوِيِّ وَ الْعَتَرَةِ الطَّاهِرَةِ هُمُ الْعُلَمَاءُ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِذْ لَا يَحِثُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ عَلَى التَّمَسُّكِ بِغَيْرِهِمْ، وَ هُمُ الْاَلَّذِينَ لَا يَقَعُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْكِتَابِ افْتِرَاقٌ حَتَّى يَرِدَا الْحَوْضَ. وَ لِهَذَا قَالَ: لَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا. وَ

قَالَ فِي الطَّرِيقِ الْاُخْرَى فِي عَتَرْتَنِي (عَتَرْتَهُ. ظ): لَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ .

و ابن حجر مکی در «صواعق» در ذکر طرق حدیث ثقلین گفته: [

و فی روایه صحیحہ: اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ اَمْرِیْنِ لَنْ تَضَلُّوْا اِنْ اَتَّبَعْتُمُوْہَا وَ هُمَا کِتَابُ اللّٰہِ وَ اَہْلُ بَیْتِیْ عِترتی. زَادَ الطَّبْرَانِی: اِنِّیْ سَأَلْتُ ذَٰلِکَ لَہُمَا فَلَا تَقْدَمُوْہُمَا فَتَہْلُکُوْا وَ لَا تَقْصُرُوْا عَنْہُمَا فَتَہْلُکُوْا وَ لَا تَعْلَمُوْہُمْ فَانْہُمْ اَعْلَمُ مِنْکُمْ .

و نیز ابن حجر مکی در «صواعق» در ذکر طرق حدیث ثقلین گفته: [

و فی روایه صحیحہ: کَأَنِّیْ قَدْ دَعِیتُ فَاجَبْتَ وَ اِنِّیْ قَدْ تَرِکْتُ فِیْکُمُ الثَّقَلِیْنِ اَحَدُہُمَا اَکْبَرُ مِنَ الْاٰخَرِ کِتَابُ اللّٰہِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِترتی، اٰی بِالْمِثْبَآءِ، فَانْظُرُوْا کَیْفَ تَخْلَفُوْنِیْ فِیْہِمَا فَانْہُمَا لَنْ یَتَفَرَّقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ. وَ فی روایه: وَ اِنَّہُمَا لَنْ یَتَفَرَّقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ، سَأَلْتُ رَبِّیْ ذَٰلِکَ لَہُمَا فَلَا تَتَقَدَّمُوْہُمَا فَتَہْلُکُوْا وَ لَا تَقْصُرُوْا

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۷۲

عَنْہُمَا فَتَہْلُکُوْا وَ لَا تَعْلَمُوْہُمْ فَانْہُمْ اَعْلَمُ مِنْکُمْ .

و ملا علی متقی در «کنز العمال» در کتاب الایمان و الاسلام گفته:

[اِنِّیْ لَکُمْ فِرْطٌ وَ اِنَّکُمْ وَارِدُوْنَ عَلَیَّ الْحَوْضِ عَرْضُہُ مَا بَیْنَ صَنْعَاءَ اِلٰی بَصْرَیْ فِیْہِ عِدَدُ الْکَوَاکِبِ مِنْ قَدْحَانِ الذَّہَبِ وَ الْفِضَّةِ فَانْظُرُوْا کَیْفَ تَخْلَفُوْنِیْ فِی الثَّقَلِیْنِ. قِیلَ: وَ مَا الثَّقَلَانِ یَا رَسُوْلَ اللّٰہِ؟. قَالَ: الْاَکْبَرُ کِتَابُ اللّٰہِ سَبَبُ طَرَفِہِ بَیْدُ اللّٰہِ وَ طَرَفِہُ بِاَیْدِیْکُمْ فَتَمَسَّکُوْا بِہِ لَنْ تَزَلُوْا وَ لَا تَضَلُّوْا، وَ الْاَصْغَرُ عِترتی وَ اِنَّہُمَا لَنْ یَتَفَرَّقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ، وَ سَأَلْتُ لَہُمَا ذَٰلِکَ رَبِّیْ وَ لَا (فَلَا. ظ) تَقْدَمُوْہُمَا فَتَہْلُکُوْا وَ لَا تَعْلَمُوْہُمَا فَانْہُمْ اَعْلَمُ مِنْکُمْ. طَب. عَنْ زَیْدِ بْنِ اَرْقَمَ .

و نیز ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته: [اِنِّیْ لَا اَجِدُ لَنْبِیِّ اِلَّا نَصْفَ عَمْرِ الْاَمْذٰی کَانَ قَبْلَہُ، وَ اِنِّیْ اَوْشَکُ اَنْ اَدْعٰی فَاجِیْبَ فَمَا اَنْتُمْ قَائِلُوْنَ؟ قَالُوْا: نَصَحْتَ! قَالَ: اَلِیْسَ تَشْہِدُوْنَ اَنْ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُہُ وَ رَسُوْلُہُ وَ اَنْ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ اَنْ النَّارَ حَقٌّ وَ اَنْ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ؟ قَالُوْا: نَشْہِدُ! قَالَ وَ اَنَا اَشْہَدُ مَعَکُمْ اَلَا! هَلْ تَسْمَعُوْنَ؟

فَاِنِّیْ فِرْطُکُمْ عَلٰی الْحَوْضِ وَ اَنْتُمْ وَارِدُوْنَ عَلٰی الْحَوْضِ وَ اَنْ عَرْضُہُ اَبْعَدُ مِمَّا بَیْنَ صَنْعَاءَ وَ بَصْرَیْ فِیْہِ اَقْدَاحُ عِدَدِ النُّجُوْمِ مِنْ فِضَّةٍ، فَانْظُرُوْا کَیْفَ تَخْلَفُوْنِیْ فِی الثَّقَلِیْنِ! قَالُوْا: وَ مَا الثَّقَلَانِ؟ یَا رَسُوْلَ اللّٰہِ! قَالَ: کِتَابُ اللّٰہِ طَرَفِہُ بَیْدُ اللّٰہِ وَ طَرَفِہُ بِاَیْدِیْکُمْ فَاسْتَمْسِکُوْا بِہِ وَ لَا تَضَلُّوْا وَ الْاٰخَرُ عِترتی وَ اِنَّ اللَّطِیْفَ الْخَبِیْرَ نَبِاْنِیْ اَنَّہُمَا لَنْ یَتَفَرَّقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلٰی الْحَوْضِ فَسَأَلْتُ (وَ سَأَلْتُ. ظ) ذَٰلِکَ لَہُمَا رَبِّیْ فَلَا تَقْدَمُوْہُمَا فَتَہْلُکُوْا وَ لَا- تَقْصُرُوْا عَنْہُمَا فَتَہْلُکُوْا وَ لَا- تَعْلَمُوْہُمْ فَانْہُمْ اَعْلَمُ مِنْکُمْ، مَنْ کُنْتُ اَوَّلٰی بِہِ مِنْ نَفْسِہُ فَعَلٰی وَلِیْہِ. اللّٰہُمَّ وَالْاٰلَہِ وَ الْعَادَہِ مِنْ عَادَہِ. طَب، عَنْ اَبِی الطَّفِیْلِ عَنْ زَیْدِ بْنِ اَرْقَمَ.

و جهرمی در «براهین قاطعه ترجمه صواعق» در ذکر حدیث ثقلین گفته:

[و در روایت صحیحہ وارد شدہ کہ فرمود: مَنْ دَر مِیَانِ شَمَا دُو اَمْرِ مِی گِزَارَم اِکْر متابع آن دو اَمْر کنید گمراه نخواهید شد، و آن دو اَمْر یکی کتاب اللہ است و دیگری اهل بیت و عترت من، و طبرانی زیادہ کرد آنکہ گفت: بَتَحْقِیْقِ کہ مِنْ سَوَالِ

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۷۳

کَرْدَم اِیْن رَا بَرای اِیْشَان، پَس بَایْد سَبَقْت نَغِیْرِیْد، بَر اَحْکَامِ قُرْآن وَ بَر عِلْمَاءِ اَہْلِ بَیْتِ وَ تَرِکْ نَکْنِیْد اِیْشَان رَا کہ دَر هَلَاکَتِ نِیْفَتِیْد وَ تَعْلِیْمِ اِیْشَان نَکْنِیْد چَرَا کہ اِیْشَان اَعْلَمْ اَنْد اَز شَمَا بِکِتَابِ وَ سَنَّتِ .

و اَحْمَدُ بْنُ فَضْلِ بْنِ مُحَمَّدٍ بَاکْثِرُ الْمَکِّیِّ دَر «وَسِیْلَةُ الْمَالِ» دَر ذکر طرق حدیث ثقلین گفته: [

وَ اَخْرَجَہُ الطَّبْرَانِیْ اَیْضًا عَنْ حَکِیْمِ بْنِ جَبْرِ عَنْ اَبِی الطَّفِیْلِ عَنْ زَیْدِ بْنِ اَرْقَمَ، وَ فِیْہِ مِنْ الزَّیَادَةِ عَقِبَ قَوْلِہُ: اِنَّہُمَا لَنْ یَتَفَرَّقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلٰی الْحَوْضِ رَسَالَتْ رَبِّیْ ذَٰلِکَ لَہُمَا فَلَا تَتَقَدَّمُوْہُمَا فَتَہْلُکُوْا وَ لَا تَقْصُرُوْا عَنْہُمَا فَتَہْلُکُوْا وَ لَا تَعْلَمُوْہُمْ فَانْہُمْ اَعْلَمُ مِنْکُمْ .

و نیز اَحْمَدُ مَکِّیِّ دَر «وَسِیْلَةُ الْمَالِ» سِیَاقِ طَوِیْلِ حَدِیْثِ ثَقْلِیْنِ کہ بِرَوَایْتِ عَامِرِ بْنِ لَیْلِ وَ حَذِیْفَہِ بْنِ اَسِیْدِ مَنقُولَسْتِ وَ مُشْتَمِلِ بَرِ قَوْلِ اَنْ جَنَابِ

«فلا تسبقوهم فتهلكوا ولا تعلموهم فهم أعلم منكم»

می باشد آورده و مثل سمهودی آن را از «کتاب الموالاته» ابن عقده و «کتاب الصیاحبه» أبو موسی المدینی و کتاب «فضائل الخلفاء» حافظ أبو الفتوح عجلی نقل کرده.

و محمود شیخانی قادری بعد ذکر حدیث ثقلین از «مستدرک» حاکم گفته:

[و فی لفظ آخر علی شرطهما: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض. و زاد فيه عقب قوله: حتى يردا علي الحوض:

سألت ربّي ذلك لهما فلا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تقدّموهما فتهلكوا و لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم .

و مرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در «مفتاح النجا» در ذکر حدیث ثقلین گفته:]

و أخرجه الطبرانی في الكبير عنه مطوّلاً- بلفظ: إني لكم فرط و إنكم واردون علي الحوض عرضه ما بين صنعاء إلى بصرى، فيه عدد الكواكب من قدحان الذهب و الفضّة، فانظروا كيف تخلفوني في الثقلين. قيل: و ما الثقلان يا رسول الله؟ قال: الاكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فتمسّكوا به لن تضلّوا. و لا تزلّوا و الاصغر عترتي، و إنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض. و سألت لهما ذلك ربّي،

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۷۴

فلا تقدّموهما فتهلكوا و لا تعلموهما فإنهما أعلم منكم .

و احمد بن عبد القادر العجلی در «ذخیره المآل» گفته: «و صحّ

فی حدیث الثقلین: فلا تقدّموهما فتهلكوا و لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم .

و شیخ سلیمان بلخی در «ینایع المودّة» در ذکر حدیث ثقلین گفته: [و

أخرجه الطبرانی و زاد: سئلت ربّي لهما فأعطاني، فلا تقدّموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم .

و نیز شیخ سلیمان بلخی در «ینایع المودّة» گفته:]

و أخرج ابن عقدة في الموالاته عن عامر بن ليلي بن ضمره و حذيفة بن أسيد. قال: قال النبي صلى الله عليه و سلم: أيها الناس! إن الله مولاي و أنا أولى بكم من أنفسكم، ألا! و من كنت مولاه فهذا مولاه، و أخذ بيد علي فرفعها حتى عرفه القوم أجمعون. ثم قال: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثم قال: و إني سائلكم حين تردون علي الحوض عن الثقلين، فانظروا كيف تخلفوني فيهما. قالوا: و ما الثقلان؟ قال: الثقل الاكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم، و الاصغر عترتي، و قد نبأني اللطيف الخبير أن لا يفترقا حتى يلقياني، سئلت ربّي لهم ذلك فأعطاني، فلا تسبقوهم فتهلكوا و لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم. أيضا: أخرجه ابن عقدة من طريق عبد الله بن سنان، عن أبي الطفيل عن عامر و حذيفة بن أسيد نحوه .

و نیز در «ینایع المودّة» نقلا عن «الصّواعق» گفته:]

و فی روایة صحیحة: إني تارك فيكم أمرين لن تضلّوا إن اتبعتموهما، و هما كتاب الله و عترتي أهل بيتي، و زاد الطبرانی: [إني سألت ذلك لهما، فلا تقدّموهم فتهلكوا، و لا تقصروا عنهم فتهلكوا و لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم .

تنبيه

در ما بعد انشاء الله تعالى حسب افاده علماء كبار اهل سنت مثل علّامه سخاوی در «استجلاب ارتقاء العرف»، و حافظ ابن حجر مکی در «صواعق»، و علّامه عجلی در «ذخیره المآل» خواهی دانست که این ارشاد باسداد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم دلالت

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۷۵

بر تقدّم اهل بیت علیهم السّلام بر غیر خود در خلافت و دیگر وظائف دینیّه دارد، و بعد ملاحظه آن إنشاء الله تعالی مصداق «أطف المصباح فقد طلع الصّباح» بظهور خواهد رسید، فانتظره بعون الله الحمید المجید.

و از جمله آیات علو حق این ست که فخر رازی در «نهایة العقول» حدیث قدّموا قریشا و لا تقدّموها را که از متفردات مرویات اهل نحلّه اش می باشد دلیل شرطیّت قرشیّت در إمام شمرده، چنانچه در کتاب مذکور گفته: [و هنا صفة تاسعة و هی کونه، أى کون الامام، قرشیّا، و هی عندنا و عند أبی علی و أبی هاشم معتبرة] و در مقام بیان دلیل گفته: [دلیلنا: الاجماع و السنّة]. و بعد ذکر إجماع گفته: [و أمّا السنّة فما رواه أبو بکر و کثیر من أكابر الصّحابة عنده علیه السّلام أنّه قال: الائمة من قریش،

و يدعى هنا أنّ اللّلف و اللام، للاستغراق فيكون معنى الحديث أنّ كلّ الائمة من قریش و سواء كان المراد منه الامر أو الخبر فإنّه يمنع من كون الامام غیر قرشی ترکنا العمل باللفظ إلّا فی الامام الاعظم، فبقی الحديث حجة فيه. و قال علیه السّلام الولاء من قریش ما أطاعوا الله و استقاموا لأمره. و قال أيضا: قدّموا قریشا و لا تقدّموها].

و پر ظاهر است که هر گاه حدیث

«قدّموا قریشا و لا تقدّموها»

بحالت کذائی دلیل قرشی بودن إمام باشد، این همه أقوال صحیحه و ارشادات صریحه و جملات نصیحه و کلمات فصیحه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم متعلّق بنهی سبقت و تقدّم بر اهل بیت علیهم السّلام که در طرق حدیث ثقلین وارد شده بالا ولی بلکه بهزار اولویّت دلیل لزوم و وجوب بودن إمام از اهل بیت کرام علیهم آلاف التّحیة و السّلام خواهد بود، و الحمد لله الودود علی دمع رأس المعاند الجحود

وجه ۴۹ - دلالت کلام عتبی بر مطلوب املحق در «تاریخ یمینی»

وجه چهل و نهم آنکه: أبو نصر محمّد بن عبد الجبار العتبی در صدر کتاب «تاریخ یمینی» در ذکر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم گفته: [إلى أن قبضه الله جلّ ذكره إليه مشكور السّعی و الأثر ممدوح النّصر و الظّفر مرضی السّمع و البصر محمود العیان و الخبر فاستخلف فی أمّته الثقلین كتاب الله و عترته اللّذین یحمیان الاقدام أن تزلّ و الأحلام أن تضلّ و القلوب أن تمرض و الشّکوک أن تعرض. فمن تمسّک بهما فقد سلك الخیار و

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاَظْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۷۶

أمن العثار و ربح. اليسار. و من صدف عنهما فقد أساء الاختیار و ركب الخسار و ارتدّف الادبار، أولئك اللّذین اشتروا الضّلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدین .

ازین عبارت بکمال صراحت ظاهرست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم وقتی که وفات فرمود ثقلین را که کتاب خدا و عترت آن جناب هستند در اُمت خود استخلاف نمود، و این هر دو مانع هستند ازین که اقدام اُمت بلغزد و عقول ایشان گمراه گردد و قلوب ایشان مریض شود و شکوک ایشان را عارض آید، پس هر که باین دو چیز تمسّک نمود پس راه صواب پیموده و از لغزش بی خوفست و غنا را استفاده کرده، و هر که ازین دو چیز اعراض نموده پس بتحقیق که سوء اختیار کرده و زیان کاری را مرتکب شده و ادبار را ردیف خود ساخته، و اینها کسانی هستند که خریده اند گمراهی را بعوض هدایت پس سود نه بخشید تجارتشان و ایشان از هدایت یافتگان نشدند!

و ازینجا بحمد الله تعالی بنهایت وضوح ثابت و محقّق گردید که حدیث ثقلین بلا شبهه دلالت صریحه بر استخلاف عترت طاهره

دارد و دمار از روزگار ارباب سوء اختیار که اُغیار را خلیفه ساختند بر می آرد، و نفی تعلق آن با مسئله خلافت که شاه صاحب و اُتباعشان از قَلت حیات اقدام بر آن نموده‌اند جحد صریح و انکار فضحست، و لقد صدق فیهم و فی اُسلافهم الذین اُساء و الاختیار و رکبوا الخسار و ارتدّفوا الادبار و اُصبحوا بتقدیم الاغیار ظالمین معتدین، قوله تعالی: اُولَئِكَ الذِّینَ اشْتَرَوْا الضَّلَالَهَ بِالْهُدٰی فَمَا رَیَحْتُ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا کَانُوا مُهْتَدِیْنَ !

وجه ۵۰- دلالت کلام خلخالی در «مفاتیح» بر مطلوب

وجه پنجاهم آنکه: شمس الدّین محمّد بن المظفر الخلخالی در «مفاتیح- شرح مصابیح» در شرح حدیث ثقلین گفته: [الثقلین، قال فی «شرح السنّة»:

قیل: سَمَاهُمَا ثَقْلَیْنِ لِأَنَّ الْاِخْذَ بِهِمَا وَ الْعَمَلَ بِهِمَا ثَقْلَیْنِ، لِأَنَّ الْكِتَابَ عَظِیْمَ الْقَدْرِ وَ الْعَمَلَ بِمَقْتَضَاهُ ثَقْلَی، وَ كَذَا. محافضة: اهل بیته (بیتی ظ) و احترامهم و انقیاد کم لهم إذا كانوا خلفاء بعدی .

ازین عبارت ظاهرست که مقصود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم درین حدیث شریف این ست که بر اُمت خود ظاهر فرماید که تعبیر من از کتاب و عترت بثقلین بجهت

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۷۷

آنست که کتاب عظیم القدر می باشد و عمل بمقتضای آن گرانست و همچنین محافظت اهل بیت علیهم السّلام و احترام ایشان و اطاعت نمودن شما مر ایشان را وقتی که ایشان بعد من خلیفه شوند گران خواهد بود، و در کمال ظهورست که هر گاه حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه و آله درین حدیث خلافت اهل بیت علیهم السّلام بحدی ملحوظ نظر انور داشته باشد که در تعبیر بلفظ ثقلین هم رعایت آن نماید و اُمت را آگاه کند که اهل بیت علیهم السّلام بعد من خلفا خواهند شد و بر شما محافظت و احترام و انقیادشان ثقلین خواهد شد، چگونه مسلمی بلکه عاقلی می تواند گفت که این حدیث شریف با مدّعی اهل حقّ مساسی ندارد؟! هل هذا إلّا جحد فاضح و حیود واضح؟!.

وجه ۵۱- دلالت کلام دولت آبادی در «هدایة السعدا» بر مطلوب

وجه پنجاه و یکم آنکه: شهاب الدین بن شمس الدّین دولت آبادی در «هدایة السّعدا» گفته: حضرت رسالت صلعم چون از حجّة الوداع بازگشت، یعنی چون مصطفی صلعم در حجّ حاجیان را وداع کرد و فرمود: سلام من بر کسی که درین مقام بیاید، در حاجیان نوحه و غلغله شد و خلق را هر چند باز می گردانیدند نه- ایستاده تا خم که منزل است رسیده پس مصطفی صلعم فرمود که پالانهای اشتران اُنبار کنند و بطریق منبر سازند، پس مصطفی صلعم برآمد، یاران گفتند: یا رسول الله! قائم مقام بجای تو کرا به بینیم؟ فرمود: قرآن و فرزندان من بجای من بعد من به بینید، و اگر چنگ برین هر دو زنید بعد من هرگز گمراه نگردید. پس بدین حدیث ثابت شد که بقای ایشان تا قیام قیامت باشد و ازیشان راه نمایان بحقّ اند، متمسک ایشان هرگز گمراه نگردهد. انتهى.

ازین عبارت بصراحت تمام ظاهرست که هر گاه اصحاب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم در حجّة الوداع بمقام خمّ عرض کردند، یا رسول الله قائم مقام بجای تو کرا بینیم؟ آن حضرت صلوات الله علیه و آله بجواب ایشان ارشاد فرمود که قرآن و فرزندان من بجای من بعد من بینید، و اگر چنگ برین هر دو زنید بعد من هرگز گمراه نگردید، و بر هر عاقل خبیر واضح و مستتید که بعد این سؤال و جواب موضح راه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۷۸

صواب، انکار دلالت حدیث ثقلین بر خلافت و امامت اهل بیت علیهم السّلام مکابره صریحه و مباهته فضیحه است که اصلاً از عاقلی سر نمی‌زند، و جز آنکه ارعن أعفک مصدر آن شود کسی دیگر ارتکاب آن نمی‌کند!

وجه ۵۲- دلالت کلام دیگر دولت‌آبادی بر مطلوب

وجه پنجاه و دوم آنکه: نیز شهاب الدین دولت‌آبادی در «هدایة السّعدا» در ذکر حدیث ثقلین گفته: [مصطفی صلعم فرمود در حدیث سابق:

«و لن یتفرّقا حتّٰی یردا علیّ الحوض

یعنی قرآن و فرزندان من یکجا بر حوض حاضر شوند تا شاهد باشند که دوست ایشان که بوده و دشمن که بوده؟ و بعد من فرمان تمسّک من که بجا آورده و که ترک داده؟ و من بر حوض ایستاده باشم می بینم هر که خواهد آمد بر من با دوستی جمله قرآن و فرزندان من و هر که بایشان تمسّک نکرده و خلاف امر من کرده بخدا که او را فرشتگان برانند راندنی غضب چنانچه اشتر و اسب یله را برانند از حوض، پس من ندا کنم: بیارید این از اُمت منست و از آن منست! فرمان آمد: اُی محمّد! تو نمی‌دانی بعد تو ایشان با قرآن و فرزندان تو خلاف فرمان تو کرده‌اند، و بجای ودّ و مودّت، بغض و عداوت کرده‌اند، پس بگویم من: اُی فرشتگان! از من این مرد را دورتر برید. و المأمور بمتابعته لا یصیر تبعاً و المندوب إلى إمامته لا یصیر مأموماً، کُلّ علم و کُلّ قول دلّ علی مخالفة النّبی صلی الله علیه و سلّم فهو زندقة و شیطنه، پس هر که با قرآن و فرزندان رسول تمسّک ندارد اگر چه علم اوّلین و آخرین بخواند چون کتابیست، و اگر زهد کند مانند راهبست، و فردای قیامت او را بر رو اندازند در دوزخ! انتهی.

ازین عبارت بوضوح تمام آشکار می‌گردد که فاضل دولت‌آبادی حدیث ثقلین را بلا تردّد و ارباب متعلّق بامامت اهل بیت علیهم السّلام می‌داند، و ازینجاست که در بیان معاین و توضیح مبانی آن جمله بلیغه «و المأمور بمتابعته لا یصیر تبعاً، و المندوب إلى إمامته لا یصیر مأموماً» آورده، و بر ارباب عقول و أحلام و أصحاب أذهان و أفهام واضح نموده که چون جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم اُمت را بمتابعت اهل بیت علیهم السّلام مأمور نموده، لهذا این حضرات تبع اُمت نمی‌توانند شد و چون آن

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۷۹

جناب اُمت خود را دعوت بسوی امامت اهل بیت خود سلام الله علیهم أجمعین نموده، لهذا آن حضرات مأموم اُمت نمی‌شوند، و بعد ازین چگونه عاقلی می‌تواند گفت که حدیث ثقلین معاذ الله با مدّعی اهل حقّ مساسی ندارد؟

و از جمله لطائف آنست که دولت‌آبادی درین عبارت سراسر بشارت، مضمون حدیث حوض هم گنجانیده بکمال لطافت تارکین تمسّک بثقلین را مصداق حدیث حوض گردانیده و بجمله بلیغه [کُلّ علم و کُلّ قول دلّ علی مخالفة النّبی صلی الله علیه و سلّم فهو زندقة و شیطنه] نهایت سوء حال و خسران مآل أصحاب سقیفه باثبات رسانیده، غاصبین خلافت را که تراؤس و تأمر و تقدّم و تصدّر بر اهل بیت علیهم السّلام بترک تمسّک ثقلین اختیار نمودند باسفل درک نشانیده!

وجه ۵۳- دلالت کلام سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف»

وجه پنجاه و سوم آنکه: شمس الدّین سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و ناهیک بهذا الحدیث فخراً لاهل بیت النّبی صلی الله علیه و سلّم، لأنّ

قوله صلی الله علیه و سلّم: انظروا کیف تخلفونی، و أوصیکم بعترتی خیراً، و أذکرکم الله فی اهل بیته

على اختلاف الالفاظ فى الروايات التى أوردتها، يتضمن الحث على المودة لهم و الاحسان إليهم و المحافظة بهم و احترامهم و إكرامهم و تأدية حقوقهم الواجبة و المستحبة فانهم من ذرية طاهرة من أشرف بيت وجد على وجه الارض فخرا و حسبا و نسبا و لا سيما إذا كانوا متبعين للسنة النبوية الصحيحة الواضحة الجليلة كما كان عليه سلفهم كالعباس و بنيه و على كرم الله وجهه و أهل بيته و ذريته رضى الله عنهم، و كذا يتضمن تقديم المتأهل منهم للولايات على غيره، بل و فى

قوله صلى الله عليه و سلم كما تقدم: لا تقدموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تعلموهم فانهم أعلم منكم، إشارة إلى ما جاءت الاحاديث الصريحة من كون الخلافة فى قریش و وجوب الانقياد لهم فى مالا معصية فيه .

ازین عبارت بکمال صراحت آشکار است که حدیث ثقلین چنانچه متضمن بترغیب بر مودت و إحسان و محافظت و احترام و إكرام اهل بیت علیهم السلام و ادای حقوق واجبه و مستحبه ایشانست همچنین متضمن است بر مقدم کردن کسی

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۸۰

که از جمله ایشان قابل حکومت باشد بر غیر او، بلکه قول: آن جناب درین حدیث شریف

«لا تقدموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تعلموهم فانهم أعلم منكم»

اشاره است بسوی احادیث حصر خلافت در قریش و وجوب اطاعتشان در امری که خالی از معصیت بوده باشد. پس مقام کمال عجبست که چگونه شاه صاحب با این همه تصریح علامه سخاوی، حدیث ثقلین را متعلق بامر خلافت نمی دانند؟! و بادعای این که این حدیث شریف با مدعای اهل حق مساسی ندارد مکابره و جحود را بأعلاى مراتب آن می رسانند!

و باید دانست که آنچه سخاوی در آخر کلام ادعا نموده که قول آن جناب

«لا تقدموهما فتهلكوا، إلخ»

إشارة است بسوی احادیث حصر خلافت در قریش، کلامیست خارج از دائره انصاف، زیرا که هر عاقل که أدنی بهره از انصاف داشته باشد می داند که جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم درین حدیث شریف ذکر اهل بیت خود می فرمایند نه ذکر قریش، و هرگز مسلمی قائل نشده به اینکه مراد آن جناب درین حدیث از اهل بیت خود تمامی قریش هستند، پس چگونه می توان گفت که درین ارشاد باسداد اشاره مذکوره خواهد بود؟! آری ارشاد فرمودن آن جناب این کلام بلاغت نظام را در این حدیث شریف در حقیقت تصریح است بحصر خلافت و امامت در اهل بیت خود (سلام الله علیهم) کما تبهنا علیه. و نیز دلالت دارد بر آنکه اگر بالفرض حدیث «الأئمة من قریش» صحیح باشد مراد از آن ائمه اهل بیت علیهم السلام خواهند بود که سادات قریش هستند لا غیرهم.

وجه ۵۴- دلالت کلام ابن حجر در «صواعق» بر مطلوب الملحق

وجه پنجاه و چهارم آنکه: ابن حجر مکی در «صواعق» جائی که تلخیص کتاب «مناقب أهل البيت» للحافظ السخاوی بعمل آورده، بعد ذکر بعض طرق حدیث ثقلین گفته: [و فى هذه الاحاديث سيما (لا سيما. ظ)

قوله صلى الله عليه و سلم: انظروا كيف تخلفوني فيهما، و اوصيكم بعترتي خيرا، و أذكركم الله فى أهل بيتي،

الحث الاكيد على مودتهم و مزيد الاحسان إليهم و احترامهم و إكرامهم و تأدية حقوقهم الواجبة و المندوبة، كيف و هم أشرف بيت وجد على وجه الارض فخرا و حسبا

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۸۱

و نسبا، و لا سيما إذا كانوا متبعين للسنة النبوية كما كان عليه سلفهم كالعباس و بنيه و على و أهل بيته و عقيل و بنيه و بنی جعفر، و

فى قوله صلى الله عليه و سلم: لا تقدموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تعلموهم فانهم أعلم منكم،

دلیل علی آن من تأهل منهم للمراتب العلیّه و الوظائف الدّیّیّه کان مقدّمًا علی غیره، و يدل له التّصریح بذلك فی کلّ قریش كما مرّ فی الأحادیث الواردة فیهم، و إذا ثبت هذا لجملة قریش فأهل البيت النبویّ الذّین هم غرّة فضلهم و محند فخرهم و السّبب فی تمیّزهم علی غیرهم بذلك أخرى و أحقّ و أولى .

از این عبارت ظاهرست که در قول جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم «لا تقدّموهم فتهلکوا و لا تقصروا عنهما فتهلکوا، و لا تعلّموهم فانّهم أعلم منکم»

دلیست بر اینکه از اهل بیت علیهم السّلام هر که متأهل مراتب علیّه و وظائف دیتیّه باشد مقدّم خواهد بود بر غیر خود، و در کمال ظهورست که خلافت و امامت از مراتب علیّه و وظائف دیتیّه می باشد پس تقدّم جناب امیر المؤمنین علیه السّلام و دیگر اهل بیت علیهم السّلام درین مرتبه عالیّه و وظیفه دیتیّه حسب ارشاد باسداد حضرت خیر العباد علیه و آله آلاف الصّیّلوّه و السّیّلام إلى يوم المعاد ثابت و محقّق خواهد بود، و بعد ازین هر قدر اظهار تعجّب بر جحود و إنکار شاه صاحب از دلالت حدیث ثقلین بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام کرده آید بجاست، و هر گونه عذل و ملامی که برین صنیع شنیع تجویز کرده آید رواست! أما آنچه ابن حجر متعلّق بقریش گفته، پس آنچه حقّ حقیقت درین مقام از کلام سابق ما ظاهر و باهر گردیده، و بحمد الله خود ابن حجر درین کلام افضلیت اهل بیت علیهم السّلام بر سائر قریش بالحاء قادر علی الاطلاق ذکر نموده، و کفی بذلك دلیلا علی إمامتهم الباهرة و خلافتهم الظّاهرة.

وجه ۵۵- دلالت کلام خفاجی در «نسیم الریاض» بر مطلوب

وجه پنجاه و پنجم آنکه: شهاب الدّین أحمد بن محمّد الخفاجی المصری الحنفی در «نسیم الریاض- شرح شفاء قاضی عیاض» در شرح حدیث ثقلین گفته: [و هذا كما رواه مسلم فی فضائل آل البيت فی خطبة خطبها صلی الله تعالى علیه و سلم و هو راجع من حجة الوداع فی آخر عمره، قال فیها: أما بعد، أيها الناس! إنما أنا بشر مثلكم

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۸۲

یوشک أن یأتی رسول ربّی فأجیبه، و انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله فی الهدی و النور فتمسکوا به و أهل بیتی. و فیهِ ما ذکره المصنّف رحمه الله من تفسیره لأهل بیته بما ذکر و هو الذّی فهم عنه صلی الله تعالى علیه و سلم هنا، لأنّه علم بالوحي ما یكون بعده فی أمر الخلافة و الفتن، فلذا خصّهم و حرّض علی رعايتهم كما اقتضاه المقام .

ازین عبارت در کمال ظهورست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم چون بوحی الهی معلوم نمود آنچه واقع شدنی بود بعد آن جناب در امر خلافت و فتن، لهذا اهل بیت علیهم السّلام را مخصوص فرمود، و ترغیب کرد اُمّت خود را بر رعایت حال ایشان، و بعد از این افاده رشیده علامه خفاجی کیست که حدیث ثقلین را متعلّق بخلافت و امامت نداند؟ و باتّباع شاه صاحب در انکار و جحود، مباحته خود را بأعلاّی مدارج رساند؟! و لعمری إنّ کلام الخفاجی هذا قد نضا عن وجه الحقّ الثّقاب و ألقى عنه کلّ ستر و حجاب، و فیهِ کفایه و معتبر لأولی الألباب، و الله الهادی إلى لقم الصّدق و الصّواب.

وجه ۵۶- دلالت عبارت عجلی در «ذخیره المآل»

وجه پنجاه و ششم آنکه: أحمد بن عبد القادر العجلی الشافعی در «ذخیره المآل» بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [و محضله ما تقدّم فی محضّل حدیث السّیفینه من الحثّ علی إعظامهم و التعلّق بحبلهم و حبّهم و علمهم و الأخذ بهدی علمائهم و محاسن أخلاقهم شکرا

لنعمه مشرفهم صلوات الله عليه و عليهم. و يستفاد من ذلك بقاء الكتاب و السَّيِّئَةِ و العترة إلى يوم القيمة، و الذي وقع الحث عليهم إنما هم العارفون منهم بالكتاب و السَّيِّئَةِ. إذ هم لا يفارقون الكتاب إلى ورود الحوض. و يؤيده

حديث «تعلّموا منهم و لا تعلّموهم فإنهم أعلم منكم»

، و تميّزوا بذلك عن بقيّة العلماء لأنّ الله أذهب عنهم الرّجس و طهرهم تطهيرا، و شرفهم بالكرامات الباهرات و المزايا المتكاثرات. و أمّا الجاهلون منهم فطريقتهم التّعلّم و السّؤال كغيرهم، و هذا في الخلافة الظّاهرة و الوراثة للمقام الابراهيمي المحمّدي، فقد تقدّم أنّ الخلافة الباطنة مختصّة بهم و أنّ قطب الأولياء لا يكون إلّا منهم في كلّ زمان و مكان، و لست أريد بالخلافة العضوض فإنهم يبعدون عنها غاية البعد، إنّما المراد بالخلافة الاصطفائية

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۸۳

لحفظ الكتاب و السَّيِّئَةِ لا يفارقون ذلك إلى ورود الحوض .

ازین عبارت ظاهرست که نزد عجیلی محضّل حدیث ثقلین مثل محضّل حدیث سفینه این ست که آن جناب حثّ و ترغیب فرمود بر اعظام اهل بیت علیهم السلام و تعلق بحبل و محبّت و علم ایشان و أخذ بسیرت علماء ایشان و محاسن أخلاق ایشان برای شکر نعمت رسولی که ایشان را باین شرف نواخته. و مستفاد می شود ازین حدیث بقای کتاب و سنّت و عترت تا بروز قیامت، و کسانی که حث بریشان واقع شده جز این نیست که ایشان همان اشخاص هستند که عارف بکتاب و سنّت هستند، زیرا که همان اشخاص مفارق نمی شوند از کتاب تا ورود حوض. و مؤید این مطلبست

حديث «تعلّموا منهم و لا تعلّموهم فإنهم أعلم منكم»

و متمیّز شده اند این اشخاص باین حکم از بقیه علما برای اینکه خداوند عالم ازیشان رجس را دور گذاشته، و پاک داشته ایشان را چنانکه حقّ پاک داشتن بود، و مشرف نموده است ایشان را بکرامات باهرات و مزایای متکاثرات، و این تمیز ایشان از دیگران در خلافت ظاهره و وراثت مقام ابراهیم محمّدیست، و خلافت باطنه مختصّ بایشانست، و قطب اولیا نمی شود مگر از ایشان در هر زمان و هر مکان. و مراد عجیلی از خلافت خلافت عضو نیست زیرا که ایشان از آن به غایت بعد بعید هستند، بلکه مراد خلافت اصطفائية است برای حفظ کتاب و سنّت، و ایشان مفارقت کتاب نمی نمایند تا ورود حوض. و هر گاه بتصریح عجیلی اهل بیت علیهم السلام حسب مفاد حدیث ثقلین در خلافت ظاهره از سائر مردم متمیّز باشند و خلافت باطنه مختصّ بایشان باشد، هرگز عاقلی شک نخواهد کرد که کلام مخاطب مقام در نفی تعلق این حدیث شریف با مدّعی اهل حقّ کلامیست باطل، و از حلیه صحت عاطل!، أمّا آنچه عجیلی در این کلام گفته [و أمّا الجاهلون منهم فطريقتهم التّعلّم و السّؤال كغيرهم پس مبنی بر تجاهل صریح و تغافل فضیحتست، زیرا که هرگز در اهل بیت علیهم السلام که مورد حدیث سفینه و حدیث ثقلین هستند احدی جاهل نبود، همانا چون عجیلی کلام بعض اسلاف خود که مبنی بر توسیع دایره اهل بیتست در نظر دارد، لهذا بتقلید ناسدید

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۸۴

ایشان همّت قالصه خود را بر چنین استدراک بیجا برمی گمارد! و لقد وقفت من غير ارتياب و لا نكير على ما هو الحقّ الصّريح في معنى أهل البيت في مجلّد آية التّطهير و ستقف في هذا المجلّد أيضا على ذلك بالتّشنيّة و التّكرير، و الله وليّ التّوفيق و هو العليّ القدیر.

وجه ۵۷- دلالت سخن دیگر عجیلی در «ذخیره»

وجه پنجاه و هفتم آنکه: نیز عجیلی در «ذخیره المال» گفته:

تعلّموا منهم و قدّموهم تجاوزا عنهم و عظموهم

أَمَّا التَّعَلُّمُ مِنْهُمْ فَقَدْ صَحَّ أَنَّهُمْ مُعَادِنُ الْحِكْمَةِ وَصَحَّ فِي حَدِيثِ الثَّقَلَيْنِ «فَلَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا وَلَا تَعْلَمُوهُمَا فَإِنَّهُمَا أَعْلَمُ مِنْكُمْ».

وَأَمَّا التَّقْدِيمُ فَهَمَّ أَوَّلَىٰ بِذَلِكَ وَ أَحَقُّ فِي مَوَاضِعَ كَثِيرَةٍ، مِنْهَا الْإِمَامَةُ الْكُبْرَى وَ تَقْدِيمُهُمْ فِي الدَّخُولِ وَ الْخُرُوجِ وَ الْمَشْيِ وَ الْكَلَامِ وَ غَيْرَ ذَلِكَ مِنْ أُمُورِ الْعَادَاتِ، وَ

أَخْرَجَ ابْنُ سَعْدٍ عَنْ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ:

أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَّ أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَنَا وَ الْحَسَنَانِ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَمَحَبُّونَا؟ قَالَ: مَنْ وَرَائِكُمْ. فَإِذَا كَانَ الْأَمْرُ كَمَا تَسْمَعُ فَتَقْدِيمُهُمْ فِي هَذِهِ الدَّارِ مِنْ بَابِ أَوَّلَى، وَ قَدْ تَقَدَّمَ عِنْدَ ذِكْرِ أَحْوَالِ السَّيْلِفِ مَعَ أَهْلِ الْبَيْتِ مَا يَغْنَى عَنِ [الاعادة].

إِلَى أَنْ قَالَ الْعَجَلِيُّ: [وَلَمَّا أَمَرْنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِتَقْدِيمِهِمْ، فَتَأْخِيرُهُمْ عَنْ مَقَامَاتِهِمْ الشَّرِيفَةِ مُخَالَفَةٌ لِلْمَشْرُوعِ، وَ مِنْ مَقَامَاتِهِمْ مَقَارَنَةُ الْقُرْآنِ وَ دَوَامُ التَّطَهِيرِ مِنَ الْمَعَاصِرِ وَ الْبَدْعِ إِمَّا ابْتِدَاءً وَ إِمَّا انْتِهَاءً، وَ وَجُوبُ التَّمَسُّكِ بِهِمْ وَ اعْتِقَادُ أَنَّهُمْ سَفِينَةٌ نَاجِيَةٌ مُنْجِيَةٌ وَ مِنْ قَالَ خِلَافَ ذَلِكَ فَقَدْ أَخَّرَ مِنْ قَدَمِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: إِنَّمَا جَعَلَ الْإِمَامَ لِيُؤْتَمَّ بِهِ،

وَ الْمَأْمُومُ أَسِيرُ الْإِمَامِ وَ الْمَتَابِعَةُ وَاجِبَةٌ وَ التَّقَدُّمُ عَلَيْهِ حَرَامٌ، وَ مِنْ أَخَّرَهُمْ عَنْ مَقَامَاتِهِمْ فَصَلَاتُهُ بَاطِلَةٌ، وَ تَأْخِيرُ مَنْ يَسْتَحَقُّ التَّقْدِيمَ فِي الْمَوَاضِعِ الَّتِي اسْتَحَقَّه مِنْ عَكْسِ الْحَقَائِقِ فَاعْتَبَرُوا يَا أَوَّلَى الْأَبْصَارِ] انْتَهَى.

وَ لِعَمْرِي بَعْدَ مَطَالَعَةِ هَذَا الْكَلَامِ الَّذِي نَطَقَ بِهِ الْعَجَلِيُّ، ذَلِكَ الْحَبْرُ الْعَظِيمُ الْمَقَامُ، كَيْفَ يَرْتَابُ أَحَدٌ مِنْ أَوَّلَى الْأَحْلَامِ فِي دَلَالَةِ حَدِيثِ الثَّقَلَيْنِ عَلَى مَرَامِ أَهْلِ الْحَقِّ الْكَرَامِ؟! وَ اللَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ وَ الْإِنْعَامِ.

وجه ۵۸- دلالت واضحه كلام جناب خير الانام در حديث ثقلين در بعضی مواقف بر امامت و خلافت اهلييت بنابر روايت قندورى و ارشادات ديگر درينحد

وجه پنجاه و هشتم آنکه: جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حديث ثقلين را در بعض

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۸۵

مواقف به نهجی ارشاد فرموده که در بودن آن بین و واضحه خلافت و امامت حضرات اهل بیت علیهم السَّلام و حَجَّتْ لَانْحَهُ بِر حَبَّيْتِ اَيْنَ حَجَّجَ اللَّهُ عَلَى الْأَنَامِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مَدَى اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ هَرَكَزْ عَاقِلٌ لَسِبَبِ وَ فُطْنٌ أَرِيبٌ رَا شَبْهَهُ پِيرَامُونِ خَاطِرِ نَمِي آيِدِ وَ حَقٌّ عَزِيزِ الْمَثَارِ وَ صَدَقَ مَشْرِقُ الْمَنَارِ اَزْ اَن كَالشَّمْسِ فِي رَابِعَةِ النَّهَارِ پِيدَا وَ آشْكَارِ مِي نَمَايِدِ.

شيخ بلخی در «ينابيع المودّة» گفته: [

وَ فِي «الْمَنَاقِبِ» عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْمُثَنَّى ابْنِ الْحَسَنِ الْمُجْتَبَى ابْنِ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى عَلَيْهِمُ السَّلامُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ السَّبِطِ قَالَ: خُطِبَ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَوْمًا فَقَالَ بَعْدَ مَا حَمَدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ:

مَعَاشِرَ النَّيَاسِ! إِنِّي أَدْعِي فَأُجِيبُ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فَيَكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي إِنْ تَمَسَّيْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ، فَتَعْلَمُوا مِنْهُمْ وَ لَا- تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، وَ لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْهُمْ وَ لَوْ خَلْتُ لَأَنْسَاخْتُ بِأَهْلِهَا! ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَخْلِي الْأَرْضَ مِنْ حِجْرَةٍ عَلَى خَلْقِكَ لَنَّا تَبْطُلُ حِجَّتُكَ وَ لَا تَضِلُّ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ، أَوْلَئِكَ الْأَقْلَوْنَ عِدَدًا وَ الْأَعْظَمُونَ قَدْرًا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ لَقَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ الْعِلْمَ وَ الْحِكْمَةَ فِي عَقْبِي وَ عَقَبِ عَقْبِي وَ فِي زَرْعِي وَ زَرْعِ زَرْعِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ، فَاسْتَجِيبْ لِي .

ازين روايت سراپا هدايت واضحت كه جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بعد افاده فرمودن حديث ثقلين و نصّ بر عدم

افتراقشان تا ورود حوض، در ذیل این حدیث امور چند ارشاد فرموده که هر واحد دلیل ظاهر و برهان باهر خلافت و امامت حضرات اهل بیت علیهم السلام می باشد.

اول آنکه: اُمت خود را حکم تعلّم از ایشان داده، و ظاهرست که این حکم دلیل اُعلمیت ایشانست، چه اگر غیر ایشان اُعلم می بود البتّه آن جناب صلی الله علیه و آله الاطیاب آن غیر را برای اخذ علم معین می نمودند. و با وجود او حکم تعلّم از اهل بیت خود نمی فرمودند، و مکرر گذشته که اُعلمیت دلیل امامتست.

دوم آنکه: درین حدیث شریف آن حضرت اُمت خود را منع کرده اند از

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۸۶

تعلیم اهل بیت علیهم السلام، و پر ظاهرست که جواز این معنی بدون اُعلمیت اهل بیت علیهم السلام و نفی اُعلمیت غیر ایشان بلکه بدون عصمت مطلقه اهل بیت علیهم السلام از خطا و نسیان صورت نمی بندد، زیرا که اگر معاذ الله غیر ایشان اُعلم باشد یا از ایشان نعوذ بالله خطائی سرزند تعلیم و تنبیه دیگران ایشان را واجب و لازم خواهد بود، و دلالت اُعلمیت و عصمت بر امامت اظهر من الشمس و اَیْن من الأَمْس است.

سوم آنکه: آن جناب درین حدیث منیف تصریح صریح فرموده اند به اینکه حضرات اهل بیت از شما اُعلم هستند، و بعد ازین در اُعلمیت این حضرات شک نمودن مثل شکست در اصل نبوت آن جناب، بلکه بنا بر نصّ قرآن مجید اُعْنی «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

شکست در وحی ربّ الارباب، و هو قائد إلى أَرْدَى الثَّبَارِ وَ الثَّابِ بِلَا شَكٍّ وَ لَا اِرْتِيَابِ.

چهارم آنکه: آن جناب درین حدیث شریف افاده فرموده که: زمین از ایشان خالی نمی شود، و اگر خالی شود باهل خود فرو خواهد نشست، و این معنی بلا شبهه دلیل قائم مقامی این حضراتست برای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که چنانچه وجود ذی جود آن جناب باعث اُمن و اُمان اَرْض و اهل اَرْض بود، همچنین وجود مسعود این حضراتست، و این معنی بدو اعتبار دلیل خلافتست، یکی بعنوان قائم مقامی حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم، و دیگری باعتبار اُفضلیت از تمامی اهل اَرْض.

پنجم آنکه: آن حضرت درین حدیث اینهم ارشاد فرموده که: بار إلهّا! تو زمین را خالی نمی گذاری از حُجّت بر خلق خود تا که باطل نشود حُجّت تو و گمراه نشوند اولیاء تو بعد از آنکه تو ایشان را هدایت کرده. و پر ظاهرست که این ارشاد باسداد دلیل قاطعست بر سه مطلب بزرگ، نخستین آنکه: حضرات اهل بیت علیهم السلام حجج منصوبین من الله هستند بر خلق خدا. دومین آنکه: این حضرات سبب ثبات حُجّت حقّ و عدم بطلان آن هستند و اگر وجود مسعود ایشان نباشد حُجّت حقّ باطل می گردد. سومین آنکه:

این حضرات وجه بقای هدایت اولیای خدا می باشند و اگر ذوات قدسیّه ایشان نباشد اولیای خدا بعد هدایت خدا هم گمراه خواهند شد، و تلک مراتب علیا لاتصل إليها العقول

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۸۷

و الأَفْهَام، و تعثر دون أَدْنَاهَا الْأَلْبَابِ وَ الْأَحْلَام.

ششم آنکه: آن حضرت صلوات الله علیه و آله در باب اهل بیت خود علیهم السلام ارشاد فرموده که ایشان عددا اقلّ هستند و قدرا پیش خدا اعظم می باشند، و این معنی دلیل صریح اُفضلیت این حضراتست.

هفتم آنکه: آن جناب علیه و آله آلاف السّلام وَ التَّحِيّةُ درین حدیث شریف افاده فرموده که من بدرگاه خدا دعا کرده ام که علم و حکمت را در عقب من و عقب عقب من و در کشت من و کشت کشت من تا بروز قیامت قرار دهد، و خداوند عالم این دعای مرا

مستجاب هم فرموده است. و بعد ملاحظه این مطلب در اُعلمیّت حضرات ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین که بمفاد این ارشاد هدایت بنیاد یکی بعد دیگری وارث علم و حکمت مانده‌اند و استجابت دعای آن جناب را بأقوال و أفعال خود علی رغم آناف الاعادی و الخصوم ثابت ساخته‌اند، هیچ عاقلی را تردّی عارض نمی‌شود، و أصلاً در حقیّت عقیده اهل حقّ که متعلّق باین حضرات و بقای سلسله مبارکه ایشان تا بقیام قیامتست شبهه بخاطر نمی‌خلد، و در کمال ظهورست که هر گاه حدیث ثقلین این همه گلهای رنگارنگ از ریاض امامت و خلافت حضرات اهل بیت علیهم السّلام در دامن خود داشته باشد باز آن را از مقصود و مرام اهل حقّ کرام اجنبی وانمودن و راه نفی مساس آن با مدّعی ایشان پیمودن که از مخاطب خلیع العذار گسسته مهار سرزده، جز تمامی و نصب و عناد بر چه محمول می‌توان کرد؟! و الله العاصم عن سوء المآل و ما ذا بعد الحقّ إلّا الضّلال!؟

وجه ۵۹- دلالت احتجاج امیر المؤمنین در واقعه شوری بحدیث ثقلین و دلالت آن بر امامت آنجناب و نقل بزرگان سنت این مطلب را

وجه پنجاه و نهم آنکه: جناب امیر المؤمنین علیه السّلام در واقعه شوری بحدیث ثقلین احتجاج فرموده، و پر ظاهرست که احتجاج آن جناب باین حدیث درین قضیه برای اثبات اُحقّیّت خود بخلاف و امامتست لا غیر، پس بعد ازین چگونه عاقلی باور می‌توان کرد که این حدیث شریف با مدّعی اهل حقّ مساسی ندارد؟! و سبحان الله! جناب امیر المؤمنین علیه السّلام این حدیث شریف را در أدله امامت و خلافت خود بیان فرمایند، و احتجاج بآن نموده بر اهل شوری ختم حجت نمایند؟! و شاه صاحب

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۸۸

با آن همه طول باع و وسعت اطلاعشان در علم حدیث که اولیایشان بهزار زبان مدّعی آن می‌باشند، این حدیث شریف را از مقام خلافت و امامت اجنبی بدانند، و بنفی مساس آن باین مدّعا مباحته را إلى أقصى الغایة برسانند؟! حالا روایاتی که مخبر از استشهاد جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بحدیث ثقلین بر اهل شوری می‌باشد باید شنید.

أبو الحسن علی بن محمّد بن الطّیّب الجلبّی المعروف بابن المغازلی در کتاب «المناقب» گفته:

[أخبرنا أبو طاهر محمّد بن علی بن محمّد البیع البغدادی، أنا: أبو العباس أحمد بن محمّد بن سعید المعروف بابن عقدة الحافظ. نا: جعفر بن محمّد بن سعید الأحمسی.

نا: نصر و هو ابن مزاحم. نا: الحکم بن مسکین. نا: أبو الجارود بن طارق، عن عامر بن واثلة، و أبو ساسان و أبو حمزة، عن أبي اسحاق الشّیعی، عن عامر بن واثلة.

قال: كنت مع علی فی البيت يوم الثّوری، فسمعت علیاً يقول لهم:

لأحتجّن علیکم بما لا یستطیع عربّیکم و لا عجمّیکم بغیر ذلك! ثمّ قال: أنشدکم بالله أيّها الثّفر جمیعاً! أفيکم أحد وّخّید الله قبلی؟ قالوا: اللّهم لا! قال: فأنشدکم بالله هل فیکم أحد له أخ مثل أخی جعفر الطّیار فی الجنّة مع الملائکة غیری؟ قالوا:

اللّهم لا! قال: فأنشدکم بالله هل فیکم أحد له زوجة مثل زوجتی فاطمة بنت محمّد؟

قالوا: اللّهم لا! قال: فأنشدکم بالله هل فیکم أحد له سبطان مثل سبطی الحسن و الحسین سیّدی شباب أهل الجنّة غیری؟ قالوا: اللّهم لا! قال: فأنشدکم بالله هل منکم أحد ناجی رسول الله عشر مرّات، فقدّم بین یدی نجواه صدقة قبلی؟ قالوا:

اللّهم لا! قال: فأنشدکم بالله هل فیکم أحد قال له رسول الله صلعم من كنت مولاه فعلىّ مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه، لیبلغ الشّاهد منکم الغائب، غیری؟ قالوا: اللّهم لا! قال: فأنشدکم بالله هل فیکم أحد قال (له. صح. ظ) رسول الله ص اللّهم ائتنی بأحبّ الخلق إلیک و إلیّ و أشدّهم حبّاً لک و حبّاً لی، يأکل معی من هذا الطّائر، فأتاه فأکل معه، غیری؟ قالوا: اللّهم لا! قال: فأنشدکم بالله هل فیکم أحد قال له رسول الله ص: لاعطین الزّایة رجلاً یحبّ الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله، لا یرجع حتّی یفتح الله علی یدیّه إذا رجع منهزماً، غیری؟ قالوا:

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۸۹

اللّٰهُمَّ لَا! قال: فَأَنْشِدْكُمْ بِاللّٰهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ (فيه. صح. ظ) رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّعُمْ لِبْنِي لِهَيْعَةً: أَوْ لِأَبْعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا كَنَفْسِي، طَاعَتِهِ كَطَاعَتِي وَ مَعْصِيَتِهِ كَمَعْصِيَتِي، يَعْضِدْكُمْ بِالسَّيْفِ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللّٰهُمَّ لَا! قال: فَأَنْشِدْكُمْ بِاللّٰهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ (فيه. صح. ظ) رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كَذَبَ مِنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَحْبُنِي وَيَغْضُضُ هَذَا، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللّٰهُمَّ لَا! قال: فَأَنْشِدْكُمْ بِاللّٰهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ سَلَّمَ عَلَيْهِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ ثَلَاثَةَ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فِيهِمْ جِبْرِئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ حَيْثُ جِئْتُ بِالْمَاءِ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّعُمْ مِنَ الْقَلِيبِ غَيْرِي؟ قَالُوا: اللّٰهُمَّ لَا! قال: فَأَنْشِدْكُمْ بِاللّٰهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ جِبْرِئِيلُ: هَذِهِ هِيَ الْمَوَاسِئُ، فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ: إِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ، فَقَالَ جِبْرِئِيلُ: وَ أَنَا مِنْكُمْ! غَيْرِي؟ قَالُوا: اللّٰهُمَّ لَا! قال: فَأَنْشِدْكُمْ بِاللّٰهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَوَدَى بِهِ مِنَ السَّيِّئِينَ: لَا سَيْفٌ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ عَلِيٌّ؟ قَالُوا: اللّٰهُمَّ لَا! قال: فَأَنْشِدْكُمْ بِاللّٰهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّعُمْ: إِنِّي قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِ الْقُرْآنِ وَ تَقَاتَلْتُ أَنْتَ يَا عَلِيُّ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللّٰهُمَّ لَا! قال: فَأَنْشِدْكُمْ بِاللّٰهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ رَدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ حَتَّى صَلَّيَ الْعَصْرَ فِي وَقْتِهِ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللّٰهُمَّ لَا! قال: فَأَنْشِدْكُمْ بِاللّٰهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَمَرَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَنْ يَأْخُذَ «بِرَاءَةٍ» مِنْ أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ أُنْزِلْ فِي شَيْءٍ؟ فَقَالَ لَهُ: إِنَّهُ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللّٰهُمَّ لَا! قال:

فَأَنْشِدْكُمْ بِاللّٰهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللّٰهُمَّ لَا! قال: فَأَنْشِدْكُمْ بِاللّٰهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا يَحْبُكُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يَغْضُكُ إِلَّا كَافِرٌ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللّٰهُمَّ لَا! قال: فَأَنْشِدْكُمْ بِاللّٰهِ أَعَلِمْتُمْ أَنَّهُ أَمَرَ بِسَدِّ أَبْوَابِكُمْ وَ فَتْحِ بَابِي، فَقُلْتُمْ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا أَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَكُمْ وَ لَا أَنَا فَتَحْتُ بَابَهُ، بَلِ اللّٰهُ سَدَّ أَبْوَابَكُمْ وَ فَتَحَ بَابَهُ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللّٰهُمَّ لَا! قال:

فَأَنْشِدْكُمْ بِاللّٰهِ أَعَلِمْتُمْ أَنَّهُ نَاجَانِي يَوْمَ الطَّائِفِ دُونَ النَّاسِ، فَأَطَالَ ذَلِكَ، فَقُلْتُمْ:

نَاجَاهُ دُونَنَا! فَقَالَ: مَا أَنَا أَنْتَجَيْتِهِ، بَلِ اللّٰهُ أَنْتَجَاهُ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللّٰهُمَّ نَعَمْ! قال:

فَأَنْشِدْكُمْ بِاللّٰهِ أَعَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنِّي تَارَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۹۰

كِتَابَ اللّٰهِ وَ عَتَرْتَنِي لَنْ تَضَلُّوا مَا اسْتَمْسَكْتُمْ بِهِمَا وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؟

قَالُوا: اللّٰهُمَّ نَعَمْ! قال: فَأَنْشِدْكُمْ بِاللّٰهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَقَى رَسُولَ اللّٰهِ بِنَفْسِهِ مِنَ الْمَشْرِكِينَ فَاضْطَجَعَ مُضْجَعَهُ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللّٰهُمَّ لَا! قال: فَأَنْشِدْكُمْ بِاللّٰهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ بَارَزَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِوَدٍّ حَيْثُ دَعَاكُمْ إِلَى الْبِرَازِ؟ قَالُوا: اللّٰهُمَّ لَا! قال: فَأَنْشِدْكُمْ بِاللّٰهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَنْزَلَ اللّٰهُ فِيهِ آيَةَ التَّطْهِيرِ، حَيْثُ يَقُولُ: إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللّٰهُمَّ لَا! قال: فَأَنْشِدْكُمْ بِاللّٰهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنْتَ سَيِّدُ الْعَرَبِ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللّٰهُمَّ لَا! قال: فَأَنْشِدْكُمْ بِاللّٰهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا سَأَلْتَ اللّٰهُ شَيْئًا إِلَّا سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهُ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللّٰهُمَّ لَا!.

و شيخ سليمان بن أحمد بلخي در «ينابيع المودة» آورده:]

و عن أبي ذرٍّ رضي الله عنه قال: قال عليٌّ عليه السلام لطلحة و عبد الرحمن بن عوف و سعيد (سعد. ظ) بن أبي وقاص: هل تعلمون أن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: إنني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا عليَّ الحوض و إنكم لن تضلوا إن اتبعتم و استمسكتم بهما؟ قالوا: نعم!.

وجه ۶۰- احتجاج جناب امیر بحديث ثقلین در زمان خلافت عثمان بدلال آن مر امامترا چنانکه قندوری آورده

وجه شصتم آنکه: علاوه بر واقعه شوری، در زمان خلافت عثمان نیز جناب امیر المؤمنین علیه السلام بحديث ثقلین بمقابله جماعتی

از مهاجرین و أنصار احتجاج نموده و آن را با بسیاری از آیات و احادیث که دلالت واضحه بر امامت و افضلیت آن جناب دارد ذکر فرموده، پس منع دلالت آن بر خلاف آن جناب که شاه صاحب در سر دارند خیال محالست، و نفی مساس آن با مدّعی اهل حقّ، محض خدع و احتیال، و ما ذا بعد الحقّ إلّا الضّلال؟! حالا روایتی که کاشف از احتجاج مذکورست باید شنید، و انجلای صبح حقّ بچشم حقیقت بین باید دید.

شیخ سلیمان بلخی در «ینایع المودّة» گفته: [

الحموینی، بسنده عن سلیم بن قیس الهلالی. قال: رأیت علیّاً فی مسجد المدینة فی خلافة عثمان و أنّ جماعه المهاجرین و الأنصار يتذاکرون فضائلهم و علیّ ساکت. فقالوا: یا أبا الحسن تکلم!

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۹۱

فقال: یا معشر قریش و الأنصار! أسألكم ممّن أعطاکم الله هذا الفضل أ بأنفسکم أو بغيرکم؟ قالوا: أعطانا الله و ممّن علینا بمحمّد صلّی الله علیه و سلّم. قال: أ لستم تعلمون أنّ رسول الله صلّی الله علیه و سلّم. قال: إنی و أهل بیتی کنا نورا یسعی بین یدی الله تعالی قبل أن یخلق الله عزّ و جلّ آدم بأربعة عشر ألف سنة، فلمّا خلق الله آدم علیه السّلام وضع ذلك النور فی صلبه و أهبطه إلى الأرض ثمّ حمّله فی السّفینة فی صلب نوح علیه السّلام ثمّ قذف به فی النار فی صلب إبراهیم علیه السّلام، ثمّ لم یزل الله عزّ و جلّ ینقلنا من الأصلاب الکریمه إلى الأرحام الطّاهرة من الآباء و الأمّهات لم یکن واحد ممّا علی سفاح قطّ.

فقال: و أهل السّابقه اهل بدر و أحد: نعم! قد سمعناه.

ثمّ قال: أنشدکم الله أ تعلمون أنّ الله عزّ و جلّ فضّل فی کتابه السّابق علی - المسبوق فی غیر آیه، و لم یسبقنی أحد من الأمّیه فی الإسلام؟ قالوا: نعم! قال:

فأنشدکم الله أ تعلمون حیث نزلت «و السّابقون السّابقون أولئک المّقربون

« سئل عنها رسول الله صلّی الله علیه و سلّم، فقال: أنزلها الله عزّ و جلّ فی الأنبیاء، و أوصیائهم، فأنا أفضل أنبیاء الله و رسوله و علیّ و صیّی أفضل الأوصیاء؟ قالوا: نعم! قال: أنشدکم الله أ تعلمون حیث نزلت «یا أيّها الذّین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرّسول و أولى الأمر منکم

« و حیث نزلت «إنّما وئیکم الله و رسوله و الذّین آمنوا الذّین یقیمون الصّلاة و یؤتّون الزّکاة و هم راکعون

« و حیث نزلت «لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجّه

« أمر الله نبیه أن یعلّمهم و لاّه أمرهم و أن یفسّر لهم من الولاية کما فسّر لهم من صلاتهم و زکاتهم و حجّهم، فنصبنی للناس بغدير خم، فقال:

أيّها الناس! إنّ الله جلّ جلاله أرسلنی برسالة ضاق بها صدری و ظننت أنّ الناس یکذبونی (یکذبونی. ظ) فأوعدنی ربّی. ثمّ قال: أ تعلمون أنّ الله عزّ و جلّ مولای و أنا مولی المؤمنین و أنا أولى بهم من أنفسهم؟! قالوا: بلی یا رسول الله! فقال آخذنا بیدي: من كنت مولاه فعلىّ مولاه، اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه. فقام سلمان و قال: یا رسول الله! ولاية علیّ ما ذا؟ قال: و لاؤه کولای، من كنت أولى به من نفسه فعلىّ أولى به من نفسه، فنزلت: «الیوم أكملت لکم دینکم و اتممت

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۹۲

علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دیناً»

فقال صلّی الله علیه و سلّم: الله أكبر باکمال الدّین و إتمام النّعمة و رضاء ربّی برسالتی و ولاية علیّ بعدی! قالوا: یا رسول الله! هذه الآیات فی علیّ خاصّه؟ قال: بلی! فیهِ و فی أوصیائی إلى یوم القيمة. قالوا:

بینهم لنا! قال: علیّ أخی و وارثی و وصیّی و ولیّ کل مؤمن بعدی. ثمّ ابنی - الحسن، ثمّ الحسین، ثمّ التّسعة من ولد الحسین، القرآن

معهم و هم مع القرآن لا یفارقونه و لا یفارقهم حتی یردوا علی الحوض.

قال بعضهم: قد سمعنا ذلك و شهدنا، و قال بعضهم: قد حفظنا جل ما قلت و لم نحفظ كله، و هؤلاء الذين حفظوا أخیارنا و أفاضلنا.

ثم قال: أ تعلمون أن الله أنزل «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

» فجمعني و فاطمة و ابني حسنا و حسينا ثم ألقى علينا كساء و قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي لحمهم لحمي يؤلمني ما يؤلمهم و یجرحني

ما یجرحهم، فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. فقالت أم سلمة: و أنا یا رسول الله! فقال: أنت إلى خیر. فقالوا: نشهد أن أم سلمة

حدثننا بذلك. ثم قال أنشدكم الله أ تعلمون أن الله أنزل «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

» فقال سليمان:

یا رسول الله! هذه عامّة أم خاصّة؟ قال: أمّا المأمورون فعامّة المؤمنین، و أمّا الصادقون فخاصّة أخی علی و أوصیائی من بعده إلى يوم

القيمة. قالوا: نعم! فقال:

أنشدكم الله أ تعلمون أتئی قلت لرسول الله صلى الله عليه و سلم في غزاه تبوك: خلفتني على النساء و الصبيان؟! فقال: إن المدينة لا

تصلح إلّی بی أو بک، و أنت متی بمنزلة هارون من موسى إلّا أنّه لا نبی بعدی؟ قالوا: نعم! قال: أنشدكم الله أ تعلمون أن الله أنزل

في سورة الحج «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ

» إلى آخر السورة، فقام سلمان فقال: یا رسول الله! من هؤلاء الذين أنت عليهم شهيد و هم شهداء على الناس الذين اجتباهم الله و لم

يجعل عليهم في الدين من حرج ملّة إبراهيم! قال: عنی بذلك ثلاثة عشر رجلا خاصّة. قال سلمان:

بينهم لنا یا رسول الله! قال: أنا و أخی علی و أحد عشر من ولدي؟ قالوا: نعم!.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۱۹۳

قال: أنشدكم الله أ تعلمون أن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال في خطبته في مواضع متعدّدة و في آخر خطبة لم يخطب بعدها:

أيّها الناس! إننی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي فتمسّكوا بهما لن تضلّوا، فإنّ اللطيف الخبير أخبرني و عهد إلّی

أنهما لن يفترقا حتى یردا علی الحوض؟ فقال كلّهم: نشهد أن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال ذلك .

وجه ۶۱- نقل کرن جناب امير حديث ثقلين را در جواب سایل و روایت قندوری مضلب را و بیان فوائد بسیاری که مؤلف ازین حدیث استخراج نموده

وجه شصت و یکم آنکه: جناب امیر المؤمنین علیه السلام بجواب سؤال سائلی این حدیث شریف را بعنوان بلیغ ذکر فرموده و

دلالت آن را بر امامت و خلافت اهل بیت علیهم السلام کالشّمس فی رابعة النهار واضح و آشکار نموده، چنانچه شیخ سلیمان بن

إبراهیم بلخی در «ینایع المودّة» در باب ثامن و ثلثون که مخصوص برای تفسیر آیه وافیة الهدایه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ

أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ

» معقود کرده، می آرد:]

و فی «المناقب» بالسند المذكور عن سلیم بن قیس الهلالی، قال: سمعت علیا صلوات الله علیه يقول و أتاه رجل فقال:

أرني أدنی ما يكون به العبد مؤمنا و أدنی ما يكون به العبد كافرا و أدنی ما يكون به العبد ضالا. فقال له: قد سئلت فافهم الجواب! أمّا

أدنی ما يكون به العبد مؤمنا أن یعرفه الله تبارك و تعالی نفسه فيقرّ له بالطاعة و یعرفه نبيّه صلى الله عليه و آله و سلم فيقرّ له بالطاعة

و یعرفه إمامه و حجّته فی أرضه و شاهده علی خلقه فيقرّ له بالطاعة. قلت: یا امیر- المؤمنین! و إن جهل جميع الأشياء إلّا ما وصفت؟

قال: نعم! إذا أمر أطيع و إذا نهى انتهی. و أدنی ما يكون العبد به كافرا من زعم أن شيئا نهى الله عنه أن الله أمره به و نصبه دينا يتولّى

عليه و يزعم أنّه يعبد الله الذي أمره به و ما يعبد إلّا الشيطان. و أمّا أدنی ما يكون العبد به ضالا أن لا يعرف حجة الله تبارك و تعالی

و شاهده علی عبادہ اللہ عز و جل عبادہ بطاعتہ و فرض ولایتہ. قلت: یا امیر المؤمنین صفہم لی! قال: الذین قرنہم اللہ تعالیٰ بنفسہ و بنبیہ. فقال: یا اَیُّہَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ . فقلت له: جعلنی اللہ فداک، أوضح لی! فقال:

الذین قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم فی مواضع و فی آخر خطبہ یوم قبضہ اللہ عز و جل
عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۹۴

إلیہ: إني تركت فيکم أمرین لن تضلّوا بعدی إن تمسکتُم بهما کتاب اللہ عز و جل و عترتی أهل بیتی، فإنّ اللطیف الخیر قد عهد إلیّ أنهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض کھاتین، و جمع مسبّحتیہ، و لا أقول کھاتین و جمع مسبّحتہ و الوسطی:
فتمسکوا بهما و لا تقدّموہم ففضلوا.]

حاصل این روایت سراپا ہدایت آنست کہ مردی حاضر خدمت با برکت جناب امیر المؤمنین علیہ السّلام گردید و از آن جناب پرسید کہ آگاہ فرما مرا از کمتر چیزی کہ بآن بندہئی مؤمن می شود .. از کمتر چیزی کہ بآن بندہئی کافر می شود .. از کمتر چیزی کہ بآن بندہئی گمراہ می شود ..، ہر گاہ جناب امیر المؤمنین علیہ السّلام این سؤال از آن مرد شنید ارشاد فرمود کہ بتحقیق کہ تو سؤال کردی پس بفہم جواب را، و من بعد ارشاد نمود کہ: کمتر چیزی کہ مرد بآن مؤمن می شود این ست کہ خدای تعالیٰ او را معرفت خود عطا فرماید، پس إقرار کند آن بندہ برای خدا بطاعت، و معرفت نبیّ خود کرامت کند، پس إقرار کند آن بندہ برای آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بطاعت، و عنایت فرماید بآن بندہ معرفت إمام او را کہ حجت خدا در زمین او و شاهد خدا بر خلق اوست، پس إقرار کند آن بندہ برای آن إمام بطاعت. راوی خبر می گوید کہ: من عرض کردم بآنحضرت کہ آیا آن بندہ بمجّرد معرفت خدا و رسول و إمام، مؤمن می شود اگر چہ دیگر چیزها را جاہل باشد، آن حضرت فرمود کہ: بلی مگر بشرط آنکہ بوقت امر اطاعت کند و بوقت نہی بازماند. بعد از آن ارشاد فرمود کہ کمتر چیزی کہ بآن بندہئی کافر می شود این ست کہ چیزی را کہ خدا از آن نہی فرمودہ گمان کند کہ مأمور بہ از جانب خداست و این مطلب را دین خود قرار دہد کہ بر آن دوستی نماید با دیگران و گمان کند کہ او عبادت خدا می کند کہ او را بآن چیز حکم کردہ است حال آنکہ او عبادت نمی کند مگر شیطان را. و کمتر چیزی کہ بآن بندہئی گمراہ می شود این ست کہ نشناسد آن حجت خدا و شاهد خدا را بر عباد او کہ خداوند عالم حکم کردہ است بندگان خود را بطاعت آن حجت و فرض کردہ است ولایت او را.

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۹۵

راوی خبر می گوید کہ: من عرض کردم یا امیر المؤمنین بیان بفرما برای من این حجج خدا را. آن حضرت فرمود کہ این حجج خدا همان اشخاص ہستند کہ خداوند عالم ایشان را قرین کردہ است بنفس خود و بنبیّ خود، پس فرمودہ است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ

». پس عرض کردم من: فدایت شوم! واضح نما برای من این اشخاص را. پس آن حضرت فرمود کہ این اشخاص همان کسان ہستند کہ جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در حقّ ایشان بمقامات عدیدہ و در آخر خطبہ خود روز رحلت ارشاد فرمود:

إني تركت أمرین لن تضلّوا بعدی إن تمسکتُم بهما کتاب اللہ و عترتی أهل بیتی.

یعنی: من گذاشته ام در شما دو چیز کہ اگر بآن دو چیز تمسک نمائید ہرگز گمراہ نخواہید شد، و آن دو چیز کتاب خدا و عترت من اہل بیت من ہستند، پس بتحقیق کہ لطیف خیر خبر دادہ است مرا کہ این دو چیز ہرگز از ہم جدا نمی شوند تا اینکہ وارد شوند بر من در مقام حوض کوثر مثل این دو انگشت من، و اشارہ فرمود بجمع ہر دو انگشت شہادت خود نہ مثل این دو انگشت، و اشارہ فرمود بجمع انگشت شہادت و انگشت وسطی خود. بعد از آن فرمود کہ: پس بنمائید باین ہر دو چیز و ہرگز مقدّم نشوید

بر اهل بیت من که گمراه خواهید شد، انتهى الحاصل.

و از این خبر هدایت اثر فوائد عدیده و عوائد سدیده که هر یک از آن مشید مبانی ایمان و موطن اساس عرفانست مثل مهر تابان روشن و نمایان می گردد.

اول آنکه: از آن ظاهر می گردد که معرفت ائمه علیهم السلام از ارکان ایمانست.

دوم آنکه: از آن واضح می شود که هر که ائمه علیهم السلام را مثل معرفت خدا و رسول شناسد او گمراه است. سوم آنکه: از آن عیان می شود که ائمه علیهم السلام حجج خدا در زمین خدا و شهداء خدا بر خلق خدا می باشند. چهارم آنکه:

ثابت می گردد که خداوند عالم ایشان را در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ

» بنفس خود و بنبی خود قرین فرموده و مراد او از اولی الامر ایشانند لا غیر. پنجم آنکه: از آن محقق می گردد که اولی الامر که در قرآن مسطورند

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۹۶

و اهل بیت که در حدیث ثقلین مذکور هستند متحد می باشند، و جناب امیر المؤمنین علیه السلام در مقام ایضاح و تصریح مصادیق اولی الامر حدیث ثقلین را ذکر فرموده، و ارشاد فرمودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم آن را در مواضع عدیده و در آخر خطبه خود روز وفات خود مذکور ساخته و آن را بسیاقی پرداخته که در حث بر تمسک بکتاب و عترت و اثبات عدم افتراق تا بحوض کوثر قولاً و فعلاً ابلغ و أسبغ می باشد، پس بعد ادراک این همه چگونه متدینی می توان گفت که حدیث ثقلین مساسی بمدعی اهل حق ندارد و آن را تعلقی بمسأله امامت و خلافت نیست؟ هل هذا إلّا معاندة الحقّ و اليقين و مضادة الصواب و الدين و مشاققة الرسول الأمين و اتباع غير سبيل المؤمنين و مخالفة سيد الوصيين عليهما و آلهما سلام الله في كل آن و حين؟!

وجه ۶۲- احتجاج جناب امام حسن بحديث ثقلين بر خلافت و امامت اهلبيت و روايت بزرگان آن احتجاج را و استفاده مؤلف فوائد عدیده از كلام آنحضرت

وجه شصت و دوم آنکه: جناب امام حسن علیه السلام بعد بیعت نمودن مردم بآن جناب بأمر خلافت در خطبه بلیغه خود احتجاج بحديث ثقلین فرموده و آن را در معرض اثبات احقیت خود بخلافت و امامت با دیگر أدله قاطعه و براهین ساطعه وارد نموده. پس چگونه می توان گفت که این حدیث با مدعی اهل حق مساس ندارد؟! سلیمان بن خواجه کلان البلخی در «ینابیع المودة» آورده:]

و فی «المناقب» عن هشام بن حسان، قال: خطب الحسن بن علی علیهما السلام بعد بیعة الناس له بالامر فقال: نحن حزب الله الغالبون و نحن عتره رسوله الأقربون و نحن اهل بيته الطيبون و نحن أحد الثقلين الذين خلفهما جدی صلی الله علیه و آله و سلم فی ائمة و نحن ثانی کتاب الله، فيه تفصيل كل شيء لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه، فالمعول علينا فی تفسيره و لا تطئنا تأويله بل تیقنا حقائقه، فأطیعونا فإن طاعتنا مفروضة إذ كانت بطاعة الله عزّ و جلّ و طاعة رسوله مقرونة. قال جلّ شأنه: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ

فان تنازعتم فی شيء فردوه إلى الله و إلى الرسول. و قال عزّ و جلّ: وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ

. و احذروا الإصغاء لهتاف الشيطان فإنه لكم

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۹۷

عدو مبين [۱].

ازین کلام بلاغت نظام ظاهر و باهرست که جناب امام حسن علیه السلام فرمود که: مائیم گروه خدا که غالب هستند و مائیم عترت رسول او که قریب تر می باشند و مائیم اهل بیت او که پاکیزه اند و مائیم یکی از ثقلین که خلیفه کرده ایشان را جدّ بزرگوار من در اُمت خود و مائیم ثانی کتاب خدا که دروست تفصیل هر شیء و نمی آید بسوی او باطل از پیش و نه از پس. پس اعتماد بر ماست در تفسیر قرآن و ما تأویل آن را بگمان دریافت نکرده ایم بلکه حقائق آن را بیقین دانسته ایم پس اطاعت ما کنید زیرا که طاعت ما فرضست و بطاعت خدا و طاعت رسول مقرون می باشد، چنانچه خدا فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ

». و نیز فرموده است: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ

»، و بهره‌زید از گوش نهادن بسوی آواز شیطان پس بتحقیق که او برای شما دشمن آشکارست. [۱] ابو الحسن علی بن الحسین المسعودی نیز در «مروج الذهب» این خطبه را باختلاف بعض الفاظ و زیادت بعض جملات آورده، چنانچه گفته:

(و من خطب الحسن رضی الله عنه فی آیامه فی بعض مقاماته أنه قال: نحن حزب الله المفلحون و عتره رسول الله صلى الله عليه و سلم الأقربون و أهل بيته الطاهرون الطيبون و أحد الثقلين الذين خلفهما رسول الله صلى الله عليه و سلم و ثانی کتاب الله فيه تفصیل كل شیء و لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه و المعول علیه فی كل شیء لا یخطئنا تأویله بل نتیقن حقائقه فاطیعونا فاطاعتنا مفروضة إذ كانت بطاعة الله و الرسول مقرونة، قال الله عز و جل: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ.

و قال عز و جل: وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ

. و أحذرکم الاصغاء لهتاف الشیطان انه لکم عدو مبین فتکونون كأولیائه الذین قال لهم: لا غالب لکم الیوم من الناس و إني جازّ لکم فلمّا تراءت الفئتان نکص علی عقیبه و قال إني بریء منکم إني أری ما لا ترون

. فتلقون للرماح و زرا و للسیوف جزرا و للعمد حطما و للسهم غرضا ثم لا- ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل أو کسبت فی ایمانها خیرا) (۱۲. ن)

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۱۹۸

و درین ارشاد با سداد فرزند حضرت خیر عباد صلوات الله علیه و آله إلى يوم المعاد برهانی چند بر اُحقیقیت خود بخلاف آورده که هر یکی از آن دماغ رءوس اهل عنادست.

اول آنکه: در حقّ خود ارشاد کرده که: مائیم گروه خدا که غالب هستند و درین کلام بلاغت نظام اشاره فرموده بنزول آیه «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ

» در شأن اهل بیت علیهم السلام، و این خود دلیل اُکرمیت و اُفضلیت و امامت این حضراتست بوجه متعدّده.

دوم آنکه: ارشاد فرموده که: مائیم عترت رسول خدا که قریب هستند، و درین ارشاد با سداد اثبات اُفضلیت خودست بر سائر عباد و ایما می باشد بسوی جمله احادیث و اخبار سرور کائنات که در فضل عترت وارد شده.

سوم آنکه: افاده فرموده که: مائیم اهل بیت آن جناب که پاکیزه هستند، و درین ارشاد کرامت بنیاد علاوه بر احادیث فضل اهل بیت علیهم السلام ایما لطفیست بسوی نزول آیه تطهیر در شأن رفیع ایشان، و دلالت آیه تطهیر بر عصمت و امامت این حضرات در وضوح بحدی رسیده که آفتاب هم مقابل آن نمی تواند شد.

چهارم آنکه: خود را أحد الثقلین فرموده، و ارشاد نموده که مائیم یکی از آن دو ثقل که خلیفه کرده آن هر دو را جدّ بزرگوار من در اُمت خود، و این احتجاج سوی المنهاج خود بندای جمهوری جار می زند که حدیث ثقلین دلیل خلافت و امامت این حضرات می باشد.

پنجم آنکه: افاده نموده که: مائیم ثانی کتاب خدا که دروست تفصیل هر شیء و نمی آید بسوی او باطل از پیش و نه از پس، و درین کلام هدایت التیام هم اشاره بأعلمیت خودست و هم بعصمت خود، زیرا که هر گاه در کتاب خدا تفصیل هر شیء مندرج باشد و حضرات اهل بیت علیهم السّلام ثانی آن کتاب باشند لابد آگاه خواهند بود از تفصیل هر شیء، و کسی که از کتاب خدا تفصیل هر شیء بداند لابد او أعلمست از غیر خود، و همچنین هر گاه کتاب خدا از باطل مصون و محروس بوده باشد ثانی عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۱۹۹

آن کتاب که حضرات اهل بیت علیهم السّلام هستند بلا شبهه معصوم بعصمت کبری خواهند بود. ششم آنکه: بعنوان نتیجه ثانی کتاب خدا بودن افاده فرموده که پس اعتماد در تفسیر کتاب بر ماست، و این کلام بلاغت نظام هم دلیل أعلمیت این حضراتست و هم برهان مطاع و مقتدا إمام و پیشوا بودن این نفوس قدسیه، زیرا که اگر معاذ اللّٰه غیر ایشان أعلم فرض کرده آید لابد اعتماد در تفسیر کتاب خدا بر او خواهد بود نه بر این حضرات، لقبح الاعتماد علی غیر الأعلّم مع وجود الأعلّم. و باین سبب که اُمت را احتیاج بتفسیر کتاب خدا یقینی می باشد و اعتماد در تفسیر آن بر این نفوس قدسیه است پس اُمت را لازم خواهد بود که رجوع بایشان نماید و با دیگری کار نداشته باشد، و هذا هو المطلوب. و ازینجا بحال خسران مآل کسانی که رجوع در تفسیر کتاب خدا بأهل بیت علیهم السّلام نمی نمایند بلکه معاندین و مضادینشان را مرجع و ملاذ خود می گردانند بخوبی پی توان برد، و اللّٰه الهادی.

هفتم آنکه: ارشاد فرموده است که: ما تأویل کتاب را بظنّ و تخمین نه دریافته ایم، بلکه حقائق آن را بیقین دانسته ایم، و درین ارشاد با سداد تعریض بلیغست بجهل أغیار رقاعت شعار و تصریح صریح بأفضلیت و أعلمیت مطلقه این حضراتست از تمامی مردم، زیرا که حقائق کتاب خدا را بیقین دانستن کار شخصیتست که وارث علم رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم بود یا ملهم من عند اللّٰه باشد. هشتم آنکه: ارشاد فرموده که ما را اطاعت کنید زیرا که طاعت ما فرض است و بطاعت خدا و رسول مقرون می باشد، و این ارشاد بچند وجه دلیل واضح امامت و افتراض طاعت حضرات اهل بیت علیهم السّلام می باشد بلا شکّ و لا ارتیاب کما لا یخفی علی أُولی الْأَلْبَاب.

نهم آنکه: برای إثبات مدّعی خود آیه وافی هدایه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» را تلاوت فرموده، و ازینجا بکمال ظهور واضح می شود که این آیه وافی هدایه بلا شبهه در شأن اهل بیت علیهم السّلام نازل شده و هفواتی که مفسّرین و متکلمین اهل سنّت در صرف آن ازین نفوس قدسیه عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۰۰

می آرند همه باطل و سرابست، و خانه تأویلات معاندین اهل بیت علیهم السّلام یکسر منهدم و خراب، و اللّٰه العاصم عن التّبار و التّباب.

دهم آنکه: برای احقاق مرام خود آیه وافی هدایه «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ» را نیز قرائت فرموده، و ازینجا بنهایت انجلا- لائح می گردد که درین آیه هم مثل آیه سابقه مراد خدا از أُولَى الْأَمْرِ حضرات اهل بیت علیهم السّلام هستند، و این آیه مثل آن آیه در حقّ این ذوات مقدّسه نازلست و حکم ردّ مثل حکم اطاعت خدا و رسول و أُولَى الْأَمْرِ همه را شامل، تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ

وجه ۶۳- خطبه بلیغه جناب امام حسن و استدلال آنحضرت بحديث ثقلین و دلالت آن بر خلافت و امامت اهل بیت بروایت قندوزی

وجه شصت و سوم آنکه: جناب إمام حسن علیه السّلام در بعض خطب بلیغه خود أولا- بسیاری از دلائل واضحه امامت و براهین

لأنه خلافت حضرات اهل بیت علیهم السّلام بمعرض بیان آورده در همین سلسله ذکر حدیث ثقلین نیز بعنوان حسن فرموده و در اواخر کلام بلاغت نظام خود ارشاد نموده که:

نحن أولى الناس بالناس في كتاب الله و على لسان نبيه صلى الله عليه و آله و سلم.

و ازینجا نزد عاقل فطن بلا- شبهه ظاهر و باهر می گردد که حدیث ثقلین دلیل خلافت و امامت حضرات اهل بیت علیهم السّلام می باشد، و انکار مفید مدعا بودن آن که از مخاطب صدود سر برزده ناشی از عناد و جحودست شیخ سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینابیع المودّة» گفته: [و ایضا،

عن جعفر الصادق، عن أبيه محمد الباقر، عن جدّه علي بن الحسين أنّ الحسن بن عليّ سلام الله عليهم قال في خطبته الأخرى بعد الحمد و الثناء على الله و بعد التّصليّة على رسوله صلى الله عليه و آله و سلم إنّنا اهل بيت أكرمنا الله و اختارنا و اصطفانا و أذهب عنا الرّجس و طهّرنا تطهيراً، و تفرّق الناس فرقتين إلّا جعلنا الله في خيرهما من آدم إلى جدّي محمد صلى الله عليه و آله و سلم فلمّا بعثه للنّبوة و اختاره للرّسالة و أنزل عليه كتابه فكان أبى أول من آمن و صدق الله و رسوله. و قد قال الله في كتابه المنزل على نبيه المرسل: أَمْ مَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ فجدّي الذي على بيته من ربه و أبى الذي يتلوه و هو شاهد منه.

و قد قال له جدّي صلى الله عليه و آله و سلم حين أمره أن يسير إلى مكة في موسم الحجّ بسورة «براءة»: سر بها يا عليّ فأنّي أمرت أن لا يسير بها إلّا أنا أو رجل منّي، و أنت

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۰۱

منّي، فأبى من جدّي و جدّي من الله.

و قال له جدّي صلى الله عليه و آله و سلم حين قضى بينه و بين أخيه جعفر و مولاة زيد بن حارثة في ابنة عمّه حمزة: أما أنت يا عليّ فمَنّي و أنا منك و أنت وليّ كلّ مؤمن و مؤمنة بعدى.

فلم يزل أبى وقى جدّي صلى الله عليه و سلم بنفسه و فى كلّ موطن يقدّمه جدّي صلى الله عليه و آله و لكلّ شدّة يرسله ثقّة منه و طمأنينة إليه.

و قال الله جلّ شأنه: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ

. فكان أبى سابق السابقين و أقرب المقربين إلى الله و إلى رسوله، و ذلك أنّه لم يسبقه إلى الايمان أحد غير خديجه سلام الله عليها، فكما أنّ الله عزّ و جلّ فضل السابقين على المتأخّرين فضلّ سابق السابقين.

و قد قال الله عزّ و جلّ: أَوْجَعْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمْ مِنْ آمَنَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللّهِ . نزلت هذه الآية فى أبى.

و كان حمزة و جعفر قتلا شهيدین فى قتلى كثيرة من الصّحابة، فجعل الله حمزة سيّد الشهداء من بينهم و جعل لجعفر جناحين يطير بهما فى الجنة مع الملائكة كيف يشاء من بينهم، و ذلك لقرابتهما من جدّي صلى الله عليه و آله.

و صلى جدّي على عمّه حمزة سبعین صلاة من بین الشهداء يوم أحد.

و كذلك جعل الله تعالى لنساء نبيه صلى الله عليه و آله و سلم المحسنة منهنّ أجرین و للمسيئة منهنّ و زرين ضعفين لمكانهنّ من جدّي صلى الله عليه و آله و سلم.

و جعل الله الصّلوة فى مسجد نبيه صلى الله عليه و آله و سلم بألف صلاة من بین سائر المساجد إلّا المسجد الحرام لمكان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم.

فلمّا نزل يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا

، قالوا: يا رسول الله! كيف نصلي عليك؟ فقال: قولوا: اللهم صل على محمد و آل محمد. فحق على كل مسلم أن يصلي علينا مع الصلوة على جدى صلى الله عليه وآله وسلم فريضة واجبة.

و أحل الله خمس الغنيمه لرسوله و أوجهه فى كتابه و أوجب لنا من ذلك ما

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۰۲

أوجب له و حرّم عليه الصدقه و حرّمها علينا، فلله الحمد نزهنا ممّا نزهه و طيب لنا ما طيب له كرامه أكرمنا الله بها و فضيله فضلنا على سائر عباد.

و قال تعالى لجدى صلى الله عليه وآله وسلم حين جحدته كفره أهل الكتاب و حاجوه: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ

. فأخرج جدى صلى الله عليه وآله وسلم معه من الأنفس أبى و من البنين أنا و أخى الحسين و من النساء أمى فاطمه، فنحن أهله و لحمه و دمه و نفسه و نحن منه و هو منا.

و قد قال الله تبارك و تعالى: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

. فلما نزلت هذه جمعنا جدى صلى الله عليه وآله وسلم إياى و أخى و أمى و أبى و نفسه فى كساء خيرى فى حجره أم سلمة رضى الله عنها فقال: اللهم هؤلاء أهل بيتى و خاصتى أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا. فقالت أم سلمة: أنا أدخل معهم يا رسول الله؟ فقال لها: ففى مكانك يرحمك الله! أنت على خير و أنها خاصه لى و لهم.

و لما نزلت: وَ أَمُرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اضْطَبِرْ عَلَيْهَا

(كان. ظ) يأتينا جدى صلى الله عليه وآله وسلم كل يوم عند طلوع الفجر يقول: الصلّاء يا أهل البيت! يرحمكم الله، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

و أمر بسد الأبواب فى مسجده غير بابنا، فكلموه فى ذلك فقال: إني لم أسد أبوابكم و لم أفتح باب على من تلقاء نفسى و لكن أتبع ما أوحى إالى إن الله أمرنى بسد أبوابكم و فتح باب على.

و قد سمعت هذه الأُمّيه جدى صلى الله عليه وآله وسلم يقول: ما ولّت أُمّه أمرها رجلا و فيهم من هو أعلم منه إلّا لم يزل يذهب أمرهم سفلا حتّى يرجعوا إلى ما تركوه! و سمعوه صلى الله عليه وآله وسلم يقول لأبى: أنت منى بمنزله هارون من موسى إلّا أنّه لا نبى بعدى.

و قد رأوه و سمعوه صلى الله عليه وآله وسلم حين أخذ بيد أبى بغدير خمّ و قال لهم:

من كنت مولاه فعلىّ مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثم أمرهم أن يبلغ الشاهد منهم الغائب.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۰۳

ثم قال الحسن بن على سلام الله عليهما: أيها الناس! إنكم لو التمسستم ما بين جابلقا و جابرصا رجلا جدّه نبى و أبوه وصيه لم تجدوا غيرى و غير أخى، فاتّقوا الله و لا تضلّوا. أيها الناس! لو أذكر الذى أعطانا الله تبارك و تعالى و خصصنا به من الفضائل فى كتابه و على لسان نبيه صلى الله عليه وآله وسلم لم أحصه، و أنا ابن البشير و أنا ابن النذير، و أنا ابن السراج المنير الذى جعله رحمه للعالمين. و أقسم بالله! لو تمسيكت الأُمّيه بالثقلين لأعطتهم السّماء قطرها و الأرض بركتها و لأكلوا نعمتها خضراء من فوقهم و من تحت أرجلهم من غير اختلاف بينهم إلى يوم القيمة. قال الله عزّ و جلّ: وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ

، الآية. و قال عزّ و جلّ: وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الثُّرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا

يَكْسِبُونَ

. نحن أولى النَّاسِ بالنَّاسِ في كتاب الله و على لسان نبيه صَلَّى الله عليه و آله و سَلَّمَ. أيها النَّاسُ! اسمعوا و عووا و اتَّقُوا اللهَ و راجعوا إليه، هيهات منكم الرَّجْعَةُ إلى الحقِّ و قد صار عكم التَّكْوِص و خامركم الطَّغْيَان و الجحود! أنزل مكموها و أنتم لها كارهون؟! و السَّلام على من اتَّبَعَ الهدى.

وجه ۶۴- احتجاج دیگر آنحضرت بحديث ثقلین هنگام صلح با معاویه بروایت سبط ابن جوزی

وجه شصت و چهارم آنکه: جناب إمام حسن علیه السَّلام هنگام صلح با معاویه غاویه بحديث ثقلین احتجاج بر أَفضلیت اهل بیت علیهم السَّلام فرموده و آن را با دیگر فضائل که نصوص قاطعه امامت و خلافت و افتراض طاعت و عصمت این حضراتست ذکر نموده، پس چگونه عاقلی باور توان کرد که این حدیث حکمت اساس با مدَّعای اهل حقِّ اُکیاس مناسبت و مساس ندارد؟! علامه سبط ابن الجوزی در «تذکره خواصَّ الأئمَّة» در سیاق قضیه صلح آورده:

[ثمَّ سار معاویة فدخل الکوفة فأشار علیه عمرو بن العاص أن (يأمر الحسن فيصعد المنبر و. ظ) يخطب ليظهر عيَّه. فقال: قم فاطلب! فقام و خطب فقال:

أيُّها النَّاسُ! إنَّ اللهَ هداكم بأولنا و حقن دماءكم بآخرنا، و نحن اهل بيت نبيكم أذهب الله عنا الرَّجْس و طهَّرنَا تطهيراً، و إنَّ لهذا الامر مدَّة و الدَّنيا دول، و قد قال الله تعالى لنبيه: و إنَّ أدري لَعَلَّه فِتْنَةٌ لَّكُمْ و مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ . فضجَّ النَّاس بالبكاء

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۰۴

فالتفت معاویة إلى عمرو و قال: هذا رأيك؟! ثم قال للحسن: حسبك يا أبا محمد! و فی روایة أنه قال: نحن حزب الله المفلحون و عتره رسولہ المطهَّرون و اهل بيته الطيِّبون الطَّاهرون و أحد الثَّقَلین الذَّین خلفهما رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سَلَّمَ فيكم، فطاعتنا مقرونه بطاعه الله قال الله عزَّ و جلَّ: يا أَيُّهَا الذَّین آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ و أَطِيعُوا الرَّسُولَ و أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ، فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ و الرَّسُولِ

. و إنَّ معاویة دعانا إلى أمر ليس فيه عزَّ و لا نصفه، فإن وافقتم ردِّدناه علیه و خاصمناه إلى الله تعالى بظبي السَّيوف، و إنَّ أبیتم قبلناه. فناده النَّاس من كلِّ جانب: البقية!]

وجه ۶۵- استدلال عمرو بن عاص بحديث ثقلین برای اثبات حقنیت و خلافت و امامت جناب امیر، در نامه‌یی که بمعاویه نوشته و خوارزمی آنرا در «مناقب» آورده

وجه شصت و پنجم آنکه: عمرو بن عاص که نزد اهل سنَّت از اکابر صحابه با اختصاص است حدیث ثقلین را در نامه خود که بنام معاویه نوشته از جمله فضائل و مآثر و مناقب و مفاخر جناب امیر المؤمنین علیه السَّلام شمرده و آن را بعد «حدیث منزلت» و «حدیث غدیر» و «حدیث خیبر» و «حدیث طیر» و

«حدیث علی إمام البررة»

و «حدیث علی ولیکم من بعدی»

که هر واحد از آن دلیل صریح و برهان صحیح امامت و خلافت آن جنابست آورده، و بصراحت تمام اعتراف نموده که جناب رسالت مآب صَلَّى الله علیه و آله و سَلَّمَ بحديث ثقلین تأکید قول بر معاویه و بر عمرو بن عاص و بر جمیع مسلمین فرموده، و عمرو

بن العاص درین مکتوب براعت أسلوب بعد ذکر حدیث ثقلین دیگر أدله خلافت حقّه و براهین افضلیت مطلقه آن جناب نیز مذکور ساخته، أعلام إفحام و إلزام معاویه ألدّ الخصام بأحسن وجوه افراخته، پس بعد ازیں چگونه کسی که أدنی حظی از إنصاف و ترک اعتساف داشته باشد نفی مساس این حدیث شریف با مدّعی اهل حقّ خواهد نمود؟، و بر جحد و عناد و إنکار و لداد اقدام نموده، در تفصیح و تقییح خود خواهد افزود؟!

حالا مکتوب عمرو بن عاص را که بجواب نامه معاویه نوشته بالتمام باید شنید و ظهور أمر حقّ کالشمس فی رابعه النهار بعین تیقّظ و استبصار باید دید.

أبو المؤید موفق بن أحمد الخوارزمی در کتاب «المناقب» گفته: [و

روی أن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام أرسل إلى معاوية رسله: الطّرّاح و

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۰۵

جریر بن عبد الله البجلي و غیرهما قبل مسيره إلى صفّین و كتب إليه مرّة بعد أخرى يحتج عليه ببيعة أهل الحرمين له و سوابقه فی الإسلام لئلا يكون بين أهل العراق و أهل الشام محاربة، و معاوية يعتلّ بدم عثمان و يستغوی بذلك جهّال أهل الشام و أجلاف العرب و يستميل طلبه الدّنيا بالأموال و الولايات، و كان يشاور فی أثناء ذلك ثقافته و أهل مودته و عشيرته فی قتال علی علیه السلام، فقال له أخوه عتبة: هذا أمر عظیم لا- يتمّ إلّا بعمرو بن العاص فإنّه قریح زمانه فی الدهاء و المكر، يخدع و لا يخدع و قلوب أهل الشام مائلة إليه. فقال معاوية: صدقت و لكنّه يحبّ علينا فأخاف أن لا يجیبني.

فقال: اخدعه بالأموال و مصر! فكتب إليه معاوية:

«من معاوية بن أبي سفيان؛ خليفه عثمان بن عفّان إمام المسلمين و خليفه رسول ربّ العالمين ذی الثّورين ختن المصطفى علی ابنتيه و صاحب جيش العسرة و بثر رومه المعلوم الناصر الكثير الخاذل المحصور فی منزله المقتول عطشا و ظلما فی محرابه المعبّد بأسیاف الفسقة، الى عمرو بن العاص صاحب رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و ثقته و أمير عسكره بذات السّیلاسل المعظم رأيه المفخّم تدبيره. أما بعد! فلن يخفی عليك احتراق قلوب المؤمنین و ما أصیبوا به من الفجیعة بقتل عثمان و ما ارتكب به جاره حسدا او بغيا بامتناعه من نصرته و خذلانه إياه و إشلائه الغاغة علیه حتّى قتله فی محرابه، فیا لها من مصیبة عمّت جمیع المسلمين و فرضت علیهم طلب دمه من قتلته! و أنا أدعوك إلى الحظّ الأجل من الثّواب و التّصیب الأوفر من حسن المآب بقتال من آوى قتلته عثمان (رضی الله عنه. ظ) و أحله جنّة المأوی».

فكتب إليه عمرو: «من عمرو بن العاص صاحب رسول الله صلّى الله عليه و سلّم، الى معاوية بن أبي سفيان. اما بعد! فقد وصل كتابك فقرأت و فهمته، فأما ما دعوتني إليه من خلع ربقه الاسلام من عنقي و التّهوّر فی الضّلاله معك و إعانتی إياك علی الباطل و اختراط السّیف علی وجه علی بن أبي طالب علیه السلام و هو أخو رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و وصیه و وارثه و قاضی دینه و منجز وعده و زوج ابنته سیده نساء أهل الجنّة و أبو السّبطین الحسن و الحسین سیّدی شباب أهل الجنّة. و أما ما قلت: فإنّك (من أنک. ظ) خليفه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۰۶

عثمان، فقد صدقت و لكن تبیین اليوم عز لك عن خلافته و قد بویع لغيره و زالت خلافتك.

و أمّا ما عظمتني و نسبتي إليه من صحبة رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و آنی صاحب جيشه، فلا أعترّ بالتّركیه و لا أمیل بها عن الملة. و أمّا ما نسبت أبا الحسن أخا رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و وصیه إلى الحسد و البغی علی عثمان و سمّیت الصّحابة فسقة، و زعمت أنّه أشلاهم علی قتله، فهذا غوايه.

و يحكك يا معاوية! أ ما علمت أنّ أبا حسن بذل نفسه بین یدی رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و بات علی فراشه، و هو صاحب السّبق

إلى الإسلام والهجرة، وقد قال فيه رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: هو مني وأنا منه، وهو مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي، وقد قال فيه رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يوم غدیر خم: ألا من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله، و هو الذي قال فيه عليه السلام يوم خيبر: لأعطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله، و هو الذي قال فيه عليه السلام يوم الطير: اللهم انتني بأحب خلقك إليك، فلما دخل عليه قال: و إلى و إلى، و قد قال فيه يوم النصير: على إمام البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله، و قد قال فيه: على وليكم من بعدي، و أكد القول عليك و على و على جميع المسلمين و قال: إني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله عز و جل و عترتي، و قد قال: أنا مدينة العلم و على بابها.

و قد علمت يا معاوية! ما أنزل الله تعالى من الآيات المتلوات في فضائله التي لا يشرك فيها أحد، كقوله تعالى: يُوفُونَ بِالْأَنْذَرِ . إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ . أ فَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ . شاهد منه . رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه . و قال الله تعالى لرسوله عليه السلام: قل لا أسئلكم عليه أجرا إلا المودة في القربى و قد قال له رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: أما ترضى أن يكون سلمك سلمى و حربك حربى و تكون أخى و وليى فى الدنيا و الآخرة؟! يا أبا الحسن! من أحببك فقد أحببني و من أبغضك فقد أبغضني و من أحببك أدخله الله الجنة و من أبغضك أدخله النار.

عِبَقَاتِ الانوار فى امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۲۰۷

و كتابك يا معاوية! الذى كتبت و هذا جوابه ليس مما ينخدع به من له عقل أو دين و السلام»[.

وجه ۶۶- آوردن حسن بصری حدیث ثقلین را در جزو فضائل عظیمه جناب امیر که هر یک دلیل خلافت و افضلیت آنجناب است بروایت ابن ابی الحدید

وجه شصت و ششم آنکه: حسن بصری که از تابعین عظام و أسلاف کرام سیه است حدیث ثقلین را در ضمن فضائل عظیمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام که هر یک از آن دلیل خلافت صریحه محققه و افضلیت تامه مطلقه آن جناب می باشد بمعرض بیان آورده، پس چگونه عاقلی می توان گفت که این حدیث شریف بر مطلوب أهل حق دلالت ندارد و شاهد مقصودشان را پیش روی أهل سداد نمی آرد؟!.

عبد الحمید بن هبة الله المدائنی المعروف بابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة» گفته: [و روى الواقدي، قال: سئل الحسن عن علي (رض) و كان يظن به الانحراف و لم يكن كما يظن. فقال: ما اقول فيمن جمع الخصال الأربع: ايتمانه على براءة و ما قال له فى غزاه تبوك، فلو كان غير النبوة شيء يفوته لاستثناه. و قول النبي صَلَّى الله عليه و آله و سلم: الثقلان كتاب الله و عترتي، و إنه لم يؤمر عليه أمير قط، و قد أمرت الأمراء على غيره .

ازین عبارت ظاهرست که حسن بصری از فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام چار چیز را ممتاز انگاشته بغرض اظهار کمال علو مراتب آن جناب بذکر آن اعلام اعلام برای ارباب عقول و أحلام برافراشته. اول: قضیه امین ساختن جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم جناب امیر المؤمنین علیه السلام را برای ادای سوره براءت ذکر نموده. دوم: ارشاد فرمودن آن جناب در غزوه تبوك حدیث منزلت را مذکور ساخته و بعد آن گفته که:

اگر چیزی غیر نبوت از جناب امیر المؤمنین علیه السلام فوت می شد جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم ضرور، آن را مستثنی می نمود. سوم: حدیث ثقلین را ذکر کرده. چهارم: امیر نشدن کسی بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام و امیر شدن امراء بر غیر آن جناب بمعرض ذکر آورده.

و پر ظاهرست که قضیه امین ساختن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم جناب امیر المؤمنین علیه السلام را در ادای سوره براءت و عزل ابو بکر از ادای آن بطوری که اثبات امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ابطال خلافت ابو بکر می نماید، محتاج به بیان نیست،

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۰۸

و بحمد الله المنعم كتب أهل حقّ كرام خصوصاً «تشییّد المطاعن» والد ماجد علّام أحله الله دار السلام متکفل مزید ایضاح آن گردیده، و همچنین حدیث منزلت بلا شبهه دلیل باهر و برهان قاهر امامت و خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام می باشد، کما بیناه بحمد الله الودود فی المجلّد المعقود لهذا الحدیث المشیّد للمقصود المدّمّر علی نزغات الجاحد الحقود.

و همین جور فضیلت امیر نشدن کسی بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام و امیر شدن امرا بر غیر آن جناب حجت قاطعه و بینه ساطعه امارت و خلافت آن جناب و مأموریت ثلثه خسارت مآب می باشد. پس لابد است که حدیث ثقلین نیز بر سیاق همین فضائل عالیّه و مناقب متعالیه نزد هر عاقل ماهر دلیل زاهر و برهان باهر امامت و خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود، و هر گز ناقد بصیر و متأمل خبیر بعد ملاحظه کلام حسن بصری که حدیث ثقلین را در سلک أدله امامت و براهین خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام منظم نموده مسلک انکار و جحود نخواهد پیمود.

معارض آوردن صاحب «تحفه» حدیث «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء...» را در مقابل حدیث ثقلین

قوله: سلمنا، لیکن این حدیث هم صحیحست:

[علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين المهدیین من بعدی تمسکوا بها و عضّوا علیها بالتّواجد].

جواب مؤلف بکلام صاحب «تحفه» و ابطال معارضه او بسیزده وجه

اشاره

أقول: این معارضه باطله و مقاوله عاطله مردود و مطرودست بچند وجه:

وجه ۱- نفرد بعضی از عامه بنقل حدیث سنت خلفا

أول آنکه: این حدیث از احادیثی است که بعض اهل سنت بنقل آن متفرد هستند، و پر ظاهرست که اخبار حضرات سنیّه اگر چه بأعلای مدارج صحت هم نزدشان برسد لائق احتجاج بمقابله اهل حق نیست، پس ذکر آن درین مقام که از مخاطب قمقام سرزده بعید از دأب مناظره است!.

وجه ۲- درینکه استدلال صاحب «تحفه» باین حدیث، مخالف تعهد و التزام اوست

دوم آنکه: احتجاج مخاطب باین خبر خلاف التزام بین الانفصام خود نیز می باشد، بیانش آنکه مخاطب در صدر همین کتاب خود أعنی «تحفه اثنا عشر» گفته:

[و در این رساله التزام کرده شده که در نقل مذهب شیعه و بیان اصول ایشان و إلزاماتی که عائد بایشان می شود غیر از کتب معتبره ایشان منقول عنه نباشد، و إلزاماتی که

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۰۹

عائد بأهل سنّت می شود نمی باید که موافق روایات اهل سنّت باشد و إلّا هر یک را از طرفین تهمت تعصّب و عناد لاحق هست و با یکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع انتهی.

و ازین عبارت، بنحوی که التزام مخاطب قمقام در مقام إلزام اهل حقّ کرام بروایات ایشان واضح می شود در کمال ظهورست، لیکن نمی دانم که چرا مخاطب، وفا باین التزام نمی فرماید و جابجا متمسّک بروایات خود شده بمقابله اهل حقّ راه اخلاف و اخفار می پیماید؟!

وجه ۳ - مخالفت شاه صاحب با التزام مبرم و عهد محکم خود بوجه دیگر

سوم آنکه: مخاطب در همین کتاب «تحفه» در باب چهارم بعد ذکر حدیث ثقلین گفته: [حالا در تحقیق باید افتاد که ازین دو فرقه [۱] کدام یک متمسّک باین دو حبل متین است و کدام یک استخفاف این دو چیز عالیقدر می کند و اهانت می نماید و از درجه اعتبار ساقط می انگارد و طعن در هر دو پیش می گیرد؟! برای خدا این بحث را بنظر تأمل و إنصاف باید دید که طرفه کاری و عجب ماجرای است، و در این بحث غیر از کتب معتبره شیعه منقول عنه نخواهد بود، چنانچه در تمام رساله، از ملتمزاتست انتهی. و بعد ملاحظه این کلام مخاطب طمطم که مشتمل بر ادّعی التزام نقل از کتب اهل حقّ کرامست عاقل با خبر، غریق لَجّه تفکر و تحیر می شود در این که مخاطب آخر بچه حدّ در وقاحت و صفاقت رسیده بود که با وصف التزام مبرم و عهد محکم نقل از کتب شیعه عموماً و در مبحث حدیث ثقلین خصوصاً بيمحابا حدیث «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء»

را بمقابله حدیث ثقلین آورده راه زیغ و عدوان بأقدام بغی و طغیان سپرده، الحقّ که این صنیع شنیع مخاطب بقول خودش طرفه کاری و عجب ماجرای است!

وجه ۴ - ایضا نقض عهد شاه صاحب با التزام خود در همین «تحفه»

چهارم آنکه: مخاطب در همین کتاب «تحفه» در باب ششم در ذکر عقیده تفضیل خیر أنبیاء بر أنبیاء علیهم السّلام گفته: [و چون زیدیه درین باب، ردّ شنیع بر امامیه نموده اند و روایات متواتره ناصّ بر آنکه «من قال إنّ إماماً من الأئمة أفضل من الأنبياء فهو هالك» از اُتَمّه ثلاثه یعنی حضرت امیر و سبطین در کتب خود آورده اند، [۱] یعنی شیعه و سنی (۱۲)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۱۰

اهل سنّت را حاجت إثبات این مطلب از اقوال عترت مرتفع شد، لیکن بنابر التزام این رساله، از کتب امامیه نیز چیزی منقول شود] انتهی.

و این کلام جالب الملام مخاطب مخدوم العوام که صدر آن مشتمل بر کذب و ارتکاب خلاف دأب مناظره است از ذیل خود ظاهر می نماید که مخاطب در هر مبحث کتاب خود التزام نقل از کتب امامیه دارد، و این معنی در حقیقت فطن لبیب را بچار موجه حیرت می اندازد و با تعجب بالای تعجب دوچار می سازد!، چه مخاطب عظیم الاخفار، در مقامات بسیار نکث عهد و اخلاف و عهد خود نموده احادیث اهل نحلّه خود را بمقابله اهل حقّ پیش نموده، چنانچه در همین جا در معارضه حدیث ثقلین،

حدیث «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء»

را پیش نموده، پس این معارضه حسب کلام خودش که مثبت التزام نقل از کتب اهل حق کرامست ارتکاب امر قبیح و ایثار باطل فاضح باشد!

وجه ۵- قباح مقابله شاه صاحب «علیکم بستنی» را با حدیث ثقلین

پنجم آنکه: مخاطب در همین کتاب «تحفه» در همین باب امامت گفته: [و أمّا أقوال عترت پس آنچه از طریق اهل سنت مرویست خارج از حدّ حصر و احصاست، در همان کتاب [۱] باید دید، و چون در این رساله التزام افتاده که غیر از روایات شیعه متمسک به در هیچ امر نباشد، آنچه از أقوال عترت در این باب در کتب معتبره و مرویات صحیحہ ایشان موجودست بقلم می آید] انتهی و ناظر این کلام مخاطب عظیم الاجرام اگر حظّی از انصاف داشته باشد یقینست که بی محابا تلاوت آیه مباهله خواهد نمود و کذب و افترا و جسارت و اجترای مخاطب او را تعجبها خواهد افزود، و چه بعد اظهار این معنی که درین رساله التزام افتاده که غیر از روایات شیعه متمسک به در هیچ امر نباشد، باز در همین کتاب و همین باب بمقابله حدیث تمسک بثقلین، تمسک بروایت «علیکم بستنی و سنّة الخلفاء»

نمودن وقاحتیست که آن سرش پیدا نیست! و صفاقتیست که انتهایش هویدا نه!.

بالجمله این التزام صریح و عهد صحیح که مخاطب در کتاب خود مرّه بعد مرّه و کرّه بعد کرّه بغیر الجاء و اضطرار بر زبان خلاعت شعار آورده، و نه یک بار بلکه چار بار بعد دچار یار [۱] یعنی «ازالّة الخفا» (۱۲)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۱۱

خود آن را إعادة و تکرار نموده، بکمال وضوح و ظهور ثابت می نماید که ذکر او حدیث «علیکم بستنی»

را بمقابله حدیث ثقلین، معارضه قبیحه واهیه و مجادله فضیحه جالبه الدّاهیه می باشد!

وجه ۶- درین که احتجاج مخاطب باین خبر مخالف التزام والد ما جدش نیز میباشد

ششم آنکه: احتجاج مخاطب باین خبر، مخالف افاده والد ماجدش نیز می باشد زیرا که او در آخر «قرّة العینین» گفته: [این ست تقریر آنچه درین رساله از دلیل عقلی و نقلی بر تفضیل شیخین اقامت نموده ایم، بقیه الکلام رفع شبهات مخالفین است، و ما را درین رساله بأجوبه امامیه و زیدیه کار نیست، مناظره ایشان بطور دیگر باید نه بأحادیث «صحیحین» و مانند آن انتهی.

از این عبارت در نهایت اتّضاحت که شاه ولی الله با وصف آن همه تنطّع و تشدّق و توسّع و تفهیق احادیث «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» و مانند آن را نیز در مناظره امامیه بلکه زیدیه هم بیکار و می نماید و بمستفیدین خود ارشاد می فرماید که مناظره ایشان بطور دیگر باید نه بأحادیث صحیحین. پس کمال عجبست از مخاطب که چسان بر مخالفت سراسر جسارت و مشاقّت سرا پا خسارت والد ماجد خود کمر خویش بسته و در مناظره اهل حق بأحادیث واهیه که در کتب مذهب خود یافته تمسک جسته!

بالجمله هر گاه بنصّ شاه ولی الله احادیث صحیحین و مانند آن قابل ذکر در مناظره اهل حق نباشد، حدیث «علیکم بستنی و سنّة الخلفاء»

که أصلاً نشانی از آن در صحیحین هم نیست چگونه قابلیت احتجاج بر اهل حق و آنهم بمقابله و معارضه حدیث ثقلین خواهد داشت؟! و ذکر آن درین مقام در مناظره اهل حق کرام، حضرتش جائز و سائغ خواهد انگاشت، فثبت أنّ المخاطب المخفوق، قد تاه من الغی فی أوحش السّباب و الخروق، و ركب بذکر هذا الخبر المقلوع العروق، عقبه العدوان و المروق.

و امتطی فی خلاف اُبیہ صهوة العصیان و العقوق، و اللّٰه ولیّ التوفیق للوفاء بالحقوق، و منه العصمة عن التورط فی موبقات الفسوق.

وجه ۷- فساد معارضه صاحب «تحفه» باعتراف شاگردش رشیدخان دهلوی

هفتم آنکه: این احتجاج باطل و خداج مخاطب بادی الاعوجاج حسب افاده

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۲۱۲

تلمیذ رشید او نیز مستقیم و سدید نیست. رشید الدین خان دهلوی در «شوکت عمریه» می گوید: [اگر چه ائمه اطهار علیهم السلام بحکم احادیثی که صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث شائعه مستفیضه، مستند اُمت اند، و اخبار آن اخبار، مفاتیح مغلقات و مصابیح ظلمات و مصادر حکمت و مظاهر شریعتست، لیکن کلام در طریق وصول اخبار آن اخبارست و بسا اوقات روات یک فرقه نزد اهل آن مأمون و نزد غیر آن مطعون می باشد، لهذا هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم می دارد و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد] انتهی.

ازین عبارت بکمال وضوح واضاحت که هر فرقه اخبار مرویه در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد، و پر ظاهر است که هر گاه هر فرقه اخبار فرقه مخالف خود را مقدوح می داند، لابدست که شیعه هم اخبار فریق مخالف خود را مقدوح خواهند دانست، خصوصاً اخباری را که اهل سنت برای ترویج مقاصد باطله خود آورده باشند که آن اخبار بأولویت تمام نزدشان مقدوح و مجروح، و متمسک بآن نزد ایشان بأقصی الغایه مطعون و مقبوح خواهد بود، و چون این خبر که شاهصاحب بمقابله اهل حق آورده اند از همین قبیل می باشد، لهذا ظاهر گردید که این خبر نزد اهل حق نهایت مقدوح و مطعون و مجروح و موهونست و کسی که احتجاج بآن در مقابله اهل حق نماید خاسر و مغبون.

پس کمال عجبست که چرا شاهصاحب از امری که بر تلمیذ رشیدشان واضح و آشکار است تمامی صریح ورزیده بارتکاب خلاف آن مرتکب حیف و عدوان گردیده؟! هل هذا إلا صنیع الخدوع الغرور؟! وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ !

وجه ۸- اعراض بخاری و مسلم از حدیث علیکم بسنتی

هشتم آنکه:

حدیث علیکم بسنتی و سنّه الخلفاء،

حدیثی است که بخاری و مسلم از آن اعراض کرده اند و در «صحیحین» آن را اخراج ننموده اند، و اعراض بخاری و مسلم از حدیثی امریست که علمای کبار اهل سنت آن را جا بجا در مقام قدح و جرح احادیث ذکر می نمایند، و قد آوردنا شطرا من کلماتهم فی ذلک الباب فی مجلّد حدیث الطّیر فی ردّ حدیث الاقتداء. پس چگونه مخاطب را روا خواهد شد که این حدیث را که حسب افاده بسیاری از علمای اعلام او بوجه اعراض بخاری و مسلم مقدوح و مجروح

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۲۱۳

است، بمقابله اهل حق آرد و همّت را بر تخدیع عوام کالأنعام بذکر این خبر موهون کالثمام برگمارد؟!.

وجه ۹- مقدوح و مجروح بودن رجال سند این حدیث و نقل عبارت ابن داود و ابن ماجه و تفصیل جرح رجال سند باعتراف علمای سنی

نهم آنکه: اگر ناقد بصیر در سند

حدیث «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء»

نظر کند خواهد دانست که رجال این حدیث نزد نقاد اهل سنت خیلی مقدوح و مطرود و مجروح و مردود می‌باشند، پس ادّعی صحت آن باطل و مدّعی چنین دعوای فاسده کائنا من کان در زمره مغفلین داخل خواهد بود، و نحیف، برای توضیح این مطلب این حدیث را اولاً از «سنن ابو داود» و «سنن ترمذی» و «سنن ابن ماجه» نقل می‌نمایم، و من بعد بر رجال اُساتید آن کلام نموده در تخجیل مخاطب نبیل می‌افزایم! ابو داود در «سنن» خود گفته: [حدّثنا أحمد بن حنبل، نا: الولید بن مسلم نا: ثور بن یزید. حدّثنی خالد بن معدان، حدّثنی عبد الرحمن بن عمر السّلمی و حجر بن حجر، قالاً: أتینا العریاض بن ساریه و هو ممّن نزل فیہ قوله تعالی «و لا علی الذّین إذا ما أتوک لتحمّلهم قلت لا أجد ما أحملکم علیہ»

فسلمنا و قلنا: أتیناک زائرین و عائدین و مقتبسین.

فقال العریاض: صلّی بنا رسول الله صلّی الله علیه و سلّم ذات یوم ثمّ أقبل علینا فوعظنا موعظةً بلیغة ذرفت منها العیون و وجلت منها القلوب فقال قائل: یا رسول الله! کان هذه موعظةً مودّع فما ذا تعهد إلینا؟ فقال: أوصیکم بتقوی الله و السّمع و الطاعة و إن کان عبدا حبشیاً فإنّه من یعیش منکم بعدی فیسری اختلافاً کثیراً فعلیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الرّاشدین المهدیین، تمسّکوا بها و عضوا علیها بالتّواجد، و إیاکم و محدثات الأمور، فإنّ کلّ محدثه بدعه و کلّ بدعه ضلالة].

و ترمذی در «سنن» خود آورده:

حدّثنا علی بن حجر، نا: بقیة بن الولید، عن بحیر بن سعد عن خالد بن معدان، عن عبد الرحمن بن عمر و السّلمی، عن العریاض بن ساریه قال: وعظنا رسول الله صلّی الله علیه و سلّم یوم بعد صلاة الغداة موعظةً بلیغة ذرفت منها العیون و وجلت منها القلوب، فقال رجل: إنّ هذه موعظةً مودّع فما ذا تعهد إلینا یا رسول الله؟ قال أوصیکم بتقوی الله و السّمع و الطاعة و ان عبد حبشی فإنّه من یعیش منکم یری اختلافاً کثیراً و إیاکم و محدثات الامور، فإنّها

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۲۱۴

ضلالة، فمن أدرك ذلك منکم فعلیه بسنتی و سنّة الخلفاء الرّاشدین المهدیین، عضوا علیها بالتّواجد. هذا حدیث حسن صحیح قد روی ثور بن یزید عن خالد بن معدان، عن عبد الرحمن بن عمر و السّلمی، عن العریاض بن ساریه عن الثّبی صلّی الله علیه و سلّم نحو هذا، حدّثنا بذلك الحسن بن علی الخلال و غیر واحد، قالوا: نا: أبو عاصم عن ثور بن یزید، عن خالد بن معدان، عن عبد الرحمن بن عمرو السّلمی، عن العریاض ابن ساریه، عن الثّبی صلّی الله علیه و سلّم نحوه. و العریاض بن ساریه یکنی أبا نجیح، و قد روی هذا الحدیث عن حجر بن حجر عن عرباض بن ساریه عن الثّبی صلّی الله علیه و سلّم نحوه .

و ابن ماجه در سنن خود گفته: [باب اتّباع سنّة الخلفاء الرّاشدین المهدیین.

حدّثنا عبد الله بن أحمد بن بشر بن ذکوان الدّمشقی. ثنا: الولید بن مسلم. ثنا: عبد الله بن العلاء، یعنی ابن زبیر [۱] حدّثنی یحیی بن أبی المطاع. قال سمعت العریاض بن ساریه یقول: قام فینا رسول الله صلّی الله علیه و سلّم ذات یوم فوعظنا موعظةً بلیغة و جلّت منها القلوب و ذرفت منها العیون فقیل: یا رسول الله! وعظتنا موعظةً مودّع فاعهد إلینا بعهد، فقال: علیکم بتقوی الله و السّمع و الطاعة و إن عبدا حبشیاً و سترون من بعدی اختلافاً شدیداً فعلیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الرّاشدین المهدیین و عضوا علیها بالتّواجد و إیاکم و الأمور المحدثات فإنّ کلّ بدعه ضلالة.

حدّثنا، إسماعیل بن بشر بن منصور و إسحاق بن إبراهیم السّواق. قال: ثنا: عبد الرحمن ابن مهدی، عن معاویه صالح، عن ضمرة بن حبیب، عن عبد الرحمن بن عمرو السّلمی أنّه سمع العریاض بن ساریه یقول: وعظنا رسول الله صلّی الله علیه و سلّم موعظةً ذرفت منها

العیون و وجلت منها القلوب، فقلنا: یا رسول الله! إن هذه لموعظة مودّع فما ذا تعهد إلینا؟ قال: قد ترکتکم علی البیضاء لیلها کنهارها، لا یزیغ عنها بعدی إلّا هالک، من یعش منکم فیری اختلافا کثیرا فعلیکم بما عرفتم من سنتی و سنّة الخلفاء الراشدين المهدیین، عضّوا علیها بالتّواجد، و علیکم بالطّاعة و إن عبدا حبشیا فإنّما [۱] زبر بفتح الزاء المعجمة و سکون الباء الموحدة و الراء المهملة (۱۲) «تقریب»

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۱۵

المؤمن کالجمل الأنف حیث ما قید انقاد

! حدثنا یحیی بن حکیم، ثنا: عبد الملك ابن الصباح المسمعی. ثنا: ثور بن یزید، عن خالد بن معدان، عن عبد الرحمن بن عمرو عن العرباض بن ساریة. قال: صلّی بنا رسول الله صلّی الله علیه و سلّم صلاة الصبح، ثم أقبل علینا بوجهه فوعظنا موعظة بلیغة. فذكر نحوه . و هر که کلمات و اقوال علمای رجال را تتبع نموده باشد بر او در کمال ظهورست که اکثر رجال این آسانید بقوادح و معایب و مطاعن و مثالب موسوم و مرجوم می باشند.

کذاب بودن عرباض بن ساریه

* أما عرباض بن ساریه صحابی که مدار این حدیث بر اوست، پس در کذابیت او شکّی نیست، زیرا که او از فرط رقاعت ادّعا می کرد که من ربع اسلام هستم! این ادّعا او باطل محض و کذب صرفست، و هر که روایات و اخبار محقّقه و احادیث و آثار مصدّقه را که در ذکر سابقین فی الاسلام در کتب اهل سنت وارد شد دیده باشد در فساد این دعوی کاذبه عرباض تأمل نخواهد کرد. و از عجائب آنست که عمرو بن عبسّه صحابی نیز همین ادّعا باطل را بر زبان خلاعت ترجمان خود می راند، و لهذا محمّد بن عوف بیچاره در وادی تحیّر افتاده می گفت: لا أدری أیّهما أسلم قبل صاحبه؟! حال آنکه دعوی هر واحد که من ربع اسلام هستم علاوه بر آنکه مشتمل بر تکذیب یکدیگرست از سر ساقط و در وادی بطلان هابط می باشد.

ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» در ترجمه عرباض می آرد:

[قال محمّد بن عوف: کلّ واحد من العرباض بن ساریة و عمرو بن عبسّة یقول: أنا ربع الإسلام، لا ندري أیّهما أسلم قبل صاحبه . و از جمله دلائل کذب عرباض در ربع اسلام بودن خود این ست که او می گفت که عتبّه بن عبد از من بهتر است، زیرا که او سابق شد بر من بسوی نبی صلّی الله علیه و آله و سلّم بیک سال.

ابن الاثیر الجزری در «أسد الغابه» بترجمه عتبّه بن عبد گفته: [أخبرنا أبو یاسر بن هبّه الله باسناده عن عبد الله بن أحمد، قال: حدّثنی أبی، حدّثنا الحكم

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۱۶

ابن نافع، حدّثنا إسماعیل بن عیاش، عن ضمضم بن زرعة، عن شریح بن عبد: قال:

كان عتبّه یقول: عرباض خیر منّی، و عرباض یقول: عتبّه خیر منّی سبقنی إلى النّبی صلّی الله علیه و سلّم بسنّه].

و ابن حجر در «تهذیب التهذیب» آورده: [قال ضمضم بن زرعة، عن شریح ابن عبید كان عتبّه بن عبد، یقول: عرباض خیر منّی، و كان عرباض یقول: عتبّه خیر منّی سبقنی إلى النّبی صلّی الله علیه و سلّم بسنّه].

و نیز ابن حجر در «إصابه» گفته: [و روی أحمد من طریق شریح بن عبید قال: كان عتبّه بن عبد یقول: عرباض خیر منّی و كان عرباض یقول: عتبّه خیر منّی سبقنی إلى النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم بسنّه، و

رواه الطّبرانی من هذا الوجه و زاد: و كان النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم إذا أتاه الرّجل و له اسم لا یحبّه حوّله .

و پر ظاهرست که اگر قول اول عرباض «أنا ربع الإسلام» صحیح باشد، چون بنا بر قول دیگرش عتبه بن عبد بر او بیگ سال سابق الإسلامست، لهذا عتبه بن عبد را ثلث اسلام باید گفت، و علاوه بر آنکه احادیث و اخبار بیشمار مکذب این معنی است، کسی عتبه بن عبد را ثلث اسلام نگفته و خود او هم اجترأ برین دعوی فاسده ننموده، پس قول عرباض «أنا ربع الإسلام» ازین جهت هم غلط محض باشد.

و از جمله براهین کذب عرباض در ادعای بودنش ربع اسلام این ست که عتبه بن عبد در قصه اسلام خود می گوید که من با هفت نفر از بنی سلیم حاضر خدمت نبوی شدیم و اکبر ما عرباض بن ساریه بود، پس با آن حضرت جمیعا بیعت نمودیم و ازینجا کاذب بودن عرباض در قول خود: أنا ربع الإسلام، و نیز کاذب بودنش در قول. او عتبه «خیر منی سبقنی إلى النبی صلعم بسنة» بکمال ظهور و انجلا واضح و لائح می شود.

ابن الاثیر الجزری در «أسد الغابة» در ترجمه عتبه بن عبد آورده: [

روی إسماعیل بن عیاض، عن ضمضم بن زرعه، عن شریح بن عبید، قال: قال عتبه بن عبد السلمی: كان النبی صلی الله علیه و آله و سلم إذا أتاه الرجل و له الاسم لا یحبّه حوله، و لقد أتیناه و إنا لسبعة

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۱۷

من بنی سلیم اکبرنا العرباض بن ساریه فبیعناه جمیعا].

بیان حال عبد الرحمن بن عمرو سلمی و حجر بن حجر و خالد بن معدان

أما عبد الرحمن بن عمرو السلمی که راوی اول این خبر از عرباض است پس بنا بر افاده ابن قطّان فاسی مجهول الحالست، كما ستعرف عن قریب إنشاء الله تعالی.

* اما حجر بن حجر که راوی دیگر این خبر از عرباضست پس او نیز مقدوح و مجروح می باشد، چنانچه ذهبی در «میزان الاعتدال» گفته: [حجر بن حجر الکلاعی.

ما حدّث عنه سوی خالد بن معدان بحديث العرباض مقرون (مقرونا. ظ) بآخر].

و پر ظاهرست که مراد ذهبی از حدیث عرباض همین حدیثست که ما در صدد تنقید او هستیم، و مقصود از آخر عبد الرحمن بن عمرو سلمی است که ذکر قدح و جرحش آنفا گذشته و در ما بعد هم انشاء الله می آید.

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب» بترجمه حجر بن حجر گفته: [و قال ابن القطّان لا يعرف .

و از جمله قوادح حجر بن حجر این ست که او از اهل حمص بوده و عداوت و انحراف اهل حمص از جناب امیر المؤمنین علیه السلام در کمال وضوح و ظهورست، كما أثبتناه فی مجلّد حدیث مدینه العلم بالتفصیل.

اما خالد بن معدان پس از قوادح عظیمه او آنست که او از اهل حمص بوده، چنانچه ابن حجر در «تهذیب» گفته: [خالد بن معدان بن أبی کریب الکلاعی أبو عبد الله الشّامی الحمصی . و انحراف و ناصیّت اهل حمص بر مستبّع خبیر مخفی و محتجب نیست، و قد ذکرناه عن کتب القوم فی مجلّد حدیث مدینه العلم.

و از جمله مخازی فاحشه خالد بن معدان این ست که او در أعوان جبار طاغیه یزید بن معاویه، علیه آلاف اللّعن و العذاب فی هاویه، منسلک گردیده بمنصب صاحبیّت شرطه آن ظالم لعین بی دین که أقبح مناصب است رسیده بود، چنانچه أبو جعفر محمد ابن جریر طبری در کتاب «ذیل المذیل» در ترجمه خالد بن معدان گفته: [حدّثنی الحارث عن الحجاج، قال: حدّثنی أبو جعفر الحدانی، عن محمد بن داود، قال: سمعت عیسی بن یونس، یقول: کان خالد بن معدان صاحب شرطه یزید بن معاویه و کان خالد

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۱۸

غیر مَتَّهَمٌ فیما روی و حَدَّثَ من خبر فی الدِّین .

و آنچه عیسی بن یونس در آخر کلام خود ادعا نموده که خالد غیر مَتَّهَمٌ بود در آنچه روایت و حدیث می کرد از خبر در دین، پس ادعای باطل و تقوّل شیعیست، چه ظالمی که رأس و رئیس شرطه یزید لعین بوده باشد یقیناً زندیق ملعون خواهد بود، پس چگونه او را در خبر دین معتمد می توان گفت؟! هل هذا إلّا خلاعة ظاهرة تنادی علی ضلال صاحبها فی الدّین و الآخرة!؟

بیان حال نور بن یزید

و أما ثور بن یزید که راوی این حدیث از خالد بن معدانست، پس بمثالب شیعه مجروح و معایب فطیعه مقدوح می باشد. از آن جمله آنکه او از اهل حمص بوده، چنانچه ذهبی در «میزان الاعتدال» گفته: [ثور بن یزید الکلاءعی أبو خالد الحمصی . و انحراف و ناصبیّت اهل حمص حسب افادات علمای اعلام سَنِّه ثابت و مبرهن می باشد، کما او مانا إلیه غیر مرّة. از آن جمله آنکه ثور شَقِیّ بسبب مقتول شدن جدّش در صَفِّین بهمراهی معاویه اعتراف صاف بانحراف خود از جناب امیر المؤمنین علیه السّلام می کرد، و هر گاه ذکر آن جناب می کرد بکمال اجهار می گفت که: من دوست نمی دارم کسی را که جدّ مرا قتل کرده است، چنانچه ابن حجر در «تهذیب» بترجمه ثور آورده: [و کان جدّه قتل یوم صَفِّین مع معاویه، فکان ثور إذا ذکر علیّا قال: لا أَحِبُّ رجلاً قتل جدّی!].

و از آن جمله آن که ثور بدبخت مخالطت با اشخاصی می کرد که از جهت غایت شقاوت در حقّ جناب امام همان امیر المؤمنین علیه السّلام اسائت ادب می کردند و او انکاری بر ایشان نمی کرد، چنانچه ابن حجر در «تهذیب» بترجمه ثور می آرد: [و قال [۱] فی موضع آخر: أزهَر الحَرازیّ و أسد بن وداعة و جماعة، و كانوا یجلسون و یستون علی بن أبی طالب، و کان ثور لا یسبّه فاذا لم یسبّ جزوا برجله!].

و از آن جمله آنکه او قدری بوده، چنانچه ذهبی در «میزان الاعتدال» بترجمه او می آرد: [قال أحمد بن حنبل: کان ثور یری القدر و کان اهل حمص نفوه و أخرجوه [۱] یعنی: عباس الدوری (۱۲)]

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۱۹

و قال ابو مسهر عن عبد الله بن سالم: أدرکت اهل حمص و قد أخرجوا ثور و أحرقوا داره لکلامه فی القدر].

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب» آورده: [و قال أبو مسهر عن عبد الله بن سالم:

أدرکت اهل حمص و قد أخرجوا ثور بن یزید و أحرقوا داره لکلامه فی القدر. و قال ابن معین: کان مکحول قدریّا ثمّ رجع، و ثور بن یزید قدری .

و بدر الدین محمود بن أحمد عینی در «عمدة القاری - شرح صحیح بخاری» در شرح حدیث

«ما أکل أحد طعاماً قطّ خيراً من أن يأکل من عمل یده»

در ذکر رجال این حدیث گفته: [الثالث: ثور - بالثاء المثناة - ابن یزید من الزّیادة، الکلاءعی، بفتح الکاف و تخفیف اللّام و بالعین المهملة، الشّامی الحمصی الحافظ. کان قدریّا فأخرج من حمص و أحرقوا داره بها فارتحل إلى بیت المقدّس و مات به سنه خمسین و مائة].

و صفی الدین أحمد بن عبد الله خزرّجی در «مختصر تذهیب تهذیب الکمال» بترجمه ثور آورده: [قال أحمد: کان یری القدر، تکلم فیهِ جماعة بسبب ذلک، و لم یکن فیهِ شیء سوى القدريّة].

از آن جمله آنکه: مالک که از ائمه اربعه سنیّه است ثور را، بحدی مذموم و مطعون می دانست که از مجالست با او مردم را نهی می کرد، چنانچه ابن حجر در «تهذیب» بترجمه ثور آورده: [قدم المدینه فنهی مالک عن مجالسته و لیس لمالک عنه روایه لا فی «الموطأ» و لا فی الکتب السنّه و لا فی «غرائب مالک» للدارقطنی، فما أدري أين وقعت روايته عنه مع ذمه له .

از آن جمله آن که: اوزاعی که امام مشهور از ائمه سنیّه است در ثور قدح و جرح می کرد و روایت حدیث را از او بد می داند بلکه هجو او می نمود.

ذهبی در «میزان الاعتدال» بترجمه ثور آورده: [قال الوليد: قلت للأوزاعي: حدثنا ثور بن، يزيد: فقال لي فعلتها! و قال سلمة بن المعيار كان الأوزاعي سيئ القول في ثور و ابن إسحاق و زرعة بن إبراهيم . و ابن حجر در «تهذیب» بترجمه او گفته: [و قال أبو مسهر و غيره: كان الأوزاعي يتكلم فيه و يهجو .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۲۰

و از آن جمله آن که: عبد الله بن المبارك که امام معروف و مشهور سنیّه می باشد طالب علم دین را تحذیر و تنفیر از ثور می کرد و او را از جمله آن اشخاص که فاسد المذهب بودند معدود می نمود. ابن حجر در «تهذیب» آورده: [قال نعيم بن حماد: قال عبد الله بن المبارك:

أَيُّهَا الطَّالِبُ علما انت حماد بن زيد فاطلب العلم منه ثم قئده بقيد

لا كثور و كجهم و كعمرو بن عبيد! و از آن جمله آن که: يحيى القطان که از اکابر اعیان سنیّه است ثور را در روایت از کسی که أصغر از او باشد معتمد نمی دانست و روایتش را نمی نوشت. ابن حجر در «تهذیب» آورده: [و قال عبد الله بن أحمد عن أبيه عن يحيى القطان: ثور إذا حدثني عن رجل لا أعرفه قلت: أنت أكبر أم هذا؟ فإذا قال: هو أكبر مني، كتبته، و إذا قال: هو أصغر مني، لم أكتبه .

بیان حال ولید بن مسلم

* اما ولید بن مسلم که راوی این خبر از ثور است و در سند أبو داود واقع شده پس مقدوحیت او بر متتبع خیر واضح و مستتر است. ذهبی در «میزان الاعتدال» بترجمه او آورده: [و قال أبو مسهر: الوليد مدلس و ربما دلّس عن الكذابين .

و نیز در «میزان» در ترجمه او آورده: [و قال أبو عبيد الآجری: سألت أبا داود عن صدقة بن خالد، قال: هو أثبت من الوليد بن مسلم، الوليد، روی عن مالک عشرة أحاديث لیس لها أصل، منها عن نافع أربعة. قلت: و من أنكر ما أتى به حديث حفظ القرآن، رواه الترمذی و حديثه عن ابن لهيعة عن عبيد الله بن جعفر عن عبد الله بن أبي قتادة عن أبيه أن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: من قعد على فراش مغيبة قبض الله له يوم القيامة ثعبانين.

و قال أبو حاتم: هذا حديث باطل. قلت: إذا قال الوليد عن ابن جريح أو عن الأوزاعي فليس بمعتمد لأنه يدلّس عن كذابين فإذا قال: حدثنا، فهو حجة و قال أبو مسهر: كان الوليد يأخذ من ابن السيف حديث الأوزاعي و كان ابن السيف كذابا و هو يقول فيها: قال الأوزاعي، و قال صالح جزرة: سمعت الهشيم بن خارجة يقول: قلت للوليد ابن مسلم: قد أفسدت حديث الأوزاعي! قال: و كيف؟ قلت: تروى عنه عن نافع و عنه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۲۱

عن الزهري و عنه عن يحيى و غيرك يدخل بين الأوزاعي و بين نافع عبد الله بن عامر الأسلمي، و بينه و بين الزهري قرّة فما يحملك على هذا؟ قال أنبأنا (أنبل. ظ) الأوزاعي أنه يروى عن مثل هؤلاء. قلت: فإذا روى الأوزاعي عن هؤلاء و هم ضعفاء مناكير فأسقطهم

و صیرتها من رواية الأوزاعي عن الأثبات ضعف الأوزاعي، فلم يلتفت إلى (قولي. ظ).

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» بترجمه او گفته: [و قال الإسماعيلي: أخبرت عن عبد الله بن أحمد عن أبيه، قال: كان الوليد رفاعا، و قال المروزي أحمد: كان الوليد كثير الخطاء، و قال حنبل عن ابن معين: سمعت أبا مسهر يقول كان: الوليد ممن يأخذ عن ابن السيف حديث الأوزاعي و كان أبو السيف كذابا و قال مؤمل بن إهاب عن أبي مسهر كان الوليد بن مسلم يحدث حديث الأوزاعي عن الكذابين ثم يدلسها عنهم، و قال صالح بن محمد: سمعت الهيثم بن خارجة، يقول:

قلت للوليد: قد أفسدت حديث الأوزاعي!، قال: كيف؟ قلت: تروى عن الأوزاعي عن نافع و عن الأوزاعي عن الزهري و يحيى بن سعيد، و غيرك يدخل بين الأوزاعي و بين نافع عبد الله بن عامر، و بينه و بين الزهري إبراهيم بن مرة و قره و غيرهما، فما يحملك على هذا؟

قال: أنبل الأوزاعي عن هؤلاء. قلت: فإذا روى الأوزاعي عن هؤلاء و هم ضعفاء أحاديث مناكير فأسقطتهم أنت و صيرتها من رواية الأوزاعي عن الثقات ضعف الأوزاعي.

قال: فلم يلتفت إلى قولي. و قال الدارقطني: كان الوليد يرسل، يروى عن الأوزاعي أحاديث عند الأوزاعي عن شيوخ ضعفاء عن شيوخ قد أدركهم الأوزاعي فيسقط أسماء الضعفاء و يجعلها عن الأوزاعي عن نافع و عن عطاء.

و نیز ابن حجر در «تهذیب» بترجمه او آورده: [و قال الآجزي: سألت أبا داود عن صدقة بن خالد، فقال: هو أثبت من الوليد، الوليد روى عن مالك عشرة أحاديث ليس لها أصل، منها أربعة عن نافع و قد تقدّم هذا في الأصل في ترجمة صدقة بن خالد، و قال مهنا: سألت أحمد عن وليد، فقال: اختلطت عليه أحاديث ما سمع و ما لم يسمع، و كانت له منكرات منها: حديث عمرو بن العاص: لا تلبسوا علينا ديننا، و لم يثبت شيء صحّ في

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۲۲

هذا عن النبي صلى الله عليه و سلم، و قال عبد الله بن أحمد: سئل عنه أبي فقال: كان رفاعا].

و نیز ابن حجر در «تهذیب» در ترجمه صدقة بن خالد نقلا عن أبي داود آورده: [روى الوليد عن مالك عشرة أحاديث ليس لها أصل، منها عن نافع أربعة].

بیان حال ابو عاصم نبیل و حسن بن علی خلال و بحیر بن سعید

* أما أبو عاصم نبیل که راوی این خبر از ثورست و در سند ترمذی واقع شده پس او هم مطعونست، زیرا که یحیی بن سعید قطّان که از اکابر و اعیان سنیّه است درو کلام می کرد.

ذهبی در «میزان» بترجمه او آورده: [و قال النباتي: ذكر لأبي عاصم أن يحيى بن سعيد يتكلم فيك، فقال: لست بحی و لا میت إذا لم أذكر!] * أما حسن بن علی الخلال الحلوانی که راوی این خبر از أبو عاصم نبیل است و در سند ترمذی واقع شده، پس خیلی مقدوح و مجروح می باشد. ابن حجر عسقلانی در «تهذیب» بترجمه او آورده: [و قال أبو داود: كان عالما بالرجال و كان لا يستعمل علمه. و قال أيضا: كان لا ينتقد الرجال .

و نیز ابن حجر در «تهذیب» بترجمه او آورده: [و قال داود بن الحسين البيهقي:

بلغني أن الحلواني قال: لا- أكفر من وقف في القرآن. قال داود: فسألت سلمة بن شبيب عن الحلواني فقال: يرمى في الحش من لم يشهد بكفر الكافر فهو كافر. و قال الامام أحمد:

ما أعرفه بطلب الحديث ولا رأيته يطلبه و لم يحمد، ثم قال: بلغني عنه أشياء أكرهه، و قال مرّة أهل الثغر عنه غير راضين، أو ما هذا معناه .

* أما بحير بن سعيد که راوی دیگر این حدیث از خالد بن معدان می‌باشد و در سند ترمذی واقعست، پس مطعونیّت و مجروحیت او نیز محلّ شکّ و ریب نیست زیرا که او بلا-شبهه از أهل حمص بوده و انحراف و عداوت أهل حمص با جناب أمير المؤمنين عليه السلام أظهر من الشمس و آیین من الأمس است، كما مرّ مرارا.

ابن حجر در «تهذیب» آورده: [بحیر بن سعید السحولی أبو خالد الحمصی، روی عن خالد بن معدان و مکحول، و عنه اسماعیل بن عیاش و بقیة بن الولید و ثور بن یزید

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۲۲۳

و هو من أقرانه و معاویة بن صالح و غیرهم .

و صفی الدین خزرچی در «مختصر تذهیب تهذیب الکمال» گفته [بحیر بکسر المهملة، ابن سعید السحولی أبو خالد الحمصی، عن خالد بن معدان و مکحول و عنه معاویة بن صالح و إسماعیل بن عیاش .

بیان حال بقیة بن الولید و طعن و ذم و قدح و ملام او بتفصیل تمام

* أما بقیة بن الولید [۱] که راوی این خبر از بحیر بن سعیدست و در سند ترمذی [۱] او حاتم رازی که از کبار حفاظ و قدمای اثبات ایضاست مرّة بعد آخری بقیه را مقدوح ساخته و باظهار تدلیس و تلبیس او پرده از روی کار انداخته، چنانچه در «کتاب العلل» ابن أبی حاتم رازی مذکور، مسطورست: (سمعت أبی، و ذکر الحديث الذي

رواه اسحاق بن راهويه عن بقیة قال: حدثني ابو وهب الاسدي، قال: حدثنا نافع عن ابن عمر قال: لا تحمدوا اسلام امرء حتى تعرفوا عقده رأيه. قال أبی: هذا الحديث له علة قل من يفهمها. روی هذا الحديث عبيد الله بن عمرو عن اسحاق بن أبی فروة عن نافع عن ابن عمر عن النبي صَلَّى الله عليه و سلّم، و عبيد الله بن عمرو كنيته ابو وهب و هو اسدي، فكان بقیة بن الوليد كني عبيد الله بن عمرو و نسبه الى بني اسد لكيلا يفتن به حتى إذا ترك اسحاق بن أبی فروة من الوسط لا يهتدى له و كان بقیة من افعل الناس لهذا و اماما. قال اسحاق في روايته عن بقیة عن أبی وهب: حدثنا نافع، فهو و هم غير أن وجهه عندی أن اسحاق لعله حفظ عن بقیه هذا الحديث و لما يفتن لما عمل بقیة من تركه اسحاق من الوسط و تكنيته عبيد الله بن عمرو فلم يفتقد لفظه بقیة في قوله:

حدثنا نافع او عن نافع) و نیز در «کتاب العلل» مذکورست: (سألت أبی عن حديث

رواه بقیة عن الاوزاعي عن الزهري عن عروة عن عائشة عن النبي صَلَّى الله عليه و سلّم، قال: ان الله عز و جل يحب الملحين في الدعاء. قال أبی: هذا حديث منكر نرى ان بقیة دلّسه عن الاوزاعي). و نیز در «کتاب العلل» مذکورست:

(سمعت أبی روی عن هشام بن خالد الارزق، قال: حدثنا بقیة بن الوليد، قال: حديث ابن جريح عن عطاء عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلّم: إذا جامع احدكم زوجته او جاريته فلا- ينظر الى فرجها فان ذلك يورث العمى و ابن عباس: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلّم: من أصيب بمصيبة من سقم او ذهاب مال فاحتسب و لم يشك الى الناس كان حقا على الله ان يغفر له. و قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلّم: لا تأكلوا بهاتين الابهام و المشيرة و لكن. بقیه پاورقی در صفحه بعد

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۲۲۴

واقع شده، پس نهایت مطعون و مذموم و مقدوح و ملومست، و علاوه بر حمصی بودنش که أكبر قبائح و أعظم مطاعنست، علمای رجال دیگر معایب و مثالب برای او ثابت می‌نمایند.

ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در قدح

حدیث «من مات و هو يقول:

القرآن مخلوق، لقی الله يوم القيامة و وجهه إلى قفاه»

گفته: [و قد ذكرنا أنَّ بقيَّةَ كان يروى عن المجهولين و الضعفاء و ربَّما أسقط ذكرهم و ذكر من رووا له عنه .

و نیز ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در قدح حدیث «نعمت الانسان» گفته: [و قال ابن: حَبَّان لا يحتجَّ بقيَّةً]. و نیز ابن الجوزی

در کتاب «الموضوعات» در قدح

حدیث «من تعلَّم العلم و هو شابَّ كان بمنزلة رسم في حجر»

گفته: [و بقيَّة مدلس يروى عن الضَّعفاء، و أصحابه يسوون حديثه و يحذفون الضَّعفاء منه .

و ذهبى در «ميزان» در ترجمه او گفته: [و قال غير واحد: كان مدلسا، كلوا بثلاث فانها سنه، و لا تأكلوا بخمس فانها أكلة الاعراب.

قال أبى: هذه الثلاث الاحاديث موضوعه لا اصل لها، و كان بقيَّة يدلس، فظن هؤلاء أنَّه يقول فى كل حديث: حدثنا، و لم يفتقدوا الخبر منه).

و نیز در کتاب العلل مذکورست: سألت أبى عن حديث

رواه محمد بن المصطفى عن بقيَّة عن ابن جريح عن عطاء عن أبى الدرداء، قال: رآنى النبى صَلَّى الله عليه و سلم و أنا أمشى أمام

أبى بكر فقال: لم تمشى أمام من هو خير منك؟! ان أبا بكر خير من طلعت عليه الشمس أو غربت!

قال أبى: هذا حديث موضوع، سمع بقيَّة هذا الحديث من هشام الرازى عن محمد بن الفضل عن ابن جريح، فترك الاثنين من الوسط.

قال أبى: محمد بن الفضل ابن عطية متروك الحديث).

و مدلس بودن بقيَّة حسب اعتراف زين الدين العراقي نیز ثابت و محقق است، چنانچه حافظ مذکور در کتاب «تخريج احياء العلوم» گفته:

(حدیث ابن عمر: «این الله؟ قال:

فى قلوب عباده المؤمنين»

لم أجده بهذا اللفظ، و للطبرانى من

حدیث أبى عتبة الخولانى يرفعه الى النبى صَلَّى الله عليه و سلم قال: ان لله آنية من أهل الارض، و آنية ربكم قلوب عباده الصالحين، الحديث.

فيه بقيَّة بن الوليد و هو مدلس لكنه صرح فيه بالتحديث).

بقيه پاورقى در صفحه بعد

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَتْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۲۵

فاذا قال: «عن» فليس بحجَّة! قال ابن حَبَّان: سمع من شعبه و مالك و غيرهما أحاديث مستقيمة ثم سمع من أقوام كذابين عن شعبه و

مالك، فروى عن الثَّقَاتِ بالتدليس ما أخذ عن الضَّعفاء. و قال أبو حاتم: لا يحتجَّ به. و قال أبو مسهر: أحاديث بقيَّة ليست نقيَّة، فكن

منها على تقيَّة! قال حيوة بن شريح: سمعت بقيَّة يقول: لما قرأت على شعبه أحاديث بحير بن سعد قال: يا بايحمد! لو لم أسمعها منك

لطرت! و قال أبو إسحاق الجوزجاني:

رحم الله بقيَّة! ما كان يبالي إذا وجد خرافة عمَّن يأخذه، فإن حدَّث عن الثَّقَاتِ فلا بأس به .

و نیز ذهبى در «ميزان» گفته: [و قال أبو التقيِّ اليزنى: من قال إن بقيَّة قال:

حدَّثنا، فقد كذب، ما قال قطَّ إلَّا «حدَّثنى فلان» و قال الحجاج بن الشَّاعر، سئل ابن عيينه عن حديث من هذه الملح، فقال: أنا: أبو

العجب. أنا: بقیة بن الولید. و قال ابن و سوء حال بقیه، از کتاب «تخریج احادیث رافعی کبیر» تصنیف حافظ ابن حجر عسقلانی نیز واضح و لائح است، چنانچه حافظ مذکور در کتاب مسطور گفته:

(حدیث سلمان أن رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم قال: «يا سلمان! كل طعام و شراب وقعت فيه دابة ليس لها دم فماتت فهو حلال أكله و شرابه و وضوئه»). الدار قطنی و البيهقي من حديث علي بن زيد بن جدعان عن سعيد بن المسيب عن سلمان به. و فيه بقیة بن الولید و قد تفرد به، و حاله معروف، و شیخه سعید بن أبی سعید الزبیدی مجهول و قد ضعف أيضا.

و اتفق الحفاظ على أن رواية بقیة عن المجهولين واهية. و علی بن زيد بن جدعان ضعيف أيضا).

و چون تدلیس بقیه قابل اخفاء و کتمان و تحمل نیست لهذا حافظ جلال الدین سیوطی در «جمع الجوامع» بعض احادیث را بسبب بودن بقیه در سند آن و عنعنه کردن او در آن، مقدوح و انموده، چنانچه در کتاب مذکور علی ما نقل عنه گفته: (ان القاضي لينزل في منزله أبعد من عدن في جهنم. أبو سعيد النقاش في «كتاب القضاء» عن معاذ، و رجاله ثقات الا أن فيه بقیة و قد عنعن).

و این عبارت بعینها در «کنز العمال» ملا علی متقی نیز مذکور است، کما لا يخفى علی من راجع إليه، و الله الهادی (۱۲). ذاکر حسین الموسوی، جعله من أصحاب الصراط السوی)

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۲۶

خزيمه: لا أحتج بقیة. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ التَّرمذی، سمعت أحمد بن حنبل، يقول: توهّمت أن بقیة لا يحدث المناكير إلّا عن المجاهيل، فإذا هو يحدث المناكير عن المشاهير فعلمت من أين أتى!].

و نیز ذهبی در «میزان» نقلا عن ابن حبان آورده: [حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَزَاعِي بِدَمَشَق، حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ خَالِدٍ، حَدَّثَنَا بَقِيَّةٌ، عَنْ ابْنِ جَرِيحٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ مَرْفُوعًا: مَنْ أَدْمَنَ عَلَى حَاجِبِيهِ بِالْمَشْطِ عَوْفَى مِنَ الْوَبَاءِ. وَ هَذَا مِنْ نَسْخَةِ كُتُبِنَا بِهَذَا الْأَسْنَادِ كُلِّهَا مَوْضُوعَةٌ يَشْبَهُ أَنْ يَكُونَ بَقِيَّةٌ سَمِعَهُ مِنْ إِنْسَانٍ وَاهٍ عَنْ ابْنِ جَرِيحٍ فَدَلَّسَ عَنْهُ وَ التَّرْقُّ بِه .

و نیز ذهبی در «میزان» آورده: [و ذكر العقيلي: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ حَكَمٍ، عَنْ وَكِيعٍ، قَالَ: مَا سَمِعْتُ أَحَدًا أَجْرًا عَلَى أَنْ يَقُولَ:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم، من بقیة].

و نیز ذهبی در «میزان» آورده: [و قال مسلم: حَدَّثَنَا ابْنُ رَاهَوِيَةَ، سمعت بعض أصحاب عبد الله، قال: قال ابن المبارك: نعم الرجل بقیة، لولا أنه يكتي الأسامي و يسمي الكني! كان دهرًا يحدثنا عن أبي سعيد الوحاظي، فنظرنا فإذا هو عبد القدوس! و قال أبو داود: أنبأنا أحمد، قال: روى بقیة عن عبد الله مناكير].

و نیز ذهبی در «میزان» آورده: [و روى عباس عن ابن معين، قال: إذا لم يسم بقیة شیخه و كناه فاعلم أنه لا يساوى شيئًا].

و نیز ذهبی در «میزان» آورده: [قال يعقوب الفسوي: و بقیة يذكر بحفظ إلّا أنه يشتهي الملح و الطرائف من الأحاديث، فيروى عن الضعفاء].

و نیز ذهبی در «میزان» آورده: [عمر بن سنان: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ ابْنُ الضَّحَّاك، قال: قال لي بقیة، شعبه يا أبا يحمدا! نحن أبصر بالحديث و أعلم به منكم! قلت:

تقول ذا يا أبا بسطام؟! قال: نعم! قلت فما تقول في رجل ضرب على أنفه فذهب شمه فتفكر فيها و جعل ينظر فقال إيش تقول يا أبا يحمدا؟ قلت: أنبأنا ابن ذی جمانه قال كان مشايخنا يقولون: يجعل في أنفه الخردل فإن حركه علمنا أنه كاذب و إن

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۲۷

لم يحركه فقد صدق! و بقیة ذو غرائب و عجائب و مناكير، قال عبد الحق في غير حديث بقیة لا يحتج به، و روى له أيضا احادیث و سكت عن تليينها، و قال أبو الحسن ابن القطان: بقیة يدلّس عن الضعفاء و يستبيح ذلك، و هذا إن صحّ مفسد لعدالته قلت:

نعم و الله صحّ هذا عنه أنّه فعله، و صحّ عن الوليد بن مسلم بل و عن جماعة كبار فعله و هذه بليّة منهم و لكنّهم فعلوا ذلك باجتهاد و ما جوّزوا على ذلك الشخص الذي يسقطون ذكره بالتدليس أنّه تعمّد الكذب. هذا أمثل ما يعتذر به عنهم .

و عذری که ذهبی در آخر کلام خود ذکر کرده وهن و سخافتش پر ظاهرست، زیرا که اگر بقیّه و أمثال او خوفی از خدا بلکه شرمی از خلق می داشتند صاف وقت تحدیث نام آن شخص ضعیف را ذکر می کردند و اظهار می نمودند که بنابر اجتهاد ما این شخص اگر چه ضعیفست لیکن تعمّد کذب درین حدیث نکرده است نه آنکه یکسر نام آن شخص ضعیف را از اسناد براندازند و ناظر غیر ماهر را بتدلیس خود غریق ورطه ضلالت سازند! و فیروز آبادی در «قاموس» در لغت بقی گفته: [و بقیّه محدّث ضعیف . و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب» بترجمه او آورده: [قال یحیی بن معین:

کان یحدّث عن الضعفاء بمائۀ حدیث قبل أن یحدّث عن الثقات!]. و نیز در «تهذیب» آورده: [و قال أبو حاتم: یکتب حدیثه و لا یحتجّ به و هو أحبّ إلی من إسماعیل بن عیاش . و نیز در «تهذیب» آورده: [و قال أبو مسهر الغسانی: بقیّه لیست أحادیثه نقیّه فکن منها على نقیّه!]. و نیز در «تهذیب» آورده: [و قال حیوة: سمعت بقیّه یقول: لما قرأت على شعبه أحادیث بحیر بن سعید، قال لی: یا أبا یحمد! لو لم أسمع هذا منك نظرت (لطرت. ظ). و قال أبو داود: سمعت أحمد یقول: روی بقیّه عن عبید الله بن عمر مناکیر]. و نیز در «تهذیب» آورده: [قال ابن خزیمة:

لا أحتجّ بقیّه، حدّثنی أحمد بن الحسن الترمذی، سمعت أحمد بن حنبل یقول: توهّمت أن بقیّه لا یحدّث المناکیر إلّا عن المجاهیل، فإذا هو یحدّث المناکیر عن المشاهیر، فعلمت من این أتى! قلت: أتى من التدلیس!]. و نیز در «تهذیب» آورده:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۲۸

[و آورد ابن حبان له عن ابن جریح عن عطاء عن ابن عباس أحادیث، منها: تربوا الكتاب، و منها: من أدمن على حاجیه بالمشط عوفی من الوباء، و منها: إذا جامع أحدکم فلا ینظر إلی فرجها فإنّ ذلك یورث العمی، و قال: هذه من نسخه موضوعة کتبناها یشبه أن یكون بقیّه سمعها من إنسان ضعیف عن ابن جریح فدّلس عنه فالتزق ذلك به .

و نیز در «تهذیب» آورده: [و قال الجوزقانی. إذا تفرد بالروایة فغیر محتجّ به لکثرة وهمه، مع أن مسلما و جماعة من الأئمة قد أخرجوا عنه اعتبارا و استشهدا لا أنّهم جعلوا تفردّه أصلا].

و نیز در «تهذیب» آورده: [و قال البیهقی فی الخلائط: أجمعوا على أنّ بقیّه لیس بحیّ، و قال عبد الحقّ فی «الاحکام» فی غیر ما حدیث بقیّه لا یحتجّ به. و قال ابن القطان. بقیّه یدّلس عن الضعفاء و یستبیح ذلك، و هذا إن صحّ مفسد لعدالته .

و نیز ابن حجر در کتاب «تقریب التهذیب» گفته: [بقیّه بن الولید بن صاعد بن کعب الکلاعی، أبو یحمد بضمّ التّحتانیّه و سکون المهملة و کسر المیم، صدوق کثیر التدلیس عن الضعفاء من الثّامنة. مات سنه سبع و سبعین .

و عبد الرؤوف بن تاج العارفین المناوی در «فیض القدیر- شرح جامع صغیر» در ذیل

حدیث «أ تحبّ أن یلین قلبک»

گفته: [قال المنذری: رواه الطبرانی من روایة بقیّه، و فیه راو لم یسمّ. قال الهیثمی تبعاً لشیخه الزّین العراقي: و فی إسناده من لم یسمّ، و بقیّه مدّلس .

و محمد مرتضی الحسینی الواسطی الزّییدی در کتاب «تاج العروس- فی شرح القاموس» در لغت (بقی) گفته: [و بقیّه بن الولید محدّث ضعیف یروی عن الکذّابین و یدّلسهم قاله الذّهبی فی «المیزان» و قال فی ذیله: هو صدوق فی نفسه حافظ، لکنّه یروی

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۲۹

عمن دَبّ و درج فکثرت المناکیر و العجائب فی حدیثه. قال ابن خزیمة: لا أحتجّ بقیّه: و قال أحمد: له مناکیر عن الثّقات. و قال ابن عدی: لبقیّه أحادیث صالحة و یخالف الثّقات و إذا روی عن غیر الشّامیین خلط كما یفعل إسماعیل بن عیاش .

بیان حال یحیی بن ابی المطاع و عبد الله بن علاء و ضمره بن حبیب

اما یحیی بن ابی المطاع که در سند ابن ماجه واقع شده و روایت این حدیث از عرباض بن ساریه می‌کند، پس نزد ابن القطان مجهول الحالست، و اکابر و اعیان سنیّه در لقای او با عرباض بن ساریه کلام می‌کنند و این امر را مستبعد و مستنکر می‌دانند. ذهبی در «میزان الاعتدال» بترجمه یحیی آورده: [و قد استبعد دحیم لقیه للعرباض فلعله أرسل عنه فهذا فی الشامیین کثیر الوقوع یروون عنّ لم یلحقوهم .

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب» بترجمه او گفته: [و قال أبو زرعة لدحیم تعجبا من حدیث الولید بن سلیمان، قال: صحبت یحیی بن أبی المطاع، کیف یحدّث عبد الله بن العلاء بن زبر عنه أنّه سمع العرباض مع قرب عهد یحیی؟! قال أنا من أنکر الناس لهذا، و العرباض قدیم الموت. قلت: و زعم ابن القطان أنّه لا یعرف حاله .

و نیز ابن حجر در «تقریب» بترجمه او گفته: [و أشار دحیم إلى أن روايته عن عرباض بن ساریه مرسله]. أما عبد الله بن علاء که راوی این حدیث از یحیی بن ابی المطاعست و در سند ابن ماجه واقع شده، پس او هم خالی از قدح نیست. ذهبی در «میزان الاعتدال» بترجمه او گفته: [و قال ابن حزم: ضعفه یحیی و غیره .

* اما ضمره بن حبیب که راوی این خبر از عبد الرحمن بن عمر سلمیست و در سند ابن ماجه واقع شده، پس او هم مقدوحست و از آیین دلائل مقدوحیت او آنست که از اهل حمص بوده، کما لا یخفی علی ناظر «التّهذیب» و «التقریب» لابن حجر العسقلانی و بودن اهل حمص از نواصب در ما سبق مکرر مذکور شده. و از جمله قوادح او

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۲۳۰

این ست که در عهد ظلمه بنی امیه، مؤذن مسجد جامع دمشق بوده، چنانچه در «تهذیب» ابن حجر عسقلانی نقلاً- عن ابن حبان مذکورست: [مات سنه ثلاثین و مائه، و کان مؤذن المسجد الجامع بدمشق .

بیان حال معاویه بن صالح

* اما معاویه بن صالح که راوی این حدیث از ضمره است و در سند ابن ماجه واقع شده، پس بسیاری از نقاد اعلام اهل سنت قدح و جرح او نموده‌اند.

ذهبی در «میزان الاعتدال» بترجمه او گفته: [و قال أبو حاتم: لا یحتجّ به و لم یخرج له البخاری و لیثه ابن معین . و نیز در «میزان» بترجمه او آورده:

[قال اللیث بن عبده: قال یحیی بن معین: کان ابن مهدی إذا حدّث بحديث معاویه ابن صالح زجره یحیی بن سعید و کان ابن مهدی لا یبالی!]. و نیز ذهبی در «مغنی» بترجمه او گفته: [فقال أبو حاتم: لا یحتجّ به، و کان یحیی القطان لا یرضاه .

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب» بترجمه او گفته: [و قال ابن أبی «خثیمه» و الدّوری فی تاریخهما عن ابن معین: کان یحیی بن سعید لا یرضاه . و نیز در «تهذیب» بترجمه او آورده: [و قال الدّوری عن ابن معین: لیس بمرضی، هکذا نقله ابن أبی حاتم عن الدّوری، و لیس ذلک فی تاریخه. و قال اللیث بن عبده: قال یحیی بن معین: کان ابن مهدی إذا تحدّث بحديث معاویه بن صالح زبره [۱] یحیی بن سعید، و قال: إیش هذه الأحادیث؟! و قال علی بن المعانی عن یحیی بن معین: ما کنا نأخذ عنه . و نیز در «تهذیب» بترجمه او گفته: [و قال أبو صالح الفراء فعن أبی إسحاق الفزّاری: ما کان بأهل أن یروی عنه . و نیز در «تهذیب» بترجمه او آورده: [و قال

يعقوب بن شيبه: قد حمل الناس عنه، و منهم من يرى أنّه وسط ليس بالثّبت و لا بالضعيف، و منهم من يضعّفه . و نیز در «تهذيب» ترجمه او گفته: [و قال ابن عمّار: زعموا أنّه لم يكن يدرى أىّ شيء في الحديث!].

و از آن جمله قوادح عظیمه معاویه بن صالح این ست که او از نواصب اهل حمص بود، و بظلمه بنی امیه که در آندلس حکومت می کردند اتصال تام داشت تا آنکه از جانب ایشان اختیار منصب قضا که موجب مذبحیت بغیر سگین است [۱] الزبر، بالفتح: الزجر و المنع: (۱۲) - «لسان العرب»

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۳۱

کرده بود! و بحدّی راه خلاعت و جلاعت با ایشان می پیمود که ایشان ملاهی و ملاعب را نزد او می فرستادند و او تحاشی از قبول آن نمی کرد، و بهمین سبب موسی ابن سلمه ترکش نمود و کتابت حدیث ازو نفرمود! ابن حجر عسقلانی در «تهذيب» می آرد: [معاویه بن صالح بن حدير بن سعيد بن سعد بن فهر الحضرمي أبو عمرو، و قيل: أبو عبد الرحمن الحمصي، أحد الأعلام و قاضي الأندلس . و نیز در «تهذيب» در ترجمه او آورده: [و قال محمّد بن عوف عن يزيد بن عبد ربّه: خرج من حمص سنة خمس و عشرين و مائة فسار إلى الغرب فولى قضاءهم و نیز در «تهذيب» ترجمه او گفته: [و قال ابن يونس: قدم مصر سنة خمس و عشرين ثم دخل الأندلس، فلمّا ملك عبد الرحمن بن معاوية الأندلس اتّصل به فأرسله إلى الشام في بعض أمره، فلما رجع إليه ولّاه قضاء الجماعة بالأندلس و توفّي سنة ثمان و خمسين و مائة و قال سعيد بن أبي مريم: سمعت خالي موسى بن سلمة، يقول: أتيت معاوية بن صالح لأكتب عنه فرأيت عنده أراه قال الملهي فقال:

ما هذا؟ قال: شيء يهديه إليّ صاحب الأندلس. قال: فتركته و لم أكتب عنه .

و نیز ابن حجر عسقلانی در «تقريب» ترجمه او گفته: [معاوية بن صالح بن حدير بالمهملة مصغراً الحضرمي أبو عمرو أبو عبد الرحمن الحمصي قاضي الاندلس، صدوق له أوهام، مات سنة ثمان و خمسين، و قيل: بعد السبعين .

بيان حال اسمعيل بن بشر بن منصور و عبد الملك بن صباح

* أما اسماعيل بن بشر بن منصور که شيخ ابن ماجه است و در سند دومّ او واقع شده، پس او هم بسبب قدری بودن مقدوح می باشد. ابن حجر در «تهذيب» ترجمه او آورده: [و قال الآجری: سألت أبا داود عنه، فقال: صدوق و كان قدريّاً]. و نیز ابن حجر در «تقريب» گفته: [إسماعيل بن بشر بن منصور السّليمي، بفتح المهملة و بعد اللّام آخر الحروف تحتانيّة. بصريّ يكتنّى أبا بشر، صدوق تكلم فيه للقدرا]. و صفی الدین خزر جی در «مختصر تذهيب التّهذيب» گفته: [إسماعيل بن بشر بن منصور السّليمي بفتح المهملة و بعد اللّام المكسورة تحتانيّة أبو بشر البصري، تكلم فيه .

* أما عبد الملك بن الصباح که راوی این خبر از ثورست و در سند ثالث ابن ماجه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۳۲

واقع شده، پس او هم خالی از قدح نیست و متّهم بسرقت حدیث می باشد! ذهبی در «میزان الاعتدال» آورده: [عبد الملك بن الصباح الصّنعاني عن مالك، متّهم بسرقة الحديث. قاله الخليل وحده، و هذا هو عبد الملك المسمعي .

وجه ۱۰ - تصريح بزرگان اهليت ببطلان حديث سنت خلفا و نقل ابن حجر در «تهذيب التّهذيب» عقیده ابن قطان فاسی را در بطلان این حدیث

دهم آنکه: وهن و هوان و فساد و بطلان

حدیث «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين»

بحدّی رسیده که بعض علمای اعلام و متقدّمین فخام سنیّه خود تصریح صریح بعدم صحّت این حدیث می نمایند و جهالت حال بعض روای آن را علّت این مطلب قرار داده در معرفت ناقد بصیر می افزایند، چنانچه ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» بترجمه عبد الرحمن بن عمرو بن عبسّه السّلمی الشّامی که راوی این خبر از عرباض است گفته: [له فی الکتاب حدیث واحد فی الموعظة، صحّحه الترمذی. قلت:

و ابن حبان و الحاکم فی «المستدرک» و زعم ابن القطان الفاسی أنّه لا یصح لجهالته .

ازین عبارت ظاهرست که برای عبد الرحمن بن عمرو در کتب، یک حدیث در موعظه وارد شده که آن را ترمذی و ابن حبان و حاکم تصحیح نموده اند، لیکن ابن قطان فاسی گمان نموده که این حدیث بسبب جهالت حال عبد الرحمن بن عمرو صحیح نیست. و در کمال ظهورست که مقصود از حدیث واحد عبد الرحمن بن عمرو و در موعظه، همین

حدیث «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين»

می باشد، زیرا که در صدر آن واقع شده است: [وعظنا رسول الله صلعم یوما بعد صلاة الغداة موعظة بليغة ذرفت منها العيون و وجلت منها القلوب . و قطع نظر ازین تفحص، خود شاهد است که علاوه برین حدیث، حدیث دیگر که دارای موعظه باشد و از عبد الرحمن بن عمرو منقول باشد عینی و اثری از آن در «کتب سته» و غیر آن نیست.

و محتجب نماید که ابن القطان فاسی از حفاظ اعیان و نقاد ارکان سنیّه می باشد، و مدائح جلیله و محامد جمیله او در أسفار کبار، مرقوم و مسطور، و مآثر مفحمه و مفاخر مسلّمه اش نزد این حضرات، بر ناظر کتب رجال در کمال وضوح و ظهورست.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۳۳

ترجمه حال و بدائع ابن القطان

شمس الدین ذهبی در «تذکره الحفاظ» آورده: [ابن القطان الحافظ العلّامة النّاقذ، قاضی الجماعة، أبو الحسن علی بن محمّد بن عبد الملك بن یحیی بن ابراهیم الحمیری الکتانی الفاسی، الشّهر بابن القطان. سمع أبا عبد الله ابن الفخار و أبا الحسن بن الفرات و أبناء جعفر بن یحیی الخطیب و أبا ذر الحینی و طبقتهم. قال الأثرار فی ترجمته: کان من أبصر الناس بصناعة الحديث و أحفظهم لأسماء رجاله و أشدهم عناية بالرواية، رأس طلبة مراکش و نال بخدمة السلطان دنیا عظيمة، و له تواليف، حدّث و درس (إلى أن قال): و مات و هو علی قضاء سجلماسة فی ربيع الأول سنة ثمان و عشرين ستمائة. قال ابن مسدی:

کان معروفًا بالحفظ و الإتقان و من أئمة هذا الشأن، مصرّی الأصل مراکشى الدّار کان شیخ شیوخ أهل العلم فی الدّولة المؤمنیة، فتمکّن من الکتاب و بلغ غاية الأمیة ولی قضاء الجماعة فی أثناء تقلّب الدّولة فنقمت علیه أغراض انتهکت فیها أعراض! (إلى أن قال): سمع أبا عبد الله بن زرقون و أبا بکر بن الجد و عدّة، عاقت الفتن المدلهمة عن لقائه، و قد أجاز لی مروياته. قلت: طالعت کتابه المسمّى ب «الوهم و الإبهام» الذی وضعه علی «الأحكام الكبرى» لعبد الحقّ يدلّ علی حفظه و قوّة فهمه، لکنّه تعتّ فی أحوال رجال فما أنصف بحیث إنّهُ أخذ یلین هشام بن عروہ و نحوه!]

و جلال الدین سیوطی در «طبقات الحفاظ» گفته: [ابن القطان الحافظ النّاقذ العلّامة، قاضی الجماعة، أبو الحسن علی بن محمّد بن عبد الملك بن یحیی بن ابراهیم الحجری الکتانی الفاسی، سمع أبا ذر و الخشوعی و طبقتهم، و کان من أبصر الناس بصناعة الحديث و أحفظهم لأسماء رجاله و أشدهم عناية فی الرواية، معروف بالحفظ و الاتقان، صنّف «الوهم و الإبهام علی الأحكام الكبرى» لعبد

الحقّ. مات فی ربيع الأوّل سنه ۶۲۸].

و مولوی صدیق حسن خان معاصر در «إتحاف النبلا» گفته: [أبو الحسن

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۳۴

علی بن محمد بن عبد الملک الفاسی المشهور بابن القطان بفتح قاف و تشدید طا. حافظ علامه است أبصر مردم بود بصناعت حدیث و أحفظ ایشان برای رجال حدیث و أشد الاعتناء بروایت آن، تدریس و تحدیث کرد و تألیف نمود، ازوست کتاب «الوهم و الإیهام» و آن را بر «أحكام كبير» عبد الحقّ وضع کرده، دلالت دارد بر مزید حفظ و قوّت فهم وی، و لكن تعنت کرد در احوال رجال، وفاتش در سنه ثمان و عشرين و ستّ مائه بوده، هکذا فی «سبيل السلام شرح بلوغ المرام»].

وجه ۱۱- عدم معارضه این حدیث، فرض صحت آن با حدیث ثقلین

یازدهم آنکه: اگر بالفرض و التقدير، صحت این خبر بحسب طریقی از طرق مخالفین تسلیم هم کرده شود، معارض و مقابل حدیث ثقلین نخواهد شد، زیرا که حدیث ثقلین نظر بآن طرق متکاثره که در کتب اهل سنت موجودست، و نیز بنا بر آن افادات متضافره علمای کبار سنیّه که بآن در کتب خود معترف شده‌اند بلا شبهه و ارباب، متواتر و قطعی الصدورست، و در خبر «علیکم بسنتی و سنّه الخلفاء الراشدين من بعدی»

أصلاً این معنی متحقّق نیست. پس چگونه نزد عاقل بصیر و متّبع خیر، احتجاج شاه صاحب بآن بمقابله حدیث ثقلین درست خواهد شد؟! حاشا و کلاً که إحدى از ارباب إنصاف و تارکین جدل و اعتساف، این مطلب را قبول نماید و باختیار، این سیل معوج، راه سفاهت و سفساف پیماید!.

وجه ۱۲- عدم معارضه بوجه دیگر

دوازدهم آنکه: اگر صحت خبر

«علیکم بسنتی و سنّه الخلفاء»

بحسب روایت اهل سنت مفروض هم شود، معارضه و مقابله آن با حدیث ثقلین هرگز درست نخواهد شد، زیرا که حدیث شریف ثقلین متّفق علیه بین الفريقین است، و کتب و أسفار موالفین و مخالفین از طرق کثیره آن مملوّ می‌باشد، و این خبر که شاه صاحب بمقابله آن آورده‌اند بجز بعض کتب اهل سنت، نشانی از آن در دیگر أسفار این فرقه هم نیست، پس ذکر آن بمقابله حدیث ثقلین یقیناً جور و جفا و صراحهً مجانبت إنصاف و وفا خواهد بود، فلا یجیح إلیه إلّا الجاحد العنود و المعاند الکنود!

وجه ۱۳- درین که حدیث سنت خلفا بر فرض صحت، محمول میشود بر ائمه اهل بیت و ذکر دلائل بر صحت این حمل بهیجده دلیل قاطع

سیزدهم آنکه: اگر بالفرض و التسليم، این حدیث را صحیح هم بدانیم، کدام دلیل است بر آنکه مراد از خلفا در آن خلفای اهل سنت باشند، بلکه می‌توان

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۳۵

گفت که مقصود جناب نبوی علیه و آله آلاف الصلوة و السلام از خلفا در این حدیث، ائمه اهل بیت سلام الله علیهم أجمعین هستند. و این قول را تأیید می‌کند چند دلیل صریح که هر یکی از آن برای اهل إنصاف و تارکین جدل و اعتساف نور مبین و ضیاء مستبین است.

دلیل اول آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم در حدیث «اثنا عشر خلیفه» بر ائمه اهل بیت علیهم السّلام إطلاق خلفا فرموده، و اگر چه ایراد طرق این حدیث از کتب اهل سنت، و اثبات مراد بودن ائمه معصومین علیهم السّلام از آن و جواب از هفوات و طامات و تأویلات و تسویلات اهل سنت در آن موکول بر مجامد خاص این حدیث می باشد، لیکن روما للاختصار در این جا بر کلام بعض اعلام سّیّیه که داد حق گوئی و انصاف جوئی در باب این حدیث شریف داده اند اکتفا می نمایم.

شیخ سلیمان بلخی در «ینایع المودّة» در باب سابع و سبعون که معقود برای تحقیق همین حدیث گفت: [قال بعض المحققين: إنّ الأحادیث الدّالة علی کون الخلفاء بعده صلی الله علیه و سلم اثنا عشر قد اشتهرت من طرق كثيرة، فبشرح الزّمان و تعریف الکون و المكان علم أنّ مراد رسول الله صلی الله علیه و سلم من حدیثه هذا الأئمة الاثنا عشر من أهل بيته و عترته، إذ لا يمكن أن يحمل هذا الحديث علی الخلفاء بعده من أصحابه لقلّتهم عن اثني عشر، و لا يمكن أن يحمل علی الملوک الأمویة لزیادتهم علی اثني عشر و لظلمهم الفاحش إلّا عمر بن عبد العزيز، و لكونهم غیر بنی هاشم، لأنّ

النّبی صلی الله علیه و سلم قال: «كلّهم من بنی هاشم»

فی روایة عبد الملك عن جابر و إخفاء صوته صلی الله علیه و سلم فی هذا القول یرجح هذه الروایة لأنهم لا يحسنون خلافة بنی هاشم و لا- يمكن أن يحمل علی الملوک العبّاسیة لزیادتهم علی العدد المذكور و لقلّة رعايتهم لآیة: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

» و حدیث الکساء، فلا بدّ من أن يحمل هذا الحديث علی الأئمة الاثنا (الاثنی. ظ) عشر من أهل بيته و عترته صلی الله علیه و سلم، لأنّهم كانوا أعلم أهل زمانهم و أجلّهم و أروعهم و أتقاهم و أعلاهم نسبا و أفضلهم حسبا و أكرمهم عند الله، و كانت علومهم عن آبائهم متّصلة بجدهم

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۲۳۶

صلی الله علیه و سلم بالوراثه و اللدنیّة، کذا عرفهم أهل العلم و التّحقیق و أهل الكشف و التّوفیق، و يؤیّد هذا المعنی، أى أنّ مراد النّبی صلی الله علیه و سلم الأئمة الاثنا عشر من أهل بيته، و يشهد و یرجحه حدیث الثّقلین و الأحادیث المتکثرة المذكورة فی هذا الكتاب و غیرها. و أمّا

قوله صلی الله علیه و سلم «كلّهم تجتمع علیهم الأئمة»

فی روایة عن جابر بن سمرة، فمراده صلی الله علیه و سلم أنّ الأئمة تجتمع علی الإقرار بإمامة کلّهم وقت ظهور قائمهم المهدي رضی الله عنهم .

* دلیل ثانی آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی که آن را جناب امیر المؤمنین علیه السّلام از آن جناب روایت فرموده اند ائمه اهل بیت علیهم السّلام را بخلفاء خود تعبیر فرموده.

سید علی بن شهاب الدین همدانی در کتاب «المودّة فی القربی» در مودّة عاشره که آن را معنون باین عنوان نموده: «المودّة العاشرة فی عدد الأئمة و أنّ المهديّ منهم» می آرد:

[عن علی علیه السّلام، قال: قال رسول الله ص: من أحبّ أن یركب سفینه النّجاة و یستمسک بالعروة الوثقی و یعتصم، بحبل الله المتین فلیوال علیا بعدی و یعاد عدوّه و لیأتّم بالأئمة الهداة من ولده، فإنّهم خلفائی و أوصیائی و حجج الله علی خلقه بعدی و سادة أمّتی و قادة الاتقیاء إلى الجنّة، حزبهم حزبی و حزبی حزب الله و حزب اعدائهم حزب الشّیطان .

و شیخ سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینایع المودّة» در باب سادس و خمسون نقلا عن مودّة القربی گفته:

[علی علیه السّلام- رفعه: من أحبّ أن یركب سفینه النّجاة و یستمسک بالعروة الوثقی و یعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیا بعدی و لیعاد عدوّه، و لیأتّم بالأئمة الهداة من ولده فإنّهم خلفائی و أوصیائی و حجج الله علی خلقه بعدی و سادات أمّتی و قادة الاتقیاء إلى

الْجَنَّةُ حَزْبُهُمْ حَزْبِي وَ حَزْبِي حَزْبُ اللَّهِ وَ حَزْبُ اَعْدَائِهِمْ حَزْبُ الشَّيْطَانِ .

و نیز شیخ سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینابیع المودّة» در باب سابع و سبعون که معقود برای تحقیق

حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه»

است، نقلاً

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۳۷

عن «مودّة القربى» گفته:]

و عن عَلِيِّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْكَبَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ وَ يَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَ يَعْتَصِمَ بِحَبْلِ اللَّهِ الْمَتِينِ فَيُؤَالِ عُلَيَّا وَ لِيُعَادَ عَدُوَّهُ، وَ لِيَأْتِمَ بِالْأَثَمَةِ الْهَدَاةِ مِنْ وَلَدِهِ فَإِنَّهُمْ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ مِنْ بَعْدِي وَ سَادَاتُ أُمَّتِي وَ قَوَادِ (قَادَة). ظ) الْاَتَقِيَاءَ إِلَى الْجَنَّةِ حَزْبُهُمْ حَزْبِي وَ حَزْبِي حَزْبُ اللَّهِ، وَ حَزْبُ اَعْدَائِهِمْ حَزْبُ الشَّيْطَانِ . * دَلِيلُ ثَالِثٍ أَنَّهُ جَنَابُ رِسَالَتِ مَآبِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي حَدِيثِي كِه ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ رَأَى أَنَّهُ جَنَابُ رَوَايَتِ كَرْدِهِ، أَنَّهُ اِثْنَا عَشَرَ عَلَيْهِمُ السَّيِّلَامُ رَا بِخُلَفَاءِ خُودِ مَعْبَرُ فَرْمُودِهِ، چنانچه صدر الدین ابراهیم بن محمد بن المؤید بن حمویه الحموی در کتاب «فرائد السَّمَطِينَ فِي فُضَائِلِ الْمُرْتَضَى وَ الْبَتُولِ وَ السَّبْطِينَ» عَلَى مَا نَقَلَ عَنْهُ بِسَنَدِ خُودِ آوَرْدِهِ:

[عن سعيد ابن جبیر، عن عبد الله بن عباس، قال: قال رسول الله صلعم: إنَّ خلفائي و أوصيائي و حجج الله على الخلق بعدى الاثنى عشر (اثنا عشر. ظ) أولهم أخى و آخرهم ولدى قيل: يا رسول الله! و من أخوك؟ قال: على بن أبى طالب. قيل: فمن ولدك؟ قال: المهدي الذي يملؤها قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما، و الذي بعثني بالحق بشيرا لو لم يبق من الدنيا إلّا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتّى يخرج فيه ولدى المهدي، ينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلّى خلفه و تشرق الأرض بنور ربّها و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب .

و عطاء الله بن فضل الله الشيرازی المعروف بجمال الدين المحدث در «روضه الأحياب» در ذکر إمام ثانی عشر علیه السَّيِّلَامُ در بیان احادیثی که دلالت بر ظهور آن جناب دارد، آورده: [و از عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایتست که رسول الله صلّى الله عليه و سلّم فرمود که: خلفا و أوصياء من و حجج ایزد تعالی بر خلق بعد از من دوازده خواهند بود، أولهم أخى و آخرهم ولدى.

گفتند: یا رسول الله کیست برادر تو؟

فرمود که: على بن أبى طالب. گفتند: کیست پسر تو؟

قال: المهدي الذي يملؤها قسطا و عدلا: كما ملئت جورا و ظلما، و الذي بعثني بالحق بشيرا لو لم يبق، من الدنيا إلّا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتّى يخرج ولدى المهدي فينزل روح الله عيسى

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۳۸

ابن مريم فيصلّى خلفه و تشرق الأرض بنور ربّها و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب .

و شیخ سلیمان بلخی در «ینابیع المودّة» در باب ثامن و سبعون گفته:

[و فی هذا الكتاب (یعنی «فرائد السَّيِّمَطِينَ»): عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آلِهِ وَ سَلَّمَ: إِنَّ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي لاثنا عشر أولهم على و آخرهم ولدى المهدي فينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلّى خلف المهدي و تشرق الأرض بنور ربّها و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب .

* دَلِيلُ رَابِعٍ أَنَّهُ جَنَابُ رِسَالَتِ مَآبِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي حَدِيثِي كِه جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَنْصَارِي أَنَّهُ رَأَى أَنَّهُ جَنَابُ رَوَايَتِ نَمُودِهِ أَنَّهُ اِثْنَا عَشَرَ عَلَيْهِمُ السَّيِّلَامُ رَا بِخُلَفَاءِ خُودِشِ تَعْبِيرُ فَرْمُودِهِ، چنانچه عطاء الله بن فضل الله الشيرازی المعروف بجمال الدين

المحدث در «روضه الأحاب» در ذکر امام ثانی عشر علیه السلام در بیان احادیث و اخباری که دلالت بر ظهور آن جناب دارد آورده:

[از جابر بن یزید الجعفی مرویست که گفت: شنیدم از جابر بن عبد الله الأنصاری رضی الله عنه که می گفت که: چون ایزد تعالی نازل گردانید بر پیغمبر خود این آیه که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» گفتم: یا رسول الله! می شناسیم ما خدا و رسول او را، پس کیستند أصحاب امر که خدای تعالی اطاعت ایشان را قرین ساخته است بطاعت تو؟ پس گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم:

هم خلفائی من بعدی یا جابر و ائمة الهدی بعدی، أولهم علی بن أبی طالب ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علی بن الحسين، ثم محمد بن علی المعروف فی التوراة بالباقر، و سندرکه یا جابر، فإذا لقیته فاقراه منی السلام، ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی، ثم محمد بن علی، ثم علی بن محمد، ثم الحسن بن علی، ثم سمی و کتبی حجة الله فی أرضه و بقیتة فی عباده محمد بن الحسن بن علی، ذلك الذي يفتح الله عز وجل علی يديه مشارق الأرض و مغاربها، و ذلك الذي يغيب عن شيعته و أوليائه غيبة لا يثبت فيها علی القول بإمامته إلّا من امتحن الله قلبه للإيمان.

جابر گوید:

گفتم یا رسول الله! آیا در غیبت امام، شیعه انتفاع یابند؟

فقال: إی و الذي بعثنی

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَتْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۳۹

بالتبوة ليستضيئون بنوره و ينتفعون بولايتة فی غيبته كانتفاع الناس بالشمس و إن علاها سحاب.

ای جابر! این از اسرار مکنونه الهی است، پس پنهان دار آن را مگر از کسی که اهل آن باشد.

* دلیل خامس آنکه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم در حدیث دیگر از که از جابر منقول است ائمه اهل بیت علیهم السلام را بخلفاء خود تعبیر نموده، و این معنی برهان قاطع و سلطان ساطعست بر اینکه اگر حدیث «عليكم بسنتي و سنة الخلفاء الراشدين»

را صحیح بدانیم، مراد نبوی ازین خلفا همین حضرات ائمه اهل بیت علیهم السلام خواهند بود لا غیر، و فی هذا دمع لرأس أهل الشر و شد لظهر أهل الخير.

حالا- حدیث مشار إليه را که مشتمل بر فضل عظیم جناب امیر المؤمنین علیه السلام بلکه تمامی ائمه کرام علیهم صلوات الرب المنعامست باید شنید، و علو کلمه حق را بچشم حقیقت بین باید دید.

حافظ جلیل و جهنذ نبیل أبو منصور شهردار بن شیرویه الدیلمی در کتاب «مسند الفردوس» علی ما نقل عنه آورده:

[عن جابر رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: مكتوب على الجنة: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على أخوه ولي الله أخذت ولايته على الذر قبل خلق السموات و الأرض بألفي عام، فمن سره أن يلقي الله و هو عنه راض فليتلّ علينا و عترته فإنهم أوليائي و نجباي و أحباي و خلفائي .

* دلیل سادس آنکه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم حضرات ائمه إحدى عشر علیهم السلام را که از نسل جناب سیده سلام الله علیها بوجود آمده اند بخلفا معبر فرموده، و این معنی هم بحمد الله الودود برای اثبات مطلوب و مقصود و دمع رأس جاحد عنود کافی و وافست.

شیخ الاسلام عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام السیلمی الدمشقی الشافعی که از أجله أعلام و ائمه فخام نزد سنیّه است و مفاخر و مآثر او نزد این حضرات بر ناظر «عبر» ذهبی «و مرآة الجنان» یافعی و «طبقات شافعیه» سبکی و «طبقات شافعیه»

أسنوی و «طبقات شافعیه» أسدی و «حسن المحاضر» سیوطی

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۲۴۰

و غیر آن ظاهر و باهرست، در «رساله مدح خلفا» علی ما نقل عنها در ضمن حدیث طویل آورده:

[فلما حملت خدیجة رضی الله عنها بفاطمة كانت فاطمة تحدّثها من بطنها و تونسها فی وحدتها، و كانت تکتم ذلك عن رسول الله صلعم، فدخل النبي صلعم يوما فسمع خدیجة رضی الله عنها تحدّث فاطمة، فقال لها يا: خدیجة! لمن تحدّثين؟ قالت أحدث الجنين الذي فی بطني فإنه یحدّثني و یؤنسنی. قال: يا خدیجة! أبشری فإنها أنثی و إنها النسلة الطاهرة الميمونة، فإن الله تعالى قد جعلها من نسلي و سيجعل من نسلها خلفاء فی أرضه بعد انقضاء وحيه .

* دلیل سابع آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام نیز ائمه اثنا عشر علیهم السلام را خلفای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم فرموده، و این معنی را بخطاب یهودی هارونی بنحوی افاده نموده که او نیز معترف بامر حق گردید و از بادیه کفر و ضلال خارج شده بمنزل مقصود اسلام و ایمان رسید، چنانچه صدر الدین ابراهیم بن محمد الجوینی الحموی در «فرائد السمطين» علی ما نقل عنه در ضمن حدیث طولانی آورده:

[قال [۱] فأخبر عن الثلث الآخر: أخبرني عن محمد صلعم كم بعده من إمام عدل؟ و فی أى جنّة یكون؟ و من یساكنه معه فی جنّته؟ فقال: يا هارونی! إنّ لمحمد صلعم من الخلفاء اثني عشر إماما عدلا لا یضرّ من خذلهم و لا یستوحشون بخلاف من خالفهم فإنّهم أرسب فی الدّین من الجبال الرّواسی فی الأرض و مسكن محمد صلعم فی جنّته (جنّة عدن. ظ) مع أولئك الاثنی عشر إماما العدل (الائمة العدول. ظ) قال: صدقت و الله الذي لا إله إلا هو إنّی لأجدها فی كتب (كتاب. ظ) أبی هارون كتبه بيده و أملاه موسى. قال: فأخبرني عن الواحدة أخبرني عن وصي محمد صلعم كم یعيش من بعده؟

و هل یموت أو یقتل؟ قال: يا هارونی! یعيش بعده ثلاثین سنة ثم یضرب ضربة هنا یعنی قرنۀ، فتخضب هذه من هذا، فصاح الهارونی و قطع تسبیحه (کستیجه. ظ) و هو یقول: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله و أنّک وصیّه، ینبغی أن تفوق و لا تفاق، و أن تعظم و لا تستضعف. ثم مضی به علیّ إلى منزله فعلمه معالم الدّین. [۱] أى اليهودی (۱۲).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۲۴۱

دلیل ثامن آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام در کلام بلاغت نظام خود که به خطاب صحابی جلیل خویش کمیل بن زیاد نخعی ارشاد نموده، ائمه اهل بیت علیهم السلام را بخلفاء الله معبر فرموده، و این کلام إعجاز اعلام آن جناب را کبار علمای اهل سنت در کتب و أسفار خود آورده‌اند.

حافظ أبو نعیم احمد بن عبد الله الأصفهانی در «حلیة الأولیاء» در ترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

[حدّثنا حبيب بن الحسن. نا: موسى بن إسحاق، و نا: سليمان بن أحمد. نا: محمد بن الحسن الخثعمی. نا: إسماعیل بن موسى الفزاري قالوا: حدّثنا عاصم بن حميد الخياط (الحناط. ظ) نا: ثابت بن أبي صفية أبو حمزة الثمالي، عن عبد الرحمن بن جندب، عن کمیل بن زیاد. قال: أخذ علیّ بن أبي طالب يدي فأخرجني إلى ناحية الجبانة، فلما أصبحنا جلس ثم تنفّس، ثم قال: يا کمیل ابن زیاد! القلوب أوعیة فخيرها أوعاها، احفظ ما أقول لك! الناس ثلاثة: فعالم ربّانی و متعلّم علی سبیل نجاۀ، و همج رعاۀ أتباع كلّ ناعق، یمیلون مع كلّ ریح، لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجئوا إلى ركن وثیق. العلم خیر من المال، العلم یحرسک و أنت تحرس المال. العلم یزکوا علی العمل و المال ینقصه النفقة، و محبة العالم دین یدان بها العلم. یکسب العالم الطّاعة فی حیاته و جمیل الأحداثئ بعد موته و صنیعة المال تزول بزواله، مات خزّان الأموال و هم أحياء و العلماء باقون ما بقی الدّهر أعيانهم مفقودة و أمثالهم فی القلوب موجودة. هاه! إنّ هیهنا، و أشار بيده إلى صدره، علما لو أصبت له حملة! بلی أصبت لقنا غیر مأمون علیه یستعمل آله الدّین للدّنيا یستظهر بحجج الله علی کتابه و بنعمه علی عبادۀ، أو منقاد الأهل الحقّ لا بصیره له فی احيائه، یقتدح الشّک فی قلبه بأول عارض من شبهة و

لا ذا ولا ذاك، أو منهوما باللبذات سلس القياد للشّهوات، أو مغرى بجمع الأموال و الادّخار و ليسا من رعاة الدّين، أقرب شبها بهما الأنعام السّائمة، كذلك يموت العلم بموت حامله. اللهم بلى! لن تخلو الأرض من قائم لله بحجّة لكى لا يبطل حجج الله و بيناته، أولئك هم الأقلّون عددا الأعظمون عند الله قدرا، بهم يدفع الله عن حججه حتّى يؤدّوها إلى نظرائهم و يزرعوها

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۴۲

فى قلوب أشباههم، هجم بهم العلم على حقيقة الأمر فاستلانا ما استوعر منه المترفون و انسوا بما استوحش منه الجاهلون، صحبوا الدّنيا بأبدان أرواحها معلّقة بالمنظر الأعلى، أولئك خلفاء الله فى بلاده و دعائه إلى دينه. هاه! هاه! شوقا إلى رؤيتهم فاستغفر الله لى و لك، إذا شئت فقم!]

و علامه أبو المؤيد موقّق بن أحمد الخوارزمى المعروف بأخطب خوارزم در كتاب «المناقب» در فصل رابع و عشرون كه آن را معنون باين عنوان نموده:

«الفصل الرابع و العشرون فى بيان شىء من جوامع كلمه و بوالغ حكمه» بعد ذكر بعض أحاديث به سندى كه منتهى مى شود بسوى أحمد بن الحسين البيهقى گفته: [و بهذا الإسناد

عن أحمد بن الحسين هذا، قال: أخبرنا أبو عبد الله الحافظ، قال: حدّثنى بكير بن محمّد بن سهل بن الحّدّاد الصّوفى بمكّة. قال البيهقى: و أخبرنا أبو طاهر الحسين ابن على بن الحسن بن محمّد بن سلمة الهمداني بها، قال: حدّثنا موسى بن إسحاق الأنصارى قال: حدّثنا أبو نعيم ضرار بن سرد، قال: حدّثنا عاصم بن حميد الحنّاط، عن أبى حمزة الثّمالى، عن عبد الرحمن بن جندب الفزارى، عن كميل بن زياد النخعى، قال: أخذ بيدي على عليه السّلام فأخرجنى إلى ناحية الجبانه، فلما أصرح جلس ثم تنفّس، ثم قال: يا كميل بن زياد! احفظ ما أقول لك: القلوب أوعىٰ خيرها أوعاها، الثّاس ثلثه: فعالم ربّانى، و متعلّم على سبيل نجاه، و همج رعاى اتّباع كلّ ناعق يميلون مع كلّ ريح لم يستضيئوا بنور العالم و لم يلجئوا إلى ركن و ثيق، العلم خير من المال، العلم يحرسك و أنت تحرس المال، و العلم يزكو على العمل و المال ينقصه النفقه، محيّه العلم دين يداّن يكتسب به الطّاعة فى حياته. و فى روايه عبد الله: صحبه العالم دين يداّن بها باكتساب الطّاعة فى حياته و جميل الأحداثه بعد موته، و العلم حاكم و المال محكوم عليه، و ضيعه المال تزول بزواله. و فى روايه أبى عبد الله: يفنى المال بزوال صاحبه، مات خزّان الأموال و هم أحياء، و العلماء باقون ما بقى الدّهر أعيانهم مفقوده و أمثالهم فى القلوب موجوده. ها! إنّ هيهنا، و أوما بيده إلى صدره، علما لو أصبت له حملة، بلى أصبت لقنا غير مأمون عليه يستعمل آله الدّين للدّنيا و

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۴۳

يستظهر بنعم الله على عباده و بحججه على كتابه، أو منقاد لأهل الحق لا بصيره له فى احيائه، ينقذ الشكّ فى قلبه بأول شبهه لا ذا و ذاك، أو منهوما باللذّه

و .

فى روايه أبى عبد الله: بالدّنيا سلس القياد للشّهوات، أو مغترّا بجمع الأموال و الادّخار، ليسا من رعاة الدّين أقرب شبها، بهما الأنعام السّائمة، كذلك يموت العلم بموت حامله.

اللّهم بلى! لا تخلوا الأرض من قائم بحجّة كيلا يبطل حجج الله و بيناته، أولئك الأقلّون عددا الأعظمون عند الله قدرا، بهم يدفع الله عن حججه حتّى يؤدّوها إلى نظرائهم و يزرعوها فى قلوب أشباههم، هجم بهم العلم على حقيقة الأمر فاستلانا ما استوعر منه المترفون و انسوا بما استوحش منه الجاهلون، صحبوا الدّنيا بأبدان أرواحها معلّقة بالمحلّ الأعلى أولئك خلفاء الله فى عباده و الدّعاء إلى دينه، هاه! هاه! شوقا إليهم، و استغفر الله لى و لك إذا شئت فقم!]

و علامه شمس الدين أبو المظفر يوسف بن قزغلى البغدادى الحنفى المعروف بسبط ابن الجوزى در «تذكرة خواص الأئمّة» گفته: [

ذکر وصيته لكميل بن زياد. أنا:

عبد الوهاب بن علي الصوفي. أنا: علي بن محمد بن عمرو. أنا: رزق الله. أنا: عبد الوهاب.

أنا: أحمد بن علي بن الباذم. أنا: حبيب بن الحسين الفزار أنا: موسى بن إسحاق الأنصاري. حدثنا ضرار بن صرد. ثنا: عصام بن حميد. ثنا: أبو حمزة الثمالي، عن عبد الرحمن بن محمد، عن كميل بن زياد، قال: أخذ بيدي أمير المؤمنين علي (ع) فأخرجني إلى ناحية الجبابة: فلما أصبحنا جلس فتفّس الصّعداء، ثم قال: يا كميل ابن زياد! إنّ هذه القلوب أوعيةٌ فخيرها أوعاها احفظ ما أقول لك: الناس ثلاثة: عالم ربّاني، ومتعلّم على سبيل نجاه، و همج رعا ع أتباع كلّ ناعق يميلون مع كلّ ريح لم يستضيئوا بنور العلم و لم يلجئوا إلى ركن وثيق، يا كميل! العلم خير من المال العلم يحرسك و أنت تحرس المال. العلم يزكو على النّفقة و المال يزول، محبّة العالم دين يدان به يكسبه الطّاعة في حياته و جميل الأحداث بعد مماته، المال تنقصه النّفقة و العلم يزكو على الإنفاق، العلم حاكم و المال محكوم عليه، يا كميل! مات خزّان المال و هم أحياء و العلماء باقون ما بقي الدّهر، أعيانهم مفقودة و أمثالهم في القلوب موجودة

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٢٠، ص: ٢٤٤

ثم قال: آه! إنّ ههنا لعلوما جمّة لو أصبت لها حملة، و أشار بيده إلى صدره، ثم قال اللهم بلي! قد أصبت أمينا غير مأمون عليه يستعمل آله الدّين بالدّنيا يستظهر بنعم الله على عباده و بحججه على كتابه، أو منقادا لأهل الحقّ ينقدح الشّكّ في قلبه بأوّل عارض من شبهة، لا ذا ولا ذاك! أو منهوما باللدّات سلس القياد للشّهوات، أو مغرّى بجمع الأموال و الادّخار، ليسا من الدّين في شيء، أقرب شبها بالبهائم السّائمة، كذلك يموت العلم بموت العلماء حامله. اللهم بلي! لن تخلو الأرض من قائم لله بحجّته لكيلا تبطل حجج الله على عباده، أولئك هم الأقلّون عددا الأعلى عند الله قدرا، بهم يحفظ الله دينه حتّى يؤدّونه إلى نظرائهم و يزرعونه في قلوبهم. و في رواية: في قلوب أشباههم، بهم يحفظ الله حججه، هجم بهم العلم على الحقيقة فاستلانا ما استوعره المترفون و أنسوا بما استوحش منه الجاهلون، صحبوا الدّنيا بأبدان أرواحها معلّقة بالمحلّ الأعلى، أولئك خلفاء الله في أرضه و دعائه إلى دينه، آه! ثم آه! و شوقاه إلى رؤيتهم! و استغفر الله لي و لك، إذا شئت فقم!]

و شمس الدين ذهبی در «تذكرة الحفاظ» ترجمه جناب أمير المؤمنين عليه السلام گفته:

[قرأت على أبي الفضل بن عساكر، عن عبد المعزّ بن محمد. أنا: تميم بن أبي سعيد المقرئ. أنا: أبو سعيد محمد بن عبد الرحمن سنة تسع و أربعين و أربعمائه.

أنا: محمد بن محمد الحافظ. أنا: أبو جعفر محمد بن الحسين الخثعمي بالكوفة. أنا: إسماعيل ابن موسى الفزارى. أنا: عاصم بن الحميد الحنّاط، أو رجل عنه. قال: ثنا: ثابت بن أبي صفية أبو حمزة الثمالي، عن عبد الرحمن بن جندب، عن كميل بن زياد النخعي قال: أخذ علي رضي الله عنه بيدي فأخرجني إلى ناحية الجبابة، فلما أصبحنا جلس ثم تنفّس فقال: يا كميل! القلوب أوعيةٌ فخيرها أوعاها، احفظ ما أقول لك: الناس ثلاثة، فعالم ربّاني، و عالم متعلّم على سبيل نجاه، و همج رعا ع أتباع كلّ ناعق يميلون مع كلّ ريح لم يستضيئوا بنور العلم و لم يلجئوا إلى ركن وثيق، العلم خير من المال، العلم يحرسك و أنت تحرس المال، العلم يزكو على العمل المال ينقصه النّفقة، و صحبة العالم دين يدان بها باكتساب الطّاعة في حياته و جميل الأحداث

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٢٠، ص: ٢٤٥

بعد موته و صنيعة المال تزول بزوال صاحبه. مات خزّان الأموال و هم أحياء، و العلماء باقون ما بقي الدّهر، أعيانهم مفقودة و أمثالهم في القلوب موجودة. ها! إنّ ههنا، و أشار بيده رضي الله عنه إلى صدره، علما لو أصبت له حملة، بلي! أصبت لقنا غير مأمون عليه، يستعمل آله الدّين للدّنيا يستظهر بحجج الله على كتابه و بنعمه على عباده، أو منقادا لأهل الحق لا بصيرة له في حياته، يقتدح الشّكّ في قلبه بأوّل عارض من شبهة، اللهم لا ذا ولا ذاك! أو منهوما باللدّة سلس القياد للشّهوات، أو مغرّى بجمع الأموال و الادّخار ليسا من

رعاة الدّین، أقرب شبها بهما الأنعام السّائمة، كذلك يموت العلم بموت حامله.

ثم قال: اللّهمّ بلی! لن تخلو الأرض من قائم لله بحجّته لئلا تبطل حجج الله و بیناته، أولئك الأقْلون عددا الأعظمون عند الله قدرا، بهم يدفع الله عن حججه حتّى یؤدّوها إلى نظرائهم و یزرعوها فی قلوب أشباههم، هجم بهم العلم على حقيقة الأمر، تلك أبدان أرواحها معلقة بالمحلّ الأعلى، أولئك، خلفاء الله فی بلاده و الدّعاة إلى دینه. هاه! هاه! شوقا إلى رؤیتهم، و أستغفر الله لی و لك، إذا شئت فقم!].

و ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته: [

عن کمیل بن زیاد، قال: أخذ بیدي علی بن أبی طالب فأخرجني إلى ناحية الجبّانة، فلما أصرح تنفس، ثم قال: یا کمیل! إنّ هذه القلوب أوعیة فخيرها أوعاها، احفظ عني ما أقول لك: الناس ثلاثة:

عالم ربّانی، و متعلّم على سبیل نجاه، و همج رعا عاتب كل ناعق یمیلون مع كل ریح لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجئوا إلى ركن وثیق. یا کمیل! العلم خیر من المال، العلم یحرسک و أنت تحرس المال و العلم یزکو على الإنفاق و المال تنقصه التّفقه. یا کمیل! محبّ العلم دین یدان به، یکسب العالم الطاعة لربه فی حیاته و جمیل الأحداث بعد وفاته، و نفقه المال تزول بزواله و العلم حاکم و المال محکوم علیه. یا کمیل! مات خزّان المال و هم أحياء و العلماء باقون ما بقى الدّهر، أعيانهم مفقودة و أمثالهم فی القلوب موجودة، إنّ ههنا لعلماء، و أشار إلى صدره، لو أصبت له حملة! ثم قال: اللّهمّ بلی أصبت لقنا غیر مأمون یستعمل آله الدّین فی الدّنيا و یستظهر بحجج الله على أولیائه و بنعمه على کتابه، أو منقادا لحملة الحق لا بصیره له فی حیاته،

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۴۶

ینقدح الزّیغ فی قلبه بأول عارض من شبهة، اللّهم لا ذا و لا ذاك! أو منهوما باللذات سلس القياد للشّهوات، أو مغرما بالجمع و الادّخار و لیس من رعاة الدّین أقرب شبها بالأنعام السّائمة، كذلك يموت العلم بموت حملته. ثم قال: اللّهمّ بلی! لا تخلو الأرض من قائم لله بحجّته إمّا ظاهر مشهور، و إمّا خائف مغمور لئلا تبطل حجج الله و بیناته و کم و أين أولئك؟، أولئك هم الأقْلون عددا الأعظمون قدرا، بهم یحفظ الله حججه حتّى یودّعوها نظرائهم و یزرعوها فی قلوب أشباههم، هجم بهم العلم على حقيقة الأمر فباشروا أرواح الیقین، و استسهلوا ما استوعره المترفون و أنسوا بما استوحش منه الجاهلون، و صحبوا الدّنيا بأبدان أرواحها معلقة بالمحلّ الأعلى: یا کمیل! أولئك خلفاء الله فی أرضه و الدّعاة إلى دینه، هاه! شوقا إلى رؤیتهم، أستغفر الله لی و لك.

ابن الانباری فی المصاحف، و المرحبی فی العالم، و نصر فی الحجّة. حل. کر.]

* دلیل تاسع آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم در حدیثی که از ابو سعید خدری مرویست ائمه اهل بیت علیهم السّلام را بائمه راشدین تعبیر فرموده، و این معنی هم کاشف از آنست که مراد از خلفای راشدین در حدیث مبحوث عنه ائمه اهل بیت علیهم السّلام می باشند، لا غیر. حالا ألفاظ و کلمات حدیث ابو سعید خدری باید شنید و ظهور امر حقّ بچشم حقیقت بین باید دید.

أبو منصور شهردار بن شیرویه الدیلمی در «مسند الفردوس» على ما نقل عنه آورده:

[عن أبی سعید الخدری، قال: صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و سلّم الصّیْلوة الأولى، ثمّ أقبل بوجهه الکریم علینا فقال: یا معاشر أصحابی! إنّ مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح و باب حطّة فی بنی اسرائیل، فتمسّکوا بأهل بیتی بعدی الأئمة الرّاشدین من ذرّیتی، فإنّکم لن تضلّوا أبدا. فقیل: یا رسول الله! کم الأئمة بعدک؟ قال: اثنا عشر من أهل بیتی، أو قال: من عترتی .

* دلیل عاشر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم در خطبه خاصّه خود که برای إظهار فضل اهل بیت علیهم السّلام ارشاد فرموده، ائمه اهل بیت علیهم السّلام را بائمه مهدیه معبر نموده، پس اگر آن جناب بالفرض حدیث «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۴۷

الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ»

ارشاد کرده است، بلا ریب مراد آن جناب از خلفای راشدین مهدیین همین نفوس مقدّسه خواهد بود که ایشان را در خطبه بلیغه بأئمه مهدیه تعبیر فرموده. اینک آن خطبه مोजزه که در بلاغت و فصاحت مثل آیت و معجزه است و هر جمله اش بر حقیقت مذهب اهل حقّ دلیل قاطع و برهان ساطع می باشد، از کتب اکابر اهل سنت نقل می نمایم، و در تنویر بصر و بصیرت ناظر خیر می افزایم. أبو نعیم أحمد بن عبد الله الاصفهانی در کتاب «منقبه المطهرین» علی ما نقل عنه بسند خود از جابر بن عبد الله أنصاری روایت نموده:

[قال: خرج علينا رسول الله صلعم يوما ومعه علي والحسن والحسين عليهم السلام، فخطبنا فقال: أيها الناس! إنّ هؤلاء أهل بيت نبيكم قد شرفهم الله بكرامته واستودعهم سرّه واستودعهم علمه، عماد الدين شهداء على أمته، برأهم قبل خلقه إذ هم أظلمت تحت عرشه، نجباء في علمه وارتضاهم واصطفاهم فجعلهم علماء وفقهاء لعباده ولهم على صراطه، فهم الأئمة المهديّة والقادة الدّاعية والأئمة الوسطى والرّحم الموصولة، هم الكهف الحصين للمؤمنين ونور أبصار المهتدين وعصمة لمن لجأ إليهم ونجاة لمن احترز بهم، يغتبط من والاهم، ويهلك من عادهم، ويفوز من تمسك بهم الرّاغب عنهم مارق من الدّين، والمقصر عنهم زاهق، والأزق (اللازم. ظ) بهم لاحق، فهم الباب المبتلى بهم، من آتاهم نجى ومن أباهم هوى، هم حطّة لمن دخله وحية الله على من جهله، إلى الله يدعون وبأمر الله يعملون، وبآياته يرشدون، فيهم نزلت الرّسالة وعليهم هبطت ملائكة الرّحمة وإليهم بعث الرّوح الامين تفضّلا من الله ورحمة، وآتاهم ما لم يؤت أحدا من العالمين، فعندهم بحمد الله ما يلتمس ويحتاج من العلم والهدى في الدّين، وهم الثّور من الضلالة عند دخول الظلم، وهم الفروع الطّيبة من الشجرة المباركة، وهم معدن العلم وأهل بيت الرّحمة وموضع الرّسالة ومختلف الملائكة الذين أذهب الله عنهم الرّجس أهل البيت وطهرهم تطهيرا].

و أبو الفتح محمد بن علي بن ابراهيم النّظري در کتاب «الخصائص العلوية» بسند خود آورده: [

عن أبي جعفر، عن أبيه، عن جابر بن عبد الله أنصاری، قال:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۴۸

خرج علينا رسول الله يوما ومعه علي والحسن والحسين، فخطب ثم قال: أيها الناس! إنّ هؤلاء أهل بيت نبيكم قد شرفهم الله بكرامته واستودعهم سرّه واستودعهم علمه، عماد الدين، شهداء على أمته، برأهم قبل خلقه، إذ هم أظلمت تحت عرشه، نجباء في علمه، اختارهم فارتضاهم واصطفاهم فجعلهم علماء وفقهاء لعباده، فهم الأئمة المهديّة والقادة الباعثة (الدّاعية. ظ) والأئمة الوسطى والرّحمة الموصولة، هم الكهف الحصين للمؤمنين ونور أبصار المهتدين وعصمة لمن لجأ إليهم ونجاة لمن احترز بهم يغتبط من والاهم ويهلك من عاداهم ويفوز من تمسك بهم، الرّاغب عنهم مارق، والمقصر عنهم زاهق، وللأزق بهم لاحق، فهم الباب المبتلى به، من آتاهم نجا، ومن أباهم هوى هم حطّة لمن دخله، وحجة الله على من جهله، إلى الله يدعون وبأمر الله يعملون وبآياته يرشدون، فيهم نزلت الرّسالة وعليهم هبطت ملائكة الرّحمة وإليهم بعث الرّوح الامين تفضّلا من الله ورحمة، وآتاهم ما لم يؤت أحدا من العالمين وعندهم بحمد الله ما يلتمس ويحتاج من العلم والهدى في الدّين وهم الثّور في الضلالة عند دخول الظلمة، وهم الفروع الطّيبة من الشجرة المباركة، وهم معدن العلم وأهل بيت الرّحمة وموضع الرّسالة ومختلف الملائكة، هم الذين أذهب الله عنهم الرّجس وطهرهم تطهيرا].

دلیل حادی عشر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم الاطیاب در خطبه بلیغه خود که آن را بعد نزول آیه «إِنَّمَا وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ»

بغرض هدایت اصحاب ارشاد فرموده و در ضمن آن جا بجا بر طمامت ائمه اهل بیت علیهم السلام تنصیصات صریحه و تصریحات

نصیحه نموده در حق ایشان می فرماید:

[هؤلاء الهداة المهتدون و الائمة الراشدون

و نیز می فرماید:

[هم الائمة الهادية]

و نیز می فرماید:

[فهم كلمة التقوى و وسيلة الهدى

، پس اگر بالفرض حدیث پیش کرده مخاطب را صحیح هم تسلیم کنیم بمفاد «الحديث يفسر بعضه بعضا» مقصود آن حضرت در حدیث مذکور از خلفای راشدین مهدیین همین حضرات قدسی صفات خواهند بود، و لو رغم بذلك أنف الجاحد العنود! اینک آن خطبه بلیغه را که از هر لفظ آن آیات علو حق پیدا و آشکار و

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۴۹

از هر کلمه اش بینات سمو صدق کالشمس فی رابعة النهارست باید شنید و بهره وافی از عرفان مراتب عالیہ آمناء رحمان علیهم السلام ما کرّ الجدیدان باید گزید.

شهاب أحمد سبط قطب الدین ایجی در «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل» گفته: [و لصدر هذه القصة خطبة بليغة باحثه على خطبة موالاتهم فات عني إسناده، و هي هذه الخطبة التي خطبها رسول الله صلى الله عليه و آله و بارك و سلم حين «إِنَّمَا وَتِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» فقال: الحمد لله على آلائه في نفسي و بلائه في عترتي و أهل بيتي، أستعينه على نكبات الدنيا و موبقات الآخرة، و أشهد أن لا إله إلا الله الواحد الاحد الفرد الصمد، لم يتخذ صاحبة و لا ولدا و لا شريكا و لا عمدا، و إني عبد من عبده أرسلني برسالته إلى جميع خلقه ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حي عن بينة، و اصطفاني على العالمين من الاولين و الآخرين، و أعطاني مفاتيح خزائنه، و كد عليّ بعزائمه و استودعني سرّه، و أمدني فأبصرت له، فأنا الفاتح و أنا الخاتم، و لا قوة إلا بالله. اتقوا الله أيها الناس حق تقاته! و لا تموتنّ إلا و أنتم مسلمون، و اعلموا أن الله بكلّ شيء محيط، و أنه سيكون من بعدى أقوام يكذبون عليّ فيقبل منهم، و معاذ الله أن أقول على الله إلا الحقّ أو أنطق بأمره إلا الصّديق، و ما آمركم إلا ما أمرني به و لا أدعوكم إلا إلى الله، و سيعلم الذين ظلموا أيّ مقلبٍ ينقلبون

فقام إليه عبادة بن الصّامت فقال: و متى ذاك يا رسول الله؟ و من هؤلاء؟ عرّفناهم لنذرهم. قال: أقوام قد استعدّوا لنا من يومهم و سيظهرون لكم إذا بلغت النفس منى ههنا، و أوماً صلى الله عليه و بارك و سلم إلى خلقه، فقال عبادة: إذا كان ذلك فالي. من يا رسول الله؟ فقال صلى الله عليه و بارك و سلم: عليكم بالسمع و الطاعة للسّابقين من عترتي و الآخذين من نبوتى فإنهم يصدّونكم عن الغيّ و يدعونكم إلى الخير، و هم أهل الحقّ و معادن الصّديق، يحيون فيكم الكتاب و السنّة و يجنبونكم الالحاد و البدعة و يقيمون بالحقّ أهل الباطل، لا يميلون مع الجاهل. أيها الناس! إن الله خلقتني و خلق أهل بيتي من طينة لم يخلق منها غيرها، كنّا أول من ابتدأ من

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۵۰

خلقه، فلمّا خلقنا نور بنورنا كلّ ظلمة و أحيا (۱) بنا كلّ طينة، ثم قال صلى الله عليه و سلم: هؤلاء خيار أمتي و حملة علمي و خزائنه سرّي و سادة أهل الارض الدّاعون إلى الحقّ المخبرون بالصّديق غير شاكيين و لا مرتابين و لا ناكسين و لا ناكثين، هؤلاء الهداة المهتدون و الائمة الراشدون، المهتدى من جائني بطاعتهم و ولايتهم، و الضّالّ من عدل منهم و جائني بعداوتهم. حبّهم إيمان و بغضهم نفاق، هم الائمة الهادية و عرى الاحكام الواثقة، بهم يتمّ الاعمال الصّالحة، و هم وصيّة الله في الأولين و الآخرين و الارحام

الَّتِي أَقْسَمَ اللَّهُ بِهَا، إِذْ يَقُولُ: وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْارْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا. ثُمَّ نَدَبَكُمْ إِلَى حَبِّهِمْ فَقَالَ: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

. هُمَ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ مِنَ النِّجَسِ، الصَّادِقُونَ إِذَا نَطَقُوا، الْعَالِمُونَ إِذَا سَأَلُوا، الْحَافِظُونَ لِمَا اسْتَوْدَعُوا، جَمَعْتَ فِيهِمَا الْخِلَالَ الْعَشْرَ لَمْ تَجْمَعْ إِلَّا فِي عَتْرَتِي وَ أَهْلِ بَيْتِي: الْحِلْمَ، وَ الْعِلْمَ، وَ التَّوْبَةَ، وَ النَّبْلَ، وَ السَّمَاحَةَ، وَ الشَّجَاعَةَ، وَ الصَّدْقَ، وَ الطَّهَارَةَ، وَ الْعِفَافَ، وَ الْحَكَمَ، فَهَمَّ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ وَسِيلَةُ الْهُدَى وَ الْحَبَّةُ الْعَظْمَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى. هُمَ أَوْلِيَاؤُكُمْ عَنْ قَوْلِ رَبِّكُمْ وَ عَنْ قَوْلِ رَبِّي، مَا أَمَرْتَكُمْ إِلَّا بِمَا أَمَرَنِي بِهِ رَبِّي. أَلَا! مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ، وَ انصَرَّ مِنْ نَصَرِهِ، وَ اخْذَلَ مِنْ خَذَلِهِ. أَوْحَى إِلَى رَبِّي فِيهِ ثَلَاثًا:

أَنَّهُ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَ إِمَامُ الْخَيْرَةِ الْمُتَّقِينَ، وَ قَائِدُ الْغَزَى الْمُحْجَلِينَ، وَ قَدْ بَلَغْتَ عَنْ رَبِّي مَا أَمَرْتُ، وَ اسْتَوْدَعَهُمُ اللَّهُ فِيكُمْ، وَ اسْتَغْفَرَ اللَّهُ لِي وَ لَكُمْ .

وَ دَلَّالَتْ كَلِمَاتُ بَدِيعِهِ وَ جَمَلَاتُ مَنِيعِهِ اَيْنَ خُطْبِهِ بَلِيغُهُ بِرِ اِمَامَتِ جَنَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دِيكَرِ أَيْمَةِ كِرَامِ سَلَامِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مَا كَرَّ اللَّيَالِي وَ الْآيَامَ دَرِ مَجْلَدِ حَدِيثِ غَدِيرِ بِتَفْصِيلِ تَمَامِ مَبْنِيِّ وَ مَبْرَهَنِ شَدِهِ، مِنْ شَاءَ فَلْيَرْجِعْ إِلَيْهِ.

* دَلِيلِ ثَانِي عَشَرَ آنَكَ جَنَابِ رِسَالَتِ مَآبِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ دَرِ ذِيلِ حَدِيثِ ثَقَلَيْنِ، كَمَا يَظْهَرُ مِنْ بَعْضِ طَرَقِهِ الْمَبْسُوطَةِ، قَسْطِ وَافِي وَ شَطْرِ كَافِي اَزِ فُضَائِلِ أَيْمَةِ أَهْلِ بَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بَيَانِ نَمُودِهِ، وَ دَرِ ضَمَنِ كَلَامِ بِلَاغَتِ انضِمَامِ خُودِ دَرِ شَانِ وَ الْاِشَانِ اِيْشَانِ ارشاد فرموده:

[أَلَا! وَ إِنَّهُمْ أَهْلُ الْوَلَايَةِ الدَّالُّونَ عَلَى طَرَقِ الْهَدَايَةِ]

، وَ نِيْزِ دَرِ حَقِّ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَاطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۵۱

ايشان تصريح کرده که

[أَلَا! وَ إِنَّ الْعَتْرَةَ الْهَادِيَةَ الطَّيِّبِينَ دَعَاةَ الدِّينِ وَ أَيْمَةَ الْمُتَّقِينَ ،

وَ اَيْنَ مَعْنَى چنانچه بِرِ نَاطِرِ بَصِيرِ وَاضِحِ وَ مُسْتَتِيرِست دَلِيلِ رُوشَنِست بِرِ اَيْنَكَ دَرِ صُورَتِ صَحِّحِ حَدِيثِ مَعْهُودِ، مَطْلُوبِ وَ مَقْصُودِ صَاحِبِ مَقَامِ مَحْمُودِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آلاَفِ الصَّلَوةِ وَ السَّلَامِ مِنْ رَبِّ الْوُدُودِ اَزِ خَلْفَايِ رَاشِدِينَ مَهْدِيِّينَ هَمِينَ أَيْمَةِ طَاهِرِينَ سَلَامِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ خُوَاهَنْدِ بُودِ.

اَيْنَكَ سِيَاقِ مَبْسُوطِ حَدِيثِ ثَقَلَيْنِ كِهِ مُشْتَمِلِ بِرِ نِصُوصِ عَدِيدِهِ خِلَافَتِ وَ اِمَامَتِ اَيْنِ حَضْرَاتِ اسْتِ وَ اَزِ شُوَاهِدِ جَلِّيهِ عَلُوِّ حَقِّ وَ سَمَوِّ صَدَقِ مِيْ بَاشَدِ بَايْدِ شَنِيدِ.

مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ بَنِ أَبِي الْفَوَارِسِ الرَّازِي دَرِ صَدْرِ كِتَابِ «الْارْبَعِينَ فِي مَنَاقِبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» كَفْتَه: [فَرَجُوْا مِنْ اللَّهِ أَنْ يَحْشُرَنَا فِي زَمْرَةِ نَبِيِّهِ وَ عَتْرَتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ يَرْزُقَنَا رُؤْيَيْتَهُمْ وَ شِفَاعَتَهُمْ بِفَضْلِهِ وَ سَعَةِ رَحْمَتِهِ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا. وَ

قَالَ النَّبِيُّ صَلَعَمَ: إِنِّي تَارَكْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَهَمَّا خَلِيفَتَايَ بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ سَبَبُ مَوْصُولٍ مِنَ السَّيِّئِ إِلَى الْإِرْضِ، فَإِنْ اسْتَمْسَكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا، فَانْهَمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، فَلَا تَسْبِقُوا أَهْلَ بَيْتِي بِالْقَوْلِ فَتَهْلِكُوا وَ لَا- تَقْصُرُوا عَنْهُمْ فَتَذْهَبُوا، فَإِنْ مِثْلَهُمْ فِيكُمْ كَمِثْلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مِنْ رَكْبِهَا نَجَا وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ، وَ مِثْلَهُمْ فِيكُمْ كَمِثْلُ بَابِ حَطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، مَنْ دَخَلَهُ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ. أَلَا! وَ إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي أَمَانَ لِأُمَّتِي، فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي جَاءَ أُمَّتِي مَا يُوْعَدُونَ. أَلَا! وَ إِنَّ اللَّهَ عَصَمَهُمْ مِنَ الضَّلَالَةِ، وَ طَهَّرَهُمْ مِنَ الْفَوَاحِشِ، وَ اصْطَفَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ. أَلَا! وَ إِنَّ اللَّهَ أَوْجَبَ مُحِبَّتَهُمْ وَ أَمَرَ بِمُودَّتِهِمْ. أَلَا! وَ إِنَّهُمْ الشَّهَدَاءَ عَلَى الْعِبَادِ فِي الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْمَعَادِ. أَلَا! وَ إِنَّهُمْ أَهْلَ الْوَلَايَةِ الدَّالُّونَ عَلَى طَرَقِ الْهَدَايَةِ.

ألا! وإنَّ اللهَ فرضَ لهم الطَّاعَةَ على الفرقِ والجماعة، فمن تمسَّكَ بهم سلك، و من حاد عنهم هلك. ألا! وإنَّ العترةَ الهاديَّةَ الطَّيِّبين دعاءَ الدِّينِ و أئمةَ المَتيِّقين و سادةَ المسلمين و قادةَ المؤمنين و أمانةَ ربِّ العالمين على البرِّيةِ أجمعين الذين فرَّقوا بين الشَّكِّ و اليقين و جاؤا بالحقِّ المبين .

* دليل ثالث عشر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمْ أئمة اهل بیت علیهم السَّلام

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۵۲

را بأئمة هداة تعبیر نموده، و حکم ایتمام بایشان داده، كما رأيتَه في حديث عليّ عليه السَّلام المنقول في الدَّليل الثَّاني. و ازينجا بر ناظر بصير واضح و مستنير می شود که در حديث مبحوث عنه بر فرض صحَّتش مراد از خلفای راشدين مهديين همين نفوس قدسيه می تواند شد نه کسی دیگر، و هذا ظاهر لا ستره عليه، و لا يحيد عنه إلَّا من استهواه الغرور فانضوى إليه.

و از جمله مؤيدات اين حديث شريف آنست که جناب امام محمد باقر عليه السَّلام که جلاست شأن آن جناب متفق عليه اهل اسلامست، در کلام بلاغت انضمام خود که هر جمله آن برای هدايت ناظر بصير کار بدر منير می نماید می فرماید:

[نحن الأئمة الهداء و الدَّعاء إلى الله، و نحن مصابيح الدَّجى و منار الهدى

چنانچه سليمان بن ابراهيم بلخى در «ينابيع المودة» در باب ثالث گفته:]

أخرج الحموينى فى «فرائد السَّيمطين» بسنده عن أبى بصير عن خيشمة الجعفى، قال: سمعت أبا جعفر محمَّد الباقر رضى الله عنه يقول: نحن جنب الله و صفوته و خيرته، و نحن مستودع مواريث الأنبياء و نحن أمانة الله عزَّ و جلَّ، و نحن حجَّة (حجج. ظ) الله و أركان الإيمان و دعائم الإسلام، و نحن من رحمة الله على خلقه، و بنا يفتح و بنا يختم، و نحن الأئمة الهداء و الدَّعاء إلى الله، و نحن مصابيح الدَّجى و منار الهدى، و نحن العلم المرفوع للحق، من تمسَّك بنا لحق، و من تأخَّر عنها غرق، و نحن قادة الغرَّ المحجَّلين، و نحن الطَّريق الواضح و الصِّراط المستقيم إلى الله، و نحن من نعمة الله عزَّ و جلَّ على خلقه، و نحن معدن النبوة و موضع الرِّسالة و مختلف الملائكة، و نحن المنهاج و السِّراج لمن استضاء بنا، و نحن السَّبيل لمن اقتدى بنا، و نحن الأئمة الهداء إلى الجنَّة و عرى الإسلام، و نحن الجسور و القناطر، من مضى عليها لحق، و من تخلف عنها محق، و نحن السَّنام الأعظم، و بنا ينزل الله عزَّ و جلَّ الرِّحمة على عباده، و بنا يسقون الغيث، و بنا يصرف عنكم العذاب، فمن عرفنا و نصرنا و عرف حقَّنا و يأخذ (أخذ. ظ) بأمرنا فهو مِنَّا و إلينا].

* دليل رابع عشر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمْ أئمة اهل بیت علیهم السَّلام را

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۵۳

بأئمة الهدى نیز وصف نموده، كما دريته فى الدَّليل الرَّابع من حديث جابر المنقول عن «روضة الأحياء» پس در

حديث «عليكم بسنتى و سنة الخلفاء الراشدين المهديين»

نیز بر فرض صحَّت آن همين حضرات، مقصود و مراد حضرت خير العباد صلوات الله و سلامه عليه إلى يوم التناد خواهند بود.

و مخفى نماند که شيخ سليمان بلخى نیز در «ينابيع المودة» حديث جابر را باختلاف بعض ألفاظ و جملات نقل کرده و در آخر آن زيادت حسنه آورده که برای إثبات بودن أئمة هداة از اهل بیت علیهم السَّلام كافى و وافيست، حيث

قال: [قال جابر الجعفى: إنَّ جابر بن عبد الله الأنصارى دخل على على بن الحسين سلام الله عليهم (عليهما ظ) إذ خرج محمَّد بن على [۱] من عند نسائه، فقال له جابر: يا مولاى! إنَّ جدَّك رسول الله صلی الله علیه و آله و سلمْ قال لى: إذا لقيته فاقراءه، منى السلام! و قد أخبرنى أنَّكم الأئمة الهداء من أهل بيته من بعده، أحكم الناس صغاراً و أعلمهم كباراً، و قال: لا تعلّموهم فإنَّهم أعلم منكم. قال الباقر: و لقد أوتيت الحكم صبيّاً ذلك بفضل الله و رحمته علينا أهل البيت .

* دليل خامس عشر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمْ در حديث جناب أمير المؤمنين عليه السَّلام نیز أئمة اهل

بیت علیهم السّلام را بَأَئِمَّةُ الْهُدَى تعبیر فرموده و در حق ایشان

«فهؤلاء مصابيح الدّجى و أئمة الهدى و أعلام التّقى»

ارشاد نموده، پس اگر حدیث مبحوث عنه را محکوم بصحّت هم دانیم، البتّه مراد حضرت خیر العباد از خلفای راشدین مهدّیین، همین ذوات مقدّسه خواهد بود.

حالا ألفاظ مبارکه حدیث مشار إليه که منوّر قلوب و مفرّج کروب است باید شنید.

محمد بن مسلم بن أبی الفوارس الرّازی در کتاب «الأربعین فی مناقب أمير المؤمنين» آورده: [

عن أبی حفص أحمد بن نافع البصری، قال: حدّثنی أبی و كان خادما للامام أبی الحسن علی بن موسی الرّضا علیه السّلام، قال:

حدّثنی الرّضا، قال: [۱] یعنی الباقر علیه السّلام (۱۲) عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۵۴

حدّثنی أبی العبد الصّالح موسی بن جعفر، قال: حدّثنی أبی جعفر الصّادق، قال:

حدّثنی أبی باقر علیم الأنبياء محمّد بن علی، قال: حدّثنی أبی سیّد العابدین علی بن الحسین، قال: حدّثنی أبی سید الشهداء الحسین

بن علی: قال: حدّثنی أبی سیّد الأوصیاء علی بن أبی طالب صلوات الله علیه، أنّه قال: قال أخی رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم:

من أحبّ أن یلقى الله عزّ و جلّ و هو مقبل علیه غیر معرض فلیتولّ کلّ. و من سرّه أن یلقى الله عزّ و جلّ و هو راض عنه فلیتولّ ابنک

الحسن. و من أحبّ أن یلقى الله عزّ و جلّ و لا خوف علیه فلیتولّ ابنک الحسین. و من أحبّ أن یلقى الله و قد تمحّص عنه ذنوبه

فلیتولّ علی بن الحسین فأنّه کما قال الله: سِیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ

و من أحبّ أن یلقى الله عزّ و جلّ و هو قریر العین فلیتولّ محمّد بن علی. و من أحبّ أن یلقى الله فیعطیه کتابه بیمنه فلیتولّ جعفر بن

محمّد الصّیّادق. و من أحبّ أن یلقى الله طاهرا مطهرا فلیتولّ موسی بن جعفر الکاظم. و من أحبّ أن یلقى الله و هو ضاحک فلیتولّ

علی بن موسی الرّضا. و من أحبّ أن یلقى الله و قد رفعت درجاته و بدّلت سیّئاته حسنات فلیتولّ ابنه محمّدا. و من أحبّ أن یلقى الله

عزّ و جلّ فیحاسبه حسابا یسیرا و یدخله جنّه عرضها السّموات و الأرض أعدّت للمتّقین فلیتولّ ابنه علیا.

و من أحبّ أن یلقى الله عزّ و جلّ و هو من الفائزین فلیتولّ ابنه الحسن العسکری و من أحبّ أن یلقى الله عزّ و جلّ و قد کمل ایمانه

و حسن إسلامه فلیتولّ ابنه المنتظر محمّدا صاحب الزّمان المهدی، فهؤلاء مصابيح الدّجى و أئمة الهدى و أعلام التّقی فمن أحبّهم و

تولّاهم کنت ضامنا له علی الله الجنّه].

* دلیل سادس عشر آنکه جناب رسالت مآب صلّى الله علیه و آله و سلّم در حدیث جناب إمام حسین علیه السّلام نیز أئمه اهل بیت

را معبّر بَأَئِمَّةُ هُدَى فرموده و ارشاد نموده که ایشان مردم را هرگز از باب هدایت بسوی باب ضلالت خارج نخواهند فرمود. پس این

ارشاد هدایت بنیاد نیز کاشفست از آنکه اگر آن جناب

حدیث «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الرّاشدین المهدیین»

فرموده است، یقینا مراد آن جناب از خلفای راشدین مهدّیین همین أئمه هدی هستند.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۵۵

أبو المؤید موفق بن أحمد المکی المعروف بأخطب خوارزم در کتاب «المناقب» گفته: [

و أخبرنا الإمام الأجلّ أخی شمس الأئمّة أبو الفرج محمّد بن أحمد المکی، قال: أخبرنا الإمام الرّاهد أبو محمّد اسماعیل بن علی بن

إسماعیل، قال:

حدّثنا الإمام السّید الأجلّ المرشد بالله أبو الحسن یحیی بن الموفق بالله، قال:

أخبرنا أبو طاهر محمّد بن علی بن محمّد بن یوسف الواعظ ابن العلاف، قال: أخبرنا أبو - جعفر محمّد بن أحمد بن محمّد بن حمّاد

المعروف بابن سیم، قال: أخبرنا أبو محمد القاسم بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب، قال: حدثني جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي الباقر، عن أبيه علي بن الحسين بن علي، عن أبيه الحسين الشهيد، قال: سمعت جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: من أحب أن يحيى حياتي ويموت مماتي و يدخل الجنة التي وعدني ربّي فليتولّ علي بن أبي طالب و ذرّيته الطاهرين أئمة الهدى و مصابيح الدجى من بعده فإنهم لن يخرجوك من باب الهدى إلى باب الضلالة].

و سليمان بن ابراهيم البلخي در «ينابيع المودة» در باب ثالث و أربعون آورده: [أخرج موفق الخوارزمي عن أبي محمد القاسم بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب، قال: حدثني جعفر الصادق عن أبيه عن جدّه عن الحسين رضى الله عنهم، قال سمعت جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: من أحب أن يحيى حياتي ويموت مماتي و يدخل الجنة التي وعدني ربّي فليتولّ عليا و ذرّيته الطاهرين أئمة الهدى و مصابيح الدجى من بعده فإنهم لن يخرجوك من باب الهدى إلى باب الضلالة].

و نیز بلخي در «ينابيع المودة» گفته: [أخرج موفق بن احمد عن الباقر عن أبيه عن جدّه الحسين رضى الله عنهم، قال: سمعت جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: من أحب أن يحيى حياتي ويموت مماتي و يدخل الجنة عدن التي وعدني ربّي و غرس فيها قضيبا بيده و نفخ فيها من روحه، فليوال عليا و ذرّيته الطاهرين أئمة الهدى و مصابيح الدجى من بعده، فإنهم لن يخرجوك من باب الهدى إلى باب الردى .

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۵۶

و از جمله مؤيدات احاديث نبويه كه در آن آن جناب ائمه اهلبيت عليهم السلام را بآئمه هدى معبر فرموده، خطبه بليغه إمام بحقّ ناطق جناب إمام جعفر صادق عليه السّلام است كه در ضمن آن واقع شده:

[إِنَّ اللَّهَ أَوْضَحَ بِأَتَمِّهِ الْهَدَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دِينَهُ .

و از آنجا كه اين خطبه بليغه موضح سبيل حقّ و منور منار صدق مى باشد بنقل آن إتمام مرام و إفحام خصام مى نمايم.

پس بايد دانست كه سليمان بن ابراهيم بلخي در باب ثالث «ينابيع المودة» گفته: [

و فى «المناقب»: خطب الامام جعفر الصادق رضى الله عنه، فقال: إِنَّ اللَّهَ أَوْضَحَ بِأَتَمِّهِ الْهَدَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دِينَهُ وَ أَبْلَجَ بِهِمْ بَاطِنَ يَنَابِيعِ عِلْمِهِ، فَمَنْ عَرَفَ مِنَ الْأُمَّةِ وَاجِبَ حَقِّ إِمَامِهِ وَجَدَ حِلَاوَةَ إِيْمَانِهِ وَ عِلْمَ فَضْلِ طَلَاوَةِ إِسْلَامِهِ لِأَنَّ اللَّهَ نَصَبَ الْإِمَامَ عِلْمًا لَخَلْقِهِ وَ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ أَرْضِهِ، أَلْبَسَهُ تَاجَ الْوَقَارِ وَ غَشَّاهُ نَوْرَ الْجَبَّارِ، يَمُدُّهُ بِسَبَبٍ مِنَ السَّمَاءِ لَا يَنْقَطِعُ مَوَادَّهُ وَ لَا يَنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِجَهَّةِ أَسْبَابِهِ وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مَعْرِفَةَ الْعِبَادِ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْإِمَامِ، فَهُوَ عَالِمٌ بِمَا يَرِدُ عَلَيْهِ مِنْ مَلْتَبَسَاتِ الْوَحْيِ وَ مَعْمِيَّاتِ السَّنَنِ وَ مُشْتَبِهَاتِ الْفِتَنِ، فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَخْتَارُهُمْ لَخَلْقِهِ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ مِنْ عَقَبِ كُلِّ إِمَامٍ يَصْطَفِيهِمْ لِذَلِكَ، وَ كُلِّ مَا مَضَى مِنْهُمْ إِمَامٌ نَصَبَ اللَّهُ لَخَلْقِهِ مِنْ عَقَبِهِ إِمَامًا عِلْمًا بَيْنًا وَ مَنَارًا نِيرًا أَتَمَّهُ مِنَ اللَّهِ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ، وَ خَيْرُهُ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَ نُوحَ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ صَفْوَةُ مِنْ عَتَرَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اصْطَنَعَهُمُ اللَّهُ فِي عَالَمِ الدَّرَكِ قَبْلَ خَلْقِ جَسْمِهِمْ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ فَحَبَّوْا بِالْحِكْمَةِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ وَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ حَيَاءَ الْإِنَامِ وَ دَعَائِمَ الْإِسْلَامِ .

* دليل سابع عشر آنكه جناب رسالت مآب صلى الله عليه وآله در حديث ابن عباس حضرات اهلبيت عليهم السّلام را براى اُمت موجب اُمن و اُمان از اختلاف قرار داده و ارشاد فرموده كه هر قبيله از عرب كه مخالفت ايشان نمايند مختلف خواهند شد و گروه إبليس خواهند گرديد.

و ازينجا بنهايت ظهور متّضح مى گردد كه در

حديث «عليكم بسنتي و سنة الخلفاء الراشدين المهديين»

بر فرض صحّتش مراد از خلفاء، ائمه اهل بیت

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۵۷

علیهم السّلام هستند، زیرا که در صدر حدیث مذکور واقع شده است که این حدیث را جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله برای نجات از گرداب اختلاف ارشاد فرموده است پس لابد مراد آن جناب از خلفا همان ذوات قدسیّه ائمه اهل بیت علیهم السّلام خواهند بود که بنص نبوی موجب اُمن و اُمان از اختلاف هستند و مخالفت ایشان موجب اختلاف و سیورورت از حزب ابلیس است. حالا حدیث ابن عباس که رافع التباس و مانع از انتکاس است باید شنید.

شمس الدین سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» بحبّ اقرباء الرسول ذوی الشرف در باب الأمان ببقائهم و النّجاء فم اقتفائهم گفته:]

و عن قتاده، عن عطا عن ابن عباس رضی الله عنهما، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلّم: النّجوم أمان لأهل الارض من الغرق، و أهل بیته أمان لأمتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس. أخرجه الحاكم و قال: صحيح الاسناد، و لم يخرجاه .

و نور الدین سمهودی در «جواهر العقدين» در ذکر خامس گفته:]

و عن قتاده عن عطا عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلّم: النّجوم أمان لأهل الارض من الغرق، و أهل بیته أمان لأمتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس. أخرجه الحاكم و قال: صحيح الاسناد و لم يخرجاه .

و جلال الدین سیوطی در کتاب «الخصائص الكبرى» گفته:]

و أخرج الحاكم عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلّم: النّجوم أمان لأهل الارض من الغرق، و أهل بیته أمان لأمتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيلة اختلفوا فصاروا حزب إبليس. و أخرجه أبو يعلى و ابن أبی شیبة من حدیث سلمة بن الأكوع . و ابن حجر مکی در «صواعق» در ذیل آیه سابعه مناقب اهل بیت علیهم السّلام گفته:

[و فی روایه صحّحها الحاكم علی شرط الشّیخین: النّجوم أمان لأهل الأرض من الغرق، و أهل بیته أمان لأمتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۵۸

و نیز ابن حجر مکی در «صواعق» جائی که تلخیص کتاب «مناقب أهل البيت» تصنیف حافظ سخاوی نموده در باب الأمان ببقائهم گفته: [و صحّ:

النّجوم أمان لأهل الأرض من الغرق، و أهل بیته أمان لأمتی من الاختلاف،

أى المؤدّى لاستیصال الامّة. فاذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس .

و محمود بن محمد شیخانی قادری در «صراط سوى» آورده:]

و عن ابن عباس أنّ النّبی صلی الله علیه و سلّم قال: النّجوم أمان لأهل الأرض من الغرق، و أهل بیته أمان من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس. أخرجه الحاكم و قال: صحيح الاسناد.

و محمد صدر العالم در کتاب «معارج العلى فی مناقب المرتضى» گفته:

[و أخرج الحاكم و صحّحه علی شرط الشّیخین عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلعم: النّجوم أمان لأهل الأرض من الغرق، و أهل بیته أمان لأمتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيلة اختلفوا فصاروا حزب إبليس .

و شیخ الاسلام عبد الله بن محمد بن عامر الشّبراوی در کتاب «الاتحاف بحبّ الأشراف» گفته:]

و فی روایه: التَّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغُرُقِ، وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْاِخْتِلَافِ .

و شیخ حسن حمزای در «مشارق الأنوار» در فصل خامس باب ثالث گفته:

[قال المحقق ابن حجر: أخرج الدَّيْلَمِيُّ مرفوعاً: مَنْ أَرَادَ التَّوَسُّلَ وَ أَنْ يَكُونَ لَهُ عِنْدِي يَدٌ أَشْفَعُ لَهُ بِهَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَلْيَصِلْ أَهْلَ بَيْتِي وَ يَدْخُلِ السَّرُورَ عَلَيْهِمْ.

قال: وَ أَخْرَجَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: إِنِّي أَوْشَكُ أَنْ أَدْعِيَ فَاجِيبْ، وَ إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَبْلَ مَمْدُودٍ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَ إِنَّ اللَّطِيفَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ فَانظُرُوا بِمَا ذَا تَخْلِفُونِي فِيهِمَا.

و فی روایه: إِنَّمَا أَهْلُ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مِنْ رَكَبَ فِيهَا نَجَا وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غُرِقَ.

قال: وَ فِي رِوَايَةٍ صَحَّحَهَا الْحَاكِمُ عَلَى شَرَطِ الشَّيْخِينَ: التَّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغُرُقِ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْاِخْتِلَافِ، فَإِذَا خَالَفَتْهَا

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۵۹

قَبِيلَةُ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسَ. انتهى .

و سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینایع المودّة» در باب تاسع و خمسون نقلاً عن «الصَّوَاعِقِ» آورده:]

و فی روایه صَحَّحَهَا الْحَاكِمُ عَلَى شَرَطِ الشَّيْخِينَ: التَّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْاِخْتِلَافِ، فَإِذَا خَالَفَتْهُمْ قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسَ .

* دلیل ثامن عشر آنکه: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث جابر در حق اهل بیت علیهم السلام ارشاد فرموده:

[اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ أَهْلِي وَ الْقَوَامُ لِدِينِي وَ الْمَحْيُونَ لِسُنَّتِي

وَ أَزِينِجَا بِكَمَالِ ظُهُورِ ظَاهِرٍ شَدَّ كَهْ أَكْرَمَا حَدِيثٍ مَبْحُوثٍ عَنْهُ رَا كَهْ

«عَلَيْكُمْ بَسُنَّتِي وَ سُنَّةُ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ»

است صحیح هم بدانیم، لابدست که مراد از آن خلفا همین حضرات ائمه اهل بیت که محیین سنت نبویه هستند خواهند بود. اینک حدیث مذکور را بآلفاظ و جملات خود که بلا ریب و اشتباه میت بدعت و محیی سنت است باید شنید.

محمد بن مسلم بن ابی الفوارس الرّازی در «أربعین فی مناقب أمير المؤمنين عليه السلام» بسند خود آورده:

[عن جابر بن عبد الله الأنصاري أنّه قال: كان رسول الله صلعم جالسا في مسجده، إذا أقبل عليّ بن أبي طالب، و الحسن عن يمينه، و الحسين عن شماله، فقام النبيّ صلعم و قبل عليّا و أكرمه و قبل الحسن و أجلسه على فخذه الأيمن و قبل الحسين و أجلسه على فخذه الأيسر، ثمّ جعل يقبلهما و يرشف ثناياهما و هو يقول: بأبي أنتما و بأبي أبوكما، و بأبي أمّكما، ثمّ قال: أيّها النّاس! إنّ الله عزّ و جلّ يباهي بهما و بأبيهما و أمّهما و بالأبرار من أولادهما الملتكئة في كل يوم مرارا و مثلهم مثل التابوت في بني إسرائيل. اللهم من أطاعني فيهم و حفظ وصيتي بهم فاجعله معي في درجتي. اللهم و من عصاني فيهم فأحرمه روحك و ريحانك و رحمتك و جنتك. اللهم إنّهم أهلي و القوام لديني و المحيون لسنتي التالون لكتاب الله، طاعتهم طاعتي و معصيتهم معصيتي .

کلام صاحب «تحفه» درینکه بر فرض تسلیم دلالت حدیث ثقلین بر مطلوب شیعه کلمه «عترت» در لغت عرب بمعنی اقاربست و لازم آید که همه اقارب بنی صلی الله علیه و آله واجب اطاعه باشند

قوله: [سَلَمْنَا، لِيَكُنْ عِترَتٌ در لغت عرب بمعنی اقارب است، پس اگر

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۶۰

دلالت بر امامت کند لازم آید که جمیع اقارب آن حضرت ائمه باشند واجب الاطاعه علی الخصوص مثل عبد الله بن عباس و محمد بن الحنفیه و زید بن علی و حسن مثنی و إسحاق ابن جعفر الصادق و أمثال ایشان از اهل بیت .

جواب مؤلف ورد بر این کلام فاسد پنجاه و یک وجه بر سنیل تفصیل

أقول: این کلام تزویر التیام، جالب ملام و مورث اصطلامست بچند وجه.

اول آنکه ادعای این معنی که عترت در لغت عرب بمعنی اقاربست دلیل واضح بعد و مجانبت شاه صاحب از علم لغت می باشد، زیرا که اهل لغت و ائمه عربیت و علمای محققین و کملائی مدققین تصریح صریح نموده اند به اینکه معنای عترت، اولاد و قریب ترین و خاصترین اقاربست نه مطلق اقارب. پس برای این ادعای شاه صاحب بر جهل، محملی صحیح نیست، و اگر اولیای شاه صاحب از حمل این ادعا برین محمل ابا نمایند، ناچار محمل آن تعدد کذب قرار داده می آید، و بمفاد:

فان كنت لا تدری فتلك مصیبه و إن كنت تدری فالمصیبه أعظم!

در عظم مصیبتشان می افزاید، و هر چند آنچه در خصوص معنای عترت عرض شد از شدت ظهور و انجلا- محتاج باقامت شواهد نیست، لیکن بلحاظ إنکار منکرین معاندین و جحد مکابرین جاهدین، بعضی از عبارات علمای لغت در این جا مذکور می گردد.

أبو نصر اسماعیل بن حماد جوهری در «صحاح اللغة» گفته: [عتره الرجل نسله و رهطه الأدنون .

و أبو الحسن علی بن اسماعیل اللغوی المعروف بابن سیده در کتاب «المخصیص» گفته: [أبو عیید، أسرة الرجل: رهطه الأدنون و كذلك فصیلته و عترته .

و مجد الدین مبارک بن محمد المعروف بابن الأثیر الجزری در «نهاية اللغة» گفته: [(عتر) فیه:

خَلَفَتْ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترتی.

عِترَةُ الرَّجُلِ: أَخَصَّ أَقَارِبَهُ .

و جمال الدین محمد بن مكرم الأنصاری الافریقی در «لسان العرب» گفته:

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۶۱

[و قال الأزهری رحمه الله: و

فی حدیث زید بن ثابت، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: إِنِّي تَارِكُ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنِ خَلْفِي كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترتی فَانْهَمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ. و قال: قال محمد بن اسحاق: و هذا حدیث صحیح و رفعه. نحوه:

زید بن أرقم و أبو سعید الخدری، و فی بعضها: إِنِّي تَارِكُ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترتی أَهْل بَیتِی.

فجعل العِترَةَ أَهْل الْبَیتِ. و قال أبو عیید و غیره: عِترَةُ الرَّجُلِ و أسرته و فصیلته: رهطه الأدنون. ابن الأثیر: عِترَةُ الرَّجُلِ أَخَصَّ أَقَارِبَهُ. و قال ابن الأعرابی العِترَةُ: وَلَدُ الرَّجُلِ وَ ذَرِیَّتُهُ وَ عِقبه من صلبه. قال: فعِترَةُ النَّبِیِّ صَلَّى الله عليه و سلم وَلَدُ فَاطِمَةَ الْبَتُولِ عَلَیْهَا السَّلَامُ .

و مجد الدین محمد بن یعقوب فیروز آبادی در «قاموس محیط» گفته:

[و العِترَةُ بِالْكَسْرِ: قِلَادَةُ تَعَجَّنَ بِالْمَسْكِ وَ الْأَفَاوِیهِ، وَ نَسْلُ الرَّجُلِ رَهْطُهُ وَ عَشِیرَتُهُ الْأَدْنَوْنَ مِمَّنْ مَضَى وَ غِبْرًا].

و جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر سیوطی در «درّ نثر» گفته: [عِترَةُ الرَّجُلِ أَخَصَّ أَقَارِبَهُ .

و محمد مرتضی بن السید محمد الواسطی الزبیدی در «تاج العروس» گفته: [و قال أبو عیید و غیره: عِترَةُ الرَّجُلِ وَ أسرته و فصیلته:

رهطه الأدنون. و قال ابن الاثیر: عِترَةُ الرَّجُلِ أَخَصَّ أَقَارِبَهُ. و قال ابن الأعرابی: عِترَةُ الرَّجُلِ وَلَدُهُ وَ ذَرِیَّتُهُ وَ عِقبه من صلبه، قال: فعِترَةُ النَّبِیِّ صَلَّى الله عليه و سلم: وَلَدُ فَاطِمَةَ الْبَتُولِ عَلَیْهَا السَّلَامُ .

دوم آنکه جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم درین حدیث شریف، عترت خود را قرین قرآن مجید نموده، و این معنی

کما دریت سابقا دلیل عصمت عترتست، پس لا- بد می شود که مراد آن جناب از لفظ عترت همان أخص اقارب بوده باشند که معصوم هستند و عصمت در اقارب نبوی برای غیر ائمه اثنی عشر علیهم السّلام و جناب فاطمه زهراء سلام الله علیها مفقود است بالاجماع، پس چگونه می توان گفت که غیر ایشان مقصود و مراد حضرت خیر العباد علیه و آله آلاف الصلوات إلى يوم المعاد است؟!!

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۶۲

سوم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف عدم افتراق عترت خود از قرآن، مصرّح و محقّق فرموده، و این معنی هم دلیل عصمت عترتست، کما أثبتناه سابقا، پس چگونه می توان گفت که درین حدیث، مراد از عترت جمیع اقارب آن سرور هستند، هل هذا إلّا فهم فاسد و زعم کاسد؟! چهارم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف امت خود را مأمور بتمشک عترت نموده و بر ائمتیان تمشک بالعترة را مثل تمشک بالقرآن فرض فرموده، و هذا أيضا حجة ظاهرة و بينة باهرة على عصمة العترة الطاهرة فكيف يدخل معهم الفاقدون لهذه المزية الظاهرة؟!.

پنجم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف تمشک بالعترة را مثل تمشک بالقرآن مانع از ضلال و انموده در اثبات عصمت این حضرات از خطا و خطل و ضلال و زلل در قول و عمل طریق بلاغت بآبلغ وجوه پیموده، و پر ظاهرست که احدی از اقارب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جز ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین و جناب فاطمه زهراء سلام الله علیها فائز باین مرتبه رفیع عصمت نبود، پس چگونه دخول جمیع اقارب در این حدیث شریف سمتی از جواز خواهد داشت؟ و لعمری إنّ هذا الأمر قد بلغ إلى أعلى مكان من الوضوح و الظهور و هو للمخاطب و اولیائه من دوامغ الزّؤوس و قواصم الظهور.

ششم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف عترت خود را مثل قرآن مجید جامع جمیع علوم دینیّه و حاوی تمام احکام شرعیّه قرار داده، چنانچه این معنی بحمد الله تعالی در ما سبق حسب اعترافات کبار علمای سنیّه مبین و مبرهن شده، و در کمال ظهور است که جز ائمه اثنی عشر علیهم السّلام و جناب سیده علیها السلام احدی از اقارب آن حضرت صلی الله علیه و سلم دارای این فضل جلیل و محرز این شرف جمیل نیست، پس چگونه کسی از ارباب عقل و دیانت می توان گفت که: مراد و مقصود صاحب مقام محمود، علیه و آله آلاف السلام من الزب الودود، از عترت خود تمامی اقاربست؟!!

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۶۳

هفتم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث ثقلین اکتفا بر لفظ عترتی نفرموده تا برای تزویر شاه صاحب فی الجملة گنجایشی پیدا شود، بلکه آن جناب بعد لفظ عترتی لفظ اهل بیتی نیز ارشاد فرموده، چنانچه از ملاحظه طرق کثیره این حدیث که در ما سبق مذکور شده واضح و عیانست، و این ارشاد باسداد بلا شبهة حاسم موادّ مراد لدادست، و بنهایت وضوح از آن واضح می گردد که مراد از عترت درین حدیث جمیع اقارب آن جناب نیستند بلکه مقصود از عترت اهل بیت آن جناب هستند اهل بیت آن جناب همان بزرگواران می باشند که هنگام نزول آیه تطهیر و دیگر مواقع پر تنویر از قول و فعل جناب بشیر و نذیر علیه و علیهم آلاف السلام من الملك القدير تعیین و تقریر ایشان بمنصّه شهود رسیده، پس بعد ظهور این معنی ادّعای شاه صاحب مغلطه و سفسطه بیش نیست، و منخدع نمی شود بآن مگر اُرعن غریر! و لا یببّک مثل خیر!.

هشتم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث شریف در حق ثقلین، ارشاد فرموده: [ناصرهما لی ناصر و خاذلها لی خاذل و ولیهما لی ولیّ و عدوّهما لی عدوّ] کما نقلناه فیما مضی عن کتب القوم. و این کلام بلاغت نظام دلالت واضحه بر عصمت عترت و اهل بیت آن حضرت صلوات الله علیه و آله دارد، کما أثبتناه سابقا باعتراف اکابر السّنیّه. و چون عصمت در مذکرین اقارب نبوی برای غیر ائمه اثنی عشر علیهم السّلام هرگز ثابت بلکه متوهم هم نیست. پس، زعم شاه صاحب که مراد از

عترت جمیع اقارب آن حضرت صلوات الله علیه و آله هستند أصلاً حظی از صحت نخواهد داشت و کسی از ذوی الالباب آن را قابل توجه و اعتنا نخواهد انگاشت.

نهم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف در حق عترت و اهل بیت خود ارشاد فرموده:
[وإنهم لن یخرجوكم من باب هدی و لم یدخلوكم فی باب ضلالة]

و این ارشاد باسداد سرور عباد صلی الله علیه و آله و سلم إلى يوم المعاد دلیل ظاهر و برهان قاهر است بر عصمت عترت طاهره علیهم من الله آلاف التحیات ما بقیت السیاهره، و چون عصمت در ذکور اقارب حضرت ختمی مرتبت علیه و آله صلوات الله ما طلعت الشمس

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۶۴

و غربت، مخصوصست بآئمه اثنا عشر سلام الله علیهم أجمعین و إحدى از اُمت قائل بعصمت غیر ایشان نیست، پس سوی این حضرات کسی مراد از عترت و اهل بیت نمی تواند شد.

دهم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف بتصریح صریح و تنصیح نصیح اعلیت عترت و اهل بیت خود علیهم السلام بأبلغ وجوه و أوضح طرق واضح و عیان نموده، چنانچه ارشاد فرموده:

[لا تعلموهم فأنهم أعلم منكم]

کما رأیته فی غیر واحد من طرق هذا الحدیث. و پر ظاهرست که مرتبه جلیله اعلیت بجز اقارب مخصوصین کسی را حاصل نبود و إحدى از عقلا این منصب عالی را برای تمامی اقارب آن جناب ادعا نمی تواند نمود. پس چگونه کلام سخافت نظام شاهصاحب در باب تعمیم معنای عترت قابل قبول ارباب أحلام و عقول خواهد شد؟! یازدهم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث شریف در مقام اثبات اعلیت عترت و اهل بیت خود سلام الله علیهم أجمعین اینهم ارشاد فرموده که:

[أحلم الناس کباراً و أعلمهم صغاراً] کما رواه الحافظ أبو نعیم الاصفهانی فی کتابه «منقبه المطهرین»

، و در کمال ظهورست که ثبوت اعلیت برای تمامی اقارب آن جناب وجهی از صحت و واقعیت ندارد. پس لابدست که مراد سرور کائنات علیه و آله آلاف الصیلمات و التسلیمات در این حدیث از عترت اقارب مخصوصین باشند که دارای این مرتبه علیا بوده اند و بکرات و مرات اعلیتشان بمنصه شهود رسیده، و ازینجا واضح شد که تعمیم اقارب در حدیث ثقلین از صواب بمراحل قاصیه دورست، و کلام شاه صاحب درین باب تفوه باطل و مهجور.

دوازدهم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در بعض موارد حدیث ثقلین را به نهجی ارشاد نموده که هر جمله اش شاهد اختصاص آن بآئمه طیین طاهرین سلام الله علیهم أجمعین می باشد، و بعد ملاحظه آن إحدى از ارباب سداد متفوه نمی شود باین که مراد سرور عباد علیه و آله آلاف السلام إلى يوم المعاد در حدیث ثقلین از عترت جمیع اقارب آن حضرتست، و علیک أن تراجع ما نقلناه قریباً عن صدر کتاب «الاربعة»

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۶۵

لمحمد بن مسلم بن أبی الفوارس الرّازی.

سیزدهم آنکه اختصاص حدیث ثقلین بآئمه اثنی عشر علیهم السلام امریست که از ارشاد فیض بنیاد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بعد سؤال بعض صحابه بحدّ صراحت تمام و وضوح لا کلام رسیده و امر حقّ درین باب بنصّ و تصریح آن جناب أظهر من الشمس و أبین من الأمس گردیده، چنانچه حافظ صدر الدین أبو المجمع إبراهیم بن محمد بن المؤید الحموی در کتاب «فرائد السمطین» علی ما نقل عنه در ضمن حدیث مناشده از جناب امیر المؤمنین علیه السلام آورده:

[قال: أنشدکم بالله! أتعلمون أن رسول الله (ص) قام خطیباً لم یخطب بعد ذلك، فقال: یا أيّها الناس! إنّی تارک فیکم کتاب الله و

عترتی اهل بیتی فتمسّی کوا بهما لن تضلّوا، فَاِنَّ اللّٰطِیْفَ الْخَبِیْرَ اَخْبَرْنِیْ وَ عَهْدَ اِلَیَّ اِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ. فقام عمر بن الخطاب شبه المغضب، فقال: یا رسول الله! اُ کَلَّ اهل بیتک؟ فقال لا و لكن اوصیائی منهم، اُولَهم اُخی و وزیرى و وارثى و خلیفتى فى اُمّتى و لى کَلَّ مؤمن بعدى، هو اُولَهم، ثم ابنى (الحسن، ثم ابنى: ط. م) الحسین ثم تسعة من ولد الحسین واحد بعد واحد حتى یردوا عَلَیَّ الْحَوْضَ، شهداء الله فى ارضه و حججه على خلقه و خزّان علمه و معادن حکمته. من اطاعهم فقد اطاع الله و من عصاهم فقد عصی الله. فقالوا کلّهم: نشهد أنّ رسول الله (ص) قال ذلك .

و بعد ملاحظه این کلام هدایت التیام، مصداق «اطف المصباح فقد طلع الصّباح» متّضح و منجلی می شود، و شبهه تعمیم مصداق عترت یا اهل بیت کالهباء المنثور بر باد فنا می رود.

چهاردهم آنکه اختصاص حدیث ثقلین بأهلیت عصمت و طهارت علیهم السّلام امریست که از کلام بلاغت نظام جناب امیر المؤمنین علیه السّلام نیز واضح و لائحتست، چنانچه ابو سعد عبد الملك بن محمد النیسابوری الخرکوشی در کتاب «شرف المصطفی» على ما نقل عنه آورده که جناب امیر المؤمنین علیه السّلام قریب بزمان وفات خود بخطاب مسلمین حاضرین ارشاد فرمود:

[و فیکم من یخلف من نبیکم (ص) ما إن تمسّی کتم به لن تضلّوا، و هم الدّعاء، و هم النّجاء، و هم اركان الأرض، و هم النّجوم، بهم یستضاء

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۶۶

من شجرة طاب فرعها و زیتونه طاب (بورک. ظ) أصلها، نبت فى الحرم و سقیّت من کرم، من خیر مستقرّ إلى خیر مستودع، من مبارک الى مبارک، صفت من الأقدار و الادناس و من قبیح ما نبت، شرار الناس. لها فروع طوال لا تنال، حسرت عن صفاتها الألسن و قصرت عن بلوغها الاعناق، فهم الدّعاء و بهم النّجاء، و بالناس إلیهم حاجة. فاخلفوا رسول الله (ص) بأحسن الخلافة فقد أخبرکم أنّهم و القرآن الثّقان، و انهما لن یفترقا حتّٰی یردّا على الحوض، فالزموهم تهتدوا و ترشدوا و لا تتفرّقوا عنهم و لا تترکوهم فتفرّقوا و تمرّقوا].

پانزدهم آنکه اختصاص حدیث ثقلین بعترت طاهره مطهره جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم دون جمیع الاقارب چنان محتوم و مقطوعست که حضرت امام حسن علیه السّلام آن را در خطبه خود على رءوس الاشهاد رغما لآناف الأعداء و حزب الحسد بکمال إفصاح و ایضاح واضح و عیان فرموده، پس چگونه کسی از اهل ایمان و اصحاب عرفان می توان گفت که مراد جناب خاتم الأنبياء علیه و آله آلاف الصّیلموّه و السّلام من ربّ السّماء، در این حدیث شریف معاذ الله جمیع اقارب آن جناب می باشد؟! و خطبه مشار إليها اگر چه در ما سبق منقول شده، لیکن در این جا نیز بحسب ضرورت وارد کرده می شود تا ناظر بصیر، بلا کلفت، بمضامین حقایق آگین آن رسیده، مستفیض و مستفید گردد.

علامه شمس الدین أبو المظفر یوسف البغدادی المعروف بسبط ابن الجوزی در «تذکره خواص الأئمّه» در ذکر واقعه صلح جناب امام حسن علیه السّلام با معاویه گفته:

[ثم سار معاویة فدخل الکوفة فأشار علیه عمرو بن العاص (أن یامر الحسن. ظ) أن یخطب لیظهر عیّه، فقال له: قم فاخطب! فقام و خطب فقال: أيّها الناس! إن الله هداکم بأولنا و حقن دماءکم بآخرنا، و نحن اهل بیت نبیکم أذهب الله عنا الرّجس و طهرنا تطهیرا، و إنّ لهذا الامر مدّة، و الدّنيا دول، و قد قال الله تعالى لنبیّه: وَ إِنّ أَدْرِیْ لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ لَّکُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حَیْنٍ ! فضج الناس بالبکاء، فالتفت معاویة إلى عمرو و قال:

هذا رأیک؟! ثم قال للحسن: حسبک یا أبا محمّد! و فی روایه أنّه قال: نحن حزب

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۶۷

اللّٰهُ الْمَفْلُحُونَ وَ عَتْرَةُ رَسُولِهِ الْمُطَهَّرُونَ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ الطَّاهِرُونَ وَ أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ خَلَفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِيكُمْ فَطَاعَتَنَا مَقْرُونَةٌ بِطَاعَةِ اللَّهِ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ، وَ إِنْ مَعَاوِيَةُ دَعَانَا إِلَى أَمْرِ لَيْسَ فِيهِ عِزٌّ وَ لَا نَصْفَةٌ، فَإِنْ وَافَقْتُمْ رَدَدْنَاهُ عَلَيْهِ وَ خَاصَمْنَاهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِطَيِّ السُّيُوفِ وَ إِنْ أُبَيْتُمْ قَبْلَنَاهُ، فَدَانَاهُ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ: الْبَقِيَّةُ! الْبَقِيَّةُ!].

شانزدهم آنکه اختصاص حدیث ثقلین بآئمه اهل بیت علیهم السّلام بحدی واضح و لائحست که بعضی علمای اعلام و نبهای فخام سنیّه اعتراف و اذعان بآن دارند و بتوضیح و تصریح آن همت خود بر می گمارند.

حکیم ترمذی که انهماک او در تعصب و تصلّب أظهر من الشّمس و أبین من الاعمس است، و کمتر حرف حق بر زبان او جاری می شود، در کتاب «نوادیر الأصول» که نسخه عتیقه آن پیش نظر قاصر حاضرست در اصل خمسون بعد روایت این حدیث در مقام بیان معنای آن گفته:

[فَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ،

وَ قَوْلُهُ: مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا، وَاقِعٌ عَلَى الْاِثْمَةِ مِنْهُمْ السَّادَةُ لَا عَلَى غَيْرِهِمْ .

و این افاده سدید و مقاله مفیده حکیم ترمذی بنحوی که قلع و قمع شبهه واهی شاه صاحب می نماید بر ارباب نظر و اعتبار و أصحاب احلام و ابصار در معرض خفا و استتار نیست.

هفدهم آنکه اختصاص حدیث ثقلین بآئمه اثنا عشر سلام الله علیهم اجمعین بحدی ظاهر و باهر است که علامه شمس الدین أبو المظفر یوسف البغدادی المعروف بسبط ابن الجوزی در «تذکره خواص الأئمة» إثبات آن بعنوان خاص نموده و باظهار حق و صواب درین باب طریق ادحاض باطل پیموده، چنانچه در کتاب مذکور گفته:

[الباب الثانی عشر- فی ذکر الائمه علیهم السّلام.

قال أحمد فی الفضائل:

ثنا: أسود بن عامر. ثنا: إسرائيل، عن عثمان بن المغيرة، عن علي بن ربيعة. قال:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۶۸

لَقِيتُ زَيْدَ بْنِ أَرْقَمٍ فَقُلْتُ: لَهُ: هَلْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ وَاحِدَهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ؟ قَالَ: نَعَمْ! سَمِعْتُهُ يَقُولُ: تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كَتَابَ اللَّهِ حَبْلَ مَمْدُودٍ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ عَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، أَلَا! إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، أَلَا! فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا].

ازین عبارت در کمال ظهورست که علامه سبط ابن الجوزی در کتاب خود بابی خاصّ برای ذکر آئمه علیهم السّلام معقود نموده و ابتدای آن بهمین حدیث فرموده، و ذلك ممّا يرغم أنف الجاحد العنيد و يذيقه العذاب الأليم و النّكال الشديد].

هیجدهم آنکه اختصاص حدیث ثقلین بأهلیت عصمت و طهارت چنان امر محقق و مصدّقست که علامه محمد بن یوسف الکنجی الشّافعی در «کفایة الطالب» اعتراف بآن نموده و باحتجاج و استدلال مبهر اهل کمال إثبات و احقاق این مطلب فرموده چنانچه در کتاب مذکور گفته: [الباب الأول- فی بیان صحّة خطبته (ص) بماء يدعى خمّا.

أخبرنا محمد بن عبد الله بن محمد بن أبي الفضل بمكّة حرسها الله، و أبو محمد الحسن بن سالم بن علي بن سلام بقراءتي عليه بين قبر النبي (ص) و منبره و الحافظ محمد بن أبي جعفر القرطبي بمدينة بصرى، و إبراهيم بن بركات الخشوعي بجامع دمشق و محمد بن محمود بن الحسن الحافظ المعروف بابن النّجار بمدينة السلام. قال ابن النّجار:

أخبرنا ابن أبي المفضل، أخبرنا أبو الحسن المؤيد بن محمد بن علي الطوسي. و قال ابن سلام و القرطبي: أخبرنا محمد بن علي بن صدقة الحرّاني. و قال الخشوعي: أخبرنا علي ابن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساكر مورّخ الشّام. قالوا: أخبرنا الامام أبو- عبد الله محمّد بن الفضل الفراءى، أخبرنا أبو الحسن عبد الغافر بن محمد الفارسي، أخبرنا محمد بن عيسى بن عمرويه الجلودى، أخبرنا

إبراهيم بن محمد بن سفيان، أخبرنا الامام الحافظ أبو الحسن مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري، حدثني زهير بن حرب و شجاع بن مخلد، جميعا عن ابن عليه، قال زهير: حدثنا إسماعيل بن ابراهيم، حدثني أبو حيان. قال: حدثني يزيد بن حيان، قال: انطلقت أنا و حصين بن سيره و عمرو بن مسلم إلى يزيد بن أرقم، فلما جلسنا إليه قال له حصين: لقد لقيت يا زيد خيرا كثيرا

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۶۹

رأيت رسول الله (ص) و سمعت حديثه و غزوت معه و صليت خلفه، لقد لقيت يا زيد خيرا كثيرا، حدثنا يا زيد ما سمعت من رسول الله (ص) قال: يا بن اخي! و لله لقد كبرت سنّي و قدم عهدي و نسيت بعض الذي كنت اعى من رسول الله (ص) فما حدثتكموه فاقبلوا و مالا فلا تكلفونيّه. ثم قال: قام رسول الله (ص) يوما فينا خطيبا بماء يدعى خمّا بين مكّة و المدينة، فحمد الله و أثنى عليه و وعظ و ذكر، ثم قال: أمّا بعد، ألا أيّها النّاس! فإنّما أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربّي فأجيب، و أنا تارك فيكم الثّقلين كتاب الله فيه هدى و نور، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به. فحثّ على كتاب الله و رعّب فيه، ثم قال: و أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي. فقال حصين: و من أهل بيته؟ قال:

أهل بيته من حرم الصدقة بعده و هم آل علي و آل عقيل و آل جعفر و آل عباس. أخرجه مسلم في صحيحه كما أخرجه و رواه أبو داود و ابن ماجه القزويني في كتابيهما.

قلت:

إنّ تفسير زيد أهل البيت غير مرضيّ لانه قال: أهل البيت من حرّم الصدقة و هم لا ينحصرون في المذكورين، فإنّ بنى المطّلب يشاركونهم في الحرمان و لأنّ آل الرّجل غيره على الصّحيح، فعلى قول زيد يخرج أمير المؤمنين (ع) عن أن يكون من أهل البيت، بل الصّحيح أن أهل البيت: علي و فاطمة و الحسنان عليهم السّلام كما

رواه مسلم باسناده عن عائشة أنّ رسول الله (ص) خرج ذات غداة و عليه مرط مرحل من شعر أسود فجاء الحسن بن علي (ع) فأدخله، ثمّ جاء الحسين (ع) فأدخله، ثمّ جاء فاطمة (ع) فأدخلها، ثمّ جاء علي (ع) فأدخله، ثمّ قال: إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت و يطهّركم تطهيراً

، هذا دليل على أنّ أهل البيت هم الذين ناداهم الله بقوله: أهل البيت، و أدخلهم الرّسول في المرط. و أيضا روى مسلم باسناده أنّه لما نزلت آية المباهلة دعا رسول الله (ص) عليّا و فاطمة و حسنا و حسينا عليهم السّلام و قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي .

ازين عبارت ظاهر است كه علامه كنجي در باب اول كتاب خود اولاً حديث ثقلين را بسند خود از زيد بن أرقم روايت کرده و چون اين روايت مشتمل است بر اينكه زيد بن أرقم اهل بيت آن حضرت صلى الله عليه و آله و سلم را بآل علي و آل عقيل و آل جعفر

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۷۰

و آل عباس مفسر نموده و اين تفسير پر تغيّر موجب انخداع ناظر غير بصيرست لهذا علامه مذکور إحقاقاً للحقّ الصّريح و إثباتاً للحقّ التّصحيح بلا-مهايات صراحة آن را ناپسندیده گفته و در ردّ و إبطال آن در و غرر بمثقب بيان سفته، من بعد بادله سابعه و براهين دامغه، اهل بيت بودن جناب أمير المؤمنين عليه السّلام و جناب سيّده سلام الله عليها و حصرات حسنين عليه السّلام باثبات رسانيده زعم باطل و قول عاطل زيد بن أرقم راهبا منتورا گردانیده! و ازينجا فساد و بطلان و صغار و هوان كلام مردود شاهصاحب بعنواني كه بر منصّه شهود می رسد خودبخود بر أهل نظر كالشمس في رابعة النّهار واضح و آشكارست.

نوزدهم آنكه تعلق حديث ثقلين بأقارب مخصوصين جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم دون جميع الأقارب أمریست كه محققين عظام و منقّدين فخام اهل سنّت اعتراف و إقرار بآن نموده و درين باب طريق إنصاف بحسب توفيق خود پيموده اند، پس چگونّه بمقابله ايشان قول شاهصاحب قابل التفات و احتفال أصحاب علم و كمال خواهد بود؟! علامه سعيد الدين محمد بن مسعود الكازروني در كتاب «المنتقى» گفته: [و من طعن في نسب شخص من أولاد فاطمة رضى الله عنها بأن قال: أفنى الحجاج ابن يوسف

ذَرَّيْتَهَا و لم يبق أحد منها و ليس في الدُّنْيَا أحد يصحَّ نسبه إليها، فقد ظلم و كذب و أساء، فان تعمَّد ذلك بعد ما نشأ في بلاد علماء الدِّين كاد يكون كافراً لأنَّه يخالف ما قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلَّم على ما ثبت في الترمذی عن زيد بن أرقم أنَّه قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلَّم: إنِّي تارك فيكم ما إن تمسَّيَكنتم به لن تضلُّوا بعدی أحدُهما أعظم من الآخر كتاب الله جبل ممدود من السَّيِّءِء إلى الأرض و عترتی أهل بیتی و لن يتفرَّقا حتی یردا علی الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما.

و قد تقدَّم في حديث المباهلة

قوله صَلَّى الله عليه و سلَّم: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي

قال مؤلِّف هذا الكتاب سعيد بن مسعود الكازرونی، جعله الله ممَّن دخل في العلم من طريق الباب حتَّى يفوز بالسَّداد و الصَّواب: فما دام القرآن باقياً فأولاد فاطمة باقون، لظاهر الحديث الصَّحيح .

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۷۱

ازین عبارت ظاهرست که علامه کازرونی حدیث ثقلین را در زمان خود بأولاد جناب فاطمه سلام الله علیها متعلِّق می داند و بقای ایشان را تا بقای قرآن حسب این حدیث شریف واضح می گرداند و چون در تأیید حدیث ثقلین حدیث مباهله را ذکر نموده لهذا بلا-شبهه مقصود و مرادش از اولاد جناب سیِّده سلام الله علیها که تا بقای قرآن باقی هستند همان نفوس قدسیه خواهند بود که دارای مرتبه عصمت و طهارت و ولایت و امامت هستند و در صفات فاضله و سمات کامله مماثل و مشاکل اهل بیت موجودین در وقت مباهله می باشند، و ذلك ممَّا يقصم ظهر المخاطب الحيود و الميود و يجعل ما لَفَقَه و زَوْقَه من أوْهن الخدع و الكيود].

بیستم آنکه ملک العلماء شهاب الدین بن شمس الدِّین الزاولی الدَّولتبادی حدیث ثقلین را مختصَّ بأولاد جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلَّم و نموده جا بجا در توضیح و تشریح آن تعبیر بقرآن و فرزندان فرموده و در بیان معانی عترت و اهل بیت هم همین مسلک را سپرده و باظهار قائم مقامی ایشان برای جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلَّم بحسب ارشاد با سداد آن سرور عباد در مضمار ارغام جاحد عنید قصب السَّبق از هر مشارک شدید خود برده، و این معنی برای ابطال گمان فاسد و زعم کاسد شاه صاحب که: حدیث ثقلین بجمیع اقارب نبوی متعلِّق می باشد، کافی و وافیست، و کلام ملک العلماء در باب حدیث ثقلین اگر چه در مجلَّد اوَّل بالتَّمام مذکور شده لیکن در این مقام نیز بعض کلمات او انتخاباً ذکر می نمایم تا آنچه گزارش شده مطابقتش با واقع بر هر ناظر ظاهر و باهر گردد.

پس مخفی نماند که ملک العلماء در «هدایة السَّیِّءِء» بعد نقل نمودن حدیث ثقلین از کتب عدیده بیان حاصل آن کرده و در ضمن آن گفته: [حضرت رسالت صلعم چون از حجة الوداع بازگشت یعنی چون مصطفی صلعم در حجَّ حاجیان را وداع کرد و فرمود: سلام من بر کسی که درین مقام بیاید، در حاجیان نوحه و غلغله شد و خلق را هر چند باز می گردانید نایستاده تا حَمَّ که منزلست رسیده، پس مصطفی صلعم فرمود که پالانهای اشتران اُنبار کنند و بطریق منبر سازند، پس

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۷۲

مصطفی صلعم برآمد، یاران گفتند: یا رسول الله! قائم مقام بجای تو کرا بینیم؟

فرمود: قرآن و فرزندان من بجای من بعد من بینید، و اگر چنگ برین هر دو زنید بعد من هرگز گمراه نگردید. پس بدین حدیث ثابت شد که بقاء ایشان تا قیام قیامت باشد و ازیشان راه نمایان بحق اند] انتهى.

ازین عبارت سراپا بشارت مخصوص بودن مصادیق حدیث ثقلین أظهر من الشَّمس است و دلالت آن بر خلافت و عصمت آن حضرات اَبین من الأَمس.

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّیِّءِء» گفته: [قوله: فحمد الله و أثنی علیه، تا معلوم شود که قرآن و فرزندان عظیم القدرند و تمسَّیک

بدیشان امری عظیمست،

لَقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَام: كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يَبْدَأْ بِحَمْدِ اللَّهِ فَهُوَ أُبْتَرٌ.

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّعْداء» گفته: [پس هر که یکی ازین هر دو ترک دهد یا قرآن را یا فرزندان رسول را یا تمسک نکند هدایت نیابد و گمراه تواند خواند].

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّعْداء» گفته: [یعنی هر که بعد من تمسک بقرآن و اولاد من کند هرگز گمراه نشود، حسبکم کتاب الله و عترتی،

بعد رسول بسند هست تمسک بکتاب و فرزندان رسول که تا دین سلامت ماند از هلاکی، اُمت را پناهی بسندست کتاب خدا و فرزندان رسول، و لهذا مصطفی فرموده: چگونه هلاک شود اُمتی که اوّل او من باشم و میانه او اولاد من باشد و آخر او عیسی باشد].

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّعْداء» گفته: [در جمیع ضمائِر مذکوره قرآن و فرزندان رسول جمع کرد تا اشارت باشد که تعظیم مجموع یعنی قرآن و فرزندان برابرست .

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّعْداء» گفته: [یعنی ثابت و محکم باشید در دوستی قرآن و فرزندان من از آن که حَبّ قرآن علامت حَبّ خداست و حَبّ اولاد من علامت حَبّ منست .

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّعْداء» گفته: [قوله: عترتی. فی «الصَّحاح»

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۷۳

عَتْرَةُ الرَّجُل: نَسْلُهُ وَ فِي «تَاجِ الْإِسْلَامِ» الْعَتْرَةُ: فَزْرَنْدَانُ وَ فَزْرَنْدَانُ فَزْرَنْدَانُ.

قَوْلُهُ: أَهْلُ بَيْتِي، «فِي النِّكَاتِ»: أَهْلُ بَيْتِ الرَّجُل: وَلَدُهُ وَ وَلَدُ وَلَدِهِ .

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّعْداء» گفته: [یعنی یاد می دهانم شما را خدای در دوستی فرزندان خود، و یاد می دهانم شما را خدای در دوستی فرزندان خود تا فراموش نکنید].

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّعْداء» گفته: [یعنی پس عبرت گیرید و اندیشه کنید که بعد من با قرآن و فرزندان من چگونه خواهید بود].

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّعْداء» گفته: [

و فی کتاب «الشَّفاء»: اَوْصِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي،

یعنی: وَصَّيْتُ مِی کُنم شما را بِتَمَسُّكِ کتابِ خدا و فَزْرَنْدَانِ اگر چَنگ در زَنید بدین هر دو بعد از من هرگز گمراه و تباه نشوید. و فی «بحر الأنساب»:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: حسبكم كتاب الله و عترتي

، یعنی: بسنده و کافِست شما را از برای هدایت چَنگ در زدن کتاب خدا و فرزندان من .

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّعْداء» گفته: [یعنی: دیگر یاد می دهانم عهدی و وعده که در دوستی فرزندان من کرده اید، زیرا چه حَبّ اولاد رسول شرط ایمان است، پس یاد می دهانم آن شرط را].

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّعْداء» گفته: [یعنی دوستی قرآن و فرزندان من اگر بگیریید هرگز بعد من بیراه و تباه نشوید. و

فی کتاب «الشَّفاء»: الْمَتَمَسِّكُ بِسُنَّتِي عِنْدَ فُسَادِ أُمَّتِي لَهُ أَجْرُ مَائَةِ شَهِيدٍ.

یعنی آن روز که مردمان بفساد مشغول شوند هر که چَنگ در زند در سُنّت من مر او را ثواب صد شهید باشد، و آن سُنّت دوستی قرآن و فرزندان رسول است که مردمان امروز بسبب فساد زمانه و دورود یار آخرین آن را ترک داده، در دریای شقاوت غرق شده،

عصمنا الله من المعترض الزَّئيم .

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّعداء» گفته: [عزیز من! دوستی و تمسک با اولاد رسول بفعل و قول مصطفی و بنصوص ثابتست .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۷۴

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّعداء» گفته: [پس هر که تمسک بقرآن و اولاد رسول نکند اگر چه ظاهر خود را مؤمن گوید ایمان او سودمند نباشد و فردا سیاه رو گردد].

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّعداء» گفته: [مصطفی فرمود صلعم در

حدیث سابق: و لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ .

یعنی: قرآن و فرزندان من یکجا بر حوض حاضر شوند تا شاهد باشند که دوست ایشان که بوده، که دشمن بوده، و بعد من فرمان تمسک من که بجا آورده و که ترک داده؟ و من بر حوض ایستاده باشم می بینم هر که خواهد آمد بر من با دوستی جمله قرآن و فرزندان من، و هر که بایشان تمسک نکرده و خلاف امر من کرده بخدا که او را فرشتگان برانند راندنی غضب، چنانچه اشتر و اسب یله را برانند از حوض. پس من ندا کنم: بیارید این از اُمت منست و از آن منست. فرمان آید: اَی مُحَمَّد! تو نمی دانی بعد تو ایشان با قرآن و فرزندان تو خلاف فرمان تو کرده اند و بجای و دّ و مودّت، بغض و عداوت کرده اند! پس بگویم من: اَی فرشتگان! از من این مرد را دورتر برید!]

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّعداء» گفته: [پس هر که با قرآن و فرزندان رسول تمسک ندارد اگر چه علم اولین و آخرین بخواند چون کتابیست و اگر زهد کند مانند راهبست. و فردای قیامت او را برو اندازند در دوزخ .

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّعداء» گفته:]

«فِي الْمَصَابِيح»: اَنْتَ تَارِكٌ فَيْكُم مَّا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِي لَنْ تَضَلُّوا: كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي.

حاصله:

فرزندان خود را در شما می گذارم، شرط ایمان آنست که اگر بگیریید ایشان را بحرمت و رعایت هرگز گمراه بعد من نگردید، و این دلیل است که محبت ایشان شرط ایمانست .

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّعداء» بعد نقل حدیث ثقلین از «مصابیح» و «مشکاة» بروایت زید بن أرقم گفته: [ترجمه: زید بن أرقم گوید: بایستاد مصطفی صلعم و در آن حال ایستاده گفت: بدرستی که من گذارنده ام در شما چیز را که اگر

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۷۵

بگیریید آن را هرگز گمراه و بیراه نشوید بعد من، یکی از ایشان بهترست از دیگری و آن دو چیز آنست یکی کتاب خداست که رسانی است که درازی او از آسمان سوی زمین است. دوم فرزندان من، و قرآن و فرزندان از روی شرف و فضل هرگز پراکنده و جدا نشوند همیشه جمع باشند تا آنکه حاضر شوند بر حوض کوثر، پس نیکو اندیشه کنید چگونه با ایشان خواهید بود، یعنی اگر تمسک کنید بدیشان هرگز گمراه نشوید و اگر بگذارید ایشان را بیراه و هلاک گردید. و این حدیث دلیلیست که ایشان چون با قرآن جمع باشند ایمان ایشان در حالت نزع زائل نشود].

و نیز ملک العلماء در «هدایة السَّعداء» بعد نقل حدیث ثقلین از «مصابیح» بروایت جابر گفته: [حاصله: مصطفی فرمود صلعم: هر که خود را در دامن فرزندان من بر بندد و بدوستی ایشان چنگ زند که اگر فرزندان مرا دست گیرید و چنگ در دامن ایشان زنید هرگز بعد من گمراه و بیراه نگردید].

و محتجب نماند که ملک العلماء دولت آبادی در «مناقب السَّادات» نیز مثل «هدایة السَّعداء» حدیث ثقلین را مکرر ذکر نموده و در توضیح آن مرّه بعد اخری ثقلین را بقرآن و فرزندان تعبیر و تفسیر فرموده، چنانچه در «مناقب السَّادات» بعد نقل این حدیث شریف

از «مشارق» و «مصاییح» و «شرف النبوة» و «درر» و «تاج الأسامي» و غیره در بیان حاصل آن گفته: [مصطفی را قرآن و فرزندان عزیز و نفیس بودند بامت سپرد و فرمود: اگر چنگ زنی بدرستی بایشان بعد من هرگز گمراه نگردید.]

و نیز ملک العلماء در «مناقب السادات» بعد نقل حدیث ثقلین از «مصاییح» و «مشکاة» بروایت زید بن أرقم گفته: [ترجمه: مصطفی فرمود صَلَّی اللہ علیہ و سلم: بدرستی که می گذارم من در شما دو چیزی را که اگر دست گیرید او را گمراه نشوید بعد من یکی بزرگترست از دیگری، کتاب خدای تعالی رسانی است دراز از آسمان. دوم فرزندان من هرگز جدا نشوند این هر دو یکی از دیگری تا آنکه فرود آیند بر حوض کوثر، پس اندیشه کنید که چگونه از پس من دریشان خواهید

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۷۶

بود، یعنی در رعایت و محبت ایشان .

و نیز در «مناقب السادات» در ترجمه این حدیث شریف گفته: [لَنْ يَتَفَرَّقَا، لَنْ لَتَأْكِيدَ، یعنی هرگز فرزندان من از قرآن جدا و بیزار نشوند و هرگز از ایشان قرآن بیزار نشود].

بیست و یکم آنکه حسین بن علی الکاشفی که از مشاهیر علمای سنیّه است حدیث ثقلین را متعلق بجناب امیر المؤمنین علیه السلام و جناب فاطمه سلام الله علیها و حضرات حسنین علیهما السلام و نموده بتصریح این مطلب که اهل بیت همین حضرات هستند ارغام أنف جاهد عنیف فرموده، پس چگونه زعم فاسد شاهصاحب در باب تعمیم مصادیق حدیث ثقلین حظی از صحت خواهد داشت؟ و از آریاب عقل کیست که ادعای باطل ایشان را برای لمحای صحیح خواهد انگاشت؟

حالا- عبارت کاشفی که کاشف حقّ حقیقتست باید شنید. پس مخفی نماند که او در «رساله علیه فی الاحادیث النبویّه» گفته: [در فضیلت اهل بیت کرام که ائمه دین و مقتدایان علم و یقین اند.

قال رسول الله صلعم: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله فيه الهدى والنور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به، و اهل بيتي، أذكرکم الله فی اهل بيتي (قالها ثلاثا. صح. ظ)

یعنی: می گذارم در میان شما دو چیز بزرگ یکی از آن کتاب الله که در اوست راه راست مر مؤمنان را و از اوست روشنی دل عارفان را، پس فرا گیرید آن را و چنگ در آن زنی و بدان متمسک گردید که حبل الله المتین است، وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا . هر که چنگ در آن زند بمراد برسد که: لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ*

از چاه تنک این جهان در حبل قرآن چنگ زن وانگه برآ کرز بهر تست این حبل در چاه آمده

دوم: اهل بیت من، بیاد می دهم شما را حضرت خداوند تعالی و گواه می گیرم در نیکو داشت اهل بیت من، و در تکرار این سخن سه بار، دلیلی واضح قائم می شود در تعظیم اهل بیت و محبت و متابعت ایشان. و اهل بیت رسول الله صلعم علی و فاطمه و

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۷۷

حسن و حسین اند، رضوان الله تعالی علیهم أجمعین، بدلیل این حدیث که در «صحیحین» واردست که: آنگاه که این آیه فرود آمد که «نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ

» حضرت رسالت پناه صلعم علی و فاطمه و حسن و حسین را بخواند و گفت:

اللّٰهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي.

بیست و دوم آنکه نور الدین علی بن عبد الله السیهودی در «جواهر العقدین» این حدیث شریف را مخصوص وانموده به علمای اهل بیت علیهم السلام که در میان ایشان و کتاب خدا افتراق نباشد درین باب تقریری فرموده که بأحسن وجوه حاسم شبهه تعمیم اقارب می باشد و خاک مذلت و هوان بر رأس هر جاهد عنید می باشد، چنانچه در کتاب مذکور در ضمن تنبیهاتی که بعد نقل

طرق حدیث ثقلین ذکر کرده می گوید:

[ثانیها-الَّذین وقع الحثّ علی التمسّک بهم من أهل البيت النبوی و العتره الطّاهره هم العلماء بكتاب الله عزّ و جلّ، إذ لا یحثّ صلی الله علیه و سلّم علی التمسّک بغیرهم، و هم الذّین لا یقع بینهم و بین الكتاب افتراق حتّی یردا الحوض، و لهذا قال: لا تقدّموهما فتهلکوا و لا تقصروا عنهما فتهلکوا.

و قال فی الطّریق الأخری فی عترته: لا تسبقوهم فتهلکوا و لا تعلّموهم فهم أعلم منکم.

و اختصّوا بمزید الحثّ عن غیرهم من العلماء لما تضمّنته الأحادیث المتقدّمه و

لحدیث أحمد: ذکر عند النبی صلی الله علیه و سلّم قضاء قضی به علی رضی الله عنه فأعجب النبی صلی الله علیه و سلّم و قال: الحمد لله الذّی جعل الحکمه فینا أهل البيت .

بیست و سوم آنکه نیز سمهودی در «جواهر العقّدین» در ذکر تنبیهات متعلّقه بحدیث ثقلین گفته: [ثالثها- أنّ ذلك یفهم وجود من یكون أهلا- للتمسّک به من أهل البيت و العتره الطّاهره فی کل زمان وجدوا فیہ إلى قیام السّاعه، حتّی یتوجّه الحثّ المذكور إلى التمسّک به، كما أنّ الكتاب العزیز كذلك، و لهذا كانوا كما سیأتی أمانا لأهل الأرض، و إذا ذهبوا ذهب أهل الأرض. و أخرج أبو الحسن بن المغازلی من طریق موسى بن القاسم عن علی بن جعفر: سألت الحسن عن قول الله تعالی

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۷۸

«كَمْشَكَاهُ فِيهَا مِصْبَاحٌ»

قال: المشكوة: فاطمه، و الشّجره المبارکة: إبراهیم، لا شَرْقِيَّهٌ وَ لا غَرْبِيَّهٌ

: لا یهودیّه و لا نصرانیّه، یَکَادُ رَیْتُهَا یُضِیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسُسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَی نُورٍ

. قال: منها إمام بعد إمام، یرجع إلیهم .

درین عبارت علامه سمهودی بکمال صراحت افاده نموده که از حدیث ثقلین فهمیده می شود وجود کسی که أهل تمسّک باشد از أهل بیت نبوی و عترت طاهره در هر زمان تا بقیام قیامت تا که حثّ مذکور فی الحدیث بآن متوجّه شود، چنانکه کتاب عزیز نیز چنین است، یعنی بقای قرآن هم برای تمسّک تا بقیامت لازم می باشد، و بهمین سبب این حضرات یعنی نفوس قدسیه اهل بیت علیهم السّلام که در هر زمان أهل تمسّک هستند امان می باشند برای أهل أرض، پس هر گاه مفقود شوند ایشان مفقود می گردند أهل أرض. و بعد ازین افاده سراسر ایجاد علامه سمهودی برای مزید اثبات و احقاق و تأکید و ایثاق آن حدیثی مشتمل بر تفسیر آیه نور نقل کرده که در صدر آن تفسیر مشکاه بجانب فاطمه زهراء سلام الله علیها مذکورست، و در ذیل آن تفسیر نور علی نور باین جمله واقع شده: منها إمام بعد إمام. و سمهودی مذکور بعد ذکر این تفسیر مأثور در توضیح این جمله پر نور افاده نموده که مراد از منها إمام بعد إمام ائمه هستند که اقتدا کرده می شود بایشان در دین و تمسّک کرده می آید بایشان در آن و رجوع واقع می شود بسویشان. و ازین تقریر پر تنویر علامه سمهودی به نهجی که مطلوب أهل حقّ کرام ثابت و محقّق، و زعم فاسد و قول کاسد شاه صاحب باطل می شود، کفلق الصّبح عند الإسفار واضح و آشکارست، و الله ولی التوفیق لأهل الأبصار.

بیست و چهارم آنکه نیز سمهودی در «جواهر العقّدین» برای تأیید افاده سابقه خود آورده: [

و قد أخرج الحافظ عبد العزيز بن الأخضر من طریق أبي الطفيل عامر بن واثله، قال: کان علی بن الحسین بن علی (رض) إذا تلی هذه

الآیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ

، یقول، اللهم! فارفعنی فی أعلى درجات

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۷۹

هذه النَّدْبَةُ، و أَعْنَى بعزم هذه الارادة، و هب لي حسن المستعتب من نفسي، و خذ لي منها حتى تتجرد خواطر الدُّنيا عن قلبي من مزيد خشيتي منك، و ارزقني قلبا و لسانا يتجاريان ذمَّ الدُّنيا و حسن التجافى عنها حتى لا أقول إلَّا صدقت، و أرني مصاديق إجابتك بحسن توفيقك حتى أكون في كلِّ حال حيث أردت.

و ذكر بقيَّة ما كان يقوله ممَّا يشتمل على وصف المحن و ما انتحلته طوائف من هذه الأُمَّة بعد مفارقتها لأثَمَّة الدِّين و الشَّجرة النَّبَوِيَّة، الى ان قال: و ذهب آخرون إلى التَّقْصِير في أمرنا و احتجُّوا بمتشابه القرآن فتأولوا بآرائهم و اتَّهموا مأثور الخبر، إلى أن قال: فالي من يفرع خلف هذه الأُمَّة و قد درست أعلام المَلَّة و دانت الأُمَّة بالفرقة و الاختلاف يكفر بعضهم بعضا و الله (تعالى) يقول: وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ

. فمن الموثوق به على إبلاغ الحجة و تأويل الحكمة إلَّا أهل الكتاب و أبناء أئِمَّة الهدى و مصاييح الدَّجى الذين احتج الله بهم على عباده و لم يدع الخلق سدى من غير حجة، هل تعرفونهم أو تجدونهم إلَّا من فروع الشَّجرة المباركة و بقايا الصِّفوة الذين أذهب الله عنهم الرُّجس و طهرهم و برَّاهم من الآفات و افترض مودَّتهم في الكتاب. هم العروة الوثقى و هم معدن التقى و خير حبال العالمين وثيقها و أخرج الثعلبي في تفسير قوله (تعالى): «وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا

» عن جعفر بن محمَّد رحمهما الله، قال: نحن حبل الله الذي قال الله: وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا

و أخرج أبو الحسن ابن المغازلي عن أبي جعفر، هو الباقر، في قوله (تعالى): «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» قال: نحن الناس و الله!.

ازین عبارت ظاهرست که علامه سمهودی در مقام تأیید افاده سابقه خود متعلّق بحديث ثقلین که مثبت بقای امامی از اهل بیت علیهم السَّلام در هر زمانست کلام بلاغت نظام جناب إمام زین العابدین علیه السَّلام را که بعد تلاوت آیه «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» بر زبان مبارک خود جاری می فرمود آورده، و این کلام هدایت انضمام نحوی که بر عصمت و طهارت ائمه اهل بیت علیهم السَّلام و حجج الله بودن ایشان بر

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۸۰

خلق و دیگر فضائل عظیمه و مناقب جسیمه شان دلالت دارد، أظهر من الشَّمْس و أبین من الامس است. و هر گاه این کلام هدایت التیام مؤید افاده مذکوره باشد باز چگونه می توان گفت که مقصود و مراد در حدیث ثقلین از عترت، جمیع اقارب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم هستند؟!

و نیز ازین عبارت ظاهرست که علامه سمهودی برای تأیید افاده سابقه خود کلام هدایت انضمام جناب إمام جعفر صادق علیه السَّلام در تفسیر آیه «وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ

» آورده، و این کلام ارشاد انضمام دلیل صریح انحصار حبل الله بودن در حضرات ائمه اهل بیت علیهم السَّلام می باشد و واجب التمسک بودن ایشان را برای تمامی اهل اسلام بوجه اکمل ثابت و محقق می گرداند. پس چگونه احدی از عقلا بعد ازین تجویز خواهد کرد که در حدیث ثقلین مصداق عترتی جمیع اقارب نبوی هستند؟!

و نیز ازین عبارت آشکارست که علامه سمهودی در مقام تأیید افاده سابقه خود ارشاد باسداد جناب إمام محمَّد باقر علیه السَّلام در تفسیر آیه «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

» که مثبت افضلیت حضرات ائمه اهل بیت علیهم السَّلام بر قاطبه خلایق می باشد آورده، و در کمال ظهورست که بعد ازین عاقلی که بهره از ایمان داشته باشد هرگز تجویز نخواهد کرد که در حدیث ثقلین مراد و مقصود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و

سَلَّمَ از عترت جمله اقارب آن حضرت می باشند. فَانَّ هذا من أیین المحال، و هم یجادلون فی الله و هو شدید المحال. بیست و پنجم آنکه نیز سمهودی در «جواهر العقدین» در ذکر تنبیهات متعلقه بحديث ثقلین گفته: [رابعها- هذا الحث شامل للتمسک بمن سلف من ائمة أهل البيت و العتره الطاهرة و الاخذ بهديهم، و أحق من تمسک به منهم إمامهم و عالمهم علی بن أبی طالب رضی الله عنه فی فضله و علمه و دقائق مستنبطاته و فهمه و حسن شیمه و رسوخ قدمه. و یشیر إلى هذا ما أخرجه الدار قطنی فی «الفضائل» عن معقل ابن یسار: قال سمعت أبا بکر رضی الله عنهما یقول: علی بن أبی طالب رضی الله عنه عتره رسول الله صلی الله علیه و سَلَّمَ أى الذین حثَّ علی التمسک بهم، فخصه أبو بکر رضی الله

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۸۱

عنه بذلك لما أشرنا إليه، و لهذا خصه صلی الله علیه و سَلَّمَ من بینهم یوم غدیر خم بما سبق من

قوله: من كنت مولاہ فعلى مولاہ، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

و هذا حدیث صحیح لا مرية فيه. و

فی روایة عقب قوله «و عاد من عاداه»: و أحب من أحبه و أبغض من أبغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله. أخرج هذه الروایة البرار

برجال الصّحیح غیر فطر بن خلیفه و هو ثقة. و فی روایة أخرجه الدار قطنی عن سعد بن أبی وقاص رضی الله عنه: فقال أبو بکر و عمر رضی الله عنهما: أمسیت یا بن أبی طالب مولی کل مؤمن و مؤمنة! و أخرج أيضا عن سالم بن أبی الجعد قال لعمر رضی الله عنه: إنک تصنع بعلى شيئا لا تصنع بأحد من أصحاب النبی صلی الله علیه و سَلَّمَ! قال: إنه مولای.

قال الحافظ ابن حجر: حدیث من كنت مولاہ فعلى مولاہ، أخرجه الترمذی و النسائی

و هو كثير الطرق جدّا، و قد استوعبها ابن عقدة فی كتاب مفرد و كثير من أسانیدھا صحاح و حسان.

و روى الامام الثعلبی فی تفسیره أن سفیان بن عیینة رحمه الله سئل عن قول الله عزّ و جلّ: «سأل سائلٌ بعذابٍ واقعٍ»

: فیمن نزلت؟ فقال للسائل: سألتنی عن مسئلة ما سألتی عنها أحد قبلك! حدّثنی أبی عن جعفر بن محمّد عن آبائه علیهم السّلام أن رسول الله صلی الله علیه و سَلَّمَ لما كان بغدیر خمّ نادى الناس فاجتمعوا فأخذ بيد علی رضی الله عنه و قال: من كنت مولاہ فعلى مولاہ. فشاع ذلك و طار فی البلاد، فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهري فأتی رسول الله صلی الله علیه و سَلَّمَ علی ناقه له فنزل بالأبطح عن ناقته و أناخها و قال: یا محمّد! أمرتنا أن نشهد أن لا إله إلا الله و أنّك رسول الله فقبلناه منك، و أمرتنا أن نصلى خمساً فقبلناه منك، و أمرتنا بالزكاة فقبلنا. و أمرتنا أن نصوم فقبلنا، و أمرتنا بالحبّ فقبلنا، ثم لم ترض بهذا حتّى رفعت بضبعی علیّ ففضّله علينا و قلت: من كنت مولاہ فعلى مولاہ! فهذا شيء منك أم من الله عزّ و جلّ؟ فقال النبی صلی الله علیه و سَلَّمَ: و الذى لا إله إلا هو إنّ هذا من الله عزّ و جلّ فولى الحارث و هو يريد راحلته و هو یقول: اللهم إن كان ما یقوله محمّد حقاً فأمطر علينا حجارة من السّماء أو ائتنا بعذاب أليم! فما وصل إلى راحلته حتّى رماه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۸۲

الله بحجر فسقط علی هامته و خرج من دبره فقتله، فأنزل الله تعالى: سأل سائلٌ بعذابٍ واقعٍ للکافرين لیس له دافع.

ازین عبارت سراسر بشارت ظاهر و باهرست که علّامه سمهودی حکم تمسک را که در حدیث ثقلین وارد است بآئمه اهل بیت علیهم السّلام مخصوص می داند، و بالخصوص اُحقیّت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام را در این باب بأحسن وجوه و ابلغ طرق واضح و لائح می گرداند، و در اثبات این مطلب بحديث جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سَلَّمَ

«من كنت مولاہ فعلى مولاہ»

استشهاد می نماید. و نیز بأقوال أبو بکر و عمر تشبث نموده در إبرام و توطید آن می افزاید، و کلّ ذلك يستأصل شافه المخاطب فی زعمه التعميم و یوضح اختصاص حدیث الثقلین بالأئمة اللّهامیم علیهم آلاf الصّیلموات و التّحیة و التّسلیم من الرّب الرّحیم السّميع العلیم.

بیست و ششم آنکه ابن حجر مکی در صواعق بعد ذکر بعض روایات حدیث ثقلین گفته: و الحاصل أنّ الحثّ وقع علی التّمسّک بالکتاب و بالسّنة و بالعلماء بهما من أهل البيت، و يستفاد من مجموع ذلك بقاء الأمور الثّلاثة إلی قیام السّاعة].

ازین عبارت ظاهرست که ابن حجر با آن همه عصبیت و عناد خود حدیث ثقلین را مخصوص بعلماء اهل بیت علیهم السّلام می داند و إبقای ایشان تا قیام قیامت بلا تحرّج مصرّح می گرداند. پس زعم مخاطب که در این حدیث مقصود از عترت جمیع اقارب نبوی هستند، بلا ریب باطل گردید و حقّ حقیق و صدق انیق برای أصحاب تحقیق و ارباب تحدیق بحدّ تبیین عام و تحقّق تامّ رسید، و لله الحمد علی ذلك.

بیست و هفتم آنکه ابن حجر مکی در «صواعق» بعد ذکر حدیث ثقلین و آوردن بعض شواهد و مؤیدات آن گفته: [تنبیه- سَمی رسول الله صَلَّى الله علیه و سَلَّمَ القرآن و عترته، و هی بالمشاء الفوقیة الأهل و النسل و الرهط الأدنون ثقلین لأنّ الثقل کلّ نفیس خطیر مصون، و هذان كذلك إذ کلّ منهما معدن العلوم اللدنیة و الأسرار و الحکم العلیة و الأحکام الشرعیة، و لذا حثّ صَلَّى الله علیه و سَلَّمَ علی الاقتداء و التّمسّک بهم و التّعلّم منهم و

قال: الحمد لله الذی جعل فینا الحکمة

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۸۳

أهل البيت.

و قیل: سَمی ثقلین لثقل وجوب رعیة حقوقهما. ثمّ الذّین وقع الحثّ علیهم منهم إنّما هم العارفون بکتاب الله و سنّة رسوله إذ هم الذّین لا یفارقون الکتاب إلی الحوض، و يؤیّده الخبر السّابق:

و لا تعلّموهم فإنّهم أعلم منکم.

و تمیّزوا بذلك عن بقیة العلماء لأنّ الله أذهب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهیرا و شرفهم بالکرامات الباهرة و المزايا المتکاثرة و قد مرّ بعضها و سیأتی الخبر الذّی فی قریش:

و تعلّموا منهم فإنّهم أعلم منکم.

فاذا ثبت هذا لعموم قریش، فأهل البيت أولى منهم بذلك لأنّهم امتازوا عنهم بخصوصیات لا یشارکهم فیها بقیة قریش و فی أحادیث الحثّ علی التّمسّک بأهل البيت إشارة إلی عدم انقطاع متأهل منهم للتّمسّک إلی يوم القیمة كما أنّ الکتاب العزیز كذلك، و لهذا کانوا أمانا لأهل الأرض كما یأتی، و یشهد لذلك الخبر السّابق:

فی کلّ خلف من أمّتی عدول من أهل بیتی، إلی آخره.

ثمّ أحقّ من یتمسّک به منهم إمامهم و عالمهم علی بن أبی طالب کرم الله وجهه لما قدّمناه من مزید علمه و دقائق مستنبطاته، و من ثمّ قال أبو بکر: علیّ عترة رسول الله صَلَّى الله علیه و سَلَّمَ، أی الذّین حثّ علی التّمسّک بهم فخصّه لما قلناه و لذلك خصّه صَلَّى الله علیه و سَلَّمَ بما مرّ یوم غدیر خم .

و این عبارت که مقتبس از افادات علامه سمهودیست بوجه عدیده دلالت دارد بر اینکه حدیث ثقلین بلا- اشکال و بلا ارتیاب بأهلیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین مخصوص می باشد، و هرگز تمام اقارب نبوی از آن مراد نیستند.

پس محل کمال تعجّب است که چگونه شاهصاحب از افادات ابن حجر در «صواعق» که خیلی کتاب معروف و مشهور می باشد إعراض و اغماض نموده راه تعمیم در مصادیق حدیث ثقلین پیموده، در إظهار عصبیت و عناد خود افزوده آفتاب بی سحاب را بگل

اندوده‌اند! بیست و هشتم آنکه شرف الدین حسن طیبی که إمام مشهور اهل سنت است در بیان معنی تمسک بقرآن و عترت افاده نموده که دلیل صریح اختصاص این حدیث شریفست ببعض اقارب نبوی دون الكل، و بعد أدنی تأمل در آن هرگز عاقلی راضی نمی‌شود به اینکه مزعوم فاسد شاه‌صاحب را در باب تعلّق این حدیث بجمیع

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۸۴

اقارب برای ساعتی قبول نماید، و در اظهار رقاعت خود بیفزاید.

طیبی مذکور در «کاشف-شرح مشکاة» در شرح حدیث ثانی فصل ثانی باب مناقب اهل بیت علیهم السلام گفته: [و معنی التمسک بالقرآن العمل بما فيه و هو الايتمار بأوامره و الانتفاء عن نواهيه، و التمسک بالعترة محبتهم و الاهتداء بهديهم و سيرتهم .

ازین عبارت ظاهرست که نزد طیبی معنای تمسک بعترت محبت ایشان و اهتداء بهدی و سیرتشان می‌باشد، و در کمال ظهورست نزد قاطبه اهل اسلام که اقارب نبوی بالتام دارای این شرف عالیمقام نبودند که هدایشان قابل اتباع و اقتدا و سیرتشان مورث تبصیر و اهتداء باشد، بلکه از جمله اقارب نبوی همان اشخاص اهل این مطلب هستند که واصل بمرتبه عصمت و طهارت می‌باشند و بهدای مستقیم و سیرت حقه خود بر قلوب مسترشدین نور حقیقت می‌پاشند.

بیست و نهم آنکه بدر الدین محمود بن أحمد الزومی در «تاج الدرّة-شرح قصیده برده» در شرح شعر:

دعا إلى الله فالمستمسكون به مستمسكون بحبل غير منفصم

بکمال بلاغت و إفصاح و نهایت صراحت و إيضاح افاده نموده که سبب متصل برضوان خدای اکبر که بر او أصلاً انفصام طاری نمی‌شود کتاب خدا و عترت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم است که از اهل عصمت و طهارت می‌باشند. و بعد این افاده سراسر إجماده، حدیث ثقلین را ذکر فرموده و آن را در مقصود خود نصّ و انموده، و پر ظاهرست که بعد تصریح صریح و اعتراف بحق نصیح، چگونه کسی از عقلاً قول شاه‌صاحب را در باب تعمیم مصادیق عترت بسمع إصغا خواهد شنید، و بچه دلیل آن را قابل قبول أصحاب أحلام و عقول خواهد دید؟! زیرا که بر عوام اهل اسلام فضلاً عن العلماء الأعلام واضح و آشکارست که جمله اقارب نبوی هرگز موصوف بعصمت و طهارت نبودند و گاهی بله و صبیان هم نسبت بایشان این زعم باطل را در گوشه خاطر خود جاگزین ننموده‌اند، و جز این نیست که أصحاب عصمت و طهارت، اقارب مخصوصین سرور کائنات علیه و آله آلاف الصلوات و التحیات هستند که بارها بأقوال و أفعال آن جناب

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۸۵

تعیین و تبیینشان بمنصّه شهود رسیده است و بکرات و مَرَّات أنوار أسماء و اشخاصشان بنصوص کلمات نبویّه و خصوص تعریفات مصطفویّه بأسماع و أبصار اهل ایمان جلوه گر گردیده.

حالیا عبارت موعوده «تاج الدرّة» که فی الحقیقه مثل ضیاء الغرّه است باید دید، و هی هذه: [المعنى، يقول ذلك الحبيب هو الذى دعا أهل التكليف قاطبة من جنّ و انس و عرب و عجم فى زمانه و بعده إلى يوم القيمة إلى دين الله و ما فيه رضاه إذ ترجى شفاعته داعياً إلى الله باذنه، فالمعتصمون بدینه و المجبيون لدعوته اعتصام حقّ و إجابة صدق معتصمون بسبب من الله تعالى متصل إلى رضوانه الأکبر من غير أن يطرأ عليه انفصام أصلاً، و ذلك السبب ليس إلّا كتاب الله تعالى و عتره نبيه من أهل العصمة و الطهارة الواجب على غيرهم مودّتهم بعد معرفتهم إيماناً بقوله تعالى:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

، و تصديقاً

لقوله صلی الله علیه و سلم: ترکت فيکم الثقلین کتاب الله و عترتی،

و فی روایه: ترکت فيکم ما إن تمسکتم به لن تضلّوا بعدی کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتّى یردا علی الحوض.

و هذا نصّ في المقصود، فمن تمسّك بكتاب الله تمسّك بهم و من عدل عنهم عدل عن كتاب الله من حيث لا يدري و هو يقول: آمنت بالله و بكلّ ما ثبت مجيء رسول الله (ص) به من عند الله فلا و ربّك لا يؤمنون حتّى يحكّموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في أنفسهم حرجاً ممّا قضيت و يسلموا تسليماً . هذا هو الإيمان الكامل. و عن أمير المؤمنين و إمام المسلمين على رضى الله تعالى عنه: الإيمان عشرة أجزاء، لسلمان منها تسعة أجزاء، و للمقداد ثمانية. إلى آخر الكلام .

سى أم آنکه ملّا علی قاری در «شرح شفای قاضی عیاض» بشرح حدیث ثقلین گفته: [ثم المراد بعترته أخصّ قرابته. و قيل: المراد علماء أمته، فالتمسّك بالقرآن التعلّق بأمره و نهيه و اعتقاد جميع ما فيه و حقیته، و التمسّك بعترته محبّته و متابعت سیرتهم . ازین عبارت ظاهرست که مراد جناب سرور عباد صلوات الله علیه و آله إلى يوم المعاد در حدیث ثقلین از عترت أخصّ أقارب آن جناب هستند، و پر ظاهرست که هر گاه بنصّ علی قاری، مراد آن حضرت از عترت أخصّ أقارب خود بوده باشد، بلا ریب عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۸۶

دعوی شاه صاحب در باب تعمیم أقارب باطل و از حلیه صحت عاطل خواهد شد.

كما لا يخفى على كلّ ذي عين.

و نیز چون علی قاری درین عبارت تصریح نموده که مراد از تمسّک بعترت محبّشان و متابعت سیرتشان هست، پس ازین روهم شبهه تعمیم أقارب درین حدیث هباء منثورا می گردد، زیرا که جمله أقارب نبوی هرگز متأهل محبّت و متابعت سیرت نبودند، پس عاقل بصیر و ناقد خبیر را لازمست که از جمله أقارب نبوی همان أشخاص را مصداق عترت در حدیث ثقلین بداند که بسبب عصمت و طهارت محبّت و متابعت سیرتشان بی نقص و بی عیب بلکه موجب رضای عالم شهادت و غیب است.

اما آنچه علی قاری درین عبارت آورده: [و قيل: علماء أمته ، پس چون قول مجهول القائل است، و دلائل بیشمار و أقوال علمای کبار مبطل و موهن آنست، لهذا قابل التفات أرباب أبصار و أصحاب أنظار نیست، و کافی است برای بطلان آن همین قدر که اگر مراد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم در حدیث ثقلین از عترت، علمای امت عموماً می بود هرگز علمای اعلام و محققین عظام سیّئه این حدیث را در فضائل اهل بیت علیهم السّلام مذکور نمی ساختند و باظهار اختصاص این حدیث شریف بآن نفوس قدسیّه، سیوف مسلوله بر رءوس أعدایشان نمی آختند، و هذا ظاهر كلّ الظهور و لكنّ الخدوع الغرور يستولى على أوليائه بكلّ كذب و زور، و الله وليّ الذين آمنوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

سى و یکم آنکه ملّا علی قاری در «مرقاة- شرح مشکاة» بشرح حدیث ثقلین که از جابر منقولست گفته: [قال ابن الملك ۱]: التمسّك بالكتاب العمل بما فيه و هو الايتام بأوامره و الانتهاء بنواهيّه، و معنى التمسّك بالعتره محبّتهم و الاهتداء [۱] ابن الملك هو عبد اللطيف بن عبد العزيز الحنفى صاحب «شرح المشارق» و «شرح المنار» و غير ذلك من التصانيف، و له ترجمه فى «الضوء اللامع» السخاوى و كتاب «اعلام الاخبار» للكفوى، و «الشقائق النعمانية» لطاشكبرى زاده الرومى و «الفوائد البهية» للمولوى عبد الحى اللكهنوى (۱۲) ذاكر حسين الموسوى

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۸۷

بهديهم و سیرتهم. زاد السيّد جمال الدّين: إذا لم يكن مخالفاً للدّين. قلت: فى إطلاقه صلی الله علیه و سلّم إشعار بأنّ من يكون عترته فى الحقيقة لا يكون هديه و سیرته إلّا مطابقاً للشّريعة و الطّريقة].

ازین عبارت ظاهرست که نزد ابن الملك، مقصود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم در حدیث ثقلین از تمسّك بعترت آنست که محبّشان اختیار کنند و بهدى و سیرتشان اهتداء حاصل نمایند. و پر ظاهرست که چون جمله أقارب نبوی هرگز هدى و

سیرتشان لائق اهتداء نبود پس لا محاله مقصود محمود آن جناب از عترت اخصّ اقارب خواهد بود که آنها بوجه عصمت و طهارت خود برای خلق خدا مطاع و مقتدا می‌باشند و اتباع و اقتدایشان بلا تجاوز و اعتدا مورث نجات و اهتداست. و چون جمال الدّین پی بعصمت این نفوس قدسیّه نبوده بود لهذا در اهتدا بهدی و سیرتشان قید [إذا لم یکن مخالفاً للدّین افزود. و علی قاری بتوفیق خالق باری پرده از بطلان و هوان این قید مستهجن و مهان برانداخت، و بتصریح صریح ظاهر ساخت که در إطلاق آن جناب صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ اشاره است به اینکه هر که از عترت آن حضرت صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ فی الحقیقه خواهد بود ضرورست که سیرت او مطابق شریعت و طریقت باشد، و فی هذا الکلام الصّمیم دلیل قاطع علی بطلان التّعمیم، و اللّٰهُ یهدی من یشاء إلی صراط مستقیم.

سی و دوم آنکه نیز علی قاری در «مرقاة- شرح مشکاة» بشرح حدیث ثقلین که از زید بن أرقم منقولست بعد نقل کلامی از طیبی گفته: [و أقول: الأظهر هو أنّ أهل البيت غالباً یكونون أعرف بصاحب البيت و أحواله، فالمراد بهم أهل العلم منهم المّطلعون علی سیرته الواقفون علی طریقته العارفون بحکمه و حکمته و بهذا یصلح أن یكونوا مقابلاً لکتاب اللّٰهُ سبحانه كما قال: وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ*]

. و یؤیّده ما

آخرجه أحمد فی «المناقب» عن حمید بن عبد اللّٰه بن زید أنّ النّبی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و سَلَّمَ ذکر عنده قضاء قضی به علی بن أبی طالب فأعجبه و قال:

الحمد لله الذی جعل فینا الحکمة أهل البيت.

و أخرج ابن أبی الدّنیاء فی «کتاب الیقین» عن محمد بن مسعر الیربوعی، قال: قال علیّ للحسن: کم بین الایمان و الیقین؟ قال:

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۸۸

أربع أصابع. قال: یبّین! قال: الیقین ما رآته عینک، و الایمان ما سمعته أذنک و صدّقت به. قال: أشهد أنّک ممّن أنت منه، ذریّه بعضها من بعض. و قارف الزهري (ذنبا. ظ) فهام علی وجهه، فقال له زین العابدین: قنوطک من رحمۃ اللّٰه الّتی وسعت کلّ شیء أعظم علیک من ذنبک. فقال الزّهری: اللّٰهُ أعلم حیث یجعل رسالته، فرجع إلی أهله و ماله .

ازین عبارت بکمال وضوح ظاهرست که علی قاری حدیث ثقلین را از جمله اقارب نبوی متعلّق بحضراتی می‌داند که أهل علم هستند و بر سیرت جناب رسالت مآب صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ مّطلع می‌باشند و از طریقت آن حضرت آگاهی دارند و بحکم و حکمت آن جناب عارفند، و بهمین سبب درست می‌شود این مطلب که این حضرات مقابل کتاب خدا بشوند، و این افاده علی قاری بنحوی که مفید تخصیص و مبطل تعمیمست هر ناظر بصیر بآن پی‌میرد. و نیز ازین عبارت ظاهرست که علی قاری برای تشیید و تأیید افاده خود اوّلاً آیه وافیّه الهادیّه «وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ*»

آورده و من بعد حدیث حکم فرمودن جناب امیر المؤمنین علیه السّلام در قضیّه و پسندیدن جناب رسالت مآب صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ آن را و فرمودن کلمه بلیغه «الحمد لله الذی جعل الحکمة فینا أهل البيت» ذکر کرده و بعد از این خبر کرامت اثر، مکالمه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام با جناب امام حسن علیه السّلام در باب ایمان و یقین و فرمودن آن جناب بخطاب فرزند ارجمند خود:

أشهد أنّک ممّن أنت منه ذریّه بعضها من بعض

، نقل نموده و پستر از آن قضیه عجیبه هیمان زهری مهان، بسبب مقارفت عصیان و هدایت فرمودن جناب امام زین العابدین علیه السّلام او را بتذکیر رحمت خدای مّنان و گفتن زهری: اللّٰهُ أعلم حیث یجعل رسالته ، مذکور ساخته.

و این صنیع منیع علی قاری نزد منصف خبیر شاهد آنست که او حدیث ثقلین را مختصّ بحضرات ائمه اهل بیت علیهم السّلام می‌داند و بذکر اخبار و آثاری که دلالت بر علوّ مقام ایشان در علم و حکمت و ارشاد و هدایتست، حقّ حقیق را بر منصفه اعتراف می‌نشانند، و هذا ممّا يستأصل شافّة التعمیم الذمیم و يرسل علی زعم المخاطب الرّیح العقیم.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۸۹

سی و سوم آنکه عبد الرّؤوف مناوی در «فیض القدیر- شرح جامع صغیر» در شرح حدیث ثقلین که بروایت زید بن أرقم منقولست گفته: [و اهل بیتی، اى و ثانيهما اهل بیتی و هم من حرمت علیهم الصّدقه من أقربائه. قال الحکیم: حضّ علی التمسک بهم لأنّ الأمر لهم معاینه فهم أبعد من المحنة، و هذا عامّ أريد به خاصّ و هم العلماء العاملون منهم .

ازین عبارت در کمال ظهورست که مناوی در شرح این حدیث شریف اوّلًا اگر چه بتقلید ناسدید زید بن أرقم تفسیر اهل بیت بأقارب محرومین عن الصّدقه می‌نماید لیکن ثانیًا رو براه صواب آورده از عارف کبیر و عالم تحریر خود حکیم ترمذی نقل می‌کند که در أمر بتمسک تمامی أقارب نبوی مقصود نیستند، بلکه مراد، همان حضرات هستند که علمای عاملین باشند! و این افاده حکیم ترمذی که مناوی آن را استجاده و اعتمادا نقل نموده بحمد الله تعالی برای إبطال ادّعاى تعمیم ذمیم، کافی و وافیست و این قدر اعتراف هم آثار تعصّب مخاطب ملیم را ماحی و عافی!.

سی و چهارم آنکه نیز مناوی در «فیض القدیر» بشرح این حدیث شریف که بروایت زید بن ثابت منقولست گفته: [قال الحکیم: و المراد بعترته هنا العلماء العاملون منهم إذ هم الذّین لا یفارقون القرآن .

ازین عبارت واضح است که نزد حکیم ترمذی مراد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم درین مقام از عترت خود، علماء عاملینشان هستند زیرا که همان بزرگواران کسانی می‌باشند که از قرآن مفارقت نمی‌کنند، و این توجیه وجیه حقّ ابلج را از باطل لجلج بوجه أحسن تمیز می‌دهد، و این تنبیه نبیه، بطلان زعم تعمیم أقارب را بعنوان آیین فراروی أصحاب عقل و إنصاف می‌نهد.

سی و پنجم آنکه نیز مناوی در «فیض القدیر» بشرح حدیث ثقلین منقول از زید بن ثابت گفته: [

وعترتی اهل بیتی،

تفصیل بعد اجمال بدلا أو بیانا، و هم أصحاب الکساء الذّین أذهب الله عنهم الرّجس و طهّهم تطهیرا].

و نیز مناوی در «تیسیر- بشرح جامع صغیر» بشرح حدیث مذکور گفته:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۹۰

[و عترتی بمثناه فوقیه اهل بیتی تفصیل بعد اجمال بدلا أو بیانا، و هم أصحاب الکساء].

ازین دو عبارت کفلق الصّیبح روشن است که نزد مناوی در این حدیث شریف جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم اهل بیتی را بعد عترتی بعنوان تفصیل بعد الإجمال ذکر فرموده است، و باعتبار ترکیب نحوی، لفظ اهل بیتی برای لفظ عترتی یا بدلست یا بیان و اینکه اهل بیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم أصحاب کساء هستند که خداوند عالم ازیشان رجس را دور داشته است و ایشان را مطهّر ساخته است بتطهیر کامل، و بعد این تصریح صریح و توضیح نصیح مناوی، کیست که در اختصاص حدیث ثقلین بأهلیت عصمت و طهارت ربی داشته باشد، و بزعم باطل تعمیم ذمیم، گونه دین و ایمان خود را خراشد؟! سی و ششم آنکه نیز مناوی «در فیض القدیر» بشرح حدیث ثقلین که از زید بن ثابت منقولست گفته: [تنبیه- قال الشّریف السّمهودی: هذا الخبر يفهم منه وجود من یكون أهلا- للتمسک من اهل البيت و العتره الطّاهره فی کلّ زمان إلی قیام السّاعه حتّی یتوجّه الحث المذكور إلی التمسک به، كما أنّ الكتاب كذلك فلذلك کانوا أمانا لأهل الأرض فاذا ذهب اهل الأرض .

ازین عبارت چنانچه می‌بینی کالشّمس فی رابعه النّهار واضح و آشکارست که مناوی از سمهودی نقل می‌نماید که از حدیث ثقلین مفهوم می‌شود که در هر زمانی تا قیام قیامت کسی که اهل تمسک باشد از اهل بیت و عترت طاهره موجود خواهد ماند.

و این افاده سراسر ایجاد کرده که تَبَهنا علیه سابقا دلیل واضح تخصیص خاص و مبطل زعم تعمیم ظاهر الانتقاص می باشد، و شبهه مراد بودن جمله اقارب را از بیخ و بن می تراشد.

سی و هفتم آنکه شیخ عبد الحق دهلوی در «لمعات - شرح مشکاة» در شرح حدیث ثقلین که از جابر منقولست گفته: [قوله: کتاب الله

بالتَّصَبُّدِ بدل من ما و عترتی عطف علیه اهل بیتی بیان لعترتی. عتره الرجل نسله و رهطه و عشیره الادنون مَمَّن مَضَى و غیر، و بینه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بأهلیتی تشریفا و تکریماً لهم بكونهم اهل بیه و مخالطین و مقتبسین من أنواره فائزین بأسراره، و الظَّاهِر أنَّ المراد بأهل البيت

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۲۹۱

هیئنا أخص من أولاد الجد القرب و هم بنو هاشم بل أولاده و ذریته و العتره أعم من ذلك فافهم .

ازین عبارت ظاهرست که عبد الحق دهلوی در شرح حدیث ثقلین واضح نموده که قول جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و سَلَّمَ اهل بیتی بیانست برای قول آن جناب: و عترتی، و بعد ازین عبد الحق در معنای عترت ذکر کرده که عترت بمعنی اولاد و قریب ترین اقاربست، و من بعد افاده نموده که تبیین جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و سَلَّمَ عترت را بأهلیت خود برای تشریف و تکریم ایشانست تا ظاهر شود که این حضرات اهل بیت آن جناب هستند و مخالطت بآن جناب دارند و از انوار آن جناب اقتباس می نمایند و بأسرار آن جناب فائزند، و پستر از آن معترف شده به اینکه ظاهر این ست که مراد بأهلیت در این جا آن حضرات هستند که از اولاد جد قریب نبوی که بنی هاشم می باشند خاص تر هستند، یعنی مراد از اهل بیت کل بنی هاشم نیستند بلکه مقصود از اهل بیت اولاد و ذریه آن جناب هستند و عترت ازین معنی عام ترست.

و ازین افادات عبد الحق بحمد الله بکمال انجلا و سفور واضح و لائح می گردد که اولاً تمامی اقارب نبوی در معنای عترت داخل نیستند بلکه عترت بمعنای نسل و قریب ترین اقاربست. و ثانیاً مقصود جناب نبوی از عترت هم تمامی عترت آن جناب نیست، بلکه مراد اهل بیت آن جناب هستند. و ثالثاً از اهل بیت هم مراد تمامی بنی هاشم نیستند بلکه اولاد و ذریه آن جناب مقصود می باشند. و رابعاً مراد آن حضرت از اهل بیت خود همان حضرات هستند که مخالطت بآنجناب داشتند و مقتبس انوار آن جناب و فائز بأسرار آن جناب بودند، و فی هذا من التخصیص بعد التخصیص ما لا یخفی علی ذی فهم رصیص.

سی و هشتم آنکه عبد الحق دهلوی در «أشعة اللّٰمعات - شرح مشکاة» در شرح حدیث ثقلین منقول از جابر گفته:

[فسمعه یقول: یا ایها الناس! انی ترکت فیکم ما ان أخذتم به لن تضلوا

، پس شنیدم آن حضرت را که می گفت آگاه باشید ای مردمان بدرستی من گذاشته ام در شما چیزی را که اگر بگیریید آن را و عمل کنید بآن هرگز گمراه نمی شوید

کتاب الله و عترتی

، کتاب خدا را و اهل

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۲۹۲

بیت خود را و عترت قوم و خویشان و نزدیکان مرد و اهل بیت وی. تفسیر کرد آن را بقول خود و اهل بیتی. بجهت اشارت کردن بآنکه مراد اینجا از عترت اخص از قوم و اقرباست که اولاد جد قریب باشند، یعنی اولاد و ذریه وی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و سَلَّمَ انتهی.

و این عبارت عبد الحق هم بحمد الله تعالی برای ابطال تعمیم ذمیم و اثبات تخصیص صمیم کفایت می کند و ریشه شبهه مخاطب را علی وجه الاستیصال می کند.

سی و نهم آنکه محمود قادری شیخانی در «صراط سوی» بعد ذکر حدیث ثقلین بروایات عدیده و سیاقات سدیدہ گفته: [و معنی الثقلین فی الاحادیث المذكورة:

العظیم و کبیر الشَّان کما قاله النووی. و فی «القاموس»: یطلق الثَّقل علی متاع المسافر و کلّ شیء نفیس مصون، و الثَّقْلان الانس و الجنّ لتفضیلهما علی غیرهما بالتمیز و العقل، و الاثقال کنوز الارض و موتاها. و لا خفاء فی أنّ اهل البيت النبوی من خلاصه قریش، و قد تقدّم:

یا اَیُّهَا النَّاسُ! لا تقدّموا قریشا فتهلکوا و لا تخلفوا عنها فتضلّوا الحدیث.

و سیأتی أنّ اهل البيت النبوی امان لأهل الأرض فإذا ذهبوا ذهب اهل الأرض. و کان الحسن یفسّر المشکاة بفاطمه الزّهراء، و الشجرة المبارکة بابراهیم، و یفسّر لا شَرِیَّةً و لا غَرِیَّةً

أی لا یهودیة و لا نصرانیة، و یفسّر قول: یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ و لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ

بامام بعد طمام و عالم عامل بعد عالم عامل من الائمه التي یقتدی بهم فی الدّین و یتمسّک بهم فیہ و یرجع إلیهم، و یفسّر قوله: یَهْدِی اللَّهُ لِتُورِهِ مَنْ یَشَاءُ

، بیهدی الله لولايتها من یشاء، و الله أعلم بهذا التأویل. قلت: و فی تفسیری ما تغنیك عن تأویل هذه الآیة و تفسیرها فراجعہ إن شئت.

و

عن أبی الطفیل عامر بن واثله: و کان علی بن الحسین بن علی إذا تلا قوله تعالى «یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ» یقول: اللهم ارفعنی فی اعلى درجات هذه التدبئة، و أعنی بعزم الإرادة، و هب لی حسن المستعتب من نفسی، و خذ لی منها حتّی یتجرّد خواطر الدّنيا عن قلبی من مزید خشیتی منک، و ارزقنی قلبا و لسانا یتجاریان ذمّ الدّنيا و حسن التجافی عنها حتّی لا أقول إلّا صدقت، و أرنی مصادیق إجابتك بحسن توفیقک حتّی أکون فی کلّ حال حیث أردت. و أعلم أنّ اهل البيت هم الذّریة الطّیبة و

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۹۳

فروع الشجرة المبارکة و بقایا الصّیفة الّذین أذهب الله عنهم الرّجس و طهّهم تطهیرا و برّاهم من الآفات و افترض مودّتهم فی الکتاب و السنّة و هم العروة الوثقی و هم معدن التّقی* و خیر حبال العالمین وثیقها.

و کان جعفر بن محمد. یقول فی تفسیر قوله تعالى «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً

: نحن جبل الله ف اعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا

، و

کان محمّد الباقر (ع) یقول فی قوله تعالى «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى ما آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

: نحن الناس و الله! قلت: و هم الناس حقّاً، و أعداؤهم النّسّاس حقّاً.

و عن معقل بن یسار: سمعت أبا بکر یقول: علی ابن أبی طالب عتره رسول الله، أى الذی حتّ علی التمسّک بهم .

ازین عبارت ظاهرست که قادری بعد بیان معنی ثقلین برای تأیید حدیث ثقلین تفسیر آیه «نور علی نور»

و کلام هدایت انضمام جناب امام زین العابدین علیه السلام متعلّق بآیه «کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ

» و تفسیر آیه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً

» از جناب امام جعفر صادق علیه السلام و تفسیر آیه «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى ما آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

»! از جناب امام محمد باقر علیه السّلام نقل نموده و بعد این همه قول أبو بکر «علی بن أبی طالب عتره رسول الله صلعم» ذکر کرده،

و بر ناظر ممعن درین عبارت بوجوه سافره الانوار بلا ریب و استنکار واضح و آشکار می گردد که نزد قادری این حدیث شریف

مختصّ بآئمه اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین می باشد، و هرگز بجمله اقارب نبوی تعلّق ندارد، و ذلک اوضح

من أن يَتَّبِعْهُ عَلَيْهِ وَ لَكِنَّ جُحُودَ الْمُخَاطَبِ قَدْ قَادَنَا إِلَيْهِ.

چهلّم آنکه محمّد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» در شرح حدیث ثقلین منقول از زید بن أرقم گفته: [قال الحكيم الترمذی: حَضَّ عَلَى التَّمَسُّكِ بِهِمْ لِأَنَّ الْأَمْرَ لَهُمْ مَعَايِنُهُ، فَهُمْ أَبْعَدُ عَنِ الْمَحْنَةِ، وَ هَذَا عَامٌّ أُرِيدُ بِهِ خَاصٌّ، وَ هُمُ الْعُلَمَاءُ الْعَامِلُونَ مِنْهُمْ . وَ این کلام حکیم ترمذی که زرقانی آن را نقل نموده دلالت صریحه دارد بر اینکه حدیث ثقلین بتمامی اقارب نبوی متعلق نیست، بلکه مراد جناب رسالت مآب صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حضرات مخصوصین هستند که علمای عاملین می باشند، وَ هَذَا الْكَلَامُ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ نَوْعٌ مِنَ التَّقْصِيرِ وَ التَّبْتِيرِ لَكِنَّهُ كَافٍ فِي إِرْغَامِ الْمُخَاطَبِ بِاللَّهْجِ بِالْتَّغْيِيرِ وَ التَّزْوِيرِ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۹۴

چهل و یکم آنکه نیز زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» در شرح حدیث ثقلین منقول از أبو سعید خدری گفته: [و عترتی اهل بیتی

تفصیل بعد اجمال بدل أو بیان یعنی: ان ائتمرتم بأوامر كتاب الله و انتهيتم بنواهیة و اهتديتم بهدی عترتی و اقتديتم بسیرتهم اهتديتم فلم تضلوا].

وَ این عبارت چنانچه می بینی دلیل صریحست بر اینکه مراد از عترت همان حضرات هستند که اهتدا بهداشان و اقتدا بسیرشان موجب هدایت و مانع ضلالتست، و پر ظاهرست که این شرف بجز اهل بیت عصمت و طهارت سلام اللّٰهُ علیهم اجمعین دیگر اقارب را غیر حاصلست و اُحدی سوای ایشان باین مرتبه رفیعہ غیر واصل. پس تعمیم در مصادیق عترت هرگز در این حدیث صحیح نمی شود و هیچ عاقلی در این راه کج که مخاطب رفته است نمی رود.

چهل و دوم آنکه نیز زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» در شرح حدیث ثقلین منقول از أبی سعید خدری گفته: [قال الشريف السمهودی: هذا الخبر يفهم وجود من يكون أهلاً للتمسك به من عترته في كل زمن الى قيام الساعة حتى يتوجه الحث المذكور على التمسك به كما أن الكتاب كذلك فلذا كانوا أماناً لاهل الارض].

وَ این عبارت کما تَبَهَّنَا عَلَیْهِ سَابِقاً دلیل واضح بر تخصیص سلیم و برهان لائح بر فساد تعمیم ذمیم می باشد و خاک مذلت و هوان بر رءوس منکرین وجود حجت خدا درین زمان بخوبی می باشد.

چهل و سوم آنکه حسام الدین سهارنپوری در «مرافض» بعد ذکر حدیث ثقلین که از جابر منقولست گفته: [(ابن. ط) عبد الملك گفته که: تمسك بكتاب الله عبارتست از عمل بموجب احکام او، و تمسك بعترت او کنایتست از محبت و محافظت حرمت ایشان و اهتدا بهدی و سیرتشان. و سید جلال (جمال. ط) الدین رحمه الله در اینجا قید کرده که: اگر هدی و سیرتشان مخالف دین و شریعت نبود، همانا که مراد عبد الملك را نیز همین خواهد بود نه مطلق چه در بعض افراد مطلق عدم ضلالت متحقق نمی شود. ملا علی قاری گفته که در اطلاق آن حضرت صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ اشعار است بآنکه عترت در حقیقت کسی است که سیرت او مخالف شریعت نبود. انتهى .

وَ بحمد الله تعالی این عبارت هم مثل عبارت «مِرْقَاءُ- شرح مشکاة» که سابقاً گذشته عاقل خیر را بسوی تخصیص مصادیق عترت می کشاند و شبهه تعمیم را که مخاطب ملیم در پی آن گشته بلا ریب بآب می رساند.

چهل و چهارم آنکه عبد الله بن محمد بن عامر الشبراوی الشافعی حدیث ثقلین را بکمال ایضاح متعلق بمخصوصین اقارب و انموده در اعتراف بامر حق و صواب مسلک

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۹۵

إنصاف پیموده، چنانچه در کتاب «الإتحاف بحبّ الاشراف» بعد نقل حدیث ثقلین از مسلم و ترمذی و حاکم گفته: [قال ابن حجر في «الصواعق»: سَمِيَ النَّبِيُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ الْقُرْآنَ وَ الْعَتْرَةَ ثَقْلَيْنِ، لِأَنَّ الثَّقَلَ كُلَّ نَفِيسٍ خَطِيرٍ مُضْنُونٍ بِهِ، وَ هَذَا كَذَلِكَ إِذْ كُلِّ

منهما معدن للعلوم الدینیة و الاسرار الجلیة (العلیة. ظ) الشرعیة، و لهذا حث علی الاقتداء و التمسك بهما. و قيل: سمي ثقلین لثقل وجوب رعیة حقوقهما ثم الذی وقع علیهم الحث منهم انما هم العارفون بكتاب الله و المستمسكون بسنة رسوله إذ هم الذین لا یفارقون الكتاب الی الحوض و ما أحقهم بقول من قال:

هم القوم ان قالوا أصابوا و ان دعوا أجابوا و ان أعطوا أطابوا و أجزلوا
هم یمنعون الجار حتی كأنما لجارهم فوق السماکین منزل)

چهل و پنجم آنکه محمد معین بن محمد امین سندی در کتاب «دراسات اللیب فی الاسوة الحسنة بالحبیب» حدیث ثقلین را متعلق بائمة اثنا عشر سلام الله علیهم أجمعین وانموده باثبات این مرام، راه ارغام خصام بأقدام تشیید و إبرام یموده، و تمام کلام حقایق التیام او درین باب اگر چه در ما سبق منقول شده است لیکن در در این جا بعضی اجزای کلام او نقل می نمایم تا بر ناظر بصیر، اختصاص این حدیث منیر بأهلیت عصمت و تطهیر علیهم آلاف السلام من الملک القدر واضح و آشکار شود، و بطلان زعم فاسد و ظن کاسد مخاطب که مراد از عترت در این حدیث شریف جمله أقارب نبوی هستند بحدّ اتّضح تام و تبین عام برسد.

پس باید دانست که محمد معین سندی در «دراسات اللیب» در ضمن کلام بر حدیث ثقلین گفته: [و لما كان هذا بطریق دلالة النص انتظرنا نصا فیهم یدلنا علی امامتهم فی العلم، فوجدنا

قوله صَلَّى الله تعالی علیه و سلم: «الحمد لله الذی جعل فینا الحکمة أهل البيت»

فعلّمنا أنهم الحکماء العارفون العلماء الوارثون الذین وقع الحث علی التمسك (بهم. ظ) فی دین الله تعالی و أخذ العلوم عنهم، و أیدنا فی ذلك ما

أخرج الثعلبی فی تفسیر قوله «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً»

عن جعفر الصادق (رض) قال: نحن حبل الله الذی قال الله تعالی: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا

انتهی. و کیف لا- و هم أحد الثقلین، فکما أن القرآن حبل الله الممدود من السّماء فکذلک أهل هذا البيت المقدس صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم أجمعین، و قد قال قائلهم علیه السلام مخبراً عن نفسه القدسی و سائر رهطه المطهرین:

و فینا کتاب الله أنزل صادقاً و فینا الهدی و الوحی و الخیر یدکر

و مما نزل فیهم من کتاب الآیة المتقدمة و قد ذکر جملة ما نزلت فیهم من الایات الشیخ أبو الفضل (أبو العباس. ظ) ابن حجر فی «الصواعق» فلیطلب منه. و کذلک أیدنا

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۹۶

فیه ما ثبت عن سید الساجدین علیه و علی آبائه و أبناؤه التسلیمات النامیات المبارکات و التحیات الطبیات الزاکیات أنه کان إذا تلی قوله تعالی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»

یقرأ دعاء طویلاً یشتمل علی طلب اللّٰه بدرجة الصادقین و الدرجات العلیة و علی وصف المحن و ما انتحلته المبتدعة المفارقون لائمة الدین و الشجرة النبویة، ثم یقول: و ذهب آخرون الی التقصیر فی أمرنا و احتجوا بمتشابه القرآن فتأولوا بأرائهم و اتهموا مأثور الخبر، الی أن قال: فالی من یفزع خلف هذه الامة و قد درست أعلام الملة و دانت الامة بالفرقة و الاختلاف، یکفر بعضهم بعضاً و الله تعالی یقول:

وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ

. فمن الموثوق به علی ابلاغ الحجة و تأویل الحکم الا أهل کتاب و أبناء ائمة الهدی و مصابیح الدجی الذین احتج الله تعالی بهم علی عباده و لم یدع الخلق سدی من غیر حجة؟ هل تعرفونهم إلا من فروع الشجرة المبارکة و بقایا الصفوة الذین أذهب الله عنهم

الرجس و طهرهم و برأهم من الآفات و افترض مودتهم فی الكتاب؟! انتهى (ما. ظ) ذكره ابن حجر فی «الصواعق».

فعلمنا من كلام الاَئمة عليهم رضوان الله معنى التمسك بهم بما لا ريبه فيه إلا لمن ارتابت قلوبهم فهم فی ربهم يترددون) و نیز در «دراسات اللیب» در ضمن كلام بر حدیث ثقلین آورده:

(و هذا التحقيق فی تفسیر أهل البيت بالحديث الصحيح يعین المراد منهم فی آیه التطهیر مع نصوص كثيرة من الاحادیث الصحاح المنادیة علی أن المراد منهم الخمسة الطاهرة رضوان الله تعالى عليهم أجمعين، و لنا وریقات فی تحقیق ذلك مجلد فی دفترنا یجب علی طالب الحق الرجوع إلیه، و لما وجدنا هذا فی «صحيح مسلم» علمنا أنهم أبناؤه صلی الله علیه و سلم، فاذا انضم الی ذلك ما ورد من الاخبار فی الاَئمة الاثنی عشر، مما بسطنا أكثرها فی المقامات الاربعة من کتابنا المسمى، «مواهب سید البشر فی حدیث اَئمة الاثنی عشر» بالترتیب بسطانها، و ما اجتمع علیه السلف و الخلف من غزارة علوم هذا العدد المبارك و خرقتهم العوائد و ما اختصاصا به من المزايا الباهرة من بین سائر الرجال الابطال من هذه الفئة الفاتنة علی معاصريها فی کل عصر، یتیقن بأنهم الاولی بصدق أحادیث التمسك عليهم من غیرهم).

و نیز در «دراسات اللیب» در ضمن كلام بر حدیث ثقلین گفته:

(و إذ قد ثبت صحة هذا الحديث و ما مر عليك مما یبسط به لفظا و معنى و دلالة و انضمت إلیه آیه التطهیر بتفسیرها التي يدل علیها الصحیحة، فلا وجه لان یمتری من له أدنی انصاف فی أن من صدق علیهم هذا الحديث و الآیه من غیر شائبة و هم الاَئمة الاثنی عشر من أهل البيت و سیده نساء العالمین بضعة رسول الله صلی الله علیه و سلم أم الاَئمة الزهراء الطاهرة، علی أیها و علیها الصلوة و السلام، لا شائبة فی کونهم معصومین کالمهدی منهم علیه السلام بما یخصه من حدیث قفاء (قفو. ظ) الاثر و عدم الخطاء علی ما تمسك به الشیخ الاکبر (رض) بالمعنی الذی یناه سؤالاً و جواباً فیما تقدم، بل هذا الحديث أوثق عروة من حیث الصحة بالسند القوی من ذلك الحديث و الكشف یؤید ما شاء الله سبحانه أن یؤیده).

عِبَقَاتِ الانوارِ فی امامةِ الاَئمةِ الطاهِراتِ، ج ۲۰، ص: ۲۹۷

چهل و ششم آنکه أحمد بن عبد القادر العجلی در «ذخیره المآل» در بیان محصل حدیث ثقلین آورده: و محصیله ما تقدّم فی محصل حدیث السیفینه من الحثّ علی إعظامهم و التعلّق بحبلهم و حبّهم و علمهم و الأخذ بهدی علمائهم و محاسن أخلاقهم شکر النعمة مشرفهم صلوات الله علیه و علیهم، و استفاد من ذلك بقاء الكتاب و السیئة و العترة إلی يوم القيمة، و الذی (و الذین ظ) وقع الحثّ علیهم إتما هم العارفون منهم بالكتاب و السیئة، إذ هم لا یفارقون الكتاب إلی ورود الحوض، و یؤیده حدیث «تعلّموا منهم و لا تعلّموهم فانّهم أعلم منکم»

و تمیزوا بذلك عن بقیة العلماء لأنّ الله أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً و شرفهم بالکرامات الباهرات و المزايا المتکاثرات . و این عبارت بنحوی که نافی تعمیم اقارب و مفید تخصیص بأصحاب عصمت و طهارت می باشد در کمال ظهورست، پس چگونه کسی از أصحاب افهام و ارباب احلام قول مخاطب فاسد المرام قبول خواهد نمود؟! و کی احدی از ذوی العقول با وصف این توضیح و تصریح، راه ذهول و غفول خواهد پیمود؟! چهل و هفتم آنکه مولوی محمد مبین لکهنوی در «وسيلة النجاة» بعد ایراد حدیث ثقلین در مقام توضیح و تشریح آن گفته: [و از زید بن ثابت مرویست:

و إنهما لن یتفرقا حتّی یردا علی الحوض.

یعنی کتاب خدا و آل عبا از هم جدا نخواهند شد تا که خواهند آمد نزد من بر حوض کوثر و از مطیعان و متخلّفان خود خبر خواهند داد] انتهى.

ازین عبارت سراسر بشارت واضح و لائحست که مولوی مبین لکهنوی حدیث ثقلین را متعلّق بآل عبا می داند و بنهایت صراحت، اعتراف باین معنی نموده زعم تعمیم اقارب نبوی را هباء منثوراً می گرداند.

چهل و هشتم آنکه ثناء الله پانی پتی در خاتمه «سیف مسلول» جائی که اثبات امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام بر مذاق خود نموده می گوید: [و این مدعا بکشف و إلهام ثابت شده و استنباط این مدعا از کتاب الله از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و سلم نیز می توانیم کرد. قال الله تعالى: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

یعنی: سؤال نمی کنم از شما هیچ اجرت و نمی خواهم، لیکن می خواهم از شما دوستی

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۹۸

أَقْرَبَى مِنْ وَجْهِ اسْتِنْبَاطِ آنست که انبیاء سابق «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا أَنْ جَرَى إِلَّا عَلَى

الله» گفته اند، أصلاً اجرت بر فریضه تبلیغ رسالت درخواست نکرده اند. و چه احتمال درخواست اجرت بود پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم، حق تعالی بتغییر اسلوب کلام امر فرموده، حکمت در آن آنست که شرایع انبیاء سابق بعد وفات آنها منسوخ می شد و این شریعت مؤیده است، پس ائمتان را باید که بعد رحلت پیغمبر بنایب پیغمبر رجوع آرند، لهذا آن سرور علیه السلام برای شفقت بر اُمت خود رهنمونی کرد بمحبّت آل خود و اشارت فرموده بتثبّت دامن پاک آنها که وارثان پیغمبر و دروازه علوم ویند، و لهذا قال علیه السلام: ترکت فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی، الحدیث.

یعنی: گذاشتم در شما دو وسیله محکم: قرآن مجید و آل خود را [انتهی.

و این کلام ثناء الله بنحوی که مفید اختصاص حدیث ثقلین بنائبان جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب و مبطل زعم و تعلّق آن بجمله اقارب آن جناب می باشد محتاج بیان نیست، و لعمری إنّ هذا الكلام من أوضح الدلائل و الاعلام على حقّیه اُئمه أهل البيت علیهم السلام، و صدوره من مثل هذا المتعصّب الهائم فی مهامه الملام من آیات الله الملك العلّام، و الله یهدی من یشاء الى دار السلام.

چهل و نهم آنکه ولی الله لکهنوی در «مرآة المؤمنین» بعد ذکر حدیث ثقلین و بیان وجه تسمیه کتاب و عترت بثقلین گفته: [ثمّ الذّین وقع الحثّ علیهم منهم (منه. ظ) إنّما هم العارفون بکتاب الله و سنّهُ رسول الله صلی الله علیه و سلم، إذ هم الذّین لا یفارقون الكتاب علی (إلی. ظ) الحوض، و یؤیّده

قوله: «لا تعلّموهم فإنّهم أعلم منکم»

و تمیّزوا بذلك عن بقیة العلماء لأنّ الله أذهب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهیراً، و شرفهم بالکرامات الباهرة و المزیای المتکاثرة، و العلم عند الله العزیز العلّام .

و ابن عبارت ولی الله بلا-رب و اشتباه نزد ناظرین حقیقت آگاه، مثبت اختصاص حدیث ثقلین بحضراتیست که عارف کتاب و سنّت هستند، و تا بحوض کوثر مفارقت از کتاب نخواهند کرد، و أعلم از تمامی اُمت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم می باشند، و از دیگر علما متمیّز هستند، و خداوند عالم اذهاب رجس از ایشان نموده

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۲۹۹

است و بتطهیر کامل ایشان را مطهر فرموده و بکرامات باهره و مزیای متکاثره مشرّف ساخته، و بعد ادراک این مطلب کیست که تمامی اقارب نبوی را مصداق این حدیث شریف گرداند، و رقاعت و خلاعت خود را بأقصی الغایه برساند؟!.

پنجاهم آنکه شیخ سلیمان بن ابراهیم القندوزی البلخی در «ینایع المودّة» حدیث ثقلین را متعلّق بائمه اثنا عشر علیهم السلام وانموده، بکمال صراحت مسلک انصاف بأقدام ترک اعتساف پیموده، چنانچه در باب سابع و سبعون کتاب مذکور در تحقیق حدیث اثنا عشر خلیفه، كما علمت سابقاً گفته: [قال بعض المحقّقین: إنّ الأحادیث الدّالّة علی کون الخلفاء بعده صلی الله علیه و آله و سلم اثنا عشر قد اشتهرت من طرق كثيرة، فبشرح الزمان و تعریف الکون و المكان علم أنّ مراد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من حدیثه هذا الاثمة الاثنا عشر من أهل بيته و عترته، إذ لا یمكن أن یحمل هذا الحدیث علی الخلفاء بعده من أصحابه لقلّتهم عن اثني

عشر، و لا يمكن أن يحمله على الملوك الأموية لزيادتهم على اثني عشر و لظلمهم الفاحش إلّا عمر بن عبد العزيز، و لكونهم غير بنى هاشم لأنّ

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال: «كلّهم من بنى هاشم»

فی روایة عبد الملك عن جابر، و إخفاء صوته صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ في هذا القول يرجّح هذه الرواية لأنّهم لا يحسنون خلافة بنى هاشم، و لا يمكن أن يحمله على الملوك العباسية لزيادتهم على العدد المذكور و لقلّة رعايتهم لآية «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

و حديث الكساء، فلا بدّ من أن يحمل هذا الحديث على الائمة الاثنا عشر (الاثنى عشر. ظ) من أهل بيته و عترته صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لأنّهم كانوا أعلم اهل زمانهم و أجلّهم و أورعهم و اتقاهم و أعلاهم نسبا و أفضلهم حسبا و أكرمهم عند الله و كان (كانت. ظ) علومهم عن آبائهم متصلا (متصلة. ظ) بجدهم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالوراثه و اللدنية، كذا عرفهم أهل العلم و التحقيق و أهل الكشف و التوفيق، و يؤيد هذا المعنى أى أنّ مراد النّبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الائمة الاثنا عشر من أهل بيته و يشهده و يرجّحه حديث الثقلين و الاحاديث المتكثرة المذكورة في هذا الكتاب و غيرها. و أمّا

قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: [كلّهم تجتمع عليه الأئمة]

فی روایة عن جابر بن سمرة، فمراده صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أنّ الأئمة تجتمع على الاقرار بامامة كلّهم وقت ظهور قائمهم المهدي رضى الله عنهم .

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۰۰

و بعد ملاحظه این کلام نصف انضمام، إحدى از ارباب أحلام و أصحاب أفهام مدّعی نمی تواند شد که مراد جناب رسالت مآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ از عترت در حدیث ثقلین، جمله اقارب آن جناب هستند، ما هذا إلّا ظنّ الذين لا يؤمنون، و كذلك يطبع الله على قلوب الذين لا يعلمون!.

پنجاه و یکم آنکه مولوی حسن الزّمان معاصر در «قول مستحسن» بعد کلامی گفته: [هذا، و قد قال المناوی فی «شرح الجامع الصّغیر» فی حدیث «إني تارك فيكم خليفتين كتاب الله حبل ممدود ما بين السماء و الارض و عترتي أهل بيتي و إنّهما لن يفترقا (يتفرقا. ظ) حتّى يردا على الحوض»: رواه أحمد و الطبرانی و الضياء فی «المختارة» عن زيد بن ثابت.

قال الهيثمي: رجاله موثقون، و رواه أيضا أبو يعلى بسند لا بأس به و الحافظ عبد العزيز بن الأخضر، و زاد كونه في حجة الوداع، و وهم من زعم وضعه كابن الجوزي.

قال السّمهودي: و في الباب ما يزيد على عشرين من الصحابة. «تنبيه» قال الشريف:

هذا الخبر يفهم وجود من يكون أهلا- للتمسيك من اهل البيت و العترة الطاهرة في كل زمن إلى قيام الساعة حتّى يتوجّه الحثّ المذكور إلى التمسّيك به، كما أنّ الكتاب كذلك فلذلك كانوا أمانا لأهل الأرض فاذا ذهبوا ذهب أهل الأرض. انتهى بلفظه الشريف .

از این عبارت ظاهرست که مولوی حسن الزّمان بتوسّط مناوی از سمهودی نقل می نماید که از حدیث ثقلین مفهوم می شود بقای شخصی که اهل تمسّیک بوده باشد از اهل بیت و عترت طاهره تا بقیام قیامت تا که متوجّه شود حثّ مذکور بسوی تمسک بآن شخص، چنانچه کتاب خدا هم بهمین طور تا قیامت باقی خواهد بود، پس بهمین سبب حضرات اهل بیت امان شدند برای اهل زمین، پس وقتی که این حضرات از جهان رفتند اهل زمین هم باقی نخواهند ماند، و در ما سبق بکرات و مرات ما بیان نموده ایم که این کلام حقیقت انضمام دلیل واضح و برهان لائح بر آنست که مصادیق حدیث ثقلین بالخصوص حضرات ائمه اهل بیت علیهم السلام هستند لا غیر، و فيه ما يقود العاقل إلى الهدى و الرشد و الخير، و ينقذه عن التورط في العمى و الغي و الضّير، و يقده عن

العوج و الضلال فی السیر.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۰۱

بالجمله، ازین بیان مناعت اقتران که مشتمل بر وجوه عدیده و براهین سدیده است بر تو واضح و لائح گردید که هرگز در حدیث ثقلین، مراد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب جمیع اقارب آن جناب نیستند، بلکه مراد اخص اقارب آن حضرت هستند که اهل بیت عصمت و طهارت می باشند، و ازینجاست که منصفین اهل سنت این حدیث شریف را متعلق بآئمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین می دانند، و این مطلب را باعترافات صریحه و افادات نصیحه باثبات می رسانند. پس تفوه مخاطب به اینکه اگر این حدیث دلالت بر امامت کند لازم آید که جمیع اقارب آن حضرت آئمه باشند واجب الاطاعه، شبهه باطله و وسوسه عاطله بر آمد.

اما آنچه مخاطب فاسد المرام در کلام جالب ملام خود أسماء و أعلام بعضی از بنی هاشم مثل عبد الله بن عباس و غیره بر زبان آورده و بمزید تنطع، بغرض اظهار خصوصیت ایشان را از اهل بیت شمرده، پس وجوه بطلان آن لا تعد و لا تحصی است، کما لا یخفی علی من راجع من کتابنا هذا مجلد آیه التّطهیر و لاحظه بعین العاقل البصیر.

و علاوه برین آنچه مادرین مقام از وجوه کامله الابرام ذکر کرده ایم بسیاری از آن قطعا و یقینا اشخاص مذکورین را از دخول در حریم مقدّس حدیث ثقلین باز می دارد و عدم استیصال ایشان را برای اقتران بقرآن فراروی اصحاب ایمان و عرفان می آرد، و یکفی منها فقدان العصمة فیهم باتفاق اهل الاسلام، کما هو ظاهر عند اصحاب الابصار و الاحلام.

و از جمله طرایف ترهات و بدائع طامات آنست که شاهصاحب در حاشیه این مقام در باب تعیین مراد از عترت و تمسک بایشان تقریری غریب و تزویری عجیب بمعرض اظهار و إبراز آورده اند که عاقل لیب و فطن ارب از آن بکمال مباهته و مکابره حضرات اهل سنت پی می برد، و تعامی صریح و تغافل فضیحتشان را از حق ظاهر و صواب باهر برأی العین می نگرد، چنانچه می نویسند: [و الحاصل أنّ المراد بالعترة إمّا جمیع اهل بیت السّیکنی أو جمیع بنی هاشم أو جمیع أولاد فاطمه، و علی کل تقدیر فالتمسک بالمأمور به إمّا بکلّ منهم أو بکلّهم أو بالبعض المبهّم أو بالبعض المعین، و الشّقوق کلّها باطله.

أمّا الأوّل فلائنه یستلزم التمسک بالنقیضین فی الواقع لاختلاف العترة فیما بینهم فی أصول

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۰۲

الدّین کما مرّ مفصلا، و علی الثّانی یلغو الکلام لأن التمسک بما أجمع علیه کلّهم بحیث لا یشدّ عنه فرقه، لا یجدی نفعا إذا البحث فی المسائل الخلافیه، و علی الثّالث یلزم تصویب الطّرفین المتخالفین و یلزم علی الامامیه تصویب الزیدیه و الکیسانیه و بالعکس، و علی الزّابع یلزم التجهیل و التّلیس، إذا البعض المراد غیر مذکور فی الکلام فیفضی إلى النزاع کما هو الواقع .

و این تقریر بر تزویر خواه از خود شاهصاحب باشد یا کسی از أسلافشان بهر حال قول بیحاصل و کلام لا طائل و تشقیق فاسد و تنقیق کاسدست، و بطلان آن بر ناظر بصیر و ماهر خبیر، بوجوه متکاثره موفوره و دلائل متضافری غیر محصوره که حقیر در بیان خود سابقا و لاحقا بجواب کلمات شاهصاحب رقم کرده ام، نهایت واضح و آشکارست، زیرا که هر گاه بحمد الله براهین صریحه آیات فرقان مبین و شواهد صحیحه ارشادات جناب خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و باعترافات خاصه علمای محققین و بإذعانات ناصه کملای منتقدین سنیّه، ثابت و محقق گردید که حدیث ثقلین در حق اهل بیت عصمت و طهارت که آئمه اثنا عشر علیهم السلام می باشند وارد شده. پس این همه کاو کاو کلکل فائده بحال مجادلین نمی بخشد، و باین تشقیق عاری از تحقیق پای احدی از اولی الأبصار در مقام نقد و اعتبار نمی بخشد، و اگر چه بعد این توضیح و تصریح حاجتی نبود بآنکه این کلام فاسد النّظام را جمله جمله ردّ نمایم، لیکن إتماما للحیّّه و ایضاحا للمحبّه نقض و رض آن علی الوجه المذكور نیز مرقوم و مسطور می گردد پس باید دانست که ابن تقریر سراپا تزویر باطل و از حلیه صحت عطلست.

اما آنچه گفته: [و الحاصل أن المراد بالعترة إما جميع أهل بيت السكني أو جميع بني هاشم أو جميع أولاد فاطمه .

پس تشقیق واضح البطالانست، زیرا که اولاً مصداق حدیث ثقلین هرگز جمیع اهل بیت سکنی نمی توانند شد، چه در بیت سکنی بلا شبهه زنانی چند هستند که از سرحد عصمت بمراحل قاصیه دور افتاده اند، و بسیاری از آیات قرآن مجید در ذم و نکوهش ایشان نازل شده و مخالفت ایشان با اوامر ربّانیّه و احکام فرقاتیه اظهر من الشمس و این من الّمس می باشد، و مطاعشان از شمار و حساب افزون و از دایره

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۰۳

تعدید و تحدید بیرونست. پس چگونه عاقلی ایشان را قرین قرآن مجید و رفیق فرقان حمید قرار می توان داد؟! او نیز در بیت سکنی عبید و جوارى و خدام هستند که هرگز حظّی از عصمت ندارند چه جای آنکه بمرتبه آقایان خود برسند، پس تعدیدشان از عترت، هیچ شخصی که حواسّ سلیمه داشته باشد نخواهد کرد، و چگونه کسی ادّعی آن می توان کرد، حال آنکه این معنی با قطع نظر از ما ذکر بحیثیت لفظیّت و معنویّت نیز درست نمی گردد، و هیچ کسی و لو از اشدّ متعّنتین و متشدّقین باشد لغّه معنای عترت را باین وسعت قرار نداده است، و من ادّعی فعلیه البیان و لیس له إلى ذلك سبيل إلى آخر الزّمان! و ثانیاً مراد بودن جمیع بنی هاشم از عترت در حدیث ثقلین، فاسد محض و باطل صرفست، چه معصوم بودن تمام بنی هاشم قول احدی از اهل اسلام نیست، و معصوم بودن اهل بیت مذکورین در حدیث ثقلین بدلائل ساطعه و براهین قاطعه در ما سبق مبرهن و مبین شده است، و بحمد الله اعترافات عدیده و اذعانات سدیدة اکابر اهل سنّت متعلّق باین مطلب که شطری از آن در بیان فقیر سابقاً گذشته، حاسم این احتمال و قاطع قیل و قال می باشد، فلیکن منک علی ذکر.

و ثالثاً مراد بودن جمیع اولاد جناب سیده سلام الله علیها در حدیث ثقلین نیز درست نمی تواند شد، چه سواى حسنین علیهما السلام و بقیّه ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم اجمعین کسی دیگر از اولاد آن معصومه بدرجه عصمت فائز نیست و بسبب مقارنت عترت با قرآن در حدیث ثقلین مصداق عترت مذکوره بجز اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام احدی نمی تواند شد، و علاوه برین در بسیاری از طرق حدیث ثقلین اعلّمت عترت و اهل بیت علیهم السلام منصوص و مبین شده است و اعلّمت مخصوص بائمه اثنا عشر علیهم السّلام می باشد، دون غیرهم من الخلائق کما لا یخفى علی الواصلین إلى الحقائق پس چگونه متأمّل خیر و ناظر بصیر بعد ادراک این معنی در حدیث ثقلین، جمله اولاد جناب سیده سلام الله علیها را داخل خواهد ساخت؟! و قطع نظر ازین مطلب وجوه عدیده دیگر که در ما سبق در ردّ شبه تعمیم، مذکور شده مانع این احتمال

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۰۴

و مبطل این کلام و مقالست.

اما آنچه گفته: (و علی کلّ تقدیر فالتمسک المأموریة إما بکلّ منهم أو بکلّهم أو بالبعض المبهّم أو بالبعض المعین، و الشقوق کلّها باطله[.])

پس در حقیقت این کلام فاسد النظام از مغلطه بیش نیست، زیرا که هر گاه بدلائل باهره و حجج قاهره ثابت و محقّق گشت که مراد از عترت در حدیث ثقلین، اهل بیت عصمت و طهارت أعنی ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم اجمعین هستند پس مجال و مساعی برای این تشقیق بی تحقیق باقی نماند و تعین تبیین مقصود و مراد که بلحاظ أدله ساطعه و براهین قاطعه کالشمس فی رابعه النهار واضح و اشکارست، بنای جمله شبهات مشکّکین و اغلوطات منکرین را درین باب بآب رساند و بعد تحقیق مراد بودن ائمه اثنا عشر علیهم السّلام این هم روشن و مبرهن گردید که تمسّک مأمور به بهر واحد ازیشان و قول بجمیع ایشان امر واحدست زیرا که بوجه عصمت کامله محتومه قول هر واحد از ایشان و قول جمیع ایشان اتحاد کامل دارد و مثل آیات قرآن مجید و فرقان حمید همه حقّ و صواب و عین هدی و شاد بی شک و اریاب می باشد، و درین ذوات قدسیه لاهوتیه و نفوس عالیه ملکوتیه تشقیق رکیک و تردید

سخیف «بعض مبهم» و «بعض معین» را گنجایشی نیست.

اما آنچه گفته: [أما الاوّل فلأنّه يستلزم التمسّك بالتّقضين في الواقع لاختلاف العتره فيما بينهم في أصول الدّين كما مرّ مفصّلاً]. پس باطل محض و فاسد صرفست زیرا که مره بعد اولی و کره بعد آخری دانستی که مراد از عترت در حدیث ثقلین حضرات ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین هستند لا- غیر و در میان ایشان بحمد الله اصلاً اختلافی نیست نه در اصول دین و نه در فروع، و عصمت مطلقه ایشان در اقوال و افعال بلا ریب و استنکار واضح و آشکارست، و قد اعترف بذلك غیر واحد من اکابر السّیئه، و لقد حقّقه بالبراهین الباهره السّیئه العلّامه الجلیل محمد معین بن محمد امین السّندی النّیل فی کتابه «دراسات اللیب فی الأسوء الحسنه بالحیب» بیان یرغم أنف کلّ جاحد و یجدع معطس کلّ معاند. پس زبان قلم را باستلزام تمسّک بالنقیضین فرسودن و ادّعی اختلاف عترت در میان خودها و آنم در اصول دین نمودن همه باطل و عاطل بلکه هباء

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۰۵

منثورا و کأن لم یکن شیئا مذکورا گردید، و لله الحمد علی تباب الجاحد العنید.

اما آنچه گفته: [و علی الثانی یلغو الکلام لأنّ التمسّک بما أجمع علیه کلّهم بحیث لا یشدّ عنه فرقه لا یجدی نفعاً إذ البحث فی المسائل الخلافیه پس در بطلان و فساد آن عاقل را شکّی و ریبی دامنگیر نمی شود زیرا که هر گاه مراد و مقصود صاحب مقام محمود علیه و آله آلاف السلام من الرّب الودود از عترت، واضح و آشکار گردید و تفسیر آن بأهل بیت عصمت و طهارت که ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم هستند از نصوص کلمات طّیبات آن جناب صلی الله علیه و سلّم الأطیاب و خصوص اعترافات اکابر و اعلام سّیئه بثبوت رسید، نفی فائده از تمسّک بمجمع علیه عترت، مکابره واضح گشت، زیرا که در صورت مراد بودن ائمه اثنی عشر علیه السلام از عترت، قول هر واحد از ایشان حجت قطیعه است چه جای قولی که مجمع علیه جمیع حضرات ائمه علیه السلام بوده باشد، و این تفرقه عند الامعان مبنی بر ورود آثار و اخبار از بعض ائمه علیه السلام یا کلّ ائمه علیه السلام است، و إلا در حقیقت قول هر واحد کاشف از قول جمعیت، لعدم الاختلاف بينهم فی باب من الأبواب و اتفاقهم جمیعاً علی الحقّ و الصّیّدق و الهدی و الصواب، و نیز در صورت مذکوره ادّعی این معنی که بحث در مسائل خلافتیه است مباحته لائحه گردید، چه در میان ائمه اثنی عشر علیه السلام هیچ مسئله مختلف فیها نیست، چه جای آنکه مسائل خلافتیه در میان نفوس قدسیه شان وجود داشته باشد.

بالجمله ازین جا ثابت و متحقّق گردید که صاحب تقریر بر شقّ ثانی گفتگوئی که کرده کلامیست لغو و مقالیست مهمّل که هرگز حظّی از صحت و استقامت ندارد چه جای آنکه معاذ الله بآن کلام حقائق التّیام جناب سرور اناص صلوّات الله علیه و آله الکرام لغو گردد، حاشا و کلاً! و لکنّ المعاندین یجزّون الی أنفسهم مصابا و کلاً.

و هر چند فقدان اختلاف در اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم و بودن مذهب بعض ایشان عین مذهب کلّ ایشان آمریست که ناظر بصیر و محقق خبیر در آن شبهه ندارد، لیکن در این جا بغرض إفحام خصام، بعض شواهد آن از کتب اهل سنت نقل می نمایم تا حقّ و صواب بر جمیع ناظرین ظاهر و مستبین گردد.

علامه محمد معین بن محمد امین سندی در «دراسات اللیب» در ذکر نافین قیاس

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۰۶

گفته: [و للکلّ قدوه حسنه بالائمه الاثنی عشر من أهل البيت و تابعیهم، حیث کانوا لا یرون القیاس، و ثبت ذلک من بعضهم بروایه الثّقه العدل الشیخ قطب الوقت عبد الوهّاب الشّعرانی فی «اللوّاقح» حیث

روی عن الامام جعفر الصادق رضی الله تعالی عنه أنه قال لأبی حنیفه (رح): بلغنی أنك تقیس، لا تقس! فان أول من قاس إبلیس!

، و مذهب بعضهم مذهب الكلّ كما لا یخفی علی من أحاط ببعض خصائص أحوالهم .

و نیز علامه محمد معین سندی در «دراسات اللیب» در مسئله جمع بین الصلّوتین گفته: [و ممن لم یحمل جواز الجمع فی الحضر

علی أدنی حاجة و اتخذہ مذہبا من غیر عذر رأسا الإمام الحق الصدق الصديق رضی اللہ تعالیٰ عنہ، و مذہب واحد منهم مذہب باقیہم کما قال أبوه محمد، باقر حقائق الوجود کلہ، علی ما نقلہ ابن الہمام فی «فتح القدير» لَمَّا سئل فی مسئلة: هل یوافقہ فیہ علی بن أبی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہ؟ لا یصدر أهل بیتہ إلّا عن رأیہ. و لو فرضنا وجود إجماع علی خلاف هذا الحديث، و قد عرفت بطلانہ فلا إجماع بمخالفة أهل البيت بل الحقّ عندنا أنّ ما أجمع علیہ أهل البيت و أهل المدينة المشرفّة فعلیہ الاعتماد و یحذر (یحضر. ظ) ترکہ .

اما آنچه گفتہ: [و علی الثالث یلزم تصویب الطرفین المتخالفین و یلزم علی الإمامیّة تصویب الزیدیّة و کیسانیّة و بالعکس پس بطلان و هوان آن بر أصحاب أبصار و أعیان، نہایت واضح و عیانست زیرا کہ سابقا بدلائل واضحہ و براہین لائحہ مکرر مقرر شدہ کہ مراد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم در حدیث ثقلین از عترت و اہلیت، ائمّہ اثنی عشر علیہم السّلام می باشند، و ہمہ ایشان بحمد اللہ بأسمائہم و أعیانہم حتّٰی عند المخالفین معین و معلوم ہستند، و ہرگز در حدیث ثقلین مراد از عترت، بعض مبہم نیست تا توہم تصویب طرفین متخالفین را در دماغ عاقلی گنجایشی بودہ باشد، یا آنکہ تصویب زیدیّہ و کیسانیہ بر امامیہ و بالعکس لازم افتد، و لعمری إنّ ما أبداه المشقّق فی هذا الشّق المشقوق من تأیید الزیدیّہ و کیسانیّة، لمن الخدع الابلیسیّہ و المکائد الشیطانیّة، فلقد قعد بهم الباطل المولج فی الوسوس الظلماتیّة و أرادہم العمی القائد إلی المہالک النّیرانیّة أنّ یقابلوا الامامیّة المؤیّدہ بالتأییدات الرّبانیّة أو یقولوا الفرقة الحقّة المنصورة بالألطف الصمدانیّة.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۰۷

اما آنچه گفتہ: [و علی الرابع یلزم التجهیل و التلبیس، إذ البعض المراد غیر مذکور فی الکلام فیفضی إلی النزاع کما هو الواقع پس بطلانش بحدّی ظاہر و باہرست کہ محتاج بیان و أقامت برہان نیست، زیرا کہ بتکرار و اکتار بمعرض إثبات و إظهار رسیدہ کہ در حدیث ثقلین، مقصود جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم از عترت و اہل بیت، حضرات ائمّہ معصومین اثنی عشر سلام اللہ علیہم اجمعین می باشند، و دلائل قاطعہ و براہین ساطعہ این مطلب مرّہ بعد مرّہ در ما سبق گذشتہ است، و بالخصوص نصّ نبوی کہ صدر الدّین حموی در «فرائد السمطین» آورده و در آن تصریح واقع شدہ کہ مراد از اہلیت در حدیث ثقلین ائمّہ اثنی عشر سلام اللہ علیہم السّلام ہستند، بنحوی حاسم قیل و قال می باشد کہ جای دم زدن باقی نمی ماند، و کلام متانت نظام علّامہ محمد معین سندی در «دراسات اللّیب» متعلّق بمراد بودن ائمّہ اثنی عشر سلام اللہ علیہم اجمعین از حدیث ثقلین و معصوم بودن ایشان در أقوال و أفعال و عدم مفارقتشان از قرآن حمید و احتوایشان بر دیگر مزایای عالیہ و خصائص متعالیہ، سابقا بتفصیل جمیل مذکور گردیدہ، پس چگونہ کسی از اہل عقل می توان گفت کہ مقصود و مراد سرور عباد صلوات اللہ علیہ و آلہ إلی یوم المعاد از عترت در کلام آن جناب مذکور نیست، و معاذ اللہ تجہیل و تلبیس بر آن معدن تطہیر و تقدیس لازم می آید؟! باقی ماند وقوع نزاع ما بین اُمت در تعیین مراد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم از عترت، پس چون منشأ آن زیغ قلوب منکرین و جاحدینست لهذا وزر و وبال آن بر فرق ضالّہ اُمتست کہ دیدہ و دانستہ از حدیث ثقلین إعراض ورزیدند، و با وصف دیدن و شنیدن أفعال و أقوال صریحہ آن جناب متعلّق بتعیین اہل بیت عصمت و طہارت سلام اللہ علیہم اجمعین از راہ واضح حقّ إعراض نمودہ طریق مظلم باطل را برگزیدند! و أمّا جنباه المطہّر من عند اللہ، فحاشا أن یلزمہ و صمّہ التّجهیل و التلبیس، إذ لیس فی کلامہ الحقّ الصریح شیء من التّضلیل و التّعمیس.

و مخفی نماند کہ بعضی از متعصّبین اہل سنّت و وضّاعین ایشان چون جلالت شأن و رفعت مکان عترت طاہرہ در أحادیث کثیرہ متواترہ خصوصا حدیث ثقلین

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۰۸

مشاہدہ نمودند خواستند کہ أبو بکر را ہم داخل عترت آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم نمایند، و بنا بر این وضع کردند کہ

ابو بکر در روز سقیفه ادعا نمود که: نحن عتره رسول الله (ص). حال آنکه عینی و اثری ازین ادعای بکری در اخبار معتبره سقیفه پیدا نیست، و تا بحال سندی و لو مظلم هم باشد برای آن یافته نمی شود، و من ادعی فعلیه الإثبات بقول الأثبات الثقات، و شتان ما بینهما و هیئات! و اگر بالفرض این ادعای ابو بکر از روی نقل بمعرض ثبوت هم رسد، هرگز نزد عاقل بصیر و ناقد خبیر لفظ عترت در آن بر معنای معروف مشهور که اولاد و اخصّ اقراریست محمول نخواهد شد، بلکه معنای آن بلده و بیضه قرار خواهد یافت، و ازینجاست که بعضی علمای اعلام و لغویین فحاش اهل سنت بکمال صراحت اعتراف باین مطلب نموده در تمیز حق از باطل و افراز محلی از عاطل راه انصاف پیموده اند.

محمد بن عبد الواحد بن ابی هاشم، أبو عمر الزاهد المطرّز اللغوی [۱] در کتاب «الواقیت» علی ما نقل عنه گفته: [حدّثنی ابو العباس ثعلب [۲] قال: حدّثنی ابن الأعرابی [۳] قال: العتره قطاع المسك الكبار فی التافجه، و تصغیرها عتیره، و العتره الریقه العذبه و تصغیرها عتیره، و العتره شجره تنبت علی باب و جار الضبّ، و أحسبه أراد: و جار الضبّ، لأنّ الذی للضب هو مكو و حجر و للضبّ و جار، ثم قال: و إذا خرجت الضبّ من و جارها تمرّغت علی تلك الشجره و هی لذلك لا تنمو و لا تكبر و العرب تضرب مثلا للذیل و الذله، فتقول: أذلّ من عتره الضبّ. قال: و تصغیرها عتیره، و العتره، ولد الرجل و ذریته [۱] قال الذهبي «فی العبر» فی حوادث سنه خمس و اربعین و ثلاثمائه: (و فیها أبو عمر الزاهد صاحب ثعلب و هو محمد بن عبد الواحد البغدادی اللغوی. قيل: انه أملى ثلاثین ألف ورقه فی اللغه من حفظه، و كان ثقة آیه فی الحفظ و الذكاء، و قد روی عن موسى الوشاء و أحمد بن عبيد الله النرسی و طائفة (۱۲).

[۲] قال الذهبي فی «العبر» فی حوادث سنه احدى و تسعين و مائتين: (و فیها توفي ثعلب العلامة أبو العباس أحمد بن يحيى الشيباني مولا هم الكوفي النحوي، صاحب «التصريف» فی جمادی الاولى ببغداد، و له احدى و تسعون سنه، قرء العربیه علی ابن الاعرابی و غیره و سمع من عبيد الله القواريري و طائفة، و انتهت إلیه ریاسة الادب فی زمانه) (۱۲).

[۳] قال الذهبي فی «العبر» فی حوادث سنه احدى و ثلاثین و مائتين: (و فیها ابن الاعرابی صاحب اللغه، و هو أبو عبد الله محمد بن زیاد، توفي بسامراء و له ثمانون سنه، و كان إلیه المنتهی فی معرفه لسان العرب) (۱۲- ذاکر حسین الموسوی).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۰۹

من صلبه و لذلك سمّیت ذریه محمد صلی الله علیه و آله و سلّم من علیّ و فاطمه: عتره محمد علیهم السلام. قال ثعلب: فقلت لابن الاعرابی: فما معنی قول أبی بکر فی السقیفه [نحن عتره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم؟ قال: أراد بذلك بلدته و بیضته، و عتره محمد صلی الله علیه و آله و سلّم لا محاله و ولد فاطمه علیها السلام و الذلیل علی ذلك ردّ أبی بکر و إنفاذ علیّ علیه السلام بسوره براءه، و

قوله صلی الله علیه و آله و سلّم: أمرت ان لا یبلغها عنی إلا أنا أو رجل منی

، و أخذها منه و دفعها إلی من كان منه. فلو كان أبو بکر من العتره نسبا دون تفسیر ابن الاعرابی أنّه أراد البلده، لكان محالا أخذ سورة براءه و دفعها إلی علی علیه السلام .

و ازین تقریر بر تاثیر بنحوی که بطلان بودن ابو بکر جهول از عترت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم ماهبّ القبول، واضح و آشکار می شود، نزد اصحاب ابصار و اعیان محتاج بشرح و بیان نیست.

و از عجائب آثار علو حق این ست که محض نبودن ابو بکر از عترت سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات مفاد کلام علمای اعلام ستنه نیست، بلکه اجلّه و اکابر این حضرات در کتب دیتیه خود بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام عترت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم بالتخصیص و آن هم بتنصیص خود ابو بکر، ثابت و محقق می نمایند و در ضمن توضیح و تشریح معانی حدیث ثقلین، این اعتراف او را ذکر نموده تبصیر ناظر خبیر می افزایند.

نور الدین سمهودی در «جواهر العقدین» کما سمعت سابقا در تعداد تنبیهاتی که بعد سیاق طرق حدیث ثقلین آورده می گوید:

[رابعها هذا الحثّ شامل للتمسك بمن سلف من ائمة اهل البيت و العترة الطاهرة و الأخذ بهديهم و أحقّ من تمسك به منهم إمامهم و عالمهم على بن أبي طالب رضي الله عنه في فضله و علمه و دقائق مستنبطاته و فهمه و حسن شيمه و رسوخ قدمه، و يشير إلى هذا ما أخرجه الدار قطنی فی «الفضائل» عن معقل بن يسار، قال: سمعت أبا بكر رضي الله عنهما يقول: على بن أبي طالب رضي الله عنه عترة رسول الله صلى الله عليه و سلم، أي الذين حثّ على التمسك بهم، فخصّه ابو بكر رضي الله عنه بذلك كما أشرنا إليه . و ابن حجر مكي در «صواعق» بعد ذكر حديث ثقلين گفته: [ثم أحقّ من يتمسك

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۱۰

به منهم إمامهم و عالمهم على بن أبي طالب كرم الله وجهه لما قدّمناه من مزيد علمه و دقائق مستنبطاته، و من ثمّ قال ابو بكر: على عترة رسول الله صلى الله عليه و سلم أي الذين حثّ على التمسك بهم، فخصّه لما قلناه . و محمود شيخاني قادری در «صراط سوئی» بعد نقل روایات حدیث ثقلين و مؤیدات آن گفته: [و عن معقل بن يسار: سمعت أبا بكر يقول: على بن أبي طالب عترة رسول الله صلعم، أي الذي حثّ على التمسك بهم (به. ظ)]. و أحمد بن عبد القادر عجيلی در «ذخيرة المآل» در شرح شعر

الزم بحبل الله ثمّ اعتصم بعد ذكر حديث ثقلين گفته: [قال الشيخ ابن حجر في صواعقه: ثمّ أحقّ من يتمسك به منهم الإمام على بن أبي طالب (رض) لما قدّمناه من مزيد علمه و دقائق مستنبطاته، و من ثمّ قال أبو بكر: على عترة رسول الله (ص) أي الذي حثّ على التمسك به .

و عاشق عليخان دهلوی در «ذخيرة العقبی» گفته: [و كلمات و معاملات خلفاء راشدين رضوان الله عليهم أجمعين و أكابران أمت در حقّ اهل بيت با طهارت که دالّ برین مطلب باشد حدی ندارد، لیکن بقدر مساعدت وقت نمونه از خرواری ثبت می افتد از آن جمله است که: صاحب «صواعق» در مبحث آیت رابعه از فضائل اهل بيت می فرماید: قال أبو بكر: على عترة رسول الله عليه الصلوة و السلام، الذي حثّ على التمسك بهم، فخصه لما قلناه، و لذلك خصّه صلى الله عليه و سلم بما مرّ يوم غدیر خمّ .

بالجملة بودن جناب أمير المؤمنين عليه السّلام أفضل عترت جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم و داخل نبودن أبو بكر در عترت آن حضرت عليه و آله آلاف السّلام، كالشّمس في رابعة النهار واضح و آشکارست، و این معنی بسیاری از مساعی غیر مشکوره شاهصاحب و أسلافشان را بر باد فنا می دهد، و حقّ صریح را روبروی اهل عرفان آئینه وار می نهد.

آوردن شاهصاحب حدیث «خذوا شطر دينكم عن هذه الحميراء» بمقائله حدیث ثقلين

جواب مؤلف ورد برین مقابله فاسده و اثبات مجعول بودن این خبر بسی وجه و جیه نا (صفحه ۳۲۶)

قوله: و نیز در حدیث صحیح وارد است

[خذوا شطر دينكم عن هذه الحميراء]

و اشاره بعایشه فرمود.

أقول: ذکر این کذب و مین و آوردن این افتراء بر شین بمقابله حدیث ثقلين که

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۱۱

متواتر بین الفریقین است از صنائع شنیعه شاه مفرد و بدائع فظیعه مخاطب أوحّد می باشد، و هر که أدنی تتبعی و أیسر تبصّری داشته باشد بالیقین می داند که این حدیث هرگز صحیح نیست و ادّعای صحت آن کم از ادّعای صحت افتراءات و اکاذیب ملاحده و زنادقه بر جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم نمی باشد، عجبت از مخاطب که با وصف معدود بودنش در محدّثین سنیّه،

و آن همه دعاوی طولیه و عریضه اولیاء او در خصوص مهارت و تبحرش در علوم حدیث و خدمت این فَنِّ شریف، چنین هفوات باطله و تَرَهات عاطله می‌سراید، و زبان خود را بأمثال این اکاذیب فاحشه و افتراءات موحشه می‌آلاید، و از خدا شرمی و از خلاق آزر می‌نمی‌دارد، و هَمّت خود را تماماً بر تمسّک بباطیل و تعلّق بأضالیل بر می‌گمارد! و با وصف آنکه در صدر این کتاب خود و در دیگر جاها ادّعا کرده که درین کتاب، اَعْنِ «تحفه» التزام کرده است که در التزاماتی که عائد بشیعه می‌شود غیر از کتب معتبره‌شان منقول عنه نباشد، باز این حدیث موضوع را که اصلاً اثری از آن در کتب شیعه نیست و نزد اهل سنّت هم مقدوح و مجروح و مطعون و موهون می‌باشد بمقابله حدیث ثقلین که صَحّت و تواتر آن کالشمس فی رابعه النّهار واضح و آشکارست آورده، طریق مباهته واضح و مکابره لائحه بأقدام جسارت سراسر خسارت سپرده! بالجمله ادّعای مخاطب مشهور، متعلّق باین کذب و زور، مطرود و مدحورست بچند وجه:

اول آنکه: جمال الدین ابو الحجاج یوسف بن عبد الرحمن المزی که از جهابذه اعلام و اساتذہ عظام سَنِّیه است این خبر منحوت منجور و این حدیث مصروم مبتور را نشناخته و باظهار جهل خود از آن، اعلام تفصیح آن افراخته، چنانچه در کتاب «التّقریر و التّحییر» علّامه ابن امیر الحاجّ الحلّبی در مقام قدح و جرح این حدیث مذکور است: [و ذکر الحافظ عماد الدین بن کثیر أنّه سأل الحافظین المزی و الذّهبی عنه، فلم یعرفاه .

و در «مقاصد حسنه» سخاوی نیز این عبارت بهمین ألفاظ موجودست، و غیر معروف بودن این حدیث نزد حافظ مزی از ملاحظه «درر منتشره» جلال الدین سیوطی

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۱۲

و «تمییز الطّیب من الخبیث» عبد الرحمن شیبانی و «تذکره الموضوعات» و «مجمع البحار» محمد طاهر فتنی و رساله «موضوعات کبری» و «مرقاء- شرح مشکاة» از علی قاری و «شرح مواهب لدیّته» از محمد بن عبد الباکی زرقانی و «صبح صادق» نظام الدّین سهالوی و «فوائد مجموعه» شوکانی نیز واضح و آشکار است.

و در کمال ظهورست که مجرّد غیر معروف بودن این حدیث نزد حافظ مزی برای دماغ رأس مخاطب طفیف المراس کافی و وافست، و بعد عرفان این معنی دعاوی باطله صَحّت آن که از شاهصاحب سرزده مثل رسم دارس عافی!

دوم آنکه: حافظ مزی در باب این خبر بتصریح صریح، افاده نموده که: من واقف نشدم برای آن بر سندی تا این دم، چنانچه در کتاب «التّقریر و التّحییر» علّامه ابن امیر الحاج در مقام قدح و جرح این حدیث مرقومست: [قال الشیخ سراج الدّین بن الملقن: و قال الحافظ جمال الدّین المزی: لم اقف له علی سند إلى الآن.

و در رساله «درر منتشره» علّامه سیوطی نیز این کلام حافظ مزی مذکورست و پر ظاهرست که هر گاه مثل حافظ مزی برسند این حدیث واقف نشده باشد چگونه دعاوی شاهصاحب در تصحیح آن حظّی از صَحّت خواهد داشت، و کی عاقلی برای آن وزنی خواهد گذاشت؟! سوم آنکه: حافظ مزی افاده نموده که هر حدیثی که در آن لفظ حمیرا باشد بی‌أصلست، سواي یک حدیث که در نسائی وارد شده، چنانچه در کتاب «التّقریر و التّحییر» علّامه ابن امیر الحاج در مقام قدح و جرح این حدیث مسطورست: [بل قال تاج الدّین السّیبکی: و کان شیخنا الحافظ ابو الحجاج المزی یقول: کلّ حدیث فی لفظ الحمیراء لا أصل له إلّا حدیثاً واحداً فی النّسائی و این افاده حافظ مزی برای قدح و جرح این حدیث بی‌أصل، أمضی من السّیف و أحد من النّصل می‌باشد، و خاک مذلت و هوان بر سر مخاطب مهان باقبح وجوه می‌باشد! چهارم آنکه: حافظ شمس الدّین ذهبی که از معاریف نقاد و مشاهیر أطواد سَنِّیه است و خود مخاطب او را امام اهل حدیث می‌داند این حدیث مفتعل و زور منتحل

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۱۳

را نشناخته بایراز جهل خود از حال آن آن را مهتوک السّتر ساخته، چنانچه در «مقاصد حسنه» سخاوی در بیان قدح و جرح این

حدیث مذکور است: [و ذکر الحافظ عماد الدین بن کثیر آنه سأل الحافظین المزی و الذہبی عنه فلم یعرفاه و این عبارت بهمین الفاظ در کتاب «التقریر و التحبیر» علامه ابن امیر الحاج نیز مسطورست، کما سبق آنفا. و غیر معروف بودن این حدیث نزد حافظ ذہبی از «تمییز الطیب من الخبیث» تصنیف عبد الرحمن شیبانی و «تذکره الموضوعات» و «مجمع البحار» محمد طاهر فتنی و رساله «موضوعات کبری» و «مرقاء- شرح مشکاة» تصنیف علی قاری و «شرح مواهب لدنیته» زرقانی و «صبح صادق» مولوی نظام الدین سہالوی و «فوائد مجموعه» شوکانی نیز ظاهر و باہرست، کما ستعرف عن قریب إنشاء اللہ تعالیٰ.

پنجم آنکہ علامه ذہبی علاوه بر نشناختن این حدیث بنص صریح افاده نموده کہ این حدیث از جمله آن احادیث واهیہ است کہ برای آن اسنادی معروف نیست، چنانچہ علامه ابن امیر الحاج در کتاب «التقریر و التحبیر» در مقام قدح این حدیث نقلا عن ابن الملقن آورده: [و قال الذہبی: هو من الأحادیث التي لا يعرف لها إسناد].

و سیوطی در «موضوعات کبری» تصنیف علی قاری و «صبح صادق» مولوی نظام الدین و «فواتح الرحموت» مولوی عبد العلی نیز این افاده ذہبی مذکورست، و این افاده سراسر إجادہ عند الامعان بدو عنوان، توهین و تہجین این حدیث واضح البطلان می نماید.

عنوان اول: بودن این حدیث از احادیث واهیہ و عنوان دوم: بودن این حدیث از جمله آن احادیث واهیہ کہ هیچ اسنادی برای آن شناخته نمی شود، و در کمال ظہورست کہ مجرد بودن حدیثی از احادیث واهیہ برای ہتک ستر و کشف سر آن کفایت می کند اگر چہ آن حدیث سندی ہم داشته باشد، چہ جای آنکہ از جمله آن احادیث واهیہ باشد کہ هیچ سندی برای آن معروف نشود! فانّ هذا مما يوصله إلى أخفض درکات الوهن و الهوان کمالا یخفی علی أصحاب الألباب و الأعیان.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۱۴

ششم آنکہ علامه شمس الدین محمد بن أبی بکر الدمشقی الحنبلی المعروف بابن قیم الجوزیہ در إظهار وضع و بطلان و وهن و هوان این کذب مبتذل و مہان و بہتان روشن و عیان اعتراف بحق نموده زنک شبہہ از خواطر اولی الألباب کما ینبغی زدوده، چنانچہ در جواب سؤال سائل: «هل يمكن معرفة الحديث الموضوع بضابط من غير أن ينظر في سنده؟» در ذکر أمور کلیہ کہ بآن موضوع بودن حدیث شناخته می شود، علی ما نقل عنه گفته: [فصل - و منها أن يكون الحديث باطلا في نفسه فيدلّ بطلانه على أنه ليس من كلامه عليه السلام

كحديث «المجرة التي في السماء من عرق الأفعاء التي تحت العرش»

و حديث «إذا غضب الرب أنزل الوحي بالفارسيّة و إذا رضى أنزله بالعربيّة»

و حديث «ستّ خصال تورث النسيان: سؤر الفار و إلقاء القمّل في التّار و البول في الماء الراكد و مضغ العلك و أكل التفاح الحامض»

و حديث «الحجامة على القفا تورث النسيان»

و حديث «يا حميراء، على لا تغتسلي بالماء المشمس فأنه يورث البرص»

، و كلّ حديث فيه يا حميراء و ذكر الحميراء، فهو كذب مختلق، و كذا

«يا حميراء! لا تأكلي الطين فانه يورث كذا و كذا»

و حديث «خذوا شطر دينكم عن الحميراء».

از مطالعہ این عبارت لطیفہ و ملاحظہ این افادہ منیفہ واضح و لائح می گردد کہ أولا علامه ابن قیم بافادہ کہ در صدر کلام خود ذکر نموده واضح فرمودہ کہ این حدیث فی نفسہ باطلست، و بطلان آن دلیل بر آنست کہ آن از کلام جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم نیست. ثانیا بتصریح این معنی کہ ہر حدیثی کہ در آن یا حمیراء یا ذکر حمیراء واقع شدہ پس ان حدیث کذب مختلقست، دروغ بودن آن مصرّح نموده. ثالثا بعد تصریح مذکور این حدیث را بالخصوص صراحۃً در شمار موضوعات ذکر

ساخته، و این افادات ثلاثه بنحوی که مبطل مزعوم مخاطب ملوم می‌باشد در کمال وضوح و ظهورست، و لکن من لم يجعل الله له نورا فما له من نور!.

هفتم آنکه تاج الدین عبد الوهاب بن علی السبکی که از أجله أعلام و أكابر عظام سبیه است نیز این حدیث را مقدوح و مجروح وانموده، بذکر افاده کلیه حافظ مزّی راه استیصال این کذب باطل و محال پیموده، چنانچه در کتاب «التحریر و التّحجیر»

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۱۵

علّامه ابن امیر الحاجّ در مقام قدح این حدیث کما سمعت آنفا مذکور است: [بل قال تاج الدین السبکی: و کان شیخنا الحافظ أبو الحجاج المزّی يقول: کلّ حدیث فيه لفظ الحميراء لا أصل له إلا حدیثا واحدا في النسائی .

و از مطالعه «صبح صادق» مولوی نظام الدین سهالوی و «فواتح الرحموت» مولوی عبد العلی واضح و لائح می‌شود که علّامه تاج الدین سبکی خود هم باین کلیه مزّیه قائلست، کما ستعرف فيما بعد إنشاء الله تعالی. و این کلیه از دلائل جلیه و براهین علیه بر کذب و زور بودن این بلیه می‌باشد، و خاک مذلت و هوان بر سر متمسک باین بهتان بی اصل می‌باشد.

هشتم آنکه أبو الفداء إسماعیل بن عمر القرشی المعروف بابن کثیر که از ائمه حفاظ و أثبات أیقاظ سبیه است، وادی قدح و جرح این حدیث بأقدام تحقیق و تنفید سپرده بذکر حال فضاغت اشتمال آن در کتاب «تخریج أحادیث مختصر ابن الحاجب» قصب السبق از دیگر أصحاب تخریج برده، چنانچه سیوطی در رساله «درر منثره» در ذکر قدح این حدیث گفته: [و قال الحافظ عماد الدین بن کثیر فی «تخرج أحادیث مختصر ابن الحاجب»: هو حدیث غریب جدّا بل هو حدیث منکر سألت عنه شیخنا الحافظ أبا الحجاج المزّی فلم يعرفه. قال: و لم أقف له علی سند إلى الآن. و قال شیخنا الذّهبی: هو من الأحادیث الواهیة الّتی لا يعرف لها إسناده، انتهى . ازین عبارت ظاهرست که حافظ ابن کثیر در باب این خبر پر تزویر افاده نموده که آن حدیث غریبست جدّا، بلکه آن حدیث منکر است، و من از شیخ خود حافظ أبو الحجاج مزّی سؤال کردم پس نشناخت آن را و گفت من واقف نشدم بر سندی برای آن، و شیخ ما ذهبی گفته که آن از احادیث واهیه است که برای آن اسنادی معروف نیست.

و ازین افاده سدیدة بوجوه عدیده قدح و جرح این حدیث بظهور می‌رسد و نهایت جسارت مخاطب کثیر العثار در ادّعی باطل صحت آن بر ارباب أبصار واضح و آشکار می‌گردد.

نهم آنکه علّامه سراج الدین عمر بن علی بن الملقن الشافعی که محقق

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۱۶

نقاد و خبیر وقاد سبیه است بر سر قدح و جرح این حدیث رسیده در إظهار حال پر اختلال آن متمسک بقول حافظ جمال الدین مزّی و افاده علّامه شمس الدین ذهبی گردیده، چنانچه در کتاب «التقریر و التّحجیر» علّامه ابن امیر الحاجّ در مقام ردّ این حدیث مذکورست: [قال الشيخ سراج الدین بن الملقن: و قال الحافظ جمال الدین المزّی: لم أقف له علی سند إلى الآن، و قال الذّهبی: هو من الأحادیث الواهیة الّتی لا يعرف لها إسناده].

دهم آنکه علّامه أحمد بن علی بن محمد الکنانی العسقلانی المعروف بابن حجر در إظهار بی اصل بودن این خبر موضوع و حدیث مصنوع سعی مشکور بعمل آورده قدم راسخ بکمال مبالغه در عرصه توهین و تهجین آن فشرده، چنانچه علّامه ابن امیر الحاجّ در کتاب «التقریر و التّحجیر» در مقام قدح و جرح این حدیث می‌گوید:

[و أمّا الثانی فقد قال شیخنا الحافظ [۱]: لا أعرف له إسناده و لا رأیته فی شیء من كتب الحدیث إلا فی «النهاية» لابن الأثیر، ذکره فی مادة ح م ر، و لم يذكر من خزّجه، و رأیته أيضا فی کتاب «الفردوس» لکن بغیر لفظه، ذکره من حدیث أنس بغیر إسناده أيضا، و لفظه:

«خذوا ثلث دینکم من بیت الحمیراء»،

و بیض له صاحب «مسند الفردوس» فلم یخرج له إسنادا و ذکر، الحافظ عماد الدین بن کثیر أنّه سأل الحافظین المزی و الذّهبی عنه فلم یعرفاه، انتهى.

ازین عبارت ظاهرست که ابن حجر عسقلانی در خصوص این حدیث تصریح نموده که من برای او اسنادی نمی‌شناسم و ندیده‌ام آن را در چیزی از کتب حدیث مگر در «نهایه» ابن اثیر دیده‌ام که آن را در ماده (حمر) ذکر کرده لکن مذکور نساخته که کدام کس آن را تخریج کرده و لفظ آن «خذوا ثلث دینکم من بیت الحمیراء»

می‌باشد، و صاحب «مسند الفردوس» برای این حدیث بیاض گذاشته و اسنادی بر آن اخراج نکرده، و حافظ عماد الدین بن کثیر ذکر نموده که من حال این حدیث را از حافظ مزی و حافظ ذهبی سؤال کردم پس هر دو نشناختند آن را. [۱] یعنی ابن حجر عسقلانی (۱۲)

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۱۷

و این کلام ابن حجر شیخ الاسلام که مشتمل بر تحقیق اُنیق خود و دیگر محققین اعلام می‌باشد حال وهن و هوان و وضع و بطلان این حدیث را مثل روز روشن واضح و مبرهن می‌نماید.

و مخفی نماند که این کلام تحقیق انضمام ابن حجر در کتاب «تخریج أحادیث مختصر ابن الحاجب» واقع شده، کما سیظهر عن قریب إنشاء الله تعالی من تصریح الشیخاوی فی «المقاصد الحسنة». و قدح نمودن ابن حجر عسقلانی در این حدیث از کتاب «تمیز الطیب من الخبیث» تصنیف عبد الرحمن شیبانی و «تذکره الموضوعات» و «مجمع البحار» محمد طاهر فتنی و رساله «موضوعات کبری» و «مرقاة» تصنیف علی قاری و «شرح مواهب» تصنیف زرقانی و «فوائد مجموعه» شوکانی نیز ظاهر و باهرست.

و غیر صحیح بودن این حدیث مفتعل، از افاده علامه عسقلانی در «فتح الباری» نیز واضح و لائح می‌شود، زیرا که علامه مذکور در کتاب مسطور در شرح باب الحراب و الدرق یوم العید گفته: [

و فی روایة النسائی من طریق أبی سلمة عنها [۱]: دخل الحبشة یلعبون فقال لی النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «یا حمیراء! أ تحیین أن تنظری إلیهم؟

فقلت: نعم!»

إسناده صحیح و لم أر فی حدیث صحیح ذکر الحمیراء إلّا فی هذا].

از این عبارت ظاهرست که علامه ابن حجر افاده می‌نماید که من ذکر حمیرا را در حدیث صحیح ندیده‌ام بجز این حدیث، أعنی حدیث لعب حبشه، و دعوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم عائشه را بسوی دیدن ایشان. و در کمال ظهورست که عموم کلام ابن حجر

حدیث «خذوا شطر دینکم عن هذه الحمیراء»

را شاملست، و این حدیث موضوع، بلا ریب درین عموم صروم حسوم داخل، پس آن هم حسب افاده این علامه غیر صحیح خواهد بود، و فيه أيضا كفاية لتشوير المخاطب العنود حيث ادعى صحة هذا الكذب المردود، فأتی بهفوة هی الطامة الكبرى عند التقاد الناقدين للثقود و الردود، و أبدی ترهه هی الخطیئة العظمی لدى الحفاظ الحافظین للثغور و الحدود! یازدهم آنکه: علامه ابن امیر الحاج الحلبي الحنفی در کتاب «التقریر و الحبیر» [۱] آی عن عائشة (۱۲)

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۱۸

بکمال إشباع و تکثیر قدح و جدح این حدیث پر تزویر، تحریر و تسطیر نموده و افادات علمای اعلام و منتقدین عظام خود مثل علامه ابن حجر عسقلانی و حافظ عماد الدین بن کثیر و حافظ مزی و حافظ ذهبی و شیخ سراج الدین بن الملتن و تاج الدین سبکی در

باب مطعوتیت و موهوبیت این خبر بی اثر نقل فرموده، کما لا یخفی علی ناظر عبارات کتاب «التقریر و التحبیر»، و قد نقلناها فیما سبق من الوجوه إرغاماً لأنف المخاطب الكثير التّغیر.

دوازدهم آنکه محقق نحریر سنیّه محمد امین المعروف بأمیر پادشاه البخاری نزیل مکّه المکرمه در «تیسیر- شرح تحریر» قدح و جرح این حدیث پر تزویر از اکابر نحاریر خود منقول ساخته، باظهار وهن و هوان و وضع و بطلان آن پرداخته، کما سیظهر عن قریب إنشاء الله من عبارة «فواتح الرّحموت».

سیزدهم آنکه علامه شمس الدّین سخاوی در «مقاصد حسنه» قوادح عظیمه و فضائح جسیمه این کذب واضح و بهتان لائح از اعلام محققین و أركان منقّدين خود نقل نموده، کما ینبغی هتک ستر و کشف حجاب و بأحسن وجوه میط قناع و رفع نقاب فرموده، چنانچه در کتاب مذکور گفته:]

حدیث «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء».

قال شیخنا فی «تخریج ابن الحاجب» من إملائه: لا أعرف له إسناده و لا رأیته فی شیء من كتب الحدیث إلّا فی «النهایه» لابن الأثیر، ذکره فی ماده ح م ر و لم یذكر من خرّجه، و رأیته ایضاً فی کتاب «الفردوس» لكن بغير لفظه، و ذکره من حدیث أنس بغير إسناده ایضاً و لفظه: خذوا ثلث دینکم من بیت الحمیراء

، و بیّض له صاحب «مسند الفردوس» فلم یخرج له إسناده، و ذکر الحافظ عماد الدّین بن کثیر أنّه سأل الحافظین المزی و الذّهبی عنه فلم یعرفاه .

چهاردهم آنکه علامه جلال الدّین سیوطی در رساله «درر منتشره» قدح و جرح این حدیث بکمال صراحت ظاهر ساخته، پرده از روی کار این خبر بی اثر انداخته، چنانچه در رساله مذکوره گفته:]

حدیث «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء»

لم أقف علیه.

و قال الحافظ عماد الدّین بن کثیر فی «تخریج أحادیث مختصر ابن الحاجب»: هو حدیث غریب

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۱۹

جدّا بل هو حدیث منکر، سألت عنه شیخنا الحافظ أبا الحجاج المزی فلم یعرفه، قال:

و لم أقف له علی سند إلى الآن. و قال شیخنا الذّهبی: هو من الأحادیث الواهیة الّتی لا یعرف لها إسناده، انتهى. لكن فی «الفردوس» من

حدیث أنس: خذوا ثلث دینکم من بیت عائشه

، و لم یذكر له إسناده.

ازین عبارت بر ناظر خبیر ظاهرست که سیوطی نقلاً عن الزّركشی [۱] بعد ذکر این افتعال صریح الانحلال، نصّ نموده که من بر آن واقف نشدم، یعنی در کتب و أسفار ائمه کبار آن را نیافته‌ام، و من بعد از کتاب «تخریج احادیث مختصر ابن الحاجب» ابن کثیر نقل نموده که خود ابن کثیر این حدیث را أولاً غریب جدّا گفته، و بعد ازین بعنوان ترقّی، افاده نموده که: این حدیث منکرست و من از شیخ خود حافظ أبو الحجاج مزی حال این حدیث پرسیدم پس نشناخت آن را و گفت من واقف نشدم برسند آن إلى الآن، و شیخ من ذهبی گفته که این حدیث از احادیث واهییه است که اسنادی برای آن شناخته نمی‌شود. و بعد نقل این افادات کثیره از ابن کثیر افاده نموده که: این حدیث در «فردوس» از حدیث أنس باین الفاظ مذکورست که: خذوا ثلث دینکم من بیت عائشه، و لیکن صاحب «فردوس» اسنادی برای آن ذکر ننموده.

و پر ظاهرست که آنچه سیوطی در حقّ این خبر مشبه السّیمر ذکر کرده برای اولیای مخاطب مورث کمال اغتمام و انضجار، و برای

أرباب أبصار موجب نهایت فرح و استبشارست.

پانزدهم آنکه عبد الرحمن بن علی الشیبانی در کتاب «تمییز الطّیّب من الخبیث» قدح و جرح این حدیث از اکابر منقّدین و اجلّه محقّقین اهل مذهبش نقل نموده سبیل و طریق إظهار این معنی که این حدیث حدیث خبیث است بأقدام تمییز و [۱] سیوطی در رساله «درر منشره» کتاب بدر الدین زرکشی را تلخیص نموده است، چنانچه در صدر رساله «درر منشره» می گوید: (و قد ألف الشيخ بدر الدین الزرکشی فی ذلک کتابا لطیفا غیر أنه محتاج الی تنقیح و زیاده و تنکیت و افاده، فلخصته هنا مع زیاده الجم الغفیر و نبهت علی ما فیہ اعتراض من کلامه و تنقید، و میزت ما زدته بقلت فی أوله و بانتهی فی آخره) (۱۲ ن)

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۲۰

تفریق پیموده، چنانچه گفته:]

حدیث «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء»

یعنی عائشه رضی الله عنها. قال ابن حجر: لا أعرف له إسنادا و لا رأیته فی شیء من كتب الحديث إلّا فی «النهاية» لابن الاثیر، ذکره فی مادّة ح م ر، و لم يذكر من خرّجه، و ذکر الحافظ عماد الدّین بن کثیر أنّه سأل المزی و الذّهبی عنه فلم يعرفاه .

شانزدهم آنکه محمد طاهر فتنی در «تذکره الموضوعات» این حدیث را مذکور ساخته و بنقل أقوال قدح اشتمال از علمای با کمال خود کما ینبغی بتوهینش پرداخته چنانچه در کتاب مذکور نقلا عن کتاب «المقاصد الحسنه» للسخاوی گفته:

] «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء»

قال: شیخنا: لا أعرف له إسنادا و لا رأیته فی شیء من الكتب إلّا فی «نهاية» ابن الاثیر و إلّا فی «الفردوس» بغیر إسناد، و لفظه:

«خذوا ثلث دینکم من بیت الحمیراء»

و سئل المزی و الذّهبی فلم يعرفاه .

هفدهم آنکه محمد طاهر فتنی در «مجمع البحار» نیز این حدیث را در ضمن احادیث موضوعه آورده مسلک اثبات وضح و بطلان و همن و هوان آن بنقل أقوال ائمه متبحرین در علم حدیث و رجال سپرده، چنانچه در خاتمه کتاب مذکور گفته: فی [۱]

«خذوا شطر دینکم عن الحمیراء»

قال شیخنا: لا أعرف له إسنادا و لا رأیته فی شیء من كتب الحديث إلّا فی «النهاية» و إلّا فی «الفردوس» بغیر إسناد، بلفظ

«خذوا ثلث دینکم من بیت الحمیراء»

و سئل المزی و الذّهبی فلم يعرفاه .

هیجدهم آنکه ملّا علی قاری در رساله «موضوعات کبری» مجروح و مقدوح بودن این حدیث ببسط جمیل و تفصیل پر تکمیل واضح و لائح نموده و بنقل افادات منقّدین بهالیل و محقّقین مقاویل متعلّق باین طرفه الأباطیل و اعجوبه المجاهیل در توهین و تهجین آن الی أقصى المراتب افزوده، حیث قال:]

حدیث «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء»

و هی عائشه و تصغر الحمراء بمعنی البیضاء علی ما فی «النهاية»، و الشّطر النّصف.

قال العسقلانی: لا أعرف له إسنادا و لا رأیته فی شیء من كتب الحديث إلّا فی «النهاية» لابن الاثیر و لم يذكر من خرّجه، و ذکر الحافظ عماد الدّین ابن کثیر أنّه سأل المزی [۱] آی فی کتاب «المقاصد الحسنه»

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۲۱

و الذّهبی فلم يعرفاه، و ذکره فی «الفردوس» بغیر إسناد و بغیر هذا اللفظ، و لفظه:

«خذوا ثلث دینکم من بیت الحمیراء»

و بیض له صاحب «مسند الفردوس» و لم یخرج له إسنادا، کذا ذکره السیاحوی. و قال السیوطی: لم أقف علیه، و قال الحافظ عماد الدین ابن کثیر فی «تخریج أحادیث مختصر ابن الحاجب»: غریب جدًا بل هو حدیث منکر سألت عنه شیخنا الحافظ المزنی فلم یعرفه، و قال: لم أقف له علی سند إلى الآن، و قال شیخنا الذہبی: هو من الاحادیث الواهیة التي لا یعرف له (لها. ظ) إسناد، انتهى. لکن فی «الفردوس» من

حدیث أنس: «خذوا ثلث دینکم من بیت عائشہ»

و لم یذكر له إسنادا. قلت: لکن معناه صحیح فانّ عندها من شطر الدین استنادا (شطر من الدین اسنادا. ظ) یقتضی اعتمادا، و قد اشتهر أيضا

حدیث «کلمینی یا حمیراء!»

لکن لیس له أصل عند العلماء]

أما آنچه علی قاری در آخر کلام مدّعی صحت معنای این حدیث شده، پس وهن و هوان آن پر ظاهرست، زیرا که بودن شطر دین نزد عائشہ بحیثیت إسناد هرگز درست نیست و هر که کتاب «تشید المطاعن» را دیده باشد بخوبی می داند که نزد عائشہ أصلا دین نبود فضلا از آنکه شطر دین بوده باشد! و عداوت و بغض او با جناب امیر المؤمنین علیه السلام و افترا و کذب او بر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم هرگز مساعی برای اعتماد بر او نگذاشته! پس سعی نامشکور قاری عاری درین مقام أصلا فائده بحال پر اختلال او نمی بخشد، کما هو ظاهر علی أولى الأحلام و الألباب و إن خفی علی أولیاء هاتکه الحجاب! نوزدهم آنکه ملّا علی قاری در صدر رساله «موضوعات کبری» گفته: [و لما رأیت جماعة من الحفاظ للسنّة جمعوا الأحادیث المشتهرة علی الألسنة و بینوا الصّحیح و الحسن و الضّعیف و میزوا الموقوف و المرفوع و الموضوع بالمقاصد الحسنه سنح بالبال الفاتر اختصار تلك الدفاتر بالاقتصار علی ما قیل فیہ أنّه لا أصل له أو موضوع بأصله لیكون سببا للضبط علی أحسن مصنوع فی فصله، فانّ الاحادیث الثابتة لا تحدّ و لا تحصى و لا یمکن أن جمعها یمتصی. ثمّ ما اختلفوا فی أنّه موضوع ترک

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۲۲

ذکره للحقیر من الخطر لاحتمال أن یكون موضوعا من طریق و صحیحا من وجه آخر.

ازین عبارت ظاهر است که علی قاری درین رساله خود اکتفا بر موضوعاتی نموده که متفق علیه می باشد و از آن احادیث که در موضوع بودن آن اختلاف است اجتناب و احتیاط کرده، و چون علی قاری درین رساله

حدیث «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء»

را وارد نموده است، پس ظاهر و منکشف شد که موضوع بودن این حدیث متفق علیه علمای منقدینست و إحدى از علما در موضوع بودن او اختلاف نکرده، پس محل کمال تعجب است که چگونه شاه صاحب بچنین حدیث موضوع که اصلا در موضوع بودنش اختلاف نیست تمسک و احتجاج می فرمایند؟ و گذشته ازین بکمال جرأت و جسارت آن را حدیث صحیح و می نمایند! هل هذا إلا صنیع اهل الخلاعة و الدّعاره! و ما ذلک إلا عمل أولى السفاهة و الغماره! بیستم آنکه علی قاری در رساله «موضوعات صغری» نیز این خبر مشبه السیمر را مقدوح و مجروح نموده باختصار تمام اجتناب اصل این نابت أضعف من الثّمام فرموده، چنانچه در رساله مذکوره گفته:]

حدیث «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء»

لا یعرف له أصل .

بیست و یکم آنکه علی قاری در «مرقاة- شرح مشکاة» نیز وهن هوان این خبر مهان واضح و آشکار ساخته بنقل افادات علمای کبار و منقدین أخبار، أعلام تفضیح و تقبیح تامّ افراخته، چنانچه در کتاب مذکور گفته: [و أمّا

حدیث «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء»

یعنی عائشه، فقال الحافظ ابن حجر العسقلانی: لا أعرف له إسنادا ولا رواية (رأيته. ظ) فی شیء من كتب الحديث إلا فی «النهاية» لابن الأثير و لم يذكر من خرجه، و ذكر الحافظ عماد الدین بن كثير أنه سأل المزی و الذهبي عنه فلم يعرفاه و قال السیخاوی: ذكره فی «الفردوس» بغير إسناد و بغير هذا اللفظ، و لفظه:

«خذوا ثلث دینکم من بیت الحمیراء»،

و بیض له صاحب «مسند الفردوس»، و لم يخرج له إسنادا، و قال السيوطی: لم أقف عليه.

بیست و دوم آنکه قاضی محب الله بن عبد الشکور البهاری که از أجله علمای

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۲۳

مشاهیر و اکابر نبهای نحاریر سنیّه بلاد هندیّه است این خبر بی اثر را مثل حدیث نجوم بکمال صراحت تضعیف فرموده و آن را از مقام معارضه و استدلال ساقط و هابط وانموده، چنانچه در کتاب «مسلم الثبوت» در مبحث إجماع، جائی که عدم انعقاد إجماع بشیخین و خلفاء أربعه ذکر نموده می گوید: [و أما المعارضة بأصحابی کالتجوم و

«خذوا شطر دینکم عن الحمیراء»

كما فی «المختصر» فتدفع بأنهما ضعيفان .

بیست و سوم آنکه، محمد بن عبد الباقي زرقانی در «شرح مواهب لدنیّه» زرقانی کشف حال این خبر بین الاختلال نموده این کذب و زور واضح البطلان و الاضمحلال را با تأمل تحقیق فرسوده، حیث قال: [و أما

حدیث «خذوا شطر دینکم عن هذه الحمیراء»

المذكور فی «النهاية» بلا عزو، و

حدیث «خذوا ثلث دینکم من بیت الحمیراء»

المذكور فی «الفردوس» بلا إسناد، و بیض ولده لسنده، فذكر الحافظ ابن كثير أنه سأل عنه المزی و الذهبي فلا (فلم. ظ) يعرفاه، و كذا قال الحافظ [۱] فی «تخریج ابن الحاجب»: لا أعرف له سنداً.

بیست و چهارم آنکه ملّا نظام الدین سهالوی که از معاریف علمای این دیار و مشاهیر نبهای این أمصارست، در إبطال و اخیال این کذب و زور کوشیده، أمر حقّ را بتعصّب أعوج و تشدّد أسمع نبوشیده، چنانچه در «صبح صادق - شرح منار» بعد ذکر احتجاج بعض أصولیین بحديث «اقتلوا» و حدیث

«عليکم بسنتی»

گفته: [و أجب أيضا بأنهما معارضان

بقوله (ص): «أصحابی کالتجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»

و

قوله: «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء»

فتقاعد الاحتجاج. و أجب بأن الحديث الأول و إن روى عن المعتبرات لم يعرف، قال ابن حزم فی رسالته الكبرى:

مكذوب موضوع باطل، و به قال أحمد و البراز. و أما الحديث الثاني فهو أيضا لم يعرف كما عن المزی و الذهبي و غیرهما، و قال الذهبي: هو من الاحاديث الواهية التي لا يعرف لها إسناد، و قال السبكي، و الحافظ أبو الحجاج: كل حديث فيه لفظ الحمیراء لا أصل له إلا حديثا واحدا في النساء (التسائي. ظ) هكذا قال فی بعض [۱] یعنی ابن حجر (۱۲)

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۲۴

شروح «التحریر»].

بیست و پنجم آنکه عبد العلی بن نظام الدّین سہالوی کہ نزد سنیہ این اصقاع و حنفیہ این بقاع ببحر العلوم مشہور گردیدہ با وصف تعصّب شدید و تعنت عتید خود اعتراف بامر حقّ ساختہ، اعلام توهین و تہجین این کذب باطل و زور عاقل بکمال اجہار افراختہ، چنانچہ در «فواتح الرّحموت - شرح مسلم الثّبوت» گفتہ:

[و أمّا المعارضة بأصحابی کالتجوم فبأيّهم اقتديتم اهتديتم، رواه ابن عدی و ابن عبد البرّ

و «خذوا شطر دينكم عن الحميراء»

أى أمّ المؤمنين عائشة الصّديقة، كما فى «المختصر» فتدفع بأنّهما ضعيفان لا يصلحان للعمل فضلا عن معارضة الصّحاح. أمّا الحديث الأوّل فلم يعرف، قال ابن حزم فى رسالته الكبرى: مكذوب موضوع باطل، و به قال أحمد و البرّاز. و أمّا الحديث الثّانى فقال الذهبي: هو من الأحاديث الواهية الّتى لا يعرف له إسناد. قال السيّبكي و الحافظ أبو الحجاج: كل حديث فيه لفظ الحميراء لا أصل له إلا حديث واحد فى النسائي، كذا فى «التيسير»].

بیست و ششم آنکہ علامہ شوکانی در «فوائد مجموعہ فی الأحادیث الموضوعہ» این حدیث را درج نموده، وادی توهین و تہجین آن بنقل افادات ائمّہ عالیدرجات خود پیمودہ، چنانچہ در کتاب مذکور گفتہ:]

حديث «خذوا شطر دينكم من الحميراء»

قال ابن حجر: لا أعرف له إسنادا و لا رأيته فى شيء من كتب الحديث إلّا فى «نهاية ابن الأثير» و إلّا فى «الفردوس» بغير إسناد، و سئل المزى و الذّهبى فلم يعرفاه، كذا فى «المقاصد»].

بیست و ہفتم آنکہ عبد الحقّ بن فضل اللّہ المحمّدى الہندى نیز این حدیث را موضوع و مصنوع وانمودہ باظهار بودن آن بى إسناد و واهى، أبواب فساد و تباہى برای متمسکین بآن گشودہ، چنانچہ در «تذکرۃ الموضوعات» گفتہ:]

«خذوا شطر دينكم عن الحميراء»

لا إسناد له و هو واه .

بیست و ہشتم آنکہ نیز عبد الحقّ محمّدى ہندى در کتاب «زبدۃ المقاصد فى تجريد الزّوائد» این خبر مفتعل و زور منتحل را باختصار تمام مطعون نمودہ بتصریح

عقبات الانوار فى امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۲۵

این معنی کہ این حدیث غیر معروفست در وھن و ہوان آن افزودہ، چنانچہ در کتاب مذکور گفتہ:]

«خذوا شطر دينكم عن الحميراء»

لا يعرف .

بیست و نہم آنکہ خود مخاطب در ہمین کتاب «تحفہ» در باب امامت بجواب حدیث تشبیہ گفتہ: [و قاعدہ مقرّره اھل سنّت است کہ حدیثی را کہ بعض از ائمّہ فنّ حدیث در کتابی روایت کنند و صحتّ ما فی الکتاب را التزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و بقیہ أصحاب صحاح و بصحتّ آن بالخصوص صاحب کتاب یا غیر او از محدّثین ثقات تصریح نکرده باشد، قابل احتجاج نیست . انتہی.

و پر ظاہرست کہ حدیث

«خذوا شطر دينكم عن هذه الحميراء»

حدیثی است کہ کسی از ملتزمین صحتّ مثل بخاری و مسلم و بقیہ أصحاب صحاح آن را روایت نکرده و احدی از محدّثین خواہ از ثقات باشد یا غیر ثقات تصریح بصحتّ آن ننمودہ بلکہ بسیاری از محدّثین ثقات و جمعی از حفاظ اثبات سنیہ تصریح بمقدوح

و مجروح و موضوع و مصنوع بودن آن فرموده‌اند، پس بهزار اولوئیت این حدیث حسب قاعده مقرره اهل سنت قابل احتجاج نخواهد بود. و اعجاب! که شاه صاحب چنان در گرداب تغافل و ورطه تجاهل سر فرو برده‌اند که بمقابله مثل حدیث ثقلین که متواتر عند الفریقین است حدیثی را که از حشیش هم بدتر است متشبث و متمسک خود قرار می‌دهند و قاعده مقرره اهل سنت را که خود آن را بمقابله اهل حق ذکر فرموده‌اند فراموش نموده، بمزید اختلال حواس مدعی صحت این کذب بی‌اساس شده، نهایت بی‌قاعدگی و بی‌حواستی خود فرا روی آکیاس حقائق شناس می‌نهند!

سی‌ام آنکه نیز مخاطب در همین کتاب «تحفه» در باب مطاعن بجواب طعن تخلف ابو بکر از جیش أسامه در باب جمله که در آن لعنت فرمودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بر متخلفین از جیش أسامه مذکور است گفته: [بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهل سنت شمرده‌اند و در سیر خود این جمله آورده برای إلزام اهل سنت کفایت نمی‌کند، زیرا که اعتبار حدیث نزد اهل سنت بیافتن حدیث در کتب مسندی محدثین است مع الحکم بالصحة، و حدیث بی‌سند نزد ایشان شتر عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۲۶

بی مهارست که أصلاً گوش بآن نمی‌نهند] انتهی.

ازین عبارت بکمال صراحت ظاهرست که حسب افاده شاه صاحب اعتبار حدیث نزد اهل سنت بیافتن حدیث در کتب مسنده محدثین است مع الحکم بالصحة و حدیث بی‌سند نزد ایشان شتر بی‌مهارست که أصلاً گوش بآن نمی‌نهند، و چون بحمد الله از نصوص اکابر اعلام و أجله فخام سنیه یقین دانستی که حدیث «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء»

أصلاً سندی ندارد، پس بلا ریب، بی اعتبار بلکه شتر بی‌مهار و غیر لائق إصغای أولى الأسماع و الأبصار خواهد بود. سبحان الله! مقام کمال تعجب و حیرتست که شاه‌صاحب با وصف این افاده، خود چرا در وادی تجاهل و تغافل خلیع العذار و گسسته مهار دویده، برای إثبات فضیلت حضرت حمیراء راکبه الجمل، حدیثی را که نزد اهل سنت شتر بی‌مهارست برگزیده، و از غایت وقاحت و بی‌شرمی و نهایت صفاقت و بی‌آزرمی آن را بمقابله اهل حق بجواب حدیث ثقلین وارد ساخته بلکه بادعای باطل، صحت این کذب سقیم و انتاج این شکل عقیم، اعلام جسارت سراسر خسارت افراخته، و لقد حق أن یقال لهذا المفتون بالهوی المختبل: ما هکذا توردد یا سعد الابل!

آوردن صاحب «تحفه» حدیث «و اهدوا بهدی عمار» را بمقابله حدیث ثقلین

جواب مؤلف به قوله: [و اهدوا بهدی عمار] در نوزده وجه

اشاره

قوله: [و اهدوا بهدی عمار].

وجه ۱- درینکه تمسک صاحب «تحفه» باین حدیث خلاف التزام اوست

أقول أولاً: ذکر این حدیث بمقابله اهل حق خلاف مواعید مکرره و التزامات مقرره مخاطبست، زیرا که آن مخدوم الفحول درین کتاب نا مقبول خود جابجا ادعا نموده که او در مقام إلزام اهل حق کرام ملتزم نقل از کتب معتبره ایشان هست و خواهد ماند، پس بعد این همه آوردن این حدیث، بلا- حواله بکتب معتبره اهل حق بلا- ریب اخلاف میعاد و إظهار کمال بعد خود از ناحیه رشد و

سداد می باشد!

وجه ۲- درینکه اینحدیث در کتب اهل سنت هم بطریق صحیح نیامده

ثانیا: این حدیث در کتب اهل سنت هم بطریق صحیح موجود نیست، پس احتجاج بآن در این صورت بمقابله اهل حق و آن هم در مقام معارضه حدیث ثقلین عین آفن و حین است!

وجه ۳- درینکه اینحدیث را بر فرض آنکه صحیح هم بدانیم هرگز بدرجه صحت حدیث ثقلین نمیرسد

ثالثا: این حدیث را اگر بالفرض و التقدیر صحیح تسلیم بکنیم هرگز سندا

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۲۷

مثل حدیث ثقلین نخواهد بود، زیرا که حدیث ثقلین، کما علمت سابقا متواتر و متفق علیه فریقین و قطعی الصدورست و سی و چهار نفر از صحابه و صحابیات آن را روایت کرده اند و آسانید و طرق آن لا تعد و لا تحصی می باشد، پس بمقابله آن ذکر این حدیث که دارای یکی از آن مراتب نیست هرگز سمتی از جواز ندارد.

وجه ۴- درینکه اینحدیث از نظر دلالت هم بدرجه حدیث ثقلین نمیرسد

رابعا: این حدیث در دلالت هم هرگز مساوی حدیث ثقلین نیست، چه حدیث ثقلین بوجه کثیره دلالت بر افضلیت و عصمت و افتراض طاعت و امامت و خلافت حضرات اهل بیت علیهم السلام دارد، کما بیناه فیما سبق، بخلاف این حدیث که أصلا دلالتش برین امور ثابت نیست، پس چگونه احدی از ارباب انصاف آن را بمقابله حدیث ثقلین ذکر خواهد کرد؟! این نیست مگر سینه زوری شاه صاحب که بآن ستر حق و اخمال صدق می خواهند! وَ يُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ

، وَ يُبْطِلُ الْبَاطِلَ

بقواهر حججه و بیناته.

وجه ۵- درینکه بر فرض ثبوت اینحدیث، باز هم آنرا بمعارضه حدیث ثقلین نتوان آورد، چه عمار از جمله بزرگان شیعه جناب امیر است و دلائل اینمطلب از کتب اهل سنت

خامسا: ذکر این حدیث بعد فرض ثبوت آن در مقام معارضه حدیث ثقلین درست نیست، زیرا که حضرت عمار علیه آلاف الرضوان من الملك الغفار از جمله کبرای متبعین ثقلین و عظمای شیعیان ائمه مصطفین علیهم آلاف السلام من رب المشرقین بودند، پس اگر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب امر اهتداء بهدای حضرت عمار فرموده است بلحاظ آنست که آن حضرت اتباع قرآن و اهل بیت علیهم السلام را شعار و دثار خود قرار داده بود و تمسک بثقلین علی الوجه الاكمل الاثم نموده راه حق و صواب می پیمود. پس هر که اهتدا بهدای او نماید البته باتباع ثقلین فائز خواهد گردید و بذریعه رفیعہ این صحابی جلیل تمسک بحبلین نموده. بمرکز صلاح و فلاح در دارین خواهد رسید.

و از جمله دلائل واضحه بر این مطلب آنست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم حضرت عمار علیه الرحمه و الرضوان را بر اتباع جناب امیر المؤمنین علیه السلام بنهج خاص تحریض و ترغیب فرموده است، و حضرت عمار علیه الرحمه و الرضوان نظر بأوامر عالیہ و ارشادات متعالیه آن جناب در کمال اخلاص و نهایت اختصاص خود نسبت بجناب

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۲۸

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَقْصَى الْغَايَةِ افْرُودَهُ، وَ هِرْ چَند شَوَاهِدِ اِیْنَ مَعْنَى اِز حَدِّ حَصْرِ افْزُونِ وَ اِز حِیْطِهِ حَسَابِ بَیْرُونَسْتِ، لَیْکِنْ بَرای مَزیدِ اطمینانِ اَهلِ حَقِّ وَ اِیقَانِ وَ قَطْعِ دَابِرِ اَهلِ اَرْتِیَابِ وَ عِدْوَانِ، نَبْذی اِز اَنِّ دَر اِیْنَ جَا مَذْکُورِ مِی شُود.

أَبُو بَکْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَجْرِي [۱] کِه اِز أَکَابِرِ حَفَظِ اَعْلَامِ سَيِّئِه اَسْت اَسْت دَر کِتَابِ «الشَّرِيعَةُ» عَلَی مَا نَقَلَ عَنْهُ بَسَنْدِ خُودِ آورده:]

عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ قَيْسٍ وَ الْأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدٍ، قَالَا: أَتَيْنَا أَبَا أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيَّ فَقُلْنَا: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَكْرَمَكَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّعَ إِذْ أَوْحَى إِلَيَّ رَاحِلَتَهُ فَبَرَكْتَ عَلَى بَابِكَ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّعَ ضَيْفًا لَكَ، فَضِيلُهُ فَضْلُكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا، ثُمَّ خَرَجْتَ تَقَاتِلَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ:

مَرْحَبًا بِكُمَا وَ أَهْلًا! إِنِّي أَقْسَمُ لَكُمْ بِاللَّهِ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّعَ فِي هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَنْتُمَا فِيهِ وَ مَا فِي الْبَيْتِ غَيْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّعَ وَ عَلِيٌّ جَالِسٌ عَلَيَّ (ع. ظ) يَمِينُهُ وَ أَنَا قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ إِذْ حَرَّكَ الْبَابَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّعَ: يَا أَنْسُ! انْظُرْ مِنْ فِي الْبَابِ؟ فَخَرَجَ وَ نَظَرَ وَ رَجَعَ، قَالَ: هَذَا عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ. قَالَ أَبُو أَيُّوبَ: فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّعَ يَقُولُ: يَا أَنْسُ! افْتَحْ لِعَمَّارِ الطَّيِّبِ الْمُطِيبِ. فَفَتَحَ أَنْسُ الْبَابَ فَدَخَلَ عَمَّارُ فَسَلَّمَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّعَ فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ رَحَّبَ بِهِ وَ قَالَ: يَا عَمَّارُ! إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي بَعْدِي هَنَاتٌ وَ اخْتِلَافٌ حَتَّى يَخْتَلِفَ السَّيْفُ بَيْنَهُمْ حَتَّى يَقْتُلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ يَتَبَرَّأَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ، فَإِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ فَعَلَيْكَ بِهَذَا الَّذِي عَنْ يَمِينِي، يَعْنِي عَلِيًّا، وَ اِنْ سَلَكَ كُلُّهُمْ وَادِيًا وَ سَلَكَ عَلِيٌّ وَادِيًا فَاسْلُكْ وَادِيَّ عَلِيٍّ وَ خَلِّ النَّاسَ طَرًّا. يَا عَمَّارُ! اِنَّ عَلِيًّا لَا يَزِيلُكَ عَنْ هُدًى. يَا عَمَّارُ! اِنَّ طَاعَةَ عَلِيٍّ مِنْ طَاعَتِي وَ طَاعَتِي مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ .

وَ أَبُو بَکْرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ ثَابِتِ الْخَطِيبِ الْبَغْدَادِيُّ دَر «تَارِيخِ بَغْدَادِ» عَلَی مَا نَقَلَ عَنْهُ بَسَنْدِ خُودِ آورده:

[إِنَّ عَلْقَمَةَ وَ الْأَسْوَدَ أَتَيَا أَبَا أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيَّ عِنْدَ مَنْصَرِفِهِ مِنْ صَفِّينَ فَقَالَا لَهُ: يَا أَبَا أَيُّوبَ! إِنَّ اللَّهَ أَكْرَمَكَ بِنَزُولِ مُحَمَّدٍ صَلَّعَ فِي بَيْتِكَ وَ بِمَجِيءِ نَاقَتِهِ تَفَضُّلاً مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ إِكْرَامًا لَكَ حَتَّى أَنْأَخْتَ بِبَابِكَ دُونَ النَّاسِ جَمِيعًا ثُمَّ [۱] تَرْجَمَهُ الْأَجْرِيُّ مَبْسُوطَةً فِي «تَذْكَرَةِ الْحِفَظِ» لِلذَّهَبِيِّ وَ «طَبَقَاتِ الْحِفَظِ» لِلْسَيُوطِيِّ (۱۲. ن.)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۲۹

جَثَّ بِسَيْفِكَ عَلَيَّ عَاتَقَكَ تَضْرِبُ أَهْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ! فَقَالَ: يَا هَذَا! إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّعَ أَمَرَنَا بِقِتَالِ ثَلَاثَةِ مَعَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: بِقِتَالِ الثَّائِكَيْنِ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ، فَأَمَّا الثَّائِكُونَ فَقَدْ قَاتَلْنَاهُمْ وَ هُمْ أَهْلُ الْجَمَلِ وَ طَلْحَةُ وَ الزَّبِيرُ.

وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ وَ هَذَا مَنْصَرِفُنَا عَنْهُمْ، يَعْنِي مَعَاوِيَةَ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ. وَ أَمَّا الْمَارِقُونَ مِنْهُمْ أَهْلُ الطَّرَفَاوَاتِ وَ أَهْلُ السَّيْفِيَّاتِ وَ أَهْلُ النَّخِيلَاتِ وَ أَهْلُ التَّهْرَوَانِ، وَ اللَّهُ مَا أَدْرَى أَيْنَ هُمْ وَ لَكِنْ لَا بَدَّ مِنْ قِتَالِهِمْ إِنْشَاءَ اللَّهِ تَعَالَى. ثُمَّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّعَ يَقُولُ لِعَمَّارِ:

تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ وَ أَنْتَ إِذْ ذَلِكَ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقِّ مَعَكَ، يَا عَمَّارُ! إِنْ رَأَيْتَ عَلِيًّا قَدْ سَلَكَ وَادِيًا وَ سَلَكَ النَّاسُ كُلُّهُمْ وَادِيًا فَاسْلُكْ مَعَ عَلِيٍّ فَإِنَّهُ لَنْ يَدْلِكَ فِي رَدًى وَ لَنْ يَخْرِجَكَ مِنْ هُدًى. يَا عَمَّارُ! مَنْ تَقَلَّدَ سَيْفًا وَ أَعَانَ بِهِ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى عَدُوِّ قَلْبِهِ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ شَاحِينَ مِنْ دَرٍّ، وَ مَنْ تَقَلَّدَ سَيْفًا أَعَانَ بِهِ عَدُوَّ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ شَاحِينَ مِنْ نَارٍ. قُلْنَا: يَا هَذَا! حَسْبُكَ رَحِمَكَ اللَّهُ، حَسْبُكَ رَحِمَكَ اللَّهُ!

وَ أَبُو شَجَاعٍ شِيرَوِيهِ بْنُ شَهْرْدَارِ دِيْلَمِي دَر «فَرْدُوسِ الْأَخْبَارِ» كَفْتَهُ:

[أَبُو أَيُّوبَ:

يَا عَمَّارُ! إِنْ رَأَيْتَ عَلِيًّا قَدْ سَلَكَ وَادِيًا وَ سَلَكَ النَّاسُ غَيْرَهُ فَاسْلُكْ مَعَ عَلِيٍّ وَدِعِ النَّاسَ، إِنَّهُ لَنْ يَدْلِكَ عَلَى الرَّدَى وَ لَنْ يَخْرِجَكَ عَنْ الْهُدَى.

و أبو المؤید موفق بن احمد الخوارزمی در کتاب «المناقب» در فصل ثامن گفته:

[و أخبرنی شهردار هذا إجازة، قال: أخبرنا أبو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی كتابه، قال الشيخ: حدّثني أبو منصور محمّد بن عيسى بن عبد العزيز، قال:

حدّثنا الحافظ ابو الحسن عليّ بن مهدي الدّار قطنی، قال: حدّثنا احمد بن محمّد بن أبي بكر، قال: حدّثنا أحمد بن عبد الله بن يزيد السّمسار، قال: حدّثني يعلى بن عبد الرّحمن، قال: حدّثني شريك، عن سليمان الأعمش، عن إبراهيم، عن علقمة و الأسود، قالوا: سمعنا أبا أيوب الأنصاري، يقول: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله لعمار بن ياسر: يقتلك الفئة الباغية، و أنت مع الحقّ و الحقّ معك، يا عمار! إذا رأيت علينا سلك واديا، و سلك الناس واديا غيره فاسلك مع عليّ و دع الناس، إنّ له لن يدليكَ في الرّدى و لن يخرجك من الهدى، يا عمار! إنّ من تقلّد سيفاً أعان به علينا

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۳۰

على عدوّه قلّده الله تعالى يوم القيمة و شاحا من درّ، و من تقلّد سيفاً أعان به عدوّ عليّ قلّده الله تعالى يوم القيمة و شاحا من نار. قال: قلنا: حسبك .

و نیز أبو المؤید الخوارزمی در کتاب «المناقب» در فصل سادس عشر گفته:

[روى السيّد أبو طالب باسناده عن علقمة و الأسود، قالوا: أتينا أبا أيوب الأنصاري فقلنا: يا أبا أيوب! إنّ الله أكرمك بنيّه إذا أوحى إلى راحلته فبركت على بابك و كان رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ضيفاً لك فضيلة فضلك الله بها، فأخبرنا عن مخرجك مع عليّ بن أبي طالب. قال أبو أيوب: فأنّى أقسم بكما لقد كان رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و عليّ جالس عن يمينه و أنا جالس عن يساره و أنس بن مالك قائم بين يديه إذ تحرّك الباب فقال صلّى الله عليه و آله و سلّم: انظر من بالباب. فخرج أنس و نظر فقال: هذا عمار بن ياسر. فقال صلّى الله عليه و آله و سلّم: افتح لعمار الطيّب المطيّب. ففتح أنس و دخل عمار فسلم على النّبي عليه السّلام. فرحب، ثم قال لعمار: إنّ سيكون في أمتي من بعدى هنات يختلف السّيف فيما بينهم حتّى يقتل بعضهم بعضاً و حتّى يبرأ بعضهم من بعض، فاذا رأيت ذلك فعليك بهذا الأصلع الّذى عن يميني عليّ بن أبي طالب، و إن سلك الناس كلّهم واديا و سلك عليّ واديا فاسلك وادى عليّ و خلّ عن النّاس، إنّ علينا لا يردّك عن هدى و لا يدلك على ردى، يا عمار! طاعة عليّ طاعتى و طاعة الله.

قال رض [۱]: يقال: فيه هنات و هنوات و هنيات: خصال سوء. قال لبید: إنّ البرى من الهنات سعيد].

و صدر الدين أبو المجمع إبراهيم بن محمد بن المؤید الحموی در کتاب «فرائد السّمطين» على ما نقل عنه گفته:

[كتب إلى الشيخ عزّ الدين أحمد بن إبراهيم أن أبا طالب عبد الرّحمن الهاشمی نقيب العبّاسيين بواسط أخبره إجازة عن شاذان القمى بقراءة عن محمد بن عبد العزيز، عن محمّد بن أحمد بن عليّ، قال:

أخبرنا القاضي أبو سهل عبد الله بن محمّد بن عمر بن عزيزه بقراءة تي عليه، قال: نبأنا محمّد بن احمد بن عبد الله بن هارون، قال: نبأنا احمد بن موسى الحافظ. قال:

نبأنا على بن إبراهيم بن حمّاد، قال: نبأنا الأعمش، عن إبراهيم، عن علقمة و الأسود [۱] أى الخوارزمی (۱۲) عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۳۱

قال: أتينا أبا أيوب الأنصاري فقلنا له: يا أبا أيوب! إنّ الله تعالى أكرمك بنيّه صلّى الله عليه و آله فكان ضيفاً لك فضله (فضيلة. ظ) من الله فضلك (بها. ظ) أخبرنا بمخرجك مع عليّ تقاتل أهل إلا له إلّا الله! فقال أبو أيوب: أقسم لكما بالله لقد كان رسول الله معى في هذا البيت الّذى أنتم في فيه معى، و ما في البيت غير رسول الله (ص) و عليّ جالس عن يمينه و أنا جالس عن يساره و أنس قائم بين يديه، إذ حرّك الباب فقال رسول الله (ص): افتح لعمار الطيّب المطيّب، ففتح أنس الباب و دخل عمار فسلم على رسول الله (ص):

فَرَحَبَ بِهِ، ثُمَّ قَالَ لِعَمَّارٍ: إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي فِي أَمْتِي هَنَاتٍ حَتَّى يَخْتَلِفَ السَّيْفُ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَحَتَّى يَقْتُلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَحَتَّى يَبْرَأَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ، فَإِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْأَصْلَعِ عَنْ يَمِينِي، يَعْنِي: عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنْ سَلَكَ النَّاسُ كُلَّهُمْ وَادِيَا وَ سَلَكَ عَلِيٌّ وَادِيَا فَاسْلُكْ وَادِيَّ عَلِيٍّ وَخَلِّ عَنْ النَّاسِ. يَا عَمَّارُ! إِنَّ عَلِيًّا لَا يَرُدُّكَ عَنْ هُدًى وَلَا يَدْخُلُكَ عَلَى رَدًى، يَا عَمَّارُ! طَاعَةُ عَلِيٍّ طَاعَتِي وَطَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

و سید علی بن شهاب الدین الهمدانی در کتاب «المودّة فی القربی» گفته:

[و عن علقمۀ بن قیس و الأسود بن یزید، قالاً: أتینا أبا أيوب الأنصاري، فقلنا: يا أبا أيوب! إنَّ الله تعالى أكرمك بنبيك إذ أوحى إلي راحلته فبركت على بابك، فكان رسول الله صلعم ضيفا لك فضيلة فضلك بها، أخبرنا بمخرجك مع عليّ (ع) تقاتل أهل لا إله إلا الله! فقال أبو أيوب: فأنني أقسم لكما بالله تعالى لقد كان رسول الله صلعم معي في هذا البيت الذي أنتم فيه معي، و ما في البيت غير رسول الله صلعم و عليّ جالس عن يمينه و أنا جالس عن يساره و أنس قائم بين يديه إذ حرّك الباب فقال رسول الله صلعم:

انظر الى الباب من الباب؟، فخرج أنس فقال: يا رسول الله! هذا عمار. قال رسول الله صلعم: افتح لعمار الطيب المطيب! ففتح أنس الباب فدخل عمار على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: قال: يا عمار! سيكون في أمتي فتن و هنات حتى يختلف السيف فيما بينهم و حتى يقتل بعضهم بعضا، فإذا رأيت ذلك فعليك بهذا الأصلع الجالس عن يميني، يعني: عليا بن أبي طالب، إن سلك الناس كلهم واديا و سلك عليّ واديا

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۳۲

فَأَسْلُكْ وَادِيَّ عَلِيٍّ وَخَلِّ عَنْ النَّاسِ. يَا عَمَّارُ! لَا يَرُدُّكَ عَنْ هُدًى وَلَا يَدْخُلُكَ عَلَى رَدًى، يَا عَمَّارُ! طَاعَةُ عَلِيٍّ طَاعَتِي وَطَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ.

و ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته:

[يا عَمَّارُ! إِنْ رَأَيْتَ عَلِيًّا قَدْ سَلَكَ وَادِيًا وَ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا غَيْرَهُ فَاسْلُكْ مَعَ عَلِيٍّ وَدَعِ النَّاسَ، إِنَّهُ لَنْ يَدُلَّكَ عَلَى رَدًى وَ لَنْ يَخْرُجَكَ مِنَ الْهُدَى. الدَّيْلَمِيُّ عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ .

و مرزا محمد معتمد خان بدخشی در «مفتاح النّجا» گفته:]

و أَخْرَجَ الدَّيْلَمِيُّ عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ أَبِي أَيُّوبَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّعَ، قَالَ لِعَمَّارٍ: يَا عَمَّارُ! إِنْ رَأَيْتَ عَلِيًّا قَدْ سَلَكَ وَادِيًا وَ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا غَيْرَهُ فَاسْلُكْ مَعَ عَلِيٍّ وَدَعِ النَّاسَ، إِنَّهُ (لَنْ. ظ) يَدُلَّكَ عَلَى رَدًى وَ لَنْ يَخْرُجَكَ مِنَ الْهُدَى .

و شیخ سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینابیع المودّة» در باب ثالث و اربعون گفته:

[أَخْرَجَ الْحَمَوِيُّ بِسَنَدِهِ عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ النَّخَعِيِّ عَنْ عَلْقَمَةَ وَ الْأَسْوَدِ قَالَا: أَتَيْنَا أبا أَيُّوبَ الْأَنْصَارِي فَقُلْنَا: يَا أبا أَيُّوبَ! إِنَّ اللَّهَ أَكْرَمَكَ بِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ جَعَلَهُ ضَيْفًا لَكَ مِنْ فَضْلِهِ، أَخْبَرْنَا بِمَخْرَجِكَ مَعَ عَلِيٍّ فَقَاتِلْ (تَقَاتِلْ. ظ) أَهْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ! فَقَالَ أَبُو أَيُّوبَ: أَقْسَمُ لَكُمْ بِاللَّهِ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مَعِي فِي هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَنْتُمْ فِيهِ. مَعِي، وَ عَلِيٌّ جَالِسٌ عَنْ يَمِينِهِ وَ أَنَا عَنْ يَسَارِهِ وَ أَنَسٌ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مَا فِي الْبَيْتِ غَيْرُنَا إِذْ حَرَّكَ الْبَابَ. فَقَالَ لَأَنَسَ: افْتَحْ لِعَمَّارٍ! فَفَتَحَ الْبَابَ وَ دَخَلَ عَمَّارٌ فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، فَردَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ رَحَّبَ بِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَمَّارُ! سَتَكُونُ بَعْدِي فِي أَمْتِي هَنَاتٍ حَتَّى يَخْتَلِفَ السَّيْفُ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ حَتَّى يَقْتُلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ حَتَّى يَتَبَرَّأَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ، فَإِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْأَصْلَعِ عَنْ يَمِينِي، يَعْنِي عَلِيًّا. فَإِنْ سَلَكَ النَّاسُ كُلَّهُمْ وَادِيًا وَ سَلَكَ عَلِيٌّ وَادِيًا فَاسْلُكْ وَادِيَّ عَلِيٍّ وَخَلِّ عَنْ النَّاسِ. يَا عَمَّارُ! إِنَّ عَلِيًّا لَا يَرُدُّكَ عَنْ هُدًى وَلَا يَدْخُلُكَ عَلَى رَدًى، يَا عَمَّارُ! طَاعَةُ عَلِيٍّ طَاعَتِي وَطَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ جَلَّ شَأْنُهُ .

و نیز بلخی در «ینابیع المودّة» در باب سادس و خمسون نقلا عن «مودّة القربی» للهمدانی آورده:]

و عن علقمۀ بن قیس و الأسود بن یزید، قالاً: أتینا أبا أيوب الأنصاري

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۳۳

فقلنا: يا أبا أيوب! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَكْرَمَكَ بَنِيكَ إِذْ أَوْحَى إِلَى رَاحِلَتِهِ فَرَكِبَ (فبركت على. ظ) إِلَى بَابِكَ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ضَيْفًا لَكَ فَضِيلَةً فَضْلِكَ بِهَا، أَخْبَرْنَا بِمُخْرَجِكَ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقَاتَلَ أَهْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ! فَقَالَ أَبُو أَيُّوبَ: فَاِنِّي أَقْسَمُ لَكُمْ بِاللَّهِ تَعَالَى لَقَدْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعِيَ فِي هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَنْتُمْ فِيهِ مَعِيَ، وَمَا فِي الْبَيْتِ غَيْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلِيٍّ جَالِسٍ عَنْ يَمِينِهِ وَأَنْسَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ إِذْ حَرَّكَ الْبَابَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: انْظُرْ إِلَى الْبَابِ مِنْ بِالْبَابِ فَخَرَجَ أَنْسَ فَقَالَ:

يا رسول الله صلى الله عليه وسلم! هذا عَمَارٌ: فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: افتح لعمّار الطّيب المطّيب ففتح أنس الباب فدخل عمّار على رسول الله صلى الله عليه وسلم. قال: يا عمّار! ستكون في أمّتي هنات حتّى يختلف السّيف فيما بينهم و حتّى يقتل بعضهم بعضا، فاذا رأيت ذلك فعليك بهذا الأصلع عن يميني، يعني عليا ابن أبي طالب، إن سلك الناس كلهم واديا و سلك علي واديا فاسلك وادى علي و خلّ عن الناس. يا عمّار! علي لا يرّدك عن هدى و لا يدلك على ردى. يا عمّار! طاعة علي طاعتي و طاعتي طاعة الله .

و ملا علی متقی در «کنز العمال» در فضائل حضرت عمّار از قسم أفعال آورده:

[عن حذيفة، أنّه قيل له: إنّ عثمان قد قتل فما تأمرنا، قال: الزموا عمّارا. قيل: إنّ عمّارا لا يفارق عليا! قال: إنّ الحسد هو أهلك للجسد، و إنّما ينفرکم من عمّار قربه من عليّ فو الله لعليّ أفضل من عمّار أبعد ما بين التّراب و السّحاب! و إنّ عمّارا من الأخيار (کر)]. و شيخ عبد الحق دهلوی در رجال «مشکاة» در ترجمه حضرت عمّار گفته:

[و عن حذيفة أنّه قال في أيام قتل عثمان: أكرموا (الزموا. ظ) عمّارا. فقالوا: إنّ عمّارا لا يفارق عليا! قال: إنّ الحسد هو أهلك للجسد، و إنّما ينفرکم من عمّار قربه من عليّ، فو الله لعليّ أفضل من عمّار أبعد ما بين التّراب و السّحاب، و إنّ عمّارا من الأخيار ذكر هذه الأحاديث السيوطی فی «جمع الجوامع» و لها طرق عديدة كثيرة].

و شيخ سليمان بن ابراهيم بلخي قندوزی در «ينابيع المودة» در باب ثالث و اربعون گفته: و فی «جمع الفوائد»: حذيفة- قال له بنو عبس: إنّ امير المؤمنين عثمان قد قتل فما تأمرنا؟ قال: آمرکم أن تلزموا عمّارا. قالوا: إنّ عمّارا لا يفارق عليا!

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۳۴

قال حذيفة: إنّ الحسد هو أهلك الجسد، و إنّما ينفرکم من عمّار قربه من عليّ فو الله لعليّ أفضل من عمّار بعد ما بين التّراب و السّحاب، و إنّ عمّارا لمن الأخيار- للكبير.

وجه ۶- درينکه ابو بکر ازین حديث و هداى عمار تخلف شود و ذکر دلائل

وجه ششم آنکه: کمال تعجب است از عقل شاهصاحب که

حديث «اهتدوا بهدى عمّار»

را ذکر می فرمایند و نمی فهمند که بنا بر این حديث، ضلال و غی خلفای ثلاثه شان بکمال ظهور واضح و لائح می گردد، زیرا که مذهب حضرت عمّار علیه آلاف السّلام من العفّار آن بود که خلافت و امارت حقّ اهلیت علیهم السّلام است، و ابو بکر و عمر و عثمان غاصب آن هستند، و قریش در خلیفه ساختنشان نزع حقّ از اهل و وضع آن در غیر اهل بعمل آورده اند، و هر چند این معنی بر ناظر کتب و أسفار کبار أخبار سنیّه مخفی و محتجب نیست، لیکن در این مقام إرغاما للخصام بعض شواهد آن ذکر می نمایم.

أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح الكاتب العبّاسی المعروف بالیعقوبی در تاریخ خود گفته. [و تخلف عن بیعه أبی بکر قوم من المهاجرین و الأنصار و ما لوامع علی بن أبی طالب منهم العبّاس بن عبد المطلبّ و الفضل بن عبّاس و الزّبیر بن العوام و

خالد بن سعید و المقداد بن عمرو و سلمان الفارسی و أبو ذر الغفاری و عمار بن یاسر و البراء بن عازب و ابی بن کعب.
و أبو الحسن علی بن الحسین المسعودی در کتاب «مروج الذهب» گفته:

[و قد کان عمار حین بویع عثمان بلغه قول أبی سفیان صخر بن حرب فی دار عثمان عقیب الوقت الذی بویع فیہ عثمان و دخل داره و معه بنو أمیة. فقال ابو سفیان: أفيكم أحد من غيركم و قد کان عمی؟ قالوا: لا! قال: یا بنی أمیة! تلقفوها تلقف الكرة، فو الذی یحلف به أبو سفیان! مازلت أرجوها لكم و لتصیرنّ إلى صبیانکم وراثه، فانتهزه عثمان و ساء ما قال و نمی هذا القول إلى المهاجرین و الأنصار و غیر ذلك من الكلام. فقام عمار فی المسجد فقال: یا معشر قریش! أما إذا صرفتم هذا الأمر عن اهل بیت نبیکم هیهنا مرة و هیهنا مرة فما أنا بآمن أن ینزعه الله فیضعه فی غیرکم كما نزعتموه من أهله و وضعتوه فی غیر أهله!].

و أبو الفداء اسماعیل بن علی الأیوبی در کتاب «المختصر فی اخبار البشر»

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۳۵

گفته: [لَمَّا قبض الله نبيه قال عمر بن الخطاب رضى الله عنه: من قال إن رسول الله صلى الله عليه و سلم مات علوت رأسه بسيفي هذا، و إنما ارتفع إلى السماء! فقرأ أبو بكر: «و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»

فرجع القوم إلى قوله و بادروا سقيفه بنى ساعدة فبايع عمر أبا بكر رضى الله عنهما و انثال الناس عليه يبائعونه فى العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة خلا جماعة من بنى هاشم و الزبير و عتبة بن أبى لهب و خالد بن سعيد بن العاص و المقدم بن عمرو و سلمان الفارسی و أبى ذر و عمار بن یاسر و البراء بن عازب و ابی بن کعب، و مالوا مع علی بن أبى طالب و قال فى ذلك عتبة بن أبى لهب:

ما كنت أحسب أن الأمر منصرف عن هاشم ثم منهم عن أبى حسن!

عن أول الناس إيماناً و سابقه و اعلم الناس بالقرآن و السنن

و آخر الناس عهداً بالنبي و من جبريل عون له فى الغسل و الكفن

من فيه ما فيهم لا يمترون به و ليس فى القوم ما فيه من الحسن!

و كذلك تخلف عن بيعه أبى بكر أبو سفیان من بنى أمیة) و زين الدين عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن أبى الفوارس الوردی المعزى الشافعى در «تتممة المختصر فى أخبار البشر» گفته: [و لما قبض الله نبيه صلى الله عليه و سلم قال عمر: من قال إن رسول الله صلى الله عليه و سلم مات، علوت رأسه بسيفي هذا و إنما ارتفع إلى السماء! فقرأ أبو بكر: «و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»

«! فرجع القوم إلى قوله و بادروا سقيفه بنى ساعدة فبايع عمر أبا بكر و انثال الناس يبائعونه فى العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة خلا جماعة من بنى هاشم و الزبير و عتبة بن أبى لهب و خالد بن سعيد بن العاصی و المقداد بن عمرو و سلمان الفارسی و أبى ذر و عمار بن یاسر و البراء بن عازب و ابی بن کعب و أبو سفیان من بنى أمیة. و مالوا مع علی رضى الله عنهم، و قال ذلك عتبة ابن أبى لهب:

ما كنت أحسب أن الأمر منصرف عن هاشم ثم منهم عن أبى حسن! عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۳۶

عن أول الناس إيماناً و سابقه و أعلم الناس بالقرآن و السنن

و آخر الناس عهداً بالنبي و من جبريل عون له فى الغسل و الكفن

من فيه ما فيهم لا يمترون به و ليس فى القوم ما فيه من الحسن!

وجه ۷- درینکه عمر نیز از هدای عمار تغلف نبود و ذکر دلائل قویه از کتب سنیه و استفاده مؤلف فوآندی چند از کلمات علمای سنیه درین باره

وجه هفتم آنکه نزد ارباب نقد و اختبار و أصحاب تبصیر و اعتبار، این حدیث دلیل کمال ضلال مبین و تمام مستبین حضرت خلیفه ثانی سنیان می باشد، زیرا که او علاوه بر مجانبت قدیمه روحانیه و اجنبیت سابقه نفسانیه در باب مسئله تیمم جنب بالخصوص از هدای جناب عمار اجتناب نموده مسلک تکذیب و اتهام و اسات آدب بآن صحابی عالیمقام بلا خوف جبار منتقم عظیم الانتقام پیموده بکلمات خشونت آیات خود که کاشف از افط و اغلظ بودنست ایذا و ایلام آن جلده ما بین عینین سرور اناام علیه و آله آلاف الصلوة و السلام بأقصى الغایه رسانیده، خصوصا جمله: نو لیک ما تولیت! بر زبان خلاعت ترجمان آورده، معاذ الله حضرت عمار را مصداق آیه «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا»

گردانیده، و ازینجا آنچه بر آن فارس مضمار سلاطت لسان و یکه تاز میدان استکبار و استهجان لازم می آید، خود واضح و عیانست و عیان را چه بیان! و اگر چه روایات متعلقه باین مطلب در کتاب مستطاب «تشید المطاعن» جناب والد ماجد علامه اعلی الله مقامه بتفصیل هر چه تمامتر مذکور و مسطور گشته، لیکن برای کشف عوار و اظهار شنار دشمنان حضرت عمار علیه سلام الملک الغفار بعضی از روایات و اخبار در این جا نیز مرقوم می گردد:

ابو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل الشیبانی در «مسند» خود گفته:

[ثنا: عبد الرحمن بن مهدی. ثنا. سفیان، عن سلمة یعنی ابن کهیل، عن أبی ثابت و عبد الله بن عبد الرحمن بن أبزی، قال: کنا عند عمر فأتاه رجل فقال:

یا امیر المؤمنین إنا نمکث الشهر و الشهرین لا نجد الماء. فقال عمر: أما أنا فلم أکن لأصلی حتی أجد الماء. فقال عمار: یا امیر المؤمنین! تذکر حیث کنا بمکان کذا و نحن نرعی الابل فتعلم أنا أجبننا. قال: نعم! قال: فأنی تمرغت فی التراب فأتیبت النبی صلی الله علیه و سلم

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۳۷

فحدّثه فضحک و قال: کان الصّعيد الطّیب کافیک و ضرب بکفّیه الأرض ثم نفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه و بعض ذراعیه. قال: اتق الله یا عمار! قال: یا امیر المؤمنین إن شئت لم أذکره ما عشت، أو ما حییت! قال: کلا و الله، و لکن نو لیک من ذلک ما تولیت!]. و مسلم بن الحجاج القشیری در «صحیح» خود گفته:

[حدّثنی عبد الله بن هاشم بن حیان العبّدی. ثنا: یحیی بن سعید القطّان، عن شعبه، قال: حدّثنی الحکم. عن ذرّ، عن سعید بن عبد الرحمن بن أبزی، عن أبیه أن رجلا أتى عمر فقال:

إنی اجنبت فلم أجد ماء. فقال: لا تصل! فقال عمار: اما تذکر یا امیر المؤمنین! إذ أنا و انت فی سرّیه فأجنبتنا فلم نجد ماء، فأما انت فلم تصل و أما انا فتمعّکت فی التراب و صلیت. فقال النبی صلی الله علیه و سلم: إنا کان یکفیک ان تضرب بیدیک الأرض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهک و کفیک. فقال عمر: اتق الله یا عمار! قال: إن شئت لم احداث به. قال الحکم: و حدّثیه ابن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیه مثل حدیث ذرّ، قال: و حدّثنی سلمة عن ذرّ فی هذا الاسناد الذی ذکر الحکم، قال: فقال عمر: نو لیک ما تولیت!

و أبو داود سلیمان بن اشعث السجستانی در «سنن» خود گفته:

[حدّثنا محمد ابن کثیر العبّدی. نا: سفیان، عن سلمة بن کهیل، عن أبی مالک، عن عبد الرحمن بن أبزی قال: کنت عند عمر فجاءه رجل فقال: إنا نكون بالمكان الشهر أو الشهرین. قال عمر: أما أنا فلم أکن لأصلی حتی أجد الماء. قال: فقال عمار: یا امیر المؤمنین! أما

تذكر إذ كنت أنا و أنت في الابل فأصابتنا جنابه، فأما أنا فتممعت فأتينا النبي صلى الله عليه و سلم فذكرت ذلك له فقال: إنما كان يكفيك أن تقول هكذا و ضرب يديه إلى الأرض ثم نفحهما ثم مسح بهما وجهه و يديه إلى نصف الذراع؟ فقال عمر: يا عمّار اتق الله! فقال: يا أمير المؤمنين إن شئت و الله لم أذكره ابدأ! فقال عمر: كلا لنوليّك من ذلك ما توليت!]. و أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي در «سنن» خود گفته: [أخبرنا

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۳۸

محمد بن بشار، قال: حدّثنا محمد. قال: حدّثنا شعبه، عن سلمه، عن ذرّ، عن ابن عبد الرحمن ابن أبزى، عن أبيه أن رجلا أتى عمر فقال إنّي أجنت فلم أجد الماء. قال عمر: لا تصل! فقال عمّار بن ياسر: يا أمير المؤمنين! أ ما تذكر إذ أنا و أنت في سرية فأجنبنا فلم نجد الماء، فأما أنت فلم تصل! و أما أنا فتممعت في التراب فصلّيت فأتينا النبي صلى الله عليه و سلم فذكرنا ذلك له فقال: إنّما كان يكفيك، فضرب النبي صلى الله عليه و سلم يديه إلى الأرض ثم نفخ فيهما ثم مسح بهما وجهه و كفيه. و سلمه شك لا يدرى فيه إلى المرفقين أو الكفين، فقال عمر: نوليّك ما توليت!]. و نیز نسائي در «سنن» خود گفته: [

أخبرنا محمد بن بشار، قال: حدّثنا عبد الرحمن. قال: حدّثنا سفيان عن سلمه عن أبي مالك و عن عبد الله بن عبد الرحمن بن أبزى عن عبد الرحمن بن أبزى، قال: كنّا عند عمر فأتاه رجل فقال: يا أمير المؤمنين! ربما نمكث الشهر و الشهرين و لا نجد الماء. فقال عمر: أمّا أنا فاذا لم أجد الماء لم أكن لأصلّي حتّى أجد الماء. فقال عمّار بن ياسر: أ تذكر يا أمير المؤمنين حيث كنت بمكان كذا و كذا و نحن نرعى الابل فتعلم أنّا أجنبنا؟ قال: نعم! أمّا أنا فتمرّغت في التراب فأتينا النبي صلى الله عليه و سلم فضحك فقال: إن كان الصّعيد لكافيك! و ضرب بكفيه إلى الأرض ثم نفخ فيهما ثم مسح وجهه و بعض ذراعه. فقال: اتق الله يا عمّار! فقال: يا أمير المؤمنين إن شئت لم أذكره! قال: لا، و لكن نوليّك من ذلك ما توليت!]. و نیز نسائي در «سنن» خود آورده: [

أخبرنا إسماعيل بن مسعود، أنبأنا خالد، أنبأنا شعبه، عن الحكم، سمعت ذرّا يحدث عن ابن أبزى، عن أبيه، قال: و قد سمعه الحكم من ابن عبد الرحمن، قال: أجنت رجل فأتى عمر رضى الله عنه فقال:

إنّي أجنت فلم أجد ماء. قال: لا تصل! قال له عمّار: أ ما تذكر أنّا كنّا في سرية فأجنبنا: فأما أنت فلم تصل و أمّا أنا فأتيت تممعت في التراب فصلّيت ثم أتيت النبي صلى الله عليه و سلم فذكرت ذلك له فقال: إنّما كان يكفيك. و ضرب شعبه بكفه ضربة و نفخ فيها ثم ذلك إحداهما بالأخرى ثم مسح بهما وجهه. فقال له عمر: شيئا لا أدري

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۳۹

ما هو؟ فقال: إن شئت لاحدثته و ذكر شيئا في هذا الاسناد عن أبي مالك، و زاد سلمه: قال: بل نوليّك من ذلك ما توليت. و نیز نسائي در «سنن» خود آورده.

[أخبرنا عبد الله بن محمد بن تميم، قال:

حدّثنا حجاج، قال: حدّثنا شعبه، عن الحكم و سلمه، عن ذرّ، عن ابن عبد الرحمن بن أبزى، عن أبيه أن رجلا جاء إلى عمر رضى الله عنه فقال: إنّي أجنت فلم أجد الماء فقال عمر: لا تصل! فقال عمّار: أ ما تذكر يا أمير المؤمنين إذ أنا و أنت في سرية فأجنبنا فلم نجد ماء، فأما أنت فلم تصل و أمّا أنا فتممعت في التراب ثم صلّيت فلما أتينا رسول الله صلى الله عليه و سلم فذكرت ذلك له: فقال: إنّما يكفيك و ضرب النبي صلى الله عليه و سلم يديه إلى الأرض ثم نفخ فيهما فمسح بهما وجهه و كفيه. شك سلمه و قال: لا أدري فيه: إلى المرفقين أو إلى الكفين، قال عمر: نوليّك من ذلك ما توليت!].

و أبو جعفر محمد بن جریر طبری در «تفسیر» خود گفته:

[حدَّثنا ابن بشار قال: ثنا: عبد الرحمن. قال: ثنا: سفیان، عن سلمة، عن أبي مالك و عن عبد الله بن عبد الرحمن بن أبزی (عن أبيه. ظ) قال: كنا عند عمر بن الخطاب رضي الله عنه فأتاه رجل فقال:

يا أمير المؤمنين! إنا نمكث الشهر و الشهرين لا نجد الماء. فقال عمر: أما أنا فلو لم أجد الماء لم أكن لأصلي حتى أجد الماء. قال عمار بن ياسر: أتذكر يا أمير المؤمنين! حيث كنت بمكان كذا و كذا و نحن نرعى الابل، فتعلم أنا أجبننا؟ قال: نعم! قال: أمّا أنا فتمرغت في التراب فأتينا النبي صلى الله عليه و سلم، قال: إن كان الصّعيد لكافيك و ضرب بكفيه الأرض ثم نفخ فيهما ثم مسح وجهه و بعض ذراعيه، فقال:

اتق الله يا عمار! فقال: يا أمير المؤمنين إن شئت لم أذكره! فقال: لا و لكن نوليک من ذلك ما توليت!]

و مجد الدين ابن الأثير الجزري در «جامع الأصول» گفته:

[عبد الرحمن بن أبزی: أن رجلا أتى (عمر. ظ. م) فقال: إني أجنت و لم أجد ماء فقال عمار: ما تذكر يا أمير المؤمنين! إذ أنا و أنت في سرية فأصابتنا جنابة فلم نجد ماء، فأما أنت فلم تصل و أما أنا فتمعكت في التراب و صليت فقال رسول الله صلى الله عليه

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۴۰

و سلم: إنما يكفيك أن تضرب بيدك الأرض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهك و كفيك.

فقال عمر: اتق الله يا عمار! فقال: إن شئت لم أحدث به! فقال عمر:

نوليک ما توليت!]

و نیز در «جامع الأصول» گفته:]

و أخرج النسائي الرواية الأولى و فيها: فقال إنما كان يكفيك، و ضرب النبي صلى الله عليه و سلم يديه إلى الأرض ثم نفخ فيهما ثم مسح بهما وجهه و كفيه. و سلمة شك لا يدرى فيه إلى المرفقين أو الكفين، فقال: نوليک ما توليت!]:

و محمود بن أحمد العيني در «عمدة القارى» گفته:]

و روى أبو داود من حديث عبد الرحمن بن أبزی، قال: كنت عند عمر رضي الله تعالى عنه فجاءه رجل فقال:

إننا نكون بالمكان الشهر أو الشهرين؟ فقال عمر: أما أنا فلم أكن أصلي حتى أجد الماء. قال: فقال عمار: يا أمير المؤمنين! أ ما تذكر إذ كنت أنا و أنت في الابل فأصابتنا جنابة: فأما أنا فتمعكت فأتينا النبي صلى الله تعالى عليه و سلم فذكرت ذلك له فقال: إنما كان يكفيك أن تقول هكذا، و ضرب بيديه إلى الأرض ثم نفخهما ثم مسح بهما وجهه و يديه إلى نصف الذراع. فقال عمر: يا عمار اتق الله! فقال: يا أمير المؤمنين إن شئت و الله لم أذكره أبدا! فقال عمر: كلا و الله لنوليک ما توليت!]

و عبد الرحمن بن على الشيباني اليمنى در «تيسير الوصول إلى جامع الأصول» گفته:]

و عن عبد الرحمن بن أبزی أن رجلا أتى عمر رضي الله عنه فقال: إني أجنت و لم أجد ماء. فقال له: لا تصل! فقال عمار: أ ما تذكر يا أمير المؤمنين! إذ أنا و أنت في سرية فأصابتنا جنابة فلم نجد الماء، فأما أنت فلم تصل و أما أنا فتمعكت في التراب و صليت. فقال صلى الله عليه و سلم: إنما كان يكفيك أن تضرب بيدك في الأرض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهك و كفيك. فقال عمر: اتق الله يا عمار! فقال: إن شئت لم أحدث به! فقال نوليک ما توليت! أخرجه الخمسة إلا الترمذی و هذا اللفظ الشيخين .

ازین روایات سدیده و عبارات مفیده فوائد عتیده و عوائد عدیده واضح و لایح می گردد.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۴۱

* اول آنکه: از آن ثابت می شود که خلیفه ثانی از راه إباء و استکبار و ازدراء و احتقار بحديث حضرت عمار التفات و اعتنائی

نکرد، و این معنی صراحه منافی اهتدا بهدای آن جناب است، کما لا یخفی علی اولی الألباب.

* دوم آنکه: از آن بظهور می‌رسد که عمر در حدیث عَمَّار طعن و قدح نموده در اظهار ضلال و اعتدای خود افزوده، و ذلك دليل على تقحّمه فی أدهی المهالك و سلوكه من العمی أوحش المسالك. و هر چند در طعن عمر نسبت بحديث عَمَّار خفائی نیست، لیکن برای قطع ألسن مجادلین می‌گویم که بحمد الله شاه ولی الله والد ماجد مخاطب بکمال صراحت اعتراف کرده به اینکه عمر در حدیث عَمَّار طعن نموده و آن را قبول نساخته و نزد او این حدیث حجت نبوده، چنانچه در رساله «إنصاف فی بیان سبب الاختلاف» در بیان ضروب اختلاف صحابه گفته: [منها: أن صحابيًا سمع حکما فی قضیة أو فتوی و لم یسمعه الآخر فاجتهد برأیه فی ذلك، و هذا علی وجوه (إلی أن قال بعد ذکر وجهین): و ثالثها: أن یبلغه الحديث و لكن لا علی الوجه الذی یقع به غالب الظن فلم یترک اجتهداه بل طعن فی الحديث. مثاله: ما

رواه أصحاب الأصول من أن فاطمة بنت قیس شهدت عند عمر بن الخطاب بأنها كانت مطلقة الثلاث فلم يجعل لها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نفقة ولا سکنی فردّ شهادتها و قال: لا نترک کتاب الله بقول امرأة لا ندری أ صدقت أم کذبت، لها النفقة و السکنی! و قالت عائشة رضی الله عنها لفاطمة: أ لا تتقی الله! یعنی فی قولها لا سکنی و لا نفقة. و مثال آخر:

روی الشیخان أنه کان من مذهب عمر بن الخطاب أن التیمم لا یجزی الجنب الّذی لا یجد ماء، فروى عنده عَمَّار أنه کان مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فی سفر فأصابته جنابه و لم یجد ماء فتمعّک فی التراب فذکر ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله (ص): إنما کان یکفیک أن تفعل هكذا و ضرب بیديه الأرض فمسح بهما وجهه و یدیه، فلم یقبل عمر و لم ینهض عنده حجة لقادح خفی رآه فیہ حتی استفاض الحديث فی الطبقة الثانية من طرق كثيرة و اضمحل و هم القادح فأخذوا به .

ازین عبارت ظاهرست که نزد شاه ولی الله یک قسم اختلاف بین الأصحاب

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۴۲

این ست که یکی از صحابه حکمی در قضیه یا فتوائی بشنود و دیگری آن را نشنود، پس آنکه نشنیده است درین باب برای خود اجتهاد کند، و اینهم بر چند وجه است، و وجه سوم آن این ست که بشخص صحابی حدیث صحابی دیگر برسد لیکن نه بر وجهی که ظن غالب بآن حاصل شود پس ترک نکند اجتهاد خود را بلکه در آن حدیث طعن نماید.

و بعد ازین ولی الله در مقام تمثیل طعن در حدیث، أولا حدیث فاطمه بنت قیس و شهادتش پیش عمر و ردّ کردنش شهادت او را ذکر نموده، من بعد بطور مثال دیگر روایت کردن حضرت عَمَّار حدیث تیمم را نزد عمر مذکور ساخته، و بعد آن بصراحت گفته که عمر قبول نکرد حدیث عَمَّار را و حدیث عَمَّار نزد او حجت نشد. و لنعم ما أفاد الوالد العلامة أحله دار السلام فی کتابه «تشید المطاعن» حیث قال فی هذا المقام إfachama للخصام:

[عدم قبول عمر حدیث حضرت عَمَّار را و حجت ندانستن آن، ردّ صریح بر شریعت است، چه عَمَّار صحابی ثقه و عادل جلیل المرتبه است، عدم قبول روایت او و حجت ندانستن آن یعنی چه؟! و اگر حدیث عمار حجت نیست و إنکار آن موجب طعن و ملام نیست إنکار احادیث دگر صحابه چرا محل طعن باشد؟! زیرا که عَمَّار از أجلة و اکابر و أعظم صحابه است و مدائح جلیله و مناقب جمیله او بالخصوص هم بحدی واردست که در حق بسیاری از أجلة صحابه واقع نیست. هر گاه إنکار حدیث مثل این صحابی و ردّ و إبطالش جائز شد إبطال و ردّ احادیث دگر صحابه بس سهل و آسانست. بغایت عجیب است که حضرات اهل سنت عدم قبول آن احادیث که روات اهل سنت بعوام صحابه نسبت داده‌اند بلکه از آن صحابه نقل کرده‌اند که صدور شنائع عظیمه ازیشان حسب روایات خود اهل سنت ثابت است، چندان فضیص و شنیع شمارند که منکرین آن را قادح در اسلام و نبوت دانند! حال آنکه قادحین این روایات خود آن صحابه را مقبول و ممدوح ندانند چه جا روایت آن، و منکر روایت عَمَّار را مورد هیچ طعن و تشنیع نپندارند،

بلکه إمام أعظم و مقتدای افخم انگارند، بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا!

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۴۳

علامه فضل الله توربشتی شارح «مصایح» در کتاب «المعتمد فی المعتقد» گفته:

[زنادقه می‌خواستند که دینی در شریعت پیدا کنند و اساس آن بر قدح نهادند در خلافت ابو بکر، چه آن مفضی می‌شود بطعن در جمله صحابه و طعن در ایشان مفضی می‌شود بطعن در دین زیرا که قرآن و حدیث و احکامی که از آن مستفادست از صحابه بما رسیده است و چون حال ایشان بر وجهی اعتقاد کنند که آن مبتدعان می‌گویند بر نقل ایشان هیچ اعتماد نماند، پس شریعت ثابت نشود، نعوذ بالله من الضلال. اکنون بیاید دانستن که محافظت بر این مسئله بر مصداق اهل سنت و جماعت، محافظت است بر جمله ابواب شریعت و تهاون بدان إضاعت جمله شریعت، و الله ناصر و ولی دینه، انتهى .

ازین عبارت ظاهرست که طعن در اتباع ابی بکر مفضی است بطعن در دین و عدم قبول روایات ایشان عین زندقه و قدح دین و إضاعت شریعت است. پس طعن خلافت مآب در روایت عمار که نهایت جلیل القدر و عظیم الشأن که حسب روایات اهل سنت هم مثل عمار در صحابه جز معدودی قلیل وجود ندارد، مفضی بزندقه و إضاعت شریعت و تهاون دین و طعن آن خواهد بود، و ادعای این معنی که عدم قبول عمر حدیث عمار را باین جهت بوده که او در آن قادی خفی را دیده مقدوح هست به اینکه در چنین حدیث صحیح و ثابت که صحابی عادل و جلیل و ثقة و ممدوح از زبان جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند با وصفی که دین و ایمان سینه وابسته بروایات صحابه باشد و أصل الأصول ایشان اُغنی امامت بکری بعنایت صحابه ثابت گردد که اگر قبول صحابه بر هم خورد سقف إجماع سقیفی از پا در آید، ادعای قادی نمودن و باز از اظهار آن دم بخود کشیدن خرافت محض و اختلال عقل است! و إلما ملاحده و کفار را مژده باد که اوشان هم آیات و أحادیث را بادهای قادی خفی ردّ و إبطال خواهند کرده از بیان آن إعراض. بالجمله این همه حسن ظن حضرات اهل سنت است که زحمت اختراع تکلفات بارده برای إصلاح ما لا یصلح می‌کشند و دانشمندی و دیانت خود ظاهر می‌سازند، و إلاً بدیهی است که إنکار و ردّ چنین حدیث حضرت عمار وجهی جز عناد و لداد و عدم اعتنا بأحكام رب العباد نداشت. سبحان الله! اهل سنت خبر مکذوب و موضوع

«نحن معاشر الأنبياء لا نرت ولا

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۴۴

نورث»

را واجب القبول و الاذعان پندارند، بلکه حجّت و دلیل بر اهل حق گردانند حال آنکه هرگز نزد اهل حق ناقل آن بمرتبه أدنی مراتب اهل اسلام و ایمان هم نمی‌رسد و قوادح جلیّه در آن ظاهر و مدّعیان قدح بیان آن هم بأوضح تفصیل می‌کنند و خبر عمار را بر عمر حجّت ندانند، حال آنکه بالاجماع حضرت عمار مقبول و ممدوح بوده و قدحی که ادعایش کرده‌اند از تبیین آن عاجزانند. و حسب افاده خود مخاطب در طعن دوازدهم از مطاعن ابی بکر روایت ابو هریره و ابو دردا و مثل ایشان برابر آیت است در قطعیت و خبرشان مفید یقین است، پس خبر حضرت عمار که بلا شبهه افضل از ابو هریره و ابو درداست نظر بفضائل و محامد خاصّه او و أقلّ أمر آنست که کمتر از ایشان نیست نیز مفید یقین و برابر آیت در قطعیت باشد، پس إنکار آن مثل إنکار قرآن و إنکار قطعی باشد، و از تصریح خود شاه ولی الله که چون در طبقه ثانیه حدیث مستفیض شد از طرق کثیره و هم قادی مضمحل گردید، ثابت شد که ادعای قادی در این حدیث مضمحلّ و باطل از حلیه صحت عاطل بوده، و اهل سنت گمان عمر را واهی و لا طائل دانسته دست از اتّباعش برداشتند، و لله الحمد علی ذلك حمدا جمیلاً] انتهى ما أردنا نقله عن «تشید المطاعن».

* سوم آنکه: ازین أحادیث ثابت و محقق می‌شود که عمر بلا تحرّج و تأثم تکذیب حضرت عمار در حدیث تیمّم نموده راه کمال جلاعت و خلاعت بأقدام توهم و تهجم پیموده از مرکز اهتدا بهدای حضرت عمار بمراحل دورتر افتاده، داد نهایت جور و اعتدا بر

آن ولی خدا داده، و اگر چه دلالت این احادیث بر اینکه عمر حضرت عمار علیه رضوان الله الغفار را تکذیب می کرد نه چنانست که مخفی بر ارباب فهم بوده باشد، لیکن ما بحمد الله این مطلب را باعتراف کبار علمای سنیّه باثبات می رسانیم و سنان جان ستان در قلوب اعدای اسلام و ایمان می خلانیم!

ملا نظام الدین سهالوی در «صبح صادق- شرح منار» در مبحث إنکار مروی عنه از روایت خود می آرد: [و احتجّ التّافون بقول عمار لعمر: أ تذكّر يا أمير المؤمنين إذ أنا و أنت في سرية فأجنبنا فلم نجد الماء؟ فأما أنت فلم تصلّ و أما أنا فتممعت و صليت عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۴۵]

فقال عليه و آله السّلام: إنّما يكفيك ضربتان. فلم يقبله عمر! رواه البخاري و أبو داود ، و وجه الاستدلال دلالة النّص و إلغاء الفارق. و الجواب أنّ عمر كان مكذباً لا شاكاً كما يلوح من بعض التّروايات فليس فيما نحن فيه، إذ عند عمار تلك الواقعة واقعة بلا شائبة ريبه فلا تقعد عن الحجّية، فافهم!].

و مولوی عبد العلی بن ملا نظام الدّین در «فواتح الرّحموت- شرح مسلم الثبوت» در مسئله مذکوره می آرد: [(المانع) للحجّية استدللّ بما

روی مسلم أنّ رجلاً أتى عمر فقال: إنّی أجنب فلم أجد ماء. فقال: لا- تصلّ. (فقال عمار لعمر رضى الله عنه: أ ما تذكّر يا أمير المؤمنين إذ أنا و أنت في سرية فأجنبنا فلم نجد الماء، فأما أنت فلم تصلّ و أما أنا فتممعت) أى تقلّبت في الارض بحيث أصاب التراب جميع البدن (فصليت فقال) النّبيّ (صلّى الله عليه) و آله و أصحابه (و سلّم: إنّما يكفيك) أن تمسح يديك الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهك.

و قد وقع في «سنن أبي داود» إنّما يكفيك (ضربتان).

فلم يذكر) أمير المؤمنين (عمر فما رجع) عمر رضى الله عنه (عن مذهبه) فأنّه لا يرى التيمّم للجنب. و في رواية مسلم: فقال عمر: اتق الله يا عمار! و أنت لا يذهب عليك أنّ أمير المؤمنين عمر أنكر إنكار التكذيب لا إنكار السكوت فليس هذا من الباب في شيء]. و در نهایت انجلاست که تکذیب آحاد مؤمنین صادقین موجب کمال عدل و ملام أصحاب عقول و أحلامست چه، جای تکذیب مثل این صحابی جلیل الشّان که برای بیان مراتب عظمت و جلالت و صدق و عدالت اوجز لسان معصومین سلام الله عليهم أجمعین زبان احدی کفایت نمی کند، پس محلّ کمال عجبست که چرا عمر با آن همه بعد خود از ساحت علم و عرفان و سقوط خویش در وهده جهل و عدوان، مرتکب تکذیب حضرت عمار گردیده بایدا و ایلام آن مصاحب خاصّ حضرت خیر الانام علیه و آله آلاف الصّیلموّه و السّیلام پا بر مصحف کشیده، و لکنّه قد تعوّد ارتکاب أمثال هذه العظائم و جرى على دیدنه فی احتقاب أشباه تلك الجرائم! * چهارم آنکه ازین اخبار بتحقیق می رسد که عمر بعد روایت کردن حضرت

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۴۶]

عمار حدیث تیمّم را بخطاب آن جناب گفت: اتق الله يا عمار! و این کلام دلالت صریحه بر ذمّ و توهین و إنکار و تهجین حضرت عمار و روایت آن جناب دارد، زیرا که حسب تصریح علمای سنیّه مثل این کلام گفته نمی شود مگر برای کسی که ارتکاب بدعت محرّمه کند.

عثمان بن علی زبلی در «شرح کنز الدّقائِق» در مقام ردّ حدیث فاطمه بنت قیس متضمّن عدم وجوب نفقه و سکنی برای مطلقه باینه گفته: [و حدیث فاطمه لا يجوز الاحتجاج به لوجه، أحدها: أنّ كبار الصّیحة أنکروا علیها کعمر، علی ما تقدّم و ابن مسعود و زید بن ثابت و أسامة بن زید و عائشة رضوان الله عليهم حتّى قالت لفاطمة فيما رواه البخاري: أ لا تتقي الله؟! و روى أنّها قالت لها: لا خير لك فيه و مثل هذا الكلام لا يقال إلّا لمن ارتكب بدعة محرّمه].

و محمود بن محمد عینی در «شرح کنز الدّقائِق» در ردّ حدیث فاطمه بنت قیس گفته: [و حدیث فاطمه لا يجوز الاحتجاج به لوجه،

الأول: أَنَّ كِبَارَ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَنْكَرُوا عَلَيْهَا كَعَمْرُو بْنُ مَسْعُودٍ وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَاسْمَاءُ بْنُ زَيْدٍ وَعَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ حَتَّى قَالَتْ لِفَاطِمَةَ فِيمَا رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ: أَلَا تَتَّقِي اللَّهَ؟! وَرَوَى أَنَّهَا قَالَتْ: لَا خَيْرَ لَكَ فِيهِ. وَمِثْلُ هَذَا الْكَلَامِ لَا يَقَالُ إِلَّا لِمَنْ ارْتَكَبَ بَدْعَهُ مُحَرَّمَةً]

و در کمال ظهورست که گمان ارتکاب کردن حضرت عمار علیه آلاف الرضوان من الملك الغفار بدعت محرمه را جرأت عظیمه و جسارت ملیمه است که بجز عمر احدی از اهل ایمان و کسی از اصحاب ایقان اقدام بر آن نخواهد کرد، و هر که این زعم فاسد و رجم کاسد نسبت بآن حضرت داشته باشد که او را مهتدی بهدای آن جناب می توان انگاشت؟ و چگونه مثل این جور و اعتداء و ظلم و جفارا از آن ظلوم و جهول و معارض حکم خدا و رسول می توان برداشت؟! * پنجم آنکه ازین روایات مستبین است که عمر بن الخطاب بخطاب حضرت عمار بکلمه شنیعه «نولیک ما تولیت» متفوه گردید بر سر ایذا و ایلام آن قدوه اصحاب احلام بأقبح وجوه رسیده، زیرا که این کلمه عوراء آن أعسر أعور، دلالت

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۴۷

دارد بر آنکه حضرت عمار بوجه روایت حدیث تیمم نزد او نعوذ بالله مصداق آیه «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا»

می شود و جرأت و جسارتیست که حد و پایانی ندارد و طعن و تشنیعی است که غی و ضلال مصدرش را فرا روی اهل اسلام بمنصه شهود می گذارد، سبحان الله! کار اهل سنت بس عجیب و غریبست که اگر از زبان اهل حق تعریضی بأصحاب شمال می شنوند بغایت تفت و دماغ شده از جا می روند و متاع صبر و قرار را باتش سب و شتم می سوزند و زمین تعصب و تصلب را بآسمان حیف و ظلم می دوزند! و لیکن از راه جهل یا تجاهل بنظر نمی آرند که خلیفه ثانیان بجای اقتفا و اعتداء، چه جور و اعتدا نسبت بحضرت عمار، علیه رضوان الملك الغفار بعمل آورده و چگونه سبیل تکفیر و تضلیل و تحقیر و تذلیل این صحابی جلیل بأقدام اجترأ ضئیل سپرده، شعر شعور دینی را بحالقه مستأصله سترده، قصب السبق در میدان ضلالت و غوایت از خدوع غرور برده. و از جمله دلائل واضحه عدم اهتدای عمر بهدای حضرت عمار بلکه ارتکاب عظیم جور و اعتدا بر آن خاصه کردگار آنست که او حضرت عمار را خود بلا اقتراح آن جناب حاکم کوفه نمود و بغیر تقصیر و تفریط بلا وجه، آن صحابی جلیل را معزول ساخته راه اسائن و تحقیر آن جناب پیمود، و طرفه تر اینکه بعد عزل که بلا تردد و اشکال طلاق رجال محسوب می شود بطور سخریه و استهزا از آن جناب پرسید که آیا عزل ترا رنجانید؟ و آن جناب در جواب این کلام سخافت انضمام ابن خطاب بأبلغ خطاب ارشاد کرد که: قسم بخدا عامل کردن و عزل نمودن تو هر دو مرا رنج رسانید! و این معنی بنحوی که وخامت عاقبت و سوء خاتمت عمر را پیش نظر ارباب بصر می نهد محتاج بیان نیست.

محمد بن سعد البصری المعروف بکاتب الواقعی در «طبقات» در ترجمه عمار آورده: أخبرنا عفان بن مسلم، قال: نا: خالد بن عبد الله، قال: نا: داود، عن عامر، قال: قال عمر لعمار: أساءك عزلنا إياك؟ قال: لئن قلت ذلك لقد ساءني

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۴۸

حين استعملتني و ساءني حين عزلتني!]

و ابن الأثير الجزري در «أسد الغابه» بترجمه عمار گفته: [و لَمَّا عَزَلَهُ عَمْرٌ قَالَ لَهُ: أَسَاءَكَ الْعِزْلُ؟ قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ سَاءَتْنِي الْوَلَايَةُ وَ سَاءَتْنِي الْعِزْلُ!]

و ملا- علی متقی در «کنز العمال» آورده: [عن عامر الشعبي، قال: قال عمر لعمار: أساءك عزلنا إياك قال: لئن قلت ذاك لقد ساءني حين استعملتني و ساءني حين عزلتني! (ابن سعد. کر)]

و بعد ملاحظه این عبارات احدی از ارباب انصاف و اعتبار در دشمنی و عداوت عمر با حضرت عمار شکی و ریب نخواهد ورزید

و حال ایذا و احتقار و استهزا و استسخار او را با چنین صحابی جلیل حضرت سید الابرار علیه و آله سلام الله ما اختلف اللیل و النهار بعین بصیرت دیده دل از نفرین برو نخواهد ورزید.

وجه ۸- در تخلف عثمان از هدای عمار و اعتداء بر آن جناب بروایت اهل سنت

وجه هشتم آنکه: این حدیث مظهر خزی عظیم و افتضاح جسیم عثمان می گردد زیرا که او بجای اقتدا و اهتدا کمال ظلم و غایت اعتدا بر حضرت عمار واداشته بتوهین این صحابی جلیل قولاً و فعلاً مرّه بعد مرّه اعلام خلاعت و جلاعت افراشته، حالا بعضی از شواهد این مطلب باید شنید و بحقیقت دعاوی باطله اهل سنت در باب جلالت و عظمت خلیفه ثالث باید رسید!

ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبة الدینوری در کتاب «الامامة و السیاسة» گفته: [ما أنکر الناس علی عثمان رحمہ الله. قال: و ذکرُوا أَنَّهُ اجتمع ناس من أصحاب النبی علیہ السلام فکتبوا کتاباً ذکرُوا فیہ ما خالف فیہ عثمان من سنّة رسول الله و سنّة صاحبہ، و ما کان من ہبته خمس إفریقیّة لمروان و فیہ حقّ الله و رسول الله و سهم ذوی القربی و الیتامی و المساکین! و ما کان من تطاوله فی البنیان حتّٰی عدّوا سبع دور بناها بالمدينة دار الثّالثة و دار العائشة و غیرهما من أهله و بناته، و بنیان مروان القصور بذی خشب و عمارة الاموال بها من الخمس الواجب لله و لرسوله، و ما کان من إفشائه العمل و الولايات فی أهله و بنی عمّه من بنی أمّیّة (و هم. ظ) أحداث و غلمة لا صحبة لهم من الرسول و لا تجربة لهم بالامور. و ما کان من الولید بن عقبہ بالكوفة

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۴۹

إذ صلی بهم الصّبح و هو أمير علیها سکران أربع رکعات، ثم قال لهم: إن شئتم أن أزيد کم صلاة زدکم! و تعطيله إقامة الحدّ علیه و ت. خيره ذلک عنه و ترکه المهاجرین و الانصار لا- يستعملهم علی شیء و لا- يستشیرهم و استغنی برأیه عن رأيهم و ما کان من الحمی الّذی حمی حول المدينة، و ما کان من إداره القطائع و الارزاق و الاعطیات علی أقوام بالمدينة لیست لهم صحبة من النّبی علیه السّلام ثم لا یغزون و لا یذبّون، و ما کان من مجاوزته الخیزران إلی السّوط و أنّه أوّل من ضرب بالشیاط ظهור النّاس و إنّما کان ضرب الخلیفتین قبله بالدّرّة و الخیزران. ثم تعاهد القوم لیدفعنّ الکتاب فی ید عثمان، و کان ممّن حضر الکتاب عمار بن یاسر و المقداد بن الاسود و کانوا عشرة فلما خرجوا بالکتاب لیدفعوه إلی عثمان و الکتاب فی ید عمار جعلوا یتسلّلون عن عمار حتّٰی بقی وحده، فمضى حتّٰی جاء دار عثمان فاستأذن علیه فأذن له فی یوم شات فدخل علیه و عنده مروان بن الحکم و أهله من بنی أمّیّة، فدفّع إلیه الکتاب فقرأه فقال له: أنت کتبت هذا الکتاب؟ قال: نعم، قال: و من کان معک؟ قال: کان معی نفر تفرّقوا فرقا منک. قال: و من هم؟ قال: لا أخبرک بهم. قال: فلم اجترأت علیّ من بینهم؟ فقال مروان: یا امیر المؤمنین! إنّ هذا العبد الأسود (یعنی عماراً) قد جرّأ علیک النّاس و إنّک إن قتلته نکلت به من ورائه. قال عثمان: اضربوه فضربوه و ضربه عثمان معهم حتّٰی فتقوا بطنه فغشی علیه فجّروه حتّٰی طرحوه علی باب الدّار فأمرت به أمّ سلمة زوج النّبی علیه السّلام فأدخل منزلها و غضب فیہ بنو المغیره و کان حلیفهم، فلما خرج عثمان لصلاة الظّهر عرض له هشام بن الولید بن المغیره فقال: أما و الله لئن مات عمار من ضربه هذا لأقتلنّ به رجلاً عظیماً من بنی أمّیّة! فقال عثمان: لست هناک!].

و احمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح الکاتب العبّاسی المعروف بالیعقوبی در «تاریخ» خود گفته: [فأقام ابن مسعود مغاضباً لعثمان حتّٰی توفّی و صلی علیه عمار بن یاسر و کان غائباً فستر أمره فلما انصرف رأى القبر فقال: قبر من هذا؟ فقیل: قبر عبد الله بن مسعود. قال: فکیف دفن قبل أن أعلم؟! فقالوا: ولی

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۵۰

أمره عمار بن یاسر و ذکر أنّه أوصی أن لا یخبر به و لم یلبث إلّا یسیراً حتّٰی مات المقداد فصلّی علیه عمار و کان أوصی إلیه و لم یؤذن عثمان به. فاشتدّ غضب عثمان علی عمار و قال: و یلی علی بن السّوداء! أما لقد کنت به علیماً].

و محمد بن جریر الطبری در «تاریخ» خود در ضمن روایتی طولانی که مشتمل بر ذکر رفتن امام حسن علیه السلام و حضرت عمار بسوی کوفه است آورده: [فأقبلا ۱] حتی دخلا المسجد فكان أول من أتاها مسروق بن الأجدع فسلم عليهما و أقبل علي عمار فقال: يا أبا اليقظان! علي ما قتلتم عثمان (رض)؟ قال علي شتم أعراضنا و ضرب أبشارنا. فقال: و الله ما عاقبتم بمثل ما عوقبتم به، و لئن صبرتم لكان خيرا للصابرين .

و ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربّه القرطبی در کتاب «العقد الفريد» گفته:

[و من حديث الأعمش، يرويه أبو بكر بن أبي شيبة، قال: كتب أصحاب عثمان عييه و ما ينقم الناس عليه في صحيفه فقالوا: من يذهب بها إليه؟ قال عمار: أنا! فذهب بها إليه فلمّا قرأها قال: أرغم الله أنفك! قال: و بأنف أبي بكر و عمر! قال: فقام إليه فوطئه حتى غشى عليه ثم ندم عثمان و بعث إليه طلحة و الزبير يقولان اختر إحدى ثلاث: إمّا أن تعفو و إمّا أن تأخذ الأرش و إمّا أن تقتصّ فقال: و الله لا قبلت واحدة منها حتى ألقى الله! قال أبو بكر: فذكرت هذا الحديث للحسن بن صالح فقال: ما كان علي عثمان أكثر ممّا صنع!].

و ابو الحسن علي بن حسين المسعودی در «مروج الذهب» گفته: [و في سنة خمس و ثلاثين كثر الطعن علي عثمان رضي الله عنه و ظهر عليه التكثير لأشياء ذكروها من فعله، منها: ما كان بينه و بين عبد الله بن مسعود و انحراف هذيل عن عثمان من أجله. و من ذلك: ما نال عمار بن ياسر من الفتن و الضرب و انحراف بني مخزوم عن عثمان من أجله إلخ.

و حافظ المغرب أبو عمر يوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البرّ القرطبی [۱] یعنی الحسن عليه السلام و عمار- ره (۱۲)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۵۱

المالکی در «استیعاب» در ترجمه عمار گفته: [و للحلف و الولاء المذین بین بنی مخزوم و بین عمار و أبیه یاسر کان اجتماع بنی مخزوم إلى عثمان حين نال من عمار غلمان عثمان ما نالوا من الضرب حتى انتفق له فتق في بطنه و رجموا و كسروا ضلعا من أضلاعه فاجتمعت بنو مخزوم و قالوا: و الله لئن مات لا قتلنا به أحدا غير عثمان!].

و مجد الدین مبارک بن محمد الجزری المعروف بابن الأثير در «نهايه» در لغت صبر گفته: [ه. و منه: حديث عثمان حين ضرب عمار رضي الله عنهما فلمّا عوتب قال: هذه يدي لعمار فليصطبر].

و عز الدین علی بن محمد الجزری المعروف بابن الأثير در «تاریخ کامل» در ضمن واقعه رفتن جناب امام حسن علیه السلام و حضرت عمار بسوی کوفه گفته: فأقبلا حتى دخلا المسجد و كان أول من أتاها المسروق بن أجدع فسلم عليهما و أقبل علي عمار فقال: يا أبا اليقظان! علام قتلتم عثمان؟ قال: علي شتم أعراضنا و ضرب أبشارنا. قال: فو الله ما عاقبتم بمثل ما عوقبتم به، و لئن صبرتم لكان خيرا للصابرين .

و جمال الدین محمد بن مکرم المعروف بابن منظور الإفريقي در «لسان العرب» در لغت صبر گفته: [و في حديث عمار حين ضربه عثمان فلمّا عوتب في ضربه إياه قال: هذه يدي لعمار فليصطبر. معناه: فليقتصّ .

و جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر سیوطی در رساله «تأخير الظّلامة إلى يوم القيامة» گفته: [قال ابن عساكر: أخبرنا أبو عبد الله الحسين بن نصير بن محمد ابن خميس في كتابه، حدّثنا القاضي أبو نصر محمد بن علي، حدّثنا أبو الفتح أحمد بن عبيد الله، حدّثنا أبو القاسم نصر بن أحمد بن محمد الخليل المرجي، حدّثنا أبو يعلى أحمد بن علي بن المثنى، حدّثنا عبد الله بن بكار، حدّثني القاسم بن الفضل. عن عمر بن مرّة، عن سالم بن أبي الجعد. قال: ذكر عثمان بنى أميّه فقال: و الله لو أنّ مفاتيح الجنّة بيدي لأعطيتهما بنى أميّه حتى يدخلوا الجنّة من عند آخرهم و لأستعملنهم

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۵۲

علي رغم من رغم! فقال عمار بن ياسر: فإنّ ذلك يرغم بأنفي! قال: أرغم الله بأنفك! قال: بأنف أبي بكر و عمر! فغضب فقام إليه فوطئه برجله فأجفله الناس عنه، فبعث الى طلحة و الزبير فقال: ائتيا هذا الرجل فخيراه بين ثلث، بين أن يقتصّ أو يأخذ أرشا او يعفو و

قال: لا والله لا أقبل منهمَّ واحدةً حتَّى ألقى رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم فأشكو إليه! قال ابن أبي شيبة في «المصنّف»: عن سالم بن أبي الجعد، قال: كتب اصحاب رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم عيب عثمان فقالوا: من يذهب به إليه، فقال عمار: أنا أذهب به إليه، فذهب به إليه فقرأه فلمّا قرأ قال: أرغم الله بأنفك! فقال عمار: و أنف فلان و فلان، فقام إليه فوطئه حتّى غشى عليه. ثمّ بعث إليه الزبير و طلحه فقال له: اختر إحدى ثلاث: إمّا أن تعفو و إمّا أن تأخذ العرش و إمّا أن تقتصّ. فقال عمار: لا أقبل منهمَّ شيئاً حتّى ألقى الله!].

و محمد طاهر گجراتی در «مجمع البحار» در لغت صبر گفته: [و منه «ح»] [۱] ضرب عثمان عماراً فعوتب فقال: هذه يدى لعمار فليصطبر].

ملا- محسن کشمیری در «نجاه المؤمنین» در مقام جواب از مطاعن عثمان گفته: [و أمّا ضربه عماراً فلاّنه كان إذا دخل عليه أساء الأدب و أغلظ له فى القول بما لا يجوز الاجترأ به على الأئمّة مع وقوع الإجلال من أكابر الصّحابة و أهل البيت و للإمام التّأديب عليه و إن أفضى ذلك إلى الهلاك .

و محمد مرتضى الزبيدى در «تاج العروس - شرح قاموس» در لغت صبر آورده: [و الاضطبار: الاقتصاص، و فى حديث عمار حين ضربه عثمان: فلمّا عوتب فى ضربه آياه قال: هذه يدى لعمار فليصطبر. معناه: فليقتصّ .

و هر گاه بمدلول این عبارات و رسیدی و سوء صنیع عثمان با حضرت عمار دیدی، قدری از احادیث و اخبار که در ذمّ دشمنی و تحقیر و اسائت آدب حضرت عمار از جناب رسول مختار علیه و آله سلام الله مدی اللیل و النهار و النهار وارد شده باید شنید، تا نهایت خسران و بوار و تباب و تبار عثمان و دیگر دشمنان حضرت [۱] اى حديث (۱۲)

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۵۳

عمار بخوبی واضح و آشکار گردد.

ابن عبد البر القرطبی در کتاب «استیعاب» در ترجمه حضرت عمار آورده:

[و من

حديث خالد بن الوليد: أن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم قال: من أبغض عماراً أبغضه الله تعالى.

قال خالد: فما زلت أحبه من يومئذ].

و ابن الأثير الجزرى در «أسد الغابة» بترجمه حضرت عمار بسند أحمد ابن حنبل آورده: [

عن علقمّه، عن خالد بن الوليد، قال: كان بينى و بين عمار كلام فأغلظت له فى القول فانطلق عمار يشكونى إلى النّبي صَلَّى الله عليه و سلم، فجاء خالد و هو يشكوه إلى النّبي صَلَّى الله عليه و سلم، قال: فجعل يغلظ له و لا يزيده إلّا غلظّه و النّبي صَلَّى الله عليه و سلم ساكت لا يتكلّم، فبكى عمار فقال: يا رسول الله! ألا تراه؟! فرفع رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم رأسه و قال: من عادى عماراً عاداه الله، و من أبغض عماراً أبغضه الله!

قال خالد: فخرجت فما كان شىء أحبّ إلىّ من رضى عمار فلقيته فرضى .

و ولى الدين الخطيب التبريزى در «مشكاة المصابيح» آورده: [

و عن خالد بن الوليد، قال: كان بينى و بين عمار بن ياسر كلام فأغلظت له فى القول فانطلق عمار يشكونى إلى رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم، فجاء خالد و هو يشكو إلى النّبي صَلَّى الله عليه و سلم، قال: فجعل يغلظ له و لا يزيده إلّا غلظّه و النّبي صَلَّى الله عليه و سلم ساكت لا يتكلّم، فبكى عمار و قال: يا رسول الله! ألا تراه؟! فرفع النّبي صَلَّى الله عليه و سلم رأسه و قال: من عادى عماراً عاداه الله، و من أبغض عماراً أبغضه الله!

قال خالد: فخرجت فما كان شىء أحبّ إلىّ من رضى عمار، فلقيته بما رضى فرضى .

و ابن حجر عسقلانی در «إصابه» ترجمه حضرت عمار آورده:]

عن خالد بن ولید، قال: کان بینی و بین عمار کلام فأغلظت له فشکانی إلى النبی صلی الله علیه و آله و سلم فجاء خالد فرفع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رأسه فقال: من عادى عمارا عاداه الله و من أبغض عمارا أبغضه الله .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۵۴

و یحیی بن ابی بکر العامری الیمانی در «ریاض مستطابه» ترجمه حضرت عمار آورده: [شهد عمار جمیع المشاهد مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کان مخصوصا منه بالبشارة و الترحیب و البشاشة و التطییب، و أخبر أنه أحد الأربعة الذين تشاق إليهم الجنة.

قال له: مرحبا بالطيب المطيب

، و أخبر أنه ما خير بين أمرين إلا اختار أيسرهما (أرشد هما. ظ) و

قال: عمار جلده ما بين عيني و أنفي.

و قال: اهدتوا بهدى عمار.

و قال: من عادى عمارا عاداه الله، و من أبغض عمارا أبغضه الله .

و ملا علی متقی در «کنز العمال» آورده:

[من عادى عمارا عاداه الله و من أبغض عمارا أبغضه الله. حم. ن. حب. ك عن خالد بن الوليد].

و نیز در «کنز العمال» آورده:

[كف يا خالد عن عمار، فإنه من يبغض عمارا يبغضه الله، و من يلعن عمارا يلعنه الله. ابن عساكر، عن ابن عباس، من يحقر عمارا يحقره الله، و من يسب عمارا يسبه الله، و من يبغض عمارا يبغضه الله.

ع و ابن قانع. طب. ض

عن خالد بن الوليد. يا خالد! لا- تسب عمارا إنه من يعادى عمارا يعاديه الله، و من يبغض عمارا يبغضه الله، و من يسب عمارا يسبه الله، و من يسفه عمارا يسفه الله، و من يحقر عمارا يحقره الله. ظ و سمويه طب. ك عن خالد بن الوليد].

و نیز علی متقی در «کنز العمال» آورده:]

عن خالد بن الوليد أنه أتى النبي صلی الله علیه و سلم فقال: يا رسول الله! لو لا أنت ما سبني ابن سمية! فقال:

مهلا يا خالد! من سب عمارا سبه الله، و من حقر عمارا حقره الله، و من سفه عمارا سفه الله (ابن النجار)].

و نیز علی متقی در «کنز العمال» آورده:]

عن خالد بن الوليد، قال: ما عملت عملا أخوف عندي أن يدخلني النار من شأن عمار! قيل: و ما هو؟ قال: بعثني رسول الله صلی الله علیه و سلم في ناس من أصحابه إلى حى من العرب فأصبتهم و فيهم أهل بيت مسلمون، فكلمني عمار في أناس من أصحابه، فقال: أرسلهم، فقلت: لا حتى آتى بهم رسول الله صلی الله علیه و سلم، فإن شاء أرسلهم و إن شاء صنع فيهم ما أراد فدخلت على رسول الله صلی الله علیه و سلم و استأذن عمار فدخل فقال: يا رسول الله

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۵۵

ألم تر خالد بن الوليد فعل و فعل؟! فقال خالد: أما و الله لو لا مجلسك ما سبني ابن سمية! فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: أخرج [۱] يا عمار! فخرج و هو يبكي. فقال: ما نصرني رسول الله صلی الله علیه و سلم على خالد! فقال لى رسول الله صلی الله علیه و سلم: ألا- أحببت الرجل؟ فقلت: يا رسول الله! ما معنى منه إلا محقره له. فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: من يحقر عمارا يحقره الله، و من يسب عمارا يسبه الله، و من يبغض عمارا يبغضه الله. فخرجت فاتبعته فكلمته حتى استغفر لى ع. كر. أيضا: بعثني

رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم في سرية فأصبنا أهل بيت كانوا و حدوا، فقال عمار: قد احتجز هؤلاء منا بتوحيدهم. فلم ألتفت إلى قول عمار، فقال: أما لأخبرن رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم. فلما قدمنا على رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم شكاني إليه، فلما رأى أن النبي صَلَّى الله عليه و سلم لا يقتص مني أدبر و عيناه تدمعان، فردّه النبي صَلَّى الله عليه و سلم فقال: يا خالد! لا تسب عماراً فإنه من سب عماراً سبه الله، و من يبغض عماراً أبغضه الله، و من سفه عماراً سفه الله. فقلت: استغفر لي يا رسول الله، فو الله ما منعني أن أجيبه إلّا تسفهني إياه! قال خالد: فما من ذنوبي مني أخوف عندي من تسفهني عماراً!

(ن، طب، ك).]

و نور الدين علي بن ابراهيم الحلبي الشافعي در «إنسان العيون» گفته:

[و في الحديث: من عادى عماراً عاداه الله، و من أبغض عماراً أبغضه الله. عمار يزول مع الحق حيث يزول، خلط الايمان بلحمه و دمه. عمار ما عرض عليه أمران إلّا اختار الأرشد منهما.

و جاء أن عماراً دخل على النبي صلعم فقال: مرحبا بالطيب المطيب! إن عمار بن ياسر حشى ما بين أخمص قدميه إلى شحمه أذنه إيماناً.

و في رواية إن عماراً ملئ إيماناً من قرنه إلى قدمه و اختلط الايمان بلحمه و دمه.

و تخاصم عمار مع خالد بن الوليد في سرية كان فيها خالد أميراً فلما جاء إليه صلعم استبا عنده، [۱] الصحيح ما يأتي في السياق الاتي عن خالد أن عماراً خرج بنفسه باكياً، فردّه النبي (صلعم) و زجر خالدًا بمحضر منه، فلا تغفل (۱۲. ن)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۵۶

فقال خالد: يا رسول الله، أيسرك أن هذا العبد الأجدع يشتمني؟! فقال رسول الله صلعم: يا خالد! لا تسب عماراً فإن من سب عماراً فقد سب الله، و من أبغض عماراً أبغضه الله، و من لعن عماراً لعنه الله. ثم إن عماراً قام مغضباً فقام خالد فتبعه حتى أخذ بثوبه و اعتذر إليه فرضى عنه .

و شيخ عبد الحق دهلوی در «أسماء رجال مشكاة» بترجمه حضرت عمار در ذکر مناقب آن جناب گفته:

[يا خالد! لا تسب عماراً إنه من يعادى عماراً يعاديه الله، و من يبغض عماراً يبغضه الله، و من يسب عماراً يسبه الله أو من يسفه عماراً يسفه الله، و من يحقر عماراً يحقره الله. قال له حين كان بين خالد و عمار كلام، و ذلك أن خالدًا قال: بعثنى رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم في سرية فأصبناهم و كان فيهم أهل بيت وحدوا، فقال عمار: قد احتجز هؤلاء منا بتوحيدهم. فلم ألتفت إلى قول عمار، فقال:

أما لأخبرن رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم، فلما قدمنا على رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم شكاني إليه فقال: أ لم تر إلى خالد بن الوليد فعل و فعل؟! فقلت: أما و الله لولا مجلسك ما سبني ابن سمية! فقال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: اخرج يا عمار! فخرج و هو يبكي لما رأى أن النبي صَلَّى الله عليه و سلم لا يقتص مني، و قال: ما نصرني رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم على خالد! فقال لي رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: ألا أحببت الرجل؟! فقلت: يا رسول الله! ما منعني منه إلّا محقره له

، و

في رواية: ما منعني أن أحبته إلّا تسفهني إياه! فقال: لا تسب عماراً، الحديث.

قال: و لما خرج عمار اتبعته فكلّمته حتى استغفر لي، و كان خالد يقول: ما من ذنوبي شيء أخوف عندي من تسفهني عماراً، و في رواية: ما عملت عملاً أخوف عندي أن يدخلني النار إلّا ما كان من شأن عماراً!].

بنابر این حدیث لازم می آید که اهل سنت قائل شوند بضلال تائم عبد الرحمن بن عوف، زیرا که او در واقعه شوری و بیعت با عثمان هرگز اهتدا بهدای حضرت عمار ننموده، بلکه ارتکاب مخالفت صریحه آن جناب نموده، در ضلال خود إلى أقصى الغایه افزوده.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۵۷

أبو جعفر محمد بن جریر طبری در «تاریخ» خود در قصه شوری آورده:

[فَلَمَّا صَلَّوْا الصُّبْحَ جَمَعَ الرَّهْطُ وَ بَعَثَ إِلَى مَنْ حَضَرَهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ أَهْلِ السَّابِقَةِ وَ الْفَضْلُ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ إِلَى أَمْرَاءِ الْأَجْنَادِ، فَاجْتَمَعُوا حَتَّى التَّجَّ الْمَسْجِدَ بِأَهْلِهِ فَقَالَ:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ النَّاسَ قَدْ أَحْبَبُوا أَنْ يَلْحَقَ أَهْلُ الْأَمْصَارِ بِأَمْصَارِهِمْ وَ قَدْ عَلِمُوا مِنْ أَمِيرِهِمْ.

فَقَالَ سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ: إِنَّا نَرَاكَ لَهَا أَهْلًا! فَقَالَ: أَشِيرُوا عَلَيَّ بِغَيْرِ هَذَا! فَقَالَ عَمَّارٌ:

إِنْ أَرَدْتَ أَنْ لَا يَخْتَلِفَ الْمُسْلِمُونَ فَبَايِعْ عَلِيًّا! فَقَالَ الْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ: صَدَقَ عَمَّارٌ، إِنْ بَايَعْتَ عَلِيًّا قُلْنَا: سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا! قَالَ ابْنُ أَبِي سَرْحٍ: إِنْ أَرَدْتَ أَنْ لَا يَخْتَلِفَ قَرِيشُ فَبَايِعْ عُثْمَانَ! فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَلِيٍّ رِبِيعَةُ: صَدَقْتَ، إِنْ بَايَعْتَ عُثْمَانَ قُلْنَا: سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا! فَشْتَمَ عَمَّارُ ابْنَ أَبِي سَرْحٍ وَ قَالَ: مَتَى كُنْتَ تَنْصَحُ الْمُسْلِمِينَ؟! فَتَكَلَّمَ بَنُو هَاشِمٍ وَ بَنُو أُمَيَّةٍ، فَقَالَ عَمَّارٌ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَكْرَمَنَا بَنِيَّهِ وَ أَعَزَّنَا بِدِينِهِ، فَأَتَى تَصْرِفُونَ هَذَا الْأَمْرَ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ؟!].

و أبو عمر أحمد بن محمد بن عبدربه القرطبي در كتاب «العقد الفريد» در قصه شوری آورده: [فَقَالَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ: إِنْ أَرَدْتَ أَنْ لَا يَخْتَلِفَ عَلَيْكَ اثْنَانِ فَوَلِّ عَلِيًّا. وَ قَالَ ابْنُ أَبِي سَرْحٍ: إِنْ أَرَدْتَ أَنْ لَا يَخْتَلِفَ عَلَيْكَ قَرِيشٌ فَوَلِّ عُثْمَانَ .

و نیز در كتاب «العقد الفريد» در قصه شوری آورده: [فَلَمَّا صَلَّوْا الصُّبْحَ جَمَعَ إِلَيْهِ الرَّهْطُ وَ بَعَثَ إِلَى مَنْ حَضَرَهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ إِلَى أَمْرَاءِ الْأَجْنَادِ حَتَّى ارْتَجَّ الْمَسْجِدَ بِأَهْلِهِ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ النَّاسَ قَدْ أَحْبَبُوا أَنْ تَلْحَقَ أَهْلُ الْأَمْصَارِ بِأَمْصَارِهِمْ وَ قَدْ عَلِمُوا مِنْ أَمِيرِهِمْ. فَقَالَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ: إِنْ أَرَدْتَ أَنْ لَا يَخْتَلِفَ الْمُسْلِمُونَ فَبَايِعْ عَلِيًّا! فَقَالَ الْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ: صَدَقَ عَمَّارُ. إِنْ بَايَعْتَ عَلِيًّا قُلْنَا:

سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا! قَالَ ابْنُ أَبِي سَرْحٍ: إِنْ أَرَدْتَ أَنْ لَا يَخْتَلِفَ قَرِيشُ فَبَايِعْ عُثْمَانَ، إِنْ بَايَعْتَ عُثْمَانَ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا! فَشْتَمَ عَمَّارُ: ابْنَ أَبِي سَرْحٍ وَ قَالَ: مَتَى كُنْتَ تَنْصَحُ الْمُسْلِمِينَ؟! فَتَكَلَّمَ بَنُو هَاشِمٍ وَ بَنُو أُمَيَّةٍ فَقَالَ عَمَّارٌ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ أَكْرَمَنَا بَنِيَّنا وَ أَعَزَّنَا بِدِينِهِ فَأَتَى تَصْرِفُونَ هَذَا الْأَمْرَ عَنْ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ؟!].

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۵۸

و أبو الحسن علی بن محمد الجزری المعروف بابن الاثیر در «تاریخ کامل» در قصه شوری آورده: [فَلَمَّا صَلَّوْا الصُّبْحَ جَمَعَ الرَّهْطُ وَ بَعَثَ إِلَى مَنْ حَضَرَهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ أَهْلِ السَّابِقَةِ وَ الْفَضْلُ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ إِلَى أَمْرَاءِ الْأَجْنَادِ، فَاجْتَمَعُوا حَتَّى التَّحَمَّ الْمَسْجِدَ بِأَهْلِهِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ النَّاسَ قَدْ أَجْمَعُوا أَنْ يَرْجِعَ أَهْلُ الْأَمْصَارِ إِلَى أَمْصَارِهِمْ فَأَشِيرُوا عَلَيَّ. فَقَالَ عَمَّارٌ: إِنْ أَرَدْتَ أَنْ لَا يَخْتَلِفَ الْمُسْلِمُونَ فَبَايِعْ عَلِيًّا! فَقَالَ الْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ: صَدَقَ عَمَّارُ، إِنْ بَايَعْتَ عَلِيًّا قُلْنَا: سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا! وَ قَالَ ابْنُ أَبِي سَرْحٍ:

إِنْ أَرَدْتَ أَنْ لَا يَخْتَلِفَ قَرِيشُ فَبَايِعْ عُثْمَانَ! فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي رِبِيعَةَ: صَدَقْتَ، إِنْ بَايَعْتَ عُثْمَانَ قُلْنَا: سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا! فَتَبَسَّمَ ابْنُ أَبِي سَرْحٍ، فَقَالَ عَمَّارٌ: مَتَى كُنْتَ تَنْصَحُ الْمُسْلِمِينَ؟! فَتَكَلَّمَ بَنُو هَاشِمٍ وَ بَنُو أُمَيَّةٍ، فَقَالَ عَمَّارٌ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ أَكْرَمَنَا بَنِيَّهِ وَ أَعَزَّنَا بِدِينِهِ، فَأَتَى تَصْرِفُونَ هَذَا الْأَمْرَ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ؟!].

وجه ۱۰- در تخلف سعد بن ابی وقاص از هدای عمار و عبارات علمای عامه

وجه دهم: حدیث اهتدا بهدای عمار، دلیل کمال ضلالت و سفاهت سعد بن ابی وقاص است، زیرا که او بجای اهتدا بهدای حضرت عمار، کمال اسائت ادب تخلف سعد بن ابی وقاص از هدای عمار بمخاطبه آن جناب نموده طریق غایت تباب و خسارت باقدام

نهایت جرأت و جسارت پیموده.

عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدّينوري در كتاب «المعارف» گفته: [سعد بن أبي وقاص - كان مهاجرا لعمّار بن ياسر حتّى هلكا و قال له سعد: إن كنّا لنعدّك من أفاضل أصحاب محمّد (ص) حتّى إذا لم يبق من عمرك إلّا ظمأ الحمار [۱] أخرجت ربقة الاسلام من عنقك! ثم قال له: أيّما أحبّ إليك: مودّة على دخل أو مصارمة جميلة؟ قال: بل مصارمة جميلة! فقال: على أن لا أكلمك أبدا!].

و أحمد بن عبدربه القرطبي در كتاب «العقد الفريد» گفته: [و قال سعد [۱] في «لسان العرب»: (و قولهم: ما بقى منه الا قدر ظمء الحمار. أى لم يبق من عمره الا اليسير. يقال: انه ليس شىء من الدواب أقصر ضما من الحمار و هو أقل الدواب صبورا عن العطش يرد الماء كل يوم فى الصيف مرتين، و فى حديث بعضهم: حين لم يبق من عمرى إلّا ظمء الحمار، أى شىء يسير) (۱۲. نصير).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۵۹

ابن أبى وقاص لعمّار بن ياسر: لقد كنت عندنا من أفاضل أصحاب محمّد (ص) حتّى لم يبق من عمرك إلّا ظمء الحمار، فعلت و فعلت يعرض له بقتل عثمان قال عمّار: أى شىء أحبّ إليك:

مودّة على دخل أو هجر جميل؟ قال: هجر جميل! قال: فلله على أن لا أكلمك أبدا!، و جلال الدين سيوطى در تذكرة خود که نام آن «فلک مشحون» است در جزء سادس و عشرين على ما نقل عنه گفته: [أسماء المتهاجرين: سعد بن أبى وقاص كان مهاجرا لعمّار بن ياسر حتّى مات، قال: له أيّما أحبّ إليك: مودّة على دغل (دخل. ظ) أو مصارمة جميلة؟ قال: مصارمة جميلة! قال: على لله أن لا أكلمك أبدا!]. عائشة - كانت مهاجرة لحفصة، رضى الله عنهما. عثمان بن عفّان - كان مهاجرا لعبد الرحمن بن عوف. و كان طاووس مهاجر الوهب بن منبه حتّى ماتا. و جرى بين الحسن و ابن سيرين شىء فمات الحسن و لم يشهد ابن سيرين جنازته. و سعيد بن المسيّب هجر أباه حتّى مات. و كان الثورى يتعلّم من ابن أبى لیلی فمات ابن أبى لیلی و لم يشهد الثورى جنازته. هذا ما ذكره ابن قتيبة في «المعارف» [۱].

وجه ۱۱ - در تخلف مغیره بن شعبه از هدای عمار بروایت ابن قتیبه

اشاره

وجه یازدهم آنکه: این حدیث برهان قاطع و سلطان ساطع بر ضلالت تامّه و غوایت عامّه مغیره بن شعبه صحابی نیز می باشد، زیرا که او نیز مهتدی

تخلف مغیره بن شعبه از هدای عمار

به دای عمّار علیه آلاف الرّحمة و الرّضوان من الملك الغفّار نگردید، و با وصف هدایت فرمودن آن جناب، راه حقّ و صواب ندید بلکه بمقابله آن جناب، سراسر تمرد و تکبر و تغطرس و تجبر ورزید، [۱] علامه سمهودی در «جواهر العقدین» در قسم اول کتاب گفته: (و قد صدر من كثير من السلف اختيار ترك مكالمه بعضهم بعضا مع علمهم بالنهاى عن المهاجرة لمصالح رأوها، فقد قال الكمال الدميرى: رأيت بخط ابن الصلاح أن سعد بن أبى وقاص هاجر عمار بن ياسر حتى مات رضى الله عنهما، و أن عائشة كانت مهاجرة لحفصة رضى الله عنهما. و عثمان هجر عبد الرحمان بن عوف الى أن مات رضى الله عنهما، و طاووس هاجر وهب بن منبه

الی أن ماتا، و كذلك الحسن و ابن سیرین، و هجر سعید بن المسیب أباه فلم یکلم الی أن مات و کان زنا یا. و کان الثوری یتعلم من ابن أبی لیلی ثم هجره و مات ابن أبی لیلی و لم یشهد الثوری جنازته) انتهى

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۶۰

و بطعن و تشنیع بر آن خاصه خدا سبیل غی و اعتدا بر گزید.

عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري در کتاب «الامامة و السياسة» گفته: [

قال: ثم دخل المغيرة بن شعبه فقال له علي: هل لك يا مغيرة في الله؟ قال: فأين هو يا أمير المؤمنين؟ قال: تأخذ سيفك فتدخل معنا في هذا الامر فتدرك من سبقك و تسبق من معك فأني أرى أمورا لا بدّ للسّيف أن تشدّ لها و تقطف الرّؤوس بها. فقال المغيرة: فأني و الله يا أمير المؤمنين ما رأيت قاتل عثمان مصيبا و لا قتله صوابا و إنّها لمظلمة تتلوها ظلمات! فأريد يا أمير المؤمنين إن أذنت لي أن أضع سيفي و أنا في بيتي حتّى تنجلي الظلمة و يطلع قبرها فنسرى مبصرين نقفو آثار المهتدين و نتقى سبيل الجائرين. قال علي: قد أذنت لك فكن من أمرك على ما بدا لك. فقام عمار فقال: معاذ الله يا مغيرة تقعد أعمى بعد أن كنت بصيرا! يغلبك من غلبته و يسبقك من سبقته، انظر ما ترى و ما تفعل، و أمّا أنا فلا أكون إلّا في الرّغيل الأوّل! فقال له المغيرة: يا أبا اليقظان إياك أن تكون كقاطع السّلسلة فرّ من الضّحل فوق في الرّمضاء فقال عليّ لعمار: دعه فإنّه لن يأخذ من الآخرة إلّا ما خالطته الدّنيا! أما و الله يا مغيرة! إنّها للوثبة المؤدّية تودي من قام فيها إلى الجنّة و لها أختان [۱] بعدها فاذا غشيتاك فم في بيتك! فقال المغيرة: أنت و الله يا أمير المؤمنين أعلم منّي و لئن لم أقاتل معك لا أعين عليك، فان يكن ما فعلت صوابا فآياه أردت و إن خطأ فمنه نجوت ولى ذنوب كثيرة لا قبل لي بها إلّا الاستغفار منها!].

وجه ۱۲- آنکه: تخلف عبد الله بن عمرو و سعد بن أبي وقاص و محمد بن مسلمه از هداي عمار

این حدیث دلیل ضلال تامّ و حجّت غیّ لا کلام عبد الله ابن عمر و سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه نیز هست، زیرا که این اشخاص با وصف معدود بودن در اصحاب جناب سیّد ابرار صلی الله علیه و آله و سلّم الاطهار و مشاهده و معاینه جلالت شان و رفعت مکان حضرت عمار نزد آن سرور مختار علیه و آله آلاف السّلام مدی اختلاف اللیل و النهار دیده و دانسته مخالفت هداي آن زبده اخیار [۱] یعنی: غزوة صفین و غزوة النهروان (۱۲)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۶۱

اختیار ساختند، و با وصف هدايت و ارشاد آن مصاحب خاصّ حضرت خیر العباد صلی الله علیه و آله و سلّم إلى يوم التّناد بسوی مسلک سداد و رشاد، لواء خصومت و عناد و رایت مرا و لداد افراختند، و با وصف افهام و تفهیم حضرت عمار علیه آلاف الرّضوان من الملك الغفار راه تقاعد ملیم پیمودند، و از مساعدت و اتّباع وصیّ حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله الکرام تخلف ورزیده بأقوال ضلالت اشتغال خود، معاندت حقّ صریح و صواب نصیح نمودند.

عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري در کتاب «الامامة و السياسة» گفته: [

اعتزال عبد الله بن عمرو سعد بن أبي وقاص و محمد بن مسلمة عن مشاهد علي و حروبه- قال: و ذكروا أنّ عمار بن ياسر قام إلى علي فقال: يا أمير المؤمنين ائذن لي آتي عبد الله بن عمر فأكلّمه لعلّه يخفّ معنا في هذا الأمر. فقال علي: نعم. فأتاه فقال له: يا أبا عبد الرحمن إنّّه قد بايع عليّا المهاجرون و الأنصار و من إنّ فضّلمناه عليك لم يسخطك و إنّ فضّلمناك عليه لم يرضك، و قد أنكرت السّيف في أهل الصّلوة و قد علمت أنّ عليّ القاتل القتل و عليّ المحصن الرّجم، و هذا يقتل بالسّيف و هذا يقتل بالحجارة، و إنّ عليا لم يقتل أحدا من أهل الصّلوة فيلزم حكم القاتل، فقال ابن عمر:

يا أبا اليقظان! إنّ أبی جمع أهل الشوری الذّین قبض رسول الله صلی الله علیه و سلّم و هو عنهم راض فكان أحقّهم بها علی غیر أنّه

جاء معه أمر فيه السيف ولا أعرفه ولكن والله ما أحب أن لي الدنيا وما عليها وإنني أظهرت، أو أضمرت عداوة علي! قال: فانصرف عنه فأخبر عليا بقوله، فقال: لو أتيت محمد بن مسلمة الأنصاري، فأتاه عمار فقال له محمد: مرحبا بك يا أبا اليقظان على فرقة ما بيني وبينك! والله لو لا ما في يدي من رسول الله صلى الله عليه وسلم لبايعت عليا ولو أن الناس كلهم عليه لكنت معه ولكنك يا عمار كان من النبي أمر ذهب فيه الرأي. فقال عمار: كيف؟ قال: قال رسول الله: إذا رأيت المسلمين يقتتلون، أو إذا رأيت أهل الصلاة. فقال عمار: فإن كان قال لك: إذا رأيت المسلمين، فوالله لا ترى مسلمين يقتتلان بسيفهما ابدا، وإن كان قال لك: أهل الصلاة، فمن سمع هذا معك؟ إنما أنت أحد الشاهدين، فتريد من رسول الله قولا

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۶۲

بعد قوله يوم حجة الوداع: دماؤكم وأموالكم عليكم حرام إلّا بحدث. فتقول: يا محمد لا تقاتل المحدثين. قال: حسبك يا أبا اليقظان! قال: ثم أتى سعد بن أبي وقاص فكلّمه فأظهر سعد الكلام القبيح فانصرف عمار إلى علي فقال له علي: دع هؤلاء الرهط، أما ابن عمر فضعيف، وأما سعد فحسود، وذنبى إلى محمد بن مسلمة أتى قتلت قاتل أخيه يوم خيبر مرحب اليهودى!]

وجه ۱۳- آنکه: تخلف أبو موسى أشعري از هداى عمار

وجه سیزدهم آنکه: مقتضای این حدیث آنست که اهل سنت قائل شوند بضلال مبین أبو موسى الأشعري، زیرا که آن حمار الأشعريين بجای اهتدا بهداى حضرت عمار، علم کمال مخالفت و معاندت با آن جناب افراخته و بتوهين و تهجين آن صحابی خاص جناب خاتم النبیین صلى الله عليه و آله أجمعين خویشان را عرضه هلاک و دمار ساخته.

ابن قتیبه دینوری در کتاب «الامامة و السیاسة» می آرد: [و ذکرُوا أَنّ عَلِيّاً لَمَّا نَزَلَ قَرِيباً مِنَ الْكُوفَةِ بَعَثَ عَمَارَ بْنَ يَاسِرٍ وَ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ إِلَى أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ وَ كَانَ أَبُو مُوسَى عَامِلاً لِعُثْمَانَ عَلَى الْكُوفَةِ فَبَعَثَهُمَا عَلَيْهِ وَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ يَسْتَفْزِهِم، فَلَمَّا قَدَمَا عَلَيْهِ قَامَ عَمَارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ فَدَعَا النَّاسَ إِلَى النَّصْرِ لَعَلِّي، فَلَمَّا أَمْسُوا دَخَلَ رِجَالٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ عَلَى أَبِي مُوسَى، فَقَالُوا: مَا تَرَى أَنْ تَخْرُجَ مَعَ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَى صَاحِبِيهِمَا أَمْ لَا؟ فَقَالَ أَبُو مُوسَى: أَمَّا سَبِيلُ الْآخِرَةِ فَفِي أَنْ تَلْزَمُوا بِيُوتَكُمْ، وَ أَمَّا سَبِيلُ الدُّنْيَا فَالْخُرُوجُ مَعَ مَنْ أَتَاكُمْ! فَأَطَاعُوهُ، فَتَبَطَّ النَّاسُ عَلَى عَلِيٍّ وَ بَلَغَ عَمَارًا وَ مُحَمَّدًا مَا أَشَارَ أَبُو مُوسَى عَلَى أَوْلَئِكَ الرَّهْطِ، فَأَتِيَاهُ فَأَغْلَظَا لَهُ فِي الْقَوْلِ قَالَ أَبُو مُوسَى: إِنَّ بَيْعَةَ عُثْمَانَ فِي عُنْقِي وَ عُنْقِ صَاحِبِكُمْ وَ لَنْ أُرَدَّنَا الْقِتَالَ مَا لَنَا إِلَى قِتَالِ أَحَدٍ مِنْ سَبِيلِ حَتَّى نَفْرُغَ مِنْ قِتْلَةِ عُثْمَانَ! ثُمَّ خَرَجَ أَبُو مُوسَى فَصَعِدَ الْمَنْبِرَ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) الَّذِينَ صَحَبُوهُ فِي الْمَوَاطِنِ أَعْلَمَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ مِمَّنْ لَمْ يَصْحَبْهُ، وَ إِنَّ لَكُمْ حَقّاً عَلَى أَوْدِيهِ إِلَيْكُمْ، إِنَّ هَذِهِ الْفِتْنَةُ النَّائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْيَقْظَانِ، وَ الْقَاعِدُ خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، وَ الْقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، وَ السَّاعِي خَيْرٌ مِنَ الزَّارِكِ، فَاعْمَدُوا سِوْفَكُمْ حَتَّى تَنْجُلِيَ هَذِهِ الْفِتْنَةُ! فَقَامَ عَمَارُ بْنُ يَاسِرٍ فَحَمَدَ اللَّهَ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۶۳

و أثنى عليه، ثم قال: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَبَا مُوسَى يَنْهَاكُمْ عَنِ الشَّخْصِ إِلَى هَاتَيْنِ الْجَمَاعَتَيْنِ وَ لِعَمْرِي مَا صَدَقَ فِيمَا قَالَ وَ مَا رَضِيَ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ بِمَا ذَكَرَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ إِنَّ طَائِفَتَيْنِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ أَقْسَطُوا»

. و قال:

«وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»

، فلم يرض من عباده بما ذكر أبو موسى من أن يجلسوا في بيوتهم و يخلوا بين الناس فيسفك بعضهم دماء بعض فسيروا معنا إلى هاتين الجماعتين و اسمعوا من حججهم و انظروا من أولى بالنصرة فاتبعوه، فان أصلح الله أمرهم رجعتهم مأجورين و قد قضيتهم حق الله، و إن بغى بعضهم على بعض نظرتم إلى الفئة الباغية فقاتلتموها حتى تفيء إلى أمر الله كما أمركم الله و افترض عليكم، ثم قعدا.

و ابو جعفر محمد بن جریر طبری در «تاریخ» خود در ذکر واقعه تشریف بردن جناب امام حسن علیه السلام و حضرت عمار بسوی کوفه می‌آرد: [فخرج أبو موسى فلقى الحسن فضمه إليه و أقبل على عمار فقال: يا أبا يقظان، أعدوت فيمن عدا على أمير المؤمنين فأحلت نفسك مع الفجار؟! فقال: لم أفعل و لم يسؤني!].

و ابن الاثير الجزری در «تاریخ کامل» در ذکر واقعه مذکوره آورده:

[فخرج أبو موسى فلقى الحسن فضمه إليه و أقبل على عمار فقال: يا أبا يقظان! أعدوت على أمير المؤمنين فيمن عدا فأحلت نفسك مع الفجار؟! فقال: لم أفعل و لم يسؤني!].

و ابن خلدون مغربی در «تاریخ» خود آورده، [و خرج أبو موسى فلقى الحسن بن علي فضمه إليه و قال لعمار: يا أبا يقظان! أعدوت على أمير المؤمنين فيمن عدا و أحلت نفسك مع الفجار؟! فقال: لم أفعل .

و این عبارت به نهجی که پرده دین و ایمان ابو موسی را فاش می‌کند خود واضح و آشکارست، و نهایت شقاوت و خسران مآل او از مطاوی آن بوجه عدیده بر اولی الابصار کالشمس فی رابعة النهار و کمال مخالفت و معاندت ابو موسی باهدای

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۶۴

حضرت عمار علیه رضوان الملک الغفار علاوه بر کتب سابقه از دیگر أسفار أخبار و مصنفات کبار اهل سنت نیز واضح و لائح است.

بخاری در «صحیح» خود در کتاب الفتن گفته: [حدثنا بدل بن المحبر، حدثنا شعبه، أخبرني عمرو، سمعت أبا وائل، يقول: دخل أبو موسى و أبو مسعود على عمار حيث بعثه عليّ إلى أهل الكوفة يستنفرهم، فقالا: ما رأيناك أتيت أمرا أكره عندنا من إسراعك في هذا الامر منذ أسلمت! فقال عمار: ما رأيت منكما منذ أسلمتما أمرا أكره عندى من إبطائكما عن هذا الامر، و كساهما حلّة حلّة ثم راحوا إلى المسجد].

و أبو عبد الله الحاكم النيسابوری در کتاب «المستدرک علی الصّحیحین» در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته: [أخبرنا عبد الرحمن بن الحسن القاضي بهمدان، ثنا إبراهيم بن الحسين، ثنا آدم بن إدريس بن أبي إياس، ثنا: شعبه، عن عمرو بن مرّة، عن أبي وائل. قال: دخل أبو موسى الأشعري و أبو مسعود البدری علی عمار و هو يستنفر الناس، فقال له: ما رأينا منك أمرا منذ أسلمت أكره عندنا من إسراعك في هذا الامر! فقال عمار: ما رأيت منكما منذ أسلمتما أمرا أكره عندى من: إبطائكما عن هذا الامر! قال: فكساهما عمار حلّة حلّة و خرجا إلى الصّلاة يوم الجمعة].

و مجد الدین ابن الاثیر الجزری در «جامع الأصول» در وقعه جمل آورده:

[شقيق، قال: دخل أبو موسى و أبو مسعود على عمار حيث أتى الكوفة يستنفر الناس فقالا: ما رأينا منك أمرا منذ أسلمتما أكره عندنا من إسراعك في هذا الامر! فقال:

ما رأيت منكما أمرا منذ أسلمتما أكره عندى من إبطائكما عن هذا الامر! قال: ثم كساهما حلّة].

و شمس الدین ابو المظفر يوسف بن قزغلی المعروف بسبط ابن الجوزی در «تذکره خواص الامه» گفته: [و فی البخاری أيضا: عن أبي وائل، قال: لما قدم عمار الكوفة يستنفر الناس دخل عليه أبو مسعود الانصاري و أبو موسى الأشعري، فقالا:

ما رأينا منك أمرا منذ أسلمت أكره عندنا من إسراعك في هذا الامر! فقال لهما:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۶۵

ما رأيت منكما أمرا منذ اسلمتما أكره عندى من إبطائكما عن هذا الامر].

و مولوی عبد العلی بن ملا نظام الدین سهالوی در «فواتح الزحموت» گفته:

[و عن أبي وائل، قال: دخل أبو موسى و أبو مسعود على عمار حين بعثه عليّ إلى أهل الكوفة يستنفرهم، فقالا: ما رأيناك أتيت أمرا

أكره عندنا من إسراعك في هذا الامر منذ أسلمت! فقال عمار لهما مثله. رواه البخاری .

وجه ۱۴- آنکه: تخلف أبو مسعود أنصاری از هدای عمار

وجه چهاردهم آنکه: این حدیث مثبت ضلالت عظیمه و غوایت ملیمه أبو مسعود أنصاری نیز می باشد، زیرا که او هم بالاعلان و الإجهار مخالفت هدای حضرت عمار آغاز نهاده باقتضای اثر ابو موسی غدار ختار، استقباح استنفار برای نصرت جناب حیدر کزار علیه آلاف السلام مدی اختلاف اللیل و النهار نموده، در پی طعن و تشنیع بر آن پیشوای اخیار فتاده با وصف علم بکرامت و فخامت ذات آن مصاحب خاص جناب سرور کائنات علیه و آله آلاف الصیلمات و التّحیات بطعن و تشنیع و تأنیب و تقریع لب گشاده بعیب و غمز و طعن و لمزش بر مذاق اهل سنت داد زندقه و الحاد و کفر بر ربّ العباد داده! و اگر چه عبارات سابقه در وجه گذشته برای اثبات این معنی کافی و وافی است، ولی در این جا بعض عبارات دیگر آورده می شود.

بخاری در «صحیح» خود بعد روایت بدل بن معبر که در وجه سابق گذشته می گوید: [حدّثنا عیدان، عن أبي حمزة، عن الأعمش، عن شقيق بن سلمة، قال: كنت جالسا مع أبي مسعود و أبي موسى و عمار، فقال أبو مسعود: ما من أصحابك أحد إلّا لو شئت لقلت فيه غيرك و ما رأيت منك شيئا منذ صحبت النبي صلى الله عليه و سلم أعيب عندي من استسراعك في هذا الامر! قال عمار: يا أبا مسعود! و ما رأيت منك و من صاحبك هذا شيئا منذ صحبتما النبي صلى الله عليه و سلم أعيب عندي من إبطائكما في هذا الامر! فقال أبو مسعود و كان موسرا: يا غلام! هات حلتين فأعطيني إحداهما أبا موسى و الاخرى عمارا، و قال: روحا فيه إلى الجمعة!].

و مجد الدین ابن الاثیر الجزری در «جامع الاصول» بعد ذکر روایت سابقه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۶۶

گفته: [و فی آخری: قال: كنت جالسا مع أبي موسى و أبي مسعود و عمار، فقال أبو مسعود: ما من أصحابك من أحد إلّا لو شئت لقلت فيه غيرك. و ما رأيت منك شيئا منذ صحبت رسول الله صلى الله عليه و سلم أعيب عندي من استسراعك في هذا الامر! فقال عمار: يا أبا مسعود! و ما رأيت منك و لا من صاحبك هذا شيئا منذ صحبت رسول الله صلى الله عليه و سلم أعيب عندي من إبطائكما في هذا الامر! فقال أبو مسعود و كان موسرا: يا غلام! هات حلتين فأعطيني إحداهما أبا موسى و الاخرى عمارا و قال: روحا فيهما إلى الجمعة. أخرجه البخاری .

و عبد الرحمن بن علی الیمنی الشیبانی [۱] در «تيسير الوصول إلى جامع الأصول» گفته: [و عن شقيق، قال: كنت جالسا مع أبي موسى الاشعري و أبي مسعود و عمار رضى الله عنهم، فقال أبو مسعود لعمار: ما من أصحابك من أحد إلّا لو شئت لقلت فيه غيرك، و ما رأيت منك منذ صحبت رسول الله صلى الله عليه و سلم أعيب عندي من استسراعك في هذا الامر! فقال عمار: يا أبا مسعود! ما رأيت منك و لا من صاحبك هذا شيئا منذ صحبتما رسول الله صلى الله عليه و سلم أعيب عندي من إبطائكما في هذا الامر فقال أبو مسعود، و كان موسرا: يا غلام! هات حلتين فأعطيني إحداهما أبا موسى و الاخرى عمارا و قال: روحا فيهما إلى الجمعة، أخرجه البخاری .

و مخفی نماند که چون واقعه طعن و تشنیع أبو موسی و أبو مسعود بر حضرت عمار علیه رضوان الملك الغفار نهایت منکر و شنیع و بغایت قبیح و فظیع بود، لهذا عبد الله بن أسعد یافعی که از أجلة علمای اعلام سنیّه است بلحاظ پرده پوشی اصحاب، مصلحت در ذکر آن بکمال اجمال و اخلال دیده و از تصریح اسم أبو موسی و أبو مسعود هم بوجه بودن آن خلاف مطلوب و مقصود دل دزدیده، چنانچه در تاریخ خود که مسمی به «مرآة الجنان» می باشد در وقایع سنه سبع و ثمانین در ذکر حضرت عمار گفته: [و عاتبه رجلان جلیلان مّن توقّف عن القتال لِمَا التقى الفريقان [۱] ترجمه عبد الرحمن الشیبانی مبسوطه فی «الضوء اللامع» للسخاوی «و البدر الطالع» للشوکانی (۱۲. ن)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۶۷

فِي كَلَامٍ مَعْنَاهُ: مَا رَأَيْنَا مِنْكَ قَطُّ شَيْئًا نَكْرَهُهُ سِوَى إِسْرَاعِكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ، يَعْنِي فِي الْقِتَالِ مَعَ عَلِيٍّ أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ مِنَ الْمَقَالِ .
وَأَزِينْجَا وَأُمَثَالِ آن دَسْتَكَارِي حَضْرَاتِ أَهْلِ سُنَّتِ دَرِ إِصْلَاحِ مَعَايِبِ أَصْحَابِ أَزْ مَكْمَنِ سَرِّ بِيْرُونِ مِي آيِدِ بَسْوِي عَالَمِ جَهْرٍ، وَ لَنْ
يَصْلِحَ الْعَطَّارُ مَا أَفْسَدَهُ الدَّهْرُ!

وجه ۱۵- آنکه: تخلف طلحه و زبیر از هدای عمار

وَجْهٌ پَانزْدَهَمِ آنکه: این حدیث دلیل کمال ضلال طلحه و زبیرست، زیرا که این هر دو نفر هرگز در روز جمل مهتدی بهدای حضرت عمار نشدند و با وصف علم بودن حضرت عمار در لشکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام دیده و دانسته اهتدا بآن حضرت اختیار نکردند تا آنکه هلاک شدند. و بالخصوص، حال خسران مآل زبیر زیاده‌تر درین باب قابل عبرت اولی الابصارست، زیرا که او بودن حضرت عمار را در لشکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام موجب جدع آنف یا قطع ظهر خود می‌دانست و با این همه مهتدی نگردید تا آنکه بحدّ دمار و هلاک رسید.

ابو جعفر طبری در «تاریخ» خود در ذکر جنگ جمل آورده: [حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍاءُ، قَالَ: ثَنَا: عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى. قَالَ: ثَنَا: فَضِيلٌ، عَنْ سَفْيَانَ بْنِ عَقْبَةَ، عَنْ قُرَّةَ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ جُونِ بْنِ قَتَادَةَ. قَالَ قُرَّةُ بْنُ الْحَارِثِ: كُنْتُ مَعَ الْأَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ وَكَانَ جُونُ بْنُ قَتَادَةَ ابْنَ عَمِّي مَعَ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ فَحَدَّثَنِي جُونُ بْنُ قَتَادَةَ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ الزُّبَيْرِ فَجَاءَ فَارِسُ يَسِيرَ وَكَانُوا يَسْلُمُونَ عَلَى الزُّبَيْرِ بِالْأَمْرِ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ! قَالَ: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ. قَالَ: هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ قَدْ أَتَوْا مَكَانَ كَذَا وَ كَذَا فَلَمْ أَرَقُومًا أَرْتِ سَلَامًا وَ لَا أَقْلَ عِدَدًا وَ لَا أَرْعَبَ قُلُوبًا مِنْ قَوْمِ أَتَوْكَ! ثُمَّ أَنْصَرَفَ عَنْهُ. قَالَ ثُمَّ جَاءَ فَارِسُ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ! فَقَالَ: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ. قَالَ: جَاءَ الْقَوْمُ حَتَّى أَتَوْا مَكَانَ كَذَا كَذَا فَسَمِعُوا بِمَا جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْعِدَدِ وَ الْعِدَّةِ وَ الْحَدِّ فَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَوَلَّوْا مَدِيرِينَ. قَالَ الزُّبَيْرُ: إِيَّاهَا عَنْكَ الْآنَ! فَوَ اللَّهُ لَوْ لَمْ يَجِدْ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَّا الْعَرْفَجَ لَدَبَّ إِلَيْنَا فِيهِ! ثُمَّ أَنْصَرَفَ. ثُمَّ جَاءَ فَارِسُ وَ قَدْ كَادَتْ الْخِيُولُ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الرُّهْجِ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ! قَالَ: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ. قَالَ: الْقَوْمُ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۶۸

قَدْ أَتَوْكَ فَلَقِيتَ عَمَّارًا فَقُلْتَ لَهُ فَقَالَ لِي. فَقَالَ الزُّبَيْرُ: إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِمْ. فَقَالَ: بَلَى وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَفِيهِمْ. قَالَ: وَ اللَّهُ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِمْ! فَقَالَ: وَ اللَّهُ لَقَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِمْ. قَالَ: وَ اللَّهُ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِمْ! فَلَمَّا رَأَى الرَّجُلُ يُحَالِفُهُ قَالَ لِبَعْضِ أَهْلِهِ: أَرَكِبْ فَانْظُرْ أَحَقَّ مَا يَقُولُ؟
فَرَكِبَ مَعَهُ فَانْطَلَقَا وَ أَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِمَا حَتَّى وَقَفَا فِي جَانِبِ الْخَيْلِ قَلِيلًا ثُمَّ رَجَعَا إِلَيْنَا فَقَالَ الزُّبَيْرُ لِمُصَاحِبِهِ: مَا عِنْدَكَ؟ قَالَ: صَدَقَ الرَّجُلُ! قَالَ الزُّبَيْرُ يَا جَدْعُ أَنْفَاهُ! أَوْ: يَا قَطْعَ ظَهْرَاهُ! قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍاءُ: قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: قَالَ فَضِيلٌ: لَا أَدْرِي أَيُّهُمَا قَالَ، ثُمَّ أَخَذَهُ أَفْكَلُ [۱] فَجَعَلَ السِّلَاحَ يَنْقُضُ. فَقَالَ: فَقَالَ جُونُ: ثَكَلْتَنِي أُمِّي! هَذَا اللَّذِي كُنْتُ أَرِيدُ أَنْ أَمُوتَ مَعَهُ أَوْ أَعِيشَ مَعَهُ، وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَخَذَ هَذَا مَا أَرَى إِلَّا لَشَيْءٍ قَدْ سَمِعَهُ أَوْ رَأَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّعُمْ. فَلَمَّا تَشَاغَلَ النَّاسُ أَنْصَرَفَ فَجَلَسَ عَلَى دَابَّتِهِ ثُمَّ ذَهَبَ، فَانْصَرَفَ جُونُ فَجَلَسَ عَلَى دَابَّتِهِ فَلَحَقَ بِالْأَحْنَفِ ثُمَّ جَاءَ فَارِسَانِ حَتَّى أَتَيَا الْأَحْنَفَ وَ أَصْحَابَهُ فَتَزَلَّوْا فَاتَيَا فَأَكْبَا عَلَيْهِ فَنَاجِيَاهُ سَاعَةً ثُمَّ أَنْصَرَفَا، ثُمَّ جَاءَ عَمْرُو بْنُ جَرْمُوزٍ إِلَى الْحَنْفِ فَقَالَ: أَدْرَكْتَهُ فِي وَادِي السَّبَاعِ فَقَتَلْتَهُ، فَكَانَ يَقُولُ: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ صَاحِبَ الزُّبَيْرِ الْأَحْنَفُ!].

وجه ۱۶- آنکه: تخلف عائشه از هدای عمار

وَجْهٌ شَانزْدَهَمِ آنکه: این حدیث، دلیل ضلال مبین عائشه نیز می‌باشد، زیرا که او نیز هیچگاه مهتدی بهدای حضرت عمار نگردید و بالخصوص در جنگ جمل از سیرت و هدایت آن حضرت إعراض صریح نموده بجای اهتدا طریق محاربه و اعتدا بر گزید [۲]، بلکه

بعد از شکست خوردن خود نیز تکبر و غرور خود را نگذاشت و دست از بغاوت و عدوان بر نداشت و هدای حضرت عمار را قابل اعتدا نپنداشت، بلکه کلام جلاعت و خلاعت انضمام بیشر می تمام بآنحضرت آغاز نهاده، اعلام کمال خصومت و عداوت بیفراشت، [۱] ای رعدۀ (۱۲).

[۲] و از جمله شواهد اعتدای عائشه بر حضرت عمار این ست که او دعای بد بر آن حضرت می نمود و باین جرأت و جسارت سراسر خسارت در ضلال و تباب خود می افزود.

ابن عبد ربہ قرطبی در «عقد فرید» در ذکر اخبار یوم الجمل گفته: (و أملى على بن محمد، عن سلمة بن محارب، عن داود بن أبي هند، عن أبي حرب بن أبي الأسود*

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۶۹

أبو الحسن علي بن الحسين المسعودي در «مروج الذهب» در ذکر جمل گفته: [ثم قام عمار بن ياسر بين الصّفين فقال: أيها الناس! ما أنصفتُم نبيكم حيث كُشِفتم عتقاء تلك الخدور و أبرزتم عقيلته للسيوف و عائشة على جمل في هودج من رفوف الخشب قد ألبسوه المسوح و جلود البقر و جعلوا دونه اللبود، قد غشى على ذلك بالدروع.

فدنا عمار من موضعها فنأدى الى ما ذا تدعين؟ قالت: إلى الطلب بدم عثمان! فقال:

قتل الله في هذا اليوم الباغي و الطّالب بغير الحق. ثم قال: أيها الناس! إنكم لتعلمون أينما الممالي في قتل عثمان، ثم أنشأ يقول، و قد رشقوه بالنبل:

فمنك البكاء و منك العويل و منك الزّياح و منك المطر

و أنت أمرت بقتل الامام و قاتله عندنا من أمر

و تواتر عليه الرّمي و اتّصل فحرّك فرسه و زال عن موضعه، فقال: ما ذا تنتظر يا أمير المؤمنين و ليس لك عند القوم إلّا الحرب!].

و ابو جعفر محمد بن جریر طبری در «تاریخ» خود گفته: [كتب إلى السّري عن شعيب، عن سيف، عن محمد و طلحة، قالاً: أمر علي نفرا بحمل اليهودج من بين القتلى بقيه پاورقی از صفحه ۳۶۸* عن أبيه قال: خرجت مع عمران بن حصين و عثمان بن حنيف الى عائشة قلنا: يا أم المؤمنين! أخبرينا عن مسيرك، هذا عهد عهده إليك رسول الله صلى الله عليه و سلم أم رأى رأيته؟ قالت: بل! رأى رأيته حين قتل عثمان بن عفان انا نقمنا عليه ضربه بالسوط و موقع المسحاة المحماء و امرأة سعيد و الوليد و عدوتم عليه فاستحللت منه الثلث حرم:

حرمة البلد و حرمة الخلافة و حرمة الشهر الحرام بعد أن مصتموه كما يماص الاناء، فغضبنا لكم من سوط عثمان و لا نغضب لعثمان من سيفكم. قلنا: ما أنت و سيفنا و سوط عثمان و أنت حبيس رسول الله صلى الله عليه و سلم؟! أمرك أن تقرى في بيتك فجئت تضر بين الناس بعضهم ببعض؟! قالت: و هل أحد يقاثلني أو يقول غير هذا؟ قلنا: نعم! قالت: و من يفعل ذلك هل أنت مبلغ عني يا عمران؟ قال: لست مبلغاً عنك حرفاً واحداً قلت:

لكنني مبلغ عنك فهات ما شئت! قالت: اللهم اقتل مذمماً قصاصاً بعثمان و ارم الاشر بسهم من سهامك لا يشوى و أدرك عماراً بجراثه على عثمان).

مراد عائشة بالمذمم محمد بن أبي بكر، و عبرت عند بهذا اللفظ اقتضاء لاثر الكفار المشائيم حيث كانوا يعبرون عن رسول الله صلعم بهذا التعبير الذميم (۱۲. ن)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۷۰

و قد كان القعقاع و زفر بن الحارث أنزلاه عن ظهر البعير فوضعاها إلى جنب البعير، فأقبل محمد بن أبي بكر إليه و معه نفر فأدخل يده فيه، فقالت: من هذا؟ قال: أخوك البر! قالت: عقوق! قال عمار بن ياسر: كيف رأيت ضرب بنيك اليوم يا أمه! قالت: من أنت؟ قال:

أنا ابنك البارَّ عَمَّار! قالت: لست لك بأم! قال: بلى و إن كرهت.

قالت: فخرتم إن ظفرتم و أتيتم مثل ما نقمتم، هيهات و الله لن يظفر من كان هذا دابه!]

وجه ۱۷- آنکه: تخلف معاویه از هدای عمار

اشاره

وجه هفدهم آنکه: این حدیث مظهر غایت غوایت و ضلال و مبین نهایت خسران مآب و مآل معاویه عظیم الحاویه می باشد، زیرا که آن ضلیل غوی اصلاً مهتدی بهدای عمار نبود و دیده و دانسته از اقوال و افعال آن حضرت إعراض می نمود، آخراً نوبت ظلم و اعتدایش بر آن خاصه خدا بآخر حدودش رسید و این باغی عنید، آن سعید شهید را در جنگ صفین قتل نموده مستحقّ أسفل درکات هواویه گردید. و عجب تر آنکه از راه کمال صفاقت و بی شرمی و اقصای وقاحت و بی آزر می گفت که: قاتل آن حضرت، العیاذ بالله جناب امیر المؤمنین علیه السّلام است! و اگر چه این معنی بر ناظر أسفار ائمه و أحبار اهل سنت پوشیده نیست لیکن بغرض قطع ألسن منکرین و جاحدین و ارغام آناف مباهتین معاندین، عباراتی چند از کتب سنیّه که مضامین آن موجب عبرت اهل دین و ایمان و سبب حسرت أصحاب بغی و عدوان است ذکر می نمایم، و در إبانة خزی و خسار و هلك و بوار قائد فته باغیه داعیه إلى النار می افزایم.

محمد بن سعد البصری المعروف بکاتب الواقدی در کتاب «الطبقات» در ترجمه حضرت عمار علیه الرحمة می گوید: [أخبرنا أبو معاویة الضّریر، عن الاعمش، عن عبد الرحمن بن زیاد، عن عبد الله بن الحارث، قال: إننی لأسیر مع معاویة فی منصرفه عن صفین بینه و بین عمرو بن العاص، قال: فقال عبد الله بن عمرو: یا أبة! سمعت رسول الله صلعم يقول لعمار: و یحکک یا بن سميّة! تقتلك الفئة الباغية. قال: فقال عمرو لمعاویة: ألا تسمع ما يقول هذا؟ قال: فقال معاویة: ما تزال تأتينا بهنّة تدحض بها فی بولک! أ نحن قتلناه؟! إنما قتله الذين جاءوا به.

قال: أخبرنا يزيد بن هارون،

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۷۱

عن العوّام بن حوشب، قال: حدّثنی أسود بن مسعود، عن حنظلة بن خويلد العنزی قال: بینا نحن عند معاویة إذ جاءه رجلان یختصمان فی رأس عمار، یقول کلّ واحد منهما: أنا قتلته! فقال عبد الله بن عمرو: لیطب به أحدكما نفسا لصاحبه فأتی سمعت رسول الله صلعم یقول: تقتله الفئة الباغية! قال: فقال معاویة: أ لا تغنی عَنّا مجنونک یا عمرو! فما بالک معنا؟! قال: إنّ أبی شکانی إلى رسول الله صلعم فقال: أطع أباک حیّا و لا تعصه، فأنا معکم و لست أقاتل .

و نیز محمد بن سعد بصری در کتاب «الطبقات» گفته: [

أخبرنا محمد بن عمر، حدّثنی عبد بن الحارث بن الفضیل، عن أبيه، عن عماره بن خزيمة بن ثابت، قال: شهد خزيمة بن ثابت الجمل و هو لا یسلّ سیفا و شهد صفین و قال: أنا لا أسلّ ابدا حتّی یقتل عمار! فانظر من یقتله فأتی سمعت رسول الله صلعم یقول: تقتله الفئة الباغية قال: فلما قتل عمار بن یاسر قال خزيمة: قد بانت لی الضّلاله و اقترب، فقاتل حتّی قتل، و کان الّذی قتل عمار بن یاسر ابو غادیة المزنی طعنه بر مح فسقط و کان یومئذ یقاتل فی محفّة فقتل یومئذ و هو ابن اربع و تسعین سنه، فلما وقع اکبّ علیه رجل آخر فاجتزّ رأسه فأقبلا یختصمان فيه کلاهما یقول: أنا قتلته، فقال عمرو بن العاص: و الله إن یختصمان إلّا فی النار، فسمعها منه معاویة، فلما انصرف الرّجلان قال معاویة لعمرو بن العاص: ما رأیت مثل ما صنعت! قوم بذلوا أنفسهم دوننا تقول لهما: إنکما تختصمان فی

النَّار! فقال عمرو: هو والله ذاك، والله إنك لتعلمه، ولوددت أني مت قبل هذه بعشرين سنة!]

و أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة العبسي در مصنف خود گفته:

[حدَّثنا يزيد بن هارون، قال: أخبرنا العوام بن حوشب، قال: حدَّثني أسود بن مسعود، عن حنظلة بن خويلد العنزي، قال: إنني لجالس عند معاوية إذ أتاه رجلان يختصمان في رأس عمار، كل واحد منهما يقول: أنا قتله! قال عبد الله بن عمرو:

ليطب به أحد كما نفسا لصاحبه، فأتني سمعت رسول الله صلعم يقول: تقتله الفئة الباغية فقال معاوية: ألا تغني عن مجنونك يا عمرو! فما بالك معنا؟ قال: إنني معكم ولست أقاتل، إن أبي شكاني إلى رسول الله صلعم فقال صلعم: أطع أباك مادام حيًا ولا تعصه،

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۷۲

فأنا معكم ولست أقاتل .

و احمد بن محمد بن حنبل الشيباني در «مسند» خود در مسند عبد الله بن عمرو ابن العاص گفته:

[حدَّثنا أبو معاوية، ثنا: الأعمش، عن عبد الرحمن بن زياد، عن عبد الله بن الحارث، قال: إنني لأسير مع معاوية في منصرفه من صفين بينه وبين عمرو بن العاص، قال: فقال عبد الله بن عمرو بن العاص: يا أبت! سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعمار: ويحك يا بن سميئه! تقتلك الفئة الباغية قال: فقال عمرو لمعاوية: ألا تسمع ما يقول هذا؟ فقال معاوية: لا تزال تأتينا بهنة! أ نحن قتلناه؟! إنما قتله الذين جاءوا به. حدَّثنا أبو نعيم، عن سفيان، عن الأعمش، عن عبد الرحمن بن أبي زياد مثله أو نحوه .

و نیز احمد بن حنبل در «مسند» خود در مسند عبد الله بن عمرو بن العاص گفته:]

حدَّثنا يزيد. أنا: العوام، حدَّثني أسود بن مسعود، عن حنظلة بن خويلد العنبري، قال: بينما أنا عند معاوية إذ جاءه رجلان يختصمان في رأس عمار، يقول كل منهما: أنا قتله! فقال عبد الله بن عمرو: ليطب به أحد كما نفسا لصاحبه فأتني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: تقتله الفئة الباغية. قال معاوية: فما بالك معنا؟ قال: إن أبي شكاني إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال: أطع أباك مادام حيًا ولا تعصه! فأنا معكم ولست أقاتل .

و نیز احمد بن حنبل در «مسند» خود در مسند عبد الله بن عمرو بن العاص گفته:]

حدَّثنا الفضل بن دكين، ثنا: سفيان، عن الأعمش، عن عبد الرحمن بن أبي زياد، عن عبد الله بن الحارث، قال: إنني لا ساير عبد الله بن عمرو بن العاص و معاوية فقال عبد الله بن عمرو لعمر: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: تقتله الفئة الباغية، يعني عمارا. فقال عمرو لمعاوية: اسمع ما يقول هذا! فحدّثه، فقال: أ نحن قتلناه؟ إنما قتله من جاء به. حدَّثنا أبو معاوية، ثنا: الأعمش، عن عبد الرحمن بن أبي زياد، فذكر نحوه .

و نیز أحمد بن حنبل: در «مسند» خود در مسند عبد الله بن عمرو بن العاص گفته:

[حدَّثنا أسود بن عامر: ثنا يزيد بن هارون، أنا: العوام: حدَّثني أسود بن

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۷۳

مسعود، عن حنظلة بن خويلد العنبري، قال: بينما أنا عند معاوية إذ جاءه رجلان يختصمان في رأس عمار، يقول كل واحد منهما: أنا قتله! فقال عبد الله: ليطب به أحد كما نفسا لصاحبه فأتني سمعت، يعني رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: تقتله الفئة الباغية. فقال معاوية ألا تغني عني مجنونك يا عمرو! فما بالك معنا؟! قال:

إن أبي شكاني إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم أطع أباك مادام حيًا ولا تعصه. فأنا معكم ولست أقاتل .

و نیز أحمد بن حنبل در «مسند» خود در مسند عمرو بن العاص گفته:

[ثنا عبد الرزاق: قال. ثنا: معمر، عن طاووس، عن أبي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم، عن أبيه، قال. لما قتل عمار بن ياسر دخل عمرو بن حزم على عمرو بن العاص فقال قتل عمار و قد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: تقتله الفئة الباغية. فقام عمرو بن العاص فزعا يرجع حتى دخل على معاوية، فقال له معاوية: ما شأنك؟ قال: قتل عمار! فقال معاوية: قد قتل عمار فما ذا؟ قال عمرو: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول:

تقتله الفئة الباغية. فقال له معاوية: دحضت في بولك؟ أو نحن قتلناه؟! إنما قتله علي وأصحابه جاءوا به حتى ألقوه بين رماحنا، أو قال: بين سيوفنا].

و ابو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي در كتاب «الخصائص» در مقام سياق طرق حديث فئه باغيه گفته: [أنبأنا أحمد بن سليمان، قال، ثنا: يزيد، قال: أنبأنا العوام، عن الاسود بن مسعود، عن حنظلة بن خويلد، قال: كنت عند معاوية فأتاه رجلان يختصمان في رأس عمار يقول كل واحد منهما: أنا قتلته! فقال عبد الله بن عمرو: ليطب به نفسا أحد كما لصاحبه فأتى سمعت رسول الله صلعم يقول: تقتلك الفئة الباغية قال أبو عبد الرحمن: خالف شعبة فقال: عن العوام، عن رجل، عن حنظلة بن سويد، أخبرنا محمد بن المثنى، حدثنا محمد، أخبرنا شعبة، عن العوام بن حوشب، عن رجل من بني شيان، عن حنظلة بن سويد، قال: جىء برأس عمار فقال عبد الله بن عمرو: سمعت رسول الله صلعم يقول: تقتلك الفئة الباغية.

أخبرني محمد بن قدامة، قال: ثنا:

جرير، عن الأعمش، عن عبد الرحمن، عن عبد الله بن عمرو، قال: سمعت رسول الله

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ ج ۲۰، ص: ۳۷۴

صلعم يقول: يقتل عمارا الفئة الباغية،

قال: أبو عبد الرحمن: خالفه أبو معاوية فرواه عن الأعمش، عن عبد الرحمن بن أبي زياد، عن عبد الله بن الحارث، أخبرنا عبد الله بن محمد، قال أبو معاوية: حدثنا الأعمش، عن عبد الرحمن بن أبي زياد، وأخبرنا عمرو بن منصور الشيباني، أخبرنا أبو نعيم، عن سفيان، عن الأعمش، عن عبد الرحمن بن أبي زياد، عن عبد الله بن الحارث، قال: إني لا سائر عبد الله بن عمرو بن العاص و معاوية فقال عبد الله بن عمرو: سمعت رسول الله صلعم يقول: عمار تقتله الفئة الباغية. قال عمرو: يا معاوية اسمع ما يقول هذا! فجذبه فقال: نحن قتلناه؟ إنما قتله من جاء به، لا تزال داحضا في بولك!].

و عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري در كتاب «الامامة و السياسة» گفته:

[ثم حمل عمار وأصحابه فالتقى عليه رجلان فقتلاه وأقبلا برأسه إلى معاوية يتنازعان فيه كل يقول: أنا قتله. فقال لهما عمرو بن العاص: والله إن تنازعان إلا في النار،

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: تقتل عمار الفئة الباغية.

فقال معاوية قبحك الله من شيخ! فما تزال تتزلق في بولك! أو نحن قتلناه؟ إنما قتله المذنب جاءوا به. ثم التفت إلى أهل الشام فقال: إنما نحن الفئة الباغية التي تبغى دم عثمان!].

و أبو جعفر محمد بن جرير طبری در «تاریخ» خود در ضمن روایتی طولانی که مشتمل بر رفتن فرستادگان جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی معاویه است آورده: [و تكلم يزيد بن قيس، فقال: إنا لم نأتك إلا لنبلغك ما بعثنا به إليك و لنؤدى عنك ما سمعنا منك، و نحن على ذلك لن ندع أن ننصح لك و أن نذكر ما ظننا أن لنا عليك به حجة، و أنك راجع به إلى الالفه و الجماعة، و إن صاحبنا من قد عرفت و عرف المسلمون فضله و لا أظنه يخفى عليك أن أهل الدين و الفضل لن يعدلوا بعلى و لن يمثلوا بينك و بينه فاتق الله يا معاوية و لا تخالف عليا فإننا و الله ما رأينا رجلا قط أعمل بالتقوى و لا أزهدي في الدنيا و لا أجمع لخصال الخير كلها منه.

فحمد الله معاوية و أثنى عليه، ثم قال:

أَمَّا بعد! فَإِنَّكُمْ دَعَوْتُمْ إِلَى الطَّاعَةِ وَالْجَمَاعَةِ، فَأَمَّا الْجَمَاعَةُ الَّتِي دَعَوْتُمْ إِلَيْهَا فَنَعْمَا هِيَ، وَ أَمَّا الطَّاعَةُ لَصَاحِبِكُمْ فَإِنَّا لَا نَرَاهَا، إِنَّ صَاحِبَكُمْ قَتَلَ خَلِيفَتَنَا وَفَرَّقَ جَمَاعَتَنَا وَآوَى

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۷۵

ثَارَنَا وَ قَتَلْتَنَا وَ صَاحِبَكُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ لَمْ يَقْتُلْهُ فَنَحْنُ لَا نَرَدُّ ذَلِكَ عَلَيْهِ، أَرَأَيْتُمْ قَتَلْتُمْ صَاحِبَنَا؟

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ صَاحِبِكُمْ فَلْيَدْفَعُوهُمْ إِلَيْنَا فَلْنَقْتُلَهُمْ بِهِ. ثُمَّ نَحْنُ نَجِيبُكُمْ إِلَى الطَّاعَةِ وَالْجَمَاعَةِ. فَقَالَ لَهُ شَيْثٌ: أَيْسَرَكَ يَا مُعَاوِيَةُ أَنَّكَ أَمَكْتُ مِنْ عَمَّارٍ تَقْتُلُهُ؟

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: وَ مَا يَمْنَعُنِي مِنْ ذَلِكَ وَ اللَّهُ لَوْ أَمَكْتُ مِنْ ابْنِ سَمِيَّةٍ مَا قَتَلْتُهُ بِعَثْمَانَ رَضٍ وَ لَكِنْ كُنْتُ قَاتِلُهُ بَنَاتِلَ مُوَلَّى عُثْمَانَ! فَقَالَ لَهُ شَيْثٌ: وَ إِلَهُ الْأَرْضِ وَ إِلَهُ السَّمَاءِ مَا عَدَلْتَ مُعْتَدِلًا، لَا وَ اللَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا تَصِلُ إِلَى عَمَّارٍ حَتَّى تَسْأَلَ عَنْ كَوَاهِلِ الْأَقْوَامِ وَ تُضِيقَ الْأَرْضَ الْفَضَاءَ عَلَيْكَ بِرَحْبِهَا! فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ: إِنَّهُ لَوْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ كَانَتْ الْأَرْضُ عَلَيْكَ أَضْيَقَ .

وَ نِيزَ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ طَبْرِيٌّ فِي «تَارِيخِ» خُودِ فِي ضَمَنِ رَوَايَتِي طُولَانِي كَهْ أَزْ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ سَلَمِيٍّ فِي بَيَانِ مَقْتَلِ حَضَرَتِ عَمَّارٍ مُنْقُولُستْ أَوْرَدَهُ:

[فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ قُلْتُ لِأَدْخُلَنَّ إِلَيْهِمْ حَتَّى أَعْلَمَ هَلْ بَلَغَ مِنْهُمْ قَتْلَ عَمَّارٍ مَا بَلَغَ مِنَّا؟ وَ كُنَّا إِذَا تَوَادَعْنَا مِنَ الْقِتَالِ تَحَدَّثُوا إِلَيْنَا وَ تَحَدَّثْنَا إِلَيْهِمْ. فَكَبْتُ فَرَسِي وَ قَدْ هَدَأْتُ الرَّجُلَ ثُمَّ دَخَلْتُ فَإِذَا أَنَا بِأَرْبَعَةٍ يَتَسَايَرُونَ: مُعَاوِيَةُ وَ أَبُو الْأَعْوَرِ السَّلْمِيُّ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو وَ هُوَ خَيْرُ الْأَرْبَعَةِ، فَأَدْخَلْتُ فَرَسِي، بَيْنَهُمْ مَخَافَةٌ أَنِ يَفُوتَنِي مَا يَقُولُ أَحَدُ الشَّقِيقَيْنِ. فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ لِأَبِيهِ: يَا أَبَتُ! قَتَلْتُمْ هَذَا الرَّجُلَ فِي يَوْمِكُمْ هَذَا؟ وَ قَدْ قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا قَالَ. قَالَ: وَ مَا قَالَ؟ قَالَ: أَلَمْ تَكُنْ مَعَنَا وَ نَحْنُ بَنُو الْمَسْجِدِ وَ النَّاسُ يَنْقُلُونَ حِجْرًا حِجْرًا وَ لَبْنَةً لَبْنَةً وَ عَمَّارٌ يَنْقُلُ حَجْرَيْنِ حَجْرَيْنِ وَ لَبْنَتَيْنِ لَبْنَتَيْنِ، فَغَشَى عَلَيْهِ فَأَتَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَ يَقُولُ: وَ يَحْكُ يَا بَنَ سَمِيَّةٍ! النَّاسُ يَنْقُلُونَ حِجْرًا حِجْرًا وَ لَبْنَةً لَبْنَةً وَ أَنْتَ تَنْقُلُ حَجْرَيْنِ حَجْرَيْنِ وَ لَبْنَتَيْنِ لَبْنَتَيْنِ رَغْبَةً مِنْكَ فِي الْأَجْرِ، وَ أَنْتَ وَ يَحْكُ مَعَ ذَلِكَ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ! فَدَفَعَ عَمْرُو صَدْرَ فَرَسِهِ ثُمَّ جَذَبَ مُعَاوِيَةَ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَا مُعَاوِيَةُ! أَمَا تَسْمَعُ مَا يَقُولُ عَبْدُ اللَّهِ؟ قَالَ:

وَ مَا يَقُولُ؟ فَأَخْبَرَهُ الْخَبْرَ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: إِنَّكَ شَيْخٌ أَخْرَقَ وَ لَا تَزَالُ تَحَدَّثُ بِالْحَدِيثِ وَ أَنْتَ تَدْحُضُ فِي بَوْلِكَ! أَوْ نَحْنُ قَتَلْنَا عَمَّارًا؟ إِنَّمَا قَتَلَ عَمَّارًا مَنْ جَاءَ بِهِ. فَخَرَجَ النَّاسُ مِنْ فِسَاطِطِهِمْ وَ أَخْبَيْتَهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّمَا قَتَلَ عَمَّارًا مَنْ جَاءَ بِهِ، فَلَا أَدْرِي مَنْ كَانَ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۷۶

أَعْجَبَ هُوَ أَهْمُ .

وَ أَبُو عَمْرٍو أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ رَبِّهِ الْقُرْطُبِيُّ فِي كِتَابِ «الْعَقْدِ الْفَرِيدِ» كَفَتَهُ: [مَقْتَلُ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ - الْعَتَبِيِّ، قَالَ: لَمَّا تَقَى النَّاسُ بَصَفَيْنِ نَظَرَ مُعَاوِيَةَ إِلَى هَاشِمِ بْنِ عَتَبَةَ الَّذِي يَقَالُ لَهُ الْمَرْقَالُ

لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَرْقُلْ يَا مَيْمُونُ!

وَ كَانَ أَعْوَرُ وَ الزَّايَةُ بِيَدِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: أَعْوَرُ يَبْغِي نَفْسَهُ مُحَلًّا

قَدْ عَالَجَ الْحَيَاءَ حَتَّى مَلَأَ لَا بَدَّ أَنْ يَفْلَّ أَوْ يَفْلَا

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ لِعَمْرُو بْنِ الْعَاصِ: يَا عَمْرُو! هَذَا الْمَرْقَالُ وَ اللَّهُ لَنْ زَحْفَ بِالزَّايَةِ زَحْفًا إِنَّهُ لِيَوْمِ أَهْلِ الشَّامِ الْأَطْوَلِ وَ لَكِنِّي أَرَى ابْنَ السُّودَاءِ إِلَى جَنْبِهِ، يَعْنِي عَمَّارًا وَ فِيهِ عَجَلَةٌ فِي الْحَرْبِ وَ أَرْجُو أَنْ تَقْدِّمَهُ إِلَى الْهَلَكَةِ، وَ جَعَلَ عَمَّارٌ يَقُولُ: يَا عَتَبَةُ تَقْدِّمُ! يَقُولُ: يَا أَبَا الْيَقْظَانِ! أَنَا أَعْلَمُ بِالْحَرْبِ مِنْكَ، دَعْنِي أَزَحْفُ بِالزَّايَةِ زَحْفًا! فَلَمَّا أَضْجَرَهُ وَ تَقَدَّمَ أَرْسَلَ مُعَاوِيَةَ خِيَلًا فَاخْتَطَفُوا عَمَّارًا فَكَانَ يُسَمَّى أَهْلَ الشَّامِ قَتَلَ عَمَّارَ «فَتْحُ الْفَتْوحِ»].

و نیز در کتاب «العقد الفريد» گفته:]

ابو ذر، عن محمد بن يحيى، عن محمد بن عبد الرحمن، عن أبيه، عن جدته أم سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم، قالت: لما بنى رسول الله صلى الله عليه وسلم مسجده بالمدينة أمر باللبن يضرب و ما يحتاج إليه، ثم قام رسول الله صلى الله عليه وسلم فوضع رداءه، فلما رأى ذلك المهاجرون والأنصار وضعوا أرديتهم و أكسيتهم يرتجزون و يقولون و يعملون:

لئن قعدنا و النبي يعمل ذاك إذا لعمل مضلل

قالت: و كان عثمان بن عفان رجلا نظيفا متظفا فكان يحمل اللبن و يجافى بها عن ثوبه فإذا وضعه نفص كفيه و نظر إلى ثوبه فإذا أصابه شيء من التراب نفذه! فنظر إليه على رضى الله عنه فأنشد:

لا يستوى من يعمر المساجدا يدأب فيها راکعا و ساجدا

و قائما طورا و طورا قاعدا و من يرى عن التراب حائدا

فسمعها عمار بن ياسر فجعل يرتجز بها و هو لا يدرى من يعنى، فسمعه عثمان

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۷۷

فقال: يا بن سميئة! ما أعرفنى بمن تعرض؟ و معه جريده، فقال: لتكفف أو لأعترضن بها وجهك! فسمعه النبي صلى الله عليه وسلم و هو جالس فى ظل حائط، فقال: عمار جلده ما بين عيني و أنفى، فمن بلغ ذلك منه فقد بلغ منى، و أشار بيده فوضعها بين عينيه، فكف الناس عن ذلك و قالوا لعمار: إن رسول الله ص قد غضب فيك و نخاف أن ينزل فينا قرآن! فقال: أنا أرضيه كما غضب، فأقبل عليه فقال: يا رسول الله! ما لى و لأصحابك؟ قال: و ما لك و لهم؟ قال يريدون قتلى يحملون لبنه و يحملون على لبنتين، فأخذ به و طاف به فى المسجد و جعل يمسح وجهه من التراب و يقول: يا بن سميئة! لا يقتلك أصحابى و لكن تقتلك الفئة الباغية. فلما قتل بصفين و روى هذا الحديث عبد الله بن عمرو بن العاص، قال معاوية: هم قتلوه لأنهم أخرجوه إلى القتل. فلما بلغ ذلك عليا قال: و نحن قتلنا أيضا حمزة لأننا أخرجناه!].

و أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابورى در «مستدرک على الصحيحين» در ترجمه حضرت عمار گفته:]

أخبرنى أبو عبد الله محمد بن عبد الله الصنعانى. ثنا: إسحاق بن إبراهيم بن عباد. أنبا: عبد الرزاق، عن معمر، عن ابن طاووس، عن أبى بكر بن محمد بن عمرو بن حزم، عن أبيه، أخبره قال: لما قتل عمار بن ياسر دخل عمرو بن حزم على عمرو بن العاص فقال: قتل عمار و قد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: يقتله الفئة الباغية. فقام عمرو فزعا حتى دخل على معاوية فقال له معاوية: ما شأنك؟ فقال: قتل عمار بن ياسر! فقال:

قتل عمار فما ذا؟ فقال عمرو: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: يقتله الفئة الباغية. فقال له معاوية: أ نحن قتلناه؟ إنما قتله على و أصحابه جاءوا به حتى ألقوه بين رماحنا، أو قال: سيوفنا صحيح على شرطهما و لم يخرجاه بهذه السياقة.

أخبرنا أبو زكريا العنبرى ثنا: محمد بن عبد السلام. ثنا: إسحاق ثنا. عطاء بن مسلم الحلبي، قال: سمعت الأعمش يقول: قال أبو عبد الرحمن السلمي: شهدنا صفين فكنا إذا توادعنا دخل هؤلاء فى عسكر هؤلاء و هؤلاء فى عسكر هؤلاء، أ رأيت أربعة يسيرون معاوية بن أبى سفيان و أبو الأعور السلمي و عمرو بن العاص و ابنه،

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۷۸

فسمعت عبد الله بن عمرو يقول لأبيه عمرو: و قد قتلنا هذا الرجل و قد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فيه ما قال: قال. أى الرجل؟ قال عمار بن ياسر، أ ما تذكر يوم بنى رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد فكنا نحمل لبنه لبنه و عمار يحمل لبنتين لبنتين، فمر على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال: أ تحمل لبنتين لبنتين و أنت ترحض؟! أما إنك ستقتلك الفئة الباغية و أنت من

أهل الجنة. فدخل عمر و علي معاوية فقال: قتلنا هذا الرجل و قد قال فيه رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم ما قال.

فقال: اسكت فو الله ما تزل تدحض في بولك! أ نحن قتلناه؟! إنما قتله علي و أصحابه جاءوا به حتى ألقوه بيننا!].

و أبو المؤيد موفق بن احمد الخوارزمي در كتاب «المناقب» در فصل قتال أهل الشام آورده: [و كان الذين قتل عمّاراً أبو غادية المزني طعنه برمح فسقط و كان يومئذ يقاتل و هو ابن أربع و تسعين، فلمّا وقع أكبّ عليه رجل آخر فاجتزأ رأسه فأقبلا يختصمان كلاهما يقول: أنا قتلت! فقال عمرو بن العاص: و الله إن يختصمان إلّا في النار، فسمعها معاوية فلمّا انصرف الرجلان قال معاوية لعمرو: ما رأيت مثل ما صنعت! قوم بذلوا أنفسهم دوننا تقول لهما: إنكما تختصمان في النار؟! فقال عمرو هو و الله ذلك إنك لتعلمه و لوددت أنّي مت قبل هذا بعشرين سنة].

و نیز در كتاب «المناقب» در همین فصل آورده. [في اليوم السادس و العشرين من حروب صفين قتل أبو اليقظان عمّار بن ياسر و أبو الهيثم بن التيهان نقيب رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم و رضى عنهما. روى أن الحرث بن باقور أخا ذى الكلاع برز إلى عمار و ضربه عمّار فصرعه و كان من برز إليه قتله فينشد:

نحن ضربنا كم على تنزيلة و اليوم نضربكم على تأويله

ضربا يزيل الهام عن مقيله و يذهل الخليل عن خليله

أو يرجع الحق إلى سبيله! و استسقى عمّار فأتى بلبن في قدح فلمّا رآه كبر ثم شربه و

قال: إن النبي صَلَّى الله عليه و آله و سلم قال لي: آخر زادك من الدنيا ضياح من لبن، و يقتلك الفئة الباغية!

فهذا آخر

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۷۹

أيامی من الدّنيا ثم حمل و أحاط به أهل الشام و اعترضه أبو الغادية الفزاری و ابن جوفی السكسكى، فأما أبو الغادية فطعنه و أما ابن جوفی فاجتزأ رأسه الشريف و

قد كان ذو الكلاع سمع عمرو بن العاص يقول: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم لعمّار بن ياسر: يا بن سمية! تقتلك الفئة الباغية. قال ذو الكلاع، و تحت أمره ستون ألفا من الفرسان يقول لعمرو بن العاص: و يحك أ نحن الفئة الباغية؟! و كان في شك من ذلك، فيقول عمرو: إنّه سيرجع إلينا، و اتفق أنّه أصيب ذو الكلاع يوم أصيب عمّار، فقال عمرو:

لو بقى ذو الكلاع لمال بعامة قومه و لأفسد علينا جندنا، و قتل أبو الهيثم و جماعته من أصحاب رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم فلمّا رأى ذلك عبد الله بن عمرو بن العاص قال لأبيه: أشهد لسمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم، يقول لعمّار: تقتلك الفئة الباغية فقال عمرو لمعاوية: صدق رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم، أ نحن قتلنا عماراً؟! إنما قتله الّذى جاء به فألقاه تحت رماحنا و سيوفنا! و فرح بقتل عمّار أهل الشام، و قال معاوية: قتلنا عبد الله بن بديل و هاشم بن عتبة و عمّار بن ياسر، فاسترجع النّعمان ابن بشير و قال: و الله إنّنا كنا نعبد اللّات و العزى، و عمّار يعبد الله و لقد عدّبه المشركون بالرمضاء و غيرها من ألوان العذاب، فكان يوحد الله و يصبر على ذلك، و قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: صبرا آل ياسر! موعدكم الجنة. و قال له:

إنّ عمّاراً يدعو النّاس إلى الجنة و يدعوهم إلى النار. و قال ابن جوفی من أهل الشام: أنا قتلت عمّاراً. فقال عمرو بن العاص: ما ذا قال حين ضربته؟ قال: قال اليوم ألقى الأحبة محمّدا و حزبه. فقال عمرو: صدقت، أنت صاحبه و الله ما ظفرت يداك و قد أسخطت ربك! و عن السدى، عن يعقوب بن أسباط، قال احتجّ رجلان بصفين في سلب عمّار و في قتله، فأتيا عبد الله بن عمرو بن العاص يتحاكمان إليه، فقال: و يحكما أخرجنا عنّي فإنّ رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم قال: أولعت قريش بعمّار، عمّار يدعوهم إلى الجنة و يدعوهم إلى النار، قاتله و سالبه في النار].

و سهيلي در كتاب «الروض الأنف» گفته: [

و فی «جامع معمر بن راشد» أَنَّ عَمَّارًا كَانَ يَنْقُلُ فِي بَنِيَانِ الْمَسْجِدِ لِبَنَتَيْنِ، لَبْنَةُ عَنْهُ وَ لَبْنَةُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۸۰

عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ النَّاسُ يَنْقُلُونَ لَبْنَةَ وَاحِدَةً فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: لِلنَّاسِ أَجْرٌ وَ لَكَ أَجْرَانِ، وَ آخِرُ زَادِكَ مِنَ الدُّنْيَا شَرْبَةُ

لَبْنٍ، وَ تَقْتُلُكَ الْفَتْنَةُ الْبَاغِيَةُ! فَلَمَّا قُتِلَ يَوْمَ صَفِّينَ دَخَلَ عَمْرُو عَلَى مُعَاوِيَةَ فَرَعَا فَقَالَ: قَتَلَ عَمَّارًا! فَقَالَ مُعَاوِيَةُ فَمَاذَا؟

فَقَالَ عَمْرُو: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: تَقْتُلُكَ الْفَتْنَةُ الْبَاغِيَةُ! فَقَالَ:

دَحَضْتُ فِي بَوْلِكَ، أَمْ نَحْنُ قَتَلْنَاهُ؟! إِنَّمَا قَتَلَهُ مِنْ أَخْرَجَهُ .

و ابن الأثير الجزري در «تاريخ كامل» در قصه رفتن فرستادگان جناب أمير المؤمنين عليه السلام بسوی معاويه آورده: [و قال يزيد بن

قيس: إِنَّا لَمْ نَأْتِ إِلَّا لِنُبَلِّغَكَ مَا أَرْسَلْنَا بِهِ إِلَيْكَ وَ نُوَدِّيْ عَنْكَ مَا سَمِعْنَا مِنْكَ، وَ لَنْ نَدْعَ إِنْ نَنْصَحَ وَ أَنْ نَذْكُرَ مَا يَكُونُ بِهِ الْحِجَّةُ

عَلَيْكَ وَ يَرْجِعُ إِلَى الْأَلْفَةِ وَ الْجَمَاعَةِ، إِنْ صَاحِبُنَا مِنْ عَرَفِ الْمُسْلِمُونَ فَضْلَهُ وَ لَا يَخْفَى عَلَيْكَ، فَاتَّقِ اللَّهَ يَا مُعَاوِيَةُ وَ لَا تَخَالَفْهُ! فَإِنَّا وَ

اللَّهُ مَا رَأَيْنَا فِي النَّاسِ رَجُلًا قَطُّ أَعْمَلَ بِالتَّقْوَى وَ لَا أَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا وَ لَا أَجْمَعَ لَخِصَالِ الْخَيْرِ كُلِّهَا مِنْهُ. فَحَمَدَ اللَّهُ مُعَاوِيَةَ ثُمَّ قَالَ: أَمَّا

بَعْدَ، فَإِنَّكُمْ دَعَوْتُمْ إِلَى الطَّاعَةِ وَ الْجَمَاعَةِ، فَأَمَّا الْجَمَاعَةُ الَّتِي دَعَوْتُمْ إِلَيْهَا فَنَعْمَا هِيَ، وَ أَمَّا الطَّاعَةُ لِصَاحِبِكُمْ فَإِنَّا لَا نَرَاهَا، لِأَنَّ صَاحِبَكُمْ

قَتَلَ خَلِيفَتَنَا وَ فَزَقَ جَمَاعَتَنَا وَ آوَى ثَارَنَا، وَ صَاحِبَكُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ لَمْ يَقْتُلْهُ، فَنَحْنُ لَا نَرُدُّ عَلَيْهِ ذَلِكَ فَلْيَدْفَعْ إِلَيْنَا قَتْلَهُ عِثْمَانَ لِنَقْتُلْهُمْ وَ نَحْنُ

نَجِيبُكُمْ إِلَى الطَّاعَةِ وَ الْجَمَاعَةِ! فَقَالَ شُبَّانُ بْنُ رَبِيعٍ:

أَيَسَّرَكَ يَا مُعَاوِيَةُ أَنْ تَقْتُلَ عَمَّارًا؟! فَقَالَ: وَ مَا يَمْنَعُنِي مِنْ ذَلِكَ وَ اللَّهُ لَوْ تَمَكَّنْتُ مِنْ ابْنِ سَمِيَّةٍ لَقَتَلْتُهُ بِمَوْلَى عِثْمَانَ! فَقَالَ شُبَّانُ: وَ الَّذِي

لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لَا- تَصِلُ إِلَى ذَلِكَ حَتَّى تَنْدِرَ الْهَامَ عَنِ الْكُوَاهِلِ وَ تَضِيقَ الْأَرْضَ وَ الْفَضَاءَ عَلَيْكَ! فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَكَانَتْ

عَلَيْكَ أَضِيقُ! وَ تَفَرَّقَ الْقَوْمُ عَنْ مُعَاوِيَةَ].

و نیز ابن الأثير الجزري در «تاريخ كامل» در ذکر مقتل عمار عليه الرحمة آورده: [و خرج عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ

تَعْلَمُ أَنِّي لَوْ أَعْلَمْتُ أَنَّ رِضَاكَ فِي أَنْ أَقْذِفَ بِنَفْسِي فِي هَذَا الْبَحْرِ لَفَعَلْتُهُ! اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي لَوْ أَعْلَمْتُ أَنَّ رِضَاكَ فِي أَنْ أَضْعَ ظُبَّةَ

سَيْفِي فِي بَطْنِي ثُمَّ أَنْحَنِي عَلَيْهِ حَتَّى تَخْرُجَ مِنْ ظَهْرِي لَفَعَلْتُهُ! وَ إِنِّي لَا أَعْلَمُ الْيَوْمَ عَمَلًا هُوَ أَرْضَى لَكَ مِنْ جِهَادِ هَؤُلَاءِ الْفَاسِقِينَ، وَ لَوْ

أَعْلَمْتُ عَمَلًا هُوَ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۸۱

أَرْضَى لَكَ مِنْهُ لَفَعَلْتُهُ، وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَرَى قَوْمًا لِيُضْرِبَنَّكُمْ ضَرْبًا يَرْتَابُ مِنْهُ الْمُبْطِلُونَ، وَ أَيْمُ اللَّهِ لَوْ ضَرَبُونَا حَتَّى يَبْلُغُوا بَنَاءَ سَعَفَاتِ هَجْرٍ،

لَعَلَّمْتُ أَنَا عَلَى الْحَقِّ وَ أَنَّهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ ثُمَّ قَالَ: مَنْ يَتَّبِعْ رِضْوَانَ اللَّهِ رَبَّهُ وَ لَا يَرْجِعْ إِلَى مَالٍ وَ لَا وَلَدٍ؟! فَأَتَاهُ عَصَابَةُ فَقَالَ:

اقْصِدُوا بَنَاءَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الَّذِينَ يَطْلُبُونَ دَمَ عِثْمَانَ، وَ اللَّهُ مَا أَرَادُوا الطَّلَبَ بِدَمِهِ وَ وَ لَكِنَّهُمْ ذَاقُوا الدُّنْيَا وَ اسْتَحَبُّوْهَا وَ عِلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ إِذَا

لَزِمَهُمْ حَالٌ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَتَمَرَّغُونَ فِيهِ مِنْهَا، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ سَابِقَةٌ يَسْتَحَقُّونَ بِهَا طَاعَةَ النَّاسِ وَ الْوِلَايَةَ عَلَيْهِمْ، فَخَدَعُوا أَتْبَاعَهُمْ وَ قَالُوا:

إِنَّمَا مَنَّا قَتْلَ مَظْلُومًا، لِيَكُونُوا بِذَلِكَ جَابِرَةً مَلُوكًا فَبَلَّغُوا مَا تَرَوْنَ، فَلَوْ لَا هَذَا مَا تَبِعَهُمْ مِنَ النَّاسِ رَجُلَانِ. اللَّهُمَّ إِنْ تَنْصَرْنَا فَطَالَمَا نَصَرْتَ وَ

إِنْ تَجْعَلْ لَهُمُ الْأَمْرَ فَادْخِرْ لَهُمْ بِمَا أَحْدَثُوا فِي عِبَادِكَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ! ثُمَّ مَضَى وَ مَعَهُ تِلْكَ الْعَصَابَةُ، فَكَانَ لَا يَمُرُّ بِوَادٍ مِنْ أَوْدِيَةِ صَفِّينَ

إِلَّا تَبِعَهُ مِنْ كَانَ هُنَاكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، ثُمَّ جَاءَ إِلَى هَاشِمِ بْنِ عَتَبَةَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، وَ هُوَ الْمَرْقَالُ وَ كَانَ

صَاحِبَ رَايَةٍ عَلَيَّ وَ كَانَ أَعُورَ، فَقَالَ: يَا هَاشِمُ:

أَعُورَا وَ جِينَا لَا خَيْرَ فِي أَعُورٍ

لَا يَغْشَى الْبَاسَ أَرْكَبُ يَا هَاشِمُ!

فَرَكِبَ وَ مَضَى مَعَهُ وَ هُوَ يَقُولُ:

أَعُورٌ يَبْغِي أَهْلَهُ مُحَلًّا قَدْ عَالَجَ الْحَيَاءَ حَتَّى مَلَأَ

لا بد أن يفلّ أو يفلّا يتلّهم بذي الكعوب تلّا

و عمّار يقول: تقدّم يا هاشم! الجنّة تحت ضلال السيوف و الموت تحت أطراف الأسل، و قد فتحت أبواب السّماء و تزيّنت الحور العين، اليوم ألقى الأختيّة محمّدا و حزبه، و تقدّم حتّى دنا من عمرو بن العاص، فقال له: يا عمرو، بعث دينك بمصر؟! تبّا لك! فقال له: لا و لكن أطلب بدم عمان! فقال أنا أشهد على علمي فيك أنّك لا تطلب بشيء من فعلك وجه الله و أنّك إن لم تقتل اليوم تمت غدا فانظر إذا أعطى الناس على قدر نياتهم ما تبتك؟ لقد قاتلت صاحب هذه الزّاية ثلاثا مع رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و هذه الزّابعة ما هي بأبزو اتقى! ثمّ قاتل عمّار و لم يرجع و قتل .

و نیز در «تاریخ کامل» در ذکر این واقعه هائله مذکورست: [

و قال

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۸۲

عبد الرحمن السّلمی: لما قتل عمّار دخلت عسکر معاویة لأنظر هل بلغ منهم قتل عمّار ما بلغ منّا و کنا إذا ترکنا القتال تحدّثوا إلینا و تحدّثنا إلیهم، فإذا معاویة و عمرو و أبو الأعور و عبد الله بن عمرو يتسايرون، فأدخلت فرسی بينهم لئلا يفوتنی ما يقولون. فقال عبد الله لأبيه: يا أبة! قتلتم هذا الرجل في يومكم هذا و قد قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم ما قال! قال: و ما قال؟ قال: أ لم يكن المسلمون ينقلون في بناء مسجد النّبی صلّى الله عليه و سلّم لبنه لبنه و عمّار لبنتين لبنتين فغشى عليه فأتاه رسول الله صلّى الله عليه و سلّم فجعل يمسح التّراب عن وجهه و يقول: و يحك يا بن سميّة! الناس ينقلون لبنه لبنه و أنت تنقل لبنتين لبنتين رغبة في الأجر و أنت مع ذلك تقتلك الفئة الباغية؟! فقال عمرو لمعاوية: أ ما تسمع ما يقول؟ قال:

و ما يقول؟ فأخبره فقال معاوية: أ نحن قتلناه؟! إنّما قتله من جاء به! فخرج الناس من فساطيطهم و أخبثتهم يقولون: إنّما قتل عمّارا من جاء به، فلا أدري من كان أعجب أ هو أم هم؟!].

و محیی الدین بن عربی الأندلسی در «تفسیر» خود گفته: [«و إن طائفتان من المؤمنین» إلى آخره، الاقتتال لا- يكون إلّا للمیل إلى الدّنيا و الرّكون إلى الهوى و الانجذاب إلى الجهة السّفلیة و التوجّه إلى المطالب الجزئیة، و الإصلاح إنّما يكون من لزوم العدالة فی التّفنّس الّتی هی ظلّ المحبّة الّتی هی ظلّ الوحدة، فلذلك أمر المؤمنون الموحّدون بالإصلاح بينهما على تقدير بغیتهما و القتال مع الباغیة على تقدير بغی إحداهما حتّى ترجع لكون الباغیة مضادّة للحقّ دافعه له، كما خرج عمّار رضی الله عنه مع کبره و شیخوخته فی قتال أصحاب معاویة لیعلم بذلك أنّهم الفئة الباغیة].

و سبط ابن الجوزی در «تذکره خواصّ الأئمّة» گفته: [

و حکى ابن سعد فی «الطبقات» عن عبد الله بن عمرو بن العاص أنّه قال لأبيه: قتلتم عمّارا و قد سمعت رسول الله (ص) يقول له: تقتلك الفئة الباغیة؟! فسمعه معاویة فقال: لا نك شیخ أخرج ما تزال تأتينا بهنّة تدحض بها فی بولك! أ نحن قتلناه؟! إنّما قتله الذی

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۸۳

أخرجه.

و فی روایة: فبلغ ذلك علینا فقال: و نحن قتلنا حمزة لأنّا أخرجناه إلى أحد.

و ذکر ابن سعد أيضا أنّ ذا الكلاع لما بلغه هذا قال لعمرو: نحن الفئة الباغیة و هم بالرجوع إلى عسکر علیّ و كان تحت یدیه ستون ألفا فقتل ذو الكلاع، فقال معاویة:

لو بقى ذو الكلاع لأفسد علينا جندنا بميله إلى ابن أبی طالب! و نیز سبط ابن الجوزی در «تذکره خواصّ الأئمّة» گفته: [و قال الواقدي:

لما طعن أبو الغادية عمارا بالرمح و سقط، أكبّ عليه آخر فاجترّ رأسه ثمّ أقبل إلى معاویة يختصمان فيه، کلّ منهما يقول: أنا قتلتة!

فقال لهما عمرو: والله إن تختصمان إلّا في النار! فقال معاوية: ما صنعت؟ قوم بذلوا نفوسهم دوننا تقول لهم هذا؟! فقال عمرو: هو والله كذلك و أنت تعلمه، وإني والله وددت أني مت قبل هذا اليوم بعشرين سنة!]

و ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» گفته: [فائدة-

روی حدیث «تقتل عمّارا الفئة الباغية» جماعة من الصّحابة منهم قتادة (أبو قتادة. ظ) بن النعمان كما تقدّم، و أمّ سلمة عند مسلم، و أبو هريرة عند الترمذی، و عبد الله بن عمرو بن العاص عند النسائي، و عثمان بن عفّان و حذيفة و أبو أيوب و أبو رافع و خزيمه بن ثابت و معاوية و عمرو بن العاص و أبو اليسر و عمّار نفسه، و كلّها عند الطبرانی و غيره، و غالب طرقها صحيحة أو حسنة. و فيه عن جماعة آخرين يطول عدّهم و في هذا الحديث علم من أعلام النبوة و فضيلة ظاهرة لعلی و لعمّار و ردّ علی التّواصب التّراحمين أن علیا لم يكن مصيبا في حروبه .

و بدر الدين عيني در «عمدة القاری» در شرح حدیث «إذا تواجه المسلمان بسيفهما فكلاهما من أهل النار» گفته: [و قال الكرمانی: علی رضی الله عنه و معاوية كلاهما كانا مجتهدين، غاية ما في الباب أن معاوية كان مخاطبا في اجتهاده و له أجر واحد و كان لعلی رضی الله تعالی عنه أجران. قلت: المراد (فالمراد. ظ) بما في الحديث المتواجهان بالدليل. من الاجتهاد و نحوه، انتهى. قلت: كيف يقال كان معاوية مخطئا في اجتهاده، فما كان الدليل في اجتهاده و قد بلغه الحديث الذي

قال

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۸۴

صلى الله تعالى عليه و سلم: ويح ابن سميّة تقتله الفئة الباغية!

و ابن سميّة هو عمّار ابن ياسر، و قد قتله فئة معاوية، أ فلا يرضى معاوية سواء بسواء حتى يكون له أجر واحد].

و محمد بن خلفه الوشتاني الابي در «شرح صحيح مسلم» در شرح حدیث قتل عمّار گفته: [و الحديث حجة بينة للقول بأن الحقّ مع عليّ و حزبه و إنّما عذر الآخرون بالاجتهاد، و أصل البغي الحسد، ثم استعمل في الظلم، و علی هذا حمل الحديث عبد الله بن عمرو العاص يوم قتل عمّار، و غيره تأوله فتأوله معاوية و كان أولا يقول: إنّما قتله من أخرجه لينفي عن نفسه صفة البغي ثم رجع فتأوله علی الطلب و قال: نحن الفئة الباغية، أي الطالبة لدم عثمان، من البغاء بضم الباء و المدّ و هو الطلب. قلت: البغي عرفا الخروج عن طاعة الإمام مغالبة له، و لا يخفى عليك بعد التأويلين أو خطؤهما، فأما الأول فواضح و كذا الثاني لأن ترك علی القصاص من قتله عثمان للمذنبين قاموا يطلبه و رأوه مستندا في اجتهادهم ليس لأنه تركه جملة واحدة و إنّما تركه لما تقدم، و فيه أن عدم القصاص منكر قاموا بتغييره و القيام بتغيير المنكر إنّما هو ما لم يؤدّ إلى مفسدة أشدّ. و أيضا المجتهد إنّما يحسن به الظنّ إذا لم يبين مستند اجتهاده، أمّا إذا بينه فكان خطأ فكيف و لله درّ الشيخ حيث كان يقول الصّحبة حصنت علی من حارب عليّا!].

و أبو عبد الله محمد بن محمد بن يوسف السنوسي در «شرح صحيح مسلم» در شرح حدیث قتل عمّار گفته: [و الحديث حجة بينة للقول بأن الحقّ مع عليّ و حزبه و إنّما عذر الآخرون بالاجتهاد، و أصل البغي الحسد ثم استعمل في الظلم، و غير تأويله معاوية رضی الله عنه فكان يقول: إنّما قتله من أخرجه لينفي عن نفسه صفة البغي، ثم رجع فتأوله علی الطلب و قال: نحن الفئة الباغية، أي الطالبة لدم عثمان، من البغاء بضمّ الباء و المدّ و هو المطلب. (ب «[۱]»): البغي عرفا الخروج عن طاعة الإمام مغالبة له، و لا يخفى بعد التأويلين أو خطؤهما، و لله درّ الشيخ حيث كان يقول: الصّحبة [۱] أي: قال الابي (۱۲)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۸۵

حصنت علی من حارب عليّا رضی الله عنه .

و عماد الدين يحيى بن أبي بكر العامري در «رياض مستطابه» در ترجمه حضرت عمّار گفته: [قتل رضی الله عنه بصفيّين سنة سبع و ثلثين عن ثلث و خمسين سنة و كان من أصحاب عليّ و قتله أصحاب معاوية و بقتله استدّل أهل السنة علی تصحيح جانب عليّ لأنّ

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ قَدْ قَالَ لَهُ: وَيْحَ ابْنِ سَمِيَّةٍ! تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ. وَقَالَ: وَيْحَ عَمَّارٍ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُوهُمْ إِلَى النَّارِ. وَقَالَ قَبْلَ أَنْ يَقْتُلَ: ائْتُونِي بِشَرْبَةٍ لِبْنِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: آخِرُ شَرْبَةٍ تَشْرَبُهَا مِنَ الدُّنْيَا شَرْبَةُ لِبْنٍ. وَكَانَ آدَمُ طَوَالًا لَا يَغْتَيِّرُ شَيْبَةً، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَرَحِمَهُ. وَنُورُ الدِّينِ سَمَهُودِي دَر «وَفَاءُ الْوَفَاءِ» كَفَتَهُ:]

وَأُسْنَدُ [١] أَيْضًا أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ يَرْتَجِزُ وَهُوَ يَعْمَلُ فِيهِ وَيَقُولُ:

لَا يَسْتَوِي مَنْ يَعْمُرُ الْمَسَاجِدَ يَدُوبُ فِيهَا قَائِمًا وَقَاعِدًا

وَمَنْ يَرَى عَنِ الْغُبَارِ حَائِدًا

وَأُسْنَدُ هُوَ أَيْضًا وَيَحْيَى مِنْ طَرِيقِهِ وَالمَجْدُ وَلَمْ يَخْرُجْ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: بَنَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَسْجِدَهُ فَقَرَّبَ اللَّبْنَ وَمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَوَضَعَ رِجْلَهُ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوَّلُونَ وَالْأَنْصَارُ أَلْقَوْا أُرْدِيَتَهُمْ وَأَكْسِيَتَهُمْ وَجَعَلُوا يَرْتَجِزُونَ وَيَعْمَلُونَ وَيَقُولُونَ:

لَئِنْ قَعَدْنَا وَالتَّبِيُّ يَعْمَلُ الْبَيْتَ، وَكَانَ عَثْمَانُ بْنُ عَفَّانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَجُلًا نَظِيفًا مُنْتَظَفًا وَكَانَ يَحْمِلُ اللَّبْنَ فَيَجَافِي بِهَا عَنْ ثَوْبِهِ، فَإِذَا وَضَعَهَا نَقَضَ كَمَّهُ وَنَظَرَ إِلَى ثَوْبِهِ فَإِنْ أَصَابَهُ شَيْءٌ مِنَ التُّرَابِ نَفَضَهُ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَأَنْشَأَ يَقُولُ:

لَا يَسْتَوِي مَنْ يَعْمُرُ الْمَسَاجِدَ الْأَيَّامَ الْمُتَقَدِّمَةَ، فَسَمِعَهَا، عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ فَجَعَلَ يَرْتَجِزُ بِهَا وَهُوَ لَا يَدْرِي مَنْ يَعْنِي بِهَا [١] أَيْ: ابْنُ زِبَالَةَ (١٢)

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٢٠، ص: ٣٨٦

فَمَرَّ بِعَثْمَانَ فَقَالَ: يَا ابْنَ سَمِيَّةٍ! مَا أَعْرَفْنِي بِمَنْ تَعْرِضُ وَمَعَهُ جَرِيدَةٌ، فَقَالَ: لَتَكْفُنَّ أَوْ لَا تَعْرِضَنَّ بِهَا وَجْهَكَ! فَسَمِعَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ جَالِسٌ فِي ظِلِّ بَيْتِي، تَعْنِي أُمَّ سَلَمَةَ. وَفِي كِتَابِ يَحْيَى: فِي ظِلِّ بَيْتِهِ، فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ جَلَدٌ، مَا بَيْنَ عَيْنِي وَأَنْفِي فَإِذَا بَلَغَ ذَلِكَ مِنَ الْمَرْءِ فَقَدْ بَلَغَ وَوَضَعَ يَدَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، فَكَفَّ النَّاسَ عَنْ ذَلِكَ ثُمَّ قَالُوا الْعَمَّارُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ غَضِبَ فِيكَ وَنَخَافُ أَنْ يَنْزِلَ فِيْنَا الْقُرْآنُ! فَقَالَ: أَنَا أَرْضِيهِ كَمَا غَضِبَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا لِي وَلِأَصْحَابِكَ؟ قَالَ: مَا لَكَ وَمَا لِهِمْ؟ قَالَ: يَرِيدُونَ قَتْلِي يَحْمِلُونَ لَبْنَةً لَبْنَةً وَيَحْمِلُونَ عَلَيَّ اللَّبْنَيْنِ وَالثَّلَاثَ. فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَطَافَ بِهِ فِي الْمَسْجِدِ وَجَعَلَ يَمْسَحُ وَفَرْتَهُ بِيَدِهِ مِنَ التُّرَابِ وَيَقُولُ: يَا ابْنَ سَمِيَّةٍ! لَا يَقْتُلُكَ أَصْحَابِي وَلَكِنْ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ وَقَدْ ذَكَرَ ابْنُ إِسْحَاقَ الْقِصَّةَ بِنَحْوِهِ كَمَا فِي «تَهْذِيبِ» ابْنِ هِشَامٍ، قَالَ: وَسَأَلْتُ غَيْرَ وَاحِدٍ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ بِالشَّعْرِ عَنْ هَذَا الرَّجُلِ فَقَالُوا: بَلَّغْنَا أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ارْتَجِزَ بِهِ، فَلَا نَدْرِي أَمْ هُوَ قَائِلُهُ أَمْ غَيْرُهُ، وَإِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَطَائِبُهُ وَمَبَاسِطُهُ كَمَا هُوَ عَادَةُ الْجَمَاعَةِ، إِذَا اجْتَمَعُوا عَلَى عَمَلٍ وَلَيْسَ ذَلِكَ طَعْنًا.

وَأَخْرَجَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ مِنْ مَرْسَلِ أَبِي جَعْفَرٍ الْخَطْمِيِّ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَبْنِي الْمَسْجِدَ وَعَبْدُ اللَّهِ ابْنُ رَوَاحَةَ يَقُولُ: أَفْلَحَ مَنْ يَعَالِجُ الْمَسَاجِدَ.

فَيَقُولُهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَقُولُ ابْنُ رَوَاحَةَ: يَتْلُو الْقُرْآنَ قَائِمًا وَقَاعِدًا، فَيَقُولُهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

وَفِي «الصَّيْحِ» فِي ذِكْرِ بِنَاءِ الْمَسْجِدِ: وَكُنَّا نَحْمِلُ لَبْنَةً لَبْنَةً وَعَمَّارُ لَبْنَتَيْنِ لَبْنَتَيْنِ، فَرَأَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَعَلَ يَنْفِضُ التُّرَابَ عَنْهُ وَيَقُولُ: وَيْحَ عَمَّارٍ! تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُوهُمْ إِلَى النَّارِ، وَقَالَ: يَقُولُ عَمَّارُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفِتَنِ. وَأُسْنَدُ ابْنِ زِبَالَةَ وَيَحْيَى، عَنْ مُجَاهِدٍ، قَالَ: رَأَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُمْ يَحْمِلُونَ الْحِجَارَةَ عَلَى عَمَّارٍ وَهُوَ يَبْنِي الْمَسْجِدَ فَقَالَ: مَا لَهُمْ وَلِعَمَّارٍ، يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُوهُمْ إِلَى النَّارِ وَذَلِكَ فَعَلَ الْأَشْقِيَاءَ الْأَشْرَارَ!

وَأُسْنَدُ الثَّانِي أَيْضًا عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابُهُ يَبْنُونَ الْمَسْجِدَ فَجَعَلَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٢٠، ص: ٣٨٧

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يَحْمِلُ كُلَّ رَجُلٍ مِنْهُمْ لَبْنَةً لَبْنَةً وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ لِبْنَتَيْنِ، لَبْنَةً عَنْهُ وَ لَبْنَةً عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فَقَامَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فَمَسَحَ ظَهْرَهُ وَ قَالَ: يَا ابْنَ سَمِيَّةَ! لَكَ أَجْرَانِ وَ لِلنَّاسِ أَجْرٌ، وَ آخِرُ زَادِكَ مِنَ الدُّنْيَا شَرْبُهُ مِنْ لَبْنٍ وَ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاطِنَةُ.

و فِي «الرَّوَضِ» لِلْسَّهِيلِيِّ أَنَّ مَعْمَرَ بْنَ رَاشِدٍ رَوَى ذَلِكَ فِي جَامِعِهِ بِزِيَادَةٍ فِي آخِرِهِ وَ هِيَ: فَلَمَّا قَتَلَ يَوْمَ صَفِّينَ دَخَلَ عَمْرُو عَلَى مَعَاوِيَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا فَرَعَا فَقَالَ! قَتَلَ عَمَّارُ! فَقَالَ مَعَاوِيَةُ: فَمَاذَا؟ فَقَالَ عَمْرُو: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاطِنَةُ. فَقَالَ مَعَاوِيَةُ: دَحَضْتُ فِي بَوْلِكَ، أَنَا نَحْنُ قَتَلْنَاهُ! إِنَّمَا قَتَلَهُ مِنْ أَخْرَجَهُ.

و رَوَى الْبَيْهَقِيُّ فِي «الدَّلَائِلِ» عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ (أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ. ظ) السَّيْلَمِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنَ عَمْرُو بْنِ الْعَاصِ يَقُولُ لِأَبِيهِ عَمْرُو: قَدْ قَتَلْنَا هَذَا الرَّجُلَ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِيهِ مَا قَالَ. قَالَ: أَيْ رَجُلٌ؟

قَالَ: عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ، أَمَا تَذْكُرُ يَوْمَ بَنَى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ الْمَسْجِدَ، فَكُنَّا نَحْمِلُ لَبْنَةً لَبْنَةً وَ عَمَّارُ يَحْمِلُ لِبْنَتَيْنِ لِبْنَتَيْنِ، فَمَرَّ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فَقَالَ: تَحْمِلُ لِبْنَتَيْنِ وَ أَنْتَ تَرَحُّضُ! أَمَا إِنَّكَ سَتَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاطِنَةُ وَ أَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. فَدَخَلَ عَمْرُو عَلَى مَعَاوِيَةَ فَقَالَ: قَتَلْنَا هَذَا الرَّجُلَ وَ قَدْ قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مَا قَالَ. فَقَالَ: اسْكُتْ، فَوَاللّٰهِ مَا تَزَالُ تَدْحُضُ فِي بَوْلِكَ! أَنَا نَحْنُ قَتَلْنَاهُ؟! إِنَّمَا قَتَلَهُ عَلِيٌّ وَ أَصْحَابُهُ جَاءُوا بِهِ حَتَّى أَلْقَوْهُ بَيْنَنَا.

قُلْتُ: وَ هُوَ يَقْتَضِي أَنَّ هَذَا الْقَوْلَ لِعَمَّارٍ كَانَ فِي الْبِنَاءِ الثَّانِي لِلْمَسْجِدِ لِأَنَّ اسْلَامَ عَمْرُو كَانَ فِي الْخَامِسَةِ كَمَا سَبَقَ .

و نِيز سَمْعُودِي دَر «خِلَاصَةُ الْوَفَاءِ» كَفَتَهُ:]

و لِأَحْمَدَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: كَانُوا يَحْمِلُونَ اللَّبْنَ إِلَى بِنَاءِ الْمَسْجِدِ وَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مَعَهُمْ، ثُمَّ قَالَ: فَاسْتَقْبَلْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ هُوَ عَارِضُ لَبْنَةٍ عَلَى بَطْنِهِ فَظَنَنْتُ أَنَّهَا ثَقُلَتْ عَلَيْهِ فَقُلْتُ: نَاوِلْنِيهَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ! فَقَالَ: خُذْ غَيْرَهَا يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، فَانْهَ لَا عِيشَ إِلَّا عِيشَ الْآخِرَةِ.

و هَذَا فِي الْبِنَاءِ الثَّانِي لِأَنَّ اسْلَامَ أَبِي هُرَيْرَةَ مُتَأَخِّرٌ، وَ كَذَا مَا

فِي «الصَّصْحِ» فِي ذِكْرِ بِنَاءِ الْمَسْجِدِ: كُنَّا نَحْمِلُ لَبْنَةً لَبْنَةً وَ عَمَّارُ لِبْنَتَيْنِ لِبْنَتَيْنِ، فَرَأَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

عَقِبَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۸۸

وَ سَلَّمَ فَجَعَلَ يَنْفِضُ التُّرَابَ وَ يَقُولُ: وَيْحَ عَمَّارُ تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاطِنَةُ، يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَ يَدْعُوهُ إِلَى النَّارِ، لِأَنَّ الْبَيْهَقِيَّ رَوَى فِي «الدَّلَائِلِ» عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّيْلَمِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنَ عَمْرُو بْنِ الْعَاصِ يَقُولُ لِأَبِيهِ عَمْرُو: قَدْ قَتَلْنَا هَذَا الرَّجُلَ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِيهِ مَا قَالَ! قَالَ: أَيْ رَجُلٌ؟ قَالَ: قَالَ: عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ، أَمَا تَذْكُرُهُ يَوْمَ بَنَى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ الْمَسْجِدَ؟ فَكُنَّا نَحْمِلُ لَبْنَةً لَبْنَةً وَ عَمَّارُ يَحْمِلُ لِبْنَتَيْنِ لِبْنَتَيْنِ، فَمَرَّ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، وَ ذَكَرَ نَحْوَ رَوَايَةِ الصَّيْحِيحِ، ثُمَّ قَالَ: فَدَخَلَ عَمْرُو عَلَى مَعَاوِيَةَ فَقَالَ: قَتَلْنَا هَذَا الرَّجُلَ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مَا قَالَ! فَقَالَ: اسْكُتْ، فَوَاللّٰهِ مَا تَزَالُ تَدْحُضُ فِي بَوْلِكَ! أَنَا نَحْنُ قَتَلْنَاهُ؟ إِنَّمَا قَتَلَهُ عَلِيٌّ وَ أَصْحَابُهُ جَاءُوا بِهِ حَتَّى أَلْقَوْهُ بَيْنَنَا.

وَ اسْلَامَ عَمْرُو رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ كَانَ فِي السَّنَةِ الْخَامِسَةِ فَلَمْ يَحْضُرْ إِلَّا الْبِنَاءَ الثَّانِي .

وَ مَلَا عَلَى مَتَقِي دَر «كَنْزُ الْعَمَالِ» كَفَتَهُ:]

عَنْ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ ابْنَةِ هِشَامِ بْنِ الْوَلِيدِ بْنِ الْمَغِيرَةِ وَ كَانَتْ تَمْرُضُ عَمَّارًا قَالَتْ: جَاءَ مَعَاوِيَةُ إِلَى عَمَّارٍ يَعُودُهُ فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ قَالَ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ مَبِيتَهُ بِأَيْدِينَا، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: تَقْتُلُ عَمَّارًا الْفِتْنَةُ الْبَاطِنَةُ (ع. كر).

وَ مَلَا عَلَى قَارِي دَر «شَرْحُ فَهْمِ أَكْبَرٍ» دَر ذِكْرِ خِلَافَتِ جَنَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفَتَهُ: [وَمَا يَدُلُّ عَلَى صِحَّةِ خِلَافَتِهِ دُونَ خِلَافَةِ غَيْرِهِ

الْحَدِيثُ الْمَشْهُورُ «الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يَصِيرُ مَلِكًا عَضُوضًا»

و قد استشهد علی (رض) علی رأس ثلاثین سنه عن وفاة رسول الله صلعم. و مما يدل علی صحه اجتهاده و خطأ معاوية فی مراده ما صح عنه صلعم فی حق عمار بن یاسر: تقتلک الفئة الباغية. و أما ما نقل أن معاوية أو أحدا من أشیاعه قال: ما قتله إلا علی (رض) حیث حملة علی المقاتلة فروی عن علی کرم الله وجهه أنه قال فی المقاتلة: فیلزم أن النبى صلعم قتل عمه حمزة! فتبین أن معاوية و من بعده لم یكونوا خلفاء بل ملوکا و أمراء.

و نیز ملا علی قاری در «شرح شفا» فصل أخبار بالغبوب گفته:]

و إن عمارا و هو ابن یاسر تقتله الفئة الباغية. رواه الشیخان، و لفظ مسلم: قال النبى

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۸۹

صلی الله تعالی علیه و سلم لعمار: تقتلک الفئة الباغية. و زاد: و قاتله فی النار. فقتله، أى عمار، أصحاب معاوية، أى بصفین، و دفنه علی رضی الله تعالی عنه فی ثیابه و قد نیف علی سبعین سنه، فكانوا هم البغاة علی بدلالة هذا الحديث و نحوه،

و قد ورد: إذا اختلف الناس کان ابن سمیة مع الحق، و قد کان مع علی رضی الله تعالی عنهما،

و أمّا تأویل معاوية أو بن العاص بأن الباغي علی و هو قتله حیث حملة علی ما أدى إلى قتله، فجوابه ما نقل عن علی کرم الله وجهه أنه یلزم منه أن النبى صلی الله تعالی علیه و سلم قاتل حمزة عمه. و الحاصل أنه لا یعدل عن حقيقة العبارة إلى مجاز الإشارة إلا بدلیل ظاهر من عقل أو نقل یصرفه عن ظاهره، نعم، غایة العذر عنهم أنهم اجتهدوا و أخطئوا، فالمراد بالباغية الخارجة المتجاوزة، لا الطالبة كما ظنه بعض الطائفة].

و نیز ملا-علی قاری در «مرقاة-شرح مشکاة» گفته: [و عن أبی قتادة] صحابی مشهور (أن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لعمار) أى ابن یاسر (حين یحفر الخندق) حکایة حال ماضیه (فجعل یمسح رأسه) أى رأس عمار عن الغبار ترحما علیه من الأغیار (و یقول: بؤس) بضم موحد و سکون همز، و یبدل، و بفتح السین مضافا إلى (ابن سمیة) و هی بضم السین و فتح المیم و تشدید التحتیه أم عمار و هی قد أسلمت بمکة و عذبت لترجع عن دینها فلم ترجع و طعنها أبو جهل فماتت، ذکره ابن الملک، و قال غیره: كانت أمه ابنة أبی حذیفه المخزومی زوجها یاسرا و کان حلیفه فولدت له عمارا فأعتقه أبو حذیفه. أى: یا شدة عمار احضری فهذا أوانک، و اتسع فی حذف حرف النداء من أسماء الأجناس و إنما یحذف من أسماء الأعلام، و روى بوس بالرفع علی ما فی بعض النسخ، أى: علیک بؤس أو یصیبک بوس، و علی هذا ابن سمیة منادی مضاف، أى: یا ابن سمیة! و قال شارح «المغنی»:

یا شدة ما یلقاه ابن سمیة من الفئة الباغية، نادى بؤسه و أراد نداه و خاطبه بقوله:

(تقتلک الفئة الباغية)

أى الجماعة الخارجة علی إمام الوقت و خلیفه، الزمان. قال الطیبی: ترحم علیه بسبب الشدة التى یقع فیها عمار من قبل الفئة الباغية یرید به

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۹۰

معاوية و قومه فإنه قتل يوم صفین. و قال ابن الملک: اعلم أن عمارا قتله معاوية و فتنه فكانوا طاغین باغین بهذا الحديث لأن عمار کان فی عسکر علی و هو المستحق للإمامة فامتنعوا عن بیعته. و حکى أن معاوية کان يؤول معنى الحديث و یقول:

نحن فئة باغية طالبة لدم عثمان، و هذا كما ترى تحریف إذ معنى طلب الدّم غیر مناسب هنا لأنه صلی الله علیه و سلم ذکر الحديث فی إظهار فضيلة عمار و ذم قاتله لأنه جاء فی طریق: ویح! قلت: ویح، کلمة تقال لمن وقع فی هلكة لا یستحقها فیرحم علیه و یرثی له، بخلاف ویل، فإنها کلمة عقوبة تقال للذى یستحقها و لا یرحم علیه، هذا و

فی «الجامع الصغیر» بروایة الإمام أحمد البخاری عن أبی سعید مرفوعا: ویح عمار تقتله الفئة الباغية، یدعوهم إلى الجنة و یدعونه إلى

النَّار.

و هذا كالتَّصْصِ الصَّريحِ في المعنى الصحيح المتبادر من البغى المطلق في الكتاب، كما في قوله تعالى:

وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ

، وقوله سبحانه: فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى

فإطلاق اللفظ الشرعي على إرادة المعنى اللغوي عدول عن العدل و ميل إلى الظلم الذي هو وضع الشيء في غير موضعه. و الحاصل أن البغى بحسب المعنى الشرعي و الإطلاق العرفي خصَّ عموم معنى الطلب اللغوي إلى طلب الشر الخاص بالخروج المنهي، فلا يصح أن يراد به طلب دم خليفة الزمان و هو عثمان رضي الله عنه. و قد حكى عن معاوية تأويل أقبح من هذا حيث قال: إنما قتله علي و فئه حيث حمله على القتال و صار سببا لقتله في المال، فقليل له في الجواب: فإذا قاتل حمزة هو النبي صلى الله عليه و سلم، حيث كان باعثا له على ذلك و الله سبحانه و تعالى، حيث أمر المؤمنين بقتال المشركين. و الحاصل أن هذا الحديث فيه معجزات ثلث: إحداها أنه سيقتل، و ثانيها أنه مظلوم، و ثالثها أن قاتله باغ من البغاء، و الكل صدق و حق. ثم رأيت الشيخ أكمل الدين قال: الظاهر أن هذا أي التأويل السابق عن معاوية و ما حكى عنه أيضا من أنه «قتله من أخرجه للقتل و حرَّضه عليه» كل منهما افتراء عليه! أمّا الاوّل فتحريف للحديث، و أمّا الثاني فلائنه ما أخرجه أحد بل هو خرج بنفسه و ماله مجاهدا في سبيل الله قاصد إلّا قامه الفرض، و إنما كان

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۹۱

كلّ منهما افتراء على معاوية لأنّه رضي الله عنه أعقل من أن يقع في شيء ظاهر الفساد على الخاص و العام. قلت: فاذا كان الواجب عليه أن يرجع عن بغيه بإطاعته الخليفة و يترك المخالفة و طلب الخلافة المنيفة، فتبين بهذا أنه كان في الباطن باغيا و في الظاهر مستترا بدم عثمان مراعيًا مرائيا، فجاء هذا الحديث عليه ناعيا، و عن عمله ناهيا، لكن كان ذلك في الكتاب مسطورا، فصار عنده كلّ من القرآن و الحديث مهجورا! فرحم الله من أنصف و لم يتعصب و لم يتعسف و تولّى الاقتصاد في الاعتقاد لئلا يقع في جانبي سبيل الرّشاد من الرّفص و النّصب بأن: يحبّ جميع الآل و الصّحب.

(رواه مسلم).

و نور الدين حلبى در «إنسان العيون» گفته:

[و لما قتل عمّار دخل عمرو بن العاص على معاوية فزعا و قال: قتل عمّار! فقال معاوية: قتل عمار فما ذا؟]

قال عمرو: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: تقتل عمّارا الفئة الباغية.

فقال له معاوية: دحضت، أى زلقت فى بولك! أ نحن قتلناه؟ إنما قتله من أخرجه.

و فى رواية قال له: اسكت فو الله ما تزال تدحض،

أى تزلق فى بولك، إنما قتله على و أصحابه جاؤوا به حتّى ألقوه بيننا. و

ذكر أن عليّا رضي الله تعالى عنه لما احتجّ على معاوية رضي الله تعالى عنه بهذا الحديث و لم يسمع معاوية إنكاره قال: إنما قتله من أخرجه من داره، يعنى بذلك عليّا. فقال على رضي الله تعالى عنه: فرسول الله صلى الله عليه و سلم إذن قتل حمزة حين أخرجه .

و نیز نور الدين حلبى در «إنسان العيون» گفته: [و كان ذو الكلاع رضي الله تعالى عنه مع معاوية و قال له يوما و لعمرو بن العاص: كيف نقاتل عليّا و عمّار بن ياسر؟! فقالا- له: إن عمارا يعود إلينا و يقتل معنا. فقتل ذو الكلاع قبل قتل عمّار، و لما قتل عمّار قال معاوية: لو كان ذو الكلاع حيّا لمال بنصف الناس إلى على، أى لأنّ ذا الكلاع ذووه أربعة آلاف اهل بيت، و قيل: عشرة آلاف .

و عبد الحق دهلوى در «أشعة اللّمعات» گفته: [و عن أبى قتادة أنّ رسول الله صلى الله عليه و سلم قال لعمّار حين يحفر الخندق فجعل يمسح رأسه و يقول.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۹۲

روایتست از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است که آن حضرت گفت مر عمار بن یاسر را در هنگامی که می کند آن حضرت با عمار خندق را، پس شروع کرد آن حضرت که مسح می کند سر عمار را و پاک می کند گرد از سر وی و می گوید: بؤس ابن سمیه! ای شدت و مشقت و محنت پسر سمیه، بضم سین مهمله و فتح میم و تشدید تحتائیه نام مادر عمارست که مسلمان شد بمکه و عذاب کرده شد در دین خدا و بیرون نیامده از آن تا آنکه خنجر زد ابو جهل لعین در فرج وی و بکشت او را! پس آن حضرت سختی و محنت عمار (رض) را یاد می کند و ندا می کند آن را، و در حقیقت مراد ندای عمارست، و لهذا فرمود:

تقتلك الفئة الباغية:

می کشد ترا گروهی که بغی می کنند و بیرون می آیند از اطاعت امام بر حق. مراد باین فئه معاویه و قوم اوست زیرا که شهادت عمار در حرب صفین است و عمار با امیر المؤمنین علی بود، و وی از دلائل حقایق علی است در آن قضیه، چنانکه آورده اند که عمرو بن العاص نزد معاویه آمد و گفت که: عجب کاری مشکل پیش آمد که عمار بن یاسر بر دست ما کشته شد. معاویه گفت: مشکل چیست؟ گفت من شنیدم که آن حضرت بعمار گفت:

تقتلك الفئة الباغية.

معاویه گفت که عمار را ما نکشته ایم، علی کشت که او را بجنگ آورد.

و در بعضی اخبار آورده اند که معاویه بعمر بن العاص گفت: تو عجب مردی بوده در کمیز خود می لغزی، و الله اعلم. و این حدیث را طرق کثیره و بالغ بمرتبه شهرت و تواترست، چنانکه در رساله «تعمیم البشاره» ذکر کرده ایم و معجزه درین جا اخبار بغیب است که از قتل عمار بر وجه مخصوص خبر داد. رواه مسلم.

و شهاب الدین خفاجی در «نسیم الریاض» گفته: [و مما أخبر به صلى الله تعالى عليه و سلم من المغیبات أن عمار بن یاسر الصحابی المشهور لقتله الفئة الباغية من البغی و هو الخروج بغیر حق علی الامام. و لفظ مسلم: قال النبی صلى الله تعالى عليه و سلم لعمار: تقتلك الفئة الباغية. و روی: و قاتله فی النار.

فقتله أصحاب معاوية و كان هو مع علي بصفيين و هو صريح في أن الخليفة بحق هو علي رضي الله عنه و أن معاوية مخطئ في اجتتهاده كما

في حديث «إذا اختلف الناس كان ابن سمية مع الحق»

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۰، ص: ۳۹۳

و ابن سمیه هو عمار رضی الله تعالى عنه کان مع علی، و هذا هو الذي ندين الله به، و هو أن علياً كرم الله وجهه على الحق، و مجتهد، مصيب في عدم تسليم قتله عثمان، و معاوية رضي الله تعالى عنه مجتهد مخطئ، فدع القيل و القال فما ذا بعد الحق إلا الضلال؟! و قد تأول معاوية حديث عمار لما لم يجد مجالاً لإنكاره فقال: إنما قتله من أخرجه، و لذا

قال علي كرم الله وجهه لما بلغه قوله: فرسول الله صلى الله تعالى عليه و سلم قتل حمزة رضي الله تعالى عنه لما. أخرجه لاحد، كما نقله ابن دحية رحمه الله تعالى، و قتل عمار بصفيين و هو ابن سبعين سنة قتله ابن العمادية (أبو الغادية. ظ) و اجتز رأسه ابن جزء و دفنه علي رضي الله تعالى عنه.

و حسين بن محمد الدياربكري در «تاريخ خميس» گفته: و في «عقائد الشيخ أبي اسحاق الفيروز آبادي» و «خلاصة الوفاء» أن عمرو بن العاص كان وزير معاوية فلما قتل عمار بن ياسر أمسك عن القتال و تابعه على ذلك خلق كثير فقال له معاوية: لم لا تقاتل؟ قال: قتلنا هذا الرجل و

قد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: تقتله الفئة الباغية، فدل على أنا نحن بغا. قال له معاوية: اسكت فوالله ما تزال تدحض في بولك! أ نحن قتلناه؟ إنما قتله علي وأصحابه جاءوا به حتى ألقوه بيننا.

و في رواية قال: قتله من أرسله إلينا يقاتلنا و دفعنا عن أنفسنا فقتل.

فبلغ ذلك عليا فقال: إن كنت أنا قتله فالتبى صلى الله عليه وسلم قتل حمزة حين أرسله إلى قتال الكفار].

و محمد بن عبد الباقي الزرقاني در «شرح مواهب لدينه» در بحث

حديث «ويح عمار تقتله الفئة الباغية»

گفته: و هذا الحديث متواتر، قال القرطبي:

و لما لم يقدر معاوية على إنكاره قال: إنما قتله من أخرجه فأجلبه علي بأن رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا قتل حمزة حين أخرجه. قال ابن دحية: و هذا من الإلزام المفحم الذي لا جواب عنه، و حجة لا اعتراض عليها. قال القرطبي: فرجع معاوية و تأوله على الطلب و قال: نحن الفئة الباغية، أي الطالبة لدم عثمان، من البغاء بضم الباء و المد و هو الطلب. قال الأبي: البغي عرفا الخروج عن طاعة الإمام عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۹۴

مغالبه له، و لا يخفى بعد التأولين أو خطوهما و الأول واضح و كذا الثاني لأن ترك علي القصاص من قتله عثمان الذين قاموا بطلبه و رأوه مستند اجتهدهم ليس لأنه تركه جملة واحدة و إنما تركه لما تقدم أي حتى يدخلوا في الطاعة ثم يدعو على من قتل. قال: و أيضا عدم القصاص منكر قاموا لتغييره و القيام لتغيير المنكر إنما هو ما لم يؤد إلى مفسدة أشد. و أيضا المجتهد إنما يحسن به الظن إذا لم يبين مستند اجتهداه و أما إذا بينه و كان خطأ فلا، و لله در الشيخ، يعني ابن عرفه حيث كان يقول: الصيحة حصنت من حارب عليا، انتهى .

و محمد بن اسماعيل بن صلاح الأمير اليماني الصنعاني در «روضه نديه» بعد ذكر بعض أحاديث و أخبار قتال جناب أمير المؤمنين عليه السلام با ناكثين و قاسطين و مارقين گفته: [تنبيه- قلت: اشتملت هذه القصص على معجزات نبوية و كرامات علوية و أخلاق عند الله مرضية، فذكر شيئا من ذلك. أما المعجزات فمنها: إخباره صلعم بأن وصيه عليه السلام يقاتل الثلاث الطوائف و أمره له بذلك فإنه إخبار بالغيب الذي هو إحدى المعجزات و وصف كل طائفة بوصفها التي قوتلت عليه من النكث و القسط و المروق، و قدمنا في قتاله الناكثين نكتا من معجزات و كرامات و من المعجزات في قتاله القاسطين ما

تواتر عند أئمة الثقل من أن عمّارا يقتله الفئة الباغية و أنه يدعوهم إلى الجنة و يدعوهم إلى النار.

و هذا الحديث متواتر متفق عليه بين الطوائف حتى أن رأس الفئة الباغية و رئيسها معاوية بن أبي سفيان مقرّ به فإنه تأوله بالتأويل الباطل و لم ينكره، بل قال: قتله من جاء به، فألزم بأن رسول الله صلعم هو القاتل لحمزة. و هذا الحديث من أعلام النبوة فإنه قاله صلعم أول قدومه المدينة عند بناء مسجده صلعم كما هو معروف في كتب السير و الحديث و لم يحضرنا منه شيء فتقل لفظه، و معناه

أنه قال عمّار رضي الله عنه و قد حملوه أحجارا عند بنائه صلعم المسجد: قتلوني يا رسول الله! يحملونني فوق ما أطيق، أو قال: كما يحمله رجلا.

فنفض صلعم الغبار عنه و قال: ليسوا بقاتليكم، إنما يقتلك الفئة الباغية. تكلم صلعم بهذا قبل وقعة بدر و قبل فتح مكة و قبل اسلام رأس الفئة الباغية و قبل أن يفتح

عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۹۵

من البلاد شبر واحد،

و تكرر منه صلعم ذكر أن عمّارا (رض) يقتله الفئة الباغية

فِي عِدَّةٍ مَوَاقِفٍ وَ قَدْ كَانَ عَمَّارٌ (رَضِيَ) مِنْ أَعْيَانِ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. قَالَ الْعَامِرِيُّ (رَضِيَ): وَ كَانَ مَخْصُوصًا مِنَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْبَشَارَةِ وَ التَّرْحِيبِ وَ الْبِشَاشَةِ وَ التَّطْيِيبِ، وَ أَخْبَرَ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ الَّذِينَ تَشْتَقُّ إِلَيْهِمُ الْجَنَّةُ وَ قَالَ لَهُ: مَرْحَبًا بِالطَّيِّبِ الْمُطَيَّبِ

و ،

قَالَ صَلَاحٌ: عَمَّارٌ جِلْدُهُ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ أَنْفِهِ، وَ قَالَ: اهْتَدُوا بِهَدْيِ عَمَّارٍ، وَ قَالَ: مِنْ عَادَى عَمَّارًا عَادَاهُ اللَّهُ وَ مِنْ أَبْغَضَ عَمَّارًا أَبْغَضَهُ اللَّهُ. ذَكَرَ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ فِي فُضَائِلِهِ الْفَقِيهُ الْعَلَمَاءُ الشَّافِعِيُّ الْمُحَدِّثُ يَحْيَى بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْعَامِرِيُّ (رَضِيَ) فِي كِتَابِ «الزِّيَاضِ الْمُسْتَطَابَةِ» فِي تَرْجُمَةِ عَمَّارٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. قَالَ الْعَامِرِيُّ: وَ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَتْلَهُ أَصْحَابُ مُعَاوِيَةَ وَ بَقَلْتَهُ اسْتَدَلَّ أَهْلُ السُّنَّةِ عَلَى تَصْحِيحِ إِمَامَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ كَانَ قَالَ: وَيَحِبُّ ابْنُ سَمِيَّةٍ يَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ، وَ قَالَ: وَيَحِبُّ عَمَّارٌ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَ يَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ، أَنتَهَى كَلَامُهُ. قُلْتُ: وَ

أَخْرَجَ ابْنُ عَسَاكِرٍ وَ ابْنُ سَعْدٍ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حِينَ قَتَلَ عَمَّارًا: إِنَّ أَمْرًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَمْ يَعِظْ عَلَيْهِ قَتْلَ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ تَدَخَّلَ عَلَيْهِ الْمَصِيبَةُ الْمَوْجِعَةُ لَغَيْرِ رَشِيدٍ. رَحِمَ اللَّهُ عَمَّارَ يَوْمَ أُسْلِمَ، وَ رَحِمَ اللَّهُ عَمَّارًا يَوْمَ قُتِلَ، وَ رَحِمَ اللَّهُ عَمَّارًا يَوْمَ يَبْعَثُ حَيًّا، لَقَدْ رَأَيْتُ عَمَّارًا وَ مَا يَذْكُرُ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرْبَعَةٌ إِلَّا كَانَ رَابِعًا وَ لَا خَمْسَةَ إِلَّا كَانَ خَامِسًا وَ لَا كَانَ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَشْكُ أَنْ عَمَّارًا قَدْ وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ وَ لَا- شَكٍّ، فَهَنَيْتُ لِعَمَّارٍ بِالْجَنَّةِ، وَ لَقَدْ قِيلَ: أَنَّ عَمَّارًا مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ يَدُورُ عَمَّارًا مَعَ الْحَقِّ حَيْثُ دَارَ، وَ قَاتَلَ عَمَّارٌ فِي النَّارِ، أَنتَهَى. قُلْتُ: وَ بَقَلْتَهُ اسْتَدَلَّ عَلَى أَنَّ مُعَاوِيَةَ فِي حَرْبِهِ وَ قِتَالِهِ بَاغٍ ظَالِمٌ غَيْرٌ مُجْتَهِدٌ كَمَا يَقُولُهُ بَعْضُ السُّنَنِيِّ أَنَّهُ مُجْتَهِدٌ مَخْطُوعٌ أَنَّهُ غَيْرُ آثِمٍ، كَمَا قَالَ الْعَامِرِيُّ. أَيْضًا. وَ أَمَّا الْمُخَالَفُونَ لَهُ فَكَانُوا مُتَأَوِّلِينَ وَ كَانَ لَهُمْ شَبَهُهُ أَذَاهُمْ اجْتِهَادَهُمْ إِلَيْهَا، أَنتَهَى. ذَكَرَهُ فِي تَرْجُمَةِ الزُّبَيْرِ. فَنَقُولُ: إِنَّهُ لَا- يَشْكُ مِنْ يَعْرِفُ حَالِ مُعَاوِيَةَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْجَهْدِ فِي وَرْدٍ وَ لَا- صَدْرٍ، وَ إِنَّمَا الرَّجُلُ يَتَحَيَّلُ عَلَى الْمَلِكِ فَنَفَقَ شَبَهُهُ الطَّلَبُ بِدَمِ عُثْمَانَ لِيُضِلَّ أَهْلَ الشَّامِ بِهَا وَ أَى اجْتِهَادٍ مَعَ النَّصِّ أَنَّهُ بَاغٍ، وَ أَى اجْتِهَادٍ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٢٠، ص: ٣٩٦

مَعَ إِخْبَارِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنَّهُ يَقَاتِلُ الْقَاسَطِينَ، وَ سَمِعْتُ صَحَّةَ الْحَدِيثِ عِنْدَ إِمَامِ الْمُتَأَخِّرِينَ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ الْحَافِظِ ابْنِ حَجَرٍ، فَإِنَّهُ قَالَ: وَ ثَبَتَ عِنْدَ النَّسَائِيِّ وَ نَقَلَهُ وَ فَسَّرَهُ وَ لَمْ يَقْدَحْ فِيهِ، وَ قَدْ ثَبَتَ مِنْ طَرُقٍ عِدَّةٍ، وَ أَى اجْتِهَادٍ مَعَ نَصِّ عَمَّارٍ وَ نَصِّ الْقُرْآنِ أَنَّ الْفِتْنَةَ الْبَاغِيَّةَ تَقَاتَلُ حَتَّى تَفْئِءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ، وَ حَدِيثُ عَمَّارٍ نَصٌّ أَنَّ فَتْنَةَ مُعَاوِيَةَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ. وَ أَحْسَنُ مِنْ قَالَ مُشِيرًا إِلَى الزَّدِّ عَلَى مَنْ زَعَمَ اجْتِهَادَ مُعَاوِيَةَ:

قَالَ النَّوَاصِبُ قَدْ أَخْطَأَ مُعَاوِيَةُ فِي الْجَهْدِ وَ أَخْطَأَ فِيهِ صَاحِبُهُ

وَ الْغُفُورُ فِي ذَاكَ مِنْ حَقِّ لِفَاعِلِهِ وَ فِي أَعَالَى جَنَانِ الْخُلْدِ رَاكِبُهُ

قُلْنَا كَذَبْتُمْ فَلَمْ يَقَالَ النَّبِيُّ لَنَا فِي النَّارِ قَاتِلَ عَمَّارٍ وَ سَالِبُهُ

دعوی ابن حزم آن ابن ملجم مجتهد فی قتله لعلی علیه السلام

و ما دعوی الاجتهاد لمعاویة فی قتاله إلّا کدعوی ابن حزم آن ابن ملجم أشقی الآخرين مجتهد فی قتله لعلی علیه السلام كما حکاه عنه الحافظ ابن حجر فی «تلخیصہ» و إذا کان من ارتکب هواه و لَفَق باطلا یرَوِّج به ما یراه اجتهادا لم یبق فی الدنیا مبطل، إذ لا یأتی أحد منکرا إلّا و قد أهب له عذرا، و هولاء عبدة الأوثان قالوا: ما یعدونهم إلّا لیقربوهم إلی الله زلفی! و کم من محتج حجتہ داحضة عند ربّه و علیه غضب .

و مولوی عبد العلی بن ملا نظام الدین سہالوی در «فواتح الرحموت - شرح مسلم الثبوت» گفته: [بقی أمر معاویة، و الذی علیه جمهور أهل السیئة أنّ هذا أيضا خطأ فی الاجتهاد و یلزم منه بطلان العدالة، لكن یخدشه عدم إظهار الحجة فی مقابلة أمير المؤمنين علی و کان هو ألین للحقّ و استمراره علی الصّنع الذی صنع، مع أنّ قتل عمار کان من أبین الحجج علی حقّیة رأی أمير المؤمنين علی، و لم ینقل فی الدّفع إلّا أمر بعید هو أنّ الجائی برجل شیخ فی المعركة قاتل إياه! و هو كما ترى .

و نیز در «فواتح الرحموت» گفته: [و قال بعضهم: فی کون مخالفة معاویة بالاجتهاد نظر، لأنّه لو كانت بالاجتهاد لناظر بالحجة و أمير المؤمنين علی کان ألین

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۹۷

للحقّ و قصد مناظرته بالحجة و إقامة الحجة علیه و لم یصغ إلیه و عند شهادة عمار قال: إنّما قتله علی حیث جاء به شیخا کبیرا، و لیس هذا من الحجة فی شیء، و لذا قال أمير المؤمنين فی الجواب: فإذا قتل حمزة رسول الله صلّی الله علیه و علی آله و أصحابه و سلّم، بل الکلام فی کونه مجتهدا، کیف و قد عدّه صاحب «الهدایة» من السلاطین الجائرة مقابل العادلین، و لو کان بالاجتهاد لما کان جورا و لم ینقل عنه فتوی علی طریقه الأصول الشرعیة].

و سلیمان بن ابراهیم بلخی در «ینایع المودة» در باب ثالث و أربعون آورده: [

و فی «جمع الفوائد» عن عبد الله بن الحارث أنّ عمرو بن العاص قال لمعویة: أ ما سمعت النبی صلّی الله علیه و آله و سلّم؟! یقول حین کان بینی المسجد، لعمار: إنّک لحریص علی الجهاد و إنّک لمن أهل الجنة و لتقتلنک الفئة الباغیة. قال: بلی! قال عمرو: فلم قتلتموه؟ قال: و الله ما تزال تدحض فی بولک! أ نحن قتلناه؟ إنّما قتله الذی جاء به، و هو علی - لأحمد. عبد الله بن عمرو بن العاص رأى رجلین یختصمان فی رأس عمار یقول کلّ واحد منهما: أنا قتله. فقال عبد الله: سمعت النبی صلّی الله علیه و آله و سلّم یقول: تقتله الفئة الباغیة. فقال معاویة: فما بالک أنت معنا؟ قال:

شکانی أبی إلی النبی صلّی الله علیه و سلّم فقال لی: أطع أباک ما دام حیا و لا تعصیه (تعصه. ظ) فأنا معکم و لست أقاتل - لأحمد].

و از جمله دلائل عدم اهتدای معاویہ غاویہ بهدای حضرت عمار رضوان الله تعالی علیه این ست که او در حیات عثمان بن خطاب جناب عمار علیه رحمۃ الملک الغفار ذخیره شقاق و نفاق اندوخته بتحقیق و ازرای آن جناب، آتش غضب ملک علّام برای خود افروخته، چنانچه أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبة الدینوری در کتاب «الامامة و السیاسة» زیر ترجمه «ذكر الانکار علی عثمان رضی الله عنه» آورده:

[قال: و قدم معاویة بن أبی سفیان علی أثر ذلک من الشّام، فأتی مجلسا فیہ علی بن أبی طالب و طلحة بن عبید الله و الزّیر بن العوّام و سعد بن أبی وقّاص و عبد الرحمن ابن عوف و عمار بن یاسر، فقال لهم: یا معشر الصّحابة! أوصیکم بشیخی هذا خیرا،

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۰، ص: ۳۹۸

فو الله لئن قتل بین أظهرکم لأملأتها علیکم خیلا و رجالا! ثمّ أقبل علی عمار ابن یاسر فقال: یا عمار! إنّ بالشّام مائة ألف فارس کلّ يأخذ العطاء مع مثلهم من أنبائهم و عیدانهم، لا یعرفون علیا و لا قرابته، و لا عمارا و لا سابقته، و لا الزّیر و لا صحابته، و لا طلحة و لا

هجرت، و لا- یهابون ابن عوف و لا- ماله، و لا- یَتَقُونَ سَعْدًا و لا دعوت، فَاَیَاکَ یا عَمَّارُ أَنْ تَقَعَ غَدَا فی فِتْنَةٍ تَنْجَلِی فِیقال: هذا قاتل عثمان، و هذا قاتل علی!!].

درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غدیر میثاق آسمانی انسان با خداست، چرا که در آن روز دین خدا کامل و نعمت الهی بر انسان به نهایت رسید
غدیر عنوان عقیده و دین ماست، و اعتقاد به آن، یعنی ایمان کامل به معبود و شکر گزاری انسان در مقابل همه نعمتهای نازل شده او.
بر اساس امر به تبلیغ و معرفی علی علیه السلام در آیه شریفه: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ**؛ تبلیغ و بازگویی واقعه غدیر و انجام سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در رساندن پیام غدیر، بر تمامی مؤمنین واجب می شود و سرپیچی از این واجب الهی گناهی است نا بخشودنی.

مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله وسلم که دارای ماهیت فرهنگی و غیر انتفاعی است، با اعتقاد راسخ بر این باور توحیدی و با هدف تبلیغ و نشر این واقعه سترگ بشری، با تأییدات الهی و حمایت همه جانبه مدافع راستین حریم امامت و ولایت مرحوم آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سره، در زمان حیات این بزرگوار و همت و تلاش خالصانه و شبانه روزی جمعی از مؤمنین ولایت مدار از سال ۱۳۸۱ پایه گذاری گردیده و تا کنون به فعالیت های چشم گیر خود ادامه داده است. و هزینه های آن به صورت مردمی و از طریق وجوهات شرعی، با اجازات مراجع عظام تقلید، هدایا، نذورات، موقوفات و همیاری افراد خیر اندیش تأمین می گردد.

این مرکز با تیمی مرکب از فرهیختگان و متخصصین حوزه و دانشگاه، هنرمندان رشته های مختلف، مردم ولایت مدار، هیئات مذهبی و کسبه بازار سعی نموده تا در عرصه های مختلف تبلیغ به صورت جهانی، اقدام به نشر معارف متعالی غدیر نماید. شما هم می توانید با مشارکت همه جانبه خود شامل نظرات و پیشنهادات، کمکهای مالی در این امر مهم سهیم بوده و جزء خادمین غدیر باشید. منتظر تماسهای شما هستیم

تلفن های تماس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳ - ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۲

تلفکس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳

تلفن همراه: ۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

سایت: www.Ghadirestan.com - www.Ghadirestan.ir

ایمیل: info@Ghadirestan.com

آدرس مرکز: اصفهان - خیابان عبد الرزاق - نش خیابان حکیم - طبقه دوم بانک ملت - مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله وسلم - کد پستی: ۸۱۴۷۸۶۵۸۹۴

شماره حساب ملی سیبا: ۳۲۷۵۶۴۷۲۲۰۰۵

شماره کارت بانک ملی: ۶۰۳۷۹۹۱۱۴۶۸۹۰۲۴۳

و آنچه از دستاوردهای این مرکز در پیش رو دارید حاصل از فضل الهی است که شامل حال خادمین این مرکز شده است:

تأسیس کتابخانه تخصصی غدیر به صورت دیجیتال و کلاسیک :

راه اندازی بزرگترین و جامعترین کتابخانه تخصصی - دیجیتالی غدیر در سایت پایگاه تخصصی غدیرستان و همچنین به صورت کلاسیک برای پژوهشگران و محققین در محل مرکزی غدیرستان امکان استفاده فراهم می باشد.

همایشها و نشستهای علمی تخصصی:

همایشهای استقبال از غدیر در سال های متوالی از سال ۸۸ حدود یک ماه قبل از غدیر با هدف هماهنگی و برنامه ریزی جشن های دهه ی غدیر با استقبال اقشار مختلف مردم ولایتمدار و حضور کارشناسان امور فرهنگی به صورت باشکوهی برگزار گردید و همچنین نشست های علمی تخصصی غدیر با هدف تحقیق و بررسی در موضوعات مختلف غدیر و همچنین بیان ارتباط غدیر با مناسبت های مذهبی از جمله فاطمیه و مهدویت برگزار گردید، که در آن محققین و نویسندگان، مقالات خود را به دبیر خانه نشست ارسال نموده و پس از بررسی توسط هیئت داوران، مقالات برگزیده در نشست ارائه و چاپ گردید.

احیای خطابه غدیر:

برگزاری جلسات هفتگی شرح خطابه غدیر در مکان های مختلف، همراه با توزیع کتاب های خطابه و تشویق به حفظ فرازهای آن، با هدف نشر و ترویج خطابه ی غدیر.

دوره های غدیر شناسی:

این دوره ها با هدف جذب و تربیت مبلغین غدیر، جهت اعزام نیروی انسانی در سطوح مختلف، در راستای اهداف عالی مرکز و همچنین آشنایی بیشتر طلاب، دانشجویان و علاقه مندان، با مباحث غدیر شناسی، برگزار می گردد.

احیای دهه غدیر:

تغییر برگزاری جشنهای غدیر از یک روز به یک دهه با هدف انجام وظیفه ی تبلیغ غدیر، تعظیم شعائر الهی بوده و باعث ترویج و گسترش جشن های غدیر می گردد.

بنابراین احیای دهه ی غدیر فرصت بیشتری را برای مبلغین و شرکت کنندگان در ارائه موضوعات مختلف غدیر و پذیرش آن فراهم نمود.

تولیدات مرکز:

تولید نرم افزار های تلفن همراه و راه اندازی کتابخانه دیجیتال غدیر، بر روی وب سایت پایگاه تخصصی غدیرستان، با امکان دانلود رایگان کتابها بر روی تلفن های همراه، با هدف توسعه ی نشر و اطلاع رسانی معارف قرآن و عترت و دفاع از حریم شیعه. تولید کلیپها، طراحی بروشورها و پوسترها، با موضوع غدیر و ولایت و امکان دانلود رایگان آنها از روی سایت برای علاقه مندان راه اندازی وب سایت های مرکز:

مرکز تخصصی غدیرستان با درک رسالت سنگین خود در راستای تبلیغ غدیر پا در عرصه ی جهانی گذاشته و با تلاش کارشناسان و متخصصین اقدام به راه اندازی وب سایت هایی از جمله: سایت پایگاه تخصصی غدیرستان، سایت دهه ی غدیر و سایت دعا برای وارث غدیر (مکیال المکارم)، نموده است و انجام این فعالیت باعث ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف غنی شیعه با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقه مندان به نرم افزار های علوم اسلامی در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام از شبهات منتشره در جامعه، شده است.

مهد کودک غدیر:

برگزاری مهدهای کودک غدیر، ویژه ی خردسالان، همزمان با برگزاری همایشها و مراسمات دهه ی غدیر، با هدف شکوفایی محبت درونی آنان نسبت به حضرت علی علیه السلام در قالب نقاشی های زیبا، بیان قصه های غدیر و اهدای بسته های فرهنگی، از جمله فعالیت های این مرکز می باشد.

سفره احسان امیر المؤمنین:

سفره های احسان علی علیه السلام با هدف ترویج سنت حسنه اطعام و اهدای نان در روز غدیر، همراه با تقدیم بروشورهای حاوی

معارف غدیر با جلوه ای زیبا در خیابان ها و میادین شهر در سال های اخیر، جهت ترویج و تبلیغ غدیر به صورت گسترده، برگزار گردید. به حمد الله هر ساله با کمک هیأت مذهبی و خیرین محترم و استقبال مردم از این سنت حسنه ی انبیای الهی و ائمه ی اطهار علیهم السلام، خاصه حضرت رضا علیه السلام هرچه باشکوه تر در حال برگزاری می باشد.

تجلیل از خادمین غدیر :

برگزاری هر ساله مراسمات تجلیل از خادمین غدیر به صورت باشکوهی با معرفی چهره ماندگار غدیر و تجلیل از افرادی که به هر نحوی خدمتگذار غدیر و امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده اند و همچنین معرفی و تجلیل از هیئت های محترم مذهبی، مراکز، سازمانها، ستادها و نهادهایی که در مورد غدیر فعالیت داشته اند و تقدیم تندیس، لوح تقدیر و هدایا به مسئولین این مراکز.

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز :

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز و همکاری با آنها و ارائه راهکارهای عملی، طرحها، کلیپها و بروشورها با محتوای غدیر و ولایت، به آنها با هدف هرچه باشکوه تر برگزار شدن جشنهای بزرگ غدیر در ایام سرور آل محمد

فعالیت های آینده مرکز :

راه اندازی پورتال جامع غدیر با موضوعیت امامت در شبکه اینترنت

تأسیس موزه غدیر با موضوع ولایت و امامت جهت بازدید کنندگان داخلی و خارجی

تأسیس شبکه جهانی غدیر با موضوع پخش و تولید آموزه های دینی بر محور ائمه اطهار علیهم السلام

ایجاد مکانهایی برای گذراندن اوقات فراغت برای کلیه سطوح و سنین

برپائی اردوهای سیاحتی و زیارتی برای نخبگان و فعالان در زمینه غدیر

هماهنگی اجرای ماکت های مربوط به غدیر در مراکز و میادین خاص و حساس

برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghadirestan.ir

www.Ghadirestan.com

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

